* بسم الله الرحمن الرحيم *

ستایش بیکران و نیایش بے اندازه مالک الملکے را سزا
آثار پادشاهان نامدار و مآثر اُمرای کامگار نمونه ایست
قدرت شامله و ارادت کامله او - فرمان فرمائے که احکا
نه اش دل و دست جهانیان را فرا گرفته - هیچ ذرهٔ
ه اندار جلیل المقدار او حرکتے میسور نیست - و بے حا
حکم او هیچ متحرکے را سکونے مقدور نه - انتظام بخشے ک
ماط بسیط را بوجود سلاطین عالی‌تبار زیب و زینت داده مس
ن و امان ساخت - و نوئینان بلند مقدار را با تخت نشینا
سبت جوارح با دل بخشیده واسطهٔ انجاح امور عامه برا
دانیده - نافذ الحکمے که بیک لفظ کن عالم عالم مصنوعات
ـ مکمن عدم بعرصهٔ وجود آورد - بالغ الحکمتے که در خلف
[illegible]

گرایند) ودیعت نهان * لراقمه * * نظم *

خدایا بحکم تو اندر جهان * زمین ساکن است و روان آسمان
بزرگي ده جنّ و آدم توئي * همه شه شهنشاه عالم توئي

و درود نامحدود برقافله سالارے که پس از بعثت اتباع احکام الهي نموده قلت متابعان و کثرت مخالفان را بنظر در نیاورد و بر گمراهان ضلالت منش غوایت بنیان تاخت و تاراج برده شکستهای متواتره داده جزای اعمال در کنار آنها نهاد - تا آنکه دین متینش روی عالم را فرا گرفت - و باطراف و اکناف رسیده رواج و روائي یافت * لراقمه * * نظم *

محمد شه ملک دنیا و دین * که تیغش برانداخت بنیاد کین
بخیل رسل جمله تاج سر اوست * که ختم سري چون نبوّت برو ست

و بر آل خیر مآل و اصحاب نیک نصاب او باد - که رکن رکین ایوان حکم راني و درے از معمورهٔ همه داني او یند *

اما بعد بر تماشائیان این بازیچهٔ عبرت و ناظران این تماشا گاه اعتبار مخفي نماند - که والد مغفور راقم این سطور میر عبد الرزاق (که مخاطب به صمصام الدوله گردیده) در ایامي (که بقطب پورهٔ اورنگ آباد حالت انزوا داشت) چون در فن سیر خیلے آگاهي بهم رسانیده (حتّی که احوال سلاطین تیموریهٔ هندوستان و امرای عهد آنها سر زبانش بود) و در نسب داني قسمے مهارتش رسیده (که اکثرے نام و احوال نیاگان خود را

تحقیق میکردند) برای صرف وقت مشغلهٔ اندیشیده
این نسخه (که مشتمل است بر احوال اُمرای عهد بتالیف
مزبور) توجه مي‌گماشت - چنانچه احوال بسیارے از انهشاهان
نموده و جمعے از تسوید به تبییض برده بود - پس انسوده
نواب آصف جاه بر سر عنایت آمده بحضور طلبدا (که
سرکار خود ماءور گردانید - و پستر نواب نظام‌الدوله شهید بکار
سرکار خود سپرده صاحب اختیار ساخت) اتمام آن نواني
پردهٔ التوا ماند - روزے مجرد این کلمات ظاهر نمود در
خوبے تمهید یافته - اگر اتمام مي پذیرفت - آن بزرگ شه
آورد که ... اتمام خواهي کرد - پستر آن مبرور بو

نقل کرده بود) و خطبه و تمهیدے (که میر آزاد نوشته) با چهار
ترجمه (که آن هم مرقوم قلم میر آزاد است) نیز ثبت نمود *
کتبی (که در وقت تالیف بنظر محرر این سطور بود) بدین
تفصیل است - اکبرنامهٔ شیخ ابوالفضل مبارک - طبقات اکبري
تالیف خواجه نظام الدین احمد - منتخب التواریخ تالیف شیخ
عبد القادر بداوني - گلشن ابراهیمي مشهور بتاریخ فرشته تالیف
محمد قاسم - عالم آرا تالیف سکندر بیگ منشي شاه عباس
یران - هفت اقلیم تالیف امین احمد رازي - زبدة
تالیف نور الحق - اقبال نامه تالیف معتمد خان
- جهانگیر نامه که جنت مکاني

مجمع النفائس تالیف سراج الدین علي خان آرزو - مرآت واردات تالیف محمد شفیع وارد تخلص - جهان کشا تاریخ نادر شاه تذکرهٔ سرو آزاد و خزانهٔ عامره هر دو مولف میر غلام‌علي آزاد مرآت الصفا تالیف میر محمد علي برهانپوري - تاریخ بنگاله *

امید از مطالعه کنندگان این کتاب آنست که اگر سهوے یا خطائے بنظر آید در اصلاح کوشند - و بنظر عیب پوش پوشند *

مخفي نماند که مغفور مبرور جامع این‌نگارین‌نامه بنای تقدیم و تاخیر احوال اشخاص که مذکور اند بر سال فوت قرار داده چون سال فوت بعضے معلوم نشده بنابران تا سالے که احوال آنها نگارش یافته همان سال را بجای سال فوت اعتبار نموده شد *

للہ‌الحمد این نامهٔ طرب افزا در سال (۱۱۹۴) یکهزار و یکصد و نود و چهار هجري باتمام رسید - و تاریخ اتمام او چنین صورت گرفت *

* نظم *

قلم حدیقهٔ آراست از بهار سخن * پسند اهل خرد عیش‌گاه هر دانا

سواد کلک بهار آفرین راقم آن * شکست ناز ارم رشک جنة‌الماوی

۱۱۹۴

دبیر عقل رقم‌کرد سال اتمامش * زهے ادیب مصاحب مآثرالامرا

تمهیدے که مولف مغفور این نسخه هنگام شروع بقید قلم آورده

مبادي سن رشد و تمیز با وصف صرف اوقات بمتداولات

درسية شوقے بتصفح سیر و تاریخ بود - هرگاه فرصتے دست میداد برخے بسرگذشت سلاطین سابقه عبرتے فرا میگرفت - و لختے از احوال دوَیِنان بلند مرتبه تنبیه(۲) میشد - گاهے کلام حکما و اصحاب تقی(۳) بصیرتے مي افزود - و وقتے موزون سخنان شعرا اهتزازے مي‌آورد تا آنکه در عشرهٔ ثالثهٔ سنین ندامت قرین (که ازان بعمر تغییر رود) زمانه بکشاکش ملازم پیشگي افکند - و اوقات به تحصیل معاش صرف گردید - پس ازان ترقه و تنعم باشغال دیگر انداخت مساس صفحهٔ نماند - و آشنائي کتاب از میان رفت - مگر گاه گاهے اندیشهٔ تسوید اندوختها پیرامون خاطر میگردید - تا ارمغانیئے بنوروسان عالم شهود سرانجام یابد - اما زمانه بزبان حال مي‌سرائید *

* نظم *

* دماغ برفلک و دل بپای مهر بتان *
* چگونه حرف زنم دل کجا دماغ کجا *

ناگاه از نیرنگي تقدیر و بوالعجبي روزگار در سنه (۱۱۵۵) یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج عزلتے و انزوائے روی داد - که بظاهر آبستن هزاران تشویش و خلش توهم میشد - لیکن دل رهین فراوان آسودگي و آسایش بوده این فرصت غیر مقصور و فراغ نامترقب را مغتنم پنداشت - و همان دیرین آرزو سرایای دل گرفته

(۲) در [بعضے نسخه] تنبیهے (۳) نسخهٔ [۱] نقي - یا ۱ نقي باشد

و کهنه تمنا بتازگي گل کرد - اما ملاحظهٔ تجدید ترتیب مانع
تحریر گردید - چه هر آئینے و روشے (که بخیال میگذشت)
پیشینیان بدان اسلوب دفترها پرداخته اند - و سایر فرق را از
صاحب کمالان معنوي و والا دستگاهان صوري رأساً و ضمناً و اصالةً
و تبعاً هم بعنوان بسط و اطناب وهم برسم ایجاز و اختصار
استیعاب و استیفا نموده - و دل بدان نسق نمي گرائید - و از
قبیل اعلام معلوم مي شمرد - که بغتةً بخاطر فرو ریختند که اگر
۹۶۳
از آغاز نخستین سال جلوس عرش آشیاني (که نصرت اکبر ازان
مُنبي ست) تا زمان حال اُمرای والا شان و نوئینان بلند مکان
(که در نوبت دولت خود برخے به نیروی اقبال و حسن نیت
خیر مآل مصدر اُمور فخیمه و مظهر کارهای عظیمه گشته گوی
نیکنامي بستوده انجامي برده اند - و جوقے بجاه بروت شوکت
و دستگاه و نخوت مال و جاه بخود سري و گردن کشي وبال
و نکال اندوخته) به تنسیق حروف تهجي نگارش پذیرند و در
ضمن احوال مقالات غریبه و حکایات عجیبه و تدابیر صایبه و
کاردانیهای شگرف و فوج کشیهای سترگ و بهادری نمایان
و مردانگیِ شایسته گذارش یابد و تقریباً کلیات سوانح دو صد
سالهٔ سلاطین ستوده خیم تیموریهٔ هندوستان شکر الله سعیهم
با بسیارے کهنه خانوادها ذکر پذیرد هرآئینه بتازه نگارین صفحهٔ
تالیف نقش نو مي بندد - و این نامه را از مولفات دیگران امتیازے

بہم میرسد - لہٰذا دل نوی گزین را بدین ترتیب غریب آئین داعیۂ تصمیم یافت - و چہرۂ مقصود بشگرف وجہ روی نمود *

اگرچہ درین وقت کتابے موسوم بذخیرۃ الخوانین (۲) تصنیف شیخ معروف بھکری متضمن احوال اُمرا بنظر رسید و اکثر مطالب آن ضمیمۂ این نسخہ گردید لیکن چون بنای آن بر اخبار سماعی مخالف تحقیق اہل این فن بود و ماخذ این نسخہ کتب معتبرۂ ثقات است رجحانے بدیہی و مزیتے ظاہر بران متحقق و ثابت گشت - و چون در عہد عرش آشیانی (کہ منتہای مناصب امارت پنجہزاری گری بود - مگر در آخر دولت آن پادشاہ والا جاہ دو سہ کس بمنصب ہفت ہزاری پایۂ عزت برافراختند) نوکری پادشاہی قدرے عظیم و منصبہا اعتبارے سترگ داشتہ بسیارے در قلیل منصبے صاحب جمعیت و دستگاہ بودہ اند بنابرین تا پانصدی آنوقت مذکور ساخت - و تا عہد فردوس آشیانی و اواسط زمان خلدمکان (کہ کثرت مناصب و مراتب بمیان آمد) تا سہ ہزاری و صاحب طبل و علم بقید تحریر آرد و بعد ازان بنابر یساق پر مشاق (۳) دکن و افزایش نوکران و کم حاصلی ملک آن حلاوتہا نماند - و رفتہ رفتہ این دایرہ وسیعتر گردید چنانچہ درین زمانۂ بے خیر و برکت (کہ بسا ہفت ہزاری بہفت

---

(۲) نسخۂ [ج] الخوانین (۳) در [بعضے نسخہ] پر مساق *

حشمی روزگار خسارت زدهٔ ننگ و نام اند - و در هر ناحیه و جانب
بسیارے شش هزاري و پنج هزاري سبلي خور شش و پنج
چرخ بد سرانجام) بهفت و پنج اکتفا نمود - و بیشترے اسلاف
(که برازیه نشینی خمول فرسوده اند) (۲) به طفیلي داستان اخلاف
گرامي رتبه بنام‌آوري جاوید زندگي اندوختند - و بسیارے ابنا
و احفاد (که از پے رشدي بمناصب عالیه ترقي نکرده) در ذیل نیاگان
بلند مرتبه بفروغ بیان چهرهٔ احوال افروخته - و جوقے بنا بر کمالے
از کمالات صوریهٔ حسبیه بلا تقید منصب معتبر بنگارش آمد
و این نسخهٔ جامعهٔ کثیر الآثار **بمآثر الاُمرا** مسمی گردید *

چون درین دودمان سلاطین تیموریه برای هریکے از آبای
سامیه و اُمهات صافیه لقبے تعین مي یابد (چنانچه صاحبقران مراد
از امیر تیمور است - و فردوس‌مکاني اشاره بظهیر الدین محمد
بابر پادشاه - و جنت آشیاني عبارت از نصیرالدین محمد همایون
و عرش آشیاني لقب عظیم جلال‌الدین محمد اکبر است
و جنت مکاني ایما به نورالدین محمد جهانگیر - و فردوس آشیاني
و اعلی حضرت هردو خطاب شهاب الدین محمد صاحبقران ثاني
شاه جهان‌است - و خلدمکان مراد از نفس‌نامی محي‌الدین محمد
اورنگ‌زیب عالمگیر غازي ست - و خلد منزل قطب‌الدین

---

(۲) در [بعضی نسخه] فرموده اند *

محمد معظم شاه عالم مخاطب ببهادر شاه است - و والدهٔ ماجدهٔ عرش آشیاني حمیده بانو بیگم ملقبه بمریم مکاني - و ام محترمهٔ خلد مکان ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل - و همشیرهٔ کلان ایشان جهان آرا بیگم مدعو به بیگم صاحبه اند) بنابرین درین کتاب هرجا ضرورت داعي بود بنابر اختصار بالقاب اکتفا رفت - و بنام دیگر پادشاهان تصریح بکار آمد - مگر بعضے جا محمد شاه پادشاه را بلقب فردوس آرامگاه یاد نموده شد *

خطبه و تمهیدے که میر غلام علی آزاد ادامه الله بر سر اجزای فراهم آمده ابتداءً نوشتند

چون نسخهٔ مزبور رواج یافته فی الجملة نام شهرتے تحصیل نموده و نیز خطبهٔ مذکوره مشتمل بر احوال مولف مرحوم بود راقم سطور آنرا ضمیمهٔ کتاب گردانید *

حمد شاهنشاهے که اورنگ نشینان سلطنت را رتبهٔ والای جهانباني کرامت نمود - و مسند طرازان امارت را منصب پیش دستي این گروه والاشکوه مرحمت فرمود - و صلوة و سلام بر جهان پناهے که نظم و نسق کارامت بچه رونق پرداخت - و عالم جن و بشر را بمهر خدا داد نبوت مسخر ساخته - و آل فرخنده خصال که شاهزادهای والاتبار اند - و اصحاب تقدس انتساب که وزرای عالي مقدار اند *

اما بعد این کتابیست ممتاز و کارنامه ایست بی انباز تصنیف مورد تائیدات یزدانی جامع کمالات انسانی امیر بی نظیر نواب صمصام الدوله شاه نواز خان علیه الرحمة و الرضوان که بخامهٔ سحرطراز بتحریر این نسخه پرداخت - و مدت پنج سال باحیای جمعی ابنای جنس خود صرف ساخت - ماهران فن اخبار و محققان وقائع روزگار می‌شناسند که مصنف علیه الرحمة چه قدر خون از رگ اندیشه چکانیده - و مراتب تحقیق مطالب و تصحیح مقاصد بکجا رسانیده - اما اوراقی که بتسوید در آمد قریب دوازده سال در طاق نسیان ماند - و این طاؤس رعنا در کنج قفس بال و پری بیفشاند (۲) - فرصت دست نداد که مسوده از سواد به بیاض بر آید شب یلدا بصبح عالم‌افروز گراید - تا آنکه مصنف علیه الرحمة را جرعهٔ شهادت چشاندند - و نتائج طبع والا را بگرد یتیمی نشاندند - خانهٔ مصنف بتاراج درآمد - و کتب‌خانه یکقلم شیرازهٔ جمعیت گسیخت - فقیر غلام علی متخلص بآزاد حسینی واسطی بلگرامی (که با مصنف علیه الرحمة دوستی لانهایت داشت) بر فقدان این کارنامهٔ بی نظیر دستهای افسوس برهم مالید - و مدتی ریشهٔ سراغ در شش جهت دوانید - هیچ گل نکرد که این نسخه کجا رفت - و بدست که افتاد - بعد یک سال کامل از شهادت

---

(۲) در [چند نسخه] نیفشاند *

مصنف علیه الرحمة سررشتهٔ تفحص بجائے رسید - و یوسف گم‌گشته
چهرهٔ پیدائي وا نمود - طرفه شگفتگي بهم رسید - و عجب انشراح
دست داد - في‌الفور آستین بترتیب و تبییض این مسوده برشکست
و اوراق پریشان را شیرازهٔ جمعیت بر بست - و هرگاه این نسخهٔ مجزّ
از کتب خانهٔ مصنف علیه الرحمة هجرت نموده جای دیگر افتاد
از بے احتیاطي اجزاء نسخه یکجا نماند - و حکم اوراق خزان
بهم رساند - بعد محنت تمام اوراق پراگنده فراهم رسید - لیکن
ترجمهٔ قطب الملک عبدالله خان وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه
(که مصنف علیه الرحمة بقلم داده بود) بمعرض تلف درآمد
و ترجمهٔ امیر الأمرا سید حسین علي خان برادر قطب الملک
از اول ناقص بدست افتاد - و ترجمهٔ نواب آصف جاه و خلف ا
نواب نظام الدوله شهید مصنف علیه الرحمة خود بتحریر
در نیاورد - و تنگ چشمي روزگار فرصت نداد - جلالت شان این
هر چهار امیر آفتاب‌نظیر ظاهر - و اثبات تراجم اینها درین نامه
والا قدر از جملهٔ ضروریات - اتفاقا فقیر تراجم اربعه را در تالیف
خود سرو آزاد لباس رقم پوشانیده - ترجمهٔ قطب الملک و نواب (۲)
آصف جاه و نواب نظام الدوله شهید از سرو آزاد درینجا نقل
افتاد - و ترجمهٔ امیر الأمرا سید حسین علي خان هر قدر که

---

(۲) نسخهٔ [۱] بعینها از سرو آزاد ٭

بدست آمد بخیال داشته آغاز آن از سروآزاد انضمام پذیرفت
و بعضی تراجم دیگر ضروری درین‌اجزا نیست - مثل ترجمهٔ شیخ
ابو الفضل صاحب اکبرنامه که عمدگی او حاجت شرح ندارد
و مصنف علیه الرحمة در انشا تتبع شان او میکند - و ترجمهٔ
سعدالله خان وزیر اعظم فردوس آشیانی - و مصنف علیه الرحمة
در بعضی مواضع حوالهٔ مطالبی بزبان قلم میدهد - و محل حواله
ناپیدا ست - ازینجا مستفاد میشود که نامه طراز علیه الرحمة
تراجم عمدگان را (۲) در سلک تحریر کشیده - لیکن تندباد حادثه
بغارت برد - و نیز قلم مصنف علیه الرحمة بعضی تراجم را
ناتمام گذاشت - هرچه شد شد - و هرچه ماند ماند - اکنون
کرا دماغ که این تراجم را فراهم آرد - و بالحاق پردازد - و دیباچهٔ
کتاب مصنف علیه الرحمة خود املا نمود - مگر تحریر حمد
و صلوة باقی مانده بود - فقیر (۳) فقرات حمد و صلوة نوشته مصدّر
ساخت - و درین مقام اول ترجمهٔ مصنف علیه الرحمة ثبت
میشود - بعد ازان شروع در تحریر اصل کتاب میرود - بعونه
سبحانه تعالی *

---

(۲) نسخهٔ [اب] عمده را (۳) نسخهٔ [ب] فقیر در مکان حمد و
صلوات آیهٔ قرآنی را تبرکا تاج عنوان ساخت *

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان شهید خوافي اورنگ آبادي رحمه الله تعالی

نام اصلی او میر عبد الرزاق است - و اصلش از اعیان سادات خواف - جدّ اعلای او میر کمال الدین در عهد اکبر پادشاه از خواف سرے بهند کشید - و در سلک عمده نوکران پادشاهي در آمد - پسرش میرک حسین در زمان جهانگیري نوکري درگاه سلطاني بامتیاز داشت - پسرش میرک معین الدین مخاطب به امانت خان در عهد شاه جهاني بمنصبے عمده فرق امتیاز (۲) برافراخت - و در عهد عالمگیري بدیواني لاهور و ملتان و کابل و کشمیر بنوبت سرفرازي یافت - و هنگامے (که صوبه داري ملتان بشاهزاده شاه عالم نامزد شد) نیابت صوبه داري بامانت خان ضمیمهٔ دیواني قرار یافت - و باقتضای خطاب خود در کمال امانت و دیانت بسر مي‌برد *

وقتے در ایام دیواني حکم سلطاني بنام او صدور یافت - که فلان شخص را روانهٔ درگاه باید ساخت - امانت خان آن شخص را طلبیده تکلیف رفتن درگاه سلطاني کرد - آن شخص گفت اگر شما کفیل آبروی من میشوید میروم - امانت خان جواب داد که من بر شخصے که با پدر و برادران سلوک چنین و چنان

---

(۲) نسخهٔ [ج] اعتبار *

کرده باشد (یعني عالمگیر پادشاه) اعتماد ندارم - چگونه کفیل میتوانم شد - منهیان این خبر را به پادشاه رسانیدند - پادشاه در غضب آمد - و از منصب و جایگیر (۲) و دیوانی خالصه عزل کرد - امانت خان ایامے معدود بیکار ماند - آخر پادشاه را نقش خاطر شد که این شخص از خدا ترسید - و ملاحظهٔ من ذکرد - همین وصف والا مربي شد - پادشاه او را باز نواخت و بمنصب و جایگیر و دیوانی خالصه پیرایهٔ امتیاز بخشید و نوعے شخصیت او ذهن‌نشین شد - که در جمیع مهمات قول و فعل او را اعتماد کلي بهم رسید - ایامے (که پادشاه در هند بود - و صوبه‌داري دکن بخانجهان بهادر کوکلتاش عنایت فرمود) دیوانی دکن و بخشي گري و وقائع نگاري به امانت خان مرحمت شد - او دیواني را باستقلال تمام کرد - خان جهان بهادر اکثر بخانهٔ او مي‌آمد - و او را نظامت اورنگ آباد هم شده بود *

از جملهٔ پسران او چهار کس اعتبار بهم رسانیدند - اول میر عبد القادر دیانت خان - دوم میر حسین امانت خان که یکے بدیوانی تن و دیگرے بدیوانی خالصه سرفرازي یافت و نیز امانت خان را حکومت بندر سورت مقرر شد - و بعد

---

(۲) نسخهٔ [اب ج] جایگیر و خدمت عزل کرد ٭

فوت او حکومت آنجا بدیانت خان عنایت شد - و این دیانت
خان پیش از حکومت سورت بدیوانی دکن مامور شده بود
و بعد حکومت سورت دو باره بدیوانی دکن سر عزت برافراخت
سیوم میر عبدالرحمن وزارت خان - متخلص بگرامي - او بدیوانی
مالوه و دیوانی بیجاپور سربلندي یافت - شعر برجسته میگفت
و دیوانے فراهم آورده - ازو ست * نظم *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *
* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

* دیگر *

* فصل گل آمد و من توبهٔ بیجا کردم *
* چه ستم برقدح و جور بمینا کردم *
* با رفیقان زخود رفته سفر دست نداد *
* سیر صحرای جنون حیف که تنها کردم *

چهارم کاظم خان که بدیوانی ملتان سرفرازي یافت - میر
حسن علي (۲) پسر کاظم خان مذکور پدر نواب صمصام الدوله
شاه نواز خان است - و نسب نواب صمصام الدوله از جانب مادر
بمیر حسین امانت خان که بالا مذکور شد میرسد - میر
حسن علي والد نواب صمصام الدوله در عمر بیست سالگي فوت کرد
و فرصت نشو و نما نیافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] حسین علي *

مخفي نماند که اولاد میرک معین الدین امانت خان مذکور بحد کثرت رسید - و محلهٔ عظیمے ازین قبیله در بلدهٔ اورنگ آباد آبادي پذیرفت - و دیوانی دکن و اکثر خدمات عمدهٔ این ممالک باین دودمان تعلق گرفت - و عالمے از فیض این خاندان بهره اندوخت - دیوانی دکن بعد میر عبدالقادر دیانت خان به خلف او علي نقي خان مقرر شد - و بخطاب پدر یعنی دیانت خان مخاطب گردید - و بعد وفات او این منصب والا بمیرک محمد تقي پسر او تفویض شد - و خطاب وزارت خان یافت - و بعد از انتقال او ببرادرش میر محمد حسین خان تقرر گرفت - میر محمد حسین خان در عهد نواب آصف جاه و بعد آن در کمال اعتبار بسر مي‌برد - و آخرها بخطاب یمین‌الدوله منصور جنگ سرفرازي یافت - و او و نواب صمصام الدوله در یکروز بمرتبهٔ شهادت فایز شدند *

اکنون باحوال نواب صمصام الدوله زبان قلم را رطب مي‌سازم مناقب این امیر بے نظیر زیاده ازانست که زبان قلم تقریر تواند کرد - یا وسعت قرطاس احاطه تواند نمود - حقا که چشم روزگار امیرے باین جامعیت کمالات ندیده - و سپهر کهن سال صاحب دولتے باین حیثیت در میزان نظر نسنجیده - از عنفوان نشوونما آثار رشد از ناصیهٔ او پیدا بود - و انوار استقبال از جبین حال جلوه مینمود - ولادت او بیست و نهم رمضان سنه (۱۱۱۱)

احدی عشر و مائة و الف در دار السلطنت لاهور واقع شد
چون اقرباء او اکثر در اورنگ آباد بودند باین علاقه در ریعان شباب
از لاهور باورنگ آباد آمد - در آوائل بمنصبی از پیشگاه نواب
آصف جاه (طاب ثراه) سرفرازي یافت - و بعد چندے بدیوانی
پادشاهی صوبهٔ برار مامور شد - و مدتے برین عهده قیام نمود
و بروجه احسن سرانجام داد - نوعیکه نواب آصف‌جاه نوابئے
فرمود - کار میر عبد الرزاق خان نمکي دارد - چون محمد شاه والی
دهلي در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف نواب آصف جاه را
بحضور خود طلبید و نواب آصف جاه خلف الصدق خود نواب
نظام الدوله ناصر جنگ را به نیابت خود در دکن گذاشته عازم
دار الخلافه شد صحبت نواب صمصام الدوله با نواب نظام الدوله
گیرا افتاد - نواب نظام الدوله او را بدیوانی سرکار خود و دیوانی
پادشاهي هردو سرافراز فرمود - و او هردو خدمت عمده را
باستقلال تمام سرانجام داد - و دیانت و امانت را بسرحد
کمال رسانید *

چون نواب آصف جاه از هند بدکن لوای معاودت برافراخت
مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت والد بزرگوار آوردند
رای نواب صمصام الدوله برین نبود - بلکه تحریض بر موافقت
مینمود - چون جم غفیر از مغویان هر طرف بودند گفتهٔ نواب
صمصام الدوله پیش نرفت - روزے که با پدر و پسر جنگ واقع

شد نواب صمصام الدوله بر فیل ردیف نواب نظام الدوله بود
چون فوج نواب نظام‌الدوله شکست خورد و مردم[۲] آصف جاهي
فیل او را حلقه کردند حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان وزیر
(که با نواب صمصام الدوله آشنائي داشت) با او گفت - که
نظام الدوله[۳] بخانهٔ پدر میبرود - شما کجا میروید - شرط رفاقت
تا وقتیکه باید بجا آوردید - اکنون ازین مهلکه کناره باید کرد
مشار الیه از فیل فرود آمده یکسو شد - و مدتے معاتب نواب
آصف جاه ماند - و انزوائے[۴] اختیار نمود - درین ایام بتحریر و تسویه
مآثرالأمرا اشتغال ورزید - و مدت پنج سال اوقات برین منوال
گذرانید - آخر نواب آصف جاه در پایان عهد خود مطابق سنه
(۱۱۶۰) ستین و مائة و الف او را از عتاب بر آورد - و بدستور
سابق بدیوانی برار مامور ساخت - و عنقریب نواب آصف جاه
در گذشت - و نواب نظام‌الدوله بر مسند پدر به نشست - و نواب
صمصام الدوله را از برار طلبیده بدیوانی سرکار خود بدستور
سابق سرفراز ساخت - و او باستقلال تمام عهدهٔ دیواني را
(که کار وزارت شش صوبهٔ دکن است) سرانجام داد - و چون نواب
نظام الدوله حسب الطلب احمد شاه فرمانروای هندوستان قصد

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم آصفجاه (۳) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله (۴)
در [بعضی نسخه] انزوا اختیار نمود ه

شاه جهان آباد کرد. نواب صمصام الدوله را بدکن گذاشت - و وقت
وداع انگشتري خود را باز عنایت کرد - و فرمود این مهم در
سامانی ست - لیکن نواب نظام الدوله تا دریای نربده (۲) رفته
بر طبق حکم سلطاني بدکن عطف عنان نمود - و چون رایات
نواب نظام الدوله در ملک ارکات خرامید و بر مظفر جنگ
ظفر یافت نواب صمصام الدوله هر چند بنواب نظام الدوله
عرض کرد که اقامت این آلکا (۳) مصلحت نیست محمد علي
خان پسر انور الدین خان شهامت جنگ گوپاموئي را باتفاق
فرنگیان انگریز درین ملک باید گذاشت که اینها برای تنبیه
نصارای (۴) فراسیس پهولچهري (۵) کفایت میکنند نواب نظام الدوله
گوش نکرد - و بعضی کوتاه اندیشان (که بنابر اغراض نفسانی
خود اقامت آن ملک میخواستند - و برای منفعت جزوي چشم
از انتظام کلي پوشیدند) مزاج نواب نظام الدوله را بر سر اقامت
آن ملک آوردند - تا آنکه گذشت آنچه گذشت *

بعد شهادت نواب نظام الدوله ریاست بمظفر جنگ رسید

---

(۲) نسخهٔ [ا ب ج] نربدا - بالف (۳) در [نسخها] الکه بها مي نویسد
اما در کتب لغت آلکا بالف آمده (۴) نسخهٔ [ج] نصارای فراسیس کفایت
میکنند (۵) در [بعضی نسخه] پهلچهري - و در [بعضی] پهلچري - و در
[بعضی] پهلچري - و در [بعضیجا] پهلچیري *

و ازان ملک عطف عنان فرمود - و قریب شهر کرپه (۲) رسیده بقتل رسید - و مسند ریاست بتمکن نواب صلابت جنگ امیر الممالک خلف الصدق نواب آصف جاه زینت پذیرفت - و الویهٔ فیروزی از نواحی کرپه بر سر شهر کرنول رسید - نواب صمصام الدوله تا اینجا همراه لشکر بود - در کرنول از لشکر جدا شده بر جناح استعجال خود را باورنگ آباد رسانید - فقیر محرر ترجمه نیز باتفاق وقت (۳) با نواب صمصام الدوله از لشکر باورنگ آباد آمد نواب صمصام الدوله بشهر رسیده چندے خانه نشینی اختیار کرد و نهم رجب سنه (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف قصد حضور نواب امیر الممالک بحیدر آباد کرد - و بعد وصول حضور بصوبه داری حیدرآباد امتیاز یافت - و بعد چندے از صوبه داري معزول شده باورنگ آباد آمد - و گوشهٔ انزوا بر گزید - تا آنکه نواب امیر الممالک باورنگ آباد تشریف آورد و چهاردهم صفر سنه (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف نواب صمصام الدوله را بعطای خلعت وکالت مطلق خود و از اصل و اضافه بمنصب هفت‌هزاري هفت هزار سوار و خطاب صمصام‌الدوله بر نواخت - و او مدت چهار سال بمنصب وکالت مطلق پرداخت و بحسن رای و تدبیر مهمات جزوي و کلي را طرفه رونقي داد

---

(۲) یا کرپه باشد (۳) در [چند نسخه] باتفاق نواب ‌‌

باوصف بے اسبابي طلسمے بر بست - که عقل عقلا را حیران ساخت - چه وقتی (که وکالت باز مقرر شد) سرکار نواب امیرالممالک عجب حالتي داشت - که از بے زري نوبت بفروخت اثاث البیت رسیده بود - نواب صمصام الدوله نوعے حسن تردد نمود که آب رفته بجوی آمد - و نسق برهم خورده باز انتظام پذیرفت - سرکشان حلقهٔ اطاعت در گوش و کج‌مزاجان غاشیهٔ راستي بر دوش کشیدند و امن عجیبے در ممالک بهم رسید - و رعایا و برایا در ظلال عدالت و انصاف طرفه آسودگي یافتند - و در عرصهٔ چهار سال مدت وکالت‌خود جمع و خرج ملک را برابر کرد - مي‌گفت سال آینده انشاءالله تعالی جمع بر خرج مي‌افزاید *

بالجمله بعد تقرر وکالت عنقریب رایات نواب امیرالممالک را در اهتزاز آورد - و بارادهٔ تنبیه رگهو بهوسله جانب برار متوجه شد و رگهو را مالش داده پنج لک روپیه پیشکش بر گرفت - و از برار رو بطرف نرمل کرد - سریا راو (۲) زمیندار نرمل از عهد نواب آصف‌جاه پای تمرد افشرده مکرر فوج سرکار را غارت کرده بود نواب صمصام الدوله بحکمت عملي اورا مقید ساخت - و ملک او را بضبط سرکار عالي درآورد - و در سال اول از وکالت این دو کار عمده بر کرسي نشاند - و ایام برشگال در حیدرآباد

---

(۲) در [بعضي نسخه] سوریا راو *

گذرانید - و در سال دوم از وکالت سنه (۱۱۶۸) ثمان و ستین و مائة و الف نواب امیر الممالک را بملک میسور برد - و از راجهٔ میسور پنجاه لک روپیه پیشکش بر گرفت - و اوائل موسم برشکال بحیدرآباد معاودت نمود - درین ایام سلطان دهلي عالمگیر ثاني برای نواب صمصام الدوله ماهي و مراتب فرستاد - شخصے این مصرعه تاریخ یافت * ع *

۱۱۶۸

* از شاه هند آمد ماهي و هم مراتب *

در سال سیوم از وکالت سنه (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف کمک راو بالاجي کرد - بیانش اینکه راو بالاجي شهر سانور (۲) را محاصره کرد - افاغنهٔ سانور حصار شهر را مستحکم نموده پای جلادت افشردند - و بارها از حصار برآمده مردم مورچال را زدند - راو بالاجي عاجز آمد - و استمداد از نواب صمصام الدوله کرد - (سبحان الله مثل راو بالاجي (که ممالک دکن و هند را بتصرف در آورده - و پادشاه دهلي و ارکان سلطنت (۳) را متزلزل ساخته) رجوع بنواب صمصام الدوله آورد - و دست بدامن استعانت زد)- نواب صمصام الدوله نواب امیرالممالک را بکمک راو بالاجي برد - و لشکر را بسانور رسانید - و مورچال قایم کرد و آتش کاری توپخانه بجائے رسانید که افاغنه رنگ باختند

(۲) نسخهٔ [ب] شانور (۳) نسخهٔ [ب] و سلطنت اورا ٭

و در مصالحه زدند - بعد ازین نواب صمصام الدوله در فکر بر انداخت نصاری افتاد *

مخفي نماند که چون نواب نظام الدوله ناصرجنگ برای دفع مظفرجنگ بملک ارکات رفت مظفرجنگ باعانت نصارای فراسیس ساکن پهولچهري مصاف داده شکست یافت - نصاری به پهولچهري خزیدند - و مظفرجنگ دستگیر شد - باز نصاری باتفاق افاغنه راه غدر پیمودند - و نواب نظام الدوله را شهید ساختند و مظفرجنگ را بسرداري برداشتند - نوعی (که راقم ترجمه در سرو آزاد مفصل بقلم آورده) اینکه پیش ازین نصاری در بنادر مخصوص بودند و پا از حد خود بیرون نمیگذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله چیره شدند - و لذت ملک گیري دریافتند - بعضی ملک ارکات را (۲) فراسیس بتصرف درآورد - و بعضی آن ألکا را نصارای انگریز فراگرفتند و نیز انگریز بر بنگاله مسلط شد - و قلعهٔ بندر سورت را گرفت و هلم جرا ابتدای بنای تسلط نصاری اینست * (۳)

القصه بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفرجنگ نصارای فراسیس را نوکر گرفت - و رفیق خود ساخت - و بعد قتل او نصاری بصیغهٔ نوکري در رکاب نواب امیر الممالک شدند و سیکاکل و راج بندري و دیگر مواضع را در جاگیر خود گرفتند

---

(۲) در [اکثر نسخه] چیره (۳) نسخهٔ [ج] ابتدای تسلط نصاری *

و طرفه اقتدارے بہم رسانیدند - که حکم حکم ایشان شد موسي بوسي سردار نصاری بخطاب سیف الدوله عمدة الملک تانوري اندوخت - و حیدر جنگ صاحب اختیار سرکار عمدة الملک گردید - جنس و فصل حیدر جنگ اینکه نام اصلی او عبدالرحمٰن است - پدرش خواجه قلندر بلخي در عهد نواب آصف جاه از بلخ آمده اعتبارے پیدا کرد - و فوجدار مچهلي بندر شد - و محاسبهٔ سرکار بر ذمهٔ او برآمد - و او در مچهلي بندر با بعضے نصاری آشنا شده بود - باین علاقه به بندر پهولچهري رفت و در پناه نصاری نشست - حیدر جنگ دران وقت خورد سال بود و کورندور نام کپتان یعني حاکم پهولچهري او را بسیار دوست میداشت - و چون مظفرجنگ رئیس شد کورندور جمعے نصاری را بسرکاری موسي بوسي همراه مظفر جنگ کرد - و عبدالرحمٰن را (بنابر اینکه جهت جامع بین المسلمین و النصاری است) همراه موسي بوسي داد - و چون عبدالرحمٰن جوهرقابل بود ترقی عظیمے کرد - و حل و عقد سرکار فرنگي بدست آورد - و باسد الله حیدر جنگ مخاطب شد *

الحاصل نواب صمصام الدوله بعد انفصال معاملهٔ افاغنهٔ سانور خواست که نصاری را از میان بردارد - نواب امیرالممالک باشارهٔ نواب صمصام الدوله نصاری را از نوکري بر طرف کرد - نصاری از لشکر جدا شده راه حیدرآباد گرفتند - و شهر حیدرآباد را

در اختیار خود کرده متحصّن شدند - نواب امیر الممالک متعاقب (۲) رسیده شهر را محاصره کرد - تریب دوماه محاصره ماند - و جنگها باهم واقع شد - آخر بنا بر نفاق اعیان بصلح انجامید - و عمدة الملک و حیدر جنگ آمده ملاقات نمودند - و چون در ایام محاصره انتظام جایگیرات نصارای برهم خورده بود عمدة الملک و حیدر جنگ رخصت گرفته بطرف راج بندري و سیکاکول (۳) محالات جایگیر خود رخت بربستند - نواب صمصام الدوله برشکال در حیدر آباد بسر برد

و در سال چهارم از وکالت سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف از حیدر آباد برآمد - رام چندر مرهتّه از عهد نواب آصف جاه بهالکي و غیره محالات توابع صوبهٔ بیدر جایگیرات لکوک در تصرف داشت - و از بے سلیقگي و بے حیثیتي بتقدیم لوازم نوکري نمي رسید - نواب صمصام الدوله خواست که جایگیرات را ازو انتزاع نماید - رامچندر باستعداد اسباب جنگ پرداخت - و حرکت مذبوحي کرده حلقهٔ اطاعت در گوش کشید - و جایگیرات او سواي بهالکي بضبط سرکار عالي درآمد - نواب صمصام الدوله اوائل برشکال با نواب امیر الممالک باورنگ آباد آمد - و درین ایام فوجے را فرستاده قلعهٔ دولت آباد را محاصره کرد - و از سادات بخاري (که از عهد عالمگیر پادشاه قلعه داري را متوارث بودند) قلعه را گرفت

---

(۲) در [اکثر نسخه] بتعاقب رسیده (۳) در [بعضي جا] سیکاکل ٭

بعد ازین فلک شعبده‌باز ورق گرداني آغاز کرد - و در شکست نواب صمصام الدوله کمر کین بر بست - و آن همه عقل و هوشے که داشت ازو باز گرفت *

مجملا شرح واقعه اینکه - زر مشاهرۀ سپاه بسیار بر ذمۀ سرکار بود - مغویان سپاه را برغلانیدند - سپاه هنگامۀ تقاضا برپا نمودند نواب صمصام الدوله اگر قصد میکرد بسرانجام دو لک روپیه این فتنه فرو مي نشست - چون وقت زوال دولت رسیده بود اعتنا نکرد - بتاریخ ششم ذي القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف مردم سپاه نواب شجاع‌الملک بسالت‌جنگ خلف نواب آصف جاه را از خانه برآورده پیش نواب امیر الممالک بردند - و خلعت وکالت مطلق از عزل نواب صمصام الدوله دهانیدند - طرفه بلوای عام شد - و اوباش و بازاریان شهر غلو کرده خواستند که بر خانۀ نواب صمصام الدوله ریزند اما اسبابے بظهور آمد که تا شام بلوی در توقف افتاد - شب اهل بلوی متفرق شدند - نواب صمصام الدوله اندیشید که فردا اگر یورش نمایند با آنها مقابل شده نمي توان جنگید - بهتر آنکه کناره باید کرد - نیم شب احمال و اثقال ضروري بر افیال بار نمود و خانه را با امتعۀ لکوک و اقسام نفائس و تنسوقات وا گذاشت و با جمیع اهل بیت ذکور و اناث قصد قلعۀ دولتاباد کرد - از رفقاء او قریب پانصد کس سوار و پیاده حق رفاقت بجا آوردند - مشعلها

روشن‌کرده مسلح از خانه برآمد - و رو بظفر دروازهٔ حصار شهر پناه آورد - محافظان ظفر دروازه تاب اقامت نیاورده رو بفرار نهادند قفل دروازه شکسته از دروازهٔ شهر پناه برآمد - و قریب بصبح هشتم ذی القعده سنه (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بدولتاباد رسید بعد رفتن او بقلعه اثاث البیت او قدرے بتاراج غارتگران رفت و اکثر بضبط سرکار عالي درآمد - بعد چندے فوجے از سرکار تعین شد و قلعهٔ دولتاباد را محاصره کرد - و جنگها درمیان آمد *

نواب صمصام الدوله بشمائل رضیه و خصائل مرضیه متحلي بود اما گاه باشد که حق‌تعالی نظرکردهای خود را از نظر خلق مي‌اندازد و برای رفع مراتب أخروي در دار الامتحان دنیا ببلائے مبتلا مي‌سازد مصداق این معني در نواب مذکور مشاهده افتاد - که با آن فضائل و شمائل جمیع خلائق امیر و فقیر و درباري و بازاري ازو برگشتند و جز بگیر و بکش حرفے بر زبان (۲) نمي آوردند - اگر کسے بر جادهٔ وفا قایم بوده دوستی او را بحال داشت کجا یارا که دم زند یا سلسلهٔ تلاشے جنباند - فقیر تنها خود را بر آشوب قیامت زدم و نظر از مخالفت تمام عالم برداشتم - و با نواب شجاع الملک ملاقاتها نموده بنای مصالحت گذاشتم - و برای تمهید قواعد اصلاح و تشئید مبانی آشتي مکرر بقلعه رفتم - و بچه سحر پردازي

(۲) نسخهٔ [ب] زبانها *

و افسون کاري محاصرهٔ قلعه را بر خيزانيدم - و هنوز شروط مصالحه باتمام نرسيده بود که نواب نظام الدوله ثاني ناظم صوبهٔ برار از ايلچپور باورنگ‌آباد تشريف آورد - و نواب اميرالممالک او را بمنصب والای ولي عهدي خود مخصوص ساخت - و بنظام الملک آصف جاه مخاطب گردانيد - نواب آصف جاه ثاني راقم ترجمه را طلبيده باستمالت نواب صمصام الدوله مامور ساخت - و طومار مطالب او را موافق استدعا دستخط فرموده حوالهٔ فقير نمود طومار را گرفته بقلعه رفتم - و اورا سرگرم ارادهٔ حضور ساختم - نواب آصف جاه سرداران عمده را باستقبال فرستاد - نواب صمصام الدوله غرهٔ ربيع الاول سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعين و مائة و الف از قلعه برآمده در ظاهر قلعه با سرداران استقبال ملاقات نمود - و همان روز ملازمت نواب آصف جاه ثاني و نواب اميرالممالک حاصل کرد و مورد انواع مراحم گرديد *

درين ايام بالاجي راو بارادهٔ مخالفت قريب اورنگ آباد رسيد و بسواس راو پسر خود را مقدمة الجيش کرد - و راجه رام چندر (که از موطن خود بعزم حضور نواب امير الممالک بسندکهير سي کروهي اورنگ آباد رسيده بود) مرهته او را درانجا محاصره نمود - و قافيهٔ او را تنگ ساخت - نواب آصف جاه از اورنگ آباد بسندکهير (۲) نهضت فرمود - و رام چندر را از ورطهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بسند کهيرا *

هلاکت را رسانید - و در عرض راه محاربات عظیمه بوقوع آمد
(۲)
نواب آصف جاه داد شجاعت و جگرداري داد - و جمعی کثیر
اعادي را بشمشیر آتشبار سپند مجمر ساخت - نواب صمصام الدوله
درین نهضت ملتزم رکاب بود - درین اثنا خبر آمد که عمدة الملک
موسي بوسي و حیدر جنگ از کار جایگیرات خود فراغ حاصل
کرده قصد حضور نواب امیر الممالک دارند - و بحیدر آباد
(۳)
رسیدند - و حیدر جنگ نواب صمصام الدوله را متواتر خطوط
نوشت - و آنقدر مراتب اخلاص بمعرض اظهار درآورد که
مشار الیه را بر اخلاص او اعتماد کلي بهم رسید - و از مکر و بیم
غفلت تام روی داد - و لشکر فیروزي از سندکهیر معاودت نموده
در حوالی شاه گدهه رسیده بود که حیدر جنگ بحضور رسید
و لشکر بهیأت مجموعي بارنگ آباد آمد - و سواد شمالی
شهر مخیم شد *

نواب صمصام الدوله زمام اختیار خود را بکلي بدست
حیدر جنگ سپرد - و او براه چاپلوسیها در آمد - و دامے از مکر
و فریب بر چید - هرچند آشنایاني که بر خداع او آگاه شدند
بصراحت و کنایت بنواب صمصام الدوله خبر کردند باور نمود
و تکیه بر اخلاص دشمن نموده خیرخواهی آشنایان را در میزان

---

(۲) نسخهٔ [ج] جمعی اعادي را (۳) نسخهٔ [ج] خط نوشت *

اعتبار نسنجید - تا آنکه بتاریخ بیست و ششم رجب سنه (۱۱۷۱)
احدی و سبعین و مائة و الف نواب امیر الممالک بسیر باغ بیگم
واقع اورنگ آباد تشریف برد - و حیدر جنگ مادهٔ خداع
آنجا مهیا ساخت - نواب صمصام الدوله و نواب یمین الدوله
که بالا مذکور شد حسب الطلب در باغ بیگم رفتند - هر دو را
نظر بند کردند - و بلشکر برده هر کدام را در خیمهٔ علیحده
جای دادند - و میر عبدالحي خان و میر عبدالسلام خان و میر
عبد النبي خان پسران نواب صمصام الدوله را نیز طلبیده با پدر
در یک خیمه مقید ساختند - و دور خیمه (۲) محافظان نصاری
نشستند - و خانهٔ نواب صمصام الدوله را دو باره آنچه جمع شده بود
بغارت بردند - و مستورات سادات را از خانه اخراج نمودند
و اقربای نواب صمصام الدوله را و متوسلانے که فی‌الجمله استطاعتے
داشتند آنها را در قید شدید کشیدند - و زرها گرفتند - و ستمے
بر سادات گذشت که واقعهٔ کربلا بتازگي صورت گرفت *

الحاصل این حرکات بر حیدر جنگ مبارک نیامد - نواب
آصفجاه ثاني درین فکر افتاد که نقش هستی اورا از صفحهٔ روزگار
بشوید - وجهش اینکه حیدر جنگ با نواب صمصام الدوله نقض
عهد کرد - و اطمینان ازو برخاست - وجه دیگر اینکه حیدر جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ج] و در خیمه *

اول نواب آصف‌جاه را بے پر و بال ساخت - بعد ازان بقید نواب صمصام‌الدوله پرداخت - بیانش اینکه نواب آصف جاه فوج سنگینے از برار در رکاب آورد - و رتق و فتق مهمات ملکي و مالي در قبضهٔ اقتدار خود کرد - حیدر جنگ دید که با وصف نواب آصف جاه نقش تسلط من درست نمي‌تواند نشست - در شکست نواب آصف جاه افتاد - و بانواع حیله سازي فوج را از نواب جدا ساخت و زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان نواب صمصام الدوله را مقید کرد - و خاطر خود را از هردو طرف جمع نمود - و خواست که نواب آصف جاه را ببهانهٔ صوبه داري حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گلکنده نگاه دارد - و میدان را براي جولان خود خالي سازد و ندانست که تقدیر بر تدبیر مي خندد *

سیوم رمضان قریب باسدوا سنه (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصف جاه آمد نواب آصف جاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار محفل خاص حیدر جنگ را گرفته ذبح کردند و نواب آصف‌جاه بر اسپے سوار شده از لشکر تنها برآمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - از مذبوح شدن حیدر جنگ عمدة الملک موسي بوسي و دیگر اعیان لشکر

هوش باختند - و درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبدالغني خان پسر خرد نواب صمصام الدوله را شربت شهادت چشانیدند - طرفه اینکه حیدر جنگ (که در حقیقت قاتل این سادات است) چهار گهري پیشتر از سادات بقتل رسید - و قتل او را نواب صمصام الدوله بگوش خود شنید و گفت که حالا سلامت (۲) ما هم بنظر نمي آید - و باستقلال تمام مستقبل قبله نشست - تا آنکه لچهمنان (۳) نام هندوئے از رفقاء نصاری آمد - و شهید ساخت - پدر و پسر را در مقابر آباء (که جانب جنوبی شهر قریب بدرگاه شاه نور قدّس سرّه است) زیر خاک سپردند - و یمین الدوله را در قبرستان آبای او (که پائین گنبد شاه نور قدس سره است) دفن ساختند - راقم ترجمه تاریخ شهادت

۱۱۷۱

هر سه سید آیهٔ کریمهٔ (وجوهٌ یومئذٍ مسفرة) یافت - و نیز تاریخ شهادت نواب صمصام الدوله درین قطعه نظم کرد * * نظم *

رفت صمصام الدوله زجهان * سیوم ماه شریف رمضان

۱۱۷۱

سال این واقعه آن سید خود * گفت ما کشتهٔ عبدالرحمن

و نیز این رباعی مستزاد در تاریخ نظم ساخت * * رباعي *

* صمصام الدوله آن امیــــر والا - دانش آگاه *

(۴)

* ناحق شده کشته درکمین گاه دغا - وا مظلوماه *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سلامتیٔ ما (۳) نسخهٔ [ج] لچهمنان (۴) نسخهٔ [ب]

... شد جایگاه *

* آزاد بعرض میرساند تاریخ - یاران‌شنوید *
۱۱۷۱

* کردند شهید ناکسان سید را - انّا للّــه *

مخفي نماند که میر عبدالحي خان و میر عبدالسلام خان روز شهادت والد خود محفوظ ماندند - سببش اینکه میر عبدالحي خان را بتقریبی یک روز پیشتر از پدر جدا ساختند - و میر عبدالسلام خان را بعارضهٔ بیماري از خیمه در عمارت فرستادند - ازانجا که حیات هردو برادر مقدر بود حافظ مطلق (تعالی شانه) در دل اعدا انداخت که هردو پسر را از پدر جدا نمودند - در سلامت میر عبدالحي خان و میر عبد السلام خان نکتهٔ بخاطر راقم ترجمه القا شد که الاسماء تتنزّل من السماء - اسم حي و سلام کار خود کرد - و هر کدام مسمّای خود را محفوظ داشت *

القصه بعد کشته شدن حیدر جنگ نواب امیر الممالک و نواب شجاع الملک و عمدة الملک موسي بوسي و ذوالفقار جنگ برادر حیدر جنگ (که بعد قتل او قایم مقام شد) قصد حیدرآباد کردند - و بعد وصول حیدرآباد ذوالفقار جنگ بطرف راج بندري و سیکاکل محالات جایگیر خود رفت - و عمدة الملک راه پهولچهري گرفت - با ذوالفقار جنگ و زمیندار سیکاکل جنگ درمیان آمد ذوالفقار جنگ شکست فاحش خورد - و سپاه تمام بغارت در آمد و کارخانجات جواهر خانه و توشه خانه و افیال و توپخانه بدست زمیندار افتاد - و با معدودے جان بسلامت برد - و اچهمنان

قاتل نواب صمصام الدوله بقتل رسید - و همچنین محمد حسین
جماعه دار فرقهٔ کاردیان (۲) (که با جماعهٔ خود بر نواب صمصام الدوله
و اقربا و رفقاء او متعین بود - و انواع بدسلوکیها بعمل آورد)
خود با جماعه کشته شد - و عمدة الملک موسي بوسي (که
بطرف پهولچهري رفت) چینا پټن (۳) بندر انگریز را محاصره کرد
و مکرر آتش کارزار اشتعال گرفت - آخر انگریز غالب آمد
و عمدة الملک با کمال خستگي به پهولچهري گریخت - و در
چند ماه انتقام خون سادات گل کرد - بلکه انتقامے (که از
ذات حیدر جنگ شد) نواب صمصام الدوله بگوش خود
شنیده رفت *

نواب صمصام الدوله جامع الکمالات بود - و با جمیع علوم آشنا
مسائل هر فن در خزانهٔ حافظه حاضر داشت - و در شعرفهمي
دم یکتائي میزد - و مصطلحات زبان فارسي خوب مي‌دانست
میرزایان ولایت (که با او بر میخوردند) در مصطلحات دانی
تعجب میکردند - میگفت من در دو چیز دعوي دارم - یکے
عدالت که بدقائق معاملت چنانکه باید وا میرسم - و حق را
از باطل جدا مي‌سازم - دوم شعرفهمي - روزے با راقم ترجمه
گفت که این مطلع فیضي مشهور است * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جمعدار (۳) در [بعضي نسخه] چینا پټن *

* مرا براه محبت دو مشکل افتاده است *

* که خون گرفته ام و یار قاتل افتاده است *

مطابق معنی ظاهر یک مشکل خون گرفته شدن عاشق است
و مشکل دوم قاتل افتادن یار - پس نجات متعذّر - و بخاطر من
معنی دیگر رسیده - یک مشکل اینکه عاشق خون گرفته است
مبادا سوای معشوق دیگرے اورا کشد - مشکل دوم اینکه یار قاتل
افتاده است - مبادا سوای عاشق دیگرے را کشد - هردو امر بر عاشق
ناگوار است - منشی بے بدل بود - و انشاء او در خطوط نویسی
طور خاصے دارد - حیف که منشآت او جمع نشد - اگر تدوین
می یافت چشم ناظران را کحل الجواهر میکشید - در تاریخ دانی
یکتای عصر می‌زیست - خصوص احوال امرا و سلاطین تیموریهٔ هند
که نمایهٔ این گروه بود - برهانش همین کتاب مآثر الامرا ست
که قدر آنرا صاحب این فن می‌شناسد - کتب خانهٔ عظیمے از کتب
عربی و فارسی فراهم آورد - و اکثر این کتب را بدست خود
مقابله و تصحیح نمود - درین هنگامه کتب خانه برهم خورد
اوصاف حمیدهٔ او زیاده ازان است که زبان تقریر ادا نماید - مثل
علو مزاج و متانت رای که ارسطو را شاگرد او توان گفت - و وقار
و تمکین و کوچک دلی و غمخواری خلائق و عدالت و حیای چشم
و وفا و صفا و صدق و راستی - با صفت دروغ سخت ناخوشی
داشت - و دروغ گو را اصلا در نظر اعتبار نمی آورد و زرے

که او را حاصل میشد همان وقت ده یکي برای مستحقان بر مي آورد - و خزانهٔ ده یکي علیحده میشد - و بر ارباب استحقاق صرف مي یافت - امیرے امارت زیب بود - وقتے که بر مسند مي‌نشست بے تکلف شان امارت را زیب میداد و شکوه ریاست در جبین او بچه رونق جلوه مینمود - در هفته دو روز برای عدالت مقرر داشت - جمعه و سه‌شنبه - و مدّعي و مدّعیٰ علیه را در حضور خود طلبیده بنفس نفیس متوجه تنقیح میشد - مراتب نظم و نسق ملک همه سر دست داشت در روز و شب اصلا خلوتے برای مشورت ملکي نبود - و هیچ مشیرے نداشت - دانایان عصر بر علوّ نظر و وفور عقل او آئینهٔ حیرت بودند - نماز صبح خوانده متوجه مهمات میشد وقت استوا قیلوله میکرد - و نماز ظهر خوانده باز رو بمهمات مي آورد - و تا نیم شب بلکه بیشتر بکارهای مالي و ملکي مي پرداخت - و اصناف مردم ارباب مطالب سوال و جواب خود را خود بالمواجهه مي کردند - و واسطهٔ دخل نداشت در دیوان بجبروت مي‌نشست - و در خلوت بکوچک دلي و انبساط تمام اختلاط میکرد *

نواب سالار جنگ بهادر نقل کرد که نواب صمصام الدوله بعد آمدن از قلعهٔ دولت آباد با من گفت که چنین معلوم شده بود که این اسباب ظاهري (که نزد من جمع شده) هیچ

باقي نماند - گفتم چه طور معلوم شد - گفت چنين بمن آگاهي دادند - و نيز نواب مذكور نقل كرد كه روزے (كه وكالت را ازو گرفتند - و هنگامهٔ عجبے برپا شد) من و جمعے كثير در خانهٔ نواب صمصام الدوله شب(۲) بيتوتت كرديم - مردم را از فكر خواب نبرد - پگاه نو (كه با نواب صمصام الدوله برخوردم) گفت امشب بحضور خواب رفتم - و نيز نقل كرد كه نواب صمصام‌الدوله با من گفت كه پيش از رفتن قلعه موجودات فراشخانه گرفته شد - دو صد و كسرے زياده قالين و شطرنجي برآمد و روزے (كه بقلعه رفتم) هيچ فرش نبود - دران حالت اصلا تغيرے بخاطر راه نيافت - راقم ترجمه گويد وقتے (كه نواب نظام الدوله بملك اركات تشريف برد - و بر مظفر جنگ ظفر يافت) عمال آن ملك حضور طلب شدند - و بعلاقهٔ ديواني بر در نواب صمصام‌الدوله خيمه نصب كرده آنها را جاي‌دادند - روزے از خيمهٔ نواب صمصام الدوله برآمدم - شخصے دويده آمد - و گفت كه حاجي عبدالشكور عامل معزول ميگويد - كه من در اختيار سزاولانم - از جا جنبيدن نميتوانم - شما تا اينجا تصديع كشيد - فقير با عامل مذكور آشنا نبودم - ليكن نرفتن دور از شيوهٔ مروت ديدم - رفتم - او از محاسبه و تقيد سزاولان

---

(۲) نسخهٔ [ب] شب خواب بذوبت كرديم *

شکایت کرد - همان ساعت نزد نواب صمصام الدوله برگشتم (۲) و گفتم
حاجي عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال بر در حاضر است
او را روبرو باید طلبید - نواب گفت ضابطه نیست که عامل
محاسبه‌دار روبرو بیاید - گفتم نمیگویم که محاسبهٔ او معاف شود
همین قدر میخواهم که یک مرتبه روبرو شود - نواب در مقام
انکار بود - و من در مقام اصرار - آخر نواب او را روبرو طلبید
و حالت او را مشاهده کرد - و شفقت بسیار نمود - گفت فردا
بر در خانهٔ نواب نظام‌الدوله حاضر باید شد - و چوبدارے را
تاکید کرد که هر وقتے که فلاني حاضر شود مرا خبر باید کرد - فردا
حاجي عبدالشکور بر درخانه حاضر شد - و چوبدار خبر رساند
نواب صمصام الدوله بنواب نظام الدوله عرض کرد - که حاجي
عبدالشکور نام عاملے در زمرهٔ عمال محاسبه دار طلب حضور شده
میر غلام علي بمن گفت که اورا یک مرتبه رو برو باید طلبید
گفتم عامل محاسبه دار روبرو نمي آید - هرچند انکار بمبالغه
کردم میر مرا نگذاشت - ناچار رو برو طلبیدم - حالا من هم
بحضرت همین عرض دارم که یک مرتبه آن شخص رو بروی
حضرت بیاید - نواب نظام‌الدوله حکم فرمود که حاضر شود
همین که از در در آمد و نظر نواب نظام الدوله بر هیئت او

---

(۲) در [بعضي نسخه] رفتم ٭

افتاد چه مي‌بيند - پير نود ساله منحني - پيراهني در بر و دستار سبزے بر سر - و عصا و تسبيحے (۲) در دست - صورت ولايت و محل ترحم - نواب نظام الدوله او را نزديک (۳) خود طلبيد و نشاند - و حرفها پرسيد - و بر فرد محاسبهٔ او دستخط معاف کرد - و يوميه معين نمود - و سواري از سرکار خود عنايت نموده رخصت فرمود - مناقبي (که از نواب صمصام الدوله رنگ بست بيان شده) نمے از سحاب و پرتوے از آفتاب است حق تعالى آن مرحوم را برحمت خاص نوازد - و صدر بهشت برين را بجلوس او مزين سازد *

پوشيده نماند (۴) که بعد از شهادت نواب صمصام الدوله چون لشکر بحيدرآباد رفت مير عبدالحي خان را همراه برده در قلعهٔ گلکنده نگاه داشتند - و مير عبدالسلام خان بنابر بيماري در اورنگ‌آباد ماند - اورا بقلعهٔ دولت آباد فرستادند - و نواب آصف‌جاه ثاني بعد قتل حيدر جنگ شبديز عزم جانب برار جولان داد - و فوج و سامان حرب فراهم آورده کمر به تنبيه جانوجي پسر رگهو بهونسله بربست - و با وصف قلت جمعيت اين طرف و کثرت غنيم لواى فيروزي برافراخت - و بعد ازان

(۲) نسخهٔ [ج] تسبيح (۳) نسخهٔ [ب] نزديک طلبيد (۴) نسخهٔ [ج] بعد شهادت نواب *

روی توجه بحیدر آباد آورد - نواب امیر الممالک (که برای نظم و نسق ملکی جانب مچهلي بندر خرامیده بود) عطف عنان نمود - و در سواد حیدر آباد ملاقات هر دو برادر واقع شد نواب آصف جاه بدستور سابق بر مسند (۲) ولایت عهد نشست و زمام مهمات (۳) مالي و ملکي بقبضهٔ اقتدار خود در آورد

و پانزدهم ذیقعده سنه (۱۱۷۲) اثنین و سبعین و مائة و الف میر عبدالحي خان را از قلعه برآورده از سر نو احیا فرمود سابق خطاب میر عبدالحي خان (۴) شمس الدوله دلاور جنگ بود بعد برآمدن از قلعه بخطاب پدر (یعني صمصام الدوله صمصام جنگ) و منصب ششهزاري پنج هزار سوار مورد عنایات گردید - و میر عبدالسلام خان هم حسب الحکم از قلعهٔ دولت آباد برآمد - و با اهل بیعت خود برخورد - سلمهما الله تعالی *

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی - اما بعد عرض میدارد فقیر عبد الرزاق الحسیني الخوارزمي الاورنگ آبادي که از مبادی سن رشد و تمیز الخ (۵) - انتهی کلامه *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر مسند والای ولي عهدي نشست (۳) نسخهٔ [ج] مهام (۴) نسخهٔ [ب] خان بهادر (۵) یعني تا آخر آنکه پیشتر در صفحهٔ [۵] گذشت ه

مقدمه در فهرست کتاب

باید دانست که برخی ترجمهای رقمزدهٔ کلک بانی این نسخه بنابر راه یافتن افراط و تفریط بمسودها ناقص بود - هتی المقدور باتمام و اصلاح آن کوشیده بعد اختتام آن فهرس اسامی مردم مذکور الاحوال را جزو کتاب ساخته بعد اسماء ملحقه قاف الحاق بشنگرف رسم نمود - که فارق باشد میان گفتگوی آن بزرگ ومن هیچمدان - و این مجموعهٔ جلیل القدر بنقوش هفت صد و سي ترجمه زیب و زینت گرفت - چنانچه تفصیل ذیل آئینه‌دار این مدعا ست *

۸۵

حرف الالف - هشتاد و پنج ترجمه

بیگم - اعتبار خان خواجه سرا (ق) - ابراهیم خان فتح جنگ
اسد خان معموري - اودا جي رام - افضل خان شکر الله
اخلاص خان حسین بیگ (ق) - آصف خان ابو الحسن مشهور
بآصف جاهي - و احوال ممتاز محل - اهتمام خان (ق) - اسلام
خان مشهدي - اصالت خان عبد الهادي - امیر خان ابو البقا
اعظم خان میر محمد باقر - اعتقاد خان شاه پور - الله یار خان
پسر افتخار خان - احمد خان نیازي - آتش خان حبشي (ق)
الله قلي خان اوزبک - الف خان امان بیگ - احمد بیگ خان
برادر زادهٔ ابراهیم خان - اوزبک خان نذر بهادر - اخلاص خان
شیخ الهدیه (ق) - افتخار خان خواجه ابو البقا - ارادت خان
میر اسحق - اشرف خان خواجه برخوردار (ق) - الله (۲) وردي
خان - اکرام خان سید حسن (ق) - الله یار خان میر
توزک (ق) - اسلام خان میر ضیاء الدین حسین - احتشام خان
اخلاص خان (ق) - اصالت خان میرزا محمد - اعتماد خان شیخ
عبد القوي - الله وردي خان پسر الله وردي خان - اعتقاد خان
میرزا بهمن یار - اقضی القُضات قاضي عبد الوهاب - و احوال
قاضي شیخ الاسلام - اسلام خان رومي - اعظم خان کوکه - افتخار
خان سلطان حسین - آتش خان جان بیگ (ق) - امانت خان
میرک معین الدین احمد - ایرج خان ولد قزلباش خان - اشرف

---

(۲) نسخهٔ [ا] الله وردي خان فرق - یا عرق - والله اعلم ؞

خان میرزا محمد اشرف - آغر خان پیر محمد (ق) (۲) - ارسلان خان ارسلان قلي (ق) - امیر خان میر میران - و احوال صاحب جي صبیهٔ علي‌مردان خان - امانت خان میر حسین - ارشد خان میر ابو العلا (ق) - اسمعیل خان مکها (ق) - ابو نصر خان پسر شایسته خان (ق) - امان الله خان نبیرهٔ الله وردي خان ابراهیم خان پسر علي مردان خان - احسن خان سلطان حسن (ق) امیر خان عبد الکریم - آصف الدوله جملة الملک اسد خان امیر الامرا حسین علي خان - اعتقاد خان محمد مراد فرخ شاهي و کیفیت گرفتاري محمد فرخ سیر پادشاه - اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (ق) - اخلاص خان اخلاص کیش (ق) (۳) - امین خان دکني - امین الدوله امین الدین خان بهادر سنبهلي (ق) (۴) اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر (ق) - امیر الامرا غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ (ق) - ابوالخیر خان بهادر امام جنگ (ق) ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ (ق) - آصف الدوله امیرالممالک (ق) - اسمعیل خان بهادر پني (ق) (۵) *

۲۹

حرف الباء - بیست و نه ترجمه

بیرام خان خانخانان - و احوال سلیمه سلطان بیگم - بهادر خان شیباني - باز بهادر بایزید - بابا خان قاقشال - بهادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] میر محمد اشرف (۳) در [بعضی نسخه] امین خان چیني بهادر (۴) در [بعضی نسخه] سنبلي (۵) یا پگني باشد *

پسر معید بدخشي (ق) - باقي محمد خان کوکه (ق)
پاینده خان مغل (ق) - پیشرو خان مهتر سعادت (ق)
بهادر الملک (ق) - بیرم بیگ ترکمان - بهادر خان اوزبک (ق)
بیگلر خان - بالچو قلیج (۲) (ق) - بے بدل خان سعیدای گیلاني
و کیفیت تخت طاؤسي - باقر خان نجم ثاني - بهرجي زمیندار
بگلانه - و احوال آن الکا - بهادر خان روهله - پردل خان بیرام خان
باقي خان چیله قلماق - پرتهي راج راتهور (ق) - بهرام سلطان ولد
نذر محمد خان - و احوال خانان توران - و کیفیت استرداد بلخ
بهادر خان باقي بیگ - پادشاه قلي خان تهور خان - و کیفیت
ابتدای بغي سلطان محمد اکبر - بزرگ امید خان (ق) - بهره مند
خان میر بخشي - باقي خان حیات بیگ - و کیفیت نظر بند
نمودن سلطان محمد معظم (۳) - بسالت خان میرزا سلطان نظر (ق)
بیان خان شیخ فاروقي (ق) - برهان الملک سعادت خان (ق) *

۱۹

حرف التاء - شانزده ترجمه

تردي بیگ خان ترکستاني - تاتار خان خراساني (ق)
ترسون محمد خان - تولک خان قوچین (ق) - تردي خان (ق)
تر خان مولانا نورالدین - تخته بیگ سردار خان (ق) - تاش بیگ
تاج خان (ق) - تربیت خان عبدالرحیم (ق) - تهور خان میرزا
محمود - تربیت خان فخر الدین احمد - تقرب خان حکیم داود

---

(۲) در [بعضی نسخه] بالچهوقلیچ (۳) در [بعضی نسخه] اعظم *

تربیت خان شفیع الله - تربیت خان میر آتش - و کیفیت تسخیر قلعهٔ ستاره - ترکتاز خان (ق) - تیغ بیگ خان میرزا کل (ق) *

۲
حرف الثاء - دو ترجمه

ثاني خان هروي - ثناء الله خان امان الله خان (ق) *

۱۷
حرف الجيم - هفده ترجمه

جعفر خان تکلو - جلال خان قورچي (ق) - جگت مال برادر خرد راجه بهارمل (ق) - جانش بهادر (ق) - جهانگیر قلي خان لاله بیگ - جگناتهه پسر راجه بهارمل (ق) - جان سپار خان ترکمان - جادو رای کایتهه - جهانگیر قلي خان شمس الدین جگراج عرف بکرماجیت (ق) - جان نثار خان قدیمي - جان سپار خان خواجه بابا (ق) - جلال کاکر (ق) - جعفر خان عمدة الملک جان سپار خان پسر مختار خان - جان نثار خان خواجه ابوالمکارم (ق) - چورا(۲) من جات *

۲۲
حرف الحاء - بیست و دو ترجمه

حاجي محمد خان سیستاني - حسن خان کهتریه(۳) - حیدر محمد خان آخته بیگي (ق) - حاجي یوسف خان (ق) حکیم مسیح الدین ابوالفتح - حکیم عین الملک شیرازي (ق) حکیم همام - حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري - و کیفیت

(۲) یا چورا من جات باشد (۳) در [بعض نسخه] تکریه *

بغي خسرو - حكيم علي گيلاني - و حقيقت جنگ فيلان در حضور عرش آشياني - و كيفيت حوضے كه حكيم مزبور ساخته حاكم بيگ داماد اعتماد الدوله - و احوال اچهد روپا سنّاسي حكيم صدرا مسيح الزمان - حبش خان سيدي مفتاح - و احوال بعضے عادل‌شاهيه - حيات خان داروغهٔ آبدار خانه (ق) - حسام‌الدين خان - حكيم حاذق گيلاني - حقيقت خان اسحٰق بيگ (ق) - حسين بيگ خان اوزبک - حسن علي خان بهادر عالمگيرشاهي - و احوال رضي الدين خان - حكيم الملک مير مهدي - و بيان عروض استسقاى محمد اعظم شاه (ق) - حسين خان خويشگي - و احوال شاه بيگ - حميد الدين خان بهادر عالم‌گيرشاهي (ق) *

۴۴

حرف الخاء - چهل وچهار ترجمه

خضر خواجه خان - و احوال سکندر سور - خواجه جلال الدين محمود - خواجه معظم برادر مريم‌مكاني - خان زمان علي قلي خواجه جهان هروي - خان‌عالم چلمه بيگ - خانخانان منعم بيگ خان جهان حسين قلي بيگ - خواجه شاه منصور شيرازي خداوند خان دكني - خواجه نظام الدين احمد - خواجه شمس‌الدين خوافي - و تحقيق خواف - خواجگي فتح الله (ق) خواجگي محمد حسين (ق) - خواجه جهان كابلي جهانگيري خسرو بے اوزبک - خان اعظم كوكه - و كيفيت فوت سلطان مظفر گجراتي - و ارتداد اكبر پادشاه - خانخانان عبد الرحيم - و احوال

میان فرہیم - خدمت پرست خان رضا بہادر - خان جہان لودي خان عالم برخوردار - خواجه ابوالحسن تربتي - خان زمان امان الله خواجه جہان خوافي (ق) - خان دوران نصرت جنگ - خان جہان بارهه (ق) - خسرو سلطان ولد نذر محمد خان - خواجه عبد الهادي (ق) - خوشحال بیگ کاشغري (ق) - خواص خان بختیار خان (ق) - خلیل الله خان برادر خرد اصالت خان - خان دوران سید محمود - خانزمان میر خلیل - و کیفیت عشق سلطان اورنگ زیب با زین آبادي - خواجه عبد الرحیم خان (ق) - خانزمان شیخ نظام - خانجہان بہادر کوکلتاش میر ملک حسین - خدا بنده خان پسر شایسته خان - خان‌عالم اخلاص خان (ق) خانجہان بہادر کوکلتاش خان علي مراد (ق) - خاندوران امیر الامرا خواجه عاصم - و احوال نادر شاه (ق) - خدا یار خان تتھي (ق) خان زمان میواتي - خواجه عبدالله خان (ق) - خواجم قلي خان بہادر (ق) *

۲۱

حرف الدال - بیست و یک ترجمه

دریا خان عنایت - دستم خان (ق) - دولت خان لودي دیانت خان قاسم بیگ (ق) - دلاور خان کاکر - داراب خان میرزا داراب - دربار خان روهله - دیانت خان دست بیاضي دیندار خان بخاري (ق) - دولت خان خواص خان - دانشمند خان - داؤد خان قریشي - دیانت خان حکیم جمالا (ق) - داراب

خان بن مختار خان - دلیر خان داوزي (۲) - دلیر خان عبد الرؤف (۳) میانه (ق) - دیانت خان میر عبد القادر - داؤد خان و بهادر خان و سلیمان خان (ق) - دلاور خان بهادر (ق) - دیانت خان میر علي نقي - دهیراج راجه جي سنگهه سوائي (ق) *

حرف الذال - شش ترجمه
(۶)

ذوالقدر خان ترکمان (ق) - ذوالفقار خان قراماتلو - ذوالفقار خان محمد بیگ - ذوالفقار خان نصرت جنگ - ذکریا (۴) خان بهادر هزبر جنگ (ق) - ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان بهادر *

حرف الراء - هشتاد ترجمه
(۸۰)

روپسي برادر زادهٔ راجه بهارهمل (ق) - راجه بهارهمل (۵) - رای سرجن هادا (ق) - رای اونکرن کچهواهه (ق) - راجه بیربر راجه تودرمل کهتري لاهوري - و ضوابط مستحدثهٔ او - راجه بهگونت داس - راجه مدهکر بندیله (ق) - راجه رام چند بگهیله (ق) - رامچند چوهان (ق) - راجه بکرماجیت پتر داس (ق) رای بهوج پسر رای سرجن هادا (ق) - رای درگا (۶) سبودیه (ق) رای رای سنگهه بهورتهیه - و کیفیت قلعهٔ دیوگدهه (۷) (ق) - راجه

---

(۲) در [اکثر نسخه] بني مختار (۳) در [بعضی نسخه] داوزئي - اما گمان برم که داؤد زئي باشد (۴) املای صحیح زکریا ست بزای معجمه عجب که مولف این نام را در ذال آورده (۵) نسخهٔ [ا] بهارامل (۶) در [بعضی نسخه] سیسودیه (۷) نسخهٔ [ا] آیوگدهه *

رامداس کچھواهه - راجه باسو (ق) - راجه مان سنگهه پسر راجه بهگونت داس کچھواهه - و کیفیت الکای اَدیسه - راجه راج سنگهه کچھواهه (ق) - راجه رایسال درباري - رانا سکرا پسر رانا اودي سنگهه (ق) - راجه مها سنگهه و جگت سنگهه (ق) راجه سورجمل پسر راجه باسو - راجه سورج سنگهه راٹهور (ق) راجه بکرماجیت رای رایان - و کیفیت قلعهٔ کانگره - رای گوردهن سورج دهج - راجه بر سنگهه دیو بندیله (ق) - رستم خان شغالي (۲) - رانا کرن پسر رانا امرا (ق) - راو رتن هادا پسر راو بهوج (ق) - راو سور بهورتهیه (۳) (ق) - راجه بهارتهه بندیله (ق) راجه ججهار سنگهه بندیله (ق) - راجه روز افزون (ق) رحمت خان میر فیض الله (ق) - راجه انوپ سنگهه بدگوجر - راجه گج سنگهه پسر راجه سورج سنگهه (ق) - راجه رامداس نروري (ق) - راجه کشن سنگهه بهدوریه (ق) - راو امر سنگهه پسر کلان راجه گج سنگهه (ق) - رای مکند کایتهه (۴) راجه جگت سنگهه پسر راجه باسو (ق) - راجه جیرام بدگوجر (ق) رشید خان انصاري - و کیفیت جلاله و نیاکانش - راجه بیٹهل داس کور (ق) - راجه بهار سنگهه بندیله (ق) - راو ستر سال هادا نبیرهٔ راو رتن (ق) - راجه سبورام کور (ق) - راجه

---

(۲) در [بعضی نسخه] شمالي (۳) در [بعضی نسخه] بوندیله (۴) در [بعضی نسخه] کایت - یا کاتب باشد *

اندرمن دهندهيره (ق) - رام سنگهه ولد كرمسي راتهور (ق)
روپ سنگهه راتهور (ق) - رستم خان مقرب خان (ق) - راجه
انروده گور (ق) - راجه راجروپ (ق) - راجه رگهوناتهه (ق)
رحمت خان حكيم ضياء الدين - و احوال فوت دارا شكوه
و مراد بخش (ق) - راجه تودرمل شاهجهاني (ق) - راو كرن
بهورتهيه (ق) - راجه سجان سنگهه (٢) بنديله (ق) - راجه ديبي سنگهه
بنديله (ق) - راجه راي سنگهه سيوديه (ق) - راجه رام سنگهه
كچهواهه (ق) - رشيد خان الهام الله (ق) - راو بهاو سنگهه
هادا (ق) - رضوي خان سيد علي (ق) - رندوله خان غازي (ق)
روح الله خان اول پسر دوم خليل الله خان - روح الله خان
خانه زاد خان (ق) - راو دلپت (٣) بنديله - و كيفيت كلاه پوشان
فرنگ (ق) - رام سنگهه هادا (ق) - رستم دل خان - راجه جهيله رام
ناگر (ق) - راجه محكم سنگهه كهتري (ق) - رعايت خان ظهير
الدوله (ق) - روشن الدوله رستم جنگ (ق) - راجه چندر سين
(ق) - راجه سلطانجي (٤) نبالكر - راجه گوپال سنگهه گور (ق)
راجه ساهوجي (٥) بهونسله (ق) - ركن الدوله سيد لشكر خان بهادر
نصير جنگ - راجه بير بهادر (ق) *

---

(٢) يا سبحان سنگهه باشد (٣) در (بعضي نسخه) راو دليپ (٤) يا نيالكر باشد (٥) در [چند جا] بهوسله نوشته *

۴

حرف الزاء - چهار ترجمه

زین خان کوکه - زاهد خان پسر صادق خان (ق) - زاهد خان کوکه (ق) - زبردست خان (ق) *

۵۵

حرف السین - پنجاه و پنج ترجمه

سیف خان کوکه - سید محمود خان بارهه (ق) - سید احمد خان بارهه (ق) - سلطان خواجه نقشبندي - و کیفیت مشیرئ عرش آشیاني - سید حامد خان بخاري (ق) - سید عبد الله خان پسر میر خوانده (ق) - سمانجي خان قورغوچي (ق) سید راجو بارهه (ق) - سعید خان چغتا - سید قاسم و سید هاشم بارهه (ق) - سیف خان سید علي اصغر (ق) - سردار خان خواجه یادگار (ق) - سید دلیر خان بارهه - و کیفیت فیل سفید (ق) سید هزبر خان بارهه (ق) - سیف خان میرزا صفي - سرافراز خان چغتا (ق) - سید شجاعت خان بارهه - سپهدار خان محمد صالح (ق) - سعید خان بهادر ظفر جنگ (۲) - سردار خان شاه جهاني سرافراز خان پسر لشکر خان (ق) - علامي سعدالله خان - و کیفیت دولتخانهٔ خاص - و حقیقت قرار داد داشتن تابینان (ق) - سید منصور خان بارهه - سجان سنگهه و پرمدیو پسران سورجمل سیودیه (ق) - سید عالم بارهه (ق) - سید هدایت الله صدر (ق) سید اختصاص خان بارهه عرف سید صلابت خان (ق) - سید

---

(۲) نسخهٔ [۱] ظفرجنگ چغتا ه

شجاعت خان بهادر بهکري (ق) - سعادت‌خان پور ظفر خان (ق)
سيادت خان ميرزين‌الدين علي (ق) - سيد مظفرخان بارهه و سيد (۳)
لشکرخان بارهه - سبل سنگهه (۲) سيوديه (ق) - سرافراز خان پلولي (۴)
سيد اختصاص خان سيد فيروز خان (ق) - سيد عزت خان
عبدالرزاق گيلاني (ق) - سيد اميرخان خوافي (ق) - سربلند خان
خواجه رحمت‌الله (ق) - سيف خان فقير الله - سيف الله خان
مير بحر - سيد عبدالله خان بارهه (ق) - سردار خان چيله
و کيفيت نظر بند شدن سلطان محمد معظم - سيادت خان سيد
اوغلان (ق) - سيدي ياقوت خان حبشي (ق) - سرافراز خان سيد
لطيف ق - سيد حسين خان بارهه (ق) - سيد رستم خان
دکاي (ق) - سعد الله خان هدايت الله (ق) - سيد نجم الدين
علي خان بارهه (ق) - ستر سال بنديله (ق) - سعادت الله خان (ق)
سيف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلير جنگ (ق) - سيف الدوله
سيد شريف خان بهادر (ق) - سعد الله خان بهادر مظفر جنگ (ق)
سادات خان ذوالفقار جنگ (ق) - سراج الدوله انور الدين خان
بهادر ظفر جنگ (ق) *

۵۴

حرف الشين - پنجاه و چهار ترجمه

شمس الدين محمد خان - شاه قلي خان نارنجي (ق) - شاه

---

(۲) در [بعضی نسخه] سنبل سنگهه (۳) در [اکثر نسخه] پلولي

(۴) يا عرب خان باشد *

بداغ خان (ق) - شیخ گدائي کنبو - شیخ محمد بخاري (ق)
شاه محمد خان قلاتي - شیخ احمد فتحپوري - شاه فخر الدین (ق)
شجاعت خان عرف مقیم خان عرب - شیخ عبدالنبي صدر
شیخ عبد الرحیم لکهنوي - شیخ جمال بختیار (ق) - شهاب الدین
احمد خان - شیخ ابراهیم پور شیخ موسی (ق) - شیرویه
خان (ق) - شیخ عبدالله خان - و مجملی از احوال شیخ محمد
غوث و شیخ بهلول - شیخ ابو الفیض فیضي - شهباز خان کنبو
شریف خان اتکه (ق) - شاهم خان جلایر - شاه قلي خان محرم
شیخ ابوالفضل مبارک - شیر افگن خان علي قلي بیگ - شریف
خان امیرالامرا - شجاعت خان شیخ کبیر - شمشیر خان ارسلان بے
اوزبک (ق) - شیخ فرید مرتضی خان بخاري - شجاعت خان
سلام‌الله عرب (ق) - شاه بیگ خان ارغون - شاه نواز خان بهادر میرزا
ایرج - شیر خواجه (ق) - شهباز خان معروف بشیرو وهله (ق)
شیر خان تونور - شیر خان تربتي (۲) - شاه قلي خان وقاص حاجي (ق)
شادي خان اوزبک (ق) - شجاعت خان شادي بیگ (ق)
شاه بیگ خان اوزبک (ق) - شیر خان سید شهاب بارهه (ق)
شیخ میر خوافي (ق) - شاه نواز خان صفوي - شمس الدین خان
پسر کلان نظر بهادر (ق) - شمشیر خان حیات تربتي (ق) - شجاعت
خان رعد انداز بیگ خان (ق) - شهامت خان سید قاسم بارهه

---

(۲) در [نسخها] تربتي نوشته ه

شمشیر خان تربتي - شیخ عبد العزیز خان (ق) - شریف الملک حیدرآبادي - شایسته خان امیرالامرا - شجاعت خان محمد بیگ ترکمان (ق) - شجاعت خان بهادر محمد شاه نام (ق) - شهداد خان خویشگي - شجاع الدوله - و احوال احمد شاه دراني (ق) شجاع الملک امیر الامرا (ق) *

حرف الصاد - ۹ نه ترجمه

صادق محمد خان هروي - صادق خان میربخشي - صلابت خان روشن ضمیر (ق) - صفدر خان خواجه قاسم (ق) - صف شکن خان میرزا لشکري (ق) - صف شکن خان محمد طاهر (ق) صفي خان پسر دوم اسلام خان مشهدي - صلابت خان خواجه میر خوافي - صف شکن خان میر صدرالدین (ق) *

حرف الضاد - ۱ یک ترجمه

ضیاء الدوله پسر خواجه سعد الدین خان (ق) *

حرف الطاء - ۲ دو ترجمه

طیب خواجه جویباري - طاهر خان طاهر شیخ (ق) *

حرف الظاء - ۲ دو ترجمه

ظفر خان پسر زین خان کوکه (ق) - ظفر خان خواجه احسن الله (ق) *

حرف العين - مع ، ترجمه

علي قلي خان اندرابي (ق) - عبدالله خان اوزبک - عبدالمطلب خان (ق) - عرب بهادر - علي مردان بهادر (ق) - عزت خان خواجه بابا (ق) - عوض خان قاقشال (ق) - عبد الله خان فيروز جنگ - عزيزالله خان پسر يوسف خان (ق) - عاقل خان عنايت الله - و احوال ستي خانم (ق) - عبدالرحيم بيگ اوزبک (ق) عرب خان نور محمد (ق) - علي مردان خان امير الامرا و كيفيت هنگامهٔ اوزبكان در بلخ - عبدالله خان سعيد خان (ق) عسكر خان نجم ثاني (ق) - عبدالرحمن سلطان (ق) - عبدالرحيم خان پنجمين پور اسلام خان مشهدي (ق) - عنايت خان خوافي عبد الرزاق خان لاري (ق) - عاقل مير عسكري (ق) - عزيز الله خان پسر سيوم خليل الله خان (ق) - علي مردان خان حيدر آبادي (ق) - عيسى خان مبين (٢) - عنايت الله خان (ق) عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ (ق) - عبد العزيز خان بهادر شيخ مقبول عالم (ق) - عمدة الملک امير خان مير اسحق (ق) - علي محمد خان روهله (ق) - علي وردي خان ميرزا بندي (ق) - عماد الملک غازي الدين خان پسر امير الامرا فيروز جنگ (ق) *

---

(٢) در [بعضى نسخه] متين ، و در (بعضى جا) مئين *

۷

حرف الغين - هفت ترجمه

غازي خان بدخشي - و كيفيت اختراع سجده پيش عرش آشياني
غيرت خان خواجه كامگار - غالب خان بيجاپوري (ق) - غضنفر
خان پسر الله وردي خان - غيرت خان محمد ابراهيم (ق)
غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ - غازي الدين خان بهادر
غالب جنگ (ق) *

۱۵

حرف الفاء - پانزده ترجمه

فرحت خان مهتر سكائي (ق) - فتح خان حبشي - و احوال
ملك عنبر - فدائي خان ميرظريف - فدائي خان ميرزا هدايت الله
فاضل خان آقا افضل (۲) اصفهاني - فيروز خان خواجه سرا (ق)
~~فتح جنگ خان روهله~~ - فاخر خان نجم ثاني (ق) - فيض الله خان
پسر زاهد خان كوكه - فتح جنگ خان ميانه - فاضل خان شيخ
مخدوم صدر (ق) - فدوي خان محمد صالح و صفدر خان محمد
جمال الدين (ق) - فاضل خان برهان الدين - فضائل خان مير
هادي - فتح الله خان بهادر عالمگير شاهي *

۲۹

حرف القاف - بيست و نه ترجمه

قرا بهادر خان (ق) - قاسم محمد خان نيشاپوري (ق) - قتلق قدم
خان (ق) - قمر خان (ق) - قيا خان ككك - قطب الدين خان اتكه

---

(۲) در [چند نسخه] فاضل *

قاسم علي خان (ق) - قريش سلطان كاشغري - قاسم خان مير بحر
قطب الدين خان شيخ خوبن - قليج خان اندجاني - قاسم خان نمكين (۲)
قاسم خان جويني - و كيفيت هوگاي بندر - قبچاق خان امان بيگ
قزلباش خان افشار (ق) - قزاق خان باقي بيگ ازبک - قاضي
محمد اسلم - قليج خان توراني - قاسم خان مير آتش - قباد خان
مير آخور - قطب الدين خان خويشگي پسر دوم نظر بهادر
قوام الدين خان اصفهاني - قلعه دار خان ميرزا علي - قليج خان
خواجه عابد پور عالم شيخ (ق) - قاسم خان كرماني - قطب الدين
خان خويشگي عرف بايزيد - قطب الملک سيد عبد الله خان
قادر داد خان بهادر انصاري (ق) - قطب الدوله محمد انور
خان بهادر *

حرف الكاف - ۹ نه ترجمه

كمال خان گكهر - كاكر علي خان (ق) - كنور جگت سنگهه
كشن سنگهه راٿهور - كاكر خان عرف جهان خان (ق) - كار طلب
خان (ق) - گنج علي خان عبد الله بيگ (ق) - گيري سنگهه
كامگار خان پسر دوم جعفر خان (ق) *

حرف اللام - ۵ پنج ترجمه

لشكر خان اكبري - لشكر خان مشهدي - لشكر خان جان نثار
خان - لطف الله خان - لطف الله خان صادق (ق) *

---

(۲) در [بعضي نسخه] دمكين *

حرف المیم - یکصد و پنجاه و دو ترجمه

مصاحب بیگ - ملا میر محمد خان شیروانی - میر شاه
ابو المعالی - محمد سلطان میرزا - مهدی قاسم خان - محمد
قاسم خان بدخشی - محمد قلی توقبائی (ق) - محمد قلی
خان برلاس - مجنون خان قاقشال - میر محمد خان مشهور
به خان کلان - معین الدین خان فرنخودی (ق) - مهر علی خان
سلدوز (ق) - میرزا میرک رضوی خان (ق) - محمد مراد خان
پسر امیر بیگ (ق) - مظفر خان تربتی - میر معز الملک
اکبری - میر علی اکبری موسوی - میرزا شرف الدین حسین
محب علی خان پسر میر نظام الدین علی(٢) - معصوم خان فرنخودی
میر گیسوی خراسانی - مخدوم الملک عبد الله - و احوال شیخ
حسن علائی - میر زاده علی خان (ق) - میرزا فولاد بیگ پسر
خدا داد برلاس - و مجملے از احوال ملا محمد تتوی - میرزا
سلیمان - محب علی خان رهتاسی - میر ابو تراب گجراتی - میر
شریف آملی - و تحقیق مردم نقطویه - میر مرتضی سبزواری
معصوم خان کابلی - میرزا مظفر حسین صفوی - میرزا جانی
بیگ ارغون - و احوال صوبهٔ تته - میرزا یوسف خان رضوی
مادهو سنگهه کچهواهه (ق) - میر حسام الدین - مخصوص
خان برادر خرد سعید خان چغتا (ق) - میر معصوم خان

(٢) در [چند نسخه] لفظ علی نیست ٭

بهکري - میرزا شاهرخ - میر خلیل الله یزدي - و احوال شاه
نعمت الله ولي - محمد قلي ترکمان (ق) - مهتر خان انیس (ق)
میرزا غازي بیگ - میران صدر جهان - میرزا چین قلیچ
میرزا فریدون خان برلاس (ق) - محتشم خان شیخ قاسم (ق)
میرزا علي بیگ اکبر شاهي - میر جمال الدین انجو - میرزا
راجه بهار سنگهه (ق) - میر فضل الله بخاري - معظم خان
شیخ بایزید (ق) - محمد تقي سیم ساز - ملا محمد تتهه
محمد خان نیازي - مظفر خان میر عبد الرزاق - مقرب خان
شیخ حسو - مرتضی خان انجو - مصطفی بیگ ترکمان (ق)
مهابت خان خانخانان - مختار خان سبزواري - میر محمد
امین میر جمله - و کیفیت اصفهان - محلدار خان - مرشد قلي
خان ترکمان - و احوال مرشد قلي خان لله استجلو - مخلص خان
برادر کلان الله وردي خان - معتمد خان محمد شریف - میرزا
رستم صفوي - موسوي خان صدر (ق) - مبارز خان روهله - مهیس
داس راتهور (ق) - میر سید جلال صدر - و احوال ملا محمد
صوفي مازندراني - محمد زمان طهراني (ق) - مادهو سنگهه
هادا (ق) - میرزا والي - مکرمت خان ملا مرشد - و کیفیت بلدۀ
شاه جهان آباد - میرزا حسن صفوي - مرتضی خان سید نظام
معتقد خان میرزا بیگي - میرزا عیسی ترخان - محمد علي
خان محمد علي بیگ - مغل خان پسر زین خان کوکه - میر

شمس (ق) - مرشد قلي خان خراساني - و كيفيت دهار و دكن
ملتفت خان - معمور خان مير ابوالفضل - مكند سنگهه هادا (ق)
معتمد خان محمد صالح خوافي (ق) - مبارك خان نيازي
ميرزا ابو سعيد - مصطفى خان خوافي - ميرك شيخ هروي
مانوجي و پرسو جي - ملا علاء الملك - مير جمله (۲) معظم خان
و احوال سلطان شجاع - و كيفيت جنگ بهادر و آسام - ميرزا نودر
ميرزا ابو المعالي - محمد صالح خان ترخان - ملا احمد نايته
و تحقيق نوايت - مخلص خان قاضي نظاما (ق) - ميرزا راجه
جي سنگهه كچهواهه (ق) - محمد قلي خان بهوسله - ميرزا سلطان
صفوي - ميرزا مكرم خان صفوي - ميرزا خان منوچهر - مهابت
خان لهراسپ - مبارز خان مير كل - مرتضى خان سيد شاه
محمد (ق) - مهاراجه جسونت سنگهه راتهور - مير سيد محمد
قنوجي - و حكايت شيخ محمدي - ملتفت خان مير ابراهيم حسين
محمد امين خان مير محمد امين - مختار خان شمس الدين
مغل خان بلخي - محمد علي خان خانسامان - مهابت خان
حيدرآبادي - موسوي خان مير معز (۳) - محمد بديع سلطان (ق)
مصطفى خان كاشي - و حكايت آمدن محمد اعظم شاه نزد
خلد مكان (ق) - مخلص خان عالمگيري - مرتضى خان سيد

---

(۲) در [بعضي نسخه] مير محمد سعيد مير جمله معظم خان (۳) در [بعضي نسخه] ميرزا معز *

مبارک خان (ق) - محتشم خان میر ابراهیم - مطلب خان سبزواري
میرزا صفوي خان (ق) - منور خان شیخ میران (ق) - مختار خان
قمرالدین - میرزا یار علي بیگ (ق) - میر احمد خان اول - محمد
اسلم خان (ق) - منعم خان خانخانان بهادر شاهي - میرزا محمد
هاشم خلیفه سلطان - محمد مراد خان پسر مرشد قلي خان
محمد حسین (ق) - میرزا شاه نواز خان صدر الدین - مکرم
خان میر اسحٰق - میر ویس غازي (ق) - محمد یار خان
پسر میرزا بهمن یار - میر جمله خانخانان عباد الله نام (ق)
مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ (ق) - محمد کاظم خان - و احوال
مولف تا رویداد انزوا - مبارز خان عماد الملک - معز الدوله
حیدر قلي خان اصفهاني (ق) - موتمن الملک جعفر خان (ق)
مها راجه اجیت سنگهه راتّهور - و کیفیت فوت سلطان محمد
اکبر (ق) - میر احمد خان ثاني - و کیفیت هنگامهٔ محبوب خان
در کشمیر - معزالدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ (ق) - محمد
غیاث خان بهادر غیاث بیگ (ق) - محمد خان بنگش (ق)
موتمن الدوله اسحٰق خان (ق) - منهور خان خویشگي - محتشم
خان میر خان - مقرب خان پسر امین خان (ق) - مبارز الملک
سر بلند خان - مها راجه جانو جي جسونت بنالکر (ق)
مجد الدوله عبدالاحد خان (۲) (ق) *

---

(۲) در [بعضي نسخه] عبد الصمد خان *

۱۵

حرف النون - پانزده ترجمه

نیابت خان عرب (ق) - نور قلیچ (ق) - نقیب خان میر غیاث الدین - نورالدین قلي (ق) - نظر بهادر خویشگي (۲) - نجابت خان میرزا شجاع - نوازش خان عبدالکافي - نامدار خان (ق) ناصر خان محمد امان (ق) - نصیر الدوله صلابت جنگ (ق) نظام الملک آصف جاه - نظام الدوله ناصر جنگ - نجیب الدوله شیخ علي خان بهادر (ق) - نجیب الدوله نجیب خان (ق) نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

۵

حرف الواو - پنج ترجمه

وزیر جمیل (ق) - وزیر خان هروي - وزیر خان مقیم نام (ق) وزیر خان حکیم علیم الدین - وزیر خان محمد طاهر *

۶

حرف الهاء - شش ترجمه

هاشم خان پسر قاسم خان (ق) - هادي داد خان (ق) هوشدار خان - هزبر خان خلف آله وردي خان (ق) - همت خان میر عیسی - همت خان سپهدار خان *

۸

حرف الیاء - هشت ترجمه

یوسف محمد خان کوکلتاش (ق) - یوسف خان کشمیري (ق) یوسف خان ولد حسین خان تکریه (ق) - یعقوب خان بدخشي (ق)

---

(۲) در [چند جا] نذر بهادر بذال معجمه نوشته ه

یاقوت خان حبشي - یوسف محمد خان تاشکندي - یکه‌تاز خان
عبدالله بیگ - یلنگتوش خان بهادر (ق) *

حرف الالف - اسمعیل بیگ دولدی

از امرای فردوس مکاني ست - در دلاوري و کنگاش مسلم وقت بود - چون همایون پادشاه از ملک عراق مراجعت نمود و بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخت و کار بر محصوران دشوار گردید و امرا از میرزا عسکري جدائي گزیده هریک از قلعه پایان آمده خود را نزد پادشاه مزبور رسانیدند مشار الیه نیز شرف زمین بوسي دریافت - و پس از فتح قندهار حکومت زمین داور بمشار الیه مقرر شد - و در ایام محاصرهٔ کابل او بهمراهی خضر خواجه خان بر سر شیر علي نوکر میرزا کامران [که بر طبق گفتهٔ میرزا از کابل بنابر غارت قافلهٔ ولایت (که بچاریکاران رسیده بود) رفته بعد غارت بنابر انسداد طرق (که مردم پادشاهي نموده بودند) نتوانست بکابل رسید - لهذا بجانب غزنین شتافت] تعین گردید - و در کتل سجاوند بشیر علي مذکور رسیده بجنگ در پیوست - و مردم پادشاهي ظفرمند گردیده با فراوان غنائم بحضور جنت آشیاني رسیده مشمول عنایت گردیدند - و چون قراچه خان (که تقدیم خدمات شایان نموده مطرح عنایت بیغایت شده بود) بدر تنگ حوصلگي زده جمعے کثیر را از راه برده بجانب بدخشان نزد میرزا کامران روان شد موصی الیه هم از فریب خوردهای او بود

ازین جهت در حضور پادشاه باسمعیل خرس ملقب گشته - و پس ازانکه پادشاه خود متوجه ملک بدخشان گردید روز جنگ با میرزا کامران مشار الیه دستگیر شد - و بشفاعت منعم خان جان‌بخشي یافته سپرد او شد - و در یورش هندوستان همراه رکاب خسرواني بود - و پس از فتح دهلي بهمراهئ شاه ابوالمعالي بجانب لاهور نامزد شد - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* اعتبار خان ناظر *

خواجه عنبر نام خواجه سرای مقرب فردوس‌مکاني بود - در سالے (که همایون پادشاه عزیمت عراق مصمم نموده از متصل قندهار روانه شد) او را با جمعے دیگر بنابر آوردن هودج مریم مکاني رخصت فرمود - او رفته خدمت پسندیده بجای آرد - و در سنه (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو هجري او در کابل بحضور رسیده ادراک سعادت ملازمت نمود - پادشاه اورا در خدمت شاه زاده محمد اکبر تعین فرمود - و پس از انتقال جنت آشیاني اکبر پادشاه او را روانهٔ کابل فرمود - که محمل مریم مکاني والدهٔ پادشاه را بحضور آورد - چنانچه در سال دوم جلوس او در رکاب مریم مکاني بشرف ملازمت امتیاز اندوخت - و بعد چندے بحکومت دهلي علم افتخار افراخته درانجا درگذشت *

* افضل خان *

خواجه سلطان علي نام - ابتدا در سرکار جنت آشیاني باشرافـ

خزانه اختصاص داشت - از رشادت و کاردانی مشمول الطاف
همایونی گشته در سنه (٩٥٦) نهصد و پنجاه و ششم (٢) صاحب دیوان
خرج گردید - یعنی بمساعدت طالع ارجمند بمشرفی بیوتات امتیاز
یافت - و چون در سنه (٩٥٧) نهصد و پنجاه و هفت هجری میرزا
کامران برادر خرد جنت آشیانی در مخالفت برادر بزرگوار (که
زیاده بر پدر اشفاق و الطاف مرعی میداشت) بر دارالملک کابل
استیلا یافت با متصدیان و ملازمان پادشاهی در مقام گرفت و گیر
در آمده خواجه را نیز مقید ساخت - و بزجر و تعدی نقد و جنس
بر گرفت - و چون نهضت هندوستان پیش‌نهاد عزم پادشاهانه
گردید خواجه بوالا منصب میر بخشیگری علم ترفّع می افراشت
چون واقعهٔ ناگزیر جنت آشیانی بمیان آمد تردی بیگ خان
(که ادعاء امیر الاُمرائی داشت) باتفاق خواجه بانتظام مهمّات
مهای پرداخت - ازانکه در جنگ هیموی مشهور خواجه بهمراهی
مردار انتظام بخش فوج قول بود در هنگامے (که آن بقال فتنه ساز
خود بر قول تاخت آورد) خواجه را پای ثبات از جا رفته باتفاق
اشرف خان میر منشی و مولانا پیر محمد شروانی (که برای
شکست هنگامهٔ سپه سالاری تردی بیگ خان تابوئے می جست)
مسلک فرار اختیار نمود - چون اُمرا انهزام خورده با هزاران
خجالت و شرمساری بموکب اکبری (که از صوبهٔ پنجاب

(٢) در [اکثر نسخه] در سال نهصد ه

بقصد محاربۀ هیمو بسهرند رسیده بود) پیوستند بیرام خان (۲)
تردي بیگ خان را فرصت نداده از هم گذرانید - و خواجه را
با میر منشي (که گمان نفاق و زرداري میداشت) نظربند
نمود - و پس ازان خواجه با میر منشي فرار نموده سفر حجاز
اختیار کرد - و در سال پنجم اکبري بشرف آستان بوس استسعاد
یافتند - و مورد افضال عرش آشیاني شده بپایۀ والای امارت
و منصب سه هزاري مرتقي گردید - مآل کار او و تاریخ فوتش
بنظر شیرازه بند این پریشان اوراق نرسیده *

* ادهم خان کوکه *

پسر خرد ماهم انگه است - که بفزوني عقل و درستي
اخلاص نسبت قوي بعرش آشیاني داشت - از زمان آسایش
گهواره تا آرایش تخت بدوام ملازمت و وفور اعتبار و کثرت
محرمیت و اعتماد ممتاز بود - در برهمزدگی دولت بیرام خان
شریک غالب گشته تمشیت مهام ملکي و مالي از پیش خود
گرفت - و با آنکه منعم خان وکیل السلطنت هم شده باستقلال
تمام بکارها مي پرداخت - ادهم خان از اُمرای پنج هزاري ست
ابتدا بمحاصرۀ مانکوت در رکاب پادشاهي به بهادري
و راد مردي بلندنامي اندوخته - آن قلعه ایست در کوهستان (۳)

---

(۲) نام سابقش سرهند است - در زمان اکبر شاه بسهرند زبانزد روزگار
گشت (۳) نسخۀ [ب] دلاوري - و راد مردي بمعنیٔ دلاوري ست *

سوالک بر قلّهٔ کوه فلک فرسا متضمن بر چهار قلعه - بر فراز کوهچها بطرز غریب ساخته اند - که تمامی آن یک حصن بنظر می آید - سلیم شاه وقتی (که از مهم گکهران برگشت) اساس آن گذاشت - تا برای لشکر پنجاب مامنی باشد - می‌خواست لاهور را ویران کرده آنجا آباد سازد - چه آن شهرے ست بزرگ - مسکن اقسام تجّار و اصناف مردم - باندک توجّه لشکر عظیم و یراق فوجها مهیّا توان کرد - چون سر راه فوج مغل واقع شده بود مبادا درانجا رسیده استعداد فراوان بهم رساند و کار از علاج بگذرد - درین اندیشه اجلش در رسید - در سال دوم سکندر سور درانجا متحصّن گشته آخر بزینهار گرائید - و قلعه تسلیم نمود - سال سیوم بیرام خان (که همیشه از ادهم خان متوهّم می بود) محال هتکانتهه (۲) نزدیکی آگرهٔ مسکن طایفهٔ بهدوریه (که تمرّد و سرکشی آنها با سلاطین روزگار شهرهٔ آفاق (۳) بود) بجاگیرش مقرر کرد - تا بدین وسیله هم متمرّدان آن نواحی سزا یابند - و هم او در حضور نباشد - و بیک خیال دو کار شگرف صورت گیرد - با چندے از امرا رخصت داد ادهم‌خان بکوشش نمایان آن ضلع را عملی ساخته ارباب عصیان را بر انداخت - و بعد از آوارگی بیرام خان و اختتام کارش عرش‌آشیانی آخر سال پنجم مبادی سنهٔ (۹۶۸) نهصد و شصت

(۲) نسخهٔ [ج] هتهکانتهه (۳) نسخهٔ [ا ب] آفاق است *

و هشت هجري اورا با پير محمد خان شرواني و اُمراء ديگر
بتسخير ولايت مالوه (كه بيداد گري و مدهوشي باز بهادر
مكرر بعرض رسيده بود) تعين نمودند - چون بنواحي سارنگپور
(كه مستقرّ او بود) پيوست باز بهادر از مستي و بيهوشي
(كه شب و روز درين كار بود) اندكے بخود آمده در مقام
پيكار نشست - پيوسته از طرفين دلاوران رزم آزموده بر آمده
لوازم نبرد بجا مي‌آوردند - تا روزے چپقلشے عظيم بميان
آمد - باز بهادر شكست خورده بجانب خانديس فرار نمود
ادهم خان بسرعت شتابان خود را بسارنگپور رسانيده تمام اموال
و اسباب او را با پاتُران و كنيزان (كه نغمهٔ حسن و حسن نغمهٔ
ايشان در آفاق امتياز و اشتهار (۲) داشت) متصرف شد - و ازين
كاميابي و حصول خزائن و دفائن و امتعهٔ نفيسه (كه اندوختهٔ
سالها بود) كلاه نخوت او كج شد - و نشهٔ (۳) غرورش افزود
هر چند پير محمد خان نصيحت‌كرد سودمند نيفتاد - مملكت
مالوه بأمرا تقسيم كرده چند زنجير فيل از جملهٔ غنائم همراه
صادق خان ارسال حضور نمود - و خود بعيش و عشرت مشغول
گشت - بخاطر عرش آشياني گران رسيد - اصلاح او اهم دانسته
در شازده روز از آگره ايلغار فرمود - و بيست و هفتم شعبان

---

(۲) نسخهٔ [ج] انتشار و اشتهار داشت (۳) درفارسي نشه مي‌نويسند - اما
اين لفظ كه عربي ست در اصل نشوه است ●

سال ششم وقتي (كه ادهم خان بعزيمت تسخير قلعهٔ گاگرون دو كروهي سارنگپور برآمده ميرفت) ناگاه موكب اقبال پيدا شد - بدريافت شرف زمين‌بوس مباهي گشت - عرش آشياني يكسر بخانه اش رفته فرود آمدند - گويند ادهم خان خيال فاسد در سر داشت - و بهانه مي جست - روز (۲) دوم ماهم انگه با مردم محل رسيد - و پسر را از گران خواب غفلت هوشيار ساخته آداب پيشكش و ضيافت بتقديم رسانيد - و آنچه از باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق با همه پاتّران بنظر اشرف گذرانيد - عرش آشياني برخے را باو مرحمت نموده بعد وقفهٔ چهار روز علم معاودت بآگره افراشتند *

گويند چون عرش آشياني لواى معاودت بر افراختند در منزل اول ادهم خان از سفاهت و بيخردي ماهم انگه مادر خود را (كه صاحب اختيار محل بود) بران داشت كه دو مغنّيهٔ حسينه از پاتّران باز بهادر مخفي بدو حواله نمايد - كه بنابر روارويِ كسے بحال آنها نخواهد پرداخت - اتفاقا همان ساعت بپادشاه خبر رسيد - حكم مقام فرموده مردم را بتفحّص بر گماشت - ادهم خان مضطر گشته هر دو را بصحرا سر داد چون متفحّصان گرفته آوردند ماهم انگه آن بيگناهان را بقتل رسانيد - و عرش آشياني اغماض فرمودند - ليكن همين سال باقتضاى

---

(۲) نسخهٔ [ب] دهم - اما صحيح دوم است *

مصلحت ملکي حکومت مالوه به پیر محمد خان باستقلال مقرر شد
و ادهم خان حسب الطلب بحضور رسید *

چون شمس الدین محمد خان اتگه بقرب و اعتبار لوای تفوّق
و برتري افراخته در جمیع امور خلافت دخل تمام داشت این مدهوش
جواني و سیه مست دولت همواره برو حسد بردے - منعم خان
خانخانان (که گرفتار همین بیماري بود) همواره بکهنه عیاري
آن مغرور تهور و مغلوب خشم را بفتنه و غدر تحریک مینمود
تا آنکه دوازدهم رمضان سال هفتم در دولتخانهٔ پادشاهي
اتگه خان و منعم خان با اُمرای دیگر مشغول مهمات سلطنت
بودند - ادهم خان بے اعتدالانه با جمعے از خود بے اعتدال تر
رسید - همه بتعظیم برخاستند - اتگه خان نیم قیامے نمود - آن
بے محابا دست بخنجر کرده متوجه اتگه خان شد - و اشاره
بهمراهان کرد - بزخمهای جانگزا کار آن آفتاب دولت تمام کردند
و پس ازان ادهم خان بے باکانه شمشیر در دست گرفته
متوجه محل سرا شده بر ایوان مرتفع (که بر دور محل خاصه
بود) برآمد - غوغا بلند گشت - عرش آشیاني از خواب بیدار
شده از دیوار قصر سر بر آورده استکشاف احوال نمودند
و بخشم و غضب شمشیر گرفته برآمدند - همین که ادهم خان
بنظر آمد فرمودند که اي بچهٔ لاده اتگهٔ مرا چرا کشتي
آن گستاخ پیش دویده دستهای عرش آشیاني گرفت - و گفت

پادشاہ غور فرمایند - اندکے تلاش واقع شدہ - پادشاہ دست
(٢)
از چنگ او کشیدہ مشتے بقوت بر روی او زدند - کہ معلق
بزمین افتاد - بفرحت خان خاصہ خیل و بسنگرام هوسناک
(کہ ایستادہ بودند) فرمودند - کہ چہ تماشا میکنید - این
(٣)
دیوانہ را بر بندید - آنہا فرمان پذیر گشتہ بر بستند - حکم شد کہ
از بالای صفّہ سر نگون اندازند - دو مرتبہ انداختند - تا گردن
(٤)
آن خود سر شکست - و باین طرز آن سفّاک هتّاک مطابق
سنہ (٩٦٩) نہصد و شصت نہ هجري بقصاص مکافات رسید
٩٧٠
حسب الارشاد هردو نعش را روانۂ دهلي ساختند - (در خون شد)
(٥)
تاریخ است - گویند ماهم انگہ (کہ درین وقت بر بستر بیماري
افتادہ بود) شنید کہ ادهم خان چندین بے اعتدالي نمودہ
پادشاہ مقید کردند - مہر مادري برداشتہ اورا بملازمت آورد
شاید پسر را وا رهاند - پادشاہ ماهم انگہ را دیدہ فرمودند
کہ ادهم اتگۂ ما را کشت - ما هم اورا کشتیم - آن عاقلۂ روزگار
گفت خوب کردند - اما نمي دانست کہ بسیاست رسیدہ - چون
بیقین پیوست حفظ آداب حضور نمودہ بظاهر جزع و فزع

(٢) نسخۂ [ب] معلق زنان افتاد (٣) در [بعضی نسخہ] دیوانہ سر را
(٤) نسخۂ [ج] هناک بقصاص مکافات رسید (٥) چون این واقعہ
در سنہ (٩٦٩) بود تاریخ [در خون شد] کہ عددش ٩٧٠ است غلط
نخواهد بود زیراکہ تاریخ گویان فرق یکی یا دو عدد جایز داشتہ اند ؞

نکرد - لیکن رنگ از رو رفت - و دل بهزاران زخم مجروح
گشت - پادشاه نظر بر قدم خدمت او بتسلی خاطرش پرداخته
رخصت خانه فرمودند - آمده بسوگواري نشست - و مرضے که
داشت رو بتزاید آورد - و بعد ازین واقعه بچهل روز بدار بقا
شتافت - عرش آشیاني مشایعت نعش او نموده رقتها کردند
و باعزاز و احترام روانهٔ دهلي ساخته عمارت عالي حسب الحکم
بر مزار ماهم انگه و ادهم خان اساس یافت *

* اشرف خان میر منشي *

محمد اصغر نام - از سادات حسیني مشهد مقدس است
و صاحب طبقات اکبري او را از سادات عرب شاهي شمرده
یحتمل که بنابر عموم و خصوص تباینے درین کلام نباشد - اما آنچه
علامي شیخ ابو الفضل اورا سبزواري نوشته لامحاله از تحریفات
نسخه نویسان است - در فن انشا و دقائق سخن ید طولی داشت
و سر موئے از دقت یابي و موشگافي فرو نمي گذاشت - و در
خطاطي و خوش نویسي بهفت قلم آستان - خصوص در تعلیق
و نسخ تعلیق سرآمد روزگار و یگانهٔ دهر بود - علم جفر را با عمل
ورزیده - در ملازمان جنت آشیاني انسلاک یافته بمزید قرب و عزت
درجهٔ اعتبار پیموده بخطاب میر منشي امتیاز یافت - و پس
از فتح هندوستان بخدمت میر عرضي و میر مالي اختصاص
گرفت - و در قضیهٔ تردي بیگ خان (که با هیمو بقال درسواد

دهلي اتفاق افتاد و اکثرے دل باي داده راه گريز سپردند)
او (که در امر جنگ مشير و همداستان بود) نيز در فرار زده (۴)
متهم بنفاق و بد دلي گرديد - روزے (که بيرام خان تردي بيگ
خان را بقتل آورد) اشرف خان را با سلطان علي افضل خان
بعلت گريز پائي مقيد ساخت - و پس ازان سفر حجاز اختيار
نموده سال پنجم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت
هجري هنگامے (که عرش آشياني از ماچهيواره باختتام مهم
بيرام خان متوجه کوه سوالک بود) شرف آستانبوس دريافت
ازان بعد همواره مشمول عواطف پادشاهي بوده بافزايش منصب
سر برافراخت - سال ششم هنگام معاودت رايات پادشاهي از مالوه
بخطاب اشرف خاني مشرف گرديد - و در يساق بنگاله بهمراهي
خانخانان منعم خان دستوري يافت - در سنه (۹۷۳) نهصد
و هفتاد و سيوم در بلدهٔ گور (که بنابر سمّيت هوا وباي
عام شيوع يافته اکثر نوئينان عمده رهگراي فنا گشتند) رخت
هستي بر بست - بدو هزاري منصب رسيده - و با کمالات
ديگر موزون طبع بود - گاه گاهے اشعار صاف متين انشا ميکرد
ازو ست * * نظم *

* يا رب تو مرا بآتش قهـــر مسوز *
* در خانهٔ دل چراغ ايمـــان افروز *

(۴) در [اکثر نسخه] نيز بدر زده ٭

* این خلعت بندگي که شد پاره ز جرم *
* از راه کرم برشتهٔ عفو بدوز *

و در تاریخ آبشخورے (که مولانا میر در دار الخلافهٔ آگره بنا کرده) گفته * * نظم *

* در راه خدا کرده بنا ملا میر *
* چاهے ز براي نفع مسکین و فقیر *
* گر تشنه لبے بپرسد از سال بنا *
* گوئي آبے ز بقعهٔ خیر بگیر * (۲)

پسرش میر مظفر نیز در عهد اکبري بمنصب مناسب پایه افزای روزگار خود گشته در سال سي و هشتم بحکومت ولایت اودهه مي پرداخت - حسیني و برهاني نبائر اشرف خان در دور اعلی حضرت بمنصب قلیل سرافرازي داشتند *

* ابراهیم خان ازبک *

از آمرای جنت آشیاني ست - در سال فتح هندوستان اورا همراه شاه ابوالمعالي بلاهور تعین کردند - که اگر سکندر سور از کوهستان برآمده دست اندازي در ممالک پادشاهي نماید تدارک آن باحسن وجوه بظهور رسد - پس ازان خان مزبور سرهرپور (۳) مضاف جونپور بجایگیر یافته همواره با علي قلي خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] گوید (۳) در [بعضی نسخه] نرهرپور - و در [بعضی] به سرهرپور مضاف جونپور جایگیر یافته *

خان زمان بحفظ آنحدود مي‌پرداخت - تا آنکه بعهد عرش آشياني آثار بغي خانزمان و سکندر خان ازبک بر روی روز افتاد - و اشرف خان مير منشي فرمانے مشتمل بر موعظت پيش سکندر خان برد - سکندر خان بگرمي بر خورده گفت که ابراهيم خان آق‌سقال يعني ريش‌سفيد و قرب جوار است - او را رفته مي‌بينم - و باتفاق وی متوجه بارگاه خسرواني ميشوم - بدين اراده بسرهرپور رفت و ازان جا هر دو باتفاق نزد خان زمان رفتند - و قرار دادند که خان مذکور همراه سکندر خان بسمت لکهنو رفته آتش خلاف افروزد - چنانچه خان مذکور بدان سمت شتافته مصدر هنگامه آرائي شد *

چون منعم خان خانخانان با علي‌قلي خان‌زمان ملاقات کرده قرار بندگي ازو به تجديد گرفت و از حضور خواجه جهان (که مدار عليه مهمات سلطنت بود) رسيد خانخانان خواست که باتفاق او بخيمهٔ خان‌زمان رود - و خان مزبور را بگرو در لشکر خود طلبيد - و قرار برين يافت که خان‌زمان والدهٔ خود و خان مزبور را با پيشکش لايق روانهٔ حضور نمايد - لهذا خانخانان و خواجه جهان رو ببارگاه سلطاني نهادند - و خان مزبور را تيغ و کفن در گردن انداخته بنظر والا رسانيدند - و پس از قبول اين معني و عفو جرائم خان زمان تيغ و کفن را از گردن او فرود آوردند - و چون بار ديگر خان زمان و سکندر خان سال دوازدهم

اکبري سلسله جنبان بغي و عدوان گشتند خان مذکور باتفاق سکندر خان بجانب اودهه شتافت - و چون سکندر خان راه بنگاله گرفت خان مزبور بوساطت خانخانان بعفو جرائم مشمول (۲) عواطف گشته داخل متعینان خانخانان گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش اسمعیل خان است که علي قلي خان زمان قصبهٔ سندیله در جایگیر او داده بود - چون سال سیوم اکبري قصبهٔ مزبور بجایگیر سلطان حسین خان جلایر از حضور مقرر شد او در عمل دادن ایستادگي بمیان آورد - پس ازانکه بزور گرفت فوجي از خان زمان آورد - و جنگي کرده شکست یافت *

* آصف خان خواجه عبدالمجید هروي *

از فرزندان شیخ ابوبکر تایبادي ست (۳) - که از صاحب کمالان وقت بود - امیر تیمور چون در سنه (۷۸۲) هفت صد و هشتاد و دو بتسخیر هرات (که در تصرف ملک غیاث الدین بود) رو آورد بتایباد رسیده کس نزد شیخ فرستاد - که چرا به تیمور ملاقات نمي کني - گفت مرا با او چه کار - امیر خود رفت و بشیخ گفت - چرا ملک را نصیحت نکردي - جواب داد نصیحت کردم نشنید - خداي تعالی شما را برو گماشت - اکنون شما را نصیحت میکنم بعدل - اگر نشنوید دیگري را بر شما

---

(۲) نسخهٔ [ا] بعفو تقصیرات مشمول (۳) نسخهٔ [ب] ایبادي - و در [بعضی نسخه] تایبادي *

گمارد - امیر میگفت مرا در سلطنت بهرکس از درویشان صحبت شد هر کدام را از خود در دل وهمے دیدم - مگر شیخ که من خود را در حجاب مي یافتم *

خواجه عبد المجید در سلک ملازمان جنت آشیاني انتظام گرفته بحسن رشادت و کاردانی در وقت نهضت هندوستان بدیوانیِ سرکار همایوني سر برافراخت - و چون کهن روزگار بجلوس عرش آشیانی رونق جواني از سر گرفت خواجه بوفور کارطلبي از دیواني بسرداري رسیده جامع سیف و قلم گردید و دران هنگام (که عرش آشیانی بتقریب هنگامهٔ بیرام خان لواے عزیمت پنجاب برافراشت) خواجه بخطاب آصف خان سرافراز گشته بحکومت دهلي مباهات اندوخت - و بتدریج صاحب طبل و علم شده بمنصب سه هزاري امتیاز یافت - و چون فتو نام غلام عدلي (که قلعهٔ چنار را متصرف بود) اظهار تسلیم آن نمود حسب الامر پادشاهي آصف خان باتفاق شیخ محمد غوث رفته آن قلعه را بصلح بر گرفت - تیولداریِ سرکار کره مانکپور (۲) بخان مزبور تفویض یافت - دران ایام غازي خان تنوري (که از اُمرای عمدهٔ افغان بود) مدتے در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بدر فرار زده با برخے بولایت پنه (۳) (که [illegible]

(۲) در [بعضے نسخه] تنور - و در [بعضے] سور (۳) در [بعضے نسخه] بهته - و در [بعضے نسخهای اکبرنامه] پته آمده *

بسر خود) پناه برده در مقام فتنه انگیزي در آمد - آصف خان
در سال هفتم براجه رام چندر والی آنجا پیغام برگذارد - که
در سلک خراج‌گذاران ممالک محروسه درشده مخالفان را بسپارد
راجه از سرمایگی (۲) نخوت و غرور باتفاق آن مخاذیل آماده
پیکار گردید - آصف خان چیره دستیها نموده پناه برده‌ها را
بقتل رساند - و راجه هزیمت یافته بقلعهٔ باندهو (که
مستحکم‌ترین قلاع آن ولایت است) متحصن گشت - آخر بوسیلهٔ
قبول بندگی درگاه و باستشفاع راجهائی (که مقرب بساط سلطنت
بودند) حکم عدم مزاحمت باحوال راجه بآصف خان رسید
خان مذکور دست ازان باز داشت - لیکن ازین فتح قوت
و مکنتی تمام بهم رسانیده داعیهٔ تسخیر گذهه پیش گرفت
چه جنوبی ولایت پته ملکی ست وسیع مشهور بگوندوانه - صد
و پنجاه کروه طول - و هشتاد کروه عرض - گویند در باستانی
زمان هشتاد هزار قریهٔ آبادان داشته - سکنهٔ آن گوند - که
قومی ست فروتر - و اهل هند زبونش شمرند - بیشتر چندین راجها
بسر می‌بردند - دریذوقت ریاست آنجا برانی درگاوتی نام زنی
رسیده - که بوفور شجاعت و حسن تدبیر و بسیاری داد و دهش
تمام ملک را یک قلمه ساخته - و گذهه بلدهٔ عظیم آن ملک است
و کذنگه نام موضعی که بانضمام آن شهرت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سرکشي *

آصف خان از جواسیس استکشاف مداخل و مخارج آن ملک کرده درسال نهم با ده هزار سوار عزیمت آن دیار نمود
راني (که درانوقت جمعیت فراهم نداشت) با معدودے آمادهٔ جنگ شد - و گفت منکه سالها ریاست آن ملک کرده باشم
در حوصلهٔ فطرت من گریختن کي گنجد - مردن بناموس خوشتر از زیستن بعار است - اعیان آنولایت سماجت از کار بردند
که قرار داد جنگ مستحسن - اما سررشتهٔ تدبیر از دست دادن نه آئین شجاعت است - چندے بجاهای محکم بسر باید برد (۲)
تا تفرقهٔ لشکر بجمعیت گراید - بنابرین چندے باین وضع گذرانید - چون آصف خان گدهه را متصرف شده دنبال
نمي گذاشت راني سران لشکر را طلبیده گفت که خاطر من خواهان جنگ است - هر که خواسته باشد برود - جنگ من
شق ثالث ندارد - یا مردن است یا فتح - بمحاربه رو آورده چون بیر ساه پسرش زخمها برداشت گفت از معرکه او را
برآورده بمامنے رسانند - و چون خود زخمي گشت بمعتبرے گفت که مغلوب جنگ شده ام - مبادا مغلوب نام و ننگ شوم
حق نمک بجا آر - و بخنجر کار مرا اتمام کن - او جرأت نکرد ناچار جمدهر برآورده کار خود ساخت - آصف خان بتسخیر
چورا گدهه (که قلعه ایست دارالملک آنجا - و بکثرت خزائن

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراست *

بر دفاتر بر اکثر ممالک مزیت داشت - و ببر ساه مستحکم ساخته بود) روی توجه آورد - و پس از آویزش چون ببرساه مردانه فرو رفت قلعه مفتوح گردید - و بعد ازین فتح (که سرآمد فتوحات آصف خان بود) صاحب جواهر و خزائن بیقیاس شده نخوت و غرور را بخود راه داده - و بیراه روی پیش گرفت - از هزار فیل غنیمت دو صد فیل بحضور فرستاد - اما سال دهم (که خان زمان شیبانی باتفاق آمرای اوزبکیهٔ شرقي علم بغي برافراشته مجنون خان قاقشال را در قلعهٔ مانکپور محصور ساخت) آصف خان با پنج هزار سوار بکمک رسید - و چون عرش آشیاني باطفای
(۲)
نایرهٔ آن فساد بدان ناحیه پیوست او شرف ملازمت دریافته نفائس غنائم گذهه پیشکش نموده مجلای سپاه بنظر درآورد - و بنازگي مشمول عواطف گشته بتعاقب فیهٔ باغیه نامزد شد - لیکن متصدیان سلطنت (که چاشنه خور رشوتهای او شده بودند) دربنوقت از راه طمع و حسد نخیرهٔ اندوزي و خیانت ورزی او برمز و ایما میگفتند سخن سازان دو رویه یکی را هزار ساخته بآصف خان میرسانیدند و او دل بای میداد - تا بیستم صفر (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه حفظ مرتبهٔ خود نکرده بتوهم واهي گریخت - و در سال یازده (که مهدي قاسم خان بحکومت گذهه تعین شد) آصف خان بهزاران
(۳)
حسرت دل ازان ملک برداشته با وزیرخان برادر خود حسب الطلب

---

(۲) در [اکثر نسخه] ملازمه دریافته (۳) نسخهٔ [ب] خرابي ه

خانزمان در جونپور بدو ملحق گشت - در صحبت اول تجبر
و نخوت او دیده از آمدن پشیمان گردید - و چون معلوم کرد که
خانزمان چشم بمال او دوخته بجدائي فرصت‌جو گردید - درین اثنا
خان زمان او را همراه برادر خود بهادر خان بر سر افغانان فرستاده
وزیر خان را نزد خود نگاهداشت - بنابرین هر دو برادر موعد فرار
قرار داده براه مانکپور هر یکے گریخت - بهادر خان بتعاقب شتافته
در آویخت - مردم آصف خان بهزیمت پراگنده شده خود دستگیر
گشت - که ناگاه وزیر خان بسر وقت بهادر خان رسیده از سرگذشت
آگهي یافت - چون مردم بهادر خان بتاراج اشتغال داشتند وزیر خان
خود را راست کرد - ناچار بهادر خان فرار گزید - و اشاره کرد
که آصف خان را (که بالاي فیل مقید بود) از هم بگذرانند
یک دو شمشیر حواله کردند - سر انگشت دست جدا شده بر سر
بیناي زخمے رسید - که وزیر خان آمده خلاص ساخت - و هردو
برادر در سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه بکره آمدند - آصف
خان وزیر خان را نزد مظفر خان تربتي باگره فرستاد - تا بوسیلهٔ
او عفو جرائم شود - مظفر خان (که بموجب طلب در سنه
(۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار روانهٔ پنجاب بود) وزیر خان را
همراه برده در شکارگاه بملازمت عرش آشیاني رسانیده
استشفاع تقصیرات نمود - حکم شد که آصف خان باتفاق مجنون خان
در کره مانکپور بمحافظت سرحد قیام نماید - و در همین سال

(که عرش آشیاني بر سر خانزمان و بهادر خان ایلغار فرموده آنها را علف تیغ بیدریغ ساخت) درین جنگ آصف خان مراتب جانفشاني بکمال قدرت بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پرگنهٔ بیاک از تغیر حاجي محمد خان سیستاني بجاگیرش مقرر شد - که سرانجام خود نموده درمهم رانا اودیسنگهه متقلای لشکر فیروزي باشد - چون در اواسط ربیع الاول سنه مذکور عرش آشیني از آگره بمالش رانا نهضت نمود رانا قلعهٔ چیتور را بجیمل نامے (که سابق در قلعهٔ میرتهه بود) سپرده خود بزوایای کوهستان متواري گشت - آصف خان در محاصرهٔ آن قلعهٔ استوار (که بر فراز کوهے ست - و ارتفاعش قریب بیک کروه - و آن کوه میان دشت مسطحے ست که بلندي و پستي (۲) مطلقا ندارد - و از پایان دورش شش کروه - و جائیکه دیوار است سه کروه - و سوای حوضهای بزرگ و سنگین که از آب باران پر میشود چشمهٔ آبے بالا نیز هست) مصدر خدمات شایسته و مورد کارهای دست بسته گردید - پس ازان (که بعد از چهار ماه و هفت روز محاصره بیست و پنجم شعبان سنه مزبور سال دوازدهم اکبري قلعه مفتوح شد) تمام سرکار چیتور بجاگیر آصف خان مقرر گشت *

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بلند و پستي *

* اسکندر خان اوزبک *

از سلاطین زادهای آن قوم است - در خدمت جنت آشیانی مصدر کارهای شایسته گشته ابتدای عزیمت هندوستان بخطاب خانی امتیاز یافت - و پس از فتح بحکومت آگره اختصاص گرفت و در هنگامهٔ هیمو آنرا گذاشته در دهلی بتردی بیگ خان پیوست و بهمراهی او بسرداری جرانغار رو به پیکار آورد - چون دلیران هر دو سو دل از جان برداشته باهم آریختند هراول و جرانغار پادشاهی شرائط مردانگی بتقدیم رسانیده هراول و برانغار غنیم را از پیش برداشته بتعاقب شتافت - و غنائم فراوان بدست افتاده سه هزار کس از مخالف بخاک نیستی فرو رفت - درین هنگام (که فتح چنین کرده در پی گریختها شتاب داشتند) هیمو بر تردی بیگ خان تاخته بفرار آورد - بهادران (که از تعاقب بر میگشتند) حیرت زده براه تردی بیگ خان میشتافتند - بالجمله اسکندر خان ناچار از معرکه عنان تاب گشته در سهرند بملازمت عرش آشیانی رسید - و در فوج منقلا با علي قلي خانزمان بجنگ هیمو (۲) تعین گشت - و پس از فیروزی بتعاقب هزیمت یافتگان و حراست دارالملک دهلی از دست برد اوباشان دستوری یافت - او مسارعت نموده خیلے از نفوس شریره و اشخاص معطله را از زندان زندگانی خلاص ساخت - و غنائم موفوره اندوخت - و در جلدوی

(۲) نسخهٔ [۱] هیموون ٭

گردانیده بخطاب خان‌عالم علم افتخار افراشت *

چون خضر خواجه خان حاکم پنجاب از پیش دهلی سکندر خان سور (که مدعی ملک بود) برگشته در لاهور باستحکام برج و باره همت گماشت و او تحصیل آن‌ولایت را مفت وقت دانسته سرگرم اجتماع مردم گردید عرش آشیانی عجالة الوقت سکندر خان را سیالکوت و آنحدود در جاگیر داده بر جناح استعجال روانه فرمود که اعتضاد خضر خواجه خان باشد - و پس ازان بتیولداری اوده کامیاب گردید - چون آرام و آسایش شوره مزاجان واقعه طلب در فساد انگیزی و فتنه پژوهی میباشد دهم سال اسباب طغیان سرانجام داده راه‌عناد وا گذاشت - اشرف خان میرمنشی از بارگاه سلطنت تعین شد که مستمال تفقدات ساخته بحضور بیارد - او چندے بلیت و لعل گذرانیده نزد خان زمان شتافت - و باتفاق یکدیگر رایت بغی بر افراخته هریک بناحیهٔ دستمایهٔ آشوب گشتند - چنانچه اسکندر خان با بهادر خان شیبانی یکتائی گزیده در نواحی خیرآباد با میر معزالملک مشهدی (که از جانب پادشاه بمالش آن طایفهٔ ناسپاس تعین شده بود) عرصهٔ کارزار بر آراست هرچند آخرها بهادر خان چیره دستی یافت اما اسکندر خان اول جنگ شکست خورده آوارهٔ دشت هزیمت گردید - و در سال دوازدهم (که خانزمان و بهادر خان بار دیگر محرک سلسلهٔ بغی و فساد گشتند) اسکندر خان را (که نیز در اوده دم نخوت میزد)

محمد قلي خان برلاس با فوج گران بر سرش تعین گشته در اوده محصور نمود - محتے از طرفین جنگ قایم بود - چون خبر کشته شدن خانزمان و بهادر خان رسید اسکندر خان شکیب پای داده از در مکر و تزویر در آمد - و آشتي پیش گرفت - و چندے بدین حیل بسر برده با اهل و عیال بکشتي چند (که براي همین روز آماده مي داشت) نشسته از دریا گذشت - و پیغام نمود که من بر همان عهدم - عنقریب میرسم - چون زبانش با دل موافق نبود أمرا از دریا عبور کرده سر در دنبالش گذاشتند - او خود را بقصبهٔ گورکهپور (که درانوقت در تصرف افغانان بود) رسانیده نزد سلیمان کرراني حاکم بنگاله شتافت - و همراه پسرش بتسخیر آدیسه رفت - چون برگردید افغانان بودنش در میان خویش مناسب ندیده با وی در کمین غدر شدند - خان مذکور آگهي یافته بخانخانان (که در جونپور بود) ملتجي شد - سپهسالار استمزاج پادشاهي نموده بهزاران امید طلب داشت - اسکندر خان ایلغار کرده بخانخانان پیوست - خان سپه سالار سال هفتدهم سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري همراه خود بملازمت پادشاهي آورده بذریعهٔ شفاعت آن عمدة الملک صفح جرائم او شده به تیولداري سرکار لکهنو مورد التفات گردید - و وقت رخصت بعنایت چارقب و کمر و شمشیر مرصع و اسپ با زین طلا سرافرازي یافته با خانخانان تعین گشت - و چون بلکهنو رسید بعد چندے مزاج عنصري او

از اعتدال طبعي بيرون رفته بر بستر بيماري افتاد - تا دهم جمادي الاول سنه (۹۸۰) نه صد و هشتاد نار و چون همتي او گسيخته از امراى سه هزاري بود *

* الغ خان حبشي *

از غلامان سلطان محمود گجراتي ست - در سلطنت او اعتبار يافته بمرتبهٔ سرداري رسيد - عرش آشياني در سال هفدهم جلوس (كه متوجه احمد آباد بود) خان مذكور با جمعيت خود باتفاق سيد حامد بخاري پيش از امراى ديگر آمده استلام سدهٔ سلطنت نمود - و سال هيژدهم به تيول مناسب سرافراز گرديد و سال بيست و دوم بهمراهي صادق خان به تنبيه راجه مدهكر بنديله زميندار اوندچه تعين گشته در روز نبرد آثار جلادت بظهور آورده چپقلشهاى مردانه كرد - و سال بيست و چهارم [چون راجه تودرمل و غيره براى دفع فتنهٔ عرب (كه آخرها به نيابت خان مخاطب گشته - و دران سال در مضافات صوبهٔ بهار گرد فساد انگيخته بود) مرخص شده] او نيز باتفاق صادق خان بكمك راجهٔ مذكور مقرر شد - و در گوناگون ترددات شريک خان مزبور بود - در جنگي (كه چيتهٔ (۲) باغي كشته شد) سرداري جرانغار تعلق باو داشت - و مدتها تعينات صوبهٔ بنگاله بود تا آنكه درگذشت پسرانش بجاگيرات سرافراز گرديده درانجا بسر مي بردند *

---

(۲) در [بعضي نسخه] چيته - و در [بعضي نسخهاى اكبرنامه] خبيطه *

* اعتماد خان خواجه سرا *

پهول ملک نام - در ایام حکومت سلیم شاه بجوهر رشدے که
داشت بخطاب محمد خان ممتاز گشت - چون دولت افغانان
بر افتاد او در سلک ملازمان اکبري منسلک گردیده خدمات
شایسته بتقدیم رسانید - و بنابر آنکه متصدیان اشغال سلطنت
از خیانت ورزي و بد نیتي یا از بیوقوفي و ناپروائي در معموری
خانهٔ خود کوشش نموده گنجها برای خود سامان مي دادند
و در تحصیل خزانهٔ پادشاهي تا بتکثیر و افزونی آن چه رسد
اهمال مي‌ورزیدند عرش آشیاني در سال هفتم بعد سنوح قتل
شمس الدین خان اتکه خود بدین کار توجه گماشت - محمد خان
بمقتضای کارداني مکنون ضمیر پادشاهي دریافته در باب تحصیل
خزانه و تعمیر آن مقدمات معقوله ذهن نشین ساخت - و از
پیشگاه خلافت بخطاب اعتماد خان و منصب هزاري اختصاص
یافته جمیع خالصات بدو مفوض گردید - در اندک فرصتي بحسن
تردد و لطف کفایت او قسمی که مرکوز خاطر عرش آشیاني
بود کارخانهٔ عظیم البنیان خزانه بوجه شایسته انتظام گرفت
و در سال نهم هنگامے (که ماندو بپرتو نزول رایات پادشاهي
فروغ آگین شد) میران مبارک شاه والي خاندیس بارسال
پیشکش مصحوب ایلچیان کاردان اظهار بندگي و فدویت نموده
درخواست که صبیهٔ رضیهٔ خود را بحرم‌سرای سلطاني در آرد

بپذیرائی ملتمس او اعتماد خان (که معتمد نیک اندیش
بود) مامور گردید - چون نزدیک بقلعهٔ آسیر رسید میران مبارک
شاه باکرام و احترام بدرون قلعه برده آن عفیفه را با جمعے از
اعیان ولایت خود و سرانجام گزیده روانه ساخت - اعتماد خان
وقتے (که عرش آشیاني از ماندو مراجعت بآگره فرموده) در
نخستین منزل شرف آستانبوس در یافت - پس ازان مدتے
بهمراهي خانخانان منعم و خانجهان ترکمان تعین بنگاله بوده
بصدور مردانگي و شگرف پرستاري نفس نیکو خدمتي مي افزود
چون بحضور رسید ازانجا (که بعدالت پژوهي و کار شناسي
اتصاف داشت) در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد
و چهار از انتقال سید محمد میر عدل بحکومت بهکر از حدود
دیبالپور مالوه دستوري یافت - و از کار طلبي لشکر بصوب
سیهوان برده چیره دستي نمود - و بمصالحت باز گشت *

چون کامیابي و مقصود آرائي بیشترے را سر رشتهٔ خرد
از دست برد [خاصه این طایفه را (که در حقیقت ببدهنجاري
و هرزه درائي مفطور اند) چه آزمون کاران دانشور چنان برگذارند
که جز آدمي هر جاندارے را که خصي کنند ازان سرکشي فرو نشیند
و مردم زاد را بر افزاید] اورا غرور افزوده از زیردستان اعتبارے
نگرفته پیوند دلها در نظر نیاورد - و با سکنه و مخادیم آنجا

---

(۲) در [بعضے نسخه] نقش *

بد سلوکي پیش گرفت - و با این خوی نکوهیده با نوکر فرماندهی و ستند گفتگوی بے آزرمي کرد - و حیله افروزي را تدبیر اندوزي نام نهاده حق نگذارد - در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش (که عرش آشیاني بمملکت پنجاب انتهاض فرمود) او خواست سپاه خود را بجهت داغ اسپان روانهٔ حضور نماید - از خرد غنودگي پیشین راهها (که بروزگاران داده بود) سرانجام اندیشید - هرچند تهیدستي خود را نمودند دل نهاد حق گذاري نشد - صبحے مقصود علي نام نوکرے (که یک چشم بود) با برخے بد گوهران فرومایه آن خواب آلود غفلت را از هم گذرانید - برخے برادنه او عرض احوال خود مي نمود برهم شده گفت که بر چشم کور تو باید شاشید - او بے توقف جمدهر بشکمش زد - که نفس نکشید - اعتماد پور (۲) شش کروهي آگره آباد کردهٔ اوست - تالاب کلانے و عمارتے ساخته مقبرهٔ هم برای خود اساس گذاشته بود - همانجا مدفون گردید *

* آصف خان خواجه غیاث الدین علي قزویني *

پسر آقا ملای دوات دار - مشهور است که در عهد شاه طهماسپ صفوي از باریابان مجلس شاهي بود - و دیگر پسرانش (۳) میرزا بدیع الزمان و میرزا احمد بیگ بوزارت بلاد عظیمهٔ ایران اختصاص داشتند - گویند از اولاد شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین

---

(۲) نسخهٔ [ب] اعتماد خان پور (۳) نسخهٔ [ب] و پسرانش ٭

سهروردي سخن - که از کمال اشتهار و نهایت کمال محتاج بیان و توصیف نیست - او در نسب به محمد بن ابي بکر الصدیق میرسد - و در تصوف انتساب بعم خویش شیخ نجیب الدین سهروردي دارد - جامع علوم ظاهر و باطن و شیخ الشیوخ بغداد بود - و صاحب تصانیف رایقه (۲) - مثل عوارف المعارف در سنه (۶۳۳) ششصد و سي و سه یا دو برحمت حق پیوست خواجه غیاث الدین علي بطلاقت لسان و کسب کمال اتصاف داشت - و خالي از جلادت و پردلي نبود - چون بهندوستان وارد گردید برهنموني بخت سعید مشمول عنایت عرش آشیاني گشته به بخشیگري امتیاز یافت - و چون در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک در ایلغار نه روزهٔ گجرات و محاربه با شورش افزایان آنجا (که میرزا کوکه را در احمد آباد محاصره داشتند) خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده بود بخطاب آصف خان سر افتخار بر افراخت - و هنگام معاودت الویهٔ ظفر طراز پادشاهي بدارالخلافه او را بجهت تمشیت مهمات بخشیگري آن صوبه (که باستصواب میرزا کوکه در رفاه و اصلاح سپاه کوشد) مامور ساخت - و در سال بیست و یکم بصوبه ایدر (که مضاف صوبهٔ احمد آباد گجرات است) با جمعي از امرا تعیین شد - که آن سرزمین را از خس و خاشاک

---

(۲) در [بعضي نسخه] لایقه ٭

سرکشان گردن فراز پاک سازد - زمیندار آنجا نراین داس راتهور
از غرور افزائي و تباه اندیشي با برخے از تہور گزیدان از تنگنای
کوهستان برآمده عرصهٔ مبازرت آراست - چپقلشهای سخت
از طرفین جوهر زدای همت و مردانگي گردید - فوج هراول
پادشاهي را پای ثبات از جا رفت - میرزا مقیم نقشبندي (که
مقدمة الجیش بود) دران گرمي آویزش شربت گوارای واپسین
در کشید - نزدیک شد که چشم زخمے عظیم رسد - آصف خان
با سرداران برانغار و جرانغار پای جلادت افشرده بکارزار
در آمد - مخالف باندازهٔ توانائي گرد پیکار انگیخته غبار آلود
هزیمت گشت - و در آخر سال بیست و سیوم عرش آشیاني
اورا از مزیت اعتبار و وفور اعتمادش بجانب مالوه و گجرات
رخصت فرمود - که سپاه مالوه را باستصواب شهاب الدین احمد
(۲)
خان ناظم آنجا بداغ رسانیده بگجرات شتابد - و بصوابدید
قلیج خان حاکم آن دیار رونق افزای جنود پادشاهي گشته
از چگونگي سپاه چراغ شناسائي افروزد - آصف خان کاربند
حکم پادشاهي شده بلوازم امر مرجوعه و مراسم خدمت ماموره
از روی راستي و درستي مي پرداخت - تا در سنه (۹۸۹)
نهصد و هشتاد و نه در گجرات ابلق ایام خود را بداغ اجل
رسانید - از پسرانش یکے میرزا نورالدین است - که چون

(۲) نسخهٔ [۱] و بصوب دیگر قلیچ خان *

سلطان خسرو گرفتار گردید و جنت مکاني روزے چند حوالهٔ آصف خان میرزا جعفر فرمود نور الدین (که پسر عم آصف خان میشد) تنها پیش خسرو رفته صحبت میداشت - و قرار داده بود که هرگاه قابو بدست افتد از قید برآورده کامروا گردانند پس ازان (که خسرو حوالهٔ اعتبار خان خواجه سرا شد) نور الدین هندوئے را (که نزد خسرو میرفت) همراز گردانیده هر کرا از فدائیان خسرو در مي آورد بآن هندو نوشته میداد تا در پنج شش ماه قریب چهار صد کس هم عهد و پیمان گشته خواستند که در اثنای راه قصد جنت مکاني نمایند - اتفاقا یکے از رفقا بتقریبی کبیده (۲) خواجه ویسي دیوان شاه زاده سلطان خرم را ازین ماجرا آگاهي داد - او فورا بشاهزاده اظهار نموده بجنت مکاني رسانید - همان زمان باحضار آن خون گرفتها حکم شد نور الدین و محمد شریف پسر اعتماد الدوله را با چندے دیگر بر دار کشیدند - و طومار اسم نویسي آنها را (که از پیش هندوی اعتبار خان بر آمده) بالتماس خان جهان نادیده ناخوانده در آتش انداختند - و الا کس بسیارے بیاسا میرسیدند *

* اعتماد خان گجراتي *

از غلامان هندي سلطان محمود والي گجرات بود - چون

(۲) نسخهٔ [اب] کبیده - و هر دو صحیح است *

سلطان را اعتماد تمام بدو بهم رسید در حرم خود محرم ساخته
آرایش زنان باو حواله نمود - اعتماد خان بجهت ملاحظه
و احتیاط کافور خورده اسقاط رجولیت از خود کرد - ازانجا
(که بعقل معاش و متانت وضع و صلاح ظاهري اتصاف داشت)
بتدریج بپایهٔ امارت برآمد - چون در سنه (۹۶۱) نهصد
و شصت و یک سلطان بعد انقضای هیزده ساله سلطنت بغدر
برهان نام خادمے کشته شد و آن بد گوهر ببهانهٔ طلب سلطاني
دوازده امیر را نامهٔ زندگي در پیچید اعتماد خان از پیش بیني
نوقته باسداران یکجهتان را فراهم آورده به پیکار برآمد - و آن
شایان نیستي را از هم گذرانید - چون سلطان فرزند نداشت
اعتماد خان برای تسکین نایرهٔ فتنه و فساد رضی الملک نام
خرد سالے را از اولاد سلطان احمد باني احمد آباد بر سریر
خلافت اجلاس داده بسلطان احمد شاه مخاطب گردانیده
و زمام مهمات دارائي بقبضهٔ اقتدار خود در آورده جز نام
پادشاهي برو نگذاشت - سلطان پس از پنج سال از احمد آباد
برآمده بسید مبارک بخاري (که از اعاظم امرا بود) پیوست
و بعد از جنگ از اعتماد خان شکست خورده آوارهٔ دشت
سرگرداني گشت - و باز چون نزد اعتماد خان آمد او همان
سلوک پیش گرفت - سلطان از نابخردي (۴) همواره با همدمان خود

---

(۴) نسخهٔ [ب] با مردمه ان خرد ه

مشورت قتل او میکرد - اعتماد خان آگهي یافته پیش دستي نموده
از میان برداشت - و در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه
طفلی نتهو نام را (که ازان طبقه نبود) بحضور امرا آورده قرآن (۲)
برداشت - که این پسر صلبی سلطان محمود است - مادرش
آبستن بود - سلطان بمن سپرد - که اسقاط حمل نمایم - لیکن
پنج ماه سپري گشته بود - بدان قیام ننمودم - ناچار امرا تصدیق
نموده بسلطان مظفر ملقب ساخته بسلطنت برداشتند - و وزارت
بر نهج سابق باعتماد خان باز گردید - اما مملکت را امرا میان
خودها تقسیم کرده هر یکے مستقل گشت - و باهم در افتاده
غالب و مغلوب یکدیگر بودند *

چون اعتماد خان سلطان را باختیار خود نگاه میداشت
چنگیز خان پسر اعتماد الملک غلام ترک دم استقلال زده
با اعتماد خان بر سر این (که اگر سلطان مظفر فی الواقع پسر
سلطان محمود است چرا اورا مطلق العنان نمي‌سازي) بتنازع
برخاست - و آخر باعانت مرزایان باغیه (که از عرش آشیاني گریخته
باو پیوسته بودند) بر سر اعتماد خان لشکر کشید - او بے استعمال
سیف و سنان سلطان را گذاشته بدونگرپور شتافت - پس از چندے
الف خان و ججهار خان (که از امرای حبشیه بودند) سلطان را
آورده باعتماد خان سپردند - و خود جدا شده باحمد آباد بچنگیز

(۲) در [بعضی نسخه] نتهوه

خان پیوستند - و آزو بےجهت متوهم گشته بقتالش پرداختند
اعتماد خان ازین ماجرا آگهي یافته سلطان را همراه گرفته
باحمد آباد آمد - چون أمرا با یکدیگر کمر منازعت چست
بستند میرزایان باغیه بشنیدن اختلال آندیار از مالوه برگشته
بهرونج و سورت را متصرف شدند - سلطان هم (که انتهاز فرصت
میجست) روزے از احمد آباد برآمده نزد شیر خان فولادي
(که طرف راجح داشت) شتافت - اعتماد خان بشیر خان
نوشت - که نتهو پسر سلطان محمود نیست - من میرزایان را
طلبیده بپادشاهي بر میدارم - أمرائے (که با شیر خان متفق
بودند) گفتند - که حضور ما اعتماد خان مصحف برداشته
الحال این سخن از روی عداوت میگوید - شیر خان بر سر
احمد آباد فوج کشید - اعتماد خان متحصن گشته بمیرزایان
التجا آورد - و هنگامۀ شورش گرم شد - چون نزاع و جدال بطول
انجامید اعتماد خان دید که کارے پیش رفت نمي‌شود - و اصلاح
آن ولایت برهم خورده از اندازۀ طاقت او بیرون است - بعرش‌آشیاني
ملتجي گشته ترغیب تسخیر گجرات نمود - پادشاه در سال
هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد چون به پټن گجرات رسید
سنگ تفرقه در جمعیت شیر خان افتاده - و میرزایان نیز
به بهرونج شتافتند - و سلطان مظفر (که از شیر خان جدا شده

(۲) در [نسخهای صحیحۀ اکبرنامه] بروچ آمده ء

دران نواحي سراسیمه میگشت) دستگیر مردم پادشاهي گردید
اعتماد خان با دیگر امرای گجرات دل در دولتخواهي بسته وجوه
دراهم و روس منابر را بنام اکبري مزین ساخته با امیران
و سرداران آندیار باستقبال برآمده ملازمت حاصل نمود
چون چهاردهم رجب این سال بلدهٔ احمد آباد بقدوم پادشاهي
رونق گرفت بروده و چانپانیر و سورت به تیول اعتماد خان
و دیگر امرا قرار یافت - آنها استیصال میرزایان بر ذمهٔ کاردانی
خود گرفتند - چون پادشاه بسیر دریای شور متوجه گردید امرای
گجرات (که بعذر سرانجام اسباب در شهر توقف نمودند) چون
مدتی خلیع العذار بسر برده بودند دانستند که دیگر محال است
که بدستور سابق تسلط بهم رسد - در فکر گریز افتادند - اختیار الملک
گجراتي از همه سبقت جسته فرار گزید - ناگزیر دولتخواهان پادشاهي
اعتماد خان را با دیگران بحضور آوردند - اورا از نظر انداخته
چندے حوالهٔ شهباز خان شد - و درسال بیستم (۴) بتازگي مشمول
عواطف فرموده ریاست دربار معلی مفوض بدو گشت - که آنچه
از نقیر و قطمیر فیصل یابد (خصوص معاملهٔ جواهر و مرصع آلات)
بدیده وری او قرار گیرد - و درسال بیست و دوم چون بقافله سالاری
میر ابوتراب گجراتي مردم روانهٔ حجاز شدند اعتماد خان (که
از دیرباز آرزوی طواف اماکن شریفه داشت) نیز رخصت

(۴) در [بعضي نسخه] بوده ٭

وقت - و پس از مراجعت پتن گجرات باقطاع یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر شهاب الدین احمد خان بایالت گجرات سر بلند گشته با جمعی از منصبداران روشناس عمده دستوری یافت - هرچند بعضی مقربان دولتخواه عرض کردند [آنروز (که او نیرو بکمال داشت - و دوستداران یکرو فراوان) چارهٔ خود سران گجرات نپیراستی نمود - امروز (که عنصری پیکر در کاهش و همراهان یکدل ناپدید) فرستادن او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد] در نگرفت *

چون اعتماد خان باحمد آباد درآمد شهاب الدین احمد خان عزیمت حضور نمود - ملازمان حق ناشناس او (که سابق هم بزر پرستاري در کمین جانگزائي بوده بمداراي ناهنجار خس پوش میشد) ازو جدا گشته ببسیچ آنکه جاگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجها بمیان نیاید و داغ صورت نگیرد بلب نان رسیدن دشوار - همان بهتر که سلطان مظفر را (که در پناه لوبهه کاتي (۲) روزگار میگذرانید) بسري برگرفته سر بشورش برداریم - هر چند کارآگهان باعتماد خان برگذاردند که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا برگرفته بدرگاه میرود و امراي کمکي هنوز نرسیده - آن سزاوار که او را ازین سفر بازداشته

---

(۲) نسخهٔ [ب] لونهه کاتي - و در [بعضی نسخهٔ اکبر نامه] لونیه کاتهي و در [بعضی] لونیه کاتهي *

اقطاع را روزے چند باو باید وا گذاشت - یا لختے خزینه
برکشاده چارهٔ شورش آنها نمود - یا هنوز که هنگامهٔ ناسپاسان
فراهم نیامده بچستي و چالاکي کار آنها بانجام باید رسانید
هیچ کدام نپذیرفته گفت - فتنه را نوکران او بنیاد کرده اند - او
خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون سلطان مظفر
بآشوب گرایان پیوست و آتش فتنه شعله‌ور گشت ناگزیر اعتماد
خان ببرگردانیدن شهاب الدین احمد خان (که تا قصبهٔ گدهي
بیست کروهي احمد آباد راه سپرده بود) شتافت - اگرچه
خیر اندیشان گفتند (که درین شورش که غنیم بدوازده کروه
رسیده شهر را پرداختن کار آسان را برخود دشوار کردن است)
سودمند نیامد *

سلطان مظفر شهر را خالي پنداشته جلو ریز آمده
متصرف گشت - و جمعیتے فراهم آورده آمادهٔ پیکار گردید
و بمجرد تقارب هنوز کارزار دست نداده بود که بیشترے
از همراهان شهاب الدین احمد خان جوش بےحقیقتي زده راه
بیوفائي سپردند - و سخت سراسیمگي رو آورد - اعتماد خان
و شهاب الدین احمد خان به پتن شتافته متحصن گشتند
و خواستند که ازین ملک برکناره شوند - ناگاه پارهٔ کمکي سپاه
و برخے مردم از غنیم جدا شده در رسیدند - اعتماد خان از
پیشین حال پندے گرفته زرها داده سرگرم خدمت گردانیده

بخود با شهاب الدین احمد خان به بنگاهداري ایستاده مردم را
بسرکردگي شیر خان پسر خود بکارزار شیرخان فولادي فرستاده
چیره دست آمد - درین اثنا میرزا خان عبد الرحیم (که با فوج
شایسته بمالش سلطان مظفر و سرتابان گجرات تعین شده بود)
در پیوست - و اعتماد خان را در پٹن گذاشته با شهاب الدین
احمد خان روانهٔ مقصود گردید - اعتماد خان مدتي در حکومت
آنجا گذرانیده در سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج در گذشت
دو هزار و پانصدي منصب داشت - اگرچه صاحب طبقات اکبري
او را چهار هزاري نوشته - شیخ ابوالفضل گوید هراس و فریب
و نا درستي با قدرے آراستگي و سادگي و فروتني معجون ساخته
گجراتي نام کرده اند - و ازان میان اعتماد خان را سرآمد آن گروه
گردانیده اند *

* امیر فتح الله شیرازي *

در حکمت نظري و عملي یکتاي روزگار بود - اگرچه در دانشگاه
خواجه جمال الدین محمود و مولانا کمال الدین شرواني و مولانا
کرد و میر غیاث الدین منصور شیرازي فراوان شناسائي اندوخت
لیکن پایهٔ دانش ازانها بلند تر گشت - (۲) علامي ابو الفضل چنان
سراید که اگر کهن نامهاي دانش مفقود شوند او اساس نو بر نهد
و بران رفتها آرزو نبرد * * نظم *

(۲) نسخهٔ [ج] گذاشت *

* هم علم را بقوت عقلش سر قدر *

* هم عقل را بشوکت علمش علوّ شان *

عادل شاه بیجاپوری بهزاران خواهش از شیراز بدکن طلبید و وکیل مطلق خود ساخت - پس ازانکه روزگارش سپري شد سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک بفرمان طلب عرش آشیاني بفتح‌پور رسید - خانخانان و حکیم ابو الفتح پذیرا شده بملازمت آوردند - و باضعاف نوازش پادشاهي اختصاص یافته در کمتر زمانے بدولت مصاحبت و پایهٔ قرب و منزلت برآمد - و بخدمت صدارت امتیاز گرفت - دختر مظفر خان تربتي بازدواجش در آوردند - گویند بسه هزاري منصب رسیده و در جشن سر آغاز سال سیم بامین الملکي بلندرتبه گردید - حکم شد که راجه تودرمل مهمّات ملکي و مالي بصوابدید میر رو براه کند - و کهن معاملها (که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته) بانجام رساند - میر فصلے چند (که متضمن کفایت سرکار و رفاه رعایا بود) برگذارد - پذیرفته شد - و در همین سال بخطاب عضد الدوله ناموري اندوخته برهنموني راجي علي خان (۲) مرزبان خاندیس دستوري یافت - ازانجا بناکامي برگردیده بخان اعظم (که بتاخت ولایت دکن و مالش سران آنجا تعین شده بود) پیوست - چون او با شهاب الدین احمد خان و دیگر کمکیان

---

(۲) در [بعضي نسخه] راجه علي خان *

بد سلوکي پیش گرفت آن مهم نسقے درست نیافت - میر فراوان آزار یافته سال سي و یکم اندوهناک نزد خانخانان بگجرات شتافت *

گویند میر بسرانجام مهام دکن رخصت یافته بود - چون میان اعظم خان کوکه و شهاب الدین احمد خان نقش صحبت درست ننشست راجي علي خان از مشاهدهٔ نفاق آمرا لشکر دکن را بخود متفق ساخته بمقابله بر خاست - هرچند میر خواست اورا براه آرد صورت نبست - ناچار بگجرات نزد خانخانان آمد که او را بکمک برد - بنابر وجهے آن هم دست نداد - ازانجا ناصیه‌سای آستان خلافت گشت - سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري وقت معاودت پادشاه از کشمیر بعارضه در شهر ماند - حکیم علي را در تشخیص و تجویز لغزشے رفت صاحب بداوني گوید چون خود حکیم بود بمنع حکیم مصري ممتنع نشده چارهٔ تب محرق بهریسه نمود - و زندگي بسپرد در خانقاه میر سید علي همداني گذاشته بودند - بحکم پادشاهي برداشته بر فراز کوه سلیمان که دلکشا جائے ست نگاه داشتند فرشته بود تاریخ یافته اند - عرش آشیاني بفوت میر بسیار متاسف و اندوه گین شده بر زبان مبارک گذرانیدند (۲) - که میر وکیل و حکیم و طبیب و منجم ما بود - اندازهٔ سوگواري ما

---

(۲) نسخهٔ [ب] بر زبان گذرانیده *

که نتوانند شناخت - اگر بدست فرنگ افتادے و همگي خزائن در برابر خواستے بآرزوی این سودا فراوان سود کردے - و آن (۲)
گرامي گوهر را بس ارزان اندوختے * نظم *

* شهنشاه جهان را در وفاتش دیده پر نم شد *
* سکندر اشک حسرت ریخت کافلاطون ز عالم شد *

شیخ فیضي در مرثیهٔ او قصیدهٔ غرّا گفته - این چند بیت ازانجا ست * نظم *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *
* حرفے ست نام مرگ بربن قوم ترجمان *
* بر قد روح پیرهنے بیش نیست تن *
* گیرد چو کهنه گشت سپهرِ کهن ستان *
* بارے ست بر حیات و غبارے ست بر نشاط *
* پوشیدنِ لباسِ کهن بر توانگران *
* لیکن کریم کیست درین قحط سالِ جود *
* کو جامه کهنه ناشده بخشد بناتوان *

در طبقات آورده که امیر فتح‌الله (با آنکه در جمیع علوم عقلي و نقلي در ایران و هند بل در ربع مسکون قرین خود نداشت) از نیرنجات و طلسمات ماهر بود - آسیائے ساخته که خود حرکت میکرد - و آرد میشد - و آئینهٔ درست کرد که از دور

---

(۲) نسخهٔ [ج] گوهر گرامي را *

و نزدیک اشکال غریبه مرئي میگشت - و آنکه بیک چرخ
دوازده بندوق پر میشد نیز از اختراع او ست - صاحب بداوني (۲)
نوشته که میر دنیا دوستي بمرتبهٔ داشت که با این بزرگ‌رتبگي
دست از معلمي صبیان نمیکشید - بخانهٔ اُمرا رفته بپسران
ایشان رسمي علوم مي‌آموخت - و حرمت علم نگاه نمیداشت
در جلو پادشاه تفنگ بر دوش و کیسه بر کمر پیاده میدوید
و در فنون پهلواني رستمي میکرد - و مشهور است که میر
با این علم و فضل در حق پادشاه میگفت - که اگر در خدمت
این کثرت‌آرای وحدت‌گزین نمي‌رسیدم راهے بایزد شناسي نمي‌بردم
میر در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو هلالي هجري تاریخ الٰهي
وضع کرد - از دیرباز عرش‌آشیاني را اندیشه آن بود که در آباد بوم
هندوستان تازه سال و مه بکار آید - که تاریخ هجري با کهنگي
از ناکامي آگهي مي‌بخشد - و آغاز آن روز شماتت اعدا و کلفت
احبا ست - لیکن از انبوهي دانش‌وران رسمي که روائي تاریخ را
ناگزیري دین پندارند پیدائي نمي گرفت - میر و امثال او
(که بآئین الٰهي گرویدند) این تاریخ را اساس بر نهاده فرامین
بممالک محروسه جهت اجرای آن قلمي گشت - بنای آن بر
زیج جدید گرگاني گذاشته جلوس اکبر را سر آغاز بر گرفتند

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر میشدند ٭

و سال و ماه شمسي حقيقي شد - و كبيسه از ميان برافتاد
و نام ماه و روز فارسي بحال خود ماند *

* اسمعيل قلي خان ذوالقدر *

برادر خرد حسين قلي خان خانجهان از امراى اكبري ست
در جنگ جالندهر چون بيرام خان شكست خورده برگشت مردم
پادشاهي بتعاقب پرداخته اسمعيل قلي خان را زنده بدست
آوردند - و پس از انكه برادرش نوازش يافت او نيز بعاطفت
پادشاهي اختصاص گرفته بهمراهي برادر مصدر كارها ميشد
و چون خانجهان در صوبه‌داري بنگاله رخت هستي بربست از
پا اموال و اسباب برادر بحضور رسيده مورد الطاف گرديد - و در
سال سيم بمالش الوس بلوچ (كه راه سرتابي سپرده مراسم
اطاعت و پرستاري بجا نمي‌آوردند) مامور شد - چون ببلوچستان
در آمد لختي بوميان تمرد پيش گرفته زود زينهاري گشتند - و سران
آن طايفه غازي خان و وجيه (٢) و ابراهيم خان دولت ملازمت
دريافتند - از پيشگاه خلافت آن آباد ملك بآنها باز گرديد
و در سال سي و يكم (كه راجه بهگونت داس را بعلت جنون
از حكومت زابلستان برگردانيدند) اسمعيل قلي خان بجايش
قرار يافت - اما او از گرم بازاري خام آرزوها بميان آورده از نظر
افتاد - حكم شد كه بر كشتي نشانده از راه بهكر روانهٔ حجاز

(٢) نسخهٔ [ا] و جيهه - و نسخهٔ [ج] و جهتيه *

نمایند - ناچار بتضرع و لابه‌گذاري در آورد - اگرچه پذیرفته شد
لیکن ازانجا باز داشته بمالش یوسف زئي تعین گشت - ناگاه
از نیرنگي فلکي اقسام بیماریها بعلت فساد هوا در کوهستان
سواد و بجور پدید آمد - سرداران آن الوس خود بخود پیش
خان آمده بعجز گرائیدند - چون زین خان حاکم زابلستان کار
بر جلالهٔ روشاني (۲) بمرتبهٔ تنگ گرفت که او از آبراه بدین
کوهستان درآمد زین خان بتلافي پیشین خجالت (که در هنگامهٔ
بیربر تهاون نموده بود) بکوهستان در شد - و صادق خان از حضور
دستوري یافت که در دشت سواد جا گیرد - تا جلاله بهر طرف
که رو گذارد گرفتار گردد - و اسمعیل قلي خان که تهانه‌دار
آن دشت بود از آمدن صادق خان تباه سگالي پیش گرفت
و گذرگاه را خالي گذاشته روانهٔ درگاه شد - ناگاه جلاله راه یافته
بدر زد - ازین جهت اسمعیل قلي خان چندے معاتب گردید
و در سال سي و سیوم بایالت گجرات سرفرازي یافت - و چون
شاهزاده سلطان مراد در سال سي و ششم بدارائي مالوه دستوري
گرفت اسمعیل قلي خان بپایهٔ وکالت شاهزاده بلند نامي
اندوخت - اما بامور اتالیقي نیارست نیک پرداخت - سال
سي و هشتم صادق خان بجایش رفته او طلب حضور شد - و سال

(۲) در [نسخها اکثر جا] روشاني آمده - و نسخهٔ [ا] روستاني - و اغلبکه
روستائي باشد ٭

سي و نهم بکالپي که در تیولش بود دستوري یافت - تا بآبادئ
جاگیر در کوشد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج
هجري بمنصب چهار هزاري بلند رتبه گردید - گویند بسیار
عیش دوست بود - و در مآکل و ملبوس و فرش و ظروف تکلف
تمام بکار مي‌برد - هزار و دویست زن داشت - چون بدربار
میرفت مهر بر ازار بند آنها میکرد - آخر همه ستوه آمده
و اتفاق کرده مسموم نمودند - پسرانش ابراهیم‌قلي و سلیم قلي
و خلیل‌قلي در عهد اکبري مناصب مناسب داشتند *

* آصف خان میرزا قوام الدین جعفر بیگ *

پسر میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملای دوات دار قزویني
مشهور است - میرزا بدیع الزمان هم در زمان داراي ایران شاه
طهماسپ صفوي وزیر کاشان بوده - و میرزا جعفر بیگ نیز همراه
جد و پدر بارياب مجلس شاه میشد - در سال بیست و دوم اکبري
سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج در ریعان شباب تازه از عراق
وارد هند گشته همراه عم خود میرزا غیاث الدین علي آصف خان
بخشي (که از مهم ایدر را پرداخته بحضور آمده) ملازمت
پادشاهي دریافت - عرش آشیاني بمنصب دویستي داخلی
آصف خان سرافراز فرمود - او بکم منصبي راضي نشده ترک
مُجرای و آمد و رفت دربار نمود - این استغنا بر خاطر پادشاه
گران آمده بحال تباه به بنگاله (که در آنوقت آب و هوای

معصوم داشت - و گناهگارے را که میفرستادند اغلب زنده
بر نمیگشت) تعین کرد *

گویند مولانا قاسم کاهي ماوراءالنهري (که از کهنه شاعران بود
و بکمال آزادي میزیست) در آگره برخورده مستفسر احوال گشت
چون معلوم کرد گفت تو نغزک جواني - به بنگاله مرو - میرزا
گفت چه کنم - توکل بر خدا کرده میروم - خوش طبعانه گفت
زینهار توکل برو مکن - که همان خدا ست که مثل امام حسینی را
در کربلا برده شهید ساخت - اتفاقا میرزا چون به بنگاله پیوست
خان‌جهان ترکمان صوبه‌دار آنجا بیمار بود - در گذشت - و مظفر
خان تربتي بجایش منصوب گردید - چندے نگذشته که بغي
قاقشالان و شورش معصوم خان کابلي گرد نایمني دران ناحیه
برانگیخت - و بجائے کشید که مظفر خان در قلعهٔ ٹانڈه در آمده
محصور گشت - میرزا همراه بود - چون اورا گرفته کشتند اکثرے
رفقا بطلب زر گرفتار شدند - میرزا ببذله گوئي و نکته سرائي
ازان باز خواست رهائي یافته در فتح پور سیکري بسجود
قدسي آستان سلطنت جبین سعادت افروخت - ازانجا (که
بخواري و ناکامي بر آورده بودند - و او برهنموني اقبال باز
خود را بفتراک دولت بست) بر خاطر پادشاهي پسندیده آمد
در اندک زمانے بمنصب دوهزاري و خطاب آصف خان بر نواخته
از تغیر قاضي علي بخشي بیگي بمیر بخشي گري علم اعتبار

افراخت - و بمالش رانا زمیندار اودیپور تعین شد - از مراتب تاخت و (۲) تاراج و قتل و اسر دقیقهٔ فرو نگذاشت - و در سال سي و دوم (که اسمعیل قلي خان ترکمان بنابر خالي گذاشتن درهٔ که جلال الدین روشاني ازان بدر رفت معاتب گردید) آصف خان بجای او بتهانه داری دشت سواد تعین گشت - و در سال سي و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري (چون جلالهٔ روشاني که نزد عبد الله خان ازبک والی توران رفته بود ناکام برگشته در تنگناهای تیراه آغاز فساد نمود - وافغانان افریدي و اورک زئي پیمان را گسسته بدو گرویدند) آصف خان از پیش گاه خلافت باستیصال او نامزد گشته در سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم باتفاق زین خان کوکه تنبیه واقعي بجلاله نموده اهل و عیال اورا با وحدت علي (که برادرش مي‌گفتند) و دیگر خویشان و یکجهتان او قریب چهار صد کس دستگیر ساخته بحضور آورد - و در سال سي و نهم (چون کشمیر از میرزا یوسف خان تغیر کرده باحمد بیگ خان و محمد قلي افشار و حسن عرب و غیره اویماق بدخشي تنخواه شد) آصف خان دستوري یافت - که آنولایت را بتازه جاگیر داران درخور بخش نموده زعفران و شکاری جانور بخالصه بازدارد او جمع را بدستور قاضي علي سي و یک لک خروار و هر یک بیست و چهار دام قرار داده بشایستگي تقسیم اقطاع نموده

(۲) در [اکثر نسخه] تالان *

در سه روز از کشمير بلاهور رسيد - و در سال چهل و دوم
چون مملکت کشمير بسبب جاگيرداران متفرقه رو بويراني آورد
آصف خان بحکومت آنديار اختصاص گرفت - و در سال چهل
و چهارم [illegible] هجري از تغير راى پتروداس (٢)
[illegible] تمام سرانجام داد
[illegible] سلطان سليم خيال
بغى از [illegible] حضرت مريم مکاني بملازمت پدر
بزرگوار رسيد و دوازده روز در غسل خانه نظر بند مانده مشمول
عواطف و اشفاق گشت قرار يافت که صوبهٔ گجرات در تيول
خود گرفته صوبهٔ اله آباد و بهار را (که بے حکم متصرف است)
وا گذارد - چنانچه صوبه دارئ بهار بنام آصف خان مقرر شد
و بمنصب سه هزاري امتياز يافته بتعلقه مرخص گرديد - و چون
سرير خلافت بجلوس جهانگيري رونق گرفت طلب حضور گشته
باتاليقئ شاهزاده سلطان پرويز تحصيل افتخار نموده به تنبيه
رانا (که مهم سردست آنوقت بود) تعين شد - اما بنابر شورش
سلطان خسرو از راه برگردانيده در سال دوم (١٠١٥) هزار و پانزده
هجري هنگام انتهاض الويهٔ جهانگيري بکابل از تغير شريف خان
امير الامرا (که به بيماري صعب در لاهور ماند) بخدمت والاى
وکالت و منصب پنج هزاري و عنايت قلمدان مرصع بلند مرتبه

(٢) در [بعضي نسخه] متروداس ٭

گشت - و (چون دنیاداران دکن خصوص ملک عنبر حبشي بعد فوت عرش آشیاني از کم فرصتي و قابو جوئي قدم جسارت و جرأت پیش گذاشته بسیارے از محالات بالا گهات را از تصرف اولیای دولت بر آورده - و خانخانان از هنگامه‌سازي و شورش‌طلبي در آغاز کار باطفای نایره نپرداخته وا گذاشت - تا آتش فتنه بالا گرفت - و پس ازانکه خود متعهد تمشیت مهم دکن گردید استدعای کمک نمود) جنت مکاني سلطان پرویز را باتالیقی آصف خان میرزا جعفر تعین فرموده اعاظم اُمرا مثل راجه مانسنگهه و خانجهان لودي و امیرالامرا و خان اعظم و عبد الله خان (که هر یکے بافراده تسخیر ملکے را بسند بوده) از پی یکدیگر رخصت دکن یافتند - اما از بے رشدی شاهزاده و افراط شراب و ارتکاب مغیرات کارے صورت نبست - بلکه بعلت نفاق اُمرا هر مرتبه که لشکر ببالا گهات بردند بزبوني و رسوائي بر گشت - و با آن همه سر و سرداري بسبب اختلاف آرا از آصف خان تدبیرے پیش رفت نشد - تا در سال هفتم (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک هجري ۱۰۲۱

در همان جا باجل طبعي در گذشت - صد حیف ز آصف‌خان تاریخ است - از یکتایان روزگار بود - در همه فن صاحب یک فن - و در هر هنر تمام - فهم تند و فطرت بلند او شهرهٔ آفاق - خود میگفت هرچه من بدیهه نفهمم بیمعني خواهد بود گویند بیک نگاه تمام سطر را میخواند - در فراست و کاردانی

و اجرای مهام ملکي و مالي يد بيضا داشت - و بظاهر و باطن آراسته - شعر و انشای او کمال متانت دارد - باعتقاد جمعے بعد از شيخ نظامي گنجه مثنوی خسرو و شيرين به ازو کسے نگفته در عشرت آرائی خسرو و شيرين گويد * * نظم *

* هوس مطلق عنان شد شوق خود کام *
* سر دست صنم بگرفت با جام *
* چندين سے نقل دادن بادۂ تا کی *
* بده بوسه که هم نقل است و هم مي *
* فتادش تن ز تاب شرم در تب *
* ز نام بوسه زد تبخاله اش لب *
* ملک بگرفت و شوقش کرده سرمست *
* ز دستش جام و بوسيدش لب و دست *
* صنم هر دم ز آب ديده آن شب *
* ز نقش بوسه شستے دامن لب *

اين چند بيت نيز ازوست * * نظم *

هرکس که شبے نشست با تو * بسيار بزور (۲) ما نشيند
تا با چو توئے توان نشستن * دل پهلوی ما چرا نشيند
از حق مگذر نمي توان ديد * با دلبر اگر خدا نشيند
جعفر ره کوی يار دانست * مشکل که دگر ز پا نشيند

(۲) نسخهٔ [ج] بروز ما *

* دیگر *

* شد حال غیر ظاهر بروی ز یک تغافل *
* در بوالہوس شناسی باشد محک تغافل *

گویند شوقے به گل و گلزار و باغ و چمن بسیار داشت
نخل و نہال بدست خود می نشاند - اکثر روز بیل در دست
کار میکرد - و زنان هم بسیار جمع کرده بود - در بیماری واپسین
یکصد سہیلی را از محل برآورد - از اناث و ذکور اولاد بسیار
گذاشت - اما هیچ کس از پسرانش پیش آمدے نکرد - میرزا
زین‌العابدین بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار رسیده
در سال دوم شاه جہانی از سرمایۂ زندگی تہی دست شد - پسرش
میرزا جعفر که همنام و هم تخلص جد خود بود شعر را خوب
میگفت - در هر موسم بفراهم آوردن جانوران شغفے داشت - میان
او و زاهد خان کوکه و میرزا ساقی (۲) پسر سیف خان اختلاط تمام بود
اعلی حضرت اینها را سه یار می نامید - آخر ترک منصب
نموده باکبرآباد سکونت گرفت - فردوس آشیانی بسالیانه موظف
فرمود - و در عہد عالمگیری باضافه سرافرازی یافت - در سنه
(۱۰۹۴) هزار و نود و چہار پیمانۂ حیاتش لبریز گردید
* نظم *

از وست *

* نمی دهند بهر بوالہوس ریاست عشق *

(۲) در [نسخہای اکبرنامه] شافی نوشته *

* کسے کہ باب سر دار گشت سردار است *

* دیگر *

* درین کہ کوہکن از ذوق داد جان چہ سخن *
* ہمین کہ تیشہ بسر دیر زد سخن باقیست *
* ہزار بلبل شوریدہ خاک شد جعفر *
* ہنوز رسم خود آرائی چمن باقیست *

دیگر از پسران آصف خان سہراب خان نیز در عہد اعلیٰ حضرت بمنصب ہزار و پانصدي ہزار سوار فایز گشتہ بمنزل خاموشان جا گزید - و دیگرے میرزا علي اصغر است - کہ در ہمہ برادران عیاش و نا مقید بود - زبان باختیار نداشت - حرف بے صرفہ و بے محل بسیار میزد - در یساق پریندہ میان پادشاہزادہ شاہ شجاع و مہابت خان سپہ سالار سنگ افدازیہا نمود - پس ازان در مہم ججہار بندیلہ تعین گشت - چون قلعہ دہاموني در تاریکی شب بدر رفت مردم لشکر بقلعہ در شدہ دست تطاول بغارت اموال کشادند - ناچار خاندوران بہ ممانعت تاراجیان بقلعہ درآمد - شخصے از سمت جنوبي فریاد زد کہ در یکے از برجہا جمعے از مقہوران ظاہر میشوند - علي اصغر گفت کہ من رفتہ دستگیر میکنم - ہرچند خاندوران منع نمود کہ شب است - درین قسم ہجوم عام (کہ دوست و دشمن تمیز نمیشود) رفتن خوب نیست ممنوع نگشتہ بدانجانب شتافت - چون بالای دیوار قلعہ بر آمدہ

ناگاه گل مشعلے (که غارتگران روشن کرده (۲) بپژوهش مال میگشتند) بانبار بارود (که درته برج بود) افتاده آتش گرفت - تمام آن برج با هشتاد گز دیوار دو جانب آن که ده گز عرض داشت پرید - علی اصغر با برخے از همراهان و جمعے از غارتگران که بالای دیوار بودند بهوا رفته متلاشي شد - صبیهٔ سعدمند خان بخشي در خانه داشت - چون دست تصرف بآن عفیفه نرسانیده بود بعد ازین واقعه بحکم پادشاهي خاندوران بعقد خود در آورد *

* افضل خان شیخ عبدالرحمن *

پسر علامی فهامي شیخ ابوالفضل است - در خدمت پدر تربیت یافته - در سال سي و پنجم عرش آشیاني برادر زادهٔ سعادت یار کوکه را بدو پیوند بیوگاني دادند - چون پسرے ازو متولد شد پادشاه به بشوتن مسمی فرمود - که نام برادر اسفندیار بود از پهلوانان عجم - در هنگامے (که شیخ ابوالفضل بسپه سالاری دکن مامور گردید) تیر روی ترکش شیخ او بود - هرگاه کارے از میدان و هرجا ضرور میشد شیخ عبد الرحمن را میدوانید - و او به نیروی پردلي و آگهي سرانجام گزیده میداد - در سال چهل و ششم (که ملک عنبر حبشي علي مردان بهادر حاکم تلنگانه را در آویزه دستگیر ساخته آن ولایت را متصرف شد) شیخ او را با فوج جرار از ساحل گنگ بدان سو روانه نمود - و شیر خواجه را

(۲) نسخهٔ [ب] بفروغش مال میکشیدند *

که در بهوری بود برفاقتش سرگرم ساخت - شیخ عبدالرحمن باتفاق شیرخواجه از نزدیکی ناندیر عبور گنگ نموده قریب بآب مانجرا (۲) با ملک عنبر در آویخته لوای فتح و نصرت برافراخت - الحق شیخ عبدالرحمن با شجاعت و کاردانی درست اندیش روزگار شیخ بود - با آن همه ذخیرهٔ خاطر (که جنت مکانی را از جانب پدرش بود) در ایام فرمان روائی ایشان بزور خدمت و حسن پرستاری بل بمحض یاوری طالع و بختمندی خود را مورد التفات پادشاهی گردانیده بخطاب افضل خان و منصب دو هزاری سرفرازی یافت و در سال سیوم باضافهٔ منصب و صاحب صوبگی بهار و پتنه از تغیر اسلام خان بلند رتبه گشت - چون گورکهپور که شصت کروهی پتنه است بتازگی از پیش گاه خلافت و جهانبانی بجاگیر او مرحمت شد افضل خان شیخ حسام بنارسی و غیاث بیگ را (که بخشی و دیوان آن صوبه بودند) با جمعی از منصب داران دران بلده گذاشته خود بگورکهپور نهضت نمود - اتفاقا قطب نام مجهولی از مردم اوچهه (۳) در زیّ درویشی بولایت اجینه (۴) که در نواحی پتنه واقع است رسیدهٔ خود را سلطان خسرو وا نموده بانواع مواعید مفسدان واقعه طلب آنجا را بفریفت - و با خود متفق ساخت - و در کمتر فرصتی جمعی فراهم آورده بجناح استعجال

(۲) در [بعضی نسخه] مانجرا (۳) در [اکثر نسخه] اوچهه (۴) در [بعضی نسخه] اجنیه - یا اجینه باشد ه

به پنگه شتافته یکسر بقلعه درآمد - شیخ بنارسی[۳] از آسیمه سری باستحکام قلعه نپارست پرداخت - با غیاث بیگ از راه دریچه خود را بکشتی رسانیده راه فرار سپرد - مفسدان اموال افضل خان و خزانهٔ پادشاهی را متصرف گشته صلای داد و دهش در داده بجمعیت مردم پرداختند افضل خان بمجرد استماع این خبر بمالش او گرم و گیرا رو آورد - آن جعلی قلعه را مستحکم ساخته خود با فوج در کنار آب پن پن عرصهٔ نبرد آراست - و باندک زد و خوردے سر رشتهٔ جمعیت او از هم گسیخت - و دیگر بار خود را بقلعه رسانید - افضل خان پاشنه کوب بقلعه درآمد - آن وخیم العاقبت دست و پای زده چند کس را ضایع ساخت و دستگیر گشته بیاسا رسید - چون این ماجرا بعرض جنت‌مکانی رسید فرمان شد که بخشی و دیوان را با منصبدارانے (که در حراست شهر مساهله نموده اند) از همانجا سر و ریش تراشیده معجر پوشانیده واژونه بر خر نشانده روانهٔ درگاه سازند - و در شهرها و قصبها سر راه تشهیر نمایند - تا موجب عبرت سایر نامردان کوته اندیش گردد - و در همان ایام افضل خان را نیز عارضهٔ طاری شده بود - طلب حضور گردید - و پس از ادراک ملازمت مدتے گرفتار الم دمل بوده سال هشتم از دار فنا بملک بقا پیوست *

---

(۳) نسخهٔ [ب] شیخ حسام بنارسی

* اسلام خان چشتی فاروقی *

شیخ علاء الدین نام داشت - از نبائر شیخ سلیم فتحپوری ست
بوفور اخلاق مرضیه و فزونی صفات پسندیده سرآمد اقارب و عشائر
خود بود - و بیمن نسبت کوکلتاشی جنت مکانی به منصب
پادشاهی و مزید عزت و اعتبار اختصاص داشت - و همشیرهٔ
علامی فهامی شیخ ابوالفضل باو منسوب بود - چون سریر خلافت
بجلوس جهانگیری زینت پذیرفت بخطاب اسلام خانی و منصب
پنج هزاری بلند رتبگی یافته بصوبه‌داری بهار چهرهٔ مراد افروخت
و در سال سیوم از انتقال جهانگیر قلی خان لاله بیگ بصاحب صوبگی
مملکت وسیع بنگاله سرفراز گردید - چون آن ولایت از زمان
شیر شاه در تصرف امرای افغان در آمده بود در عهد عرش آشیانی
عساکر گران و جنود سنگین بسرکوبی نوئینان عظام تعین یافت
و مدتها تلاش و نبرد عظیم و قطره و پویهٔ سترگ بکار رفت
تا آن فیئهٔ مسلطه مستاصل گشتند - بقیه ازان قوم در سرحدها
مانده - ازان میان عثمان خان پسر قتلوی لوهانی نامے به بزرگی
بر آورده مکرر با افواج پادشاهی مبارزتها نمود - خصوص در ایام
حکومت راجه مانسنگهه که هر چند مساعی نمایان بتقدیم رسانیده
خار بن فساد او برکنده نگشت - چون نوبت باسلام خان رسید فوجے
بسرداری شیخ کبیر شجاعت خان (که قرابت قریبه با خان مذکور
داشت) با امرای کمکی از اکبرنگر ترتیب داده بر سر او تعین نمود

و به نیروی پردلي و شهامت آن شجاع مشهور پس از جنگي (که صاحبی کارنامهٔ رستم و اسفندیار تواند شد - چنانچه مفصل در احوال خان مذکور رقمزدهٔ کلک خبر سنج گشته) عثمان خان بعدم سرا شتافته برادرش زینهاري گردید - در جلدوی این نیکو خدمتي در سال هفتم بمنصب شش هزاري علم امتیاز افراخت - و سال هشتم سنه (۱۰۲۲) یک هزار و بیست و دو هجري ایام زندگیش بسر آمد - نعش اورا به فتح پور سیکري که مولد و مدفن نیاگان اوست نقل نمودند - احوال او از نوادر حالات است - صلاح و اتقای او بمرتبهٔ بود که غالبا در مدت العمر بمسکر و منهي ارتکاب ننموده - و با وصف آن جمیع طوائف رقاصیهٔ (۲) تمام صوبهٔ بنگاله را (از لولی و هورکني و کنچني و ڈومني) بهشتاد هزار روپیه درماهه نوکر کرده سالی نه لک و شصت هزار روپیه بآنها میرسانید - و مردم خوانهای زیور و اقسام اقمشهٔ بخششي گرفته مي استادند - انعام میکرد - و توزک امارت را بجائي رسانیده بود که جهروکه درشن (۳) خاص و عام و غسلخانه که لازمهٔ سلاطین است بعمل مي آورد - و فیلان را بجنگ مي انداخت - و در لباس تکلف نمیکرد زیر دستار تاقیه میگذاشت - و زیر جامه پیراهن مي پوشید و از طعام تصرفي یکهزار لنگري بتکلف میکشیدند - لیکن اول

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] رقاصهٔ تمام (۳) نسخهٔ [ب] جهروکه درشن خیمهٔ خاص و عام و غسلخانه ٭

پیش او نان جوار و باجري و ساگ و خشکهٔ برنج ساٹهي
مي‌آوردند - همت و سخاوت او ناسخ داستان جود حاتم و معن گشته
یکهزار و دو صد فیل بمنصبدار و نوکر خود در صوبه‌داري بنگاله
(۲)
بخشید - و یک قلم بیست هزار کس از سوار و پیاده از قوم
شیخ زاده نگاه داشت - پسرش اکرام خان هوشنگ نام همشیره زادهٔ
شیخ ابوالفضل میشد - مدتے تعینات دکن بود - در آخر عهد
جهانگیري بقلعه داري آسیر مامور شد - دختر شیر خان تونور در خانه
داشت - باو نساخت - برادرانش همشیرهٔ خود را از خانهٔ او بردند
با وصف انتساب چنین خاندان ظالم طبیعت بود - در اواسط
عهد اعلی حضرت بنابر وجهے از جاگیر و منصب دو هزاري
هزار سوار افتاده نقدي مقرر شد - در فتح پور انزوا گرفته بتولیت
مزار شیخ سلیم چشتي قیام مي نمود - در سال بیست و چهارم
درگذشت - برادر علاتي او شیخ معظم بتولیت روضهٔ مذکوره سرافرازي
یافت - و در سال بیست و ششم بفوجداري فتح پور و از اصل
و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار امتیاز گرفت - و در جنگ
(۳)
سموگدهه (که با دارا شکوه درفوج التمش بود) در عین گرمي
کارزار مردانه نقد هستي بر افشاند *

* ابوالفتح خان دکني *

از اولاد میر سید محمد جونپوري ست - بسبب مصاهرت

(۲) نسخهٔ [۱] هشت هزار (۳) در [اکثر نسخه] سموگره *

جمال خان حبشي بمراتب ستُرگ دنيوي متصاعد گرديده در شجاعت
و سخاوت علم اشتهار افراخت - گويند چون در عهد مرتضی
نظام شاه سلطان حسن بن سلطان حسين سبزواري که احمد نگر زا
بود بخطاب ميرزا خان مخاطب گشته بمنصب پيشوائی آن دودمان
بلند رتبه گرديد از بد سرشتي و تيره رائي ميران حسين پسرش را
از دولتاباد برآورده باحمد نگر سرير آرا ساخت - و مرتضی
(۲)
نظام شاه را بتعذيب تمام روانهٔ عدم نموده زياده بر سابق علم
استقلال و اقتدار افراشت - پس از چندے مخالفان مزاج طرفين را
از يکديگر منحرف ساختند - چون حسين نظام شاه از کوتاه فکري
و نا تجربگي کلمات تهديد آميز اکثر بر زبان راندے ميرزا خان
علاج واقعه را پيش از وقوع کاربند گشته او را در قلعه مقيد ساخت
و اسمٰعيل پسر برهان شاه را (که او در آن وقت از دست برادر
خود مرتضی نظام شاه گريخته ملازم عرش‌آشياني بود) تخت‌نشين
آن مملکت نمود - و روز جلوس ساير اُمرای مغل را بقلعه
طلبيده بمبارکباد اشتغال داشت - که ناگاه جمال خان حبشي که
(۳)
منصبدار صده بود با ديگر دکني و حبشي اتفاق کرده بر دروازهٔ
قلعهٔ احمد نگر هجوم آورد - که از چند روز حسين نظام شاه را
نديده ايم - او را بنمائيد - ميرزا خان از غايت نخوت و استکبار

---

(۲) نسخهٔ [ا] علم استقلال در اقتدار افراشت (۳) نسخهٔ [ج]
منصبدار بود ٭

در جواب بجنگ و جدل پرداخت - چون کارے پیش نرفت
ناچار میرزا خان سر حسین نظام شاه را (۲) بر سر نیزه کرده بالای برج
نصب نمود - و فریاد زدند که اینست سر کسے که برای او نزاع دارید
پادشاه ما اسمٰعیل نظام شاه است - برخے بمشاهدهٔ این حال
خواستند برگردند - جمال خان گفت که الحال ازین مرد انتقام کشیده
عنان پادشاه را بدست خود باید آورد - و الا مال و ناموس ما
در معرض تلف است - بسعي او بلوای عام گشته بدروازهٔ قلعه
آتش زدند - میرزا خان ناچار بجانب جنیر گریخت - و آنها
داخل قلعه گشته غریب کشی غریب نمودند - میرزا محمد تقي
نظیري (۳) و میرزا صادق اردو بادي (۴) و امین اعز الدین استرابادي (۵) را
(که هر یک بمنصب پیشوائي و امیري رسیده (۶) دران عصر بکمالات
رسمي در اقالیم سبعه نظیر خود نداشت) با بسیارے از وضیع
و شریف مغل از نوکر و سوداگر ته تیغ کشیدند - و میرزا
خان را نیز از جنیر گرفته آورده اعضایش را از هم جدا کرده
سر بازار آویختند *

جمال خان (که مهدوي مذهب بود) زمام مهمات پادشاهی
اسمٰعیل شاه بقبضهٔ اقتدار خود آورده او را (که کوچک سال

---

(۲) در [بعضی نسخه] سر حسین را (۳) در [بعض نسخه] نظري (۴) نسخهٔ [ج] ازدوبادي (۵) نسخهٔ [ب] عزالدین (۶) در [بعضی نسخه] و امرائي رسیده ه

بود) نیز بمذهب خود خوانده خطبهٔ اثنا عشریه را برانداخت و بتربیت طایفهٔ مهدویه همت گماشته قریب بده هزار سوار مهدوي جمع ساخت - دران هنگام این‌قوم از هر جانب باحمدنگر رو آوردنده سید آلهداد (که از احفاد میرسید محمد جونپوري ست که دعوی مهدویت نموده) با پسر خود سید ابوالفتح وارد دکن گردید - چون سید آلهداد بزهد و ریاضت و تقاوت و پرهیزگاري شهرت داشت جمال خان بدو اخلاص بهم‌رسانیده دختر خود را بپسرش سید ابوالفتح نسبت نمود - آن سید زاده یک مرتبه بدولتی عظیم رسیده صاحب اسباب و دستگاه گشت - چون برهان شاه از هرج و مرج دکن و فرمان روائی پسر واقف گردید از عرش آشیانی رخصت گرفته بولایت موروثي در آمد - و بامداد راجه علي خان فاروقي و ابراهیم عادل شاه در حوالی روهنکهیره با جمال خان جنگ نموده لوای چیرگي برافراخت - از قضا جمال خان بزخم تفنگ کشته گشت - و اسمٰعیل نظام شاه دستگیر گردید * مع * بگو مروج مذهب سر جمال گرفت *
۹۹۹

بطریق تعمیه تاریخ آن واقعه است *

برهان نظام شاه از سر نو مذهب امامیه را رواج داده بقتل مهدویه و غارت اموال ایشان حکم عام فرمود - در اندک زمانے نام و نشان آنها نماند - سید ابوالفتح با برادر زن خود (که پسر جمال خان باشد) گرفتار گشته مدتها در حبس گذرانید - پس از

استادان از زندان گریخته فوج متفرق جمال خان را جمع نموده ملکے از بیجاپور بتصرف آورد - ابراهیم عادل شاه علي آقا ترکمان را بر سرش تعین کرد - اتفاقا علي آقا کشته شد - سید ابوالفتح فیلان و اسپان او را بدست آورده صاحب سرانجام گشت ناچار عادل شاه بتفویض منصب عمده و تنخواه پرگنهٔ کوکاک مستمال نموده پس از چندے در مقام غدر شد - سید باقتضای وقت والده و زن خود را بر اسپان سوار کرده جریده ببرهانپور ایلغار نمود - خانخانان مقدم او را گرامي داشته منصب پنج هزاري تجویز فرموده صاحب طبل و نقاره گردانید - و پس ازان به تیولداری مانکپور و صوبه‌داری الهآباد مامور گشته دران دیار نامے بشجاعت و مردانگي برآورد - و در سال هشتم جهانگیري بهمراهی شاهزاده سلطان خرم بمهم رانا تعین گشته بسنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سیوم هجري در تهانهٔ کوتهلمیر بیمار گشته در پور ماندل درگذشت *

میر سید محمد جونپوري سرچشمهٔ مهدویه است - اویسي بود - از فراوان روحانیه فیض برگرفته بر صوري و معنوي علم چیره دست آمد - برخے مرید و خلیفهٔ شیخ دانیال دانند - که خلیفهٔ راجي حامد شاه مانکپوري ست - حنفي مذهب بود در اواخر (۹۶۰) نهصد و شصت هجري از شوریدگی حال و غلبهٔ وقت دعوی مهدویت کرد - بسیارے بدو گرویدند

و بسا خوارق برگذارند - گویند چون بافاقه آمد ازان دعوي برگشت اما جمعی (که زمان صحو ادراک ننمودند) بر همان اعتقاد ماندند بحوقی بر انکه مراد او از (انا مهدیؑ) مهدی هادي ست نه مهدی موعود بلسان شرع - و بعضی گویند که در واقعهٔ بسید نمودند که هاتفی میگفت (انت مهدیؑ) لهذا دانست که من مهدی موعودم - و مدتے برین بوده از جونپور بگجرات شتافت - سلطان محمود کلان والی آنجا به نیایش بر خاست - از تنگ چشمی زمانیان بهند نیارست بود - یازش ایران زمین نمود - که ازان راه بحجاز رود - در اثنای سفر (۲) بروي کشف شد که این محض ابتلا بوده - بمریدانے که همراه بودند گفت حق تعالی خطرهٔ مهدویت از دل من محو کرد - اگر بسلامت بر گردم همه را ازانچه خوانده ام بر گردانم - چون بفراه رسید در گذشت و همان جا آسود - جهلهٔ ضلالت کیش بیشترے از افغان پني و لختي از قوم دیگر اورا مهدی موعود دانسته آن مذهب مخترع را لازم گرفته اند - مولف این اجزا را با یکے از مقتدای این طایفه اتفاق صحبت افتاد - ظاهر شد که سوای مسئلهٔ ما نحن فیه قواعد و اصولے چند از احادیث استنباط کرده معتقد خود ساخته اند - که مخالف اصول و فروع مذاهب اربعه است ٭

---

(۲) نسخهٔ [۱] اورا کشف شد ٭

* احمد بیگ خان کابلی *

چغتائي ست - و ابًا عن جدٍّ خانه زاد دودمان تیموریه - نیاکانش درین سلسله برتبهٔ امارت رسیده - جدش میر غیاث‌الدین ترخان از آمرای صاحب قراني بود - مشارالیه مدتها در کابل بمرافقت میرزا محمد حکیم گذرانیده - و داخل یکهای میرزا بود - چه جوانان یکه تاز میدان شجاعت و بهادری (که بقرب و اعتبار میرزا اختصاص داشتند) بدان نام مشهور بودند - پس از فوت میرزا محمد حکیم بآستان بوسي اکبري استسعاد یافته بمنصب هفت صدي کامیاب عزت و دولت گشت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (که کشمیر از تغیر میرزا یوسف خان رضوي بجاگیرداران متفرقه تنخواه شد) سرحلقهٔ آنها او بود - پستر چون همشیرهٔ میرزا جعفر آصف خان بعقد ازدواج خود در آورد ثروت و مکنتے دیگر بهم رساند - و اعتبارے افزونتر پیدا کرد - و در عهد جهانگیري درجه پیماي اوج امارت شده به منصب سه هزاري و خطاب خاني علم اشتهار بر افراشت و بحکومت کشمیر چهرهٔ ناموري بر افروخت - و در سال سیزدهم معزول شده بحضور رسید - و پس از چندے دور حیاتش سپري گردید - چون مردانهٔ پردل بود و بفضل و کمال بهره‌مند هفتصد سوار چیده با خود داشت - پسرانش همه سپاهي و دلاور - سرآمد آنها سعید خان بهادر ظفرجنگ است که

بمنتهای مراتب منصب رسیده فخر دودهٔ خود گردید - و احیای
نام نیاکان خویش نمود - برخی اوضاع و اشیا را بنام او تا حال
در هندوستان نسبت میدهند - زبان زد خاص و عام است
احوالش جدا بشرح و بسط ثبت گردیده - و پسر کلانش
(۲)
محمد مسعود نامي در جنگ افاغنهٔ تیراه بکار آمده - دیگر
پسرش مخلص الله خان افتخار خان است - که در مبادي جلوس
شاه جهاني باضافهٔ پانصدي دو صد و پنجاه سوار به منصب
دو هزاري هزار سوار و بخطاب مذکور مفتخر گردید - و در سال
دوم باضافهٔ هزار سوار و فوجداري جمو سر بر افراخت - و پستر
اضافهٔ پانصدي یافته در سال چهارم بشهرستان نیستي شتافت
و پسر دیگرش ابوالبقا ست - که با برادر کلان خود سعید خان
بهادر مي‌بود - در سال پنجم تهانه داري پایان بنگش یافته
در سال پانزدهم چون قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمده
در جایزهٔ جنگي که با قزلباش در میان آمد سعید خان بخطاب
بهادر ظفر جنگ و او باصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار و خطاب افتخار خان سرافرازي یافت *

* اعتماد الدوله میرزا غیاث بیگ طهراني *

(۳)
پسر خواجه محمد شریف هجري تخلص است - که در مبادي

---

(۲) نسخهٔ [ج] پسر دیگرش (۳) نسخهٔ [ب] پسر خرد محمد
شریف هجري تخلص است *

حال بوزارت تاتار سلطان ولد محمد خان شرف الدین اوغلي تکلو
که بیگلر بیگی خراسان بود اختصاص داشته - از مشاهدهٔ کارداني
و رشادتش محمد خان وزارت خود را با جمیع مهام برای رزین او
تفویض نمود - و پس از فوتش قزاق خان پسرش خواجه را
صاحب اختیار خود ساخت - چون روزگارش سپري گشت پرتو
التفات شاه طهماسپ صفوی بر احوال او تافته بوزارت هفت سالهٔ
یزد امتیاز یافت - چون آنرا بآئین شایسته سرانجام داد بوزارت
اصفهان مامور شده در سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار
در گذشت * یکی کم ز ملاذ وزرا * تاریخ است - برادرانش خواجه
میرزا احمد و خواجگي خواجه اند - اولین پدر میرزا امین مولف
هفت اقلیم است - کلانتری ري با تصدّی خالصه (۲) داشت - طبعش
موزون بود - شاه از کمال عاطفت مي‌فرمود * * بیت *

میرزا احمد طهرانیِ ما * ثالث خسرو و خاقانیِ ما

و دومین نیز صاحب سخن است - پسرش خواجه شاپور که
در شاعري مسلم و مشهور است - و خواجه را دو پسر بود - آقا
محمد طاهر وصلي تخلص - و میرزا غیاث الدین محمد معروف
بغیاث بیگ - که با صبیهٔ میرزا علاء الدوله آقا ملا منسوب بود
بعد فوت پدر غیاث بیگ از ناسازی روزگار با دو پسر و یک دختر
بطریق فرار روانهٔ هند شد - در راه اسباب بغارت رفته احوال

(۲) در [بعضی نسخه] خالصات *

بمرتبهٔ انجامید که همگي دو استر سواري بود - که بنوبت سوار میشدند - چون بقندهار رسید صبیهٔ دیگر مهرالنسا نام متولد گشت ملک مسعود تاجر قافله باشي که بعرش آشیاني روشناس بود از حال او مطلع شده بسلوک پسندیده پیش آمد - چون بفتح پور رسید (۲) معرفي نموده به ملازمت پادشاهي کامیاب گردانید - او بحسن خدمت و وفور رشادت بمنصب سه صدي رسیده سال چهلم بدیواني کابل نامزد شد - و پس ازان بتدریج به منصب هزاري و دیواني بیوتات اختصاص یافت *

و چون سلطنت بجنت مکاني رسید در سر آغاز جلوس میرزا را بخطاب اعتمادالدوله سرافراز ساخته با میرزا جان بیگ وزیرالملک شریک دیواني سرکار والا گردانیدند - و در سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري محمد شریف پسرش از تباه خردي با جمعی متفق شده خواست سلطان خسرو را از قید برآورد که زود گره شگافته شد - و راز مخفي برملا افتاد - جنت مکاني او را با دیگران بیاسا رسانید - میرزا در خانهٔ دیانت خان محبوس گشته بجریمهٔ دو لک روپیه رهائي یافت - چون دخترش مهرالنسا زوجهٔ شیرافگن خان بعد کشته شدن او حسب الحکم بحضور رسید ازانجا (که از سابق منظور نظر محبت پادشاهي بود چنانچه در احوال شیرافگن خان ثبت افتاد) خواستگاري بمیان آمده

(۲) در [بعضی نسخه] معرفتي نموده *

او بدعوی خون شوهر ایستادگی نمود - چنت مکانی بنابر آنکه
قطب الدین خان کوکلتاش بدست شوهرش کشته شده معاتب
فرموده بسلیمه بیگم والدهٔ سپهی خود بخشیده - روزے چند
بناکامي گذرانید - در جشن نو روز سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار
و بیست هجري بتازگي نظرفریب گشته کهنه خواهش نوي گرفت
و دیرین آرزو تازگي پذیرفت - بهزاران سور و سرور بازدواج در آمد
اولاً نور محل و ثانیاً نور جهان بیگم خطاب یافت - و بتقریب
این نسبت خاص اعتمادالدوله بوکالت کل و منصب شش هزاري
سه هزار سوار و علم و نقاره بلندپایه گردید - و سال دهم بعنایت
مخصوص محض (که در حضور نقاره بنوازد) از سایر أمرا امتیاز
گرفت - و در سال شانزدهم سنه (۱۰۳۱) یکهزار و سي و یک (که
مرتبهٔ دوم گلگشت کشمیر نصب العین عزیمت پادشاهي شد)
چون حدود سبیا (۲) مهبط رایات گردید پادشاه جریده بسیر قلعهٔ
کانگره متوجه گشت - روز دیگر بنابر آنکه احوال اعتماد الدوله تنگ
شده آثار یاس از چهرهٔ احوالش ظاهر گردید نور جهان بیگم
شروع باضطراب کرد - ناچار عطف عنان باردو نموده بعیادت
تشریف بخانهٔ اعتمادالدوله ارزاني داشت - وقت سکرات بود
گاهے از هوش میرفت - و گاهے افاقت میشد - بیگم بجانب پادشاه
اشاره نموده بپدر گفت - که میشناسید (۳) - او در چنین وقت این بیت

(۲) یا سیبا باشد (۳) نسخهٔ [۱] در چنان وقتے ه

انوري خواند * * نظم *

* آنکه نابینای مادر زاد اگر حاضر شود *

* در جبین عالم آرایش به بیند مهتري *

پس از دو سه ساعت برحمت حق پیوست - بچهل و یک کس بفرزندان و خویشان او خلعت ماتمي عنایت شد *

اعتمادالدوله اگرچه شعر نمي گفت اما تتبع شعر متقدمین بسیار کرده - در انشا ید طولی داشت - و شکسته را متین (۲) و آبدار مي نوشت - و خوش محاورهٔ رنگین صحبت شگفته رو بود - جهانگیر پادشاه میگفت که صحبت او به از هزار مفرح یاقوتي ست و با نویسندگي و معامله فهمي نیک اندیش کار روا بود و خوش سلوک پسندیده معاش و بسیار عاقبت بین سلیم النفس با دشمن هم عداوت نمیکرد - و اصلا غضب نداشت - بند و زنجیر و تازیانه و دشنام در خانه اش نبود - اگر همه واجب القتل بودے همین که بدو ملتجي شدے یا هفتهٔ مجرائي او گشتے رهائي یافته بمطلب خود رسیدے - و با این همه آسایش طلب نبود - همه روزش در جزرسي و نوشتن میگذشت - در دیوانی او محاسبهٔ عمال پادشاهي که از مدتها ملتوي بود انفصال یافت *

نور جهان بیگم با حسن صوري خوبیهاي معنوي بسیار داشته برسائي طبع و درستي سلیقه و شعور تند و فکر بجا یگانهٔ روزگار

(۲) نسخهٔ [۱] مبین *

بود - پادشاه میگفت تا او بخانهٔ من نیامد زینت خانه و معنی کدخدائي نفهمیده بودم - اکثر زیور و لباس (۲) و اسباب تزئین و تقطیع که معمول هند است اختراعي و ابداعي او ست - مثل دو (۳) دامني جهت پیشواز و پنچتولیه جهت ارزهني و بادله و کناري و عطر و گلاب که بعطر جهانگیري موسوم است و فرش چاندني همه وضع او ست - و بمرتبهٔ پادشاه را شیفتهٔ و مطیع خود ساخته بود که جز نامے از پادشاهي بجهانگیر نماند - مکرر (۴) میگفت که من سلطنت را بنور جهان پیشکش کردم - جز یک سیر شراب و نیم سیر گوشت دیگر هیچ چیز نمیخواهم - و في الواقع بغیر از خطبه آنچه لوازم فرمان روائي بود بیگم بعمل مي‌آورد - حتی در جهروکه نشسته مجرای امرا میگرفت - و سکه بنام او زدند * نظم *

* بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور *
* بنام نور جهان پادشاه بیگم زر *

و طغرای مناشیر باین عبارت رقم مي یافت - حکم علیه عالیه مهد علیا نور جهان بیگم پادشاه - و بقدر سي هزاري منصب محالات تنخواه شد - گویند تیول این سلسله آنچه حساب کردند نصف ممالک محروسهٔ پادشاهي بود - جمیع خویشان و منسوبان این دودمان حتی غلامان و خواجه سرایان منصب خاني و ترخاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] لباس تزئین (۳) در [بعضی نسخه] دو دامن (۴) نسخهٔ [ا] از پادشاه ٭

یافتند - هیرہ کنیز دائي دل آرام مرضعۂ بیگم بجای حاجي کوکه صدر اناث شد * * بیت *

* کنند خویش و تبار از تو ناز و میزیبد *
* بحسن یک تن اگر صد قبیله ناز کند *

و بیگم در انعام و بخشش نیز افراط داشت - گویند روزے که بحمام میرفت سه هزار روپیه خرج مقرري بود - و در محل پادشاهي از دوازده ساله تا چهل ساله کنیز بسیار جمع شده بود باحدي و چیله عقد کرده داد - اما هرچند نسوان صاحب ملکات رضیه باشند در اصل سرشت بنقصان عقل مفطور اند - با این همه خوبیها آخر خمیر مایۂ شورش و آشوب هندوستان گشت چه دخترے که از شیرافکن خان داشت بشاهزاده شهریار پور خرد جنت مکاني داده در فکر ارتفاع دولت او افتاد - و مزاج جهانگیري را از چنین خلف رشید وارث مملکت (که بخطاب شاه بلند اقبال شاهجهان ملقب بود) منحرف نموده کار بجائے رسانید که بفوج کشي و قتال و جدال انجامید - و عالمے بچار موجۂ فنا فرو رفت - چون تقدیر برآن رفته بود (که سریر خلافت بجلوس صاحب قران ثاني زینت یابد) هیچ فایده بر سعیهای بیحاصلش مترتب نگشت - پس از جلوس اعلی حضرت بسالیانۂ دو لک روپیه موظف ساختند - گویند بعد از جنت‌مکاني جز لباس سفید نپوشید و در مجالس شادي باختیار خود ننشست - سال نوزدهم سنه

(۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج در سن هفتاد و دو سالگي در لاهور ودیعت حیات سپرد - و در مقبرهٔ (که در حوالی روضهٔ جنت‌مکاني خود بنا نموده بود) مدفون گردید - بیگم طبع موزون نیز داشته مخفي تخلص میکرد - ازو ست * * نظم *

* دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم *
* بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم *
* زاهدا هول قیامت مفکن در دل ما *
* هول هجران گذرانده‌یم قیامت معلوم *

* اعتبار خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - و از صغر سن پادشاه بپرستاري اختصاص داشت - چون خسرو بعد فرار گرفتار گردیده بحضور آمد و هنگام نهضت پادشاهي از لاهور بکابل شریف خان امیرالامرا (که خسرو سپرده او بود) بنابر بیماري در لاهور ماند خسرو حوالهٔ موصی‌الیه شد - نامبرده ابتدا بمنصب در خور سرفرازي یافته سال دوم حویلي گوالیار به تنخواه او مقرر گشت - و سال پنجم به منصب چهار هزاري هزار سوار کامیابي اندوخت - و سال هشتم از اصل و اضافه بپایهٔ پنجهزاري دو هزار سوار لوای شادکامي برافراشت - و سال دهم باضافهٔ هزار سوار بر فراز بلندرتبگي برآمد و سال هفدهم به منصب پنج هزاري چهار هزار سوار فایز شد چون بسیار پیر گشته بود بتفویض صوبه داري مستقر الخلافه

و حراست قلعه و خزائن آنجا سر افتخار بآسمان رسانیده - و سال هیزدهم (که پادشاهزاده شاه جهان از ماندو کوچیده عزیمت ملازمت پدر نمود - و فیمابین بآتش افروزی جمعے شعلهٔ فتنه زبانه بر کشید) پادشاهزاده بفتح پور رسیده توقف داشت - و پس از رسیدن افواج پادشاهي طرح داده بیک سو مایل گردید - پس ازانکه موکب خسروي بنواحی اکبرآباد رسید او چون در حراست آنجا شرائط نیکو بندگي بتقدیم رسانیده بود از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار و عطای خلعت و شمشیر مرصع و اسپ و فیل درجهٔ اعتلا پیمود - و وقت موعود پا بعدم سرا کشید *

* ابراهیم خان فتح جنگ *

خلف اعتماد الدوله میرزا غیاث است - ابتدا از پیشگاه جنت مکاني ببخشیگري و واقعه‌نویسی احمدآباد گجرات مامور شد دران هنگام شیخ فرید مرتضی خان صوبه‌دار آنجا چهار بخشي را (که میخواستند بضابطه کار کنند) دخل نداده بود - میرزا ابراهیم از کار شناسي و زمانه سازي اصلا نام تعلقه نگرفته هر روز بمجری میرفت - پس از یک ماه شیخ گفت که چرا بکار مرجوعه قیام نمي‌نمائي - میرزا گفت مرا با کار غرض نیست - همین لطف نواب میخواهم - شیخ بوکیل حضور بر نوشت که هرچه او باعتماد الدوله نوشته باشد بے کم و کاست بر نگارد - چون میرزا غیر از خوبیهای شیخ هیچ بقلم نمي آورد وکیل به بیان واقع مطلع ساخت

مرتضی خان بآرامیده وضعي و سنجیده روزگاری میرزا استحسان نموده مهمات منصبداران باو را گذاشته حویلي و فیل و نقد از خود رعایت کرد - و پس از دو سه روز بمهماني در خانهٔ میرزا رفته جمیع اسباب تزک از فرش و ظروف طلا و نقره و دیگر لوازم (که از سرکار خود فرستاده بود) هبه نمود - و در آخر مجلس دستکي بنام منصبداران گجرات نوشت - که ضیافت بخشي نمایند پنجاه هزار روپیه در تحت اسم خود و پنجاه هزار روپیه بنام دیگر اهل مناصب و لک روپیه بزمینداران (۲) تفریق فرموده بمتصدیان خود گفت - که بالفعل از خزانهٔ من این مبلغ بمیرزا برسانید - و شما بمرور تحصیل کرده داخل خزانه کنید - و مکرر بحضور نوشته در عرض یک سال بمنصب هزاري برآورد - چون سلسلهٔ اعتمادالدوله پیش آمد کرد میرزا بحضور رسیده در سال نهم به منصب هزار و پانصدي سه صد سوار و بخطاب خاني سرفراز گشته بخدمت بخشیگری حضور اختصاص یافت - و بتدریج به منصب والای پنج هزاري و خطاب ابراهیم خان فتح جنگ لوای تفوق برافراشته بصاحب صوبگی بنگاله و اودیسه دستوری یافت *

چون در سال نوزدهم که شاهزاده شاه جهان از راه تلنگانه عازم بنگاله شد احمد بیگ خان برادر زادهٔ او (که بنیابت اودیسه

(۲) نسخهٔ [۱] بر زمینداران *

مي پرداخت) برسر زمیندار کووهه (۲) رفته از سنوح این امر
غریب به پپلي (که حاکم نشین آن صوبه (۳) است) رسیده بنه
و بار خود برداشته بکټک (که دوازده کروه است) شتافت - و چون
استعداد مقاومت درخود ندید راه بنگاله پیش گرفت - شاهزاده
باوقیسه در آمده بابراهیم خان مصحوب جان نثار خان و اعتماد
خان خواجه ادراک پیغام فرستاد - که چون از نیرنگی تقدیر گذر
موکب منصوره بدین دیار افتاده اگرچه وسعت این ملک در نظر
همت جولانگاه نگاهی بیش نیست اما چون این سرزمین سر راه
واقع شده سرسري نمي توان گذشت و گذاشت - اگر او ارادهٔ رفتن
حضور داشته باشد تعرض بدو و تصرف بمال و ناموس او نیست
و اگر توقف را اصلح داند بهرجا که درین ملک اقامت گزیند بدو
مسلم است - ابراهیم خان (که از صیت نهضت رایات شاهي از
ڈهاکه باکبرنگر آمده بود) در جواب معروض داشت - که فرمودهٔ
حضرت ترجمان احکام الٰهي ست - و جان و مال بندها بحضرت
تعلق دارد - اما آئین نمک شناسي و حقوق تربیت پادشاهي
سد راه من شده - نه بملازمت میتوانم رسید - و نه قرار فرار بخود
داده روی خجلت باهثال و اقران توانم نمود - و چون پادشاه
این دیار به پیر غلام سپرده اند برای زندگی مستعار مجهول الکمیت

---

(۲) در [بعضی نسخه] کرونیه - و در [بعضی] کردهه (۳) نسخهٔ [۱]
این صوبه است ٭

که معلوم است چه مانده - نمي‌توان در کار واي نعمت تهاون ورزید - ناچار سر خود را پانداز سم ستوران موکب اقبال ساخته میخواهم بعد از قتل من این ملک به بندهای درگاه ارزاني باد چون مردم او متفرق بودند و حصار اکبرنگر وسعتے عظیم داشت ابراهیم خان بمقبرهٔ پسر خود [که یک کروهی قلعه بر کنار دریای گنگ (که سابق پایان آن جریان داشته - و از مدتے بفصل مذکور افتاده) در کمال استحکام و رزانت اساس گذاشته] تحصن جست تا از جانب دریا کمک نواره و آذوقه نیز تواند رسید *

شاهزاده از قول و فعلش (که حرف قتل بر زبان رانده و بپای خویش بمقبره در آمده) شگون فتح فرا گرفته دران بلده پرتو نزول افگنده بهادران را به محاصرهٔ آن محوطه برگماشت پس ازانکه از درون و بیرون نیران قتال التهاب گرفت عبدالله خان فیروز جنگ و دریا خان روهله (بنابر آنکه آنطرف آب زه و زاد اکثر همراهان ابراهیم خان بود) از دریا گذشتند - ابراهیم خان هراسیمه گشته با احمد بیگ خان (که در همان ایام باو پیوسته بود) از حصار بر آمده عرصهٔ کارزار آراست - جنگے عظیم بمیان آمد احمد بیگ خان مردانه استاده زخمها برداشت - ابراهیم خان از مشاهدهٔ این حال تاب نیاورده جلو انداخت - درین تاختن سر رشتهٔ انتظام از هم گسیخت - بیشترے همراهان دست بکار نا برده راه گریز سپردند - ابراهیم خان با معدودے پای همت

افشرد - هرچند مردم خواستند که ازان مهلکه بر آرند راضي نشد (۲)
و گفت که وقت من مقتضئ این کار نیست - چه به ازین که جان
در کار آقا سپري شود - هنوز سخني تمام نشده بود که از جوانب
هجوم آورده بزخمهای جان ستان کارش تمام ساختند - چون عیال
و اموال ابراهیم خان در تهاکه بود احمد بیگ خان خود را
درانجا رسانید - شاه زاده نیز از راه دریا بدان سو راهي گشت
ناگزیر مشار الیه ملازمت دریافت - و قریب چهل لک روپیه نقد
سوای دیگر اجناس از اقمشه و فیل و غیره بقید ضبط شاهزاده
درآمد - احمد بیگ خان ازان هنگام مورد عنایت شاهي بود - در
سال اول جلوس منصب عمده یافته حاکم تّهه و سیوستان گردید
و پس ازان بایالت ملتان امتیاز اندوخت - و باز بحضور رسیده
پرگنۀ جایس و امیتهی پورب بجاگیر او قرار گرفت - (۳) همانجا
باجل طبعي در گذشت - ابراهیم خان اولاد نداشت - اهلیۀ او
حاجي حور برور خانم (که خالۀ نور جهان بیگم میشد) زندگی
دراز یافته تا اواسط عهد عالمگیري در دار الخلافۀ شاه جهان آباد
کول جلالي بطریق التمغا داشت - بجمعیت و رفاه گذرانیده
در گذشت *

(۲) نسخۀ [ا] راضي نشد که وقت من (۳) نسخۀ [ب] امیتهي پوري بجاگیر او *

* اسد خان معموري *

پسر عبد الوهاب خان عنايتي (۲) تخلص برادر خرد مظفر خان معموري ست - كه در سخن طرازي و عبارت سنجي سليقهٔ درست داشت - و صاحب ديوان است - در عهد جهانگيري ابتدا بخشي قندهار شد (۳) - پس ازان كه سلطان داور بخش پسر خسرو بااتاليقي خان اعظم كوكه صاحب صوبهٔ گجرات گرديد او را ببخشيگري آن ولايت برنواختند - همانجا وديعت حيات سپرد اسد خان سپاهي‌دوست بود - چون همراه عم خود مظفر خان به ٹٹهه شتافت جوانان خوب ارغونيه نوكر كرده همراه گرفت و نامے بهمت و جوانمردي بر آورد - و در پيشگاه سلطنت نيز (۴) پايهٔ اعتبار خويش برتر افراخت - و چون سلطان پرويز بااتاليقي مهابت خان بتعاقب شاهزادهٔ وليعهد رخصت يافت او هم در سلك كمكيان منتظم گشت - مهابت خان بعد از رسيدن برهان پور او را بمحافظت ايلچ پور تعين كرد - چون ساير اُمرا و منصبداران دكن بكمك ملا محمد عادل‌شاهي معين شدند او نيز همراهي برگزيد - ناگاه در جنگ بهاتوري (كه مابين ملا محمد و ملك عنبر اتفاق افتاد) چشم زخمے عظيم بعادل شاه رسيد و برخے اُمراي پادشاهي دستگير شدند - و خان مزبور گرم و كيرا

---

(۲) نسخهٔ [ج] عنائي تخلص (۳) نسخهٔ [اب] شده پس ازان (۴) در [بعضي نسخه] سرمايهٔ اعتبار خويش ●

ازان معرکه برآمده خود را به برهانپور رسانید - و چون شاهجهان از بنگاله معاودت نموده بمحاصرهٔ آن بلده پرداخت خان مذکور باتفاق راو رتن تحصن جسته در نگاهداشت شهر مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و کارهای دست بسته نمود - شاهزاده ناچار بے نیل مقصود بر خاست - و او از پیشگاه خلافت و جهانبانی ببخشیگری دکن سر بلند گردید *

گویند خانجهان لودي (که بعد فوت سلطان پرویز بایالت دکن مستقل گشت) بفاضل خان آقا افضل که دیوان دکن بود از روی تعظیم بر مي‌خاست - و برای او قیام نمي‌نمود - بسیار اظهار ملالت کردے - و گفتے که برای مغلے بر مي‌خیزد - و برای من سید بر نمي‌خیزد - در مبادی جلوس اعلی حضرت از خدمت معزول گشته بحضور شتافت - و چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید و چون در ایام محاصرهٔ برهانپور مردم او در مواجههٔ مردم شاهي زبان بدشنام و فحش کشوده بودند سخت متوهم و خوفناک بودے - ازانجا که صاحبقران ثاني دریای کرم و معدن عفو بود بالطاف پادشاهانه خوشدل و خرسند ساخت - و در سال دوم بخدمت فوجداری لکهي جنگل باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب (۲) دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار معزز و مفخر گردانید

(۲) نسخهٔ [ج] بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار *

و در سال چهارم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یکم هجري در لاهور بساط هستي در نوردید *

* اوداجي رام *

از برهمنان دکن است - بهوشیاري و فطانت صاحب نام و نشان گشته زمینداري ماهور تا مهکر بدست آورد - و به نیروي بخت بیدار و رشادت و کار طلبي نزد ملک عنبر اعتبارے بهم رسانیده صاحب حشم و جاه گردید - و در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک یافته بمنصب چهار هزاري ذات و سوار پایه برتر افراخته در کمکیان دکن امتیاز یافت - چون خالي از زور و مکر نبود نزد همه صوبه داران دکن نقش او بوقار و بزرگي نشسته - هرگاه عساکر منصوره ببالاگهات دکن بر مي‌آمد بنابر شناسائي آن سرزمین صوابدید کارها براي او مفوض میشد - و او از نیک طینتي در کارسازي خلق کوشیده وسیلهٔ کامیابي عالمے میگشت - سال هفدهم جهانگیري پادشاه زادهٔ ولیعهد شاه جهان عزیمت بنگاله رجههٔ همت ساخته از برهانپور بماهور رسید - امراي دکنیه را که چشم داشت رفاقت ازانها نبود رخصت فرموده احمال و اثقال زیاده را با فیلان حوالهٔ اوداجي رام نموده در قلعهٔ ماهور گذاشت - و چون مشارالیه در تقدیم خدمات پادشاهي هم مساعي جمیله بکار مي‌برد مهابت خان زیاده تر از همه عزت و اعتبارش افزود *

چون سال نوزدهم اُمرای پادشاهي را بکمک عادل شاهیه با ملک عنبر در موضع بهاتوري پنج کروهی احمد نگر اتفاق جنگ افتاد و از کشته شدن ملا محمد لاري سردار لشکر بیجاپور سررشتهٔ انتظام آنها گسیخت جادو رای و اوداجي رام دست بکار برده راه هزیمت سپردند - و بشومی اینها شکست عظیم بر فوج پادشاهي افتاد - لشکر خان ابو الحسن و میرزا (۳) خان منوچهر و عقیدت خان بخشی دکن با رشیدا پسرش و چهل و دو منصبدار اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشته گرفتار قید ملک عنبر آمدند - بدنامی این چشم زخم با آنکه جادو رای کاندیه عمده تر بود عاید حال اوداجي رام گشته بسوء تدبیر و گریزپائي زبان زد مردم گردید - و متاع اعتبارش کساد یافته گرمی بازارش بآن رونق نماند و چون سال سیوم ساحت برهانپور از پرتو قدوم اعلی حضرت ضیا پذیرفت و افواج گیتي کشا باستیصال خانجهان لودي تعین یافت اوداجي رام را بعطای چهل هزار روپیه و اضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار برنواخته آب رفته بجوی آمالش باز آمد - و در سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بهمراهی خانخانان مهابت خان در ایام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد دیرین مرضی که داشت اشتداد نموده رخت هستي بر بست *

---

(۳) در [بعضی نسخه] میرزا جان منوچهر ه

اوداجي رام با آنکه بتجباه کاري و تزوير شهرت گرفته بود ليکن نامے بهمت و سخاوت برآورده - در فيض رساني خلائق تقصير نميکرد - و ازين رو سر آمد اُمراي دکنيه بود - باوجود ضعف بنيه در پيرانه سالي بعشق و شاهد بازي حريص بود - زني داشت مشهور براي باگهني - که پس ازو امور زمينداري را بآئين شايسته سرانجام ميداد - چون مردم کار آمدني نوکر داشت بعد فوتش سپهسالار باقتضاي وقت (که مردم او متفرق نگردند) جگ جيون پسرش را با وجود صغر سن سه هزاري ذات دو هزار سوار منصب تجويز نموده مخاطب باوداجي رام ساخت - و او چون بسن رشد و تميز رسيد از نظم و نثر فارسي و حسن خط بهرهٔ تمام برگرفت و اوضاع اهل دکن را ترک داده برنگ اُمراي هند معاش برساخت - و بعزت و وقار بسر برده ماهور در جاگير داشت پس ازو هر که بجانشيني آن سلسله نشسته خود را اوداجي رام مي ناميد - از غرائب اتفاق همهٔ آنها لاولد بودند - کار (۲) بمتبني افتاد - بلکه جگ جيون را نيز متبني مي‌شمارند - و چون بعد او دولت بونکت راو رسيد آن حالت و منصب و آن دولت و جمعيت نماند - برسوم ديسمکهي اوقات ميگذرانيد - پس ازو دو متبنايش مادهو راو و شنکر راو قليل منصبے يافته محالات زمينداري سرکار ماهور و باسم بينهما تقسيم يافت - و رفته رفته

(۲) نسخهٔ [ج] کار به تبني افتاد ه

از پر شدن آنها و تسلط حکام دخل دیسمکي (۲) هم منقطع گشته اگر احیانا در مکانے گماشتهٔ دخیل باشد بازگشت بآنها ندارد درین ایام نخستین از منصب و جاگیر افتاده درگذشت - و دومین فی الجمله در پرگنهٔ باسم دخلے دارد - و رسومي میگیرد *

* افضل خان ملاي ملا شکرالله شیرازی *

در دار العلم شیراز پس از دانش اندوزي مدتے بدرس و افادهٔ علوم رسمي اشتغال داشت - چون از راه دریا به بندر سورت رسیده وارد خطهٔ برهانپور شد خانخانان (که مقناطیس داناها بود) صید احسان خود نموده نگاهداشت - و بمصاحبت برگزید بعد ازان بشاهزاده شاهجهان پیوسته میر عدل لشکر ایشان شد و در مهم رانا منشي و مصاحب همراز بود - چون بصوابدید او مصالحت با رانا قرار یافت بیش از پیش اعتبارش افزوده بدیوانی سرکار پادشاه زاده امتیاز گرفت - و پس از انجام یافتن آن یساق بالتماس شاهي از پیشگاه فرمان روائي بخطاب افضل خان ناموري اندوخت - و در مهم دکن از جانب شاهزاده با راجه بکرماجیت بمرافقت وکلای عادل شاهیه (۳) به بیجاپور شتافته او را بشاهراه عقیدت و فرمانبرداري رهنمون گشته پنجاه زنجیر فیل کوه شکوه و نفائس جنس و نقد و مرصع آلات برسم پیشکش آورده از نظر گذرانید - و در سال هفدهم (که پرگنهٔ دهولپور شاهزاده

(۲) در [چند نسخه] تسلط احکام دخل (۳) نسخهٔ [ج] عادل شاه

بجاگیر خود در خواستهٔ دریا خان را بپاسبانی آن تعین نمود - و پیش
ازین استدعا آن پرگنه بسلطان شهریار تنخواه گشته از طرف او
شریف الملک دخیل کار گردید - و فیما بین بپرخاش انجامیده
اتفاقا تفنگی بچشم شریف الملک رسیده کور ساخت) زمانه را
خمیر مایهٔ فتنه بدست افتاد - مزاج نور جهان بیگم (که جانب
شهریار را داشت) بآشوب گرائید - جنت مکانی هم (که زمام اختیار خود
بقبضهٔ اقتدار بیگم سپرده بود) باغرای او (۲) از پسر ولیعهد دل دگرگون
فرمود - و شاهزاده (که بجهت مهم قندهار از دکن طلب (۳) حضور
شده بود) موقوف گشته آن یورش بر شهریار باتالیقی میرزا رستم
صفوی قرار گرفت - و بشاهزاده حکم شد که عوض جاگیر قدیم از صوبهٔ
دکن و گجرات و مالوه بتصرف آورده هر جا ازین مکان خواسته باشد
محل اقامت نماید - و امرای کمکی برای یساق قندهار روانه کند
غرض آنکه اگر شاهزاده بتغیر جاگیر و جدائی مردم تن در دهد
بمرور فتورے دیگر بجمعیت و سامان او راه خواهد یافت - و اگر
بشورش در آید و طریق سوء ادب پیش گیرد ناگزیر تادیب او را
وجههٔ همت سازند - تا روزگار فتنه پرداز پیشتر چه نیرنگیها
بر روی کار آرد *

شاهزاده افضل خان را بحضور روانه نمود - که ببراهین عقلی
خاطر نشین جنت مکانی نماید که این کنگاش محض خطا ست

---

(۲) در [بعضی نسخه] باغوای او (۳) در [بعضی نسخه] طلب شده بود *

سهل انگاری چنین مهم سترگ غیر از بداندیشی دولت ثمرۂ
ندارد - امور کلي بر رای زنان مفوض نداشته خود بنظر دوربین
بسنجند - و حاشا که در ارادت این معتقد فتورے واقع شده باشد
اگر بگفتۂ بیگم جاگیر من تغیر مي‌فرمایند باین وضع میان دشمنان
چگونه بسر برد - التماس آنست که جاگیر مالوه و گجرات نیز
تغیر شود - و بندر سورت که دروازۂ مکه است عنایت فرمایند
که رفته مذروي شوم - و همگي غرض شاهزاده آنکه شاید غبار
شورشے که مرتفع گشته بآبیاری مدارا و ملایمت فرو نشیند - و پردۂ
آزرم و ادب از میان برداشته نشود - اما بدخواهان واقعه طلب
نوعے اسباب فساد را آماده نساخته بودند که باصلاح کوشي افضل
خان نتیجۂ مرتب گردد - اگرچه جنت مکاني متاثر شده به بیگم
فهماندند بیگم زیاده بر سابق بعناد و عداوت افزوده بے نیل
مقصود رخصت معاودت داد - چون شاهزاده را بیقین پیوست
(که هرچند مدارا بکار رود محمول بر زبوني داشته بر تحکم
خواهد افزود) ناچار پیش از اجتماع افواج پادشاهي باید شتافت
یحتمل که این حجاب از میان برگرفته آید - چون این قصه (۳) درین
اوراق هرجا بقدر اقتضای مقام تحریر یافته بتکرار نپرداخته
بمطلب مي‌گراید - که پس ازانکه شاهزاده از مقابل پدر عطف
عنان نموده بماندو و ازانجا ببرهان پور طرح اقامت انداخت

---

(۳) نسخۂ [ب] قضیه ٭

افضل خان بنابر برخی مصالح مهمات برفتن بیجاپور دستوري یافت
و چون شاهزاده از وصول عساکر حضور توقف برهانپور صلاح ندیده
براه تلنگانه عازم بنگاله گردید اکثر ملازمان راه بیوفائي سپردند
میرزا محمد پسر افضل خان نیز با اهل و عیال فرار نموده
جدائي گزید - شاهزاده سید جعفر بارهه را که بشجاعت خان
مخاطب گشته با خان قلي ازبک برادر کلان قلیج خان شاهجهاني
بدنبال فرستاد که تا مقدور بمواسا برگردانند - و الا سرش بیارند
او پای همیت افشرده بکمانداري ایستاد - هرچند بسخن سرائي
و چرب زباني دلدهي نمودند موثر نشد - خان‌قلي را از پا درآورده
و سیدجعفر را زخمي‌ساخت - و خود هم مردانه جان درباخت و چون
شاهزاده همواره در صدد تدارک مافات بوده استرضای خاطر پدر
بزرگوار را جویا بود بعد از مراجعت بنگاله افضل خان را با پیشکشي
شایسته در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج سال بیستم جهانگیري
روانۀ حضور ساخت - جنت مکاني از نامهرباني افضل خان را هم
در حضور نگاهداشته بخدمت خانساماني مباهات بخشید - و سال
بیست و دوم (که انتهاضِ الویۀ پادشاهي بسیر کشمیر اتفاق افتاد)
افضل خان بنابر صعوبت راه با کار خانجات زاید در لاهور ماند
و هنگام مراجعت سانحۀ ناگزیر روداد - شهریار در لاهور خود را
بسلطنت موسوم‌ساخته افضل‌خان‌را وکیل و مدار علیه جمیع‌مهمات
گردانید - و چون او در باطن دولتخواهی شاهجهان مضمر داشت

روزے (که شهریار افواج مرتب ساخته بسرداری سلطان بایسنغر بمقابلهٔ آصف خان تعین کرد - و خود هم سوار گشته از عقب راهي شد) بر گذارد که رفتن خود شایان دولت و مناسب حال نیست - توقف تا رسیدن خبر لشکر ضرور است - بمبالغه نگاهداشت تا مردم بے سر و پا (که زرهای مفت گرفته فراهم شده بودند) بدون سردار بے آنکه هنگامهٔ ستیز و آویز گرم شود پریشان گشتند ناچار شهریار بقلعهٔ ارک خزید - و چون در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت فردوس آشیاني سریر آرای هندوستان گردید بیست و ششم جمادی الآخر (۲) سر آغاز جلوس بوسیلهٔ فضائل صوري و معنوي و ذریعهٔ اخلاص خالص و عقیدهٔ راسخ و قدم خدمت و وفور مزاجداني و کار شناسي (که بمزید اعتبار و مزیت اعتماد امتیاز داشت) از دارالسلطنت لاهور رسیده دولت ملازمت اندوخت و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار سربلند گشته بخدمت میر ساماني بدستور سابق منصوب گردید - و در سال دوم از تغیر ارادت خان ساوجي بخدمت والا مرتبت دیواني کل و اضافهٔ هزاري هزار سوار پایه بلند تر افراخت * مصرع * * شد فلاطون وزیر اسکندر * ۱۰۳۸ تاریخ است و در سال ششم برای تحصیل مجد و شرف التماس قدوم پادشاهي بمنزل خود (که مسمی و مورخ بمنزل افضل است ۱۰۳۸) نمود

(۲) نسخهٔ [ب] جمادي الثاني ٭

و از محل رکوب خلافت پناهي تا منزل خود (که بیست و پنج جریب مسافت داشت) اقسام اقمشه پاانداز گسترد - و در سال یازدهم بمنصب هفت هزاري سر افتخار بکیوان رسانید - و در سال دوازدهم که سنش بهفتاد رسیده بود عارضهٔ (۲) جسماني طاري گشته آثار ارتحال بر وجنات احوالش لایح گردید - اعلی حضرت بعیادت بسر وقت او تشریف فرموده بذل تفقدات نمودند - دوازدهم رمضان سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري در لاهور ازین سرای پر ملال درگذشت - تاریخ فوتش یافته اند * ع *

۱۰۴۸
* ز خوبي بود گوی نیک نامي *

فاضل مهذب الاخلاق بود - اعلی حضرت مکرر مي‌فرمود که در بیست و هشت ساله ملازم پیشگي در حق هیچ کس از افضل خان سخن بد نشنیده ام - در فصاحت حسان وقت بود - و در هیئت و هندسه و حساب نیز مهارتے داشت - آنچه گویند (با این همه علم و دانش اصلا بکاغذ نمي رسید - و سیاق دان نبود) یحتمل که بنابر عالي‌جاهي و بے‌پروائي باشد - بلی تمام اختیار بر دیانت رای ناکر گجراتي (که پیش‌کارش بود) گذاشته - همه جواب و سوال او مي‌کرد - چنانچه (۳) یکے از ظرفا بعد فوتش در مرثیه گفته که چون فرشتها در قبر سوال نمودند خان گفت که از دیانت رای بپرسید که جواب شما خواهد داد - مقبرهٔ او آنروی آب جون واقع اکبرآباد است

(۲) در [بعض نسخه] مرض (۳) نسخهٔ [ج] چنانکه *

فرزندے ازو نماند ۔ برادرزادۂ خود عنایت الله خان مخاطب بعاقل خان را به پسري برداشته بود *

* اخلاص خان حسین بیگ *

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس از انکه اعلی حضرت بر تخت پادشاهي نشست سال اول او به منصب دو هزاري هشت صد سوار و انعام شش هزار روپیه نقد لوای کامراني برافراشته بدیوانيِ صوبۂ برهان پور مامور گردید - و سال سیوم باضافۂ دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال چهارم بفوجداريِ اجمیر سرمایۂ سربلندي اندوخت - و سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري سفر آخرت اختیار کرد - نعیم بیگ پور او بمنصب پانصدي دو صد و بیست سوار مرتقي گشته سال پانزدهم رو بعدم خانه نهاد *

* آصف خان (۲) مشهور بآصف جاهي *

میرزا ابوالحسن نام پسر اعتماد الدوله و برادر کلان نور جهان بیگم است - پس ازان که بیگم بشرف ازدواج جنت‌مکاني اختصاص گرفت میرزا بخطاب اعتقاد خاني و خانساماني امتیاز یافت و در سال هفتم جهانگیري سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست هجري صبیۂ او ارجمند بانو بیگم را (که به ممتاز محل موسوم است

(۲) نسخۂ [ا ب] آصف خان ابوالحسن مشهور بآصف جاهي *

و دختر زادهٔ میرزا غیاث الدین آصف خان میشد) در عقد تزویج شاهزاده سلطان خرم مخاطب بشاهجهان در آوردند - و سال نهم بخطاب آصف خاني و اضافهای پی در پی بمنصب شش هزاري شش هزار سوار سر افتخار برافراخت - و دران ایام که میان جنت مکاني و شاهزاده شاه جهان غبار کلفت و ملال برخاست بد اندیشان واقعه طلب آصف خان را بجانب داري شاهزاده متهم داشته مزاج بیگم را از چنین برادرے که رکن رکین خلافت بود منحرف ساختند * * بیت *

* چون غرض آمد هنر پوشیده شد *

* صد حجاب از دل بسوی دیده شد *

و او را مخل مطلب پنداشته بتقریب آوردن خزائن آگره از حضور برآوردند - اما آصف خان بخابر وصول شاهزاده بفتح پور برآوردن خزانه از قلعهٔ مبارک آگره صلاح وقت ندانسته بحضور برگشت و هنوز بحوالی متهرا نه پیوسته بود که ارباب کنگاش بزم شاهي بمبالغه عرض کردند که درین هنگام مثل آصف خان سردارے را از دست نباید داد - چه فوت چنین قابو خلاف آئین حزم و هوشیاري ست - شاهزاده که (۲) (همگي همت والای او بتحصیل رضاجوئیِ پدر بزرگوار مصروف بود) عمدا مسامحه بکار برد - و پس از انکه شاهزاده از مقابل پدر والا قدر عنان تاب گشته بمالوه

(۲) نسخهٔ [ا ب] که شاهزاده را که همگي *

شتافت سال هیژدهم آصف خان بصاحب صوبگی بنگاله رخصت یافت - اما دران ایام که روانه شدن شاهزاده به بنگاله بتحقیق پیوست (۲)
بتقریب نگرانی خاطر بیگم از جدائی برادرزاده از راه برگردانیدند
چون در سال بیست و یکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج بر کنارۀ
آب بهت از مساهله و مسامحۀ او مهابت خان استیلا یافته
جنت مکاني را بدست آورد آصف خان (که سلسله جنبان این همه
فساد بود) پس ازین حرکت بے برکت دید که سعي بجائے نمیرسد
و رهائي از چنین دشمن قوي غیر متصور است - ناگزیر بقلعۀ
اتک که در تیولش بود شتافته متحصن گشت - مهابت خان
بسرکردگی میرزا بهروز پسر خود جمعے را فرستاد که گرم و گیرا رفته
محاصره نمودند - و بعد ازان خود شتافته بعهد و پیمان بر آورده
با ابوطالب پسر و خلیل الله خویش او نزد خود نگاه میداشت
و پس ازانکه از حضور آواره گشت در گذاشتن آصف خان
تهاون مي نمود - بعد از مبالغه از جانب پادشاهي خاطر خود
بعهد و سوگند را پرداخته روانۀ درگاه ساخت - درین هنگام
آصف خان بصاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافته منصب والای
وکالت نیز ضمیمۀ مراحم گردید - و بعد آن بمنصب هفت هزاري
هفت هزار سوار لوای ناموري افراشت - و در سنه (۱۰۳۷) هزار
و سي و هفت هجري سال بیست و دوم جنت مکاني هنگام معاودت

---

(۲) نسخۀ [ج] در همان ایام ٥

از کشمیر چون از منزل راجور کوچ نمود در اثنای راه پیالهٔ معتاد خواست - همین که بلب نهاد گوارا نیفتاد - و تا رسیدن منزل حال بدین منوال بود - روز دوم بیست و هفتم صفر سفر آخرت گزید - غریب شورشی در اردو افتاد - آصف خان داور بخش پسر خسرو را از قید برآورده بسلطنت موهوم برداشت - او باور نمیکرد بایمان غلاظ تسلی بخش خاطر او شده روانهٔ منزل پیش گشت بیگم (که خواهان سلطنت شهریار بود) میخواست آصف خان را با اعظم خان میر بخشي (که هر دو رکن رکین سلطنت و مخل مدعای او بودند) مقید نماید - هرچند کسان بطلب برادر فرستاد آصف‌خان عذرے خواسته نزد او نرفت - بیگم نیز با نعش جنت‌مکانی از عقب راهي‌شد - آصف خان بنارسي‌نام هندو مشرف فیل خانه را (که در تیزروي و سبک تگي شهرتے داشت) از منزل چنگیزهتي بخدمت شاهجهان کسیل نمود - و چون وقت مقتضی تحریر نبود این خبر را بتقریر او حواله کرده انگشتری مهر خود باو سپرد - تا سجلے باشد بر اعتماد - و آن‌شب در نوشهره بسر برده روز دیگر از کوه بر آمده در بهنبهر نزول نمودند - و بتجهیز و تکفین پرداخته نعش را پیشتر فرستادند - تا در باغے (که بیگم آنطرف آب لاهور اساس نهاده بود) بخاک سپارند - چون مجزوم و متیقن وضیع و شریف بود (که این همه توطیهٔ استدامت دولت شاهجهان است - و داور بخش گوسفند قرباني بیش نیست) همه

اُمرا و سایر بندها فرمان‌پذیر آصف خان بودند - و او (که از بیگم مطمئن خاطر نبود) سر رشتهٔ احتیاط از دست نداده مردم را از آمد و رفت نزد بیگم ممنوع ساخت - بلکه گویند بیگم را از محل پادشاهي بر آورده در منزل خود جا داد - چون بسه کروهي لاهور رسید سلطان شهریار (که بعلت داء الثعلب موي ریش و بروت ریخته و از تف آتشک آبله زده پیشتر بلاهور شتافته بود) خود را باسم بے مسمای سلطنت موسوم ساخته در عرض یک هفته بصرف هفتاد لک روپیه لشکرے فراهم آورده بسرداری میرزا بایسنغر پسر سلطان دانیال از آب گذرانید - و خود با دو سه هزار سوار در ظاهر شهر لاهور ایستاده انتظار نیرنگی تقدیر داشت * ع *

* منتظر تا فلک از پرده چه آرد بیرون *

بعد تلاقي فریقین در حملهٔ اول انتظام فوجش از هم گسیخت - و دست بکار نا برده هر کدام براهے شتافت - شهریار ازین خبر موحش بهبود خویش نسنجیده بقلعه در آمد - و خود را بپای خویش بدام افگند - اُمرا بدرون ارک شتافته داور بخش را سریر آرا ساختند - و شهریار را (که بحرم‌سرای جنت‌مکاني رفته در کنجی خزیده بود) فیروز خان خواجه سرا بیرون آورده به الله وردي خان سپرد - او فوطهٔ کمرش کشوده هر دو دستش بآن بسته پیش داور بخش حاضر ساخت - و پس از تقدیم کورنش و تسلیم محبوس گشته بعد از دو روز مکحول گردید *

و چون این ماجرا از روی نوشتهٔ ساهوکاران معلوم شاهجهان
شد خدمت پرست خان رضا بهادر را از احمد آباد گجرات پیش
آصف خان بلاهور فرستاد - و بخط خاص ترقیم یافت که درین وقت
(که آسمان آشوب طلب و زمین فتنه‌خیز است) اگر داور بخش را
با دیگر شاهزادگان آوارهٔ صحرای عدم نمایند بصلاح قریب‌تر است
آصف خان روز یکشنبه بیست و دوم شهر ربیع الآخر (۲) سنه مذکور
داور بخش را دستگیر ساخته خطبه بنام شاهجهان خواند - و بیست
و ششم جمادی الاول او را با گرشاسپ برادرش و سلطان شهریار را
با طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال از زندان زندگانی
برآورد - چون فردوس آشیانی باگره رسیده سریر آرای هندوستان
گشت آصف خان با شاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع و محمد
اورنگ زیب (که نبسهٔ او می‌شدند) و سایر امرا از لاهور باگره
رسیده دوم رجب همین سال بزمین بوس خلافت استسعاد یافته
بخطاب یمین الدوله آصف خان و در مخاطبات بلفظ عمو سرش
بفلک برین رسید - و بپایهٔ والای وکالت و تفویض مهر اوزک و منصب
هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تا آن وقت
هیچ امیرے بدان مرتبه نرسیده بود) بلند مرتبه گردید - و پس ازان
(که یمین الدوله در مجلای فوج خود پنج هزار سوار خوش‌اسپهٔ
درست‌یراق از نظر گذرانید) منصب نه هزاری نه هزار سوار و جاگیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثانی ٭

سیر حاصل پنجاه لک روپیهٔ وصولي مرحمت شد . و در آغاز سال
پنجم از برهانپور جهت گوشمال محمد عادل شاه بیجاپوري بتزک
تمام و فوج سنگین دستوري یافت - و چون حوالیِ بیجاپور مخیم
عساکر نموده دست بزدن و بستن برکشاد محمد امین مصطفی خان
داماد ملا محمد لاري (۲) و خیریت خان (۳) عم رندوله خان حبشي از قلعه
برآمده به پیشکش چهل لک روپیه آشتي قرار داده بقلعه برگشتند
خواص خان که مدار علیه سلطنت بیجاپور بود از ویرانیِ آن ملک
و قلت آذوقه و کمیِ کاه و هیمه در فوج پادشاهي آگهي یافته بدفعیه
مي‌پرداخت - گویند درین یساق نه قحط غله فقط بود - بلکه فقدان
همه مایحتاج بجائے رسیده که جفت کفشے بچهل روپیه مي ارزید
و نعل بندیِ یک اسپ بده روپیه میشد - ناچار یمین الدوله
از گرد بیجاپور برخاسته بسمت رای باغ و مرچ که ملکے آباد بود
سوے کشیده از تاخت و تاراج دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون برشکال
بر سر رسید مراجعت نمود *

گویند درین مهم روزے در مجلس خلوت آصف خان تقریبے
شد - اعظم خان گفت که الحال پادشاه محتاج ما و شما نیست
آصف خان گفت غیر از ما و شما هم کار ملکي نخواهد شد - این
حرف بپادشاه رسید - گران آمد - فرمود که احسان او بر ذمهٔ من
ثابت است - لیکن آینده در امور خلافت باو تصدیع نباید داد

---

(۲) نسخهٔ [ج] داماد محمد لاري (۳) در [بعضي نسخه] خبریت خان ٭

پس ازان صحبتها اگرچه کج دار و مریز بود لیکن بظاهر سر موئے در رتبه و اعتبار نکاست - بلکه پس از فوت مهابت خان در سال هشتم خطاب والای خانخاناني و سپه سالاري ضمیمهٔ القابش گردید - سال پانزدهم سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک در لاهور بکوفت ممتد استسقا بعالم بقا خرامید - گویند با خوش‌خوري اشتهای بسیار داشت - یک من شاه جهاني خوراک شبانه روزي میشد - و چون بیماري بدیر کشید بیک پیاله نخود آب اکتفا
۱۰۵۱
مي‌نمود - (زهے‌افسوس آصف‌خان) تاریخ است * در حوالي مقبرهٔ جنت مکاني مدفون گشت - حسب الحکم عمارتے و باغچهٔ ترتیب یافت - روزے که اعلی حضرت بعیادت او رفتند سواي حویلي لاهور که به بیست لک روپیه مرتب شده و دیگر منازل و بساتین دهاي و آگره و کشمیر دو کرور و پنجاه لک روپیه از جواهر و نقد و طلا و نقره و اجناس دیگر نوشته از نظر اعلی حضرت گذرانید که همه ضبط سرکار شود - پادشاه بیست لک روپیه بسه پسر و پنج دختر او و حویلي لاهور بدارا شکوه مرحمت نموده تتمه ضبط فرمود *

آصف‌خان از هر علم بهره داشته - و معقولات را بیشتر ورزیده لهذا در القابے (که برای او در دفاتر پادشاهي مي‌نوشتند) این فقره داخل است (شعله افروز فطرت اشراقیان دانش‌آموز طبیعت مشائیان) و او خوش‌نویس درست محاوره و سیاق دان

معامله فهم بود - محاسبهٔ عمال خالصه و امرای دیگر خود فیصل می‌کرد - احتیاج برهنمونی کسے نبود - اخراجات و مصارفے که در سرکارش بود بعقل نمي‌گنجد - خصوص در ضیافت ندوم پاشاه و شاهزادها و بیگمان که بقرابت قریبه اکثر اتفاق میشد - سوای پیشکش و نذور (که مبلغے خطیر بودے) چه تکلفها که در اطعمه و اشربه بکار نمي رفت - و چه آرا و پیرا که بیرون و درون را در نمي‌گرفت - و نوکر هم عمده و بیش قرار نگاه میداشت - و مثل پدر بسیار ملایم و متواضع بود - پسران و خویشان آن نوئین منیع الشان (که درین دولت والا اقتدار بمراتب سترگ امارت فایز گشته اند) درین صحائف هریکے بجای خود رقم پذیر شده اما ممتاز محل (که (۴) صبیهٔ قدسیهٔ او ست) در سن بیست سالگي بشرف همخوابگیٔ فردوس‌آشیاني در آمده چهارده نوبت متکفل بار حمل گشت - ازان جمله چهار پسر و سه دختر تا آخر ایام سلطنت والد ماجد نضارت بخش چارچمن زندگي بودند - سال چهارم جلوس سنه (۱۰۴۰) هزار و چهلم هجري در بلدهٔ برهان پور آن عفیفه را (که عمرش از سي و نه سال در گذشته بود) بمجرد تولد دختر ستوده سیر موسوم بگوهر آرا بیگم حال متغیر گشت بطلب پادشاه اشاره نمود - اعلی‌حضرت بکمال اضطرار رسیده بملاقات واپسین ذخیرهٔ مدت دوري اندوختند - هفدهم ذیقعده بیگم

---

(۴) در [بعضی نسخه] لفظ که نیست ه

در باغ زین آباد آنروی آب تپتی بامانت مدفون گردید * * ع *

* جای ممتاز محل جنت باد * ۱۰۴۰ تاریخ است *

گویند محبتی مفرط میان زوجین مکرمین بود - چنانچه اعلی حضرت بمفارقت آن پرده نشین خلوتکدۀ عدم مدتها ترک ملبوس رنگین و استماع نغمه و استعمال عطریات فرموده ترتیب جشن و اعیاد موقوف نمود - و تا دو سال از جمیع مستلذات اجتناب بعمل آمد - و متروکۀ آن مرحومه (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) نصف به بیگم صاحبه و تتمه بدیگر فرزندان تقسیم یافت و پس ازین واقعه بشش ماه شاهزاده محمد شجاع و وزیر خان و ستي خانم صدر النسا نعش آن مغفوره را باکبرآباد برده جنوب رویه مشرف بر دریای جون (که تعلق براجه مانسنگهه داشت و ارثاً براجه جیسنگهه رسیده بود) دفن کرده روضۀ رفیعه بکمال طراحي و تقطیع (که نظیر آن در هندوستان نیست) بصرف پنجاه لک روپیه در مدت دوازده سال صورت انجام گرفت - و سي موضع از حویلی اکبرآباد و پرگنۀ نگرچند (۲) بحاصل یک لک روپیه از قرار دوازده ماه و محصول دکاکین و سرای متعلقۀ آن مقبره که دو لک روپیه است وقف نمودند *

* اهتمام خان *

از والا شاهیان فردوس آشیانی ست - سال اول جلوس بمنصب

---

(۲) در [بعضی نسخه] مکرچند *

هزاري دو صد و پنجاه سوار سورت تفضل شد - سال سیوم [چون آلکهٔ
دکن معسکر پادشاهي گردید - و سه فوج بسرداری سه امیر جهت
مالش خان جهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني (که
اورا پناه داده بود) تعین یافت] او بهمراهی اعظم خان بداروغگی (۲)
توپ خانهٔ آن فوج اختصاص گرفت - و در محاربهٔ (که اعظم خان
بر سر خان جهان لودي تاخت آورد - و بهادر برادر زادهٔ خانجهان
بمدافعه پا قایم ساخت) در برآمدن بر قلهٔ کوه او باتفاق بهادر خان
روهله از پیش‌قدمان بوده مصدر ترددِ نمایان گردید - و پس ازانکه
اعظم خان عزیمت استیصال مقرب خان و بهلول پیش‌نهاد همت
ساخته جانب جامکهیري راهي گشت او به تسخیر قلعهٔ تالنگي
نامزد شده در گرفتن آن نیکو خدمتي بظهور آورد - سال چهارم
از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار امتیاز یافته
به تهانه‌داری جالنه مامور گشت - و سال پنجم باضافهٔ دویست
سوار سربلندي پذیرفت - و سال ششم بمنصب دو هزاري هزار و
دویست سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - و سال نهم (که اعلی‌حضرت
نوبت دوم بدکن تشریف فرمود - و سه فوج بسرداری سه عمده
بگوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه مرخص شد)
او باضافهٔ سه صد سوار بهمراهی خان دوران دستوري پذیرفت
و در محاصرهٔ قلعهٔ اوسا حصول مجرا نموده بعد تسخیر بتفویض

---

(۲) نسخهٔ [۱] و داروغگی *

قلعه‌داری آنجا سر عزت بر افراخت - و سال دهم بعنایت نقاره کوس شادمانی نواخت - و سال سیزدهم ازانجا عزل یافته حسب‌الالتماس شاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر حاکم دکن به تهانه داری کهیرله مضاف برار لوای امتیاز بر افراشت - و سال چهاردهم از دکن بحضور شتافته بمرحمت خلعت و اسپ و فیل به تهانه داری غوربند از تغیر همت خان طبل شادکامی زد - و سال ۱۹ نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (۲) بتسخیر بلخ و بدخشان شتافته بعد افتتاح قلعهٔ غور بحراست آن مخصوص گشت - و چون ظاهر شد که سلوک خوب با مردم آنجا ندارد سال بیستم تغیر شده در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری در گذشت *

* اسلام خان مشهدی *

میر عبد السلام (۳) مخاطب باختصاص خان است - از دیرین ملازمان ایام شاهزادگی فردوس آشیانی ست - در ابتدا سمت منشی‌گری داشت - در سنه (۱۰۳۰) یکهزار و سی سال پانزدهم جهانگیری (که الویهٔ شاهی مرتبهٔ ثانی باصلاح مهمات دکن باهتزاز آمد) میر بوکالت دربار مامور شده به منصبی درخور و خطاب اختصاص خان سرافرازی یافت - در هنگامی (که مزاج جنت مکانی از جانب شاهزاده منحرف شده او را از حضور بر آوردند) بخدمت شاهی پیوسته در گردش فلکی از رکاب شاهی انفکاک

---

(۲) نسخهٔ [ا] غوری (۳) نسخهٔ [ج] میر عبد الله مخاطب *

زیست - و پس از انکه قلعهٔ جابر مطرح اقامت شاهي گردید
(چون دوران ایام ابراهیم عادل شاه رخت زندگاني ازین جهان فاني
بر بسته بود) بتعزیت و دلجوئی ولی عهد او محمد عادل شاه
رخصت بیجاپور یافت - اختصاص خان مراسم تسلیه و آداب سفارت
چنانچه شاید بتقدیم رسانیده در سرآغاز جلوس اعلی حضرت
بر سریر فرمان روائی هندوستان با پیشکش گران و اقسام جواهر
بیش بها سعادت استلام عتبهٔ خلافت اندوخته بمنصب چهار هزاري
دو هزار سوار و خطاب اسلام خان و خدمت بخشي گری دوم و عرض
مکرر (که متصدی آن جز معتمد نشاید) سر برافراخت - و چون
اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي لوای عزیمت بدیار جنوبي
برافراشت او بحراست اکبرآباد (که مستقر الخلافه و دارالسلطنت
هند بوده) مامور شد - و چون شیرخان تونور ناظم گجرات سال چهارم
بساط هستي در نوردید اسلام خان به تفویض منصب پنجهزاري
و مرزباني آن دیار نامزد گردید - و در آخر سال ششم بوالا پایهٔ
۱۰۴۳
میر بخشي گري تصاعد نمود - (بخشی ممالک) تاریخ است *
و سال هشتم از تغیر اعظم خان بنظم ممالک فسیحة الممالک بنگاله
دستوري یافت - و در انجا ابواب فتوحات شگرف بر روی روزگارش
کشوده گردید - مالش آشامیان بآئین گزین - و اسیر شدن داماد
مرزبان آشام - و تسخیر قلاع که یکروز (۲) در عرض دو پهر پانزده حصار

(۲) نسخهٔ [ج] ع آنها که یکروز *

مفتوح گشت - و گرفتن سرتي گهات و ماندو - و تهانه نشین شدن تمام محال کوچهاجو - و بدست افتادن پانصد سفینهٔ آنها در سال یازدهم پیرایهٔ وقوع گرفت - و مانک رای برادر مرزبان مگهه (که باستقلال حکومت چاتگام داشت) از استیلای مردم رخنگ ملتجي باسلام خان گشته سال دوازدهم سنه (۱۰۴۸) (۲) هزار و چهل و هشت در جهانگیرنگر معروف بدهاکه بخان مذکور پیوست - و در سال سیزدهم اسلام خان حسب الطلب بحضور رسیده بوصول رتبهٔ رفیعهٔ وزارت دیوان اعلی چهرهٔ برتري افروخت - و چون خاندوران نصرتجنگ صاحب صوبهٔ دکن کشته شد اسلام خان در روز جشن سال نوزدهم بمنصب شش هزاري ذات و سوار چهرهٔ کامیابي افروخته بمرزباني آن ولایت اختصاص گرفت - و برادر و پسران و داماد او باضافهٔ مناصب خوش‌دلي اندوخته بهمراهي تعین گشتند *

گویند چون خبر فوت خاندوران رسید اعلی حضرت باسلام خان فرمود که کسے را برای صوبه‌داري تجویز نماید - او بخانه آمده با مشیران هوا خواه خود گفت - که پادشاه چنین فرموده - بعد از تامل واني آنچه بخاطر میرسد نام خود باید گرفت - گفتند این چه رای صواب است - وزارت اعظم و قرب حضور باجی بحکومت دکن نمیدهد - گفت مسلّم - اما آنچه بذهن درآمده پادشاه برای

(۲) در [اکثر نسخها] سنه (۴۸) چهل و هشت - اغلبکه رقم هزار را بقصد اختصار ترک گفته *

وزارت سعدالله خان که بدو سر التفات است بهانه‌طلب شده - مبادا بتقریبے عزل بمیان آید - پس درین صورت چه بهتر - همه باستحسان رای او گرائیدند - همان روز آخر وقت بخلاف معمول و استمرار شمشیر و سپر بسته بدربار حاضر شد - پادشاه استفسار فرمود عرض کرد - حکم شده بود که کسے را بجهت دکن برگزینند - سوای غلام دیگرے بخاطر نرسید - مستحسن افتاده فرمودند که نیابت وزارت بکه باید داد - گفت بهتر از سعدالله خان کسے نیست منظور شد - همین که او رهگرای تعلقه گردید وزارت کل بالاصالت به سعدالله خان تفویض یافت - درست قیاسي و راست اندیشي اسلام خان بر همگنان ظاهر گشت - و در سال بیستم از اصل و اضافه بعالي منصب هفت هزاري هفت هزار سوار امتیاز یافت *

و چون از برهان‌پور به بلدهٔ اورنگ آباد انتهاض نمود عارضهٔ جسماني طاري گشت - دانست که سفر واپسین است - بصوابدید چتر بهوج کاتب سرکار خود و خواجه عنبر متصدی جاگیر دفاتر را سوخته اموال را بپسران و برادران و سایر مردم محل خفیه قسمت کرده طومار بیست و پنج لک روپیه روانهٔ حضور ساخت - چهاردهم شوال سال بیست و یکم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید - حسب الوصیت در سواد آن معموره مدفون گشت - و مقبره و باغے طرح انداخت تا امروز اگرچه کهنگي دریافته نو و تازگي دارد - خواجه عنبر

بر سر قبر نشست - اعلی حضرت ازین ماجرا آگهي یافته نظر بر دیرین بندگی او اغماض نمود - و در خور هرکدام به پسرانش رعایت اضافه و خدمت فرمود - و چاتر بهوج بدیوانی مالوه سرافراز گردید *

اسلام خان از علم معقول و منقول و انشا و خط بهرۀ تمام داشت و در مهمات پادشاهي حریص بود - نمي‌خواست که بدیگر ارباب کار دخل دهد - و کارها را بدقت و سختي مي‌کرد - اهل دکن (که از خاندوران دلریش بودند) چشم مرهمي داشتند - حاصل نشد اما در ملک آبادي همتی گماشت - و ذخائر قلاع را بکفایت فروخته از سر نو مرتب کرد - اسپ و فیل خوب در سرکارش جمع شده بود با آنکه طاقت سواری اسپ نداشت لیکن در تیمار و احتیاط آن سعي بلیغ مي کرد - شش پسر داشت - ازان جمله احوال اشرف خان و صفي خان و عبدالرحیم خان جدا گانه ثبت شده پسر سیومین او میر محمد شریف بعد فوتش به منصب هزاري دو صد سوار سر افرازي یافته - و سال بیست و دوم فردوس آشیاني همراه سلطان محمد اورنگ زیب بمهم قندهار شتافته - و سال بیست و چهارم بداروغگی مرصع آلات نامور شد - پستر ببخشیگري و واقعه‌نویسی دارالخلافه چهرۀ عزت برافروخت - آخرها متصدی بندر سورت گردید - در ایام استیلای مرض اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش ارادۀ سلطنت نمود) او را گرفته محبوس ساخت

چهارمین میر محمد غیاث بعد فوت پدر بمنصب پانصدي صد سوار سر بلند گردیده سال بیست و هشتم فردوس آشیاني بخشي‌گري و واقعه نویسي برهان پور و داروغگي کرکیراقخانهٔ آنجا یافت - و در عهد عالمگیري مکرر متصدي بندر سورت و بخشي و واقعه نگار اورنگاباد شده سال بیست و دوم بساط حیات در نوردید ششمین میر عبدالرحمن سال شانزدهم عالمگیري بحجابت حیدر آباد دستوري پذیرفته چندے بخشي و وقائع‌نگار بلدهٔ اورنگاباد بود و مدتے باخته بیگي‌گري و داروغگي عرض مکرر مي‌پرداخت *

* اصالت خان میر عبدالهادي *

پسر میر میران یزدي ست - که با پدر خویش میر خلیل‌الله در سال دوم جهانگیري از حادثهٔ تالاني رخت ناکامي بدار الامن هندوستان کشید - یعني مزاج شاه عباس ماضي صفوي از میر انحراف یافته برسر عتاب و غضب شتافت - و سحر جمعیت احوالش بشب دیجور تفرقه انجامید - ناچار بپاي فرار بادیهٔ غربت پیمود - چون ازان مهلکهٔ نیم جانے بسلامت بدر بردن مغتنم خود میدانست پسر زاده‌ها عبدالهادي و خلیل الله را بنابر صغر سن و مضیق فرصت نتوانست همراه برداشت هر دو در عراق ماندند - هنگامے که خان‌عالم بسفارت ایران دیار اختصاص یافت جنت‌مکاني از کمال التفات و مهرباني باحوال میر میران در نامهٔ نامي اشاره بطلب پسرانش بر زبان خامه

گذارش فرمود - شاه عالی جاه از فرط مروت و مردمی آن هر دو هجران دیدهٔ جفا کشیده را روانهٔ هند ساخت - و پس از تلثیم سدهٔ خلافت و جهانبانی بسرچشمهٔ افضال جنت‌مکانی دامن احوال آن دو غم آمود (که غبار آلود حوادث بود) شست و شو یافت *

میر عبدالهادی در سال سیوم شاهجهانی بخطاب اصالت خان مورد الطاف خسرو زمان گشته بحسن عقیدت و اخلاص و مزید پرستاری و جانفشانی پایهٔ اعتبار بر افراخت - و در سال پنجم بهمراهی یمین‌الدوله بمالش عادلشاهیه و پی‌سپر ساختن مملکت بیجاپور رخصت یافت - چون بحوالی بهالکی رسیده قبل نمودند اهل آن مکان از کوتاه نظری روزانه بسر دادن توپ و تفنگ پرداخته در تاریکی شب از طرفی که مورچال نداشت بدر رفتند - اصالت خان (که از پیش‌قدمان این فوج بود) از جلادت و جسارت فراز قلعه برآمده بالای چوبین تختی (که در زیر آن ادوات آتشبازی گذاشته بودند) ایستاد - ناگاه آتشی بآن آلات در گرفت - و با آن تخت اورا بهوا برده بمکانی که انبار کاه بود افتاد - پارهٔ از دست و رویش بدارورت سوخته - اما بپاسبانی لطف ایزدی از آسیب هلاک محفوظ ماند - و در سال ششم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات پانصد سوار و بخدمت بخشی‌گری فوج متعینهٔ شاه شجاع (که به یساق پرینده دستوری یافته) سر بلند گردید - و دران مهم در تقدیم خدمات پادشاهی بمرتبهٔ کوشید

که مهابت خان سپه سالار با همه کج خلقي متوجه احوالش گشته
دستخط قبوض و بروات بنیابت خود بخان مذکور وا گذاشت
و چون ازان سفر بحضور رسید در سال هشتم از تغیر باقر خان
نجم ثاني به تفویض صوبه‌داري دار الملک دهلي باذن پایگي
یافته باضافه هزار و پانصدي ذات هزار و هفتصد سوار (که بواسطهٔ
ضبط صوبه افزوني جمعیت ناگزیر ست) بمنصب سه هزاري دوهزار
و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و خلعت خاصه چهرهٔ کامیابي
برافروخت - و چون جکتا (۲) زمیندار موو (۳) از ناسپاسي سر خودسري
برافراشت از پیش‌گاه خلافت سه فوج سي‌هزار سوار ازان جمله یکے
بسرداري اصالت خان تعین گردید - خان مذکور بمحاصرهٔ نور پور
پرداخته هر روز اسباب تضئیق محصوران آماده تر میگردانید
چون قلعهٔ موو (که قوي اعتضاد جکتا بود) بسعي بهادران منصور
مفتوح گردید متحصنان نور پور نیم شبے راه گریز پیموده آن‌مکان را
بآساني وا گذاشتند - پستر اصالت خان باتفاق سران دیگر رو
به تسخیر تاراگدهه آورد - و آن مهم را بآئین شایسته بانجام رسانید
و در سال هبزدهم بخدمت جلیل القدر میر بخشي‌گري از انتقال
صلابت خان فایز گردید *

چون تسخیر بلخ پیش‌نهاد همت پادشاهي گشت بامیرالامرا
ناظم کابل اشاره رفت - که تا رسیدن عساکر قاهره از بدخشانات

(۲) در [بعضے نسخه] چکتا (۳) نسخهٔ [ج] مور *

هرچه تواند بتصرف آرد - و اصالت خان با برخے از منصبدار و احدي در مبادئ سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري رخصت کابل یافت - که از چغتا و دیگر الوسات حوالئ کابل و ثغور آن جوانان کار طلب فراهم آورده امیر الامرا تجویز منصب نموده باقي را در سلک احدیان منسلک سازد - و از مناهج توران دیار آگهي گرفته راهے که دشوار گذار نباشد اختیار نموده به تصفیهٔ طرائق آن پردازد - خان مزبور بعد فراغ از امور مرجوعه و پس از تعین عساکر حضور در سال نوزدهم بهمراهئ امیر الامرا از غوربند گذشته خواست عازم بدخشانات گردد - چون بکلهار (۲) رسید ظاهر شد که راه بکمال صعوبت است - و آذوقه نایاب - بصوابدید امیر الامرا اصالت خان با ده هزار سوار کار طلب با هشت روزه آذوقه بقصد تاخت خنجان (۳) و اندراب بر سبیل ایلغار از هند گذشته بنواحئ اندراب رسید - و مواشئ بسیار با سایر اسباب و اموال اهالئ آنجا غنیمت گرفته احشام علي دانشمندي (۴) و ییلاق کرمکي (۵) با خواجه زادها اسمعیل اتائي و مودودي و قاسم بیگ میر هزارهٔ اندراب را همراه برداشته بهمان سرعت عنان مراجعت بر تافت و چون همدرین سال شاه زاده مراد بخش با لشکر منصور بجانب بلخ دستوري یافت خان مذکور بسرکردگئ فوج طرح دست راست

---

(۲) نسخهٔ [۱] بکلها رسید (۳) نسخهٔ [ج] جنجهان (۴) در [بعضے نسخه] ییلاق (۵) نسخهٔ [ج] کرنکي ٭

متعين گرديد - و از كابل پيشتر باستعجال راهي شده در توسيع
مضائق راه كمال جد و جهد بكار برد - و پس از وصول عساكر
پادشاهي ببلخ در آغاز سال بيستم باتفاق بهادر خان رهله بتعاقب
نذر محمد خان والي توران شتافته بدستبرد نمايان آوارهٔ باديهٔ
فرار گردانيده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري بلند آوازه گشت
و چون شاهزاده دل نهاد توقف آن ولايت نگرديده علم معاودت
افراخت حكومت آنجا ببهادر خان و اصالت خان تفويض يافته
استيصال اهل تمرد و فساد به نخستين وا گذاشته كار سپاه و خزانه
و احوال پردازي رعايا بدومين باز گرديد - و در آخر همين سال
بيستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت خوشي لبچاك
با پنج هزار سوار المانان باشارهٔ عبد العزيز خان والي بخارا
از گذر كليف گذشته اراده داشت كه بصوب درهٔ كز و شادمان (كه
چراگاه دواب لشكر پادشاهي بود) آواره گردد - اصالت خان مالش
آن مفسد بمبالغه بعهدهٔ خود گرفته بگام سرعت روانه گشت
وقتي بمخاذيل رسيد كه اينها پارهٔ مواشي آن حدود رانده ميبردند
رستمانه با مخالفان در آويخته بسيارے را بر خاك هلاك انداخت
و استخلاص مواشي نموده بتعاقب بقية السيف پرداخت - چون
شب پردهٔ ظلام افكند در درهٔ كز فرود آمد - و بجهت تجديد وضو
چلته را بر كند - بتصرف هوا گرفتار تب گشته بشهر بر گرديد
و بهمان كوفت بر بستر ناتواني افتاده در عرض دوهفته بساط حيات

در نوردید - و چون هنوز چهل مرحله از منازل عمر طی نکرده بسلسلهٔ جنبانی بخت کارفرما از حقیقت رزمی و وفا سرشتی مصدر کارهای شگرف میشد پادشاه از فوتش قرین تاسف و تحسر شده بر زبان گذرانید که اگر اجل فرصتش میداد امور عمده ازو تمشیت می یافت - و مرتقی مدارج علیا می‌گشت - اصالت خان در زمان خویش بحسن سلوک و نیکو معاشی شهرت تمام داشت - و در مروت و حیای چشم یگانهٔ روزگار بود - حرف درشت بر زبانش نرفته - و در شکست کسی نمیکوشید - و شجاعت با تدبیر هم آغوش داشت - پسرانش سلطان حسین افتخار خان و محمد ابراهیم ملتفت خان و بهاء‌الدین اند - و بجای خود مذکور - آخرین چندان ترقی نکرده *

* امیر خان میر ابوالبقا *

رشید ترین پسران قاسم خان نمکین است - به کار شناسی و معامله دانی سرآمد برادران بود - و بارجمندی و بختیاری ممتاز اخوان - بحضور پدر در عرصهٔ تلاش پا پیش گذاشته بمنصب پانصدی رسید - و پس از فوت پدر بتدریج اوج پیمای مراتب عالیه گردید در عهد جنت‌مکانی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافته بنیابت یمین الدوله بحکومت صوبهٔ ملتان تعین گشت - و در سال دوم شاهجهانی چون مرتضی خان انجو صوبه‌دار ته‌ته رخت هستی بربست خان مزبور باضافهٔ پانصدی ذات

پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر برافراخته بنظم آنصوبه مامور شد - و در سال نهم هنگام معاودت شاهزاده از دولتاباد بدارالخلافه بتیولداري سرکار بیر مضاف صوبهٔ دکن (۲) تعین شده چندے در کمکیان آنولایت انتظام داشت - و در سال چهاردهم از تغیر قزاق خان بضبط الکاي سیوستان رخصت یافت - و در سال پانزدهم از تغیر شاد خان بار دیگر بصاحب صوبگي تتهه اختصاص گرفت - و همانجا در سال بیستم سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري پیمانهٔ حیاتش برآمود - و درگورخانهٔ پدر موسوم بصفهٔ صفا که بر کوه محاذي جنوب رویهٔ قلعهٔ بهکر است مدفون گردید - زیاده بر صد سال عمر داشته و اصلا در حواس و قوایش فتورے واقع نشده - در زمان جهانگیري بخطاب میرخان معروف بود - اعلی حضرت بافزایش الف بخطابش یک لک روپیه ازو پیشکش گرفته بامیر خان نامي فرمود - او هم مثل پدر اولاد بسیار داشت - پسر کلانش عبدالرزاق نهصدي شاه جهاني ست - در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت در گذشته - دیگر ضیاءالدین یوسف که در اواخر عهد فردوس آشیاني بمنصب هزاري ششصد سوار فایز گشته و پستر بخطاب ضیاءالدین خان درجهٔ اعزاز پیموده - نبیرهٔ اش میر ابوالوفا نامي که در آخرهاي زمان خلد مکان داروغگي جانماز خانه ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و بحدت فهم و درستي استعداد روشناس پادشاه قدر شناس بود

(۲) نسخهٔ [ج] صوبهٔ اورنگ‌آباد دکن ٭

و دیگر پسرش که شاید از همه خرد تر خواهد بود میر عبدالکریم ملتفت خان است - که مقرب حضرت عالمگیر پادشاه بود - و بخطاب پدر مخاطب گشته - احوالش جدا بتحریر در می‌آید - صبیهٔ خان مرحوم درخانهٔ شاهزاده مراد بخش بود - اما این وصلت شگرف پس از فوت خان مزبور بعد مدتها واقع شد - چه شاهزادهٔ موقوم را از دختر شاهنواز خان صفوي فرزندے نمیشد - اعلی حضرت در سال سیم آن عفیفه را که شایستگی ازدواج شاه زاده داشت یک لک روپیه از جواهر و دیگر اشیا بطریق جهاز عنایت فرموده باحمدآباد فرستاد که در عقد نکاح شاهزاده که دران وقت صاحب صوبهٔ آن ولایت بود در آرند *

* اعظم خان میر محمد باقر عرف ارادت خان *

از نجبای سادات ساوه است - که از بلاد قدیمهٔ عراق است خشک شدن بحیرهٔ آنجا بمیلاد سعادت بنیاد جناب خاتم‌النبیین (صلی الله علیه وآله) بین الناس مشهور - مبر ابتدا که وارد هند گردید از جانب آصفخان میرزا جعفر بفوجداری سیالکوت و گجرات و پنجاب شتافته پس ازان بدامادی خان مذکور شهرتے گرفته وروشناسی جنت‌مکاني امتیاز یافت - و بعدآن بوسیلهٔ یمین‌الدوله آصف خان ترقي کرده به منصب عمده و خدمت خانساماني افتخار اندوخت - و چون دریں کار دولت خواهي و جز رسی بسیار بکار برد مشمول عواطف پادشاهانه گشته سال پانزدهم از خانساماني

بصوبه‌داري کشمیر سر بر افراخت - و ازان جا بحضور رفته بمنصب والای میر بخشي‌گري بلند رتبه گردید - پس از ارتحال جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار با یمین الدوله همداستان و یکجهت بوده لوازم حسن عقیدت و مراسم نیکو بندگي بتقدیم رسانید - و پیش از یمین الدوله از لاهور بآگره آمده دولت ملازمت فردوس‌آشیاني دریافت - و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره و بحالیءمیربخشي‌گري سر برافراخت و بعد ازان بر طبق التماس یمین‌الدوله پنجم رجب سر آغاز جلوس وزارت دیوان اعلی بدو اختصاص گرفت - و در سال دوم بناظم صوبجات دکن مامور گشت *

و چون مبادی سال سیوم معمورهٔ برهان‌پور بفر قدوم اعلی حضرت رونق و بها یافت ارادت خان شرف اندوز آستان بوس شده بخطاب اعظم خان علم مباهات افراشت - و بسرری سه فوج پنجاه هزار سوار بمالش خان جهان لودي و تسخیر مملکت نظام شاهیه دستوري یافت - خان مزبور برشکال را در دیول‌گانون گذرانیده چون موضع رام پوري ساحل گنگ مخیم گردید و ظاهر شد که هنوز خانجهان از نواحی بیر بر نیامده اردو در مچهلي‌گانون(۲) گذاشته شبگیر نموده و بغتة بر سر خانجهان رسید - او که راه فرار بسته دید و پای گریز شکسته ناگزیر آمادهٔ پیکار گشت - اما چون اکثر مردم عساکر پادشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ج] منچهلي گانو یا مچهلي گانو باشد *

بتاراج بنه و بارش پرداخته بودند افواج از ترک افتان - خانجهان
درین فرصت بر کوه بر آمد - و پای همت افشرده تلاش و تردد
نموده آخرالامر راه فرار سپرد - اگرچه از جنگ چندین فوج سنگین
بدر رفتنش دشوار مي‌نمود با آنکه بهادر خان روهله و برخے راجپوتیه
در جانفشاني تقصیر نکردند لیکن لشکر پادشاهي که زیاده بر سي کروه
نوردیده بود و طاقت طاق گشته نتوانست دنبال گرفت - و پس ازانکه
او در پناه دولتاباد خزید اعظم‌خان بمالش نظام‌شاهیه رو آورد - هنگامے
که بسه کروهي دهارور رسید خواست قصبه را تاخته تسخیر قلعه را
(که بدشوار کشائي و فزوني اسباب قلعه‌داري در دکن مشهور - و بوفراز
پشتهٔ واقع شده از دو جانب جرهای عمیق دشوار گذار دارد) بوقت
دیگر واگذارد - اهل قلعه بانداختن تیر و تفنگ اشتغال ورزیدند
و مردم قصبه (که اسباب و اموال بخندق در آورده بودند) باستظهار
آن بجنگ میکوشیدند - ناچار جمعے بخندق در شده دست نهب
و اسر کشوده غنیمت بسیار بر گرفتند - اعظم خان از فرط دلیري
و دلاوري شب پیاده بخندق در آمده بعد ملاحظه معلوم کرد که
در یک جانب آن دریچه ایست بگچ و سنگ برآورده - آنرا به بیل
و کلند شگافته بقلعه در میتوان آمد - و سنگ انداز هم ندارد
و طرز قلعه داري هم خوب نیست - دل بکشایش حصار بر نهاد
و بازو بجرأت و جسارت بر کشاد - نگهبانان قلعه را از مشاهدهٔ
کار طلبي و پیکار گزیني بهادران دست از کار و کار از دست رفت

بیست و سیوم جمادی‌الاخری سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل یورش نموده خان اعظم با سایر سران ازان دریچه درآمد سیدي سالم قلعه‌دار و اهل و عیال اعتبار‌راو و شمس عم ملک بدن و جدهٔ مادري نظام شاه با همگي عمله و فعله اسیر گشتند - و اسباب بسیار بغارت رفت - و قلعه بفتح‌آباد مسمی گردیده حراست آن بمیر عبدالله رضوي مقرر شد - اعظم خان بمنصب شش هزاري شش هزار سوار بلند رتبه گردید - و چون کار نظام شاه از نظام و رونق افتاد و مقرب خان (که سپه سالار او بود) باعظم خان ملتجي گشته در همین سال در سلک ملازمان پادشاهي انتظام گرفت خان مذکور به پیغام رندوله خان بیجاپوري (که بوسیلهٔ شما اگر عفو تقصیرات عادل شاه شود متکفل مي‌شوم که دیگر او پا از دایرهٔ انقیاد بیرون ننهد) بر کنار آب مانجرا رسیده فرود آمد اتفاقا روزے گروهے از مخالفان هجوم‌کرده (۲) بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندي را زخمي ساخته دستگیر کردند - و بسیارے از لشکر پادشاهي قتیل و اسیر گردید - اعظم خان بطرف چتکوبه (۳) و بهالکي و بیدر رفت - که شاید تلافي جسارت آنها نماید - بنابر فقدان آذوقه و علیق برگشته از گنگ گذشت - و چون بوضوح پیوست (که نظام شاهیه بارادهٔ مصالحه با بیجاپوریان ببالاگهات

(۲) در [بعضی نسخه] روزے کهی مخالف هجوم‌کرده (۳ ; نسخه [ب] چتکوبه - و در [بعضی نسخه] جتکوبه ه

برآمده بجانب قلعهٔ پرینده شتافته اند) عنان عزیمت بدان سمت منعطف گردانید - و قلعهٔ مذکور را گرد گرفت - چون بیست کروهی آن گیاه نمانده بود بے نیل مدعا برخاسته بدهارور در آمد (۲) - و در همین سال حسب الطلب بحضور رسید - اعلیحضرت فرمود که درین یساق از تو دو کار شایسته یکے آواره ساختن خانجهان و دوم فتح قلعهٔ دهارور بوقوع آمد - و دو خطا نیز واقع شد - چه بعد التجای مقرب خان نبایستی بسمت بیدر شتافت - و هرگاه تسخیر پرینده صورت‌پذیر نبود توقف چرا بایست کرد - خان‌مذکور بخطای خود اعتراف نمود - و چون تمشیت مهمات دکن ازو چنانچه باید نشد معزول گردید - و در سال پنجم از انتقال قاسم خان جوینی بصوبه‌داری بنگاله رخصت یافت - در انجا جمعیت نیک فراهم آورد اکثر از مردم ایران بودند - سال هشتم بحکومت الهٓ‌آباد نامزد گشت و در سال‌نهم بنظم صوبهٔ گجرات تعین شد - و چون منکوحهٔ شاهزاده محمد شجاع دختر میرزا رستم صفوي درگذشته بود در سال دوازدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجري صبیهٔ اعظم خان را برای شاهزاده خواستگاري کردند - سلطان زین العابدین از بطن او متولد شد *

اعظم خان در مملکت وسیع گجرات مدتها بضبط و ربط پرداخت - در سال چهاردهم از کار طلبي بر سر زمیندار جام (که

---

(۲) نسخهٔ [ج] بدهار درآمد *

بخلاف سایر بومیان سر باطاعت در نمي آورد) فوج کشیده
بخوانگر که حاکم‌نشین آن ولایت است رسید - جام از مستی نخوت
بهوش گرائیده بتقبل یکصد اسپ کچهي و سه لک محمودي
برسم پیشکش و برانداخت دار الضرب آنجا که سکهٔ محمودي میزد
راه انقیاد و اطاعت پیموده اعظم خان را دید - او ازان خود سر
وا پرداخته باحمدآباد معاودت نمود - و پس ازان به تیولداری
اسلام آباد متهرا مامور شده سرا و پوره در انجا احداث نمود
و بعد آن بحکومت بهار شتافت - در سال بیست و یکم بجهت
صوبه داری کشمیر طلب رفت - او عرضي نمود که مرا تحمل
سرمای آن دیار نیست - از تغیر میرزا حسن صفوي بحراست
سرکار دار الخیور جونپور مباهي شد - و در سال بیست و دوم
سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه بعد از طی هفتاد و شش مرحله
از مراحل عمر در بلدهٔ مسطور از عالم فاني بجهان جاوداني
انتقال نمود - تاریخ فوتش از کلمهٔ (اعظم اولیا) مستفاد مي‌گردد ۱۰۵۹
در باغي که پیش از انقضای سال حکومت بر کنار دریای جونپور
اساس گذاشته و تاریخ بنای آنست * ع *
* بهشت نهم بر لب آب جوی * ۱۰۵۸
مدفون گردید - پسرانش بمناصب عمده ترقي کردند - احوال هر یکی
جداگانه تحریر یافت - گویند اعظم خان بصفات حسنه اتصاف
داشت - مگر در محاسبهٔ عمال تشدد مي‌کرد - در سلطنت

تیموریه باصدار کارهای نمایان مزیت و رجحان گرفته از ابتدا تا انتها بعزت و آبرو گذرانید - البته خالي از صفای نیت نخواهد بود که تا امروز (که تریب صد سال گذشته) اخلاف و اعقاب او در هر زمانے برفعت و اعتلا ناموري داشتند - چنانکه این صحیفه از هر کدام باز گوید *

* اعتقاد خان میرزا شاپور *

پسر اعتماد الدوله و برادر آصف خان است - در لطافت مزاج و نظافت وضع و صفای معاش و تکلف ملبوس و نفاست اطعمه و مبالغه در الوان آن از یکتایان روزگار بود - گویند دران وقت یمین الدوله و میرزا ابوسعید و باقر خان نجم ثاني بخوش طعامي شهرهٔ آفاق بودند - اما او درین امر از هرسه بیش بوده - در سال هفدهم جهانگیري بصاحب صوبگیِ کشمیر سر افتخار بر افراشت و مدتها در حکومت آنجا گذرانید - و درین مدت برنج مکود و پان کنگیري از برهانپور براي او مي بردند - در ایام صوبه داريِ او حبیب چک و احمد چک (که سرهاي بیمغز آن شورپشتان بدعویِ ریاست آن مملکت آگنده بود) فسادهای عظیم بر انگیخته آخر کار رخت ادبار به تبت کشیدند - اعتقاد خان (که بمنصب پنجهزاري ذات و سوار اختصاص داشت) در سال پنجم جلوس اعلی حضرت از کشمیر معزول شده در آغاز سال ششم باحراز سعادت ملازمت مستسعد گردیده نفائس و نوادر کشمیر از کاکیهای پر قاز (که

مشکین پرچم سلسله مویان را بیتابی رشکش چون موی آتش دیده سرگرم پیچ و تاب دارد) و انواع شال از جامه وار و کمربند و گوش‌پیچ طرحدار خصوصا پشمینه از لوس و کوک که جانوریست وحشي ماکول‌اللحم (که در ولایت قراتبت (۲) بهم‌رسد) و قالینهای شال باف خوش قماش و خوش طرح (که گزے بصد روپیه مرتب مي‌شود - و قالینهای کرمان نسبت بآن حکم پلاس دارد) برسم پیشکش از نظر انور گذرانید - و در همین سال هفدهم شعبان خدمت صوبهٔ دهلي از تغیر لشکر خان نامزد او گردید - و در سال شازدهم از تغیر شایسته خان بصوبه‌داري بهار مامور شد - چون زمیندار پلاؤن متعلقهٔ آن صوبه بسبب کثرت تراکم اشجار و تشابک اغصان سر نخوت برافراشته تن باطاعت حکام در نمیداد اعتقاد خان در سال هفدهم زبردست خان را با فوجی آراسته کسیل کرد - او بکمال دلیري و چستي از کتلهای دشوار گذار و جنگلهای خاردار گذشته مفسدان سر راه را از تیغ بیدریغ گذرانید - پرتاب زمیندار آنجا در مقام ابای درآمده بوسیلهٔ خان مذکور بتقبل لک روپیه پیشکش هر ساله اعتقاد خان را در پتنه دریافت - و از پیشگاه خلافت بر وفق ملتمس اعتقاد خان بمنصب هزاري ذات و سوار سر برافراخته پلاؤن را یک کرور دام قرار داده جاگیرش تن گردید و چون در سال بیستم شاهزاده محمد شجاع از بنگاله طلب

---

(۲) نسخهٔ [ج] قراتیت ٭

حضور گشت نظم آن ولایت (که در آبادي و فراخي و فزوني محصول و کثرت مواد معیشت با اقلیمے مساوي ست) نیز بعهدۀ اعتقاد خان تفویض یافت - و چون بار دیگر صوبۀ بنگاله بشاه شجاع نامزد گردید اعتقاد خان ازان دیار بر آمده بآهنگ احرام آستان سلطنت رهگرا گردید - هنوز بحضور نرسیده بود که نظم صوبۀ اودهه باو قرار گرفته فرمان بصدور پیوست که هر جا رسیده باشد بعد از وصول بتعلقه شتابد - و در سال بیست و سیوم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصتم هجري اعتقاد خان از بهرایچ روانه شده بمستقر الخلافه رسیده سپنجي سرای دنیا را پدرود نمود گویند اول کسے (که در اکبر آباد طرح حویلیهای جدید انداخت) سه کس بودند - خواجه جهان جهانگیري - و خواجه ویسي دیوان سلطان پرویز - و اعتقاد خان - و از همه مطبوع تر و مصنوع تر حویلي خان مذکور بود - چون پسند طبع دقت آفرین اعلی حضرت افتاد خان مشار الیه پیشکش نمود - ازان رو که بهترین منازل آن شهر بوده در سال شازدهم بعلي مردان خان امیر الامرا بطریق انعام مرحمت شد *

* الله یار خان *

پدرش افتخار خان ترکمان که در عهد جنت مکاني از کمکیان بنگاله بود - چون نظم آن مملکت باسلام خان چشتي تفویض یافت او فوجے را بسرکردگی شجاعت خان شیخ کبیر بر سر عثمان خان

لوحانی[(۴)] (که دران حدود سرخود سری و تمرد می افراخت) کسیل نمود - سرداری برانغار نامزد افتخار خان بود - چون کارزار ترازو گردید و هر فوجی مقابل خود گرم مجادله گشت عثمان خان فیل مست جنگی را پیش انداخته بر هراول فوج پادشاهی تاخت - و آن را زیر و زبر ساخته بکارزار افتخار خان پرداخت خان مذکور پای همت افشرده دست و بازوی نبرد برکشاد و پس ازان (که جمعی از نوکران و رفقای قدیمش بگلگونهٔ جان‌نثاری چهرهٔ رادمردی برافروختند) آن سرشار نشهٔ جلادت مردانه جرعهٔ ممات درکشید *

اله یار خان پس از جان‌فشانی پدر مورد نوازش جنت‌مکانی گشته بمرور ایام پایهٔ دولت و امارت برتر افراخت - در اواخر عهد آن پادشاه عالی‌جاه و سرآغاز جلوس صاحبقرانی به منصب دو هزار و پانصدی اختصاص داشت - و بدستور قدیم در کمکیان بنگاله انتظام یافت - قاسم خان ناظم آن مملکت عنایت الله پسر خود را با خان مذکور به تسخیر بندر هوگلی (که از مشاهیر بنادر بنگاله است) رخصت نمود - در حقیقت سرداری و کارفرمائی مفوض بخان‌مشار الیه بود - دران فتح مصدر خدمات شایسته گشته بتدابیر صایبه و بهادریهای نمایان در سال پنجم درخت[(۳)] کفر و ضلال فرنگ

(۴) نسخهٔ [ا] نوهانی (۳) نسخهٔ [ب] درخت تسلط فرنگ که دران مرزو بوم *

(که دران مرز و بوم رگ و ریشه فرو برده بود) برافکنده بجای (۲)
ناقوس آواز تسبیح و تهلیل بلند گردانید - و در جلدوی آن باضافهٔ
سواران و منصب سرافراز گشت - و پس ازان خان مذکور در
صوبه‌داری اسلام‌خان باتفاق برادرش میر زین‌الدین‌علي سیادت خان
بولایت کوچ‌هاجو که شمالی بنگاله است لشکر کشیده در استیصال
مخاذیل آشامیان (که در اعانت مرزبان ولایت‌مذکور کوشیده محالات (۳)
سرحد پادشاهي را بجبر و قهر متصرف شده بودند) مساعی جمیله
بکار برده بسیارے ازان تفسیده دلان بادیهٔ ضلالت را از سرچشمهٔ انتقام
سیراب ساخته بدستبردهای قوي سرکشان آن ناحیه را عبرت پذیر
و فرمان بردار گردانیده سالم و غانم معاودت نمود - و از پیش گاه
خلافت بمنصب سه هزاري سه هزار سوار تارک افتخار برافراخت
و در همان صوبه حیات مستعار بپایان آورده درسال بیست و سیوم
آغاز سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت رخت هستي بربست - صاحب
اولاد و عشیره بود - پسرانش اسفندیار و ماه یار و ذوالفقار بجاگیر
و تیول در خور و تعیناتی آن صوبه کام اندوز بوده دومین در سال
بیست و دوم بحضور پدر و سیومین درسال بیست و ششم بعد
از والد خود در گذشتند - و رحمن یار برادرش سال بیست و پنجم
بالتماس شاهزاده محمد شجاع ناظم آن دیار از اصل و اضافه

(۲) نسخهٔ [ا ج] بجای ناقوس تسبیح و تهلیل (۳) در [بعضی
نسخه] آسامیان ه

بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و بخدمت حراست جهانگيرنگر سر برافراخت - پستر بخطاب رشيد خان مخاطب گشته در سال بيست و نهم بنيابت شاهزاده محمد شجاع بحراست صوبهٔ اوديسه مقرر شده بود - از رفتن آن ديار تقاعد نموده به نخستين كار مي پرداخت - هنگامے (كه شجاع از مقابل عالمگير شاه روگردان شده ببنگاله رخت ادبار كشيد - و بتعاقب معظم خان خانخانان بےثبات گشته دست و پاي بيحاصل ميزد - و در سال دوم عالمگيري بجهت گذرانيدن برشكال در تانده طرح اقامت انداخت) چون شنيد (كه رشيد خان در مقام سركشي و خلاف است - و مجموع زميندران آنحدود بموافقت او دم از مخالفت ميزنند - و مي‌خواهد يا نوارهٔ پادشاهي بمعظم خان پيوندد) لهذا مهين پسر خود زين‌الدين را با سيد عالم بارهه تعيين نمود - تا او بعد از وصول بجهانگيرنگر تمهيد كشتن دشمن يار كرده از روي غدر و مكيدت بفسانه و فسون روزے او را در بارعام طلبيده بمردم اشاره نمود - هر يک حربه انداخته از هم گذرانيدند (۲) *

* احمد خان نيازي *

پسر محمد خان نيازي ست - بشجاعت و سخاوت اتصاف داشت - و بجميع ملكات رضيه موصوف بود - در عهد جنت‌مكاني چون رحيم خان دكني (كه از امراي نظام شاهيه بود) با جنود

(۲) در [بعضي نسخه] گذرانيد *

فراوان برسر ایلچپور آمده آنرا جبرا و قهرا بدست آرند با آنکه
فوج گران از جیوش پادشاهي دران حوالي نبود احمد خان در
آغاز شباب از جلادت فطري و تهور ذاتي با مردم قليل مکرر
بآن متصرف و متغلب عرصهٔ مصاف برآراسته بآویزش نمایان
و دستبردهای شایان اورا از شهر برآورده علم نام‌آوري برافراشت
و ازان وقت پیوسته در یساق پر مشاق دکن به تقدیم خدمات
پادشاهي مساعيِ مشکور بکار برده در ایام محاصرهٔ دولت آباد
بهمراهيِ خانزمان بهادر بآوردن خزانه و رسد غله (که از برهانپور
بمتل روهنکیره (۲) رسیده بود) روانه گشت - خان زمان احمد خان را
(که في‌الجمله کسل مزاج داشت) با بهار (۳) سنگهه بندیله در ظفرنگر
گذاشت - اتفاقا هردو سردار با معدودے نزدیک قصبهٔ فرود آمده
سپاه خود را همراه خانزمان راهي ساختند - ناگاه یاقوت خان حبشي
(که بعادل‌شاهیه پیوسته بود) بهیئت مجموعي که بر سر خانزمان
میرفت آنها را با مردم قلیل در میدان خالي یافته بے‌محابا ریخته
بجنگ درپیوست - احمد خان با بهار سنگهه بندیله نوعے پای ثبات
افشرد که آن خیره سران را روی کار نمانده انگشت حیرت بدندان
گرفته پشت گردانیدند - روز فتح عنبرکوت نیز تردد نمایان از
احمد خان سرزد - و مردم کار آمدنيِ او بسیار بکار آمدند - چنانچه
مهابت خان میگفت که شریک غالب این فتح اوست - و در یساق

---

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] روهنکهیره (۳) نسخهٔ [ج] پهار سنگهه *

پرینده روزے (که بر سر کہری غنیم مهابتخان چیرگي نمود) احمد خان تلاشهای بجا کرده مورد تحسین و آفرین گشت - و ازین رو خان سپه سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوای خان زاده نام نمي گرفت *

چون سال نهم ساحت دولتاباد به پرتو ورود اعلی حضرت منور گردید خان مذکور باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سر برافراخته بهمراهی شایسته خان (که بتسخیر سنگمنیر و ناسک دستوري یافته بود) معین گردید او از کار طلبي باجازت سردار انفتاح قلعهٔ رام سج (۲) وجههٔ همت ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازوی شهامت از دست مردم ساهو برآورده بحوزهٔ تصرف درآورد - و پس ازان بعنایت نقاره بلندپایگي یافته ملتزم رکاب پادشاهي بود - پسنتر بفوجداری گلشن آباد کام دل اندوخت - چون نهال استعدادش نشو و نما یافتهٔ آن سرزمین بود بهمعنانیی سرور و انبساط عنان عزیمت بدان دیار تافت - و در سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و سوار مباهي گشته بصیانت قلعهٔ احمد نگر سرافراز گردید - و در سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیست و پنجم برحمت الٰهي پیوست - ملکهٔ شجاعت و سخاوت ارثي داشت - و دیگر اوضاع و اطوارش هم در کمال استواري بود - در سرکارش هرگز برطرفي نمیشد

(۲) نسخهٔ [ب] رام سیج *

جاگیرسه (که در وجه علوفهٔ کمے تنخواه میکرد) گویا ملک او بود - اگر ده بیست اضافه هم مي‌آورد دست متصدیان سرکارش بباز یافت آن نمي رسید - و باوجود اسباب دولت و بزرگي با همه کس سر تواضع فرود آوردے - و بکمال خاکساري و خدا شناسي بسر بردے - و از بسیاري عشائر و اولاد تمندار عمدہ بود - چون پدرش اشتي‌برار را وطن قرار داده مدفن خود ساخت مشار الیه در آبادي قصبه کوشیده طرح باغے انداخت - و بتاسیس مسجدے عالي و مقبرۀ پدر پرداخت - مدتها باقامت اذان و صلواة زیارتگاه خلائق بود - درین ایام غیر از اجداث کهنه نه از قطان نامے و نه از مساکن نشانے مانده *

* آتش خان حبشي *

از اُمرای حکام دکن ست - در عهد جنت‌مکاني بدرگاه پادشاهي ملتجي شده بمنصب درخور سرافرازي یافته پس ازان (که سریر خلافت بجلوس فردوس آشیاني زیب و فر پذیرفته) او سال اول از اصل و اضافه به منصب دو هزاري هزار سوار امتیاز اندوخته سال سیوم (که دکن مورد فوج پادشاهي گشت) بانعام بیست و پنجهزار روپیه مفتخر گشته در افواج متعینه جهت گوشمال خانجهان لودي و تادیب نظام الملک دکني بهمراهي شایسته خان مختص گشت - و پس ازان در کمکیان صوبهٔ دکن انتظام یافت دور محاصرۀ دولت آباد همراه خانخانان مهابت خان و پسر

باتفاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهي بود - پستر بحضور رسیده سال سیزدهم بخلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه کام دل برگرفته بخدمت فوجداري بهاگلپور مضاف صوبهٔ بهار بلندرتبگي حاصل ساخت - و سال پانزدهم (که شایسته خان ناظم آنجا بر سر پرتاپ زمیندار پلاؤن (۲) لشکر کشید) او بسرکردگي برانغار معین گردید سال هفدهم بحضور رسیده یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید و ظاهرا باز تعیناتِ دکن گشته سال بیست و چهارم از دکن آمده یک فیل دیگر پیشکش نمود - و سال بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجري بملک عدم شتافت *

* الله قلي خان اوزبک *

پسر النگ توش مشهور است - که از قزاقان و یکه‌تازان توران‌دیار بوده - اصلش از الوس المان - نامش جتي (۳) - در جنگي سینه وا تاخته ازان وقت در السنهٔ عوام بالنگتوش اشتهار یافت - النگ در ترکي برهنه است - و توش سینه را گویند - نوکر نذر محمد حاکم بلخ بود - وکهمرد (۴) را با لواحق و توابع با هزارجات در تیول داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ایمانچي و غارتگر بسیار فراهم آورده پائین قندهار و غزنین بتاخت و تاراج روزگار میگذرانید - و پیوسته بر سر خراسان میدوید - شاه ایران نتوانست

(۲) نسخهٔ [ا] پلاموں (۳) در [بعضی نسخه] جیتي (۴) در [بعضی نسخهای اکبر نامه] کهمرد - و الله اعلم ٭

شر او را از رعایای آنحدود کفایت کرد - رفته رفته بهمین قزاقي
نامے بسپه سالاري برآورد - و دست تصرف باطراف و جوانب
دراز کرده بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین
واقع است - و از قدیم بحاکم غزنین مالگذاري مي نمودند)
حصارے اساس گذاشته تهانۀ خود قایم نمود - و بر سر آن میان او
و خانه زاد خان خانزمان پسر مهابت خان (که از جانب پدر
در کابل حکم راني ميکرد) در سال نوزدهم جهانگیري محاربۀ
عظیم واقع شد - اوزبک و المان بسیار علف تیغ انتقام گردیدند
النگ توش چنگ رسا (۲) خورده راه هزیمت برگزید - و بعد از واقعۀ
هایلۀ جنت مکاني در سر آغاز جلوس اعلی حضرت نذر محمد
خان از فرصت طلبي بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشید
النگ توش بقصد تلافی مافات در قتل و غارت سکان حوالی کابل
تقصیر ننمود - و آخرها چون ایام دولت نذر محمد خان بسر آمد
و اقبالش رو بادبار آورد تیول النگ توش را بے سابقۀ تقصیر
تغیر نمود - و به سبحانقلي پسر خود داد - و همچنین اکثر ارکان
و اعیان خود را رنجانید - و کشید بجائیکه کشید - الّه تلي پیش
ازانکه نذر محمد خان امام قلي خان برادر کلان خود را خلع نموده
سمرقند و بخارا را ضمیمۀ بلخ نماید مشار الیه از پدر جدا شده
به مددگاری بخت بارادۀ بندگی درگاه پادشاه از ماوراء النهر

---

(۲) نسخۀ [ا] سر چنگ رسا ٭

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه دریا نوال از راه قدر شناسي پنجهزار روپیه بطریق انعام بر خزانهٔ اتک تنخواه فرمود - و پنجهزار روپیه سعید خان ناظم کابل (که برسم مساعدت از خزانهٔ آنجا داده) آن نیز بصیغهٔ انعام محسوب گردید - و چون سال چهاردهم احراز ملازمت نمود بمنصب هزاري سرفرازي یافت - چون غریب نوازي و خاندان پروري شیوهٔ رضیهٔ فردوس آشیاني بود او را باضافهای پی در پی به منصب دو هزاري بلند پایه گردانید - و در سال بیست و دوم بهمراهی رستم خان و قلیچ خان در نبرد قزلباشیهٔ قندهار مصدر ترددات نمایان گردیده بافزایش پانصدي سرمایهٔ عزت اندوخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان بصاحب‌صوبگی بهار رخصت یافت خان مذکور بدان صوبه تعین گشت - و در سال بیست و ششم ازانجا بحضور آمده بافزونی سواران از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار علم اعتبار افراخت *

* الف خان امان بیگ *

اصلش چغتای برلاس است - ابّا عن جد حلقهٔ ملازمی سلسلهٔ تیموریه در گوش بندگي داشته - علي شیر خان (که از معتمدان و کار پردازان صاحب قراني بود) از اجداد اوست - پدرش میرزا جان بیگ (که بتبدل احوال (۲) اختلال بمبانی اوضاع سابقهٔ او راه

(۲) در [بعضی نسخه] که تبدل احوال وتوسط اختلال *

یافت) در خدمت خانخانان میرزا عبدالرحیم ملازم گردیده بزرگی پایه افزای اعتبار و چهره آرای عمدگی گشت - چون بساط حیات در نوردید امان بیگ بمرور دهور احیای طریقهٔ پیشین اسلاف نموده در سلک نوکران صاحب‌قران ثانی انتظام گرفت - و بقلاوزی بخت بیدار و پای‌مردی رشادت اطوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و تفویض نگهبانی قلعهٔ قندهار (۲) در مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد شد - و مدتے مدید و زمانے ممتد دران حصار متانت انحصار گذرانیده در سال بیست و ششم بخطاب الف خان جبههٔ ناموری افروخت - و درآخر همین سال سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سیوم هجری رخت زندگی ازین سپنجی سرا بر بست - پسران جوان شایستهٔ داشت - ازان جمله قلندر بیگ که شش صدی شاهجهانی بود - بعد نخستین محاربهٔ دارا شکوه (که نزدیکی عماد پور متصل سموگدهه اکبرآباد اتفاق افتاده) از موارد تفضل عالمگیری بخطاب خانی و قلعه داری کاپان مضاف صوبهٔ بیدر سرفرازی یافته برخصت دکن جمعیت اندوخت - در بارگاه سلطنت این‌خانواده گویا باب قلعه داری (۳) قرار یافته بود - خان مذکور و پسرانش مدة العمر خود را در حفاظت حصون دکن گذرانیده خان مذکور مدتها در کاپان بسر برده پستر بحراست احمد نگر

(۲) در [بعضی نسخه] قندهار دکن (۳) نسخهٔ [ب] این خانواده باب قلعه داری ٭

و در سال پانزدهم از تغیر مختار خان بفوجداري و قلعه داري ظفر آباد بیدر تعین گشت *

و چون قلعهٔ نلدرک بتصرف اولیای سلطنت درآمد حکومت آنجا بنام او تفویض یافت - و آخرها قلعه داري گلبرگه یافته با صاحب سجادهٔ روضهٔ قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه بر سر لختئ (۲) خود سریها پیچید - و کار بجنگ و جدال رسانید - پیش از فتح بیجاپور بیک سال درگذشت - از پسرانش (که همه صاحب کار بودند) مثل میرزا پرویز بیگ که قلعه دار ملکهیر (۳) عرف مظفرنگر (که هشت کروهی گلبرگه است) بود - و نور المیان (که خطاب جانباز خاني یافته و پستر بنام جد و باز بخطاب پدر مخاطب گشت) ابتدا قلعه دار مرتضی آباد مرچ شده آخر در دژداری نصیرآباد دهارور (۴) متعلق بنکاپور (۵) سپري شده - اما نامور و عمده پرویز بیگ بود - نخست خطاب جان باز خاني یافته پس ازان به بیگلر خان مخاطب گردید - اکثر قلعه داریها داشت چون انکر (۶) فیروز گدهه مفتوح گشت قلعه داري آنجا نامزد او شد سالی نکشید که پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - پسرانش بیگ محمد خان قلعه دار ادوني شده - و میرزا معالي قلعه دار گلبرگه - ازانجا

(۲) در [بعضی نسخه] لخت - یا بخت باشد (۳) در [بعضی نسخه] ملکهر (۴) نسخهٔ [۱] دهاروار (۵) در [بعضی نسخه] بیکاپور - و در [بعضی جا] پنکاپور (۶) نسخهٔ [۱] انکر - و نسخهٔ [ب] انکیره

بحکومت قندهار شتافته فوت کرد - پسرش برهان الدین قلندر است
که از مدتها قلعه داری ملکهیر دارد - و الف هیچ ندارد - قلندر
محض است - و بهمان چاردیوار ناپایدار که از سنگ زده شکننده
ساخته اند درساخته *

* احمد بیگ خان *

برادر زادهٔ ابراهیم خان فتح جنگ است - هنگامیکه صاحب صوبگی
بنگاله بعم او مقرر بود خان مذکور بحکومت اُڑیسه می پرداخت
در سال نوزدهم جهانگیری مشار الیه بر سر زمیندار کردهه (که
رایت سرکشی و سرتابی بر افراشته بود) شتافت - ناگاه بے سابقهٔ
آگهی ورود موکب شاه جهانی از دکن براه تلنگانه بدان دیار
اتفاق افتاد - ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پپلی (که
حاکم نشین آن صوبه بود) شتافت - چون تاب مقاومت در خود
نمی یافت اسباب و اشیای خود برداشته بکتک (که از انجا
دوازده کروه بجانب بنگاله است) رفته دران مکان هم که قابلیت
تحصن نداشت نتوانست پای همت افشرد - ببردوان با صالح بیگ
فوجدار آنجا پیوست - و ازانجا هم بدر زده بعم خویش ملحق گشت
در روز جنگ (که ابراهیم خان را با امرای شاهی اتفاق افتاد) خان
مذکور با هفتصد سوار طرح بود - چون آتش قتال اشتعال پذیرفت
هراول ابراهیم خان همت بای داده جای خود گذاشت - زدوخورد
بمشار الیه رسید - او مردانه تلاشها نموده زخمها برداشت - و پس

از آنکه ابراهیم خان دران معرکه کشته شد احمد بیگ خان از
کارشناسي و هوشیاري با وصف جراحات مولم بپامردي مردانگي
و دلیري گرم و گیرا بدهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان درانجا بود
خود را رسانید - اما موکب شاهي نیز از راه دریا پاشنه کوفته
در رسید - مشارالیه چارة بجز بندگي و فرمان پذیري نیافته
بوسیلهٔ مقربان شاهزاده بملازمت استسعاد یافت - و پس ازانکه
سریر فرمان روائی هندوستان بوجود کرامت آمود صاحب قران ثاني
زیبندگي یافت خان مذکور بمنصب دو هزاري ذات هزار و پانصد
سوار سرافراز گردیده بفوجداري و تیولداري سیوستان کامیاب عزت
شد - و پس ازان به نیابت یمین الدوله آصف خان بحکومت ملتان
سر عزت بر افراخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور رسیده
بجاگیرداري پرگنهٔ امیتهي (۲) و جایس مضاف لکهنؤ اختصاص گرفت
و در سال بیست و پنجم از تغییر مکرم خان صفوي بفوجداري بیسواره
و اضافهٔ پانصدي پانصد سوار امتیاز یافت - و در سال بیست و هشتم
معزول شده بسبب برخے امور چندے بے منصب و جاگیر گشت
و در سال سیم از پیشگاه الطاف خسرواني ببحالیٔ منصب سابق
چهرهٔ مباهات بر افروخت *

* اوزبک خان نذر بهادر *

برادر کلانش یولم بهادر اوزبک - هر دو در بدو حال بنوکري عبدالله

(۲) نسخهٔ [ب] امیهٹي *

خان بهادر فیروز جنگ فراغبالي داشتند - بهنگام اقامت جذیر در
جرگهٔ ملازمان دولت‌توامان صاحبقران ثاني منخرط گشتند - و چون
سریر کیوان نظیر هندوستان نگین‌دان آن یگانه گوهر خاتم جهانباني
شد انوار نوازش پادشاهي بر وجنات احوال آن دو برادر تافت
هر کدام بمنصب مناسب چهرهٔ روزگار خویش افروخت - دران وقت
که مهابت خان خانخانان از حضور لامع‌النور بصاحب‌صوبگی دکن
شرف دستوري یافت آنها نیز بهمراهي تعین شدند - اعلی‌حضرت
بالمواجهه در بارهٔ پرداخت هر دو ارشاد فرموده بدلخواه تیول آباد
پیش آمده در مراعات خاطر و پاس احترام باقصی‌الغایت میکوشید
پولم بیگ باجل طبعي بساط زندگي در نوردید - نذر بیگ بخطاب
اوزبک خان مورد عاطفت گشته سال چهاردهم حسب الالتماس
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن باضافهٔ هزاري هزار
سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و قلعه داري اوسا از تغیر
مبارک خان نیازي کامیاب گردید - و در سال بیست و دوم بعنایت
نقاره بلند آوازه شد - پس از مدتها (که در قلعه داري مذکور
گذرانیده بحضور شتافت) تعین صوبهٔ احمدآباد گجرات گشت
و در سال سیم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش
هجري صبح زندگي او بشام ممات رسید - و بخواب عدم غنود
مرد عشرت دوست عیش پرست بود - بتجرع راح ریحاني خوگر
و بنغمه و سرود شیفته تر - غیر ازانکه سپاه را بقرار ضابطه نگهداشتي

هرزه خرج و باد دست بود - از ما حصل تیول تا آخر سال چیزے نمي‌گذاشت - همیشه میگفت اگر جز دو دست رخت پس از مرگ من برآید عاصي باشم - پسرش تاتار بیگ دران اوان [که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رایت عزیمت بانتزاع سلطنت برافراشت و در مقامات فرمان باري برهان‌پور (که نیم‌کروهی شهر واقع است) اکثرے را بعطای منصب و خطاب برنواخت] مشارالیه نیز بافزونی رتبه و خطاب پدر سرافرازي یافت - و در جمیع معارک هیچجا ملازم رکاب شاهي بود - چون حدیقهٔ ملک و ملت از خار و خس مخالفان سلطنت پیرایش یافت بتعیناتی دکن اختصاص گرفته بهمراهی شایسته‌خان امیر الامرا ناظم آنولایت در محاصرهٔ قلعهٔ چاکده (۲) که در تصرف سیوای بهونسله بود کمر سعي بر میان عبودیت استوار بست و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اقبال پادشاهي تسخیر پذیرفت حراست آن بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس ازان بتعلقهٔ کوکن که مسکن و ماوای مرهته است شتافت - و پیوسته با اشقیا زد و خورد داشته بجانفشاني سرخروئي یافت - برادرش محمد والي بخطاب ارثي مخاطب گشته روزے چند بخشي فوج محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه داری فتح آباد دهارور و اعظم نگر بنکاپور سرفرازي یافت - و چون در گذشت پسرش ابوالمعالي بخطاب پدر فایزگردیده چندے بفوجداری بیر و پستي

---

(۲) نسخهٔ [۱] چاکنه ه

بمحافظت قلعهٔ دهارور مي پرداخت - در مبادئ وصول رايات آصف جاه بولايت دکن احوالش بکمال پريشاني رسيد - بے مهرئ روزگار تدارک آن ننموده درگذشت - الحال کسے که اين سلسله را برپای دارد نمانده *

* اخلاص خان شيخ آلهديه *

پور کشور خان شيخ ابراهيم بن قطب‌الدين خان شيخ خوبن است که احوال او بقلم درآمده - شيخ ابراهيم سال اول جلوس جنت‌مکاني بمنصب هزاري سه صد سوار و خطاب کشور خان امتياز يافته سال سيوم بقلعه داری رهتاس سر عزت برافراخت - سال چهارم بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار نوازش پذيرفته بفوجداری اجينه نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان با عثمان افغان (که بجانب اوقيسه علم نخوت مي‌افراشت) دليرانه جان در کار ولي‌نعمت درباخت - شيخ آلهديه بمنصب درخور سرفرازي يافته سال هشتم جلوس فردوس‌آشياني همراه پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بپشت گرمئ افواج متعينه جهت تنبيه ججهار سنگهه بنديله نامزد شد - سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي يافته بقلعه‌داری کالنجر مباهات اندوخت - و سال نوزدهم همراه پادشاه زاده محمد مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان مقرر شده از اصل و اضافه به منصب دوهزاري هزار سوار و خطاب اخلاص‌خان نامور گشت - و سال بيستم

حسب تجویز جملة الملک سعد الله خان (که پس از معاودت شاهزاده مذکور به بذن و بست بلخ شتافته بود) باضافهٔ پانصد سوار علم امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معاودت کرده حسب الحکم از پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده احراز سعادت ملازمت نمود - پستر بعطای علم لوای شادکامي برافراخت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار محسود اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار شتافت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ پانصدي و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رتبگي زد - و نوبت دوم همراه پادشاه زاده مزبور بسمت مذکور کمر عزیمت بست و سال بیست و ششم با پادشاه زاده دارا شکوه بمهم مسطور همپائي گزیده بعنایت خلعت و اسپ با زین نقره از همچشمان تفوق جست و ازانجا همراه رستم خان به تسخیر بست گام جلادت برداشت و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکي بتخریب قلعهٔ چیتور معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در محاربهٔ عادل‌خانیه دست جرأت برکشاده خود زخم نیزه بر ران برداشت - بعد از ظهور این کردن سال سي و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* افتخار خان خواجه ابوالبقا *

برادر زادهٔ عبدالله خان فیروز جنگ است - و همشیره زادهٔ مهابتخان خانخانان - لکهنؤ جاگیرداشته در سال هیزدهم شاهجهانی بخطاب افتخار خان و خدمت تزک و عصای مرصع از انتقال میر خان (که در خانهجنگی صلابت خان و امر سنگهه کشته شد) سر بلند گردید - و پستر بفوجداری اکبرنگر رخصت یافته بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافرازي یافت - ودر سال بیست و ششم بهمراهي رستم خان دکني در جنگ قزلباشیهٔ (۲) قندهار شجاعت و مردانگي خود در همگنان روشن ساخت - هنگامے که فوج قزلباش بر میمنهٔ رستم خان تاخت آورد اکثر یلان میمنه را تزازل در بنای عزیمت راه یافت - مگر افتخار خان با سردارے چند که عنان حماست از دست نداده تلاشهای مردانه نمود - و در جایزهٔ حسن‌تردد از پیش‌گاه خلافت و جهانباني باضافهٔ پانصدي ذات و پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و عطای علم سربلند گشت - و چون فروغ رشادت و کار طلبي از ناصیهٔ احوال آن خانه زاد لایق‌العنایت تابش میداد در سال بیست و پنجم در جشن وزن شمسي باضافهٔ پانصدي و عنایت نقاره نوازش یافت - و چون سال بیست و هفتم بهمراهي مهین‌پادشاهزاده محمد دارا شکوه تعین یساق قندهار گردید حسب‌الالتماس آن شاهزاده بافزوني پانصدي ذات مباهي گشت

(۲) نسخهٔ [ب] قزلباش قندهاره

و در سال بیست و هشتم به‌تیولداري و فوجداري چوراگڈهه مضاف صوبهٔ مالوه تارک افتخار برافراشته باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بجهت تادیب و تنبیه سلطان عبدالله قطب شاه والی تلنگ مامور گشت و حسب منشور مطاعه شایسته خان صوبه‌دار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران و منصبداران تعینات آنصوبه از مالوه راهي شده بلشکرشاهزاده ملحق گردید افتخار خان بامر شاهي در مورچال جنوبي باتفاق هادي‌داد خان انصاري متعین شد - و پس از انجام آن مهم باقطاع خود دستوري یافت - و چون در آخر همین سال شاهزادهٔ مذکور بتسخیر و تخریب ولایت عادل شاه والی بیجاپور معین شد حسب‌الحکم پادشاهي افتخار خان از تیول خود شتافته بفوج شاهي پیوست - پادشاهزاده در سال سي و یکم با عساکر گران طی منازل نموده چون بحوالی قلعهٔ بیدر رسید سیدي مرجان قلعه‌دار (که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم عادل شاه بود - وازسي‌سال بحفاظت آن قلعه مي‌پرداخت) با قریب هزار سوار و چهار هزار پیادهٔ تفنگچي و باندار و سامان و سرانجام فراوان باستحکام برج و باره همت گماشت - شاهزاده باتفاق معظم خان میرجمله در ده روز توپها را بکذار خندق رسانیده برجی (۲) را بضرب توپ خراب ساختند - اتفاقا روزے که از مورچال معظم خان یورش واقع شد

---

(۲) در [بعضی نسخه] برخی را ه

قلعه‌دار عقب برج مذکور جرے عظیم کنده و آنرا بباروت و بان وحقه آموده خود نزدیک بدان آمادهٔ مدافعه بود که ناگاه شراره برجستهٔ آتش بباروت درگرفت - و خرمن وجود او با دو پسرش در هم سوخت دلیران کوس فیروزي بلند آوازه ساخته داخل شهر گشتند - قلعه دار گرفتار چنگ اجل بود - پسران خود را با کلید قلعه فرستاد - روز دوم جان بسپرد - چنین حصن حصین (که سه خندق عمیق بعرض بیست و پنج گز و ژرفای پانزده گز درسنگ دارد) بمحض اقبال شاهزاده در عرض بیست وهفت روز بکمال آساني مفتوح گردید - و دوازده لک روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و دیگر مواد قلعه‌داري و دو صد و سي توپ بقید ضبط درآمد - پادشاهزاده سلطان محمد معظم دومي خلف خود را با افتخار خان در قلعهٔ مذکور گذاشته خود بهمعناني اقبال متوجه پیش شد - و هنوز این مهم خاطر خواه انصرام نیافته بود که بحکم حضور شاهزاده با کمکیان بجا و مقام خود مراجعت نمود - و در همان ایام مهاراجه جسونت به ننه و بسمت مالوه تعین گشته مجموع تیولداران بروافقت او مامور گشتند - خان مذکور از چستي و چالاکي پیش از همه براجه پیوست . ناگاه فلک نیرنگ ساز امرے (که در مخیلهٔ هیچکس نمیگذشت) بمنصهٔ شهود آورد

و در مبادیِ سال سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جیوش دکن بعزم مستقر الخلافه بسر زمین مالوه درآمد - چون راجه سر راه بود و انتظار

همین روز می‌کشید امادهٔ جنگ و پیکار گشت - افتخار خان
با جمعی از منصبداران درمیسرهٔ او جا گرفت - و با فوج مراد بخش (که
در برانغار عالمگیری بود) در آویخته بمقابله و محاربه پرداخت
و بترکتاز جرأت دواسپه بجانب عدم تاخت - گویند با آنکه خواجه‌زاده
نقشبندی بود مذهب امامیه اختیار کرده - و دلائل و براهین
آن مذهب را بمرتبهٔ یاد گرفته بود که دیگریرا رد آن متعذر می‌نمود
پارهٔ مساس بعلم هم داشت *

* ارادت خان میر اسحٰق *

سیومی پسر اعظم خان جهانگیری ست - در عهد فردوس آشیانی
پس از فوت پدر بمنصب نهصدی پانصد سوار امتیاز یافته بمیرتزکی
روی عزت بر افروخت - و در سال بیست و پنجم بخطاب ارادت
خان و منصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سرافراز گشته
بداروغگی فیل خانه سر برافراخت - و در سال بیست و ششم از تغیر
تربیت خان بخدمت آخته بیگی مفتخر گردید - و در همین سال
بمنصب دو هزاری هزار سوار و خدمت بخشی دوم خلعت امتیاز
پوشید - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ هشت صد سوار و خدمت
فوجداری سرکار لکهنؤ و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش
گشت - و در سال بیست و نهم بحضور رسیده از تغیر اسد خان
بخدمت عرض وقائع صوبجات سرمایهٔ اعزاز بدست آورد - و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار کام دل اندوخت - در اواخر عهد

اعلی حضرت بنابر وجهی از منصب معزول گردیده چندی بانزوا گذرانید - در همان ایام سریر فرماندهي بوجود زیبندہ نمود عالمگیري زیب و زینت یافت - برادرانش ملتفت خان و خانزمان در رکاب آن صاحب اقبال درجه پیمای اعتبار گشته اولین در نخستین جنگ (۴)
دارا شکوه نقد جان در باخته بود - بعد وصول رایات پادشاهي بمستقرالخلافه او مشمول عاطفت خسروانه گشته باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بر منصب سابق چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در همان ایام انتهاض الویهٔ ظفر طراز از آگره بجانب شاهجهان‌آباد بقصد تعاقب دارا شکوه بصوبه‌داري اوده معین شده بمرحمت نقاره و بافزایش پانصدي پانصد سوار دیگر بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه والا رتبه گردید *

ازانجا (که کار شکني خوی دیرینهٔ فلک ناتوان بین است) گامی چند در ساحت کامراني بر خنگ مراد نرانده بود که سکندري خورده از پا درآمد - یعني بعد دو ماه و چند روز شهر ذي‌الحجه سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري ازین سپنجي سرا در گذشت - اولا دختر میرزا بدیع‌الزمان پسر آقا ملا برادر آصفخان جعفر درخانه داشت - ثانیا بصبیهٔ زاهد خان کوکه عقد بیوگاني بست - از بطن او پسر کلانش محمد جعفر است - رشدی و روشناسیٔ داشت - فوت کرد - و برادر دیگرش میر مبارک الله در سال سي

---

(۴) نسخهٔ [۱] پادشاهي بنفس *

و سیوم عالمگیری بفوجداری چاکنه (۲) مامور شده. پستر بخطاب پدر مباهي گشت - و در سال چهلم بخدمت فوجداری نواح اورنگ‌آباد و از اصل و اضافه به منصب هفتصدي هزار سوار سرفرازي یافته بناموري علم شهرت برافراشت - و پس ازان بفوجداری مندسور مالوه تعین شده در عهد خلدمنزل با خانخانان منعم خان صحبتش کوک گردیده جلیس و انیس او شد - فوجداری دوآبهٔ پتنهٔ جالندهر نامزد او شده بود - مذاق (۳) بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار نازک‌خیال بود - واضح تخلص میکرد - صاحب دیوان است * بیت *

* رشک فرمای دلم نیست بجز عیش حباب *
* یافت یک پیرهن هستي و آن هم کفن‌است *

در عهد محمد فرخ سیر درگذشت - پسرش میر هدایت الله (که بخطاب هوشدار خاني و پستر بارادت خاني ناموري اندوخت) در عهد خلد منزل فوجدار نورمحل متعلق صوبهٔ پنجاب گردیده و مدتها در فوجداری دک پیراهه مضاف صوبهٔ مالوه گذرانیده سال ششم محمد شاهي همراه آصف جاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از تغیر دیانت خان مرحوم چندے بدیواني دکن پرداخته چهارهزاري منصب داشت - از دیرباز در اورنگ آباد بسر مي برد - آخرها قلعه داري گلبرگه نامزد او شده بود - در سفر ترچناپلي (۴) همراه آصفجاه

(۲) نسخهٔ (۱) جاکنه - و نسخهٔ [ب] جاکنه (۳) نسخهٔ [ب ج] مذاق تصرف داشت (۴) نسخهٔ [ا] ترچنایلي *

بود - و وقت معاودت قریب باورنگ آباد سنه (۱۱۵۷) یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت بساط حیات در نوردید - فنون سپاهگری را بسیار ورزیده - درین پیرانه‌سالي هم سلاح از خود جدا نمیکرد - و در شمشیر شناسي حرفهای بلند میزد - شعر را بے رتبه میگفت - و در جمع نسا حریص و کثیر الاولاد بود - پسران جوان بحضورش رخت زندگي ته کردند - در وقت تحریر پسر رشید او حافظ خان از انتقال پدر بقلعه داري گلبرگه مي پردازد *

* اشرف خان خواجه برخوردار *

خویش مهابت خان از خواجه‌زادهای نقشبندي ست - گویند چون مهابت خان بے اطلاع جهانگیر پادشاه صبیهٔ خود را بخواجهٔ مذکور منسوب ساخت پادشاه در غضب رفته خواجهٔ مذکور را روبرو طلب فرمود - و بر طبق حکم چند کوزهٔ خاردار بر خواجه زدند - چون مهابت خان رفته بشاهجهان پیوست خواجه نیز بهمراهیش آمده سررشتهٔ بندگي بدست آورد - و سال اول جلوس فردوس‌آشیاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار ذخیره اندوز نشاط گردید - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار لوای عزت برافراشت - و سال بیست و سیوم باضافهٔ هفتصد سوار تابینانش با ذات مساوي شد - و سال بیست و هشتم بتفویض قلعه‌داري اوسا مضاف دکن از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري دو هزار سوار تکیه بر چار بالش اعتبار زد - در اوائل عهد خلدمکان

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قلعه داری مزبور معزول گردیده بحضور رسید - سال فوتش معلوم نیست *

* الله وردی خان *

عرق شجرهٔ نسبش (۲) از دودهٔ آل سلجوق منشعب است - گویند بسلطان سنجر سلجوقی منتهي میشود - مرد راست و درست و چست و چالاک بود - خبرهای بسیار (۳) از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ افتاده - و بتهمت جاسوسي بگرفت و گیر آمده - اتفاقا روز عید بتقریب نیزه بازي اورا نزد حاکم آنجا حاضر کردند - درین فن کارنامها پرداخت - حاکم بتفقد احوالش شده به بیگنهی او وا رسیده قرین عزت و احترام روانهٔ هندوستان کرد - چندے در برهانپور بعیاري (۴) و طرازي (۵) گذرانیده چون برادر کلانش مخلص خان در خدمت سلطان پرویز قرب و منزلت داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهرهٔ کامیابي برافروخت - پستر هر دو برادر ازان رو (که در فنون شکار مهارت تمام داشتند - وجنت مکاني را بدین امر شغف وتولع بسیار بود) مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته - الهوردي خان بخطاب معتقد خاني وخدمت قراول بیگيي اختصاص گرفت - و نقش بندگي او با جنت مکاني بعنوان مصاحبت و ندیمي نشسته همواره در سیر و شکار بدوام حضور معلي افتخار مي اندوخت - و تور کلاني که مدار شکار قمرغه بدانست

---

(۲) نسخهٔ [ج] نسبتش (۳) نسخهٔ [ب ج] چیزهای بسیار (۴) نسخهٔ [ا] گردید (۵) در [بعضي نسخه] طراري *

(که آن را بارر گویند) از تصرفات ارست (۲) - در سال بیست و یکم بصرف مبلغ بیست و چهار هزار روپیه از ریسمان ترتیب داده از نظر گذرانید - دامے ست در کمال استواري - بار هشتاد شتر - طول ده هزار ذرعهٔ پادشاهي - و ارتفاع شش - بسان سراپرده بستونهای سترگ برپا کنند - و انواع سباع و وحوش دران گرد آورده صید نمایند و بعد شنقار شدن جنت مکاني در هنگامهٔ شهریار مراتب دولتخواهي و استرضای خاطر یمین‌الدوله را کما ینبغي بجا آورده خود را شایان الطاف پادشاهي ساخت - چون همراه آصف جاهي بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت بمنصب دو هزاري ذات و سوار و خطاب الله وردي خان سرفراز گردید - چون با مهابت خان از صمیم قلب مربوط بود در محاصرهٔ پرینده بذل مجهود فوق مقدور نمود - اگر امرای دیگر همین قسم کاربند تقید میشدند فتح بآساني صورت میگرفت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاري ذات دو هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سوار سر برافراخته بصوبه داریی مالوه از تغیر خاندوران رخصت یافت - چون سال نهم حوالی قلعهٔ دولتاباد دکن مضرب خیام پادشاهي گردید یرلیغ جلال بنام الله وردي خان (که بهمراهیی شایسته خان به تسخیر ضلع سنگمنیر و جنیر شتافته بود) بصدور پیوست - که بانفتاح حصون نظام‌الملکیه (که در سمت قلعهٔ چاندور و دهرپ (۳) واقع است - و ازان جمله شش قلعه را مردم ساهو

(۲) نسخهٔ [ب] پاور گویند (۳) نسخهٔ [ا] دهرب *

و دو قلعه را بموجب نابکاري و شش قلعه را دیگر فتنه‌پژوهان متصرف اند - و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فساد بر انگیخته زیردستان پرگنات نواحي را ایذا میرسانند) پردازد - خان مذکور اولا بپای حصار چاندور آمده آن معقل رصین را (که بر فراز کوه مرتفع واقع شده و بمتانت شهرت دارد) محاصره کرد - و بفراوان جد و جهد مفتوح ساخت - سایر گردن کشان آن ولایت از دیدن نیرنگي تقدیر جان و مال خود را در معرض زوال یافته حلقهٔ فرمان پذیري در گوش کشیدند - ابتدا کفهر راو (۲) قلعه دار انجرائي زینهار خواسته آن دژ استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه‌داران او را منصب دو هزاري تجویز نموده پنجاه هزار روپیه نقد از خزانه داد - و پستر حصار کاچنه و ماچنه (۳) را (که بقلعه داری دهرپ تعلق دارد) گرد گرفته بیورش دلیرانه ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده بعهد و پیمان هر دو قلعه بدست آورد - و همچنین قلعهٔ رواه (۴) و جوله و اهونت و دیگر حصون متینهٔ آن سر زمین (که همه بر فراز جبال واقع شده) بآساني و زودي مسخر ساخت - مگر حصن راجدهر (که جمعے از خویشان نظام شاه درانجا بودند - و در محافظت آن فراوان سعي و کوشش بجا مي آوردند) در مدت دو ماه مفتوح نموده همت بکشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهرهٔ

---

(۲) در [بعضی نسخه] کدهر راو (۳) نسخهٔ [ا] کاچنه و ماچنه (۴) نسخهٔ [ب] اوله و چوله - و نسخهٔ [ج] اوله و جوله ه

آندیار است - و در استواري پای کمے از دولتاباد نمي‌آرد) بسعی
چون بوجبل پاسبان قلعه از دستبردهای متوالیهٔ خان مشار الیه
هراسان شده بود بتجویز منصب سه هزاري و لک روپیه انعام آن حصار
دشوار کشا را (که تسخیر آن بے مددگاری اقبال میسر نیست) سپرده
در سلک بندها منسلک گردید - و دربن سال بسیارے از معاقل
منیعه و معاقل رفیعهٔ این ولایت بعون همت کشور کشای پادشاهي
بر دست اولیای دولت قاهره (۲) کشایش یافت - چنانچه طالب کلیم
این معني را منظوم ساخت * * نظم *

* شاها بخت کشور اقبـــال گرفت *
* تیغت ز عدو ملک و سر و مال گرفت *
* چل قلعه بیک سال گرفتي که یکیش *
* شاهان نتوانند بچل سال گرفت *

بالجمله خان مزبور در سال دهم بفوجداري بیسواره و لکهنؤ رخصت
یافت - و در آغاز سال یازدهم (که مرشد قلي خان فوجدار متهرا در
اثنای تاختن بر یکے از مواضع بزخم تفنگ درگذشت) اله وردي خان
به تیولداري آنجا سر برافراخته بانتقام کشي از سرکشان آن ناحیه
دستوري یافت - و در آخر سال دوازدهم بمنصب والای پنجهزاري
ذات و سوار بلند آوازه گشته بصاحب صوبگی دارالملک دهلي از
تغیر غیرت خان امتیاز پذیرفت - چون سال پانزدهم بآوازهٔ انتهاض

(۲) نسخهٔ [۱] اولیای قاهره ٥

شاه صفي پادشاه ایران باستخلاص ولایت قندهار شاهزاده دارا شکوه
با اُمرای رفیع مقدار و لشکر جرار بدانسو دستوري یافت و بوصول خبر
درگذشتن شاه (که در ماه صفر سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري
باجل طبعي زندگي بسپرد) از کابل معاودت نمود الله وردي خان
نیز بهمراهي این لشکر مامور بود - چون بعضے اطوار و اوضاع خلاف
آئین اخلاص و نمک خوارگي از وي سر زد و از بیباک مزاجي زبان
که باختیار نداشت سرباري گردید بعزل جاگیر و سلب منصب مورد
عتاب و خطاب گشت - و چون نیکو بندگیهایش در پیشگاه خلافت
ثابت و متحقق بود پرگنهٔ سنکرپور بجمع سي و چهار لک دام در
وجه معاش تنخواه شد - پستر بوسیلهٔ نخستین پادشاهزاده ببحالي
منصب سابق مباهي گشته در سال هیزدهم به تیولداری ایلچپور
کامروائي یافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم دکن در تمام صوبهٔ برار
بحکم راني پرداخت - چون اسلام خان بدکن آمد صحبتش باوی
برار نشد - بر وفق ملتمس حکم بطلب حضور صدور یافته در سال
بیست و یکم بسعادت استلام سدهٔ سنیه فایز گردیده گورکهپور جاگیر
یافت - وچون بعلت قندهار میان شاه عباس ثاني و فردوس آشیاني
سررشتهٔ اتحاد و یگانگي انقطاع یافت و راه آمد و شد رسل انسداد
پذیرفت از قضا در سال بیست و ششم غلام رضا نامے با هفت راس
اسپ عراقي از بندر عباسي ببندر سورت رسیده (۲) رقمي از شاه ایران

(۲) نسخهٔ [ج] از بندر سورت رسیده ٭

بنام مستحفظان طرق و شوارع آورد - که اسپے چند ملازم اللهوردي خان میرآتش (۲) مي‌برد - کسے مزاحم نشود - و این سانحه موهم آن شد که خان مذکور برخے از تنسوقات با مکتوبے (۳) مصحوب او فرستاده که چنین رقمي حاصل نمود - ازانجا که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه و مخالف از آئین بندگي دور با گوناگون سیاست سزاوار بود - اما از کرم عام و فتوت فطري باز او را بتغیر منصب و جاگیر تادیب نموده حکم شد - که بلا توقف از کابل بر آرند - تا در شاهجهان آباد رفته بخانهٔ خود اقامت گزیند - و بنام متصدی سورت فرمان رفت که اسپان و همگي مایعرف غلام رضا بسرکار ضبط نموده او را مغلول و مسلسل بفرستند (۴) - تا بموافق کردار بسزا رسد - و پس از آمدنش پژوهش رفت - بوضوح پیوست که او خطے لباسي با برخے ارمغاني بقللرآقاسیٔ والیٔ ایران گذرانده رقمي حاصل نموده - لهذا در سال بیست و هشتم (۵) حسب‌الالتماس شاهزادهٔ کلان بتازگي مشمول عنایت پادشاهي گردیده بمنصب پنجهزاري و تیولداری سرکار جونپور از تغیر مکرم خان تارک افتخار برافراخت - اگرچه دربن مدت دو سال و هشت ماه از دولت آستان بوس محروم در انزوا گذرانید اما از شمول کرم خسروانه هفتاد لک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشت و دو هر وزن سال هزار اشرفي مي‌یافت - چنانچه تا هنگام کام اندوزی

(۲) نسخهٔ [ا ب] برایش مي برد (۳) در [بعض نسخه] با مکتوب
(۴) نسخهٔ [ج] بفرست (۵) نسخهٔ [ب] و نهم *

ملازمت بعطای پنجهزار اشوفي سرافراز شده بود - در اواخر عهد سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید *

چون ایام کوفت اعلی حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال بر ملک و دولت راه یافت و شجاع دومي خلف خلافت در بنگاله مسالک خودسري پیش گرفته بر سر پتنه لشکر کشید الّهوردي خان که سد راهش نمي توانست شد به بنارس آمده توقف گزید - شجاع پاشنه کوب بدان حوالي پیوسته از در لابه و چاپلوسي در آمده چندان بتالیف کوشید و مواعید سراسر امید بکار برد که آن آقسقال آزمونکار از جا رفته موافقت آن مدبر اختیار کرد - و در همه احیان وفاقت آن بادیه پیمای خسران و ناکامي نگذاشت - و پس از

نوالي و توالي آوارگیها اواسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجري شجاع خواست که از اکبرنگر رخت ادبار بتّانده کشد الّه وردي خان از معاملة فهمي و کارشناسي رقم خذلان و نکال از ناصیۀ حال آن رمیده بخت خوانده دانست که بر تقدیرے که بتکاپوي گریز از سطوت جیش عالمگیري آمان یابد لامحاله با دد و دام صحرای زنگ محشور خواهدگردید - برهنموني خرد بارادۀ پیوستن بجنود پادشاهي از همراهي او تقاعد ورزیده باکبرنگر مراجعت کرد - و چون بسیارے از مردم شجاع از بهبود حال و امید مآلش دل برگرفته قصد جدائي داشتند با او همداستان گشتند و چون الّه وردي خان جوقے از خود داشت منزل خویش را استحکام

داده در مقام آن شد که اگر جمعے ازان جانب برسر او آیند بمدافعه پیش آیند - و اعلان مخالفت نماید *

شجاع بشنیدن این خبر تدبیرے اندیشید - و خبرهای غیر واقع که فروغ از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت - و مردم‌را تعین کرد که دور حویلی اورا گرفته برای یورش منترصد اشاره باشند و سراج‌الدین جابري دیوان خود را فرستاد که بلطائف وعده و وعید مستمال ساخته پیش او بیارد - چون از برگشتن شجاع بشهر و اشتهار اکاذیب باطله که ساختهٔ او بود ارکان ثبات جمعے (که با آله وردي خان گرویده بودند) بسستي گرائید خان مزبور ناچار بر قول و عهد نااستوار دل نهاده با سیف الله پسر بهمراهی سراج الدین روانه شد - درین حالت مردم شجاع هجوم آورده او را در میان گرفتند - و برسم گنهگاران دستها بر پشت بسته بیرون اکبرنگر پیش شجاع بردند - آن تبه رای اورا بر فیلے نشانده همراه بشهر آورده دران مقام به تیغ انتقام با پسرش از هم گذرانید - و تمامی اموال اورا متصرف شد *

آله وردي خان پسران رشید داشت - هر یکے بمنصب عمده رسید چنانچه بجای خود رقم‌پذیر خامه گشته - اما با پدر نمي ساختند مگر همین پسر کوچک میرزا سیف الله - حافظه اش بحدے بود که هرچه از ابتدای طفلي بگوش او خورده سرزبان داشت - و شعرهم میگفت - منظور نظر پدر بود - مزاح و هزل بر طبیعت آله‌وردي خان

غالب بود - بلکه بهرزه گوئي و فحاشي کشیده - حتی که این شیوهٔ نامرضیه در اولاد و عشائر او سرایت کرده تا حال (که از خاندانهای عمده نام و نشانی نماند) این سلسله بواسطهٔ این رویهٔ نا ستوده یادگار روزگار است - با این همه آله وردي خان بے ریاضت و تقوی نبود در محبت اهل بیت رسول (علیهم السلام) غلو داشت - نذور حضرات ایمه هر سال بر مي‌آورد - و از ماحصل جایگیر عشرے جدا کرده خیرات میداد - در دوستي یکتای وقت بود - با آشنای یکروزه کار صد ساله بجا مي‌آورد - از اهل دفتر بےاعتماد گردیده خود سررشته نگاه میداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومارے مي‌نوشت - و در ساحت دهاي سرائے و باغے احداث کرده - بنام او زبان زد خلائق است *

* اکرام خان سید حسن *

از والا شاهیان خلد مکان است - مدتها بفوجداري بگلانه مضاف خاندیس (که در ایام شاهزادگي بخلد مکان فردوس‌آشیاني برسبیل انعام داده بودند) مي پرداخت - پس ازانکه خلد مکان بتقریب عیادت پدر والا قدر از برهان‌پور عزیمت صوبهٔ مالوه نمود او حسب الحکم ملحق گردیده مورد نوازش سلطاني شد - و در جنگ داراشکوه (که متصل سموگدهه رو داد) مصدر ترددات نمایان گردیده حسن مجرا بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اکرام خان مخاطب گشت - و در جنگ شجاع [چون مهاراجه جسونت سنگهه

(که سرکردگی برانغار تعلق باو داشت) نبرد دغا باخته شبانه راه وطن پیش گرفت - و بجای او اسلام خان تعین یافت] نام برده باتفاق سیف خان در هراولي مثل مذکور قرار یافته هنگام زد و خورد پای همت قایم ساخته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و در هنگامی (که پادشاه باراده جنگ داراشکوه عازم اجمیر بود) از بتفویض قلعهداری مستقر الخلافه از تغیر رعد انداز خان چهرهٔ عزت بر افروخت و پستر ازانجا معزول گردیده بفوجداری نواحی اکبرآباد از تغیر سید سالار خان قامت قابلیت آراست - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجري دیدهٔ تماشائي را از گلزار هستي در پوشید *

* الله یار خان میر توزک *

از ایام شاهزادگی خلد مکان در زمرهٔ ملازمان بود - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه شرف همرکابي داشت - و در نبرد اول محمد دارا شکوه مصدر ترددات نمایان گردید - و سال اول جلوس بخطاب خاني نامور شده حسب الحکم خزانه از لشکر پادشاهي بملتان جهت اخراجات فوج (که بسرکردگی خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه رفته بود) برد - و پس از جنگ محمد شجاع بداروغگی ملازمان جلو و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار چهرهٔ افتخار برافروخت - سال پنجم از تغیر هوشدار خان بخدمت داروغگی غسل خانه و عطای علم سرمایهٔ مباهات

اندوخت - و سال ششم مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بعارضهٔ بدني بساط زندگي در پیچید *

* اسلام خان میر ضیاءالدین حسین بدخشی *

والا شاهي قدیمي خلد مکان است - عمرے در خدمت آن شاه قدر شناس بسر برده پیوسته مصدر خدمات عمده بود - در ایام شاهزادگي بدیواني سرکار شاهي چهرهٔ اعتبار مي‌افروخت - چون استیلای داراشکوه بنابر فرط عاطفت اعلی حضرت بحالش بجائے انجامید (که از احکام سلطنت هرچه میخواست منمشي میساخت) شاهزادهٔ فتح نصیب بظاهر عزم ملازمت پدر عالي‌قدر و بباطن برداشتن برادر کلان مصمم نموده غرهٔ جمادي الاولی سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سلطان محمد مهین خلف خود را با نجابت خان برسم منقلا از اورنگ‌آباد رخصت برهانپور فرمود میر مذکور (که تا آن وقت بخدمت دیواني قیام داشت) نیز بمرافقت سلطان دستوري یافت - متعاقب شاهزاده خود هم سایهٔ وصول ببلدهٔ مذکور انداخته بآهنگ مقصود باغ فرمانداري[۲] را (که نیم کروهي شهر است) مخیم اقبال گردانید - میر مذکور بخطاب همت خان ناموري اندوخت - و بعد محاربهٔ جسونت بخطاب اسلام خان رایت اشتهار افراشت - و در جنگ دارا شکوه هنگامے (که رستم خان دکني عرصهٔ نبرد بر بهادر خان کوکه تنگ ساخت) او

(۲) نسخهٔ [ب] باغ فرح نیازي را ○

با پردلان برانغار از جانب یمین مخالف در آمده مردانه وار بجنگ و پیکار در آویخت - پس از ابتسام گل فتح باقتضای مصلحت تعاقب دارالشکوه ناگزیر وقت افتاد - محمد سلطان باتالیقی اسلام‌خان بنظام امور مستقرالخلافه معین گردید - و خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و انعام سي هزار روپیه مطرح انظار عاطفت گشته مرخص شد - و در جنگ شجاع بهراولی فوج برانغار مامور بود - چون راجه جسونت (که بسري و سروری برانغار نخوت میفروخت) از نفاق اندوزي و غدر اندیشي راه فرار سپرد خان مزبور بجای او سردار گشت - اتفاقا در عین گرمی پیکار فیلی که او بران سوار بود بصدمهٔ بان رم کرده افواج برهم خورد - و اکثر مردم را پای استقامت از جای رفت - درین اثنا پادشاه خود بکمک رسیده بقیهٔ مردم را (که قدم استقلال افشرده روی همت از عرصهٔ کارزار نتافته بودند) قوي دل ساخت - و پس از وزیدن نسائم ظفر اسلام خان بهمراهی سلطان محمد (که با معظم خان میرجمله و جمعی از امرا بتکامشی شجاع معین شده) دستوري یافت *

چون شجاع از چیرگی جنود منصوره با هزاران یاس و ناکامي دل از اقامت اکبرنگر برگرفته راه تانده گرفت معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار در اکبرنگر گذاشته ضبط و حراست این روی گنگ بعهدهٔ او تفویض نمود - و چون پنجم شعبان از دوم سال جلوس عالمگیري شجاع از پاشنه کوبیهای معظم خان بستوه آمده آوارهٔ

جهانگیرنگر گردید که رخت ادبار بسمت رخنگ کشد در همان ماه
اسلام خان بنابر نقاض خاطرے (که با سردار داشت) یا بسبب
بدمعاشی او تنگدل گشته بے صدور فرمان طلب عازم حضور گردید
بنابرین چندے بعزل منصب معاتب گشته در سال سیوم بجحالی
رتبهٔ سابق دگربارہ کامیاب دولت شد - و در سال چهارم بصوبه‌داری
کشمیر از تغیر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگامے (که موکب
پادشاهي بگلگشت آن همیشه بهار خرامش نمود) در مقام نوشهره
(که پرگنه ایست وسیع بغایت معمور - و دوم منزل است از منازل
کوهستان) خان مذکور بر طبق یرلیغ طلب سرآغاز سال ششم رسیده
دولت زمین بوس دریافت - و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب
پنجهزاري سه هزار سوار مورد نوازش گردیده بصاحب صوبگی اکبرآباد
رایت بالذنامي افراخت - و پس از وصول بدان مصر جامع یک ماه
سالم نگذشته بود که در مبادی سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار
هجري پیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غني کشمیري
تاریخ فوتش یافته * مصرع * مرد اسلام خان والا جاه *
(۲) در مقبرهٔ صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمه‌الله (که
خان مذکور در خدمتش اعتقاد موفور داشت) مدفون گشت - و در
(۳) حیات خود بتعمیر مسجدے عالي نزدیک مزار میر مذکور ثواب اندوز
شد - تاریخ بنای آن یافتند * باني اسلام خان بهادر *

۱۰۷۴ (مرد اسلام خان والا جاه) — ۱۰۵۸ (باني اسلام خان بهادر)

(۲) نسخهٔ [ج] رحمة الله علیه (۳) نسخهٔ [ج] مسجدے نزدیک ۰

و مسجد عیدگاه کشمیر (که در غایت رفعت و متانت است) ساختهٔ
اوست - خلف الصدقش همت خان میر بخشي ست - و از بناتش
یکی با میر ابراهیم ولد میر نعمان مزبور عقد بیوگاني داشت - میر
مشار الیه بجهت رسانیدن اجناس شش لک و شصت هزار روپیه
(که عالمگیر پادشاه نذر حرمین شریفین نموده بود) در سال دوم مرخص
شده دران حدود در سال چهارم باجل موعود رخت هستي بر بست
بالجمله اسلام خان خالي از کمال نبود - و اشعار آبدار از جویبار طبع
نکته بارش تراوش میکرد - این دو بیت ازو مشهور است * بیت *

* بیتو شام غم بروز ما شبیخون مي‌زند *
* مردم چشمم ز گریه غوطه در خون مي‌زند *
* وسعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش *
* لشکر آه من از دل خیمه بیرون مي‌زند *

* احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتحپوري *

پسر دوم قطب الدین خان شیخ خوبن است - تا آخر عهد
جنت مکاني بمنصب هزاري چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس
فردوس آشیاني باضافهٔ پانصدي دو صد سوار چهرهٔ عزت برافروخت
سال چهارم بافزوني دو صد سوار و سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب
دوهزاري هزار و دویست سوار سربلند گردید - و سال هشتم بمنصب
دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار فایز گشته در رکاب پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بپشت گرمی افواج متعینه جهت تادیب

جهجهار سنگهه بندیله معین شد - و سال نهم در حینی (۲) (که دکن
مضرب خیام سلطاني بود) بهمراهی شایسته خان جهت تسخیر قلعهٔ
جنیر و سنگمنیر دستوري یافت - و بعد مسخر گردیدن سنگمنیر
بتهانه‌داری آنجا ماند - و سال یازدهم با اصالت خان جهت مالش
فساد پیشگان مضافات پرگنهٔ چهدوار رخصت پذیرفت - و سال پانزدهم
در تسخیر قلعهٔ مؤ مصدر ترددات شده بستر همراه پادشاه زاده
دارا شکوه بکابل شتافت - و وقت رخصت بعطای علم رایت کامراني
بر افراشت - و سال هیزدهم بنظم صوبهٔ مستقر الخلافه نامزد گردیده
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار لوای افتخار
بر افراشت - و سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر
بلخ و بدخشان گام جلادت پیش نهاد - و چون پادشاهزاده ازانجا
برگشته آمد و بهادر خان روهله بعزیمت تنبیه المانان از بلخ روانه
شد اورا بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و دوم
چون بعرض رسید (که او بنابر فزونیِ ارتکاب مغیرات از رفتن با راجه
بیتهل داس که بکابل تعین شده بود تعلل بکار برده) (۳) از منصب و جاگیر
برطرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سي و یکم مشمول
عاطفت گشته بمنصب سه هزاري دوهزار سوار آب رفته بجو آورده
و با شاه زاده سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ پادشاه زاده محمد شجاع

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوندیله (۳) در [بعضی نسخه] بتهل داس و در [بعضی]
پتهل داس •

تعین گردیده بود) کمر همت بر بست - و بصوبه داری پتّنه و خطاب اخلاص خان سربلندي یافت - و در عهد اول جلوس خلد مکان در کومکیان خاندوران (که بتسخیر آله آباد تعین شده بود) قرار یافته ازانجا (که خطاب اخلاص خان باحمد خویشگي عنایت گردیده بود) او بخطاب احتشام خان مخاطب گشت - و بعد جنگ و فرار شجاع از میدان وغا همراه شاهزاده محمد سلطان بیساق بنگاله پای همت برداشت - و در معارک آن صوبه قدم دولتخواهي افشرده اواخر سال ششم بحضور آمده دولت آستان بوس دریافت و سال هفتم همراه میرزا راجه جیسنگهه بمهم دکن معین شد - و پس از مسخر گردیدن پونه بتهانه داری آنجا رحل اقامت انداخت - و سال هشتم مطابق سنه (۱۰۷۵) هزار و هفتاد و پنج هجري رخت هستي بسرمنزل بقا کشید - پسرش شیخ نظام است - که پس از جنگ اول داراشکوه از پیشگاه خلدمکان بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافرازي یافت *

* اصالت خان میرزا محمد *

پسر میرزا بدیع مشهدي ست - که از اعاظم سادات آن بقعهٔ مقدس است - و ابا عن جد بخدمت فیض موهبت تولیت روضهٔ قدسیهٔ امام ثامن ضامن (۲) علي بن موسی رضا (علیه و علی آباءه السلام و التحیه) شرف اندوز و سعادت پذیر بود - میرزای مذکور در سال نوزدهم وارد هندوستان گشته احراز ملازمت اعلی حضرت

(۲) نسخهٔ [ب] ثامن و ضامن *

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازي یافته صبیهٔ شاهنواز خان صفوي را بعقد ازدواج او در آوردند - و چون سال بیست و دوم شاه زاده مراد بخش بنظم دکن رخصت یافت شاه نواز خان صفوي (که بعد از فوت اسلام خان بصیانت آن‌ولایت تعین‌شده بود) وکالت و اتالیقی شاهزاده باو قرار گرفت - ازین جهت میرزای مذکور باعتبار قرابت و خویشي با خان مشار الیه دستوري دکن یافت - و بالتماس شاهزاده از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بر افراخت شاهنواز خان او را سرفوج دکن نموده بر سر مرزبان دیوگذهه فرستاد مشارالیه در مبادي حال توره و ضابطهٔ سلاطین ایران بکار برده در رکوب و نزول و قیام و قعود غایت اهتمام مرعي میداشت - منصبداران پادشاهي (که بدعوی خواجه‌تاشي با عمدها سر همسري میخاریدند) یکدفعه از وی رمیدند - پس ازانکه براه و روش هند آشنا شد در تلافی آن ایحاش کوشید - چون عقل درست و ادراک رسا داشت باندک تاخت آن بومي را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامله آورد - متعاقب شاهنواز خان رسیده بصوابدید میرزا مهم دیوگذهه را فیصل داد - چون ببرهانپور معاودت نمود در تولد فرزند مجلس بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جمیع اعیان و ارکان بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود *

و چون در سال بیست و سیوم صوبه داري مالوه بشاهنواز خان مفوض گشت او را تعین آن صوبه نموده بفوجداري و تیولداري

مندسور بر نواختند - و در سال بیست و پنجم بفوجداری ماندو مامور گردید - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل‌شاهیه محکوم گشت میرزا نیز بر طبق امر اعلی بتعیناتیِ شاهزاده شتافت - هنوز آن‌مهم بانصرام نرسیده بود که زمانه بتمهید و توطیهٔ دیگر پرداخت - و انقلاب و آشوبے بهر ناحیهٔ ممالک محروسه پدید آمد - موم‌الیه در دکن ماند - پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب از بلدهٔ برهانپور لوای توجه بجانب مستقرالخلافهٔ اکبرآباد بر افراخت او را بخطاب اصالت خان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای توغ و نقاره بلند رتبه ساخت - و پس از اولین جلوس باضافهٔ پانصد سوار کامیاب مباهات گشته بدکن مرخص گردید - و شاهزاده محمد اکبر را (که در سن رضاعت بود) با سایر پردگیان حرم دولت از دولتاباد بحضور آورده شرف استلام سدهٔ خلافت دریافت - و در همین ایام بنابر جهتے گوشهٔ عزلت بر گزیده (۲) در سال سیوم بتازگي مورد عنایت خسروانه شده بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار بلند پایه گردیده بفوجداری مرادآباد از تغیر قاسم خان سر افرازي یافت - و در سال هفتم باضافهٔ هزار سوار ممتاز شد - پس ازان عارضهٔ صعب بر مزاج او طاري گشته مدتے علیل و مریض بود - در سال نهم آخر سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري روزگار حیاتش سپري شده بعالم بقا شتافت - برادر او میر محمود

---

(۲) نسخهٔ [ج] خسرواني *

در سال چهاردهم عالمگیري تازه (۲) از ولایت رسیده بمنصب هزاري چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آرای عزت گردید و کابلي بیگم صبیهٔ روح الله خان اول را باز پیوند بیوگاني دادنه زود در گذشت *

* اعتماد خان شیخ عبد القوی *

بحلیهٔ فضل و کمال موصوف و بتدین و تشرع معروف بود - و از دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر دوام حضور داشت - و از راست‌گفتاري و درست کرداري بمزید اعتماد و مزیت اعتبار علم اشتهار مي‌افراشت - هنگام نهضت الویهٔ عالمگیري از دکن باگره بقصد انتزاع سلطنت از نهصدي بمنصب هزار و پانصدي سربلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهي بود بعد از جلوس بمنصب عمده درجه‌پیمای اوج امارت گردید - و در سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال و اقران شد - چون بقدم خدمت و محرمیت اتصاف داشت و بسمت کار آگهي و معامله فهمي موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئینان والا رتبت قرب و منزلتش افزود - گویند در خلوت بحضور پادشاه مي‌نشست و اکثر در جناب خلافت (۳) حرف او مسموع و عرض او مقبول بود اما برای هیچ کس کلمةالخیر نمیگفت - و باب فیاضي و فیض‌رساني مسدود میداشت - بنابر تقرب سلطاني و پندار اوستادي پادشاه

(۲) نسخهٔ [ج] چهاردهم تازه (۳) نسخهٔ [ج] حضرت *

(۲)
اعتنا بشان مردم نمیکرد - تعلي و تبختر زیاده مي‌نمود - و از غایت تفقه و تفسر نهایت تشدد و تعصب داشت *

سعیدای سرمد (که اصلش بقولے یهود و بروایتے ارمني ست
(۳)
و بعد اسلام حکمیات را در خدمت میر ابو القاسم قندزي گذرانیده بعنوان تجارت از کاشان به تتهه وارد گشته مفتون هندو پسرے شد و هرچه داشت یغمائي ساخته ستر عورت هم بر بدن نداشت) چون بدهلي آمد صحبت دارا شکوه (که بمچانین حسن اعتقاد داشت)
(۴)
با وی درگرفت - پس ازانکه کار پردازان تقدیر زمام امور جهانباني بقبضهٔ اقتدار عالمگیري سپردند ازانجا (که نیت حق‌طویت پادشاه مذکور مصروف پاس ملت غرا و حفظ ظاهر احکام شریعت بیضا بود) بملا عبد القوي حکم شد که اورا طلبیده تکلیف لباس نماید چون سرمد را آوردند ملا گفت چرا برهنه و عریان مي‌باشي - گفت شیطان قوي ست - و این رباعي خواند * * رباعي *

* خوش بالائے کرده چنین پست مرا *
* چشمے بدو جام برده از دست مرا *
* او در بغل من است و من در طلبش *
(۵) (۶)
* دزد عجبے برهنه کرده است مرا *

---

(۲) در [بعضے نسخه] تعبی و تجبر (۳) نسخهٔ [۱] قندرسکي - و نسخهٔ [ب] قندزکي (۴) نسخهٔ [ب] زمام جهانباني بقبضهٔ (۵) در [بعضے نسخه] دزه عجبے (۶) نسخهٔ [۱] گرفته است ٥

ملا باتفاق دیگر فقها تجویز قتلش نمود - و این رباعی اورا که مستلزم انکار معراج است دستاویز کرد *

* رباعي *

* آن کو سر حقیقتش باور شد *
* خود پهن‌تر از سپهر پهناور شد *
* ملا گوید که بر شد احمد بفلک *
* سرمد گوید فلک باحمد در شد *

و راست (۲) آنکه عمدهٔ سبب قتل او مصاحبت دارا شکوه بود - والا مثل او مجذوب برهنه چندین هرزه گویان در هر کوچه و برزن می گردند *

بالجمله ملا عبد القوي در احتساب امر معروف و نهي منکر دست قوي داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت به تیغ جسارت یکے از مجاهیل ترکمان قلندر منش کشته گردید و این سانحه خالي از غرابت نیست - تفصیلش آنکه چون تربیت خان بایلچي گري نزد شاه عباس ثاني فرمانرواى ایران‌دیار رفته بود از ناسنجیدگي و کلفت وضع خود آداب سفارت بآئین پسندیده بجا نیاورده وحشت افزاى آن شاه سودائي طبع آشفته دماغ گردیده دیرین دوستیها را غبار آماى نقاض خاطر گردانید - و کار از طرفین بفوج کشي انجامید - دران ایام سید امیر خان ناظم کابل چند مغلے ترکمان بے سر و پا را بمظنهٔ جاسوسي گرفته بحضور فرستاد

(۲) در [چند نسخه] وراستي آنکه *

اعتماد خان بتحقیق حال آنها مامور گشت - خان مذکور یکی ازان چند کس را (که ترکمان سپاهي وضع بود) بے علاقهٔ بند و زنجیر بخلوت طلبیده تفتیش احوال مي‌نمود - درین وقت (که عرق جهالت آن جسارت کیش حرکت کرده) ناگهان از جای در آمده خود را بخادمے (که در بیرون اسلحهٔ او داشت) رسانید - و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آهیخته بچالاکي برگشت - و ضربتے کاري بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع رشتهٔ حیاتش نمود - نزدیکان اورا نیز بتیغ انتقام از هم گذرانیدند - و خافي خان این حکایت بنوع دیگر در تاریخ خود آورده - اگرچه تحقیق خان مزبور (که فیمابین محرر و آن مرحوم رابطهٔ (۲) تمام بود) در جذب مرآة العالم و عالمگیر نامه معلوم اما چون نوشته (که از زبان رفقای آن قلندر استماع افتاد - و غرابت بیشتر دارد) درین جا ثبت میگردد - که آن قلندر از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران بود - که آن گروه بشوخي و سرگله زدن از اُمرا بزور زر بستانند - و بهوا مي‌پرانند - ازین مرد هم مکرر در سورت و برهان پور کارها سر زده بود - چون گذر سیاحتش بساحت دهلي افتاد از امرای ایران رعایتها یافته قلندرے چند فراهم آورده با و هر روز بباغے با رود و سرود میگذرانید - این مقدمه شهرت گرفته برخے بکیمیا گري و جوقے بدزدي و رهزني متهم کردند و آخر بعرض رسید که جاسوس شاه است - چون جرأت و دلیري او

(۲) نسخهٔ [ج] ربط تمام ٭

معلوم همگنان بود کوتوال حسب الامر هنگامے که در خواب بود زنده
بدست آورده مسلسل بحضور پادشاهي برد - اعتماد خان بپژوهش
حال مامور شد - بعد از استفسار هرچند گفت که من سیاح گداپیشه‌ام
مفید نیفتاد - تهدید زباني فرمود - آن اجل گرفته دید که رهائي
نیست - گفت اگر امان دهید بگوش نواب آنچه هست میگویم
چون نزدیک رسیده خم شد که چیزے بگوید باآنکه هر دو دست او
بسته بودند بسرانگشتان نیمچه شمشیرے (که بر مسند اعتماد خان
گذاشته بودند) چنان بچستي و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش
زد که یکدو (۲) خیاره‌گر دید - بهر تقدیر پادشاه بوقوع قتلش بسیار
متاثر و متاسف گشته پرتو التفات بحال باز ماندهای او افکند
و پسران و خویشانش را باضافهٔ منصب و دیگر مراحم و مواهب
کامیاب فرمود *

* الله وردی خان *

عالمگیر شاهي مهین پسر الله وردي خان مشهور است - جعفر
نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه بمزاح
و مطایبه مجبول و بشوخي و بیباکي مفطور و همه از یک کرباس
بودند (چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقاید اسلاف
از سر سخریت و مضحکه فرا نمي استد - و در هزل جد دارد) میرزا
جعفر را با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

(۲) نسخهٔ [ج] یکدو جنازه گردید *

جدا قطرہ زن عرصهٔ روزگار بود - بیاوری بخت و حسن سعي مورد الطاف اعلی حضرت گشته در سال بیست و یکم بمنصب هزاري دو صد سوار سرفرازي یافت - و در سال بیست و سیوم بخدمت قراول‌بیگي که ازثی اوست اعتبار اندوخت - و پستر اضافهٔ منصب یافته بفوجداری جانبی (۲) مامور شد - و بعد از هزیمت دارا شکوه چون باغ نور منزل بموکب عالم‌گیري نضارت یافت اول حکمی (که از مکمن خاطر پادشاهي بمنصهٔ نفاذ رسید) تعین مشار الیه است بفوجداري متهرا و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین که باقطاع دارا شکوه تعلق داشت - و از تفرق مردم او (که بنظم و نسق مهام آن قیام مي‌نمودند) مختل و نامنتظم شده تمرد سرشتان واقعه طلب آنجا سر بفساد برداشته طریق بغي و عصیان پیموده بودند - او بعطای مادہ فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخته رخصت پذیرفت - و پستر بافزونی منصب و خطاب الله وردي خان (۳) عالمگیر شاهي بلندنامي یافت - و در سال سیوم از فوجداري متهرا تغیر شده بفوجداری گورکهپور تعین‌گشت - و در سال هفتم جبهه ساي آستان خلافت گشته چهارده زنجیر فیل (که از زمیندار مورنگ گرفته بود) با نه زنجیر فیل پیشکش خود از نظر پادشاهي گذرانیده مورد عاطفت گردید - و مدتها دران محل گذرانیده در سال نهم

(۲) نسخهٔ [ج] جانتهي (۳) نسخهٔ [ج] یافت *

بافزایش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجداري مرادآباد کامیاب مراد گردید - و در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مورد عاطفت شد - و از تغیر بهادر خان کوکه بنظم صوبهٔ الهاباد شتافت - و در سال دوازدهم سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجري همانجا بساط حیات در پیچید - بشجاعت و همت شهرهٔ روزگار بود - و بجود و سخاوت دستے باند داشت - و خالي از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب دیوان است - ازو ست * بیت *

* کمتر ز تاشقے نتوان بود در طلب *
* صد تیشه میخورد که رساند لبے بلب *

و با این خوبیها با پدر نمي ساخت - مشهور است که چون آله وردي خان بنابر جهتے بغضب سلطاني در آمد و اعلی حضرت سر دیوان فرمودند که این را کشیده بدر آرند جعفر چست و چالاک از دنگل بر آمده از عقب گریبان پدر را گرفته کشید (۲) - و بدر ساخت پدر که همیشه شاکي بود زبان شکوه دراز تر (۳) ساخت - جعفر باعتذار در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهي ممکن نبود البته دیگرے باین امر اقدام مي‌نمود - دران وقت ما را جای رونمودن نمي‌ماند و شاید حمیت و غیرت آن وقت کار را بکجا میرسانید - پسرش امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علي خان

(۲) نسخهٔ [ج] کشیده بدر ساخت (۳) نسخهٔ [ب] فراز تر ٭

بفوجداری متهرا دستوری یافت اورا فوجدار نواحی اکبرآباد ساخته باعانت خان مزبور مامور کردند - پس ازان خطاب خانی یافته بهمراهی محمد اعظم شاه در جنگ مورچال بیجاپور سال بیست و نهم مردانه شربت واپسین نوشید *

* اعتقاد خان میرزا بهمن یار *

پسر یمین الدوله خانخانان آصف خان است (آزاده مشرب لا ابالی منش فراغت دوست عشرت گزین بود - ایام زندگانی را (۲) به بهین آئین بسر برده اسباب ثروت و مکنت آنچه باید مهیا داشته داد عیش میداد - با فوج و فوج کشی کارے نداشت - در کمال آسودگی و بیغمی شبے بروز و روزے بشب میرسانید) - در میربخشیگری هرگاه میخواست بتمارض از رکاب پادشاهی تقاعد نموده در هر جا بساط آرامش و تن آسانی می گسترد - و گاهے بتقریب ملاقات برادر خود شایسته خان سرے بدکن می کشید - و گاهے بهمین بهانه بولایت بنگاله می شتافت - اوضاع مخترعه و کلمات متنوعهٔ او بسیار بر زبانها ست - نظر بر حقوق نیاکان عالیشان او و انتساب او بخاندان خلافت (چه اعلی حضرت و چه خلدمکان) از برخی تکلیف نوکری مرفوع القلم داشته در مراعات خاطرش میکوشیدند - و در سال دهم جلوس فردوس آشیانی به منصب پانصدی دویست سوار عز و (۳) افتخار اندوخت - و پس از فوت پدر عالیقدر باضافهٔ مناسب

---

(۲) نسخهٔ [ج] زندگی را (۳) نسخهٔ [ا] عز افتخار اندوخت *

امتیاز یافته همواره محفوف عواطف خسروانه بود (۲) در سال نوزدهم
از اصل و اضافه بپایهٔ دو هزاري دو صد سوار بر آمده در سال بیست
و دوم بمنصب سه هزاري سه صد سوار و خطاب خانه زاد خاني
چهرهٔ مباهات افروخت - در سال بیست و پنجم از دکن (که بدیدن
برادر خود شایسته خان رفته بود) معاودت نموده سعادت اندوز
ملازمت پادشاهي گشت - از پیشگاه خلافت در آخر همین سال
بمنصب چهار هزاري پانصد سوار و خطاب موروثی اعتقاد خان (که
پدر و عم او باین نام ممتاز بودند) مطرح انظار نوازش گردیده
بتفویض میربخشي گري سرمایهٔ اعتبار اندوخت - ازانجا (که
اکثر باظهار بیماري مراسم عهدهٔ مرجوعه را نمي توانست بتقدیم
رساند) سال بیست و ششم هنگام معاودت الویهٔ پادشاهي از کابل
بدار الخلافه چون ساحت لاهور بعز نزول سعادت پذیر گردید (۳)
التماس نمود که چندے در دار السلطنت اقامت گزیده بمعالجه
پردازد - از بنده پروري بشرف دستوري بر نواخته بتقرر سالیانه
شصت هزار روپیه خرسند ساختند - و پس از حصول صحت در سال
بیست و هفتم بدرگاه خسروي ناصیه سا گشت - از خانه زاد نوازي
ببحالیِ منصب و خدمت بآئین سابق سرافراز گردانیدند * و او
تا آخر سال سیم بدان خدمت والا رتبت بے دواعیِ طمع و اغراض

(۲) در [بعضي نسخه] محفوف و مشمول عواطف خسروانه بود (۳) نسخهٔ
[ب ج] بفر نزول سعادت پذیر *

نفسانی در کمال استغنا و بے پروائی پرداخته ذخیرهٔ ستوده نامی
اندوخت - و بعد از جنگ داراشکوه در مقام سموگڈهه که شکارگاهے ست
مشهور باحراز ملازمت عالمگیری کامیاب امتیاز گردیده در سال پنجم
باضافهٔ هزاری بمنصب پنجهزاری هزار سوار مطرح انظار عنایت
خسروانه گشت - و در سال دهم بورحمت علم اختصاص یافته
بدیدن برادر کلان (که دران ایام ناظم بنگاله بود) از پیشگاه سلطنت
مجاز گردید (۲) - و مدتے دران ولایت بعیش و کامرانی اوقات گذرانیده
در سال پانزدهم سنه (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجری بسیر
عالم بالا شتافت - خدایش رحمت کناد - عجب مرد راست
و درست بے ساخته و بے پروا بود - حق پرستی و فقیر دوستی
بکمال داشت *

گویند روزے بدیدن مجذوبے کوچه گرد بے سر و پا شتافته بود
چون این حرکات منافی سطوت امارت است پادشاه ازروی تعرض
پرسید که کسے آنجا از بندهای پادشاهی هم بود - عرض [illegible] که
یکے همین سیاه روی بود - و دیگر همه بندهای خدا بودند ؛ هوش
محمد یار خان نیز در خوبیها یکتای زمان بود - احوالش جدا
به تحریر آمده - و دختر او فاطمه بیگم زوجهٔ مفتخر خان بن
فاخر خان نجم ثانی در آخرها پیش خلد مکان اعتبارے داشت
و صدر النسا بود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] برخصت ممتاز گردیده

* اقضی القضات قاضي عبد الوهاب *

نبیرهٔ شیخ محمد طاهر بوهره است - که در پتن گجرات سکونت
داشت - تحلّي بفضل و کمالات یافته بحرمین شریفین شتافت
و بشیخ علي متقي (رحمه الله) پیوست - و مرید شد - و در ورع (۲)
و تقوی و فن حدیث یگانهٔ روزگار گردید - چون بوطن اصلي معاودت (۳)
نمود بدعتهائی (که اعتقاداً و عملاً در قوم خود شایع بود) برداشت
و در شکست گروه مهدویه پیروان سید محمد جونپوري میکوشید
و حسب وصیت شیخ خود مدار بجهت طلبهٔ علم راست میکرد
و در وقت حل کردن آن تدریس مي نمود - میگفت که یکے از دیگرے
چرا مانع شود - مجمع البحار غریب اللغت حدیث از تالیفات
مشهور او ست - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش میان اجین
و سارنگپور مالوه جمعے در اثنای راه برو ریخته کارش باتمام رسانیدند
گویند عهد کرده بود که تا سیاهی تشیّع و بدعتهای دیگر از دل قوم
خویش شسته و شو نده دستار بر سر نه بندد - چون در (۹۸۰)
نهصد و هشتاد عرش آشیاني داخل گجرات شده با شیخ ملاقات
نمود دستار را بدست خود بر سرش پیچید - و گفت ایفای نذر شما
بر ذمهٔ من است - و میرزا عزیز کوکه را بحکومت آنجا نامزد ساخت
شیخ بیاوری میرزا اکثر رسوم آن قوم را برانداخت - پس از چندے
(که ایالت آنجا بیکے از امرای ایران باز گردید) آن جماعه باعانت او

---

(۲) نسخهٔ [ب] و در زهد و تقوی (۳) نسخهٔ [ج] بوطن اصلي *

بناژگي سر خلاف برداشتند - شیخ دستار از سر بکشاد - و بعزم دار الخلافهٔ آگره کمر بست - و با وصف منع سید وجیه الدین گجراتي ممتنع نشد - و رسید آنچه رسید - نعش اورا از مالوه بنهرواله (که عبارت از پتن است) آورده بخوابگاه نیاگانش سپردند *

قاضي عبدالوهاب در علم فقه و اصول مهارت تمام داشت - و در عهد فردوس آشیاني مدتے بخدمت افتای پتن که مولد اوست مي پرداخت - هنگامے (که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بانتظام مهام صوبهٔ دکن مامور گردید) قاضي بخدمت شتافته رعایت و احترام یافت - و از ابتدای جلوس آن شاه فتح نصیب بر سریر فرمان روائی هندوستان بخدمت جلیل القدر قضای عسکر در کمال استقلال و غایت نفاذ حکم و نهایت اعتبار و اقتدار اشتغال داشت و این امر چنانچه از قاضیٔ مذکور متمشي شد از پیشینیان کسے را باین استقلال نشد - چه مزاج پادشاهي آنهمه مصروف پاس امور دینیه بود که نظم و نسق مملکتے بدین وسعت جز بحدود و سیاست شرعیه بکار نمي رفت - قضات بلاد و قصبات با حکام و ولات ثار(۲) بزر مي فروختند - قاضیٔ حضور (که بزهد و تدین خود را وا نموده در تمشیت امور جزوي و کلي لوای انا و لا غیري مي افراشت) اُمرای عمده ازو حساب بر میداشتند و از حسد چون کباب مي سوختند

(۲) نسخهٔ [ب] نماز بزر مي فروختند - و در [بعض نسخه] ناز بزر مي فروختند - اما صحیح ثار است که بمعنیٔ قصاص و داد قتیل باشد *

و با این همه میگویند که قاضي در اخذ و جر ید طولی داشت و زرهای خطیر اندوخته بود - مهابت خان لهراسپ (که به بیباکي و شوخي شهرت داشت) هنگامے (که بیساق دکن مرخص شد - و در حوالی دارالخلافه بدرخواست مساعده روزے چند فروکش نمود) دران اثنا سراغ یافت که سه چهار لک روپیه را جنس کشمیر و آگره خریدهٔ قاضي با مال تجار باحمدآباد میرود - از قاضي دل‌پري (۲) داشت همه را کشیده طلبید - و بسپاه تنخواه نمود - پس ازانکه بعرض پادشاه رسید جواب داد که از روی اضطرار از سوداگران بطریق قرض گرفته‌ام - با منافع بآنها خواهم رسانید - قاضي سوای اغماض مصلحت ندید - و در سال هفدهم بسبب استیلای مرض از حسن ابدال برفتن دارالخلافه مجاز گردید - و سید علي اکبر قاضیِ لاهور بنیابت او مامور گشت - و در سر آغاز سال نوزدهم هیزدهم رمضان سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري در شاهجهاناباد داعیِ اجل را لبیک اجابت گفت - چهار پسر داشت - نخستین شیخ الاسلام که بقضائیِ دارالخلافه قیام داشت - بموجب طلب بحضور رسیده از انتقال پدر بخدمت قضای عسکر معلی معزز گردید - او بخلاف پدر دیانت واقعي داشت - و ورع و صلاح او منسوب بریا نبود - از ترکهٔ پدر (که لک اشرفي و پنج لک روپیه نقد و جواهر و جنس بسیار بود) دامے نگرفته بدیگر ورثه قسمت نمود - بکمال نیک نفسي زیست میکرده

---

(۲) نسخهٔ [ا] دل بري داشت *

نظر بر فساد زمانه (که مزاجها بکذب و زور آشنا شده) انفصال قضایا بر بینه و شواهد نمي‌نمود - و بیشتر ارخای عنان میکرد - تا مدعي و مدعي‌علیه باهم بفهمند *

گویند در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد پادشاه ازو استفسار مسئله فرمود - او خلاف مرضي جواب داد - و در سال (۲) بیست و هفتم بتوفیق فطري آلهي جذبه در ربود - مستعفي خدمت گشته از تعلقات دنیوي دامن افشاند - با وجود عنایات پادشاهي و تحریض بر عدم ترک خدمت قضا عنان توجه از طرقي که رفته بود نگرداند - و بتجویز او قضای اردو بسید ابو سعید خویش قاضي عبدالوهاب که در دارالخلافه بود تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بسفر حجاز مرخص گشت - و پس از معاودت ببندر سورت خلد مکان باعزاز طلب داشته عنایت زیاده بحال او مبذول نمود چنانچه مکرر عطر بدست مبارک بر جامه‌اش مالید - و تکلیف قضا و صدارت بمیان آمد - ابا نموده التماس کرد که چندے رخصت وطن شود - که زیارت مقابر بزرگان و ملاقات عیال و اطفال دریافته خود را برکاب رساند - پس ازان از جذاب آلهي مسئلت مي‌نمود که باز آلودهٔ عمل پادشاهي نشود - اتفاقا در سال چهل و دوم فرمان شوق عنوان مصحوب نورالحق برادرش صادر گردید - بارادهٔ آنکه بعد آمدن بحضور اگر شغل صدارت اختیار نماید باو مفوض گردد

(۲) در [بعضی نسخه] در سال هفتم *

مشار الیه ناچار باکراه با دل ناخواه (که همواره از جناب خداوند حقیقی مستدعی بود که آلودهٔ عمل پادشاهی نشود - و زود بمقصد اعلی پیوندد) از احمدآباد بار سفر بر بست - در همان ایام مرض اشتداد گرفت - و در سنه (۱۱۰۹) یکهزار و یکصد و نهم هجري طرفے (که جاذبه‌اش گریبان‌گیر بود) شتافت - پادشاه نیز نظر بر تقدس ذات او افسوس‌فرموده کلمهٔ حق برزبان راندند- که خوشا حال او که بعد ازحج خود را ملوث بامور دنیا نساخت- دریں‌سلطنت دوصد سالهٔ تیموریه در دیانت و خدا پرستي مثل او قاضیئے نگذشته (۴) . پیوسته در حالت قضا هم مستعفي بود - پادشاه نمي‌گذاشت تا به تقریب مهم بیجاپور (که جنگ مسلمین است) خود را کشید *

این امر جلیل‌القدر را دین بدنیا فروشان سخت آسان گرفته‌اند زرها برشوت خرج مي‌کنند - تا بابطال حقوق مردم صد چندان ستانند - نکاحانه و مهرانه را حلال‌تر از شیر مادر میدانند - از قضات ارذئ قصبات چه توان گفت - که مس علم نصیب اعداست - و دفتر دیسپانديه و گفتهٔ زمینداران کتاب و شرع آنهاست - هرگاه درشان قضات با علم و عمل حدیثے وارد شده (که از سه قاضي یکے بهشتي ست) و خواجه محمد پارسا (قدس سره) در فصل‌الخطاب گوید آن قاضي بهشتي هم مگر قاضي بهشت باشد اندازهٔ گمرهي و ضلالت این قوم که کمتر از جهال اند که تواند گرفت - آن مرحوم را هم چهار پسر بود

---

(۴) نسخهٔ [ج] و در حالت قضا ٭

ازان جمله شیخ سراج الدین که دیوان برار بود - و زرهای پادشاهي بصرف آورده آخرکار خرقهٔ درویشي پوشید - و در اورنگ آباد در خدمت خواجه عبدالرحمن (که از مدتها خیرباد منصب و روزگار گفته بدر توکل زده صاحب وجد و حال بود) مرید گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان همراه شیخ خود بدار الخلافه شتافته بوقت موعود درگذشت - پسر دیگر محمد اکرم که مدتها صدارت احمدآباد داشت - و شیخ الاسلام خان خطاب یافته آخرها نابینا گشته در بندر سورت منزوي بود - درعهد خسرو زمان رخت هستي ته‌کرد - از پسران قاضي عبدالوهاب نورالحق و عبدالحق - که با یکدیگر در شکل و وضع بسیار مشابه و همانا بودند - روزے پادشاه هم اشتباه نمود که کدام یکےست - اولین باحتساب لشکر مامور بود - و دومین بداروغگیهای حضور مي پرداخت - پسر عبدالحق محمد معالي خان که خوگر شراب و شیفتهٔ راگ بود - و خود نیز بے حجابانه میخواند - و بشکار شوق کمال داشت - درین عهد مدتها بفوجداري ملکاپور برار (که هیزده کروهي برهانپور است) قیام داشته هیزده سال پیش ازین کما بیش درگذشت *

(۲)

باید دانست که بوهره بزبان هندي بمعني تاجر است - چون اکثر این قوم بتجارت اوقات میگذرانند باین اسم موسوم شده اند - گویند قبل ازین بچهار صد و پنجاه سال تخمینا بارشاد یکے از ملاهای فضلا

(۲) نسخهٔ [۱] هندوي *

(که ملا علي نام داشت - و قبرش در قصبهٔ کنبایت است) جمعی از اهل گجرات (که دران وقت عموما بت پرست بودند) بدین اسلام در آمدند - و چون آن شخص مذهب امامیه داشت بهمان طریق گرائیدند - و پس ازان [که سلطان احمد (که از اُمرای معتبر سلطان فیروز شاه پادشاه دهلي بود) بران دیار تصرف یافت - و اسلام شایع گردید] بتعلیم علمای وقت (که همه اهل سنت و جماعت بودند) برخی ازان جماعت باین آئین در آمدند - و چون بین الفریقین نزاع و جدال از قدیم الایام معمول و مستمر است غبار مخالفت میان یکدیگر برخاست - آنها که بر تشیع مانده اند همواره یکی از ملاهای فضلا از قوم خود دارند - که در مسائل شرعیه باو رجوع مي نمایند - و خمس مال را بسادات مدینهٔ منوره مي فرستند - و زکوة را بآن رئیس فاضل میدهند - که بفقرای قوم خود قسمت (۲) مي نماید *

* اسلام خان رومي *

حسین پاشا ولد علي پاشا ست - و پاشا بعرف آن ولایت عبارت از امیر است - بحکومت بصره مي پرداخت - و در ظاهر اطاعت سلطان روم مي نمود - محمد عم او بتقریبی از وی رنجیده باستنبول رفت - بداعیهٔ آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش دران جا صورت پذیر نگشت پیش ابشر پاشای حلب (که عزل و نصب حکام برخی بلاد متعلقهٔ روم باختیار او بود) رفته

---

(۲) نسخهٔ [ج] بفقرای قوم قسمت مي نماید *

بد سلوکي و ناشایستگی اطوار برادر زاده ظاهر ساخت - و استدعای
اقطاعی نمود - که محصول آن را صرف حوائج ضروري نماید - ابشر
بحسین پاشا نوشت - که محلی از لواحق بصره بوی باز گذارد
بعد ازانکه ببصره آمد حسین پاشا بر طبق نوشتهٔ ابشر کار بند شد
و محمد را بدلجوئي نزد خود نگاهداشت - چون محمد باتفاق برادر
خود پا از اندازه بیرون گذاشته بی اعتدالي آغاز نهاد حسین پاشا
هردو را بندنموده روانهٔ هندوستان نمود - ایشان بلطائف الحیل برکنار
لحسا از جهاز بر آمده ببغداد پیش مرتضی پاشا رفتند - و محمد
ازروی تدبیر و تلبیس اتفاق حسین پاشا با قزلباش و وفور خزانهٔ او
وا نموده ظاهر ساخت - که اگر شما با جمعیت خویش آمده او را
برآرید و حکومت بصره بمن متعلق شود همین خزانهٔ مزبور بشما
عاید خواهد شد *

مرتضی پاشا این قصه بقیصر نگاشته دستوري گرفت - که
از بغداد ببصره رفته حسین پاشا را بر آورد - و بصره را بمحمد
سپارد - و چون این عزیمت از قوت بفعل آورده نزدیک بصره رسید
حسین پاشا نیز پسر خود یحیی را با فوجی بمنبرد او فرستاد - یحیی
چون دانست (که با او جمعیت بسیار است - و تاب مقاومت
ندارد) راه مطاوعت سپرده باو پیوست - و حسین پاشا از شنیدن
این خبر آسیمه سر شده (۲) عیال و اموال خود را به بهنبها (۳) که از مضافات

(۲) نسخهٔ [ب] سراسیمه شده (۳) نسخهٔ [ب] منسبها *

شیراز است بوده بقزلباش ملتجي گردید - مرتضی پاشا به بصره آمده هرچند تجسس و تفحص نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت - ازین رهگذر اورا با برادر و گروهے دیگر از هم گذرانید - پس از چندے اعراب جزائر از بے هنجاري و بد سلوکی مرتضی پاشا ستوه آمده هنگامه آرای قتال گشتند - مرتضی پاشا شکست یافته ببغداد شتافت - و جمعے کثیر را از مردم او بتیغ از هم گذرانیدند و این مژده را بحسین پاشا رسانیده اورا ببصره طلبیدند - او مال و عیال خود به بهبها (۲) گذاشته به بصره آمد - و کار حکومت از سر گرفت - و ده دوازده سال دیگر بایالت و حکمرانی آن آنجا پرداخت و همواره با سلاطین عظیم الشان هند بطریقهٔ ارسال عرائض و هدایا و مسلوک میداشت - چنانچه در آخر سال سیوم عالمگیری نامهٔ اخلاص طراز مشتمل بر تهنیت جلوس با اسپان عراقي نژاد برسم پیشکش فرستاد *

بالجمله چون فرمان روای ملک روم (۳) بنابر بواعث نزاع و خلافے که ازو سر زد یحیی پاشا را بجایش تعین فرمود مشارالیه نتوانست دران مرز و بوم اقامت ورزید - و روی رفتن نزد قیصر هم نداشت ناکام با اهل و عیال و معدودے از ملازمان جلای وطن اختیار کرده روی عزیمت بایران دیار نهاد - پس از وصول دران سرزمین بوی عنایتے نشنید - و گل التفاتے نچید - برهنمونی اقبال تصمیم عزم

(۲) نسخهٔ [ا] هبها (۳) نسخهٔ [ج] ممالک روم *

هندوستان نموده رهگرا گشت - و این ارادهٔ دولت آمادهٔ او در پیشگاه
خلافت درجهٔ استحسان پذیرفته خلعت با پالکي و ماده فیل
حوالهٔ گرز بردار شد ، که در راه بآن غربت‌گزین دیار اماني و آمال
رسانیده اُمیدوار جلائل مراحم نماید - چون دوازدهم سال پانزدهم
صفر سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بحوالیٔ دار الخلافهٔ
شاهجهان‌آباد رسید بخشي‌الملک اسد خان و صدرالصدور عابد خان
تا لاهوري دروازهٔ شهر پناه پذیرا شدند - دانشمند خان میربخشي
پیشوا آمد - و در بارگاه خلافت آداب موافق ضابطه بجا آورده باجازت
بوسهٔ [illegible] تخت و مساس دست پادشاهي بر پشت او سرش
با [illegible] آسمان درگذشت - [illegible] هزار [illegible]
[illegible] سر اسپ پیشکش گذرانید ، و بنوازش یک لک روپیه نقد
[illegible] دیگر انواع عطایا سرافرازي یافته بمنصب پنجهزاري پنجهزار
سوار و خطاب اسلام خان بلند نامي اندوخت - و حویلیٔ رستم خان
دکني (که منزلے ست عالي بر لب آب جون) با فرش و دیگر لوازم
و یک منزل کشتي (برای آنکه سفینه سوار از راه دریا بمجرای پادشاه
مي‌آمده باشد) مرحمت گردید - و افراسیاب پسر کلانش بمنصب
دو هزاري هزار سوار و خطاب خاني و دیگر پسر او علي بیگ بخطاب
خاني و هزار و پانصدي ممتاز گشتند - و پس ازان باضافهٔ هزاري
هزار سوار و تنخواه ده ماهه نقد و معافیٔ خوراک دواب چهرهٔ (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] ده ماهه و معافی ٭

مراد افروخت - و پهتر بتفویض صوبهداری مالوه اختصاص یافت *
ازانجا (که شجاعت و فراست از جبین حالش پیدا و کاردانی
و ریاست از جبهۀ روزگارش هویدا بود) بالطاف پادشاهی مرتقی
والاپایۀ امارت هندوستان شد - مرکوز خاطر خلد مکان آنکه اهل
و عیال خود طلبیده دل‌نهاد توطن این مرز و بوم گردد - او بنابر وجهه
در طلب قبائل و پسر سجومین خود مختار بیگ تعلل می‌نمود
و بلیت و لعل میگذرانید - ازین جهت از منصب بر طرف شده
و از دولت حضور مهجور گردیده در اوجین رحل اقامت انداخت
در آخر سال پانزدهم بالتماس عمدة الملک خان جهان بهادر ناظم
دکن ببحالی منصب و خدمت فایز گشته (۲) بسرداری فوج هراول
همت‌بخش ارباب وغا گشت - و مکررا با عساکر عادلشاهیه و نبیرۀ
بهلول بیجاپوری صف آرائیها اتفاق افتاد - در نوزدهم سال یازدهم
ربیع الآخر سنه (۱۰۸۷) هزار و هشتاد و هفت هجری درعین ترازو بودن
جنگ با غنیم جائے که خان مذکور بود قضا را وقت تقسیم آتش
در باروت افتاده فیل رم خورده راست در فوج غنیم رفت - مخالفان
هجوم آورده گرد گرفتند - و ریسمان عماری بریدند - و چون بر زمین
افتاد او را با پسرش علی بیگ خان بته تیغ در آوردند * * بیت *

* اجل راه سر کرد و افتاد پیش *
* کشان سوی دام فنا صید خویش *

---

(۲) در [بعضی نسخه] گشته خان مذکور بسرداری *

اورا زندگي مهلت نداد - و الا كاركردگي و خدمت طلبي با بردلي
و درست انديشي جمع داشته مصدر كارهاي نمايان ميشد - بزرگي
(۲)
و عمدگي باو ميزيبيد - طبع موزونے هم داشت - ازوست * رباعي *

* يكچند كه سير بينوائي كرديم *
* بر درگه كبريا گدائي كرديم *
* برديم برسم هديه لختے ز جگر *
* تا با سگ درست آشنائي كرديم *

و بعد فوتش افراسياب خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
و پانصدي هزار و پانصد سوار و مختار بيگ (كه با متعلقان پدر
را ندرسال هيزدهم باوجين رسيده غايبانه بمنصب هفتصدي صد سوار
سرافراز شده بود) بمنصب هزاري چهارصد سوار سر بر افراختند
و اموال خان متوفي سه لك روپيه و بيست هزار اشرفي (كه در
اوجين و شولا پور ضبط شده بود) بپسرانش معاف گشته حكم شد
كه مطالبهٔ پدر را جواب كنند - و پس ازان افراسياب خان بفوجداري
دهاموني مامور شده درسال بيست و چهارم بفوجداري مرادآباد
از انتقال فيض الله خان كامياب مراد گشت - و در همين سال مختار
بيگ بخطاب نوازش خان مورد نوازش خسرواني گشته درسال سيم
بفوجداري و قلعهداري مندسور رايت افتخار افراشت - و درسال
سي و هفتم بحراست چكلهٔ مرادآباد مامور شد - و پس ازان

(۲) نسخهٔ [ج] داشت رباعي ٭

بفوجداری ماندو و ازان بعد بحکومت ایلچپور متعین گردید - و در سال چهل و هشتم بصوبه‌داری کشمیر درجهٔ اعتبار پیمود *

* اعظم خان کوکه * (۲)

معروف بفدائی‌خان کوکه مظفر حسین نام برادر کلان‌ِ خانجهان فدائی بهادر کوکلتاش است - در عهد اعلی حضرت بدو نا صواب اندیش بمزید رشادت و اعتبار ناصیهٔ احوال افروخت - اینک شکن خان عدالت فایز شده و پستر بمرافقت سفیر بیجاپور بایر عطایای صاحبقران ثانی بعادل شاه والی آنجا مامور گشت جهانگیری سال بیست و دوم بخدمت توزک سر برافراخت - و در ... بیست و سیوم بخشی‌گری احدیان یافت - و در سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار و بخشی‌گری منصبداران کابل و داروغگی توپخانهٔ آنجا مفتخر گردید - و در سال بیست و ششم شرف اندوز حضور گشته بتفویض میر توزکی بر خود بالید - و پس ازان داروغگی فیول خاصه و پستر داروغگی افیال حلقه نیز بدو مفوض شد - و در سال بیست و نهم بیافتن داروغگی گرز برداران تحصیل مباهات نمود - و از تغیر تربیت خان میر توزکی باز ضمیمهٔ کارها گردید - و از راه نوازش و خانه زاد پروری باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بر نواخته در آغاز سال سیم بخطاب فدائی خان مورد عواطف خسروانه گشت - و بعد ازان (که مهام فرمانروائی

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] اعظم خان معروف بفدائي خان کوکه *

بقبضهٔ اقتدار عالمگیري درآمد) بوسیلهٔ نسبت کوکلتاشي مشمول
الطاف پادشاهانه شده هنگامے (که در تعاقب دارا شکوه باغ اعزآباد
سواد دارالخلافهٔ دهلي از فر نزول جهانباني نضارت تازه یافت)
اورا بنسـ طای نقاره بلند آوازه فرموده بهمراهی امیرالامرا شایسته خان
بکفایت مهم سلیـ *مان شکوه (که از لکهنؤ بجناح استعجال طي منازل
نموده ارادهٔ لحـوق بپدر داشت) مرخص گردید - خان مذکور پیش
از امیرالامرا را بجانب بوریهٔ (۲) شتافته آگهي یافت - که سلیمان شکوه
میخواهد - که باعانت پرتهي سنگهه مرزبان سري‌نگر از گذر هردوار
گذشته پا سرے بلاهور کشد - مشارالیه در یک شبانه روز هشتاد کروه
ایلغار کرده بهردوار رسید - آن سرگردان تیه حیراني از وصول خان
جلادت آئین مجال عبور نیافته ناچار بکوهستان سري‌نگر در آمد
فدائي‌خان معاودت نموده ناصیه‌سای آستان‌خلافت گردید - و رخصت
یافت که بخلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه تعین شده)
پیوسته ضمیمهٔ جنود اقبال باشد - و در همین ایام (که الویهٔ عالمگیري
بعزیمت ملتان بقصبهٔ قصور پرتو نزول افکنده بود) حسب الطلب
بحضور آمده از انتقال ارادت خان صوبه‌دار اوده بفوجداری آنجا
و گورکهپور دستوري یافت - و بعد از جنگ شجاع و فرار او برفاقت
معظم خان میر جمله مامور گردید - که ملتزم رکاب سلطان محمد
بوده در تعاقب آن گریز پا پردازد - پس ازان (که سلطان محمد

---

(۲) نسخهٔ [ب] پوریه *

درعین تکامشي و گرمي هنگامۀ جنگ و جدال که با عم داشت از میر اهتمامي معظم خان ستوده آمده بشجاع پیوست - و بستر ازقوم ادبار و بیدولتي از سیماي احوالش برخوانده قرین ندامت و تنبیه بمعسکر پادشاهي رجع القهقري نمود) معظم خان حسب الحکم فدائي خان را با فوجي بحراست و خبرداري آن شاهزاده تا صواب اندیش روانۀ حضور ساخت - و در سال چهارم از تغیر صف شکن خان بخدمت میر آتشي خلعت سرافرازي پوشید *

چون آغاز سال ششم خطۀ دلپذیر کشمیر مهبط موکب عالمگیري گشت قوم سنبل (که قبیله ایست از قبائل افغان نیازي که آن طرف دریاي نیلاب تمکن دارند) در سوالف ایام برخي از انها در موضع دهکوت (۲) موسوم بمعظم نگر (که این روي آب است) اقامت گزیده مصدر شر و فساد میشدند - فوجداران و حکام بموجب حکم آنها را ازین طرف بآن (۳) روي آب دریا کوچانیده بودند - درین ولا آن طایفه بمقتضاي جهالت مسالک تمرد پیموده از آب نیلاب عبور نموده تهانۀ پادشاهي را متصرف شدند - خان مذکور (که با توپخانۀ منصور در کنار دریاي چناب بود) بر طبق یرلیغ والا باستیصال آن گروه پرداخته عرصۀ آن ناحیه را از خار وجود آنها پیرایش داد - و بندوبست آن سرزمین نموده بخنجر خان (که بفوجداري آنجا معین شده بود) سپرده معاودت نمود - و در همین سال وقت مراجعت پادشاهي

(۲) نسخۀ [ب] ونکوت (۳) نسخۀ [ب] بآن روي دریا *

از لاهور بدار الخلافه چون عرصهٔ شکارگاه کانوادهن (۴) مضرب خیام پادشاهي گشت فدائي‌خان بمالش مفسدان توابع پتّه جالندهر (که از راه نا عاقبت بیني سر فساد برداشته بودند) معین‌گردیده کاربند حکم گشت - سال هفتم بمنصب چهارهزاري دو هزار و پانصد سوار سر بر افراخت - و در سال دهم بفوجداري گورکهپور باضافهٔ هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار بلندرتبگي یافت و بعدتر صوبه داري اوده نیز ضمیمه گردید - و در سال سیزدهم بحضور رسیده بصاحب صوبگي لاهور اعلام سرافرازي بر افراخت چون در منزل غریب خانه شکست غریب باحوال محمد امین خان صوبه دار کابل راه یافت او از لاهور بپشاور شتافته بضبط آن نواحي پرداخت - و بعدتر بیساق جمو متوجه شد - و چون در همین‌ایام سال هفدهم سواد حسن ابدال معسکر پادشاهي گردید فدائي خان از تغیر مهابت خان بنظم کابل درجه پیماي اوج بلند نامي گشته با فوج شایان و سامان فراوان مرخص گردید - و بهراولي آغر خان بمالش افغانان بدسگال کوشیده وراه بازارک و سه چوبه جنگ کنان از پشاور بجلال آباد رسید - و ازانجا بکابل رفت - و وقت برگشتن افغانان زیاده از مور و ملخ فراهم آمده سد راه گردیدند - کارزارے سخت واقع شد - فوج هراول از توزک افتاده اکثر توپخانه و بهیر بتاراج رفت - نزدیک بود که چشم زخم عظیم باو هم رسد - مردانه پاي

---

(۴) در [اکثر نسخه] کادو و آهن *

تهاند افشرده قول را محفوظ نگاه داشت - و باز آغرخان را از تهانهٔ
گندمک طلبیده هراول ساخت - و بار دیگر بر سر کتل جلک که درهٔ
دشوار گذار است نبردے صعب اتفاق افتاد - سوای تیر و تفنگ
آنقدر سنگ فیلاسا از تلهای کوه می‌غلطانیدند که عرصه بر لشکر
پادشاهي تنگ گردید - بمحض تائید ایزدي چندان تلاشهای دلیرانه
بکار رفت که آخرکار افغانان روگردان شده متفرق گشتند - فدائي
خان بهمعنانی فتح و نصرت بجلال‌آباد رسیده در احداث محکمها
و تعین تهانجات پرداخت - و در دفع آن طایفهٔ شورش انگیز از
مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن چندانکه ممکن بود
مساعیٔ جمیله بفعل آورد - و در پیشگاه خلافت نیکو خدمتیهای او
مقرون تحسین و آفرین گشته بخطاب اعظم خان کوکه فرق مباهات
بذروهٔ اعلی سود - و در سال بیستم بحضور آمده از تغیر امیرالامرا
بنظم عمده صوبهٔ بنگاله اختصاص یافت - و در سال بیست و یکم
چون حکومت آن مملکت بپادشاهزاده محمد اعظم شاه مفوض گشت
صوبهٔ بهار از تغیر وکلای شاهزادهٔ مذکور نامزدش گردید - خان
مشار الیه رهگرای عزیمت تعلقه بود که نهم ربیع‌الآخر (۲) سنه (۱۰۸۹)
هزار و هشتاد و نهم هجري بآخرت سرا شتافت - حویلی خان‌مذکور
واقع لاهور از مکانهای عمدهٔ آن بلده است - مدتها اقامتگاه صوبه‌داران
آنجا بود - پسر کلانش صالح خان (که خطاب فدائي‌خان یافته)

---

(۲) نسخهٔ [ب] ربیع الثاني -

اموالش بجای خود رقم پذیرفته - دومي پسر صفدر خان داماد خانجهان بهادر بود - در سال سي و سیوم (۲) عالمگیري در فوجداري گوالیار بر گدهی (۳) تاخته به تیر بندوق درگذشت *

* افتخار خان سلطان حسین *

پسر کلان اصالت خان میربخشي‌ست - چون پدرش سال بیستم شاهجهاني در بلخ جهان‌گذران را پدرود نمود پادشاه قدر شناس نظر بر نیکو خدمتیهای آن بندهٔ کار طلب تلاش مند پسرانش را منظور نظر تربیت فرموده در سال بیست و یکم سلطان حسین بداروغگی قورخانه سرافرازي یافت - و در سال بیست و دوم بداروغگی داغ از تغیر رحمت خان سر عزت برافراخت - و در سال بیست و چهارم بفوجداري میان دو آب سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال سي و یکم باضافهٔ سواران از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار کامیاب دولت گردید - و بهمراهي مهاراجه جسونت (که بصلاح‌اندوزي دارا شکوه حقیقةً بمقابل شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده) رخصت مالوه یافت - در همان ایام آن شاهزادهٔ نصرت نصیب بهمعناني اقبال از دریای نربده گذشته بدان صوبه در آمده - راجه سد راه گشته مستعد کارزار گردید - پس ازان (که سران نامي راجپوت علف تیغ عالمگیري شدند - و مهاراجه هوش باخته راه فرار گرفت) جمعي از کمکیان بموکب عالمگیري پیوسته بسیارے جان بدر بردند

(۲) نسخهٔ [ج] در سال سیوم (۳) در [بعضی نسخه] بر کولی تاخته ه

سلطان حسین (که با معتبران به پیش آهنگی هراول متعین بود)
خود را بهنجار کشیده راه آگره سر نمود - و چون سریر فرمان روائی
هندوستان بجلوس عالمگیري تزئین پذیرفت ازانجا (که جوهر
ماهیت او خالي از فروغ آگاهي نبود) بانواع التفات پادشاهي مفتخر
گشته باضافهٔ منصب و خطاب افتخار خان چهرهٔ مباهات افروخت
و بعد از جنگ شجاع از تغیر سیف خان بخدمت آخته بیگي
و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار امتیاز گرفت - و در
سال ششم از تغیر فاضل خان (که بوالا پایهٔ وزارت برآمد) بخدمت
میر ساماني خلعت افتخار پوشید - و چون خان مذکور پي بمزاج
پادشاهي برده بود مدتها کار را باستقلال تمام سرانجام داد *

در سال سیزدهم بپادشاه رسانیدند که شاهزاده محمد معظم
ناظم دکن از بدهمنشیني و طبیعت پرستي بفریب خوشامد گویان
از جا رفته ارادهٔ خود رائي و خود آرائي دارد - لهذا او را متعهد
و محرم راز دانسته رخصت دکن یافت - و اندرز تلخ و شیرین
درخور وقت بزبان او حواله رفت - موصی الیه خود را جلد و چسپان
رسانیده امانت برگذارد - چون پادشاهزاده را مشرب اخلاص صافي بوده
و اخبار ناراست لمعان صدق نداشت جز تسلیم و رضا طلبي جوابے
سر نزد - و برائت ذمهاش بر پادشاه متحقق گشت - و غضب بلطف
تبدیل یافت - اما درین ضمن بسعایت بدگویان قابو جو بنابر جهتے
عتاب متوجه حال افتخار خان گردید - و بعد رسیدنش بحضور

با آن همه اعزاز و اعتبارے که داشت مورد بر طرفی منصب و خطاب شده گرز بردار تعین شد - که اورا از دریای اتک در گذرانند - و در سال چهاردهم بعفو تقصیر و بحالی منصب و خطاب مجددا مشمول التفات گشته بنظم صوبهٔ کشمیر از تغیر سیف خان مامور گردید - و پستر از کشمیر معزول شده دران هنگام (که شورش افغانان کابل شده بود) او باقامت پشاور رخصت یافت - و در سال نوزدهم بفوجداری بنگشات نامزد گشت - و در سال بیست و یکم بحکومت اجمیر مرخص شد و پس ازان بهمراهی شاهزاده محمد اکبر دستوري یافت - و در سال بیست و سیوم بفوجداری جونپور سرافراز گردید - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجري همان جا بساط هستي در نوردید - پسرانش عبدالله و عبدالهادي و عبدالباقي بحضور رسیده خلاع ماتمي یافتند - و در عهد خلدمنزل یکے از انها بخطاب اصالت خان مخاطب گشته بنیابت مختار خان بامور خانساماني مي پرداخت - درین عهد کمال (۲) افلاس و فلاکت سرزده بدکن آمد - قدر شناسیهای نواب آصفجاه بفریادش رسیده بدیوانی دکن منصوب گردید - و آخرها بحراست حیدرآباد متعین گشت و درانجا پیمانهٔ حیاتش لبریزگردید - و دیگرے بخویشگی معمور خان شهرت داشت - خطاب تفاخر خان یافته در عهد محمد فرخ سیر قلعه دار و حارس بیجاپور شده مدتها دران ویرانه بسر برد

(۲) در [اکثر نسخه] بکمال افلاس ه

و دورے از آسودگي و جمعیت بر احوال پر اختلالش نکشود - همانجا زندگي بسپرد *

* آتش خان جان بیگ *

پسر بختان‌بیگ روزبهاني ست - که سال اول جلوس خلدمکان در جنگ محمد شجاع جان‌نثار گردید - نام برده در حین حیات پدر بدولت روشناسي پادشاه فایز بود - سال بیست و یکم بخطاب آتش خان لواي ناموري افراشت - و سال بیست و پنجم از تغیر سلاح‌خان بخدمت میرتوزکي چهرهٔ امتیاز برافروخت - برادرانش یکے منصور خان - که چندے بمیرآتشي دکن مامور بود - بعد تر حارس اورنگ‌آباد گردید - دومین یوسف خان - که در عهد خلدمکان بفوجداري قمرنگر عرف کرنول سرافرازي داشت - و در عصر خلد منزل بنظم صوبهٔ حیدرآباد نامزد شد - و پاپرا مفسد را کشت - اعقاب اینها در دکن باقي *

مجملے از کیفیت پاپرا بزبان قلم میدهد - نام برده از اراذل اهل حرفهٔ تلنگانه بود - در عهد خلدمکان (۲) (که رستم دل خان بني مختار صوبه‌دار حیدرآباد بود) پاپرا مذکور خواهر خود را که مالدار بود کشته بدان دستمایه پیادگان فراهم آورده بر کوهے ملجاي خود ساخت و دست رهزني و دست اندازي (۳) بر مسافرین و رعایاي آنطرف دراز کرد - فوجداران و زمینداران نواح در فکر گرفتن او شدند - او باستماع

---

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکاني (۳) نسخهٔ [ب] اطراف ه

آین امر نژن رنگت رام زمیندار پرگنهٔ بولاس (۲) سرکار ایلکندل شتافته
نوکر او گردید - و بعد چندے دران جا شروع بقطاع الطریقي نموده
زمیندار مزبور بعد اثبات دزدي او را مقید ساخت - چون پسر
زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن أسارا رهائي یافته در
موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ تري‌کنده (۳) سرکار بهونگیر (۴) که جاي قلب
واقع شده با سروا نامي مفسد پیشه دمساز گشت - ودرانجا گڈھے
ساخته علانیه بتاخت و تاراج مي‌پرداخت - رستم دل خان قاسم خان
جماعه دار را فوجدار پرگنهٔ کلپاک (که بمسافت قریب از شاه پور
واقع گشته) مقرر نموده براي دستگیر ساختن پاپرا تاکید نمود - در
جنگ قاسم خان کشته شد - و سروا با پردل خان نامي جماعه دار
پیادگان همراهي خود در فنون سپاه‌گري بسفاهت پیش آمده جنگ
پلنگ نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بناي قلعهٔ تاریکنده
پرداخت - و تا ورنگل و بهونگیر میدوید - و ابواب بلا بر روي سکنهٔ
آن نواح مي‌کشود *

خلدمنزل بعد فتح بر محمد کام‌بخش یوسف خان روزبهاني را
صوبه‌دار حیدرآباد ساخته براي گرفتن پاپرا تاکید بلیغ فرمود - خان
مزبور دلاور خان جماعه دار را با فوجے شایان تعین نمود - نام برده
در وقتي (که آن شقي بمحاصرهٔ کلپاک سرگرم بود) بر سرش رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] پولاس سرکار یلکندل (۳) نسخهٔ [ب] تري کنده (۴)
در [بعضي نسخه] بهونکر *

بعد زد و خورد او را منهزم ساخت - و در کلپاک تهانه قایم نمود
درین ضمن خسرپورهٔ پاپرا [که با جمعی کثیر از مدتی در شاهپور
محبوس و در شکنجهٔ انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز
جنس خوردنی برای او می برد) هیچکس ماذون نبود که پیش او
برود] بدست زن خود چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای (۲)
خویش و چند محبوس دیگر بریده روزی (که آن شقاوت آثار برای
شکار ماهی بیرون شاهپور رفته بود) باتفاق دیگران بر آمده پیادهای
نگهبان محبوس‌خانه و دروازهٔ قلعه را کشته متسلط گردید - باستماع
این‌خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای
توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بزمینداران کلپاک
اشارهٔ این معنی کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلاور خان
با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاهپور آویز و ستیز غریب
روداد - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکنده شتافت - چون این خبر
بیوسف خان رسید اول میرزا علی کار پرداز خود را تعین نمود
و ثانیا خود هم با فوج شایان رسیده تا نه ماه بمحاصرهٔ تاریکنده
پرداخت - پس ازان جهانگهٔ قول استاد نمود - هر که از قلعه
بر می آمد انعام می یافت - پاپرا تغیر وضع نموده از قلعهٔ مزبور
بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف
خان آوردند خان مزبور بند بند او را جدا ساخته سر او بحضور

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خرد *

این امر نزد رنکت رام زمیندار پرگنهٔ بولاس (۲) سرکار ایلکندل شتافته نوکر او گردید - و بعد چندے دران جا شروع بقطاع الطریقي نمود زمیندار مزبور بعد اثبات دزدي او را مقید ساخت - چون پسر زمیندار مذکور کسل مند شده بود در ضمن اسارا رهائي یافته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ تري‌کنده (۳) سرکار بهونکیر (۴) که جای قلب واقع شده با سروا نامي مفسد پیشه دمساز گشت - ودرانجا گڈهے ساخته علانیه بتاخت و تاراج مي‌پرداخت - رستم دل خان قاسم خان جماعه دار را فوجدار پرگنهٔ کلپاک (که بمسافت قریب از شاه پور واقع گشته) مقرر نموده برای دستگیر ساختن، پاپرا تاکید نمود - در جنگ قاسم خان کشته شد - و سروا با پردل خان نامي جماعه دار پیادگان همراهي خود در فنون سپاه گري بسفاهت پیش آمده جنگ یلنگ نموده کشته گردید - پاپرا چیره شده به بنای قلعهٔ تاریکنده پرداخت - و تا ورنکل و بهونکیر میدوید - و ابواب بلا بر روی سکنهٔ آن نواح مي‌کشود *

خلدمنزل بعد فتح بر محمد کام بخش یوسف خان روزبهاني را صوبه‌دار حیدرآباد ساخته برای گرفتن پاپرا تاکید بلیغ فرمود - خان مزبور دلاور خان جماعه دار را با فوجے شایان تعین نمود - نام برده در وقتے (که آن شقي بمحاصرهٔ کلپاک سرگرم بود) بر سرش رسیده

(۲) نسخهٔ [ب] پولاس سرکار یلکندل (۳) نسخهٔ [ب] نري کنده (۴) در [بعضی نسخه] بهونکر *

بعد زن و خورد او را منهزم ساخت - و در کلپاک تهانه قایم نموده
درین ضمن خسرپورهٔ پاپرا [که با جمعی کثیر از مدتی در شاه‌پور
محبوس و در شکنجهٔ انواع عذاب بود - و غیر از زن او (که هر روز
جنس خوردنی برای او می برد) هیچکس ماذون نبود که پیش او
برود] بدست زن خود (۲) چند عدد سوهان طلب داشته زنجیر پای
خویش و چند محبوس دیگر بریده روزی (که آن شقاوت آثار برای
شکار ماهی بیرون شاه‌پور رفته بود) باتفاق دیگران بر آمده پیادهای
نگهبان محبوس‌خانه و دروازهٔ قلعه را کشته متسلط گردید - باستماع
این‌خبر پاپرا مضطرب گردیده خود را نزدیک قلعه رسانید - و صدای
توپ از بالای قلعه بلند شد - چون برادرانش بزمینداران کلپاک
اشارهٔ این معنی کرده بود بمجرد رسیدن صدای توپ دلاور خان
با فوج روانه گشت - پس از رسیدن متصل شاه‌پور آویز و ستیز غریب
روداد - آخر پاپرا هزیمت یافته بتاریکنده شتافت - چون این خبر
بیوسف خان رسید اول میرزا علی کار پرداز خود را تعین نموده
و ثانیا خود هم با فوج شایان رسیده تا نه ماه بمحاصرهٔ تاریکنده
پرداخت - پس ازان جهانده قول استاد نمود - هر که از قلعه
بر می آمد انعام می یافت - پاپرا تغیر وضع نموده از قلعهٔ مزبور
بدر زد - و بدست همان برادر زن گرفتار گردید - چون پیش یوسف
خان آوردند خان مزبور بند بند او را جدا ساخته سر او بحضور

(۲) در [اکثر نسخه] او بدست زن خود ٭

پادشاه فرستاد * * بیت *

* دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر *

* کای نور چشم من بجز از کشته ندروي *

* امانت خان میرک معین الدین احمد *

خان آمرزش نشان میرک معین الدین احمد امانت خان خوافي راستي منش درستي آئین - دیده ور حقیقت بین - فقیر مشرب غني مزاج - فرشته خوی قدس امتزاج - پسندیده شیم ستوده اخلاق صاحب مروت بلند وفاق - سعادت سیمای عالي فطرت - صافي ضمیر والا فکرت - موسس قواعد دیانت و امانت - مشید بنیان فتوت و سماحت قاسم خان [illegible] - کم کینه و مهر بیش - امانت [illegible] و رای خیر [illegible] ظاهر [illegible]

موطن اسلاف بزرگوار آن حمیده صفات بلدهٔ هرات (۲) دار السلطنت خراسان دیار است - جد کلانش میر حسن نام از پدر گرامي قدر خویش میر حسین (که از اعیان آن شهر بود) کیف ما اتفق رنجیده بر سبیل تهاجر بقصبهٔ خواف (که آلکه اسمش مختصر ازان مملکت و مردم آنجا از قدیم الایام بکیاست و فطانت شهرهٔ آفاق اند) سری کشید - خواجه علاء الدین محمد (که از اکابر و روسای آن مکان بود) نظر بر قدم شناسائی نیاگان باستمالت و دلجوئي پرداخته در خانهٔ خود نگاهداشت - چون بوارق مجد و شرافت از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور میداد صبیهٔ خود را بحبالهٔ عقدش در آورد - ناگزیر مشار الیه

(۲) در [بعضی نسخه] که دار السلطنت *

همان جا رخت اقامت انداخته صاحب اهل و عیال گردید - پس ازان
(که خواجه شمس الدین محمد خوافي مشهور خلف رشید خواجهٔ
مذکور در ملازمت عرش آشیاني پایه افزای بزرگي و اعتبار گشت)
میرک کمال ولد میر حسن مسطور مع پسر خود میرک حسین
نزد تغائی خود بهندوستان آمده روزگار برفاه و آسودگي میگذرانید
همان جا نیز با یکی از بنات سادات همشهری (۲) خویش پیوند بیوگاني
نموده میرک عطاءالله ازان عفیفه متولد شد - که در یساق بلخ بخشي
پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بود - و بمزید قرب و اعتبار امتیاز
داشت - بنابر وجهی از شاهزاده جدا شده در زمرهٔ ملازمان پادشاهي
انسلاک یافته بمنصب هفت صدي سرافراز گشته اولا ببخشي گري
احدیان متعینهٔ کابل و پستر بدیواني صوبهٔ پتنه تعین یافت - همان
جا در آخر عهد اعلی حضرت شمع حیاتش به تندباد اجل خاموش
گردید - اما میرک حسین در عهد جنت مکاني بمنصب سلطاني
و التفات خاقاني چهرهٔ عزت افروخته بکارداني و معامله فهمي
سمت اشتهار گرفت - در سال هشتم جهانگیری بهمراهی شاه زاده
سلطان خرم مخاطب بشاهجهان بر مهم رانا متعین شد - چون
اودیپور مضرب خیام شاهي گردید و مکانهای معتبر رانا تهانه نشین
گشت مشار الیه (۳) ببخشي گري و واقعه نویسی کوهلمیر مامور شد

(۲) نسخهٔ [ب] همسری خویش (۳) نسخهٔ [ب] کوبهلمیر - و در [بعض نسخه] کوهاملمیر ه

و پس ازان ببخشي گري دکن سرمايهٔ اعتبار اندوخت - و بعد از جلوس صاحب قراني بتفويض ديواني دکن امتياز يافت - و ازان وقت تا امروز (که زياده بر صد سال است) اين کار ارثي اين خانواده شده - در سال هشتم بانعام ده هزار روپيه و عطاي خلعت و اسپ مباهي گشته بعنوان سفارت با ارمغاني يک لک و بيست و پنج هزار روپيه نزد نذر محمد خان والي بلخ برفاقت پاينده بيگ سفير خان مذکور رخصت يافت - و در نامهٔ پادشاهي القاب موصیٰاليه بفقرهٔ سيد صحيح النسب و پسنديده حسب مصدّر گرديد - و بعد معاودت از توران ديار بنابر جهتي معاتب گرديد - چون فوت نمود ورثه در مطالبهٔ سرکار مشغول الذمه ماندند - خاندوران نصرت جنگ ديرين آشنائي مرعي داشته باعانت خويش برات آنها حاصل کرد خلف ارشد آن مرحوم ميرک معين الدين احمد مذکور در ريعان شباب بود - بعد تحصيل علوم رسميه بنوکري پادشاهي فايز گشته در سال (۱۰۵۰) هزار و پنجاهم هجري از پيش گاه خلافت ببخشي گري و واقعه نويسي صوبهٔ اجمير چهرهٔ رشد ميان همسران بر افروخت - و پس ازان اغلب که بتقريب کارے بدکن شتافت چنانچه شيخ معروف بهکري در نسخهٔ ذخيرة الخوانين (که در سال (۱۰۶۰) هزار و شصتم بتحرير در آورده) مرقوم ساخته - ميرک معين الدين پسر ميرک حسين خوافي (که حقيقت پدر و پدر کلان ايشان در بزرگي و قبيله داري از آفتاب بزرگ تر است) درين حوالي

بفهم و فراست و دانش و حسن خط بهرهٔ کامل دارد - و در دیار دکن بعزت بسر می‌برد - در سال بیست و هشتم شاهجهانی بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار رفته بعد معاودت ازان مهم در همین سال مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار و شصت و چهار هجری از پیشگاه فردوس‌آشیانی بخدمت دیوانی و بخشیگری و واقعه‌نویسی صوبهٔ ملتان نوازش یافت - و زمان ممتد دران دیار گذرانید - وضیع و شریف و صغیر و کبیر آنجا نظر بر راستی و درستی و صلاح و تقوی (که پیرایهٔ حالش بود) حلقهٔ ارادت در گوش کشیده مریدانه سلوک میکردند - تا امروز میرک جیو زبان زد اهل آن دیاراست - دوکروهی شهر باغی و حویلئی طرح کرده - که بکوتلهٔ میرک جیو شهرت دارد و در عهد عالمگیری بدیوانی صوبهٔ کابل اختصاص گرفته بخطاب امانت خان مخاطب گردید *

هرچند نزول اسما از مبدأ فیاض بمناسبت مسمی ست و مسمی را در مطابقت اسم جهد بجا اما این جا نتوان گفت که اسم عین مسمی ست - بلکه این را ازو هزاران شرف و بها ست - در عالم ایجاد و تکوین هیچ صفتی بامانت و دیانت نمیرسد - بس عزیز و کم‌یاب - هرجا گل کند بهار نمو برکات است - و سرمایهٔ علو درجات کیمیای اقبال و سعادت است - و سرچشمهٔ افزونی و زیادت - در چار بازار روزگار سودها بدلالگی دیانت برده اند - و در حدیقهٔ زندگانی ثمرات مقصود از شجر امانت چیده *

بالجمله در سال چهاردهم عالمگیری از اصل و اضافه بمنصب
هزاری دو صد سوار و از تغیر عنایت خان بدیوانی خالصهٔ شریفه
و عنایت دوات بلور اعزاز اندوخت - و چون سال شازدهم اسد
خان (که پس از فوت جعفر خان بامور وزارت بر سبیل نیابت
می پرداخت) دست از کارها کشید حسب الحکم خان مذکور
و دیوان تن افراد دفتر خودها بدستخط و مهر خویش می‌رسانید
ازانجا [که همم ارباب [illegible] (که بی [illegible] غرض باشد) مصروف
احقاق حق و بهبود [illegible] (۲) [illegible] لائم خوف
و ترس ندارد - دران ایام بیگمات محل و خواجه سرایان معتبر (که
بپادشاه راه سخن داشته مغرور قرب و اعتبار بودند) بشوم طمعی
خود مجوز و مکلف کارهای بے ضابطه شده مکرر سفارش بیجا
میکردند - چون اینجا سفارش وقعے نداشت و هرچه متضمن کفایت
سرکار و رفاه خلق الله می‌بود بے تحریک محرکی بعمل می‌آمد قطعا
تیغ شان نبرید - ناگزیر کمر بستیزه چست بسته چون ناخن کاوش
آنها هیچ جا بند نشد بتقریر عبد الحکیم پیش‌دست پرداختند
ازانجا (که بسبب سفارش پیوسته دل‌نگران و برای استعفا بهانه جو
می بود بهمین تقریب در سال هیزدهم در مقامات حسن ابدال
مستعفی گردید - هرچند پادشاه فرمود (که تقریر پیش‌دست موجب
استعفا نمی‌گردد) قبول ننمود - چون نقش دیانت و کاردانی بر لوحهٔ

(۲) در [بعضی نسخه] خیف و ترس ٭

خاطر پادشاهي مرتسم بود فورا خدمت حراست دار السلطنهٔ لاهور (۲)
و قلعه داري آنجا تفويض يافت - و هنگام رخصت ديواني صوبه نيز
ضميمه گشت - هرچند از قبول کار مالي ابا آورد پادشاه فرمود که
پسر کلانش عبدالقادر سرانجام خواهد داد - درانجا هم سواي حويلي
خواني پوره متصل چوک کلان حويلي و حمام طرح نموده که مشهور
عالم است - در سال بيست و دوم هنگامي (که سواد اجمير مضرب
خيام پادشاهي بود) بتفويض ديواني صوبجات دکن خلعت امتياز
يافت - ازان بعد تا امروز اين ديواني اکثر درين دودمان مانده
چون سال بيست و پنجم خجسته بنياد اورنگ آباد بورود موکب
پادشاهي فيض آمود گرديد حويلي نظام شاه مشهور بسبز بنگله (که
بالفعل حاکم نشين آن بلده است) محل سکونتش بود - بشاهزاده
محمد اعظم شاه تعلق گرفت - خان مغفور خواست که گدهي هرسول را
که دو کروهي شهر است خريد نموده بطريق ملتان ببودباش خود
بيارايد - پادشاه حويلي ملک عنبر را که متصل شاه گنج است تجويز
فرمود - آن مرحوم باستعارت راضي نشده از سرکار والا ابتياع نمود
چنانچه آن هم بکوتله اشتهار گرفته *

اوائل سال بيست و هفتم چون نهضت پادشاهي بجانب احمدنگر
تصميم يافت ازانجا (که پيش نهاد خاطر ممالک پيراي خليفهٔ زمان
تسخير بيجاپور و حيدرآباد بود) آن حق آگاه از جنگ مسلمين

(۲) در [بعضي نسخه] صوبهٔ نيز *

احتراز لازم شمرده فرد استعفای نوکري (که سر دست داشت) گذرانید - پادشاه قدر شناس متفرس گشته همراه نگرفت - و بخواست خجسته بنیاد گذاشت - پس از چند ماهے سال (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج هجري (۲) طاير روح پر فتوحش بسیر هوای حدیقهٔ جنان پرواز نمود - جنوبیء شهر (که متصل آن درگاه عرفان پناه شاه نور حمامي واقع شده) آسود * سید بهشتي شد * ۱۰۹۵ تاریخ این واقعه یافتند - حقیقةً اطلاق این حرف مرگ بر امثال این بیدار دلان (که بتحصیل حسنات صوري و اذخار مثوبات معنوي زندگیِ ابد دارند) از موسومات است * * بیت *

* هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل *
* حرفے ست نام مرگ برین قوم ترجمان *

حقایق آگاه میان شاه نور حمامي (که درویش صاحب کمال بود) اکثر میفرمود - که آنچه مردم از ما مي‌طلبند این بابای پیر دارد و اشاره بآن شناسا دل مي‌نمود *

خوافي خان صاحب تاریخ لب لباب (که مرد صادق القول انصاف پژوه است) آورده - که دیانت دار واقعي (که ترقیِ خویش ملحوظ نداشته رفاه خلق بیش از کفایت سرکار منظورش باشد و در حکومت او ضررے مالي و جاني باحدے نرسیده) بجز امانت خان کمتر شنیده و دیده شد - مکرر عمال مطالبه دار و زمینداران

---

(۲) نسخهٔ [ا ب] بسر هوای *

نادار در محبوس خانه قریب بهلاکت رسیده - برای سرکار غیر از مظلمه و بدنامي حاصلے نبود - قلیلے بقدر حال بوعده و قسط بهرکس مقرر نموده سرداد - چنانچه در لاهور یکدفعه ازین وجوه نقصان دو لک روپیه از نوشتهٔ اخبار نویسان بعرض رسید - بر خاطر پادشاهي گران گذشت - چون بر کیفیت حال اطلاع شد استحسان فرمودند در دکن هم ده دوازده لک روپیه بابت بقایای سنوات بر ذمهٔ رعایای سقیم‌الحال بود - که هر سال احدیان و منصبداران تعین شده دامے وصول نا کرده خود مبلغے موقوفانه گرفته طومار ندارد مي‌آوردند همین‌قسم مبالغ خطیر از پیشکش به بومیان نادار یک قلم معاف نمود - اتفاقا روزے پادشاه تعریف دیانت او مي‌کرد - عرض نمود که مثل من خاین دیگرے نخواهد بود - هر سال مال ولي نعمت را بر باقي‌داران معاف مي‌نمایم - پادشاه فرمود که میدانم شما خزانهٔ آخرت ما را معمور میکنید - انتهی کلامه *

في الواقع در پیش گاه خلافت نقش نوکري آن بزرگوار با این منصب قلیل (که زیاده بر دو هزاري نبوده) بوضع غریب نشسته بسا امور که در دایرهٔ مردمي (۲) نمي‌گنجید اگرچه همه حکم پادشاهي بودے از خدا ترسي و مهربان‌دلي بعمل نمي‌آورد - و ازان جهت که خلاف مرضي آقا ست استعفای نوکري مي‌نمود - پادشاه حق‌آگاه نظر بر بے‌غرضي و راست مزاجي او بتغافل میگذرانید *

(۲) نسخهٔ [ب] مروت ٭

از مخلص خان بخشي نقل کنند که میگفت امانت خان طرفه جا در مزاج خلد مکان داشت - دران هنگام (که بلدهٔ اورنگ آباد بقدوم پادشاهي زینت پذیرفت) شاهزادهٔ معز الدین عرضي نمود که کارخانجات ما بسبب قلت مکان بیرون شهر افتاده درین برشکال بوسیده مي‌شود - حویلیهای سنجر بیگ متوفی که حماماش مشهور آن شهر است (که بتازگي داخل‌نزولي شده و هنوز ورثه اش برنیامده) (۲) برای نگهداشت اسباب مطلوب - پادشاه بنا بر تعلقه بآن مرحوم پروانگي فرمود - ناشنیده انگاشت - باز عرضي شاهزاده از نظر گذشت بمحمد علي خان خانسامان (که در قرب و اعتبار سهیم و شریک نداشت) حکم شد - که بامانت خان سزاولي نموده آن مکان را بکسان شاهزاده حواله نماید - آن حق‌پرست باین هم اعتنا نذمود - تا آنکه روزے در سواري (که هر دو در جلو بودند) محمد علي خان عرض کرد که برای حویلي موشه زاده هرچند سزاولي نموده بجائی نرسید پادشاه متوجه امانت خان شدند - خان مذکور بےمحابا عرض‌کرد که هرگاه درین برق و باران بشاه زاده جا بهم نمي رسد مردم سنجر بیگ را کجا سر و سایه پیدا مي‌شود - من بر خود مي ترسم که کل و کورے چند دارم - فردا این‌روز بر آنها ست - معا فرد استعفای نوکري گذرانید - که این کار بدیگرے مقرر شود - پادشاه سر فرو برده هیچ نگفت *

---

(۲) در [اکثر نسخه] شده هنوز *

در اوضاع معیشت ضوابط اغنیا بکار نمي برد - و به تکلفات دنیاداران اصلا آشنا نبود - و تحلي بفضل و کمالات رسمیه نیز داشت ترجمهٔ شرعة الاسلام (۲) (که نسخه ایست جامع در آداب شریعت) از مولفات او ست - و در خط شکسته و نستعلیق صاحب تعلیم و تصرف است - هفت پسر و هشت دختر داشت - از همه اعقاب کثیر مانده - الا وزارت خان متخلص بگرامي (که پسر دوم اوست) بحسنات شگرف سرآمد اوان بود - طبع موزون داشت - صاحب دیوان است - این شعر ازو مشهور * بیت *

* تا قافله سالار جنون فال سفر زد *

* دیوانهٔ ما دامن صحرا بکمر زد *

یک پسر داشت موسوم بمبرک معین خان - پیش ازین چندے ودیعت حیات سپرد - ازو فرزند نماند - احوال دیگر اخلاف آن غفران پناه مثل میر عبد القادر دیانت خان و میر حسین امانت خان ثاني و کاظم خان جد بیواسطهٔ محرر این اوراق جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده - از حسن نیت آن بزرگوار است که درین انقلاب‌آباد روزگار (که‌بیک بهمت وکشاد مهره چه‌خاندانهای عظیم‌الشان گرفتار ذلت و خواري نگشته - و تا چشم زدن آنکه سر بفلک میسود بخاک راه یکسان گردیده) فرزندان او بچهار واسطه تا حالت تحریر (که (۱۱۵۹) هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري ست) بعزت

(۲) در [بعضی نسخه] شرعیه *

و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بے تفرقهٔ حادثهٔ روزگار (که کمتر بدیگران مشاهده میشود) دارند *

* ایرج خان *

خلف رشید قزلباش خان افشار است - در حیات پدر برشادت وکارطلبی نامے برآورده مصدر بهادری و بردلی گردید - و در خدمت داروغگی توپخانهٔ دکن بکاردانی و بیغرضی شهرت تمام گرفت - چون پدرش در سال بیست و دوم شاهجهانی در قلعه داری احمدنگر درگذشت او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خانی و محافظت قلعهٔ مذکور سرافراز ساختند از همت فطری و کرم ذاتی مردم پدر را نگذاشت که متفرق شوند همه را از سپاه و شاگردپیشه نگهداشت - و جویای نام گشت - و از سعادتمندی و نیک‌اندیشی قرض پدر را بر ذمهٔ خود گرفته بپرورش خویش و تبار همت مصروف نمود - در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدی بر نواخته از انتقال قزاق خان بتهانه داری پاتهری مضاف صوبهٔ دکن نوازش یافت - و پستر بحضور رسیده در سال بیست و پنجم بخدمت میرتوزکی چهرهٔ افتخار برافروخت - و چون پادشاهزاده دارا شکوه با لشکرگران بیساق قندهار مامور شد بخشیگری بخان مزبور تفویض یافته بعطای علم تارک مباهات افراخت و پس از معاودت ازان مهم بفوجداری جمو و کانگره و انعام پنجاه و هفت محل از کوهستان مزبور سربلند گردید - و در سال سیم

چون شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن بمالش علي (۲) عادل شاه و تاخت و تاراج ملک او مامور شد خان مزبور نیز بهمراهی میر جمله (که با لشکر جرار حضور کمکی شاهزادهٔ قرار پذیرفته) رخصت یافت - و شاهزادهٔ بعد از کشایش قلعهٔ بیدر اورا باتفاق نصرت خان (۳) و کارطلب خان بسمت احمدنگر (که مردم سیوا و مفاجي بهونسله سر بشورش برداشته بودند) کسیل نمود - بنابر حدوث عارضه بمزاج اعلیحضرت دارا شکوه از کمین جوئي و قابو طلبي (که همیشه در شکست برادران میکوشید) مهم بانجام نارسانیدهٔ امرای کمکي را بسزاولی شدید طلب حضور نمود - ایرج خان (که با داراشکوه ربط تمام داشت - و خود را داراشکوهي میگرفت) باتفاق معتقد خان پسرکلان نجابت خان نقاره زنان راه هندوستان گرفت - گویند شاهزاده بوزیر خان نایب برهانپور نوشته بود که باستمالت هر دو پرداخته نگاهدارد - و الا فریب و غدرے بکار برده آنها را دستگیر نماید - چون بظاهر بادهٔ مزبور پیوستند خان مذکور بتقریب ضیافت استدعای قدوم نمود - میخواستند که طریق اجابت پیمایند - آگهي شد که زیر کاسه نیم کاسه هست - همان وقت کوچ کرده براه افتادند - و از دریای نربده بدست قاصدان شاهزادهٔ ایرج خان این بیت نوشته داد ظاهرا بوزیر خان فرستاده باشد * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمالش عادل شاه (۳) نسخهٔ [ج] نصیر خان و در [بعضی نسخه] نصیري خان *

* صد شکر که از فربدہ پایاب گذشتیم *
* صدگوز و نود ریش که از آب گذشتیم *

و چون بحضور رسید بفوجداری یکے از محلات شرقیہ دستوری یافت و در ایام جنگ باشارۂ دارا شکوہ جمعیت زیادہ نگاہ داشتہ روانۂ مستقرالخلافہ شدہ بود - نتوانست خود را بروقت رسانید - و پس ازان (کہ کوس کامیابی عالمگیری بلند آوازہ شد - و داراشکوہ پی سپر دشت فرار گردید) خان مذکور ناصیۂ خجالت بر زمین ضراعت گذاشتہ باستشفاع عمدۃ الملک جعفر خان بعفو جرائم مشمول مراحم خسروانہ گشت - و در همان ایام خان مشار الیہ بصوبہ داری مالوہ رخصت یافت - ایرج خان نیز در سلک کمکیان آنصوبہ انسلاک گرفت و در آغاز سال سیوم بفوجداری بهیلسہ (۲) مضاف صوبۂ مسطور سرمایۂ عزت اندوخت - پس ازان بفوجداری ایلچپور اختصاص گرفت و چون سال دهم دلیر خان بتحصیل پیشکش چاندا (۳) و دیوگدهہ تعین یافت خان مذکور نیز بمرافقت او مامور شد - و بتقدیم نیکوخدمتی دران مهم مورد عنایت پادشاهی گشتہ از اصل و اضافہ بمنصب دوهزار و پانصدی دو هزار سوار چهرۂ دولت افروخت - پس ازان مدتے بتعیناتی دکن گذرانیدہ در سال نوزدهم بار دیگر بفوجداری ایلچپور از تغیر خانزمان متعین گشت - و در سال بیست و چهارم بنظم صوبۂ

(۲) نسخۂ [ا] بهسلیہ - و نسخۂ [ب] بهسلہ (۳) نسخۂ [ج] چاندوا و دیوگدهہ ۰

برهان پور فرق اعتبار بلند نمود - و بعد ازان بصاحب صوبگی
برار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - بیست و سیوم رمضان آغاز سال
بیست و نهم سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و ششم هجري بساط حیات
در نوردید - و در باغ خودش (که پیوسته بدیوار قصبهٔ ایلچپور است)
مدفون گشت - متصل آن سرائے و پورهٔ احداث نموده - و مقابل قصبه
کنار زرد خانهٔ (که از میان می‌گذرد) طرح سکونت ریخته - تا حال
واماندهایش همان جا اقامت دارند - مشار الیه بسیار خوش وضع
و صاحب سلوک بود - و طعام خوب بوفور داشت - و چون اسباب
و دستگاهے زیاده بر امارت او بود همواره پریشان و قرضدار می بود
ابتدا صبیهٔ صادق خان میر بخشي در خانه داشت - و بدان سبب
گردن اعتبار بیش از دیگران بر می‌افراشت - ازان عفیفه اولاد نشده
درگذشت - خان مزبور را سه پسر بود - هیچ‌کدام ترقي نکرد - میر مومن
خویش او از همه رشیدتر بود - چندے بنیابت حسن‌علي خان بهادر
عالمگیرشاهي بصوبه‌داري ایلچپور مي پرداخت - کلان‌تر پسران او
میرزا عبدالرضا چون متکفل محاسبهٔ ذمهٔ پدر شد سرا و پوره را
بلا شرکت قابض گشت - لا ولد بود - زوجه اش مشهور ببهو بیگم (۲)
مامای صالحه - تا وصال اوقات خود را بشایستگي بسر برده - وجه
معاش همان محصول پوره بود - دیگرے میرزا منوچهر که در جواني
درگذشت - ازو پسرے ماند اوباش وضع - بهو بیگم مذکوره دخترے

(۲) نسخهٔ [ج] بیگم تا وصال *

از برادر خویش بفرزندي گرفته بازدواج او در آورد - پیش ازین
هفت سال کما بیش چون آن صالحه رخت هستي ته کرد همه چیز
بطریق ارث باو باز گردید - و بعد دو سال او هم راه عدم پیمود
و پسرانش متصرف اند - سیومین میرزا محمد سعید بیشتر در
ملازم پیشگي گذرانیده راه و رسمے داشت - بشعر و سخن آشنا
و از همه جا با خبر بود - ازوست * * بیت *

* نقشے که بر زر است ندانید سرسري *
* این گون نامه ایست که حاضر کند پري *

خطاب پدر یافته چندے تحصیلدار چانده بود - آخرها پریشان شد
و هیچ جا ناخنش بند نگردید - سر زده بسمت کرناٹک شتافت
چندے همراه عبدالقادر خان پسر عبدالنبي خان میانه در بالاگهات
کرناٹک گذرانید - پستر بپایان‌گهات رفته درانجا پیمانهٔ هستیش
پر شد - اولاد نداشته - درین پیرانه سالي هم خالي از حسن صورت
نبود - با راقم محبتے داشت - غفر الله له *

(۲)

* اشرف خان میر محمد اشرف *

پسر کلان اسلام خان مشهدي ست - بجامعیت کمالات نفسانیه
موصوف - و باحتواي فضائل انسانیه معروف - هنگامے (که پدر
عالي‌قدرش ناظم دکن بود) او از جانب والد بحراست بلدهٔ برهانپور
مي پرداخت - چون آن خان مغفرت نشان ودیعت حیات سپرد

---

(۲) نسخهٔ [۱] میرزا محمد اشرف *

مشار الیه باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار مورد مرحمت پادشاهي گردید - و در سال بیست و ششم بداروغگیِ داغ سرافرازي یافت - و چون سال بیست و هفتم شاهزاده دارا شکوه با عساکر موفوره بیساق قندهار دستوري یافت میر مذکور باضافهٔ پانصدي و خدمت دیوانیِ آن فوج سر برافراخته بخطاب اعتماد خاني چهرهٔ ناموري برافروخت - و پس ازان بداروغگیِ کتاب خانهٔ سرکار والا پیرایهٔ اعزاز یافت - و در انجام سال سي و یکم (که زمان قریب الاختتام فرمان‌روائیِ اعلیٰ حضرت است) بخدمت دیواني و بخشي‌گريِ فوج سلیمان شکوه (که باتالیقیِ میرزا راجه جیسنگهه بر سر شجاع غفلت آئین تعین شده بود) امتیاز یافت و پس از جنگ سموگڈهه و هزیمت دارا شکوه چون الویهٔ ظفر طراز عالمگیري بجهان‌ستاني ارتفاع آسماني گرفت خان مذکور از مرافقت سلیمان شکوه تخلف ورزیده از اسلام‌آباد متهرا بعز بساط بوس رسیده کامیاب افزایش منصب گردید - و در همین ایام چون موکب پادشاهي بعزم تعاقب دارا شکوه از دریای ستلج عبره نمود خان مشار الیه بصوبه‌داريِ کشمیر (۲) از تغیر لشکر خان دستوري یافت - و در سال چهارم بمناسبت اسم بخطاب اشرف خاني بلند نامي گرفت - و در سال دهم از تغیر رضوي‌خان بخاري بخدمت دیوانيِ سرکار بیگم صاحبه خلعت سرفرازي پوشید - و در سال سیزدهم بمنصب سه هزاري

(۲) نسخهٔ [ج] بفوجدارئ کشمیر *

و خدمت خانساماني والا مرتبه گرديد - مدتے بدان کار پرداخته

در سال بیست و یکم بواقعه‌خواني مامور شد - و چون سال بیست

و چهارم همت خان میربخشي در گذشت اشرف خان مسند آرای

بخشیگری اول گردیده بدرشت فهمي و ملایمت کارها بتقدیم رسانید

و نهم ذي‌القعده سال سیم (۲) سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجري

(که پنج روز از فتح بیجاپور گذشته بود) شمع زندگی آن شرافت نشان

خاموش گشت - بصلاح و عبادت و پرهیزگاري و تقاوت آراستگي

داشت - و از بسکه ذایقه اش چاشني‌گیر نعمت تصوف بود

مثنوی مولانا را انتخاب نموده بمطالعهٔ آن التذاذ وافر مي برد

رتبهٔ خطوط نسخ و شکسته و تعلیق و نستعلیق را بدرجهٔ کمال رسانید

اصاغر و اکابر از شکسته نویسی او سر مشق درست قلمي مي‌گرفتند

پسر نداشت *

* آغر خان پیر محمد نام *

از اُمرای عهد خلد مکان است - نسب این قوم بآغر نام (که از

اولاد یافث بن نوح علیه السلام بود) منتهي مي‌شود - لهذا بدین

لفظ ملقب گشته اند - اکثر این مردم بجوهر جرأت و جلادت موصوف

در هرجا علم جانفشاني برافراشته نامے بجلدوداري برآورده اند

وقت سلطنت فردوس آشیاني حسین قلي نامے (که ازین فریق با تمن

خود بنوکری پادشاهي امتیاز یافت) بمنصب هزار و پانصدي

(۲) در [بعضي نسخه] سي و یکم ٭

هشتصد سوار و خطاب خاني رسيده سال بيست و پنجم فوت نموده
(۲)
نام برده سال اول جلوس عالمگيري بسرداري قبياه قرار گرفته همراه
شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب محمد شجاع جانب
بنگاله تعين گرديد - و در معارک آنجا داد دليري و دلاوري داده
ترددات شايسته بظهور رسانيد - گويند روزے لشکر پادشاهي را عبور
از آب گنگ بايستي کرد - و آن طرف آب مذکور مردم محمد شجاع
با سامان حرب فراهم شده مستعد ممانعت بودند - نام برده (که
بقراولي لشکر پادشاهي مامور بود - و پيش پيش دلير خان هراول
ميرفت) اسپ را بآب زده همين که بالاي آن کنار برآمده چپقلش
عظيم روداد فيل مستي (که پيش روي فوج خصم بود) آمده اورا
با اسپ بخرطوم برداشته دور انداخت - نام برده در همان گرمي
بضرب شمشير کار فيلبان را ساخته بجاي او نشست - درين ضمن دلير
خان اين ماجرا بچشم خود ديده از عقب رسيد - و تحسين گويان
بر گرد وي گرديد - نام برده گفت فيل براي آن خداوند گرفته ام
بمن اسپے از اسپان کوتل مرحمت شود - دلير خان گفت فيل هم
بشما مبارک - و دو اسپ خوب جهت وي فرستاد *

بالجمله موصي اليه سال سيوم بخطاب خاني سر برافراخته همراه
خانخانان بمهم آشام شتافت - و کارهاي دست بسته بتقديم رسانيد
با آنکه خانخانان از ترددهاي او راضي بود اما چون منالان او شيوهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] قرار يافته *

تعدي بر اهل ديهات بكار برده خلل در نسق مي‌افكندند و ممانعت پيش نمي‌رفت في‌الجمله در حق او تغافل داشت - ازين جهت خان مزبور آزرده گشته سال پنجم خواه نخواه دستک راه از خانخانان گرفته روانهٔ حضور گرديد - اگرچه خانخانان اين ماجرا بپسر خود محمد امين خان كه ميربخشي بود نوشت و او بعرض پادشاه رسانيد ولهذا آغرخان چند روز از ملازمت و مجرا ممنوع و بتغير منصب معاتب ماند اما باز ببحالي منصب مورد نوازش گشته در كمكيان صوبهٔ كابل انتظام پذيرفت - و دران صوبه بتنبيه افاغنهٔ خيبر (كه فساد پيشگان مقرري اند) گام سعي فراخ‌تر زده دقيقهٔ از زد و كشت و تخريب اماكن و مساكن آنها فرو نگذاشت - سال سيزدهم طلب حضور گرديده بيساق دكن (كه سيوا بهونسله سر تمرد برداشته بود) نامزد گشت - درانجا نيز جوهر مردانگي بر روی روز افكنده مكرر بر سر افواج مرهته تاخته هزيمت داد - پستر حسب‌الحكم به پيشگاه سلطنت شتافته سال هفدهم باز بمهم افاغنهٔ كابل مرخص گرديد - و اين مرتبه نيز به نيروی شجاعت چنانچه بايد بتاديب آنها پرداخت - سال هيزدهم بتهانه‌داری جگدلک قامت قابليت آراست - سال بيست و چهارم بفوجداری كابل و عطای نقاره كوس امتياز برنواخت - و سالها در دارالملک بكارهای پادشاهي سرگرم ماند - سال سي و پنجم (كه پادشاه او را بدكن طلبداشته) پس از وصول بنواح اكبراباد مردم جات (كه دران ايام شيوهٔ سركشي و قطاع الطريقي داشتند) بر سر قافله

چون در ارابهٔ عقب مانده را تاراج نموده مردم را باسیری گرفتند - او نامزد گردید یافت این خبر بر گدهی آنها تاخته گرفتها را از چنگل آنها بر گزید - و متهورانه بمحاصرهٔ گدهی دیگر پرداخت درین ضمن گوای بکسلت رسیده مطابق سنه (۱۱۰۲) یک هزار و یکصد و دو هجری بدار آخرت پیوست - پسرش آغر خان ثانی ست - که رفته رفته بخطاب پدر سر بلند گشته - در عهد فردوس آرامگاه هم زنده بود - نامی به بلند رتبگی بر آورده بوقت موعود درگذشت *

* ارسلان خان *

پسر الهوردي خان اول است - ارسلان‌قلي نام داشت - سال پنجم جلوس خلد مکان از تغیر خواجه صادق بدخشي بفوجداري بنارس سرفرازي یافته سال هفتم از تغیر ضیاءالدین خان بفوجداري سیوستان صوبهٔ تتهه و از اصل و اضافه بمنصب هزاري نهصد سوار ازان جمله هفتصد سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب ارسلان خان نامور گشت و سال دهم بفوجداري سلطان پور بلهري (۲) نامزد شده منصب دو هزاري هشتصد سوار دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال چهلم باضافهٔ پانصدي درجهٔ تصاعد پیمود - تتمهٔ احوال او مسموع نشد *

* امیر خان میر میران *

پسر خلیل الله خان یزدي ست - والدهٔ مکرمه او حمیده بانو

(۲) نسخهٔ [ب] ملهري *

بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ یمین الدوله آصف خان است - و
در سال بیست و نهم شاهجهانی باضافهٔ پانصدی ست - بمنصب جهت
هزار و پانصدی پانصد سوار چهرهٔ امتیاز ستک راه از بخدمت
میرتوزکی سرفرازی یافت - و در سال اول ماجلوس چون خلیل الله
خان بصوبه داری دهلی اختصاص گرفت او را بخطاب میرخانی
برنواخته بهمراهی خان مذکور تعین نمودند - و در عهد خلد مکان
بعد فوت پدر باضافهٔ منصب فایز گشته بفوجداری کوهستان جمو
پایهٔ اعتبار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین خان
میربخشی بمالش فیهٔ طاغیهٔ یوسفزئی مامور گشته سردار اورا
با جمعی بقواهی شهباز گدهه (که نزدیک لنگرکوت است) تعین نمود
او مواضع حوالی آن را غارت نموده در فضای کوه کرهٔ مار (۲) درآمده
چند قریهٔ دیگر را آتش زده بخاک برابر ساخت - و با مواشی بسیار
بلشکر معاودت نمود - و در سال دوازدهم از تغیر حسن علی خان
بداروغگی منصبداران جلو جبههٔ اعزاز افروخت - و در همین سال
از انتقال الله وردی خان عالمگیر شاهی بصوبه داری الهآباد قامت
مباهات برآراسته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار
دو اسپه بلند پایه گشت - و در سال چهاردهم از خدمت معزول شده
سعادت ملازمت اندوخت - و بنابر جهتی روزی چند بسلب منصب
معاتب گردید - و در همین سال ببحالی مورد انظار عاطفت گشت

---

(۲) نسخهٔ [ب] کرهٔ بار ٭

و چون در سال هفدهم از پیش‌گاه خلافت و جهانبانی قوجدارئ ایرج باو نامزد گردید بعلت ابا و امتناع ازان کار از منصب برطرف شده گوشهٔ انزوا برگزید - و درسال هیزدهم بتازگی مشمول عواطف خسروانه گشته بخطاب امیر خان و اضافهٔ منصب درجه پیمای علو مرتبت شد - و بایالت صوبهٔ بهار رخصت یافت - و دوانجا بمالش عالم و اسمٰعیل و دیگر افغانان شاهجهان پور و کانت کوله مساعیٔ موفور بظهور آورده آنها را (که بعد از استیلای افواج پادشاهی بپناه قلعه درآمده بودند) دستگیر نمود - و درسال نوزدهم بتقبیل آستان سلطنت افتخار اندوخته در رکاب شاه عالم بهادر بیساق کابل مرخص شد *

از دیر (۲) این مرز و بوم بسکونت‌گزینئ گروها گروه افغان یلغاک خانهٔ شورش و فساد گردیده - خصوص در عهد عرش آشیانی - که هر جوقی بخود سری و فتنه‌گری گردن افراخته و از عصیان‌منشی باهم یکتائی گزیده غبار طغیان برانگیختند - عساکر پادشاهی بقصد استیصال آن مفتنان بد سرشت مدتها آن زمین را پی‌سپر سم ستوران داشت چون بقتل و غارت از اندازه افزون خرابئ تمام بآن جمع نافرجام راه یافت هرچند بسیاری بزوایای ناکامی و پیغولهای گمنامی در ساختند لیکن هنوز اطفای نایرهٔ بغی و فساد آن اشرار بالکلیه واقع نشده همواره مهم کهنه لنگ درمیان بوده به نیروی شمشیر زنی

(۲) نسخهٔ [ب] از دیرباز این مرز و بوم *

سعید خان بهادر ظفر جنگ اکثر خار بن شورش این طایفهٔ بد سرشت
(۲)
کنده گردید - و پس ازان بتوالی مرور و عبور موکب فردوس آشیانی
بدارالملک کابل و آمد و شد افواج گران پادشاهی (که بتسخیر بلخ
و بدخشان و جهت مهم قندهار ازین راه تعین یافته) بیشترے ازینها
ترک شورش انگیزی نموده پای ادب در دامن اطاعت پیچیدند
و بسیارے از خود سران (که در مرز و بوم خود بسربرده گردن بربقهٔ
باج گذاری نمی‌دادند) از حد خویش قدم فراتر گذاشتند - بالجمله
مهمات آن ولایت نظم و نسق شایسته گرفته صورت امنی بظاهر پدید
آمد - و پس ازانکه نوبت فرمان روائی بخلد مکان رسید بنابر
سستی و فراغت دوستی صوبه داران آن جسارت اندیشان تبه رای
هوای فساد در دماغ پندار افکنده لوای خلاف و عصیان برافراشتند
و چون زنبور خانه دفعةً برشوریده مثل مور و ملخ بر جوشیدند
و مانند خیل زاغ و زغن فضای آن ناحیه را در گرفتند - چه فوجهای
پادشاهی دستخوش تاراج آن نکوهیده کاران گردیدند - و اُمرای عمده
در مقابل آنها غیر از خود را بغارت دادن و کشته شدن طرفی
نبستند - آخرالامر رایات پادشاهی بحسن ابدال برافراخته شد
و تدابیر بسیار بکار رفت - قلع ریشهٔ فساد آنها نگردید - و بعد
معاودت بلاهور شاهزاده محمد معظم بخطاب شاه عالم بهادر
امتیاز یافته تعین آن مهم گشت - و پادشاه زاده بنفس درست

---

(۲) در [بعضی نسخه] بتوالی و تواتر عبور موکب ۰

و نواب صائب خود یا از غیب دانی (که اهل دول اکثر ملهم می‌باشند)
(۲)
بند و بست آن مملکت برهم خورده منحصر بصوبه‌داری امیر خان
(۳)
دانسته تجویز آن کار بحضور بر نگاشت - خان مذکور در سال بیستم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجری چهارم شهر محرم از تغیر
اعظم خان کوکه بنظم آن صوبه رایت ناموری برافراخت - و ابتدا
بهراولی آغر خان بمالش افغانان حوالی پشاور از قرار واقع پرداخته
فوجی بسرکردگی خان مذکور بر لمغانات کسیل نمود - و آغر خان
دران نواحی افغانان‌کشی زیاده نموده یا ایمل خان (که بشاه شهرت
یافته دران کوهستان سکه بنامش میزدند) کار بمشت و گریبان
رسانید - و از جسارت و پردلی درین حالت (که مردمش راه هزیمت
سپرده بودند) قدم ثبات افشرد - نزدیک بود که از پای درآید - برخی
هوا خواهان او جان نثاریها نموده خلاصش گرفته ازان مهلکه برآوردند
و امیر خان پس از ضرب دست نمایان بتدریج چنان بتالیف
و استمالت آن بیگانگان شهرستان آدمیت پرداخت که سران آن طایفه
از وحشت و رمیدگی برآمده بے وسواس پیش او آمد و شد
میکردند - و حساب بر میداشتند - و در حکومت بیست و دو ساله
هرگز چشم زخمے باو نرسید - و هیچ زبونی و بد عملی نکشید
در سال چهل و دوم بیست و هفتم شوال سنه (۱۱۰۹) یکهزار
و یکصد و نه هجری جهان گذران را وداع نمود - در مذهب امامیه

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زده (۳) نسخهٔ [ج] هشتم *

متعصب بود - و زرهای بسیار بفضلا و صلحای ولایت ایران میفرستاد بدارالخلافه در مقبرهٔ پدرش مدفون گردید - امیری بود تمام‌دانش خرد آئین - مدبران روزگار و متدبران آموزگار نسخهٔ تدبیرات کلیه و جزویه اگر از حاشیهٔ ضمیرش بردارند سزاست - فکر حکمت آمیزش سوء المزاج فساد را از طبیعت ملکی برآورد - و سبابهٔ نبض شناس زمانهٔ او رگ خواب فتنه گرفت - کارهای دست بستهٔ اش دست ستمگران بر پشت عجز بربست - و کوششهای پای برجای او هرزه گردان کوی رهزنی را از پا نشاند - بنیاد جور برافکند - بال و پر (۲) از ستم برکند - بلند اقبالی والا دولتی (۳) - که هرچه ریاض اندیشه‌اش نهال تدبیر کاشت بثمرات تقدیر بارور گردید - بر لوحهٔ ارادت او جز نقش مراد ننشست - و بر صفحهٔ امیدش غیر معنی مقصود صورت نبست سرگروههای (۴) افغان را (که سر خود سری بدهر و گردن از فلک برتر می‌افراشتند) چنان بربقهٔ استمالت کشید که بپایلی آرزومند گشتند و آن وحشی نژادان رمیدهٔ آشنائی را چنان صید اخلاص و دوستی نمود که خود را بفتراک اطاعت بستند - از نیرنگ پردازیهای درست اندیشی او سران آن‌قوم باهم بساط منازعت گسترده درپی یکدیگر افتادند - غریب تر آنکه هر یکی باصلاح کار خود بصوابدید او توسل می‌جست *

---

(۲) در [بعضی نسخه] بال پرواز ستم (۳) نسخهٔ [ج] بلند اقبال والا دولتی (۴) نسخهٔ [ا ب] سرکردهای *

گویند نوبتے کم طایفۂ از طوائف افغانان ماند که گرد ایمل خان فراهم نیامد - هرکه دران کوهستان بود آذوقۂ چند روزه برداشته حاضر شد ۰ حشرے و انبوهے مجتمع گردید - که تلافي و تدارک آن بفوج صوبه‌دار کابل ممکن نبود - امیرخان مضطرب گشته از عبدالله خان خویشگي (که از مشاهیر منصبداران و اعیان کمکیان بود - و بفراست و کیاست معروف) مکاتیب مزوره بسردار هرطایفه نویسانید - که ما مدتها منتظر لطیفۂ غیبي بودیم - که سلطنت بافغانان منتقل شود الحمدلله که امید دیرین برآمد - لیکن از اوضاع این شخص (که بپادشاهي برداشته اند) مطلع نیستم - اگر قابل سلطنت باشد بنویسند - ما هم خود را برسانیم - که اختیار نوکري مغل ناچاریست آنها در جواب تعریف ایمل خان نوشته ترغیب آمدن نمودند - عبدالله خان باز نوشت که این اوصاف مسلم - اما عمده در ریاست عدالت و رعایت سویت است در جانب و اجانب - بنابر امتحان باو تکلیف نمایند که آنچه ملک بتصرف آمده بمیان قوم تقسیم نماید اگر حیف و میلے دارد ظاهر خواهد شد - سران طوائف بر رای او عمل نموده باو پیغام کردند - او ایستادگي کرد - که ملک قلیل بمردم کثیر چگونه بخش شود - بمجرد این حرف دو روئي و اختلاف پدید آمد - بسیارے از جهله و عوام برخاسته رفتند - ناگزیر شروع بتقسیم نمود - چون البته مراعات شیعۂ خود و آنها (که قریب‌تر بودند) واجب دید دگر باره گرد نزاع و غبار تنازع برخاست

هر یکے از سران و سرداران راه موطن خود گرفته بعبدالله خان معذرتها نوشتند - زوجهٔ محترمه‌اش مشهور بصاحبجي دختر نیک اختر علي‌مردان خان امیرالامرا عجب کد بانوی عاقله و ضابطهٔ کار شناس بود - بیشتر در مقدمات ملکي و مالي شریک و سهیم میشد و به نیک اندیشي و معامله فهمي کارهای‌عمده منمشي مي‌نمود *

گویند شبے از سوانح کابل فوت امیر خان گوش زد خلد مکان گردید - همان وقت ارشد خان را (که مدتے دیوان کابل بود - و دران ایام بدیواني خالصه اختصاص داشت) طلب داشته باضطراب فرمود - که سخت امرے رویداد - که امیرخان درگذشته - و ملکے (که مهیای هزار شور افزائي و فتنه‌انگیزي ست) خالي مانده - تا رسیدن سردار دیگر مبادا فسادے سر کشد - خان مزبور بجرأت عرض کرد که امیر خان زنده است - که میگوید مرده - پادشاه حواله بسوانح داد - گفت مسلم - لیکن ضبط و ربط و رتق و فتق آن ملک وا بسته بصاحبجي ست - تا او هست احتمال تخلل ندارد - خلد مکان همان وقت بآن مدبرهٔ کاردان نوشت - که تا رسیدن شاهزاده شاه عالم بهادر بخبرداري پردازد *

گویند چون برآمد و درآمد (۴) ازان کوهستان پر شر و شور صوبه‌داران را خالي از دشواري نیست لشکر سردارے مرده چگونه بسلامت برمي آید - صاحبجي فوت امیر خان را چنان مخفي کرد

(۴) در [اکثر نسخه] برآمد درآمد ٭

که اصلا صدائی و ندائی بلند نشد - و شخصی را مشابه بامیر خان ساخته در پالکی آئینه دار نشانده طی منازل می‌نمود - و سپاه هر روز میدید - و مجرا میگرفت - بعدازانکه از کوهستان بر آمده بتعزیت پرداخت *

گویند تا رسیدن بهادر شاه (که مدتی ممتد کشید) صاحبجی زیاده بند و بست آن ولایت نمود - چون اکثر قبائل سران افاغنه بتعزیت امیر خان آمده بودند همه را باعزاز نزد خود نگاهداشته بافغانان پیغام کرد - که آنچه مرسوم شما ست بگیرید - و دست فتنه انگیزی و رهزنی کوتاه ساخته پا از اندازه فراتر فنهید - و الا این گوی و میدان - اگر من غالب آمدم تا قیام قیامت نامی بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند - آنها از سر انصاف بتجدید عهد و پیمان پرداخته اصلا سر از اطاعت او نه پیچیدند *

از برخی ثقات شنیده شد که این بانوی عصمت آئین در ایام جوانی روزی چوڈول سوار از کوچهٔ میگذشت - فیل خاصهٔ پادشاهی (که در تمام فیلان سر حلقه بود) در عین شورش مستی از رو برو پیدا شد - هرچند ارباب اهتمام خواستند که آنرا برگردانند فیلبان (که این قوم خالی از شرارت نمی باشند - و غرور خاصگی پادشاهی سرباری بود) هرگز ممنوع نگردید - و بے محابا فیل راند - هرچند ازین طرف دست به تیرهای ترکش بردند فیل خرطوم خود را بر چوڈول انداخته خواست که در پیچیده بمالد - کهاران چوڈول را

بر زمین انداخته بدر زدند - آن شیر زن بدوکان صرافے (که صداقئ چوقولش بود) بر جسته بحجرهٔ آن خزیده دروازه بر بست - امیرخان روزے چند از غیرت هندوستان زائي بتهاجر و ناخوشي پرداخت اعلیٰ حضرت بمواجهه فرمودند - که او کار مردانه کرد - و ستر خود و ناموس تو نگاهداشت - اگر فیل بخرطوم پیچیده بعالمے مینمود کدام آبرو مي ماند *

بالجمله امیرخان را از صاحبجي فرزندے نشد - و چون او بر خان مزبور سخت غالب بود در کمال اخفا مدخولها نگاهداشته اولاد بسیار بهم رسانید - و آخر الامر بر صاحبجي هم ظاهر گشته بنظر التفات و تربیت برنواخت - و پس ازانکه دو سال بعد فوت امیر خان در بند و بست کابل گذرانیده ببرهان پور رسید چون از پیشگاه خلافت برخصت بیت الله مجاز شده بود پسران را روانهٔ حضور نموده خود به بندر سورت شتافت - پستر بنابر تفتیش مال امیر خان حکم رفت - که صاحبجي نیز بحضور بیاید - تا رسیدن فرمان جهاز او راهي شده بود - دران اماکن شریفه بسبب صرف مبلغهای خطیر شریف مکه و غیره باعزاز و احترام پیش آمدند پسر کلان امیر خان بخطاب میر خاني و منصب هزاري شش صد سوار سرافرازي یافته با صبیهٔ بهره مند خان میر بخشي کدخدا شد و در عهد بهادر شاه بنیابت آصف الدوله بنظم صوبهٔ لاهور چندے مامور بود - دیگرے از پسرانش میرزا جعفر عقیدت خان است

که در زمان خلد منزل بصوبه‌داری پتنه شتافته پستر به بخشیگری پادشاهزادهٔ عظیم‌الشان متعین گشت - و احوال میرزا ابراهیم مرحمت خان و میرزا اسحق امیرخان (که بیش از همه برادران علم اشتهار و ناموری برافراخته - و هردو با خدیجه بیگم زوجهٔ روح‌الله خان ثاني از یک مادر اند) جداگانه نقش پذیر خامه گشته - و دیگر پسران چندان اعتبار نیافتند - مثل هادي خان که بنیابت مرحمت خان به پتنه رفته - و سیف خان که بفوجداری پورنیه مي پرداخت و اسد الله خان که بتجویز نظام الملک آصف جاه به بخشي‌گری دکن فایز گشته *

* امانت خان ثاني *

میر حسین پسر سیوم امانت خان خوافي ست - بحسن رشادت و جوهر فراست جلیس و انیس والد خویش بود - پس از رحلت آن آگاه‌دل پسندیدهٔ اخلاق نسبت بسایر اخوان منظور نظر خلیفة‌الرحمن حضرت خلد‌مکان گردیده با کم‌منصبیها نقش اعتبار درست نشست گویا (من برکة البرامکة) (۲) بقیهٔ همه اعتبارات بود که والد مرحومش داشت - که همه این سلسله مشمول نوازش خانه‌زاد پروري بودند گویند روزے پادشاه قدر شناس ببار عام بر آمده - خان مذکور با پسر چون بسراپرده در آمد چوبدارے (که این طایفه از عضوضت

(۲) در [بعضی نسخه] من برکة البرامکة بقیتة همه اعتبارات بود - و در نسخهٔ [ب] بجای بقیتة البقیه نوشته *

و گزندگي قاطبهٔ شایان چوب و لایق دار است) دست پسر گرفته باز داشت - خان مذکور از فرط غضب و خشم پاس ادب و حفظ حضور ننموده برگشته آن سلاطت آئین را زیر مشت گرفت - و رفته عرض نمود - که هرگاه خانه‌زادان بامثال این مردم ننگ و غیرت خود بای دهند در کار حضرت ازینها چه توقع ناموس و حمیت است پادشاه بخاطر داشت از تمام چوکي آنروز ازین فرقه بر طرف فرمود *

بالجمله چون کاردانی خان‌مشار الیه دل‌نشین پادشاه شده بود در ایام قریب باختتام سال سي و یکم (که بلدهٔ بیجاپور بنزول ظفر شمول موکب سلطاني رشک امصار و اقطار گردید) در آغاز سال سي و دوم بخطاب پدر فرق اعزاز برافراخته مواد ناموري اندوخت و بدیواني صوبهٔ دارالظفر بیجاپور متعین گشت - چون آخر سال سي و سیوم رایات فیروزي آیات از قصبهٔ بدري (که هفده کروهي شمالي بیجاپور است) باهتزاز آمده سواد قطب آباد ککله (۲) مضاف تورکل (۳) (که جنوبي بیجاپور بمسافت دوازده کروه بر کنار دریای کشنا ست) مضرب خیام نصرت اعتصام گردید خان مومی‌الیه از دیواني بیجاپور بفوجداري تن از تغیر حاجي شفیع خان پایهٔ اعتبار بلند تر افراخت - و در سال سي وششم از تغیر معمور خان بحراست خجسته‌بنیاد جبههٔ کامراني افروخت - و باضافهٔ سواران و منصب از اصل و اضافه بهزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ اعزاز پیمود

---

(۲) نسخهٔ [ب] ککله (۳) در [بعضی نسخه] نورکل ه

در مزاج پادشاه جا کرد که محسود اقران گردید - ازانجا (که فلک ناتوان‌بین چهره دستي کسے را بدیدهٔ رضا نمي‌بیند - و همیشه سنگ تفرقه بر شیشه خانهٔ مزاج مردم میزند) روزے چند بفراغت نفسے نکشید - و بآسوده‌دلي دمے چند بر نیاورد - که بحکم کارکنان قضا و قدر سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲) هزار و یکصد و دوازده هجري بخواب واپسین رفت - پسر کلانش میر غلام حسین است که بخطاب کفایت خان مخاطب گردید - ازو دو پسر مانده بود یکے میر حیدر که آخر خطاب پدر یافته - و دومین میر سید محمد که بخطاب جد خود نامور گشته *

* اسمعیل خان مکها *

سابق نوکري سه‌بندي در ضلع کرناتک حیدر آباد میکرد - سال سي و پنجم جلوس خلدمکان حسب التماس ذوالفقار خان بهادر بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب خاني سر برافراخته همراه بهادر مذکور بمهم کشایش قلعهٔ جنجي (۲) مامور گردید - سال سي و هفتم چون در ایام محاصرهٔ قلعهٔ مزبور میان محمد کام بخش و اسد خان و ذوالفقار خان صحبت به بیمزگي کشید ذوالفقار خان دست از محاصره برداشتن مصلحت وقت دیده افواج و احزاب را از مورچال طلبداشت - نام‌برده (که آن طرف قلعه جاي مورچال او بود) زود نتوانست رسید - سفها کهوربره و غیره مقاهیر (که در

(۲) نسخهٔ [ب] خنجي *

انتهاز قابو بودند) درمیان آمده با وی بجنگ پیوستند - ازانجا که جمعیت او قلیل بود زخمی و اسیر مرهته گشته یک سال مقید ماند - بسعی اچم نایر (که از سابق شناسائی داشت) (۲) زر معتدبه داده از دست آنها مخلصی یافته سال سی و هشتم بعدبه بوسی خلافت آئینهٔ بخت را جلاداد - و باضافهٔ هزاری ذات و خدمت راه داری از اندی تا مرتضی آباد (۳) فرق عزت برافراخت - سال چهل و یکم بتعلقهٔ فوجداری اسلام گدهه عرف راهبری از تغیر عبدالرزاق خان لاری مشمول عواطف شد - سال چهل و پنجم بفوجداری بنی شاه درک رایت بلند رتبگی برافراشت - خاتمهٔ احوالش بنظر نیامده *

* ابونصر خان پسر شایسته خان *

سال بیست و سیوم جلوس خلدمکان از تغیر لطف الله خان بخدمت عرض مکرر امتیاز پذیرفته سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر آثار بغی بعرصهٔ ظهور آورد - و در رکاب پادشاه فوج کم بود - بنابران اسد خان بطلایه جانب تالاب بهکر مامور شد) او نیز بهمراهی خان مذکور دستوری یافت - پسترقوربیگی شده سال بیست و پنجم معزول گردید - پس ازان بنظم صوبهٔ کشمیر شتافته سال چهل و یکم ازانجا تغیر گردیده بعزل مکرم خان بصوبه داری لاهور سرافتخار برافراخت - و بوجهی از منصب افتاده سال چهل و پنجم

---

(۲) نسخهٔ [ب] داشت از دست آنها (۳) نسخهٔ [ب] از مندی تا مرتضی آباد *

مشمول عواطف شده از تغیر مختار خان بحکومت مالوه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار سرمایهٔ اعزاز اندوخت - بعد ازان چندے تعینات صوبهٔ بنگاله بود - سال چهل و نهم بصوبه‌داري اودهه و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار آئینهٔ بخت را جلا داد - بعد ازان بر سرگذشت او اطلاع نشده *

* امان الله خان *

نبیرهٔ الله وردي خان عالمگیر شاهي‌ست - پدرش غالبا امان‌الله[(۲)] خان است پسر خان مذکور - که بعد فوت پدر بفوجداري نواحي آکره تعین‌گردیده خطاب خاني یافت - و در سال بیست و دوم بفوجداري گوالیار مقرر شده در جنگ مورچال بیجاپور مردانه شربت واپسین در کشید - مشار الیه گویا خطاب پدر یافته بمنصب هزاري پانصد سوار در خانه زادان روشناس و منصبداران کار طلب امتیاز داشت - در اواخر عهد عالمگیري بجگرداري و جانبازي خویش پیش آمده بمرتبهٔ امارت اوج پیما گردید - چون در آغاز سال چهل و هشتم پادشاه جهاد آئین همت بتسخیر قلاع اشقیا گماشت از کشایش قلعهٔ راجگدهه را پرداخته عنان عزیمت بافتتاح حصار تورنا (که چهار کروهي قلعهٔ مذکور است) تاخت *

مشهور است که در اواخر عهد خلد مکان اکثر قلاع متعلقهٔ سیوا

---

(۲) نسخهٔ [ج] امان‌الله است *

(که از دستبرد گماشتگان او انتزاع شده) امرای تردد کار بتحصیل مجرای خود زرے بمستحفظان قلعه مي‌رسانيدند - و آنها تسليم قلعه مي‌نمودند - و اين ماجرا بے کم و کاست بپادشاه ميرسيد چنانچه مکرر اتفاق افتاد که همان قدر مبلغ بعد فتح در انعام صاحب اهتمام عنايت شد - مگر اين قلعه - که بزور مردانگي و ضرب شمشير بدست اولياى دولت قاهره آمد - تفصيل اين اجمال آنکه تربيت خان از جانب دروازه بمورچال دوالي نشست - و محمد امين خان بهادر از جانب ديگر راه برآمده بر محصوران مسدود ساخت - سلطان حسين مشهور بمير ملنگ از طرفي و امان‌الله خان از سوئے کمر جانفشاني بر بست - تا آنکه پانزدهم ذي‌القعده سنه (١١١٥) يکهزار و يکصد و پانزده هجري هنگام شب امان الله خان از طرفي‌که بود چند نفر پيادهٔ ماولیه (٢) را تحريض بران کرد که اولا يکے ازانها وداع جان گويان تا سنگچين قلعه رسيده مال يعني کمند بو سنگے محکم نمود - تا بيست و پنج نفر ازان جوق بمدد کمند بالاى کوه الوندمانند برآمده داخل قلعه شدند - و آوازهٔ گرفت وگير در دادند خان مزبور و عطاءالله خان برادرش و چندے دست از جان شستها پاشنه کوب در رسيدند - و حميد الدين خان (که هر جانب کمين فرصت جويان مي‌گشت) بشنيدن اين خبر بوضع پيش‌رفتها ريسمان در کمر بسته بعقب رسيد - و دفعةً کفار را که بمقاومت برخاستند

---

(٢) نسخهٔ [ب] ماليه را ٠

بتیغ بے دریغ آوردند - و بقیة السیف بارک خریده امان طلبیدند
قلعه بفتوح الغیب نامي گشت - و امان الله خان باضافهٔ پانصدي
دو صد سوار دو اسپه فرق اعتبار افراخت - و ازان بعد مورد اعطاف
خسروانی گشته همواره بتلاشهای شایان در تقدیم امور مامورة انواع
تحسین و آفرین مي اندوخت - و باضافهای پی در پی چهرهٔ مباهات
مي افروخت - پس از فتح واکنکیره در جایزهٔ نیکو خدمتي بعطای
نقاره بلند آوازه گردید - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان بهمراهی
محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان شتافته در جنگ بهادر شاه
زد و خورد بهادرانه نموده زخمهای کاري برداشت - و حیات مستعار را
پدرود نمود *

* ابراهیم خان *

خلف ارشد امیر الامرا علي مردان خان است - در سال
بیست و ششم سنه (۱۰۶۳) هزار و شصت و سه هجري از پیشگاه
صاحب قران ثاني از راه تفضل و مهرباني بخطاب خاني چهرهٔ
کامراني افروخته سرمایهٔ شادماني اندوخت - چون سال سي و یکم
پدرش درگذشت از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاري سه هزار سوار
لوای بلند نامي افراخت - و در محاربهٔ سموگڈهه در میمنهٔ فوج
داراشکوه منتظم بوده بعد از شکست از نا تجربگي و کوتاه اندیشي
رفاقت شاهزاده مراد بخش را موصل مقصود انگاشته برگزید - چه
آن پادشاهزادهٔ نخوت و غرور آماده از نابخردي و بیدانشي باشتهار

عارضهٔ اعلی حضرت خطبه و سکه در مملکت گجرات بنام خود نموده خویشتن را مروج الدین نامیده پادشاه مستقل می‌اندیشید و چاپلوسیهای مزورانهٔ عالمگیری و مواعید کاذبهٔ عرقوبی آن مدبر پخته کار (که باقتضای مصلحت وقت بآن خام‌خیال مسلوک میشد) بر هوای پندار او افزوده غره‌تر ساخت - با آنکه پس از جنگ داراشکوه و خلع اعلی حضرت و سلب اختیار ایشان زمام رتق و فتق سلطنت من حیث الاستقلال بقبضهٔ اقتدار عالمگیری در آمد - لیکن آن سرشار نشهٔ بیخردي و ناداني پی باصل کار نبرده بندهای پادشاهي را بتجویز خطاب و باضافهٔ ده پانزده بر مناصب و مواجب و انواع دلجوئي و استمالت جانب خود مي‌کشید - ازین جهت جمعی کول همراهی او اختیار کردند - چون خلدمکان ازان اجتماع نا مفید و از حرکات بے اندازهٔ آن ساده لوح بلید بحدوث آشوب و فتن متفطن گشت در لباس دوستي کارش باتمام رسانید *

تبئین این اجمال آنکه روزے (که عالمگیر پادشاه بعزم تعاقب دارا شکوه از اکبرآباد بر آمد - و گذر سامي معسکر اقبال گردید) مراد بخش از رفاقت پهلو تهي نموده با بیست هزار سوار (که فراهم آورده بود) در شهر متوقف گشت - مردم بسیارے بطمع جاه و حشم از لشکر عالمگیري نیز جدا شده بدو پیوستند - و جمعیت او سمت ازدیاد پذیرفت - خلد مکان کس فرستاده مستفسر وجه تخلف و تقاعد از مرافقت شد - او پریشاني را عذر خواه آورد

لاجرم محمد اورنگ زیب بهادر بیست لک روپیه ارسال داشته
پیغام کرد - که بر طبق قرار داد پس از انصرام این مهم ثلث غنائم
با ولایت پنجاب و کابل و کشمیر بآن مسند آرای سلطنت تفویض
خواهد یافت - مراد بخش کوچ کرده همراهي گزید - چون ظاهر
قصبهٔ متهرا مضرب خیام شد رای پادشاه بآن قرار یافت که اورا
(که هر روز از اوضاعش بر تخالج خاطر مي‌افزاید) از میان بردارد
لهذا مکرر اظهار شوق ملاقات نموده استشارهٔ ملکي را بهانهٔ طلب
ساخت - هرچند خیر اندیشان او (که استشمام رایحهٔ غدر مي‌نمودند)
سر باز زدند آن ساده لوح محض واهمه پنداشته گفت - با وصف
عهد و پیمان موکد بقرآن مظنهٔ بخاطر راه دادن از طریقهٔ مسلماني
دور است * ع * * صید را چون اجل آید سوی صیاد رود *
دوم شوال سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت بشکار سوار شده بود (۲)
که خلد مکان بغتةً باظهار درد شکم قاق و اضطراب بجائے رسانید
که در شکارگاه خبر باو رسیده آن بکید و مکر نا آشنا عطف عنان
نموده یک سر بدولت خانهٔ ایشان فرود آمد - خلد مکان بتعظیم
و احترام پیش آمده بخلوتگاه برده طعام کشیدند - و پس ازان
بساط استراحت ممهد گردانیده قرار یافت که بعد از قیلوله بکنگاش
ملکي پردازند - او بکمال بے تکلفي یراق وا کرده بخواب رفت
خلد مکان خود بحرم سرا شتافته پرستارے را فرستاد - که سایر

(۲) نسخهٔ [ب] سوار شده بود خلد مکان ٭

یراق را برداشته آورد - درین وقت شیخ میر (که در کمین بود) با جمعي در رسید - از آواز سپر و سلاح جوانان چون بیدار شد صحبتے دیگر مشاهده نمود - نفس سرد برآورده گفت که با همچو من درست اخلاص نرد دغا باختن و حرمت قرآن نداشتن سزاوار نبود خلد مکان دران وقت پس پرده ایستاده بود - جواب داد که اصلا در بناي پیمان فتورے راه نیافته - جان آن برادر مصون و مامون است لیکن اوباشے چند گرد شما جمع آمده - و کج تلاشي و بدمعاشي بافراط کشیده - روزے چند پا در دایرهٔ انزوا کشیدن لازم - همان زمان مقید ساخته با دلیر خان و شیخ میر روانهٔ دارالخلافه گردید - شهباز خان خواجه سرا (که منصب پنجهزاري داشت - و عمدهٔ دولتش بود) با دو سه معتبر دیگر که همراه بودند گرفتار گشت - و لشکر او وقتے خبردار شد که کار از دست رفته بود - ناچار هر یکے بملازمت پادشاهي رسیده درخور مرتبه نوازش یافت - ابراهیم خان نیز بسجده گاه خجالت جبهه سای سعادت گشت - اما در همان ایام بنابر جهتے از منصب معزول گشته در دارالخلافه بسالیانه موظف گردید - و در سال دوم از پیشگاه خلافت بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار تحصیل افتخار نموده بصوبه داری کشمیر مامور شد - و پس از انتقال خلیل الله خان بصوبه داری لاهور نوازش یافت - و در سال یازدهم از تغیر لشکر خان بصوبه داری بهار مرخص گشت - و باز سال نوزدهم ترک نوکري کرده منزوي گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر قوام الدین خان

بایالت کشمیر نامزد شد - و پس‌ازان بصاحب صوبگی مملکت وسیع
بنگاله سربرافراخت - و چون در سال چهل و یکم دارائی آن الکهٔ نسیحه
بشاهزاده محمد اعظم دومین خلف شاه عالم بهادر مفوض گشت (۲)
او از تغیر سپه دار خان بنظم الهآباد شتافت - و پس‌ازان بحکومت
لاهور امتیاز یافته سال چهل و چهارم چون آن‌صوبه بشاهزاده شاه عالم
مقرر شد خان مزبور بحفاظت کشمیر (که آب و هوای آنجا بمزاج او
خیلی موافقت داشت) مامور گردید - و در سال چهل و ششم از تغیر
وکلای شاهزاده محمد اعظم شاه (که پدر خواست خود حضور طلب
گشته بود) بنظم و بست صوبهٔ احمدآباد گجرات بدو تفویض یافت
و بنابر بعد مسافت (که تا رسیدنش مدتی میکشید) شاهزاده
بیدار بخت ناظم مالوه بحراست آنصوبه تعین شد - و پس از رسیدن
ابراهیم خان باحمدآباد (که هنوز جا گرم نکرده) شاهزاده که انتظار او
داشت از بیرون شهر کوچ هم نکرده بود که خبر واقعهٔ خلدمکان رسید * (۳)

گویند ابراهیم خان (که خود را اعظم شاهي مي‌گرفت) فورا
بشاهزاده مبارک‌باد گفته فرستاد - بیدار بخت در جواب گفت
که قدر عالمگیر پادشاه را ما میدانیم - چه شد که یک چندے
فلک بکام ما گردید - الحال مردم خواهند دانست که بکدام دیوانه
سروکار مي‌افتد - پس ازانکه خلدمنزل تخت آرای سلطنت شد (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] محمد عظیم (۳) نسخهٔ [ج] ندموده بود (۴) نسخهٔ
[ج] سروکارے افتاد *

محمد عظیم الشان بسبب نا خوشیِ بنگاله ارادهٔ اخذ و جر ازو داشت - خانخانان مراعات خاندان و عمدگیِ او منظور داشته غایبانه واسطهٔ کارهایش گشت - و از پیشگاه خلافت بارسال فرمان صوبه داریِ کابل و عنایت خطاب علي مردان خان مورد نوازش ساخت - خان مذکور بپشاور شتافته توقف گزید - اما بند و بست آن صوبه بقسمی که بایست ازو صورت نگرفت - لهذا صوبه داریِ آنجا بناصر خان قرار یافت - او بابراهیم آباد سودهره (که سي کروهیِ لاهور است و بطریق وطن داشت) آمده چند ماهی گذشته بود که باجل طبعي (۲)
در گذشت - خلف رشیدش زبردست خان است - که در ایام (۳)
صوبه داریِ پدر خود در بنگاله بر رحیم خان نام افغانی (که سر فساد برداشته خود را رحیم شاه نامیده بود) فوج کشیده جنگ صعب رو داد - و افغان مزبور شکست فاحش یافت - و سال چهل و دوم عالمگیري بنظم صوبهٔ اوده و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دوهزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم از گذاشت محمد اعظم شاه بنسق صوبهٔ اجمیر و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت قابلیت آراست - و دیگری یعقوب خان است که در عهد خلدمنزل بنیابت آصف الدوله صوبه دار لاهور شده بود - و پس از فوت پدر بخطاب ابراهیم خاني امتیاز یافته - گویند بشاه عالم

---

(۲) در [بعضی نسخه] نگذشته بود (۳) نسخهٔ [ج] زبردست خان است که احوالش علیحده تحریر یافته و دیگری یعقوب خان است که ه

نگینے یمني گذرانده بود - که جرم ذاتی او نقش الله و محمد و علي افتاده - هرچند پژوهش رفت که شاید عماي باشد آخر باتفاق مبصران مشخص شد که اصلي ست *

* احسن خان سلطان حسن *

عرف میر ملنگ همشیره زادهٔ محمد مراد خان است - از روشناسان بارگاه عالمگیري بود - و بمنصبے درخور سرفراز - سال پنجاه و یکم چون پادشاه درخود آثار ضعف و از محمد اعظم شاه (که نامے بشجاعت بر آورده - و امرای صاحب مدار را رام ساخته) نسبت بکامبخش رو به بےاعتدالي مشاهده نمود ازانجا که پاس شاهزادهٔ دوم مد نظر داشت نامبرده را ببخشي‌گری او برنواخته در بارهٔ خبرداري تاکید فرمود - لهذا او همواره کمر بسته در سواری آمد و رفت در بار اهتمام قرار واقع مي‌کرد - محمد اعظم شاه مکرر شکایت او با پدر ظاهر ساخت - فایده نبخشید - آخر بزینت‌النسا بیگم همشیرهٔ اعیانی خود شقه نوشت - و دران مندرج نمود که تدارک شوخی آن بےادب کارے نیست - اما پاس حضرت مانع است پادشاه بعد ملاحظه در جواب شقه دستخط فرمود که این همه مغلوب هراس نشود - محمد کام بخش را جائے رخصت مي‌نمائیم پس ازین شاهزادهٔ مرقوم را اسباب سلطنت عنایت کرده بجانب بیجاپور فرستاد - پس از وصول بقلعهٔ پرینده چون خبر ارتحال پادشاه رسید اکثر امرای متعینه بے اطلاع برخاسته رفتند - سلطان

حسن در جذب قلوب مابقي كوشيده بعد رسيدن بيجاپور سعي جميله بكار برد - كه سيد نياز خان قلعه دار كليد سپرده بملازمت پيوست - شاهزاده اورا بمنصب پنجهزاري و خطاب احسن خان و خدمت مير بخشي گري سربلند گردانيد - و چون شاهزاده از بيجاپور كوچيده گلبرگه را بتصرف آورده بر واكنكيره (كه باز بتصرف پيرما(۲) نايک زميندار رفته) آمد در تسخير آن هم خان مذكور ترددات بتقديم رسانيد - پستر پسر شاهزاده را بطريق توره همراه گرفته بر سر كرنول رفت - و ازانجا زر گرفته بجانب اركات (كه داؤد خان پني بفوجداري آنجا مي‌پرداخت شتافت - و دقيقهٔ از دقائق خيرخواهي شاهزاده فرونگذاشت - و با قلت زر و عسرت بر لشكر بانصرام مهمات طريق جانفشاني پيمود - و باز بشاهزاده ملحق گرديد - پس از رسيدن بچهار منزلي حيدرآباد در استمالت رستم دل خان سبزواري (كه صوبه‌دار آنجا بود) پرداخته او را بملازمت شاهزاده آورد - چون حكيم محسن خان مخاطب بتقرب خان (كه بپايهٔ وزارت امتياز داشت) باحسن خان شيوهٔ حسد (كه خانه برانداز دولتهاي كهنه است) ورزيده هميشه شاهزاده را حرفهاي بے اصل رسانيده خاطر او را از خان مزبور متنفر مي‌ساخت دران ايام (كه مابين خان مذكور و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهي شاهزاده بيش از بيش مرعي بود) تقرب‌خان ظاهر نمود كه اينها در فكر و مشورت

---

(۲) در [بعضي نسخه] هرما ٭

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا مجبول و دران ایام از کثرت افکار آن نشه دو بالا گردیده بود) پس از کشتن رستم دل خان (که در احوالش مبین شده) خان مزبور را از خانه طلبیده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانهٔ ملک عدم گردانید گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه باو خبر رسانیدند (که شاهزاده در تدبیر حبس شما ست) او (که همواره مسلک دولتخواهي مي سپرد) قبول این معني نکرد - این مقدمه در سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست هجري بوقوع آمد - برادر کلانش میر سلطان حسین سال دوم بهادرشاهي بدولت ملازمت رسیده بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب طالع یار خان چهرهٔ عزت بر افروخت *

* امیر خان سندهي *

میر عبدالکریم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابو القاسم نمکین مشهور است - چون جدش را ناحیهٔ بهکر در ایام حکومت خویش دلنشین آفتاد دران گلزمین طرح وطن ریخته عاقبت خانهٔ خود را پر ساخت - پدرش نیز در ایالت تته بمتقاضیِ اجل (۲) جان سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس و محل نشو و نمای اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا بسندهي زبان زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه در احوال نامهٔ نیاکانش مبرهن گشته - و نیز در ترجمهٔ امیر خان

(۲) نسخهٔ [ب] بمقتضای اجل ه

حسن در جذب قلوب مابقي کوشیده بعد رسیدن بیجاپور سعي جمیله بکار برد - که سید نیاز خان قلعه دار کلید سپرده بملازمت پیوست - شاهزاده اورا بمنصب پنجهزاري و خطاب احسن خان و خدمت میربخشي‌گري سربلند گردانید - و چون شاهزاده از بیجاپور کوچیده گلبرگه را بتصرف آورده بر واکنکیره (که باز بتصرف پیرما[۲] نایک زمیندار رفته) آمد در تسخیر آن هم خان مذکور ترددات بتقدیم رسانید - پسر پسر شاهزاده را بطریق توره همراه گرفته بر سر کرنول رفت - و ازانجا زر گرفته بجانب ارکات (که داؤد خان پنّي بفوجداري آنجا مي‌پرداخت شتافت - و دقیقهٔ از دقائق خیرخواهي شاهزاده فرونگذاشت - و با قلت زر و عسرت بر لشکر بانصرام مهمات طریق جانفشاني پیمود - و باز بشاهزاده ملحق گردید - پس از رسیدن بچهار منزلي حیدرآباد در استمالت رستم دل خان سبزواري (که صوبه‌دار آنجا بود) پرداخته او را بملازمت شاهزاده آورد - چون حکیم محسن خان مخاطب بتقرب خان (که بپایهٔ وزارت امتیاز داشت) باحسن خان شیوهٔ حسد (که خانه برانداز دولتهای کهنه است) ورزیده همیشه شاهزاده را حرفهای بے اصل رسانیده خاطر او را از خان مزبور متنفر مي‌ساخت دران ایام (که مابین خان مذکور و رستم دل خان مراسم جوشش نظر بدولتخواهي شاهزاده بیش از پیش مرعي بود) تقرب‌خان ظاهر نمود که اینها در فکر و مشورت

---

(۲) در [بعضی نسخه] هرما ه

دستگیر ساختن حضرت اند - شاهزاده (که در اصل مزاج بسودا مجبول و دران ایام از کثرت افکار آن نشه دو بالا گردیده بود) پس از کشتن رستم دل خان (که در احوالش مبین شده) خان مزبور را از خانه طلبیده محبوس ساخت - و بانواع تعذیب روانهٔ ملک عدم گردانید گویند هرچند مردم پیش ازین واقعه باو خبر رسانیدند (که شاهزاده در تدبیر حبس شما ست) او (که همواره مسلک دولتخواهي مي سپرد) قبول این معني نکرد - این مقدمه در سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست هجري بوقوع آمد - برادر کلانش میر سلطان حسین سال دوم بهادرشاهي بدولت ملازمت رسیده بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب طالع یار خان چهرهٔ عزت بر افروخت *

* امیر خان سندهي *

میر عبدالکریم نام داشت - پسر امیر خان بن امیر ابو القاسم نمکین مشهور است - چون جدش را ناحیهٔ بهکر در ایام حکومت خویش دلنشین افتاد دران گل زمین طرح وطن ریخته عاقبت خانهٔ خود را پر ساخت - پدرش نیز در ایالت ٹهٹه بمتقاضي(۲) اجل جان سپرده در جوار والد خویش مدفون شد - ازین جهت مسقط الراس و محل نشو و نماي اکثر ازین خاندان آن مرز و بوم است - لهذا بسندهي زبان زد گردیده - و الا اینها از سادات هرات اند - چنانچه در احوال نامهٔ نیاگانش مبرهن گشته - و نیز در ترجمهٔ امیر خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمقتضاي اجل ه

مرحوم گذشته - که او مثل پدر خود کثیر الاولاد بود - و در سن صد سالگي هم از توالد و تناسل باز نایستاده - میر عبد الکریم کوچک ترین برادران است - ازانجا [که برای خدمت حضور سلاطین (که معبر بخواصي ست) جز امرا زادگان و خانه زادان معتبر شایستگي ندارند] مشار الیه در بدو حال بخواصي اختصاص گرفت و پس ازان بسرداری خواصان سرافرازي یافت - و چون عروج دولت و صعود ثروت در طالع او مودع دست تقدیر بود در سال بیست و پنجم (که بلدهٔ اورنگاباد بقدوم سعادت‌لزوم پادشاهي خجسته بنیاد گردید) موصی الیه منظور نظر تربیت خسرواني گشته بخدمت داروغگی جا نماز خانه اعتبار قرب خدمت اندوخت - و بعد خدمت امانت هفت چوکي بانضمام جا نماز خانه یافت - و چون پیش آمد و ترقی او مرکوز خاطر پادشاهي بود داروغگی نقاش‌خانه نیز تفویض پذیرفت - و درآخر سال بیست وهشتم بتقصیرے معاتب شده از داروغگی جانماز خانه معزول گردید - و چون در سال بیست و نهم شاهزاده شاه عالم بهادر با خانجهان بهادر افواج ابوالحسن والی تلنگ را زده و برداشته بلدهٔ حیدرآباد را بتصرف در آورد مصحوب مشار الیه خلعت و جواهر بپادشاهزاده و امرای عظام متعینه ارسال یافت - چند کسے دیگر هم از روشناسان (که هر کدام بکارے مامور شده بود) با هم یکتائي ورزیده براه افتادند - چون بچهار کروهی حیدر آباد رسید شیخ نظام حیدرآبادي با جمعیتے ریخته همراهان را

عرضهٔ تلف گردانید - نجابت خان و اصالت خان (که قلیچ خان ناظم ظفرآباد برسم بدرقه داده بود) بسابقهٔ معرفتی (که با مخالف داشتند) بدو پیوستند - جواهر و خلاع مرسله و دیگر اسباب و متاع سوداگري و رهگذاری مردم (که قافله گویان همراه شده بودند) بغارت رفت - میر عبد الکریم را (که زخمي شده در میدان افتاده بود) دستگیر کرده نزد ابو الحسن بردند - پس از چهار روز اورا از گلکنده بحوالی حیدرآباد بمعسکر شاهزاده رسانیده خود را یکسو کشیدند محمد مراد خان حاجب خبر یافته بخانهٔ خود برد - و بانواع دلجوئي پیش آمد - و بعد التیام زخمها ملازمت پادشاهزاده نمود - و احکام ارشاد پیام (که بگذارش زباني حوالهٔ او بود) برگذارد - و از خدمت ایشان رخصت شده با خانجهان بهادر (که طلب حضور شده بود) بآستان سلطنت جبهه سا گردید - و در ایام محاصرهٔ گلکنده چون شریف خان کروره گنج اردو بتحصیل جزیهٔ هر چهار صوبهٔ دکن رخصت یافت خدمت کرورگی گنج به نیابت خان مذکور ضمیمهٔ خدمتش گردید - و در همین ایام داروغگی جرمانه (۲) نیز بوی تعلق گرفت - و در سال سي و سیوم بجایزهٔ نیکو خدمتی کروره گنج (که فراواني و ارزاني برابر قحط و غلای حیدرآباد نمود فاحش کرد) در بارگاه خلافت مستلزم مجری گردیده بخطاب ملتفت خان مورد التفات شایان گشت - بعد ازان از انتقال خواجه حیات خان خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] جریب نیز ٭

آبدار خانه نیز باو مفوض شد - و در سال سي و ششم بخدمت قرب راتبت داروغگي خواصان از انتقال انور خان پسر وزیر خان شاهجهاني و از اصل و اضافه بمنصب هزاري سر عزت براقراخته در تقرب و مزاج داني محسود اماثل شد - و در سال چهل و پنجم بخطاب خانه‌زاد خان تحصیل ناموري نمود - و پس ازان از کمال عنایت بافزایش لفظ میر بر خانه زاد خاني چهرهٔ عزت افروخت - و بعد آن بخطاب میر خان مخاطب گردید - و در سال چهل و هشتم پس از تسخیر حصار تورنا بخطاب موروثي پدرش امیر خان سر باوج ناموري سود - و درانوقت بر زبان پادشاه گذشت که پدر شما میر خان (که امیر خان شد) در برابر الف یک لک روپیه در جناب اعلی حضرت فردوس آشیاني پیشکش کرده بود - شما چه مي‌گذرانید - عرض نمود هزار هزار جان فدای ذات مقدس باد جان و مال همه تصدق حضرت است - روز دیگر مصحف مجید بخط یاقوت از نظر گذرانید - فرمودند چیزے گذرانیدید که دنیا و مافیها بهای آن نتواند شد - بعد فتح واکنکیره بافزوني پانصدي از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري کامیاب دولت گردید - و در اواخر عهد خلد مکان مقرب آن حضرت خاقان بود - و در مصاحبت و محرمیت فوق نداشت - چه شب و روز ببار‌یابي حضور تفوق مي اندوخت - در مآثر عالمگیري آورده که در مقامات دیوا پور سه کروهي واکنکیره انحرافي بمزاج پادشاه عارض شد - و اشتداد

و استیلای آن بجائے رسید که گاه گاه مدهوشي رومیداد - ازانجا (که
سن بنود رسیده) پاسے تمام بمردم رو آورد - نزدیک بود که از هول
آن حادثه ملک بهم برآید *
امیر خان نقل کرد که روزے دربن ایام در نهایت ضعف زیر
لب میگفتند * * بیت *
* بهشتاد و نود چون در رسیدي *
* بسا سختي که از دوران کشیدي *
* وزانجا چون بصد منزل رساني *
* بود مرگے بصورت زندگاني *
مرا که گوش بران افتاد زود بعرض رسانیدم - که حضرت سلامت
شیخ گنجه (رحمه الله) برای تمهید یک بیت این همه ابیات گفته
و آن این است * * بیت *
* پس آن بهتر که خود را شاد داري *
* دران شادي خدا را یاد داري *
فرمودند باز بخوانید - چند مرتبه تکرار یافت - اشاره رفت نوشته
بدهید - نوشته دادم - مدتے مي خواندند - توانائي بخش قوتے
عطا کرد - صباح آن بدیوان مظالم برآمدند - فرمودند که بیت شما
مارا صحت کامل داد - و طرفه طاقتے بجان ناتوان آورد - خان مذکور
بجودت فهم و حدت ادراک و شگرفي حیثیت و بلندي استعداد (که
ازان بقابلیت تعبیر رود) ممتاز بود - در محاصرهٔ بیجاپور روزے

[که پادشاه برای ملاحظهٔ دمدمه (که برابر کنگرهٔ قلعه برده بودند) سوار تخت روان تا کنار خندق تشریف آورد - و از جانب قلعه گولهای توپ چرخ آشوب از بالای تخت میگذشت] مشار الیه (که دران‌وقت داروغهٔ جانماز خانه بود) هنوز پا بعرصهٔ اعتبار نگذاشته بداههٔ مصرع تاریخ * فتح بیجاپور زودی می‌شود * ۱۰۹۹
بر پارچهٔ کاغذے بقلم سرب نوشته از نظر گذرانید - پادشاه بفال نیک برگرفته فرمودند - خدا کند چنین باشد - در همان هفته افتتاح قلعه صورت انصرام گرفت - و بعد تسخیر حصار گلکنده * مصرع *
* فتح قلعهٔ گولکنده مبارک بادا * ۱۰۹۹ تاریخ یافته
از پیش‌گاه خلافت مورد تحسین گشت - و چون مواد پندار و خود آرائي آماده داشت کله گوشهٔ نخوت بر سر بے‌نیازي کج میگذاشت - و با کم منصبي از جمیع نوئیذان بلند مقدار یکسر و گردن برخود مي‌بالید - امیرزادهای خاندان در جلو او راه میرفتند نگاه درست بجانب کسے نمیکرد - نقش اعتبارش در بارگاه سلطنت آن چنان برکرسي نشست که عمدها دست‌نگر و منت پذیر او بودند - چون حکم شده بود [که سوای کسے (که پالکي باو از سرکار پادشاهي عنایت شده) دیگرے از پادشاه‌زاده و امرا پالکي سوار درکلال بار نیاید] پس از چندے جملة الملک اسد خان و او (که درانوقت ملتفت خان بود) باجازت سوار آمدن فرق افتخار افراختند بعد ازان بهره‌مند خان و مخلص خان و روح الله خان مجاز گشتند

ازین جا رتبهٔ او توان شناخت - که چه قدر در دل پادشاه جا کرده
در دیانت هم قدم میگذاشت - اهل روزگار بفرمایش او جنس
هر دیار بقیمت نصف و ثلث ارسال مي‌کردند - دیده و دانسته
نگاه مي‌داشت - و در پرده قدغن استیعاب حصص ارز (۲) مي‌نمود
و بعد ارتحال خلد مکان همراه محمد اعظم شاه رفته چون صاحب
جمعیت و فوج نبود در گوالیار همراه بنگاه ماند - و پس ازانکه
تخت خسروي بجلوس بهادر شاه زیبایش گرفت و امرای عهد سلف
از مخلص و مخالف بافزونی مناصب کام دل اندوختند او نیز
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار مورد مرحمت شد
لیکن آن قرب و مصاحبت کو - و آن ناز و تبختر با که - نا چار
بقلعه‌داری اکبرآباد در ساخته گوشه گزید - و از نا دیدنیها را رست
منعم خان خانخانان (که در اهلیت و مروت یکتای روزگار بود) از
دیرین بزرگداشتها صوبه‌داری آگره نیز بوی تفویض نمود - و پستر
از صوبه‌داري معزول شده بقلعه داري میگذرانید *

چون در اواسط عهد محمد فرخ سیر پادشاه مرحوم بنابر استقلال
سادات بارهه وهنی باموز سلطنت راه یافته باقتضای مصلحت
پیش‌آمد امرای عالمگیري در افتاد عنایت‌الله خان و حمیدالدین
خان بهادر و محمد نیاز خان همه بتازگي مورد نوازش گشتند
خان مذکور را نیز از آگره طلب حضور نموده بداروغگی خواصان

(۲) در [بعضي نسخه] حصص از سر مي‌نمود *

ممتاز گردانیدند - و پس از خلع آن پادشاه مرحوم چون زمام سلطنت
بقبضهٔ اقتدار سادات بارهه در آمد او را از تغیر افضل خان
صدرالصدور خدمت صدارت کل نامزد کردند - گویند قطب الملک
بمراعات پیشین رتبه تعظیم و توقیر او از دست نمیداد - و برگوشهٔ
مسند خود می‌نشاند - در همین ایام داعی حق را لبیک اجابت
گفت - پسرانش هیچ‌کدام رشدے نکرده با اندوختهٔ پدر بسند نمودند
مگر ابوالخیر خان - که بنابر قرابت با خاندوران خواجه عاصم
در عهد پادشاه مرحوم خطاب خانی یافته جمعیت و دستگاه داشت
و همراه خان‌مزبور بسر می‌برد - میر ابوالوفا نبیرهٔ ضیاءالدین خان
برادر کلان امیرخان نسبت بپسران او نامے داشت - و در اواخر عهد
خلدمکان بداروغگی جانماز خانه درجهٔ اعزاز می‌پیمود - و قابلیت
و استعداد او ذهن‌نشین پادشاه بود - چنانچه روزے عرضه داشت
پادشاهزاده بهادر شاه بخط رمز از نظر گذشت - چون رمز معلوم نمیشد
پادشاه بیاض‌خاص بمیر مذکور حواله نمود- که ما دوسه رمز واضح نوشته
گذاشته‌ایم - آنرا با این سنجیده استنباط مطلب نماید - مشار الیه
(٢)
بیاوری دقت نظر و سرعت فکر رموز مستورهٔ مسطوره باستخراج آورده
مضمون عرضه‌داشت را نوشته گذرانید - و درجهٔ استحسان یافت *

* آصف الدوله جملة الملک اسد خان *

محمد ابراهیم نام پسر ذوالفقار خان قراماتلو ست - نواسهٔ

---

(٢) نسخهٔ [ب] رموز مسطوره باستخراج *

صادق خان میر بخشي و خویش یمین‌الدوله آصف خان میشد - از حداثت سن و ریعان شباب بحسن صورت و تناسب ظاهري منظور مراحم و عواطف اعلی حضرت بوده در همسالان و اقران امتیازے تمام داشت - سال بیست و هفتم بخطاب اسد خان و خدمت آخته بیگي نوازش یافته آخرها ببخشي گري دوم پایهٔ اعتبار افراخت - چون سریر خلافت بجلوس عالمگیري مزین شد مشمول عنایت گشته مدتها سرگرم بخشي گري دوم بوده سال پنجم بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار تحصیل افتخار نمود - سال سیزدهم بعد فوت وزیر معظم جعفر خان بتفویض نیابت وزارت و مرحمت خنجر مرصع و دو بیره پان بدست خاص مباهات اندوخت - حکم شد که رسالهٔ پادشاهزاده محمد معظم نویسد - و مهر پادشاه زاده دیانت خان منجم مي‌کرده باشد - و در همین‌سال از بخشیگري دوم معزول‌گشته در سال چهاردهم از انتقال لشکر خان بانتصاب (٢) خدمت میر بخشي‌گري اعلام سرافرازي بر افراخت - و غرهٔ ذي‌الحجه سال شازدهم اسد خان استعفای نیابت نمود - حکم والا پیرایهٔ صدور گرفت که امانت خان دیوان خالصه و کفایت خان دیوان تن پائین‌تر از مهر دیوان اعلی مهر خود کرده مهمات دیواني سرانجام دهند - دهم شعبان سال نوزدهم آن خان ستوده اطوار باز بنوازش دوات مرصع کار و خدمت جلیل‌القدر وزارت اعظم بلندنامي یافت

---

(٢) نسخهٔ [ج] بانقساب خدمت *

و آخر سال بیستم (که خانجهان بهادر کوکلتاش از دکن معزول و معاتب گردید - و تا تعین صوبه‌دار نظم مهمات آنجا بدلیر خان نامزد گشت) جملة الملک با لشکر فراوان و سامان شایان بدکن رخصت یافته بخجسته بنیاد رسیده بود که برخی اخذ و جر بعرض پادشاه رسید - شاه عالم بنظم دکن مرخص شد - و اسد خان برگشته در مبادی سال بیست و دوم در کشن‌گذهه مضاف صوبهٔ اجمیر ملازمت نمود - و چون سال بیست و پنجم رایات پادشاهي بمالش سنبهای بهونسله (که پادشاهزاده محمد اکبر را در ملک خود جای داده بود) بعزیمت دکن در اهتزاز آمد جملة الملک را با شاهزاده عظیم‌الدین در اجمیر گذاشتند - تا راجپوتیه دران نواح غبار شورش نتوانند برانگیخت - پس ازان درسال بیست و هفتم در احمدنگر بتقبیل عتبهٔ خلافت جبهه افروز گشته بعد فتح بیجاپور بعنایت مسند وزارت با تکیه‌گاه زربفت و سوزنی چکن‌دوز مربع نشین چاربالش استقلال گردید * ع * زیبا شده مسند وزارت * تاریخ است ۱۰۹۷ و پس از کشایش قلعهٔ گلکنده باضافهٔ هزار سوار بعلو مرتبت هفت هزاري هفت هزار سوار مرتقي شد - و سال سي و چهارم بهتنبیه غنیم آن روی دریای کشنا و انفتاح قلعهٔ نندیال عرف غازي‌پور و نظم و نسق بالاگهات کرناتک حیدرآباد تعین گشت - جملة الملک بعد تصرف نند یال درکرپه (که سرحد کرناتک است) چهاوني داشت پادشاهزاده محمد کام‌بخش از حضور بانتزاع قلعهٔ واکنکیره

دستوری یافت - چون روح الله خان بانصرام آن مهم مامور شد او بامتثال حکم جهان‌مطاع بکمک جملة الملک عنان توجه انعطاف داد - پس از وصول موکب شاهي بکرپه سال سي و هفتم حکم رسید (۲) که هردو بکمک ذوالفقار خان (که محاصرهٔ خنجي دارد) متوجه شوند بعد از رسیدن آنجا بنابر لختی دواعي میان پادشاهزاده و جملة‌الملک رنجشی واقع شد - و بسعایت بدسگالان فتنه‌پژوه سرگراني و آشفتگی طرفین گرمي گرفت - جملة الملک بدست آویز مراسلات مخفیهٔ پادشاهزاده (که با رای قلعه‌نشین بوساطت بعضی ناعاقبت اندیشان (۳) درمیان داشت) بحضور نوشته مجاز گردید - که راو دلپت بوندیله شب و روز حلقهٔ در خانهٔ پادشاهزاده بوده بے رخصت اسد خان سواري و دیوان و آمد و شد مردم بیگانه نشود - درین اثنا از جاسوسان قلعه‌رو متحقق گشت - که کام‌بخش بناسازي و رغم جملة‌الملک در شب تار قرار رفتن قلعه داده - لهذا اسد خان بکنگاش ذوالفقار خان و سایر سرداران لشکر فوج محاصرهٔ قلعه را ببنگاه طلبیده گستاخانه بخانهٔ پادشاهزاده درآمده نظربند ساخت - و از خنجي برخاسته (۴) حسب‌الحکم کام بخش را روانهٔ حضور نمود - و خود چندے در سنگر توقف ورزید - پس ازان طلب حضور گشته از مقدمهٔ کدورت اسر پادشاهزاده واهمهٔ بسیار بخاطرش جا داشت - روز ملازمت چون

---

(۲) در [بعضی جا] خنجي نوشته (۳) نسخهٔ [ا] که با رامای قلعه‌نشین (۴) نسخهٔ [ج] سکهر - و در [بعضی نسخه] سکر ٭

بسلامگاه رسید ملتفت خان داروغهٔ خواصان قریب تخت استاده بود آهسته خواند * ع * در عفو لذتیست که در انتقام نیست * پادشاه فرمودند که بجا خواندید - اجازت قدمبوس داده محفوف عواطف ساختند *

و چون خلدمکان در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۱۰) یک هزار و ده هجری پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري معروف بهرمپوري بعزیمت حق طویت جهاد بتسخیر قلاع و تخریب الکهٔ سیوای بهونسله قدم جهان کشا در رکاب یکران گیتي نورد گذاشت نواب قدسیه زینت النسا بیگم را با خدمهٔ محل همانجا نگاهداشته اسد خان بحراست و حفاظت تعین گردید - و در سال چهل و پنجم مبادی مهم کهیلنا حسب الطلب از بنگاه باسلام آستانهٔ اقبال آشیانه شرف اندوخته بخطاب امیرالامرا چهرهٔ امتیاز افروخت - و فتح الله خان و حمیدالدین خان و راجه جیسنگهه بسرکردگی او تعین تسخیر آن قلعهٔ فلک شکوه گشتند - بعد فتح چون کسلے عارض مزاج امیرالامرا گردید حکم عنایت شیم عز صدور یافت که از طرف اندرون دیوان عدالت (که بموجب حکم بدیوان مظالم موسوم گشته) براه رو برآمده در کٹهره بتفاوت یکذرع زینهٔ حجره بنشینند - تا سه روز نشست پس ازان حکم شد که عصا بدهند - بعد ارتحال خلدمکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه نیز باعزاز و احترام او کوشیده در امر وزارت استقلالش افزود - و چون از گوالیار متوجه جنگ بهادر شاه شد

اسد خان را با بنگاه و همشیرهٔ اعیانی خود زینت النسا بیگم (که خلد منزل مخاطب به بیگم‌صاحب نمود) درانجا گذاشت - چون نسیم فیروزي از مهب ایزدي عنایت بپرچم بهادر شاه وزید آن شاه مروت کیش حلم آئین نظر بر دیرین بندگي و قدم اعتبار او از راه نوازش طلب حضور ساخت - برخے باریابان قرب گفتند که با اعظم شاه شریک غالب جمیع کارها او بود - فرمود که دران آشوب اگر پسران ما در دکن مي‌بودند بتقاضای وقت رفاقت عموی خود مي‌نمودند بعد ملازمت بخطاب نظام‌الملک آصف‌الدوله و خدمت وکالت (که در سوالف ایام صاحب اختیار جمیع مهام ملکي و مالي میشد) و نواختن نوبت در حضور سر عزتش از فلک برین گذرانید - و چون پادشاه رعایت خاطر منعم خان خانخانان (که حقوق بسیار ثابت کرده وزیر اعظم بالاستقلال (۲) بود) اهم مي‌شمرد و وزیر باید که سر دیوان ایستاده کاغذ بدستخط وکیل مطلق رساند چنانچه یکان دفعه بعمل آمد و این معني بر خانخانان گراني کرد لهذا مقرر شد که آصف الدوله که کبر سن دریافته مشغول عیش و نشاط است بشاهجهان‌آباد رفته بفراغت و آسودگي بگذراند - و وکالت را نیابةً ذوالفقار خان سرانجام نماید - لیکن در جنب اقتدار خانخانان سوای مهر وکالت (که بر اسناد و احکام بعد مهر وزارت میشد) دیگر امرے در وکالت نماند - آصف الدوله در دارالخلافه پنج وقت نوبت

(۲) نسخهٔ [ج] با استقلال ٭

کامرانی نواخته زیستے گوارا و عافیتے مہیا داشت - چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسید و ذوالفقار خان راتق و فاتق خلافت گردید مراتب نوکری از میان برخاست - دو سه باری که بدربار رفت پالکی سواره بدیوان عام فرود آمده متصل تخت نشست - پادشاه در مخاطبات عمو می گفت - پس ازانکه جهاندار شاه از آگره شکست خورده گریخت و یکسر بخانهٔ آصف الدوله رسید خواست تا دیگر باره ساز و سرانجام فراهم آورده بکارزار پردازد - ذوالفقار خان نیز رسیده درین کار مبالغه از حد برد - اسد خان (که مرد تجربه کار کهنه روزگار و نیک نفس عافیت طلب بود) راضی نشده بپسر گفت - که معزالدین بادمان خمر و انهماک لهو و لعب و سفله نوازی و نا قدر شناسی قابل فرمان روائی نمانده - چه لازم که چنین کسے را بطرف برده فساد تازه برپا و فتنهٔ خوابیده بیدار کنیم - و باعث خرابی ملک و تضیع (۲) عالم شویم - خدا عالم است که مآل کار بکجا منجر شود - هرکه از نژاد تیموریه سرابرآرا گردد ما و شما را اطاعت او لازم است - همان روز اورا مقید ساخته بقلعه فرستاد - و ندانست که تقدیر بر تدبیرش میخندد - و این مآل گزینی و عاقبت اندیشی موجب افنای جان شیرین پسر و زوال آبرو و دولت موروثی او گردد - اما چون استطلاع بتقدیر و دیده وری بسرائر آن مقدور بشر نیست آدم بیچاره بدان جهت ملوم و مطعون چرا باشد

---

(۲) نسخهٔ [ب] و تصدیع عالم •

بایست وقت و صلاح مآل همین بود - مگر گویند که حمیت و غیرت
یا عرف و طبیعت بل انصاف و مروت اقتضای آن نمیکرد که پادشاه
هند با این همه حقوق و نوازش در چنین وقتی حادثه زده باعتماد او
بخانه‌اش درآید - و استشارهٔ احوال خود کند - اورا گرفته بدشمن
دهد - که با سوء حال بکشد - اگر خود از پیری تاب قطره ر پویه
نداشت بآنها وا میگذاشت - بهر دشت و صحرا که قاعد ادبارشان
میکشید می‌شتافتند - و خود زیاده بر آنچه کشید می‌کشید - بهر
تقدیر محمد فرخ سیر چون دید که شاه و وزیر مدبر تباه هوش
بدار الخلافه رفته - مبادا بطرفی سر کشند - و فتنهٔ نو برخیزد
معرفت میرجمله سمرقندي باستمالت نامهای پیاپی بنام پسر
و پدر بانواع نوازش و چاپلوسي دل وسواس زدهٔ هر دو را مطمئن
ساخت - گویند سادات بارهه (که درین امور شریک مصلحت پادشاه
نبودند) تا اینجا نمي‌دانستند - بلکه یقین داشتند که اینها بعرصه
خواهند درآمد - چرا ممنون احسان خود نباید کرد - پیغام کردند
که بمعرفت ما ملازمت نمایند - تا ضررے بحال شما عاید نگردد
چون کارکنان تقدیر در فکر دیگر بودند پدر و پسر باعتماد مواعید
مرقوبهٔ پادشاهي غره گشته اعتنا بسادات بارهه نکرده رجوع بآنها
کسرشان خود دانستند - میرجمله چون از پیغام سادات مطلع شد
شتابان تقرب خان شیرازي را نزد آصف‌الدوله فرستاد که اگر استرضای
پادشاه مطلوب است زینهار بقطب‌الملک و امیرالامرا متوسل نشوید

گویند که تسم قرآن هم درمیان آورد - هرگاه پادشاه بباره پلهٔ دهلي رسید
آصف الدوله با ذوالفقار خان بطمانینت تمام رفته ملازمت نمودند
پادشاه بعنایت جواهر و خلعت و کلمات نوازش تسلي بخش
گشته رخصت نمود - و فرمود که ذوالفقار خان بنابر مصلحت
برخے امور حاضر باشد - آصف الدوله نکوهش مآل از سیمای حال
در یافته با دل زار و چشم خون فشان بخانه آمد - همان روز ذوالفقار
خان را قسمے که در احوال او تحریر یافته کشتند - فردای آن اسد
خان را محبوس ساخته خانه‌اش بضبط در آورده چیزے نگذاشتند
و ۵۰۰ روپیه یومیه جهت اخراجات او از سرکار پادشاهي قرار یافت - در
جشن جلوس خواستند جواهر و خلعت برای او بفرستند - حسین‌علي
خان امیرالامرا استدعا نمود که خود ببرد - گویند امیر الامرا بهمان
دیرین روش آداب بتقدیم رسانید - او هم بدستور قدیم در مجي
و ذهاب دست بر سینه گذاشته پان بدست خود داده رخصت کرد

و در سال پنجم سنه (۱۱۲۹) هزار و یکصد و بیست و نه بعمر
نود و چهار سالگي ازین دار پر ملال درگذشت - چنین امیر نیک‌طینت
کم آزار و متحمل با وقار بحسن صورت و نیکوئی شیم (که
با زیردستان برفق و مدارا و با هم‌چشمان بشان و تمکین باشد)
در امرای قریب‌العهد دیگرے نگذشته - از ابتدای نشو و نما
بکامیابي و کامراني بسر برده همواره بطاس مراد دوششے (۲) میزد

(۲) نسخهٔ [ج] دوشش میزد ه

نراد دغاباز فلک دست آخر بار کج باخت - و قزاق انقلاب نزدیک
بمنزل بر امن آباد جمعیت او دو اسپه تاخت - از چرخ بے مروت
صبح نشاطے ندمید که شام کدورتها سو نزد - و لقمۀ حلوائے بکام
نریخت که صد نوالۀ زهر نیامیخت - این وفادشمن با که پیوست
که نگسیخت - و با هرکه نشست زود برخاست * * بیت *

* پشیمان مي شود زود از عطای خویشتن گردون *

* چو خور گر قرص نانے صبح بخشد شام میگیرد *

از خوبیهای جملةالملک نقل کنند که چون خلدمکان در سال چهل
و هفتم بعد تسخیر قلعۀ کندانه (۲) موسوم ببخشنده بخش بارادۀ
انقضای برشکال در محي‌آباد پونا آمد کیف ما اتفق دایرۀ امیرالامرا
در زمین پستے واقع شد - و خیمۀ عنایت‌الله خان دیوان خالصه
و تن بر مکان مرتفع - پس از مرور چند روز (که خان مزبور جای
سراپردۀ محل سرا محوط هم ساخته بود) نسبت خواجه سرای
امیرالامرا (که صاحب اختیار سرکار او بود) گفته فرستاد - که ازین مکان
بر خیزید - که خیمۀ نواب ایستاده خواهد شد - خان گفت خوب است
اما مهلتے بدهند تا جای دیگر درین منزل بهم رسد - او تند ترک
جواب داد - عنایت الله خان ناچار بمکانے دیگر انتقال نموده
این ماجرا بپادشاه رسید - مصحوب حمیدالدین خان بجملةالملک
پیغام شد - که شما این جا را بعنایت الله خان بدهید - و خود

(۲) نسخۀ [۱] کهنداده ه

برخاسته بجای دیگر بروید - اسد خان اند کے مکث کرد - حکم شد
که بخانهٔ عنایت الله خان رفته معذرت خواهید - اتفاقا دران وقت
عنایت الله در حمام بود - جملة الملک آمده در دیوانخانه نشست
او جلد برآمد - امیرالامرا دستش گرفته بخانه آورد - و یک تقوز
پارچه اقامت گویان تواضع کرد - و تا انتهای مدت صحبت و رفاقت
و پس ازان هم هیچ گاه بهیچ وجه اظهار گله و بیدماغي ننمود
و در مهرباني و دلداري افزود - چنین کسان هم در زیرآسمان بوده‌اند
گویند اخراجات محل و اهل نغمه و نشاط آنقدر داشت که مداخل
بدان وفا نمي‌کرد - و بسبب بواسیر دایمي بے ضرورت بر زمین
نمي‌نشست - همیشه در خانه بمهد نشیني میگذرانید - سوای
ذوالفقار خان عنایت خان نام پسرے از بطن نول بائي (۲) مخاطب
بواني داشت - خط را خوب مي‌نوشت - بداروغگی جواهر خانه
و منصب مناسب امتیاز یافت - بحکم پادشاه دختر ابوالحسن
حیدرآبادي را بعقد او درآوردند - اما باوباش وضعي افتاده سودائے
بهم رسانید - و رخصت دارالخلافه یافته ناهنجار روي پیش گرفت
همواره از سوانح دهاي نالش او بعرض میرسید - در همان حالت
درگذشت - پسرش صالح خان در عهد جهاندارشاه خطاب اعتقادخان
و منصب عمده یافته بود - برادرش میرزا کاظم از هم‌نشیني رقاصان
وبزم سازنگیان یک قلم ننگ و ناموس را بتاراج داده (۳) باقبح اسالیب

---

(۲) نسخهٔ [ا] نول بالي - و نسخهٔ [ج] نول بای (۳) نسخهٔ [ا] شاپگان ه

درهای رسوائي بروزگار خود مي‌کشود *

* اميرالامرا سيد حسين علي خان * (۲)

برادر خرد قطب الملک عبدالله خان است - که بجای خود مذکور شود - قطب الملک وزير اعظم محمد فرخ سير پادشاه بود و سيد حسين‌علي خان بمنصب اميرالامرائي تارک مباهات بآسمان مي‌سود - اينها از اعاظم سادات بارهه اند - و اکابر شرفای هند - هردو برادر فرقدين فلک سيادت و نيرين سپهر امارت بودند - متحلي باکثر شمائل سنيه * و خصائل رضيه - خصوص سخاوت و شجاعت که ازين دو صفت والا آثار غرا بظهور رساندند - و نقشهائے (که طراز صفحهٔ دوامت باشد) بر لوح روزگار نشاندند - و از مبادئ ايام عروج تا منتهای بخوبي و نيکنامي بسر بردند - و از آبياری عدل و احسان عرصهٔ هند را رشک فردوس برين ساختند - ليکن در اواخر ايام دولت راه غلط پيمودند - و تا روز قيامت داغ بدنامي با خود بردند - اما نزد ارباب انصاف منشای عزل پادشاه محض پاس آبرو و حفظ جان عزيز بود - اينها مدةالعمر جانفشانيها نمودند - و لوازم دولتخواهيها بتقديم رسانيدند - پادشاه چشم از حقوق پوشيده در صدد قلع و قمع افتاد - و تا زنده بود همين خيال در سر داشت آخر اين رای سقيم باعث زوال سلطنت شد - و دولت پادشاه و سادات هردو برهم خورد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

قاضي شهاب‌الدین ملک‌العلما (قدس سره) در مناقب السادات
(۲)
مي فرماید - که امارت صحت سیادت خلق محمدي ست
و سخاوت هاشمي و شجاعت حیدري - باید که سید صحیح النسب
ازین ملکات بهرهٔ وافي داشته باشد - و احیانا بحکم نفس اماره اگر
مرتکب عصیانے شود آخر کار سببے رو میدهد که باعث نجات اخروي
مي‌گردد - مصداق این کلام درین هردو برادر مشاهده افتاد - که
مظلوم ازین عالم رفتند - و غازهٔ شهادت بر رو مالیدند - نام اصلی
قطب‌الملک حسن علي ست - و نام اصلی امیرالامرا حسین علي
شهادت اول بزهر واقع شد - و شهادت ثاني بخنجر - امیرالامرا
اگرچه برادر خرد قطب الملک است اما در سخاوت و شجاعت
و علو همت و تمکین و وقار از برادر کلان فایق بود - در عهد خلدمکان
(۳)
بحکومت رنتهپور و آخرها بفوجداری هندون بیانه مي‌پرداخت
چون برادرش بعد رحلت خلدمکان در لاهور مشمول عواطف شاه عالم
گردید سید حسین علي‌خان با فوج شایسته در حوالی دهلي دولت
ملازمت پادشاه دریافت - و در جنگ محمد اعظم شاه مصدر جلائل
ترددات گشته بمنصب سه هزاري و عنایت نقاره سربلند گردید
و بوساطت شاهزاده عظیم‌الشان بنیابت صوبه‌داري عظیم آباد پتنه
رخصت یافت - در اواخر عهد خلدمکان صوبه داري بنگاله بسپه‌دار

---

(۲) نسخهٔ [ب] که آثار صحت سیادت (۳) نسخهٔ [ج] هندول
بیانه مي پرداخت ه

خان مخاطب باعزالدوله(۲) خانجهان بهادر از تغیر شاهزاده عظیم‌الشان مقرر گشت - محمد فرخ سیر خلف عظیم‌الشان (که بنیابت پدر در بنگاله بود) طلب حضور شده بپتنه رسید - چون مدتها بخودسري گذرانیده و نسبت بیرادران دیگر نزد جد و پدر رتبه نداشت رفتن حضور شاق و ناگوار پنداشته بعذر عسرت اخراجات اوقات پرستي میکرد - تا آنکه شاه عالم شنقار شد - محمد فرخ سیر خطبه و سکه بنام پدر نموده در فراهم آوردن مردم همت گماشت - درین اثنا خبر کشته شدن عظیم‌الشان رسید - در ربیع‌الاول سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرین و مائه و الف خود سریر آرای سلطنت گشت - و سید حسین علي خان ناظم پتنه را بوعدهٔ عنایات مستمال ساخته رفیق گردانید - و ازین جهت سید حسن علي خان ناظم اله‌آباد نیز طریق رفاقت سپرد در کمتر زمانے افواج کثیره مجتمع گشت - اما بنابر قلت خزانه تا رسیدن اکبرآباد دوازده هزار سوار بیش نماند - حسین‌علي خان در روز جنگ (که در حوالي مستقرالخلافه با جهاندار شاه اتفاق زنداد) باتفاق حسن بیگ صف‌شکن خان (که نایب صوبه‌داري اودیسه بود) و زین‌الدین خان پسر بهادر خان روهیله بمقابل ذوالفقار خان (که توپ و ضرب‌زن بسیار پیش رو چیده ایستاده بود) اسپان تاخته بزنجیرهٔ توپخانه در آمد - چون عرصهٔ وغا بر خود تنگ دید بآئین ناموس پرستان هند پیاده گشته بزخمهای طاقت ربا بزمین افتاد

---

(۲) نسخهٔ [ج] بعزالدوله ٭

و آن دوسردار با جماعه‌دار بسیار مردانه زندگي‌سپردند - حسین‌علي
خان پس ازین فتح نمایان بخطاب امیرالامرا بهادر فیروزجنگ
و منصب هفت‌هزاري هفت هزار سوار و خدمت عمدۀ میربخشي‌گري
کوس بلندمرتبگي نواخت - و در سال دوم با فوج گران سنگین
به تنبیه اجیت سنگهه راتهور (که لوای سرکشي و تمرد در موطن‌خود
مي‌افراشت) مامور گردید - تا میرتهه هرجا تعلقۀ او بود لکد کوب
تاراج و پی‌سپر غارت ساخت - راجه از بیم‌ناکي به بیکانیر بدر زده
باستوار جاها خزید - دریں یساق آنچه از اجرای حکم امیرالامرا
نقل کنند این ست که چون دیهات اجیت سنگهه و جیسنگهه باهم
مخلوط اند و رعایای تعلقۀ اولین بهراس رو بفرار میگذاشتند بتاراجیان
حکم میشد - که مواضع ویران را یغما ساخته آتش زنند - و بآبادان
مزاحمت نرسانند - رعایای اجیت سنگهه این را دیده (۲) معرفت رعایای
جیسنگهه تول‌گرفته مي‌آمدند - همان وقت سزاولان تعین میشدند که
بتاراجیان بگویند که آتش فرو نشانند - و آنچه گرفته‌اند مسترد سازند
اصلا دریں حکم تخلف نمیشد - سزاولان آن اشیاء منهوبه را بالتمام
در دیه جمع میکردند - بعضي ثقات (که از مردم دیهات بسیار استفسار
کردند) باتفاق میگفتند - که غیر از سوختن دیگر هیچ‌نقصانے بما نشده
راجه چون خرابي خود دید ازمآل کار اندیشیده وکلای معتبر فرستاده
بتقبل پیشکش و فرستادن کنور ابهي سنگهه پسر کلان خود بحضور

(۲) نسخۀ [ج] این راه دیده *

و دادن صبیه بپادشاه (که بزبان عرف آن‌دیار دوله نامند) مستدعی
عفو جرائم گردید - چون میر جمله در حضور صاحب دستخط پادشاهي
شده هرکه باو رجوع مي‌آورد منصب و جاگیر دستخط کرده میداد
و هر روز مزاج پادشاه را از سادات منحرف تر مي ساخت
امیرالامرا بمصالحه راضي شده کفور را همراه گرفته باستعجال
مراجعت کرد - و فوجے جهت دوله گذاشت - که متعاقب بیارد
درین سفر غریب قضیهٔ اتفاقي رو داد *

گویند چون امیرالامرا بشازده کروهی میرتهه رسید معتبران راجه
با یک هزار و پانصد سوار جهت مصالحه آمده ملازمت نمودند
و استدعاي مقام کردند - چون اشتهار داشت (که اظهار اینها فروغے
از راستي ندارد - و بحیله‌وري مي‌خواهند نگاه دارند - تا راجه
باحمال و اثقال بدر رود) حسین علي خان پیغام کرد که اگر مصالحه
واقعي ست تا رسیدن کفور شما مقید و مسلسل باشید - آنها اول
از راه ننگ و عار راضي نگشته آخر قبول کردند - امیرالامرا
چار کس معتبر را زنجیر کرده حوالهٔ جماعه‌داران عمده نمود - چون
جماعه‌داران همراه گرفته از دیوانخانه برآمدند لچهاي لشکر بمجرد
دیدن این‌حالت بر قبیلهٔ آنها دویدند - جنگ در پیوست - هرچند
مردم بممانعت تعین شدند اما اچها همه را بچشم زدنے بتلف
جان و مال در آوردند - امیرالامرا آن چار کس را از قید برآورده
معذرت خواست - و بآنها نیز تیقن شد که این حرکت بےاراده سرزده

براجه نوشتند - لیکن راجه پیش‌ازان بشنیدن این‌ماجرا فرار نموده بود
ناچار امیرالامرا بمیرتهه شتافته توقف نمود - تا مصالحه صورت گرفت
و پس از رسیدن دهلي تقریب صوبه داری دکن درمیان آمد
حسین‌علي خان میخواست که خود ملتزم حضور باشد - و نیابت
بدستور ذوالفقار خان بنام داؤدخان مقرر شود - پادشاه بگفتهٔ مشیران
ومساز راضي نمیشد - تا آنکه گفتگوی خصومت‌آمیز درمیان آمده
بطول انجامید - و بعد اللتیا و اللتي قرار یافت که میر جمله اول
بصوبه‌داری پتنه رهگرا گردد - بعدازان امیر الامرا (که عزل و نصب
کل خدمات دکن باختیارش مفوض گشته) رخصت شود - چنانچه
سال چهارم سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت روانهٔ دکن
گشته وقت رخصت بالمواجهه عرض کرد که اگر در غیبت من
میر جمله بحضور رسید یا بقطب‌الملک قسمےدیگر سلوک شد (۲) در عرض
بیست روز مرا رسیده دانند - چون بمالوه رسید راجه جیسنگهه سوائي
صوبه‌دار آنجا از سرراه کناره گزید - تا ملاقات واقع نشود - امیر الامرا
بحضور نوشت - که این حرکت او اگر بر طبق اشاره است حکم شود
از همین جا برگردم - و الا فرداست که داؤد خان هم این مسلک
پیش خواهدگرفت - چون ابتدای سلطنت واسطهٔ جان‌بخشي داؤد
خان سادات شدند و بتازگي امیرالامرا نیابت صوبه‌داری برهان‌پور
از پادشاه بنامش مقرر کرد او از گجرات بدان معموره رسیده

(۲) نسخهٔ [ب] مسلوک شد *

تمکن گزیده بود - در جواب فرمان رسید که در ازای قباحت نا فهمی
جیسنگهه عزل و نصب اورا باختیار شما گذاشتیم - و از داؤد خان
وقوع چنین حرکات چه احتمال دارد - احیانا اگر مصدر ادای نامناسبے
شود روانهٔ حضور نمایند - اما از بددلي و سفله مزاجي که پادشاه
داشت بوساطت خاندوران مخفي بداؤد خان تحریض مخالفت
نمود - چون امیرالامرا از نربده عبور کرد ظاهر شد که داؤدخان سررشتهٔ
موافقت گسسته خیال ملاقات هم در سر ندارد - حسین علي خان
در فکر اصلاح او فتاده بتفصیلے (که در ذکر احوال داؤد خان رقمزدهٔ
کلک احوال‌نویس شده) پیغامها بمیان آمد - حاصل آنکه در صورت
توافق ملاقات لازم - و درشکل تخلف روانهٔ حضور (۲) باید شد - از ما
مزاحمت نیست - داؤد خان پای جهالت افشرده کار بپرخاش
رسانید - ناچار یازدهم رمضان در فضای آن شهر عرصهٔ مبارزت آراسته
گشت - وجنگے بشایستگي رو داد - با آنکه تفنگ کاري بداؤد خان
رسیده بود مردانه درآمده متصل امیر الامرا دیگر باره بجنگ
در پیوسته نقد جان درباخت - امیر الامرا پس ازین فتح صولت افزا
(که رعب افزای سران و سرکشان دکن گردید) خجسته بنیاد را
اقامت جا ساخته فوجے بسرکردگی ذوالفقار بیگ بخشي به تنبیه
کهندو دیهاریه (۳) سیناپتی راجه ساهو (که در صوبهٔ خاندیس قلعها

---

(۲) در [بعضی نسخه] روانهٔ حضور شوند (۳) در [بعضی نسخه] کهرو
و بهاریه و در [بعضی] کهندو و بهاریه ه

احداث کرده تهانه قایم مي‌نمود - و باخذ چوتهه شورش‌آمای آن ضلع بوده قافلها را بتاراج مي‌برد) تعین کرد - او در پرگنهٔ بهانبیر (۲) با اشقیا دوچار گشته بآویزش درآمد - مرهته باندک زد و خورد بآئین و رسمی که دارند منتشر گشته فرار گزیدند - فوج جنگ دکن نادیده (که از خم و چم مرهته آگاه نبود) شادان و نازان دنبال آنها گرفت که ناگاه آن تبه کاران بهیئت مجموعي چنان گرم و گیرا هجوم آوردند که ذوالفقار بیگ (که از فرط تهور پیش آهنگ همه بود) با جمعی کشته گشته باقي فوج یغمائي شد - هرچند سیف‌الدین‌علي خان و راجه محکم‌سنگهه بمالش آن‌گروه شقاوت‌پژوه تعین شدند و تا بقدر صورت شتافتند و پس ازان محکم‌سنگهه تا ستاره (که مسکن و بنگاه ساهو ست) دقیقهٔ از نهب و تالان فرو نگذاشت اما جبر این کسر و تلافیء این شکست موافق صولت و شکوه امیرالامرا صورت نگرفت نظر بر اسباب ظاهر (که وفور خزائن و کثرت سپاه و عزم بلند و شجاعت فطري حسین علي خان داشت) مي‌بایست شوذمهٔ ضالهٔ مرهته بسرپنجگهای رسا و مالشهای مستوفي سر حساب میشدند لیکن [چون پادشاه بتحریک و اغوای دولت براندازان خود غرض بدستور داؤد خان در باب مخالفت امیرالامرا بسرداران جنوبیء دکن حتی راجه ساهوی بهونسله (که بزور و تحکم راجهٔ دکن گشته) بایما و صراحت کوتاهي نمیکرد - و در دهاي با قطب الملک هر روز

۲) نسخهٔ [ج] بهانبوه

محبتی تازه و نزاعی نو بر می انگیخت - که هر ساعت صدای بکیر و بکش بگوش میرسید - و ملها از تنهائي و بیمناکي ترغیب آمدن ببرادر می نوشت] لا علاج امیرالامرا ازخوردشمن خانه بدشمن بیگانه ساخته در سنه (۱۱۳۰) یکهزار و یکصد و سي هجري معرفت سنکراجي (۲) ملهار و محمد انور خان برهانپوري مصالحه با راجه ساهو (بشرط عدم تاختن و تاراج ملک و تعرض شوارع و طرق و نگاهداشتن پانزده هزار سوار در رکاب ناظم) قرار داده اسناد چوتهه و دیسمکهي شش صوبه دکن بمهر خود با تنخواه کوکن و غیره ملکي (که راج قدیمش می نامند) حواله نموده گماشتگان (۳) اورا همه جا شریک و دخیل ساخت - اگرچه درین سودا بمقتضای وقت سود و بهبود پنداشت اما نظر بمآل زیانی سترگ اندوخت - و نیل بدنامي برچهرۂ حال خود تا مرور دهور کشید - هرچند که خذلان دین و خفض اسلام عیاذا بالله درین کار منوي و مضمر او نباشد لیکن در ضمن تسلط کفر از یکی بده رسیده و هر روز سر ببالیدگي کشید - اما منصف دور بین در مي یابد که درین کار شامت و وبال عاید روزگار کیست - و چون مصالحه با مرهته (۴) و ایفای عهد و پیمان برفاقت و ناخوشیهای پادشاه با قطب الملک همه دواعی انتهاض امیرالامرا بود بهندوستان نیز آمد آمد بزبانها شایع گشت - پادشاه بخیال محال و سد راه شدن امیرالامرا

---

(۲) نسخهٔ [ا] شکراجي - و نسخهٔ [ب] شنکراجي (۳) در [چند نسخه] گماشتداران (۴) نسخهٔ [ج] مصالحه با مرهته ه

محمد امین خان چین بهادر را ببهانهٔ بند و بست مالوه که سر راه دکن است مرخص ساخت - و پس ازان (که نرد [illegible] بحرف طرازی و کارپردازی اعتقاد خان بنازکی شاه و وزیر نرد (۲) [illegible] ولا باهم باختند) پادشاه اخلاص خان را (که باهردو برادر اخلاص [illegible] مند گفته میشد) باصلاح مزاج حسین علی خان و باز داشتن از عزیمت حضور مرخص کردند - امیرالامرا (که تصمیم عزیمت [illegible] کرده باستماع دوستی تازهٔ شاه و وزیر متوقف بود و انتظار خبر ثانی می‌کشید) باز برهم زدگی مسموع شده غرهٔ محرم سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سی و یک با فوج دکن و مرهته بشوکت و صولت تمام از خجسته بنیاد رکضت (۳) نمود - و معین الدین نام مجهول الحال را بپسری شاهزاده اکبر برداشته باظهار هواخواهی و فدویت بپادشاه نوشت - که در تعلقهٔ راجه ساهو سر کشیده بود دستگیر گردیده - نزد خود طلبیدم - در امثال این امور احتیاط و تقید صلاح دولت دانسته خود بحضور می‌آرم - اواخر ماه ربیع الاول در حوالی دار الخلافه جانب لاٹ فیروزشاه دایره نمود - و خلاف ضابطهٔ حضور نوبت نواخته داخل خیمه شد - و مکرر بآواز بلند گفت که من از نوکری پادشاه برآمدم - و پس ازانکه بوساطت قطب الملک تکالیفی چند با شروط و عهود پذیرا یافت پنجم ربیع الآخر ملازمت نموده گذارش گلها کرد - و مشمول نوازش و مرحمت بیکران رخصت یافت - و باز هشتم ماه مذکور بشهرت سپردن شاهزادهٔ جعلی سوار

(۲) نسخهٔ [ب] نرد دغا (۳) نسخهٔ [ب] نهضت نمود ◦

شده بحویلی شایسته خان (که از پیشگاه خلافت باو عنایت شده بود) داخل گشت - قطب الملک با مهاراجه ببند و بست قلعه شتافته هیچکس را درانجا نگذاشتند - چون قوت قابو معبر بسوء تدبیر است و اغماض چنین وقت خیرباد جان و آبروی خود گفتن مباشر امرعظیم و مرتکب کار خطیر گشتند - چنانچه در ذکر قطب‌الملک مرقوم خامه گردیده - و هنوز دو ماهے نگذشته بود که نیکو سیر پسر پادشاهزاده محمد اکبر (که در قلعهٔ اکبرآباد مقید بود) باتفاق احشام آنجا علم خلاف برافراشت - امیرالامرا بر جناح استعجال رسیده در محاصرهٔ سه ماه و چند روز بسازش هزاریهای احشام آنجا قلعه برگرفت و اموال قلعه را متصرف گشت - و چون قطب الملک بمقابل راجه جیسنگهه سوائی (که بقصد مخالفت از آنبیر برآمده بود) بفتحپور سیکری رسید امیرالامرا نیز ملحق شد - و بعد مصالحهٔ راجه میان برادران بر سر اموال آگره کدورتها بر خاست - و پیغامهای درشت و تلخ از طرفین گذارش یافت - اما آخرکار از پختهکاری راجه رتن چند شیوع و اعلان نیافته به بیمزگی تمام قلیلے ازان بقطب الملک عاید شد چون مشیت ایزد بیهمال (که بمصلحتهای او که تواند پی برد) بدان تعلق گرفته بود (که هردو برادر بنادهٔ کامیابی لبی تر ساخته شورابهٔ بیمرادی در کشند - و گامے چند بمقصود شتافته ره سپر ناکامی گردند) مساهلهٔ سترگ و غلطے فاحش سرزد - که با تصدی چنین امر خطیر (که دولاب عظیم بچرخ آوردند) بملاحظهٔ یک دیگر

همزبر آرای هندوستان نگشتند - اگر یکے بدیگرے سر فرودنمي و انقیاد فرود مي‌آورد با امیرالامرا (که بعلوشان و جلالت قدر وعزمے بلند و همتے بجا و شجاعتے مفرط و دانشے درست شهرت تمام داشت - و بصولت و مهابت رعب افزای دور و نزدیک بود) قطب الملک را از میان برداشته مربع نشین چار بالش سلطنت میشد اغلب که پیش میرفت و زمانهٔ دراز دولت در خانوادهٔ ایشان امتداد مي‌گرفت - چنانچه باستاني نامها از احوال گذشتگان آگاهي مي بخشد - بالجمله بقابر هنگامهٔ جهیله (۲) رام و گردهر بهادر امیرالامرا با محمد شاه پادشاه و قطب‌الملک از فتح پور باگره معاودت نموده تا انفصال قضیه اقامت (۲) آنجا ناگزیر افتاد - چون گردهر بهادر پس از فوت جهیله رام سر استکبار مي‌خارید حیدرقلي خان با محمد خان بنگش تعین گشته بوساطت راجه (۳) رتن چند بآشتي و مصالحه خاطر ازان طرف وا پرداختند - درین ضمن فلک نقشے نو بر صفحهٔ روزگار کشید نظام الملک بهادر فتح‌جنگ (که بحسن تدبیر و نیروی پردلي ممتاز امرای عالمگیري ست) استشمام رایحهٔ غدر و عناد از سادات نموده گام سرعت بدکن برگرفت - و در کمتر زمانے دلاور خان بخشي امیرالامرا را (که با فوج چیدهٔ جرار بتعاقب بود) و عالم علي خان برادر زاده و متبناى حسین‌علي خان را (که بنیابت صوبه‌داری دکن مي‌پرداخت - وبا فوج مرهته و متعینهٔ آنجا بعزم‌قتال باستقبال رسیده)

---

(۲) در [بعضی نسخه] چهیله رام (۳) نسخه [ج] مسالمه ٥

بآویزشهای پی‌در پی دست‌خوش تاراج جان و مال ساخت - غریب حالتی بحسین علي خان رو داد - نمي‌دانست که مآل کار بکجا خواهد کشید - و هوش و حواس باخته هر روز تدبیرے مي اندیشید برخے گفتند که چون قبیلهٔ نواب در دکن است بارسال فرمان صوبه داری دکن نظام‌الملک را مستمال باید ساخت - و بمرور و تدریج بتلافي و تدارک باید پرداخت - درین اثنا خبر رسید که سید مبارک خان بخاري قلعه دار موروثی دولت آباد با آنکه از طرف حسین علي خان بتغیر جاگیر آزرده خاطر بود بپاس ناموس سیادت زن و زاد امیرالامرا را با توابع و اسباب پیش از رسیدن نظام‌الملک بخجسته بنیاد در قلعه جا داده از دستبردهای اعادي مصون و محفوظ نگاهداشت - پارهٔ هوش رفته بجا آمد - بمشورت و کنگاش بسیار پادشاه را همراه خود گرفته نهم ذي‌القعده بعزیمت دکن با پنجاه هزار سوار موجودي سوای آنکه نگاهداشت علی‌العموم شروع کرده و باطراف و جوانب زرها برای سپاه فرستاده از اکبرآباد کوچ نمود *

سبحان الله این دو برادر سیما امیرالامرا سخاوت و کرم و حلم و مواسات فطري داشتند - هرگز مجوز ستم و بیداد بمتنفسے نشدند اما مقلب القلوب نوعے صرف دلها نمود که پیش آوردهای سادات هرچند میدانستند (که زوال‌دولت ایشها متضمن خانه براندازی ماست) الهي این کشتي غرق شود باهم مي‌گفتند - از بیگانگان چه توان گفت

چون اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر[2] بنابر قرابت قریبهٔ خود با نظام الملک متوهم گشته با وجود عهد و پیمان امیرالامرا جزم کرد که آخر کار دست ازو هم برنخواهند داشت بفکر غدر افتاد - و میر حیدر کاشغري را (که از ترکان دوغلات بود - وجد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدي همواره ملتزم رکاب بابري و همایوني بود - و چندے بفرمان‌روائی کشمیر رسیده - و از جهت میرشمشیري اینها را میر گویند) بران داشت که منتهز قابو گشته بکید و حیله بقطع رشتهٔ حیات امیرالامرا اقدام نماید *

گویند سوای والدهٔ پادشاه و صدر النسا محل و سعادت خان نیشاپوري (که از فوجداری هندون بیانه بحضور رسیده با محمد امین خان همراز گشته بود) دیگرے ازین شر سر آورده[3] آگهي نداشت اگرچه به ثبوت رسیده که شیر (که حامل این سانحه بود) میر جمله باظهار هواخواهي باميرالامرا ازین مقوله اطلاع داد - جواب گفت که من مگر خربوزه ام - که کسے بکارد زند - و اصلا التفات نکرد - بهر تقدیر ششم ذي‌الحجه (۱۱۳۲) هزار و صد و سي و دو سال دوم از جلوس که منزل توره (که از فتحپور سي‌وپنج کروه عرفي‌ست) مخیم عساکرگردیده اعتماد الدوله ببهانهٔ تهوع و برهم زدگیٔ دل به پیش‌خانهٔ حیدر قلي خان میر آتش فرود آمد - و حسین علي خان بعد از داخل شدن پادشاه بمحل سرا برگشته پالکي‌سواره راه خانه گرفت - همین که

---

(۲) نسخهٔ [ج] امین خان بهادر (۳) در [بعضے نسخه] سر بنیاد داده *

متصل دروازهٔ کلال‌بار رسید میر حیدر که روشناس و راه حرف داشت احوال خود نوشته بدست امیرالامرا داد - و شروع به ضعیف نالئی زباني نمود - چون دید که او مشغول خواندن است آنچنان بچستي و چالاکي خنجر آبدار بپهلوی آن بهادر نامدار رسانید که کارش بآخر انجامید - و نور الله خان پسر اسدالله خان مشهور بنواب اولیا که پیاده همراه میرفت بضرب شمشیر میر حیدر را از پا در آورد مغلان از هر طرف دریده نور الله خان را از هم گذرانیدند - و سر امیرالامرا جدا کرده نزد پادشاه بردند - چون مردم حسین علي خان برسیدن منزل هر یکے بجائے و مقامے قرار گرفته غافل از شعبدهٔ بازی فلک دوار بودند دران وقت نتوانستند رسید - مگر سید غیرت خان (۲) که بمجرد استماع بے آنکه بجمع مردم پردازد با معدودے رسیده کشته گشت - و جوقے دیگر هم دست و پای بےحاصلي زدند - پس ازین هنگامه لاش امیرالامرا (که به بیحرمتي افتاده بود) با لاش غیرت خان و نور الله خان بحکم پادشاهي نماز جنازه خوانده و تابوتها را بزر بفت گرفته خواستند روانهٔ اجمیر نمایند - اما بنابر کوچ کهار میسر نیامد - و زربفت هم لچها کشیده بردند - بعد ازان باجمیر نقل کرده در جوار پدرش سید عبد الله خان مرحوم مدفون ساختند *

از بعضے ثقات مسموع شده که پیش ازین واقعه مرد صالح در رؤیا

---

(۲) نسخهٔ [ب] غرت خان *

دید که سیدالشهدا ثالث ایمهٔ اثناعشر کرام (علیه و علی آبائه السلام)
خطاب بامیرالامرا کردند - و فرمودندکه * بلغ وعدک - وغلب عدوک *
۱۱۳۲　　۱۱۳۲
پس ازان سانحه چون حساب نمودند هر فقره تاریخ بود - با صنعت
تقلیب - میر عبد الجلیل حسینی واسطي بلگرامي (رحمه الله)
قصیدهٔ غرائی در مرثیهٔ حسین‌علي خان گفته - تا تاریخ دریغ‌ها
ثبت گردید * ابیات *

* آثار کربلا ست عیان از جبین هند *
* زد جوش خون آل نبي از زمین هند *
* شد ماتم حسین علي تازه در جهان *
* سادات گشته اند مصیبت نشین هند *
* از داغ دل زدند چراغان اشک جوش *
* این است نوبهار گل آتشین هند *
* گیتي چرا سیاه نگردد ز دود غم *
* خاموش شد چراغ نشاط آفرین هند *
* نیلي ست زین معامله پیراهن عرب *
* وزخون‌گریه سرخ شد ست آستین هند *
* رستم نشان حسین‌علي خان شهید شد *
* از خنجرے که بود نهان در کمین هند *
* آن صفدرے که از قلم تیغ بارها *
* تحریر کرد نسخهٔ فتح مبین هند *

* مفقاد او شدند ازان سرکشان دهر *
* کز داغ ضبط کرد نشان بر سرین هند *
* تیغش بروز معرکهٔ خصم تیره بخت *
* چون برق میشگافت صف آهنین هند *
* فرزند مصطفی خلف الصدق مرتضی *
* کز روی فخر بود (۲) بدانش یمین هند *
* هند از شهادتش تن بے روح گشته است *
* یعنی که بود او نفس واپسین هند *
* عالم چو تیر در نظر خلق شد سیاه *
* اُفتاد تا ز خاتم دهر آن نگین هند *
* از دست ابن ملجم ثانی شهید شد *
* گوئی ز کوفه است گل ماتمین هند *
* هند اینچنین مصیبت عظمیٰ ندیده است *
* دیدیم داستان شهور و سنین هند *
* کاهیده است صبر و تناور شده ست غم *
* ایفها نصیب ماست ز غثّ و سمین هند *
* ای دوستان آل و محبان اهل بیت *
* غمگین شوید بهر حسین حزین هند *
* تا حق اهل بیت رسالت ادا شود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بذاتش *

* بر رغم این جماعۀ منصوبه بین هذه *

* سال شهادتش قلم واسطي نوشت *
۱۱۳۲

* قتل حسین کرد یزید لعین هند *

حق این است که در قریب‌العهد کم امیرے باین خوبي گذشته - باکثر ستوده خوها متفرد بود - و در همت و مروت یکتا - وفور طعام وکثرت اطعام سرکار او مشهور است - اجرای بلغور خانها از غلۀ خام و پخته و احداث مجالس یازدهم و دوازدهم هر ماه در بلاد عظیمۀ دکن نموده که تا حال جاري‌ست - درین مجالس با مشائخ و فقرا بخضوع و انکسار بنفس خود خدمت مي‌نمود - پیش از آمدن دکن (۲) زر مهم سازي نمي‌گرفت - پس‌ازان محکم‌سنگهه و دیگر متصدیان باظهار کمیِ مداخل و افزونیِ خرج مزاجش را برین آوردند - معهذا گویند اموال ملا عبدالغفور بهره ملک التجار بندر سورت (که زیاده بر یک کرور روپیه بود) حیدر قلي خان متصدي بندر باوجود وارث ضبط نمود - در همان ایام انقلاب سلطنت رو داد - و عبدالحي پسر متوفي باستغاثه بحضور رسید - و جهت معافي اموال پانزده لک روپیه نذر بامیر الامرا نوشته داد - روزے پگاه‌تر او را طلبیده نذر را با اموال بخشید - و خلعت داده رخصت وطن نمود - و گفت امشب مرا بر سر مال این مرد با نفس خود مجادله افتاد - آخر بر نفس طامع غالب آمدم ٭

---

(۲) در [بعضی نسخه] از برآمدن دکن ٭

* اعتقاد خان فرخ شاهي *

محمد مراد نام کشميري اصل است - در عهد خلدمنزل بوکالت جهاندار شاه و منصب هزاري و خطاب وکالت خاني امتياز داشت و در ايام جهاندار شاه ترقي کرده چون نوبت سلطنت محمد فرخسير رسيد داخل کشتنيها گشت - اما ربط سابق با سادات باعث جان بخشي او شده منصب هزار و پانصدي و خطاب محمد مراد خان يافت - و داخل يساولان تزک گرديد - چون محمد امين خان بخشي دوم بمالوه رخصت يافت (تا شايد سد راه اميرالامرا از دکن تواند شد) در کوچ توقف ميکرد - محمد مراد خان بسزاواي تعين گشت با دهن دريدگي و زبان درازي که داشت فايده نکرد - سر ديوان آمده عرض نمود - که اطاعتے در سر ندارد - که سزاولي کسے موثر شود پادشاه جواب ندادند - باز بےمحابا عرض کرد - که اگر درين وقت اغماض شود هيچ نمي‌ماند - پادشاه گفتند چه بايد کرد - گفت بنده حکم شود که رفته بگويد - همين وقت کوچ نمايد - والا بخشيگري تغير فرمودند شما ابلاغ حکم کنيد - رفته آن قدر تشدد بکار برد که همان روز کوچ نمود - اين جرأت و دولتخواهي پسند پادشاه شده بارباب خلوت فرمودند - و بوسيلهٔ هم وطني صاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه بيشتر مورد عنايت گشت - چون پادشاه بنابر مخالفت و منازعت با سادات بارهه و تسلط و اختيار آنها مکدر و متالم بود هر روز فکرے تازه و مشورتے نو در استيصال آنها مينمود - و از کم فطرتي و بے جرأتي

بجائے نمیرسید - روزے وکالت خان قابو یافته بپادشاه درین مقدمه چندان بنیرنگی افسانه و افسون باغ سبز جلوه داد و گفت بے آنکه کار اهل خلاف بمصاف رسد در اندک فرصتے شیرازهٔ تسلط آنها از هم می پاشد که فرخ سیر (که لوامع دانش و تمیز فرونشانده بود) اصلا بکنه کار پی نبرده فریفتهٔ او گشت - و در همه کارها محرم همراز و یار دمساز کرده در ایام معدود بمنصب هفت هزاری ده هزار سوار برآورد و بخطاب رکن‌الدوله اعتقاد خان بهادر فرخ شاهي بلند مرتبه ساخت روزے نبود که جواهر ثمینه و اجناس نفیسه باو مرحمت نمی‌شد سرکار مرادآباد را صوبه قرار داده موسوم برکن‌آباد فرموده در جاگیرش بطریق التمغا عنایت شد - و بصوابدید او جهت برانداختن دولت سادات سربلند خان از پتنه و نظام‌الملک بهادر فتح جنگ از مرادآباد و مها راجه اجیت سنگهه از جوده پور وطنش طلب حضور گشتند و با هریکے هر روز صحبت مشورت منعقد میگشت - اگر کسے اظهار مینمود (که اگر بیکے خلعت وزارت عنایت شود استقلال قطب‌الملک میکاهد و بمرور وهنے تمام بحال او راه خواهد یافت) (۲) میفرمودند برای وزارت بهتر از اعتقاد خان کسے نیست - امرا [که از پیش‌آمد چنین مرد کم اصلے (که بهرزه گوئي و بد وضعي شهرهٔ عالم بود) دل پري داشتند] (۳) کي بوزارت او راضي بوده دل‌نهاد کار میشدند ناچار پهلو تهي میکردند - و في‌الواقع چه طور سودائي بود - ارتکاب

---

(۲) نسخهٔ [ب] راه یابد (۳) در [بعضے نسخه] دل بري داشتند ه

مهالک و تعب‌کشي و جان‌کني ازين کس باشد - و وزارت و دولت نصيب ديگرے * بيت *

* من عاشق و معشوق بکام دگران است *
* چون غرهٔ شوال که عيد رمضان ست *

و غريب‌تر آنکه با اين همه توقع کارهاى خطير ازين امرا اکثرے را بتغير جاگير و خدمت آزرده خاطر فرمودند - و قطب الملک آنرا مغتنم پنداشته باستمالت و اعانت هر يکے پرداخته ممنون خود ميساخت - و اين فکرهاى لاطايل و کنگاشهاى باطل که * مصرع *
* نهان کي ماند آن رازے کزو سازند محفلها * مفصل چون بقطب‌الملک ميرسيد او براى حفظ آبرو شروع بنگاهداشت عام کرده بحسين‌علي خان اميرالامرا نوشت - که کار از دست رفته - زود از دکن بايد رسيد - پادشاه از تصميم عزيمت اميرالامرا آگاه گشته از سر نو بفکرالتيام و اصلاح افتاده اعتقاد خان و خاندوران را بخانهٔ قطب‌الملک فرستاده تجديد عهد و پيمان بايمان غلاظ و شداد درميان آورد - از طرفين تدارک مافات قرار يافت - هنوز ماهے نگذشته بود که بطفل مزاجي و کم حوصلگي پادشاه اين‌همه مراتب آشتي نسيامنسيا گرديده غبار کدورت و ناخوشي طرفين بيش از پيش تهيج گرفت وبکرات همين صحبت رو داد - بعضے امراى تجربه کار کناره گزيني را وقايهٔ آبرو فهميده خود را کشيدند - و چون اميرالامرا از دکن رسيد پس از استحکام عهود و شرائط ملازمت دريافت - اما اوضاع

پادشاهي و برهم‌کاري مردم ديده توقع اصلاح برداشت - و بفکر ديگر افتاد - هشتم ربيع الثاني بتقريب ملازمت ثاني قطب الملک را باتفاق اجيت سنگهه ببذد و بست قلعهٔ ارک فرستاد - غير از اعتقاد خان کسے از مردم پادشاهي در قلعه نماند - قطب‌الملک با پادشاه شکوه و اعادهٔ بے عذايتيها سر کرد - محمد فرخ سير هم بر آشفته جواب ميداد - تا آنکه منجر بحرفهاي خشن شده - اعتقاد خان خواست که بسخنان ابله فريب ميانجي‌گري نمايد - چون از طرفين سررشتهٔ اختيار از دست رفته بود سيد عبدالله خان اورا مخاطب بدشنام ساخته گفت - از قلعه برآرند - پادشاه برخاسته بمحل رفتند و اعتقاد خان جان بدر بردن غنيمت دانسته راه خانه گرفت قطب الملک شب باحتياط تمام در قلعه گذرانيده صبح نهم ربيع‌الآخر پادشاه را مقيد نمود - و تا آن‌وقت بر هيچ‌کس معلوم نبود که در قلعه چه گذشت - عوام کشته شدن عبدالله خان شهرت دادند اعتقاد خان باظهار فدويت با جمعيت خود سوار شده در بازار سعدالله خان بمقابل فوج امير الامرا خر حمله نموده دست و پاي بيحاصلي ميزد - که نوبت جلوس رفيع الدرجات بلند آوازه گشت - اعتقاد خان را بخفت تمام دستگير ساخته خانهٔ اورا بضبط در آوردند - و بباز يافت جواهر نفيسه (۲) (که باو انعام شده بود - و اکثرے متفرق ساخته) ذلت و خواري ميکشيد - فرخ سير را بعد سلطنت شش‌سال و چهار ماه

---

(۲) در [بعضي نسخه] جاگير و منصب که باو ه

سوای یازده ماه فرمان‌روائی جهاندار شاه (که در ایام پادشاهی خود داخل‌کرده بود) از سلطنت خلع نموده بالای‌ترپولیهٔ قلعهٔ ارک، که جای تنگ و تاریک است محبوس نموده بتعذیب تمام نگاهداشتند - گویند نور بصرش بالکلیه زایل نشده بود *

از ثقهٔ عمده که مقرب سادات بود مسموع شده که چون قرار یافت (که میل بچشم او باید کشید) قطب‌الملک بے آنکه بکسے ظاهر نماید سرمه‌دان استعمالی خود را سر دیوان به نجم الدین علي خان داده که حکم پادشاه است - رفته میل بچشم فرخ‌سیر کشند - درین وقت فرخ سیر جزع بسیار کرد - و بجائے رسانید که ناچار بزیر کشیدند پس ازان که دید در بصارت نقصانے نشده در اخفای آن میکوشید و هرگاه چیزے مي‌خواست مي‌گفت - برین بصیر ترحم نمایند قطب الملک و امیرالامرا تبسم کرده میگفتند - که بخیال او گویا ما مطلع نیستیم - بهر تقدیر از سادہ لوحي بمستحفظان بوعدهٔ مناصب عمده مشورت برآوردن‌خود‌میکرد - که نزد راجه جیسنگهه سوائي‌رسانند چون‌این‌خبر بصاحب مداران خلافت رسید باقتضای صلاح ملکي‌دوبار مسموم نمودند - از سخت جاني کارگرش نیفتاد - آخر بتسمه‌کشي که بدعت مستحدثهٔ او بود رهگرای فنا ساختند - روزے که تابوتش بمقبرهٔ همایون‌پادشاه مي‌بردند طرفه بلوای‌عام واقع شد - دو سه هزار مرد و زن شهر خصوص لچه و فقیر بازاري جمع گشته گریه‌کنان همراه میرفتند - و سنگها بمردم سادات زده نفرین میکردند - و تا سه روز

بر قبرش مجتمع گشته مولود خواني نمودند *
سبحان‌الله مردم درین مقدمه حیدري و نعمت اللهي شده اند
یکی میگوید * * رباعي *

* دیدي که چه با شاه گرامي کردند *
* صد جور و جفا ز راه خامي کردند *
* تاریخ چو از خرد بجستم فرمود *
۱۱۳۱
* سادات بوی نمک حرامي کردند *

دیگرے گفته * * رباعي *

* با شاه سقیم آنچه شاید کردند *
* از دست حکیم هرچه آید کردند *
* بقراط خرد نسخهٔ تاریخ نوشت *
۱۱۳۱
* سادات دواش آنچه باید کردند *

اما پر ظاهر است که در ازای حقوق پادشاهي قدیما و جدیدا (که بر ذمهٔ خانه زادان موروثي ثابت و متحقق است - سیما در حق این دو برادر که در نوکري بآقائي رسیدند) صدور این حرکت قبیح ازینها (که ظلم صریح بود با کفران نعمت که هر یک بانفراده در رذالت و شناعت تام تمام بود) نه حق حقیق است - حاشا وکلا - بلے اینها هم طرفه خدمتے بتقدیم رسانیدند - که ببذل جان و ایثار مال کوتاهي نکرده پادشاه هندوستان ساختند - لیکن بنظر انصاف نه این حق است - بل اداي حق است - و مقتضاي نمک خوارگي - اما

نفس خود کام چه میگوید - و عقل دور اندیش معاش چه می‌فرماید
آیا دفع شر پیش از وقوع بقدر میسور واجب نیست - منفعت خویش
جدای نفس انسانی شده - اگر سبقت درین امر نمیکردند بتلف
جان و آبرو گرفتار میگشتند - اگرچه بعنوان دیگر هم محافظت ازین بلیه
میسر بود - که در مبادی حال آنها از خدمات حضور دست کشیده
بکار عمدهٔ سرحدے اکتفا می‌نمودند - حب جاه و ریاست که بدترین
ذمائم است نگذاشت - و درینوقت مدعیان باین هم کی میگذاشتند
بهر تقدیر اگر باصل کار وا نگرند خود محمد فرخ سیر مادهٔ فساد
سلطنت خود گشته از بے تجربگی و ناپخردی غلطها ازو سرزد - اول
منصب والای وزارت را [که اصلا مناسبتے بسادات بارهه ندارد - چه
در عهد عرش آشیانی تا زمان خلد مکان (که بآغاز و انجام دستور العمل
سلطنت هندوستان اند) سادات بارهه بمناصب عمده ترقی کردند - اما
اقل مرتبه بدیوانیٔ صوبهٔ یا متصدی گریٔ پادشاهزادهٔ نامزد نگشتند]
بایستے باینها تفویض نمیکرد - و اگر نظر بر حقوق آنها از راه قدردانی
و اقتضای مروت زمام خلافت بقبضهٔ اقتدار آنها داده بود بایستے
بگفتهٔ سخن سازان خود غرض (که در پردهٔ دولتخواهی کار هزاران بدخواه
آماده می‌کنند) این قسم نوکران اخلاص کیش را (که جان و مال خود
برای او دریغ نکردند - و آینده نیز بے موجب ازانها بداندیشی متصور
نبود) باین مرتبه نمیرسانید - آنچه دید از خود دید - و هرچه کشید
از خود کشید - قلم جولانی شد - و بکجا رسید - عفا الله عنهم *

اعتقاد خان دولت و عزت بباد داده مدتے خانه نشین بود - چون امیر الامرا به تیغ انتقام کشته گردید قطب الملک (۲) بشاهجهان آباد رفته باستمالت اکثر امرای قدیم و جدید (که از عرصهٔ روزگار بدو رفته در گوشهٔ انزوا بناکامي بسر مي‌بردند) پرداخت - ازانجمله اعتقاد خان را ببحالی منصب خوشدل ساخته مبلغی بمدد خرج و نگاهداشت رساله داد - اما چنانچه او میخواست نقش مرادش ننشست - زیاده بچند کروه رفاقت ننموده بدهلي بر گشت و تا زیست منزوي بوده باجل‌طبعي درگذشت - هرچند بسخافت و جلافت مشهور بود لیکن فیض عام داشت - در کم‌فرصتی دولت خود عالمےرا کامیاب ساخت - با این‌همه مردم بچیزهای بد نسبت میکردند

* نکته * دولت مزیل عیب نمي‌باشد * * بیت *

* غني از دولت دنیا نگردد عیب کس زایل *
* که زر نتواند از روی محک بردن سیاهي‌را *

بلکه مُظهر آنست * * شعر *

* عیب ناقص در لباس زر کجا پنهان شود *
* ماه نو چون پیرهن پوشد کلف عریان شود *

* اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر (۳) *

پسر میر بهاءالدین بن عالم شیخ است - که احوالش در ضمن ترجمهٔ قلیج خان عابد خان پیرایهٔ ترقیم یافته - میر بهاءالدین مدتها

(۲) نسخهٔ [ا] و قطب‌الملک (۳) نسخهٔ [ب] خان بهادر *

بجا نشینی بزرگان خود می‌پرداخت - چون انوشه خان والی اورگنج با پدر خود عبدالعزیز خان حاکم بخارا بمنازعت پیش آمد میر باتهام اتفاق با پسر مذکور کشته گردید - خان مذکور دست از وطن برداشته عزیمت دیار هند نمود - و سال سی و یکم جلوس خلدمکان بدکن پاتابهٔ غربت کشوده شرف اندوز ملازمت پادشاهی گردید و بهرهمت منصب دو هزاری هزار سوار و خطاب خانی سرمایهٔ ناموری اندوخت - و همراه خان فیروز جنگ (که بتسخیر قلاع وتنبیه غنیم مامور میشد) سررشتهٔ تعیناتی بدست آورد - و سال چهل و دوم چون قاضی عبدالله صدر فوت نمود او حسب الطلب از انجا بحضور رسیده بعنایت خلعت صدارت کل و انعام سه عدد انگشتری زمرد میناکار نقش بلند رتبگی درست کرد - و در هنگامی (۲) [که موکب پادشاهی بتسخیر قلعهٔ کهیلنا (که بعد فتح به تسخرلنا موسوم شده) متوجه گردیده محاصرهٔ آن بمیان آمد] خان مذکور باضافهٔ دو صد سوار امتیاز یافته تعین گشته که از کتل انبه‌گهات بتل کوکن شتافته ازان طرف راه آمد و شد بر محصورین قلعهٔ مذکور مسدود سازد - خان مذکور کمرهمت بسته بدانجانب شتافت - و تردد نمایان بظهور آورده پشتهٔ (که بدست مقاهیر بود) بکشش و کوشش مستخلص گردانیده و در جلدوی آن بخطاب بهادری بلندآوازه گشت - و سال چهل و هشتم ه از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی هزار و دوصد سوار سازبهای

(۲) در [بعضی نسخه] و هنگامیکه (۳) در [بعضی نسخه] بملکهٔ ایام وزارت

کامیابی برافروخت - و سال چهل و نهم در محاصرهٔ قلعهٔ واکنکیره و تعاقب زمیندار آنجا (که وادی فرار پیموده بود) خدمات شایسته بتقدیم رسانیده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هزار و دوصد سوار چهرهٔ بخت را نور آگین ساخت - و بستور به تنبیه مقاهیر مامور شده چون سالم و غانم برگشت سال پنجاه و یکم باضافهٔ سهصد سوار و خطاب چین بهادر رایت امتیاز برافراشت - و چون همراه سلطان کام بخش تعین گردیده بود در چند روز خبر رحلت خلدمکان شنیده بے اطلاع احدے (۲) ازانجا نزد اعظم شاه آمد - و صحبت آنجا نا دلچسپ دیده از اثنای راه (که شاهزاده مزبور جانب هندوستان متوجه بود) جدائی گزیده باورنگاباد آمد - و پس ازان (که خلدمنزل ظفر یافته بعزیمت جنگ با سلطان کام بخش برادر خود رایت توجه بدکن برافراخت) او بملازمت پیوسته بعد مراجعت خسروانی بهندوستان بتفویض خدمت فوجداری مرادآباد قامت قابلیت آراست - و سال چهارم جلوس آن پادشاه با جمعے بمهم کرد دامن همت برکمر عقیدت زد - چون نوبت سلطنت به محمد فرخ سیر رسید بوساطت قطب الملک و حسین علي خان دولت ملازمت دریافته از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش‌هزار سوار و خطاب اعتماد الدوله نصرت جنگ و تقرر بخشی‌گری دوم درجهٔ اعتلا پیمود - و سال پنجم جلوس آن پادشاه به بند و بست صوبهٔ مالوه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بے اطلاع ازانجا ه

دستوري پذيرفت - و چون دران ايام حسين علي خان از دکن روانهٔ بارگاه خلافت شده کسے را نزد خان مذکور (که متصل اجين بگردآوري جمعيت سرگرم بود) پيامهاي لطف آميز رعب افزا گفته فرستاد - او بے انتظار حکم سلطاني راهي دارالخلافه شد ازين جهت بپاي عتاب درآمده از خدمت و منصب معزول گرديد درين ضمن (که حسين علي خان بدارالخلافه رسيده محمد فرخ سير را مقيد گردانيد) خان مذکور با جمعيت خود رفته با مردم سادات ملحق شد - در عهد سلطنت سلطان رفيع الدرجات ببحالي منصب قديم و بخشي‌گري دوم آب رفته بجو آورد - و بعد چندے ميان او و حسين علي خان صحبت برهم شده بنقاض باطن انجاميد - و چون حسين علي خان در اوائل سلطنت فردوس‌آرامگاه بعنواني (که در احوالش بذوک خامه گذشته) کشته‌گرديد و غيرت‌خان همشيره زاده‌اش طويق گستاخي پيموده جيب زندگي را بچنگ اجل در داد خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب هشت هزاري هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و يک کرور و پنجاه لک دام بطريق انعام و تسليم تعلقهٔ وزارت و خطاب وزير الممالک بوالا پايهٔ امارت تصاعد نمود و در همان سال بعد چهار ماه از تقرر وزارت مطابق سنه (۱۱۳۳) هزار و صد و سي و سه هجري رخت زندگاني را ته کرد - اميرے بود شجاعت نشان و سير فکر - رفقا خصوص مغليه را در کار سازيهاي معاملات (که خود هم ميگرفت) رعايت ميکرد - در کم‌فرصتي ايام وزارت

از نوکران پادشاهي هرکه شکایت بےجاگیري پیش او برد از محال پانباني (۲) جاگیر او مقررکرده چوپدار خود را محصل نموده سند جاگیر تیار ساخته بدست خود بآن کس مي سپرد - پسرش اعتمادالدوله قمرالدین خان است - که ترجمه‌اش علیحده نوکریز خامه شده *

* اخلاص خان اخلاص کیش *

هندو پسرے بود از قوم کهتري بلي (۳) - نام اصلي او دیبي داس نیاگانش قانون گوئي قصبهٔ کلانور (که از دارالسلطنت لاهور بفاصلهٔ چهل کروه است) داشتند - نام برده از سن صبي بکسب علوم مشغوف بود - و در دارالسلطنت سکونت ورزیده و بصحبت علما و فقرا رسیده صاحب استعداد گشت - و چون با ملا عبدالله سیالکوتي نسبت شاگردي داشت بوساطت او ملازمت خلدمکان حاصل نموده باخلاص کیش موسوم گردید - و بمنصب کمے سال بیست و پنجم مشرف متاع خانه و سال بیست و ششم مشرف جانماز خانه و سال بیست و نهم مشرف عرائض و سال سیم پیش دست روح‌الله خان میربخشي از تغیر یارعلي بیگ و سال سي و سیوم از تغیر شرف‌الدین واقعه‌نویس کچهري خانسامان . و پستر امین جزیهٔ صوبهٔ بیدر (۴) و سال سي و نهم امین و فوجدار پرگنهٔ اندور از تغیر محمد کاظم شد و درین سال منصب او چهار صدي سه صد و پنجاه سوار مقرر

---

(۲) در [بعضی نسخه] پانپاني (۳) نسخهٔ [۱] نلي (۴) در [اکثر نسخه] صوبهٔ بدره

گرديده سال چهل و يکم باز بخدمت پيش دستي روح الله خان
خانسامان چهرۀ عزت برافروخت - و سال پنجاهم از راه عنايت نام او
بلفظ محمد مصدّر شده بوکالت شاه عالم بهادر مقرر گشت - پس
از ارتحال خلد مکان چون اعظم شاه بنابر وکالت مذکوره ازو ناخوش
بود بوساطت بسالت خان ميرزا سلطان نظر باظهار بے تقصيري
پرداخته پروانگي گرفته در اورنگاباد ماند - و بعد تسلط خلد منزل
بحضور آمده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي يکهزار
سوار و خطاب اخلاص خان و تفويض خدمت عرض مکرر بساط
بلندمرتبگي گسترد - گويند چون سر دربار براى عرض تعلقۀ مذکور
پيش ميرفت ازانجا که پادشاه هم عالم بود بتقريب مقدمات علمي
گفتگو بطول ميکشيد - تعلقه داران ديگر ساکت شده کنايه ميگردند
که الحال کشاف و مشکوٰة درميان آمد - امور دنيوي موقوف بايد
داشت - چون همت پادشاه و وزير آنوقت بسيار بلند افتاده بود
درخواست هيچ يکے رد نميشد - خان مزبور (که در متصدي‌گري
بسختي و دقت زبان‌زد بود) بخانخانان ظاهر نمود که نهال عالم‌نوازي
پادشاه جز بيجاگيري اکثر مردم بار نخواهد آورد - خانخانان
بد نامي تحقيق اين امور قبيح نسبت بخود دانسته تکليف آن
باخلاص خان نمود - خان مزبور هم متحمل تشنيع مردم نشده دست
ازان کشيد - و مستعد خان محمد ساقي (۲) برين کار مقرر گرديد - و در

---

(۲) در [بعضي جا] محمد شافي نوشته ه

وقت جهاندار شاه ذوالفقار خان دیوانی تن بر تعلقهٔ سابق افزوده با خود رفیق ساخت - و در عهد محمد فرخ سیر (که هنگامهٔ دار و گیر بلند شده بود - و بعضی امرا نظر برو نیز داشتند) قطب الملک و حسین علی خان پاس رابطهٔ قدیم مرعی داشته اورا بوطن خود (که قصبهٔ جانسهته باشد) (۲) روانه نمودند - پستر بپادشاه عرض نموده اسدخان بحالی منصب و جاگیر سابق فرستاده طلبداشتند - اگرچه بنابر وارستگی مزاج بنوکری راضی نبود اما بمبالغهٔ هردو برادر آمده ملازمت نمود - و بخدمت میر منشیگری و تحریر تاریخ متضمن واقعات آن عهد مامور گردید - و پس از برداشتن محمد فرخ سیر بمنصب هفت هزاری ترقی کرد - و در عهد فردوس آرامگاه نیز بخدمت مذکور می‌پرداخت - مرد مزاج گرفتهٔ دربار دیده بود غیر از لباس سفید نمی پوشید - گویند درکم منصبی نیز عمدها عزت او می‌کردند - واقعات محمد فرخ سیر بقید قلم در آورده به پادشاه‌نامه موسوم کرد - بوقت موعود چهره را بنقاب عدم پوشید *

* امین خان دکنی *

پسر خانزمان شیخ نظام است - در جنگ محمد اعظم شاه باتفاق فرید برادر دیگر (۳) مقدمة الجیش و هراول برادران خود خان عالم و منور خان بود - تلاش و تردد در خور نام و نشان خانوادهٔ خویش بسیار نمود - چون روزے چند از حیاتش باقي بود سالم ماند - گویند

(۲) یا جانسته باشد (۳) در [اکثر نسخه] فرید صاحب برادر دیگر ه

وقتی (که خانعالم و منور خان بمقابلۀ عظیم‌الشان عثان سبک ساختند)
آن هر دو برادر پیش آهنگ بجانب چپ شاهزاده ریخته مردم
روبرو را برداشته عقب برآمدند - آنها چون بسوی یسار خویش
نگاه کردند بنگلۀ شاهزاده بنظر درآمد - برگشته با سي سوار پروانه وار (۲)
خود را همان طرف زدند - خلد منزل بعد فتح متوجه احوال خان
مسطور شده با آنکه طرف مخالف بود اما ازانکه بقیه ایست از دودۀ
شجاعت و بردلي مشمول نوازش گردانیده بصوبه داری ناندیر
مباهي ساخت - و پس ازان بفوجداری سرا (که عبارت از کرناتک
بیجاپور است - و آن آلکائیست وسیع زر خیز) (۳) مامور گردید - و چون
پیوسته بدان سرکار ولایات متصرفۀ زمینداران متفرق است هرکدام
بقدر مرزوبوم خویش پیشکش پادشاهي ادا مینماید - ازانجمله
میسوریا (که مرزبان سرپرنگ پٹن است - و آن مملکتیست بجمع افزون
از چهارکرور روپیه - و در دکن هیچ زمیندارے باعتبار ساز و سرانجام
و بسطت ملک و وفور خزائن سهیم و نظیر چه که بعشر عشیر آن
نمیرسد) پیشکشي مقرري دارد - فوجدار سرا هم باندازۀ زور خویش
قلیل و کثیر میستاند - و در صورت زیاده طلبي بفوج‌کشي مي‌انجامد
چنانچه با خان مذکور اتفاق افتاده فوجی گران بسرداری دلوا (۴) (که
عبارت از بخشي لشکر است) بمقابله تعین گردید - بعد تلاقي فریقین

---

(۲) نسخۀ [ب] مردانه وار (۳) در [بعضی نسخه] نامور گردید (۴)
نسخۀ [ب] بسرداري دلوای ٭

و کوششهای مردانهٔ طرفین مردم خان مذکور از کثرت مخالف همت باخته راه فرار گزیدند - آن بهادر با سه صد جوان دلاور پای ثبات افشرده نزدیک بود که نقدجان در بازد - ناگاه تیرے از دست او بسرداد رسیده بکوی‌عدم برد - هزیمت صورت نصرت گرفت - و شکست (۲) رنگ فتح پذیرفت - نقش حکومت درست نشست - و عمل قرار واقع نقش بست - مردم اطراف و جوانب حساب برداشتند و دوردستها بسري و سرداري بشناختند - پسترنخان مذکور فوجداری کرنول مفوض گشته در عهد فرخ سیر بتجویز حیدر قلي خان دیوان مستقل دکن بصوبه داری برار نامزد گردید - نایب او دخل یافته هنوز خود در بالکنده محال تیول قدیم خویش بود - که از آمدآمد امیرالامرا حسین علي خان از کوته اندیشي بخویشتن داري زده استقبال را اخذی بمکث انداخت - امیرالامرا پس از فراغ جنگ داؤد خان از همراهان خویش اسد علي خان جولاق را (که جد او از ترکان علي مردان خاني بود) بضبط برار فرستاد - و بعد ازان که ملازمت دریافت صوبهٔ مذکور بدو وا گذاشت - و چون عوض خان بهادر از حضور بحکومت آنجا تعین گردید خان مزبور بایالت ناندیر شتافت - و از آزردي و بے‌انصافي باغوای زمینداران پرگنهٔ بودن مضاف ناندیر با جاگیردار آنجا ماندهانا (که پدرش کانهوجي (۳) سرکیا از مرهتهای پنجهزاري بود - و در عهد خلدمکان مصدر کارها

---

(۲) یا بکوعدم باشد (۳) نسخهٔ [ب] ماندها نام که ۰

شده) پرخاش بیجا سر کرده بعهد و پیمان بدست آورده از پا در آورد - و پس ازان بسابقهٔ نزاع بفکر مالش جگجیت یامه (که نرمل بتغلب گرفته) افتاد - آن بومي دریافته بفتح سنگهه متبنای راجه ساهو (که سکاسدار آن ضلع بود) استعانت جست - قضا را وجهی دیگر (که یاور اندیشهٔ آن بدسگال گردد) پیدا شد - تفصیلش آنکه در همان ایام صلح مرهٹه قرار یافته نیل این بدنامي بر ناصیهٔ احوال امیرالامرا تا قیام قیامت کشیده شد - چنان مقرر گشت که از محال که بسبب استحکام مکان و زور طلبي حکام و مرزبان چوتهه متعذرالوصول باشد امیرالامرا اعانت نماید - چون در تعلقهٔ خان مزبور در هنگامهٔ شورش افزائی اشقیا هم از برخے جاها یکدام بطریق چوتهه نداده بودند با وصف مکرر نوشتن و خواندن امیرالامرا تن باین عار و ننگ نداده و در ادای چوتهه تهاون صریح بکار برد - آن صوبه از تغیر او بمیرزا علي یوسف خاني (که از اشجعان روزگار بود) نامزد گردید - خان مذکور (که بشهرت عزل در استقلالش اختلالے واقع شده بود) بتقریب شادی صبیهٔ خود بدالکنده شتافت - که یکدفعه فتح سنگهه باتفاق جگجیت بپرسرش رسید - او نظر بر خاندان و عنوان خود کرده از بسیاری خصم نیندیشیده با مردم کمے باستقبال رفته - ازانجا (که درین انقلاب آباد اقبال با ادبار توام - و دولت و نکبت بهم است) خان مسطور (که بپروزش سپري شده خسران و زیان روی آورده بود) بدست آن ناکسان اسباب و اثاثهٔ امارت را باخته و ننگ و ناموس چندین ساله

بپاداده آخرها رهائي يافته ببالكنده نشست - پس ازان عهد عالم‌علي خان بهادر در ايام صاحب‌اختياري دكن مجددا اورا ببحالي صوبهٔ فاندير مستمال ساخته در جنگي (كه با نواب فتح جنگ اتفاق افتاده) بسرداري دست راست تعين فرمود - آن نابكار تيره روزگار بخلاف سپاهي پيشگان و نام آوران دست بكار نبرده تماشائي گرديد و خط بطلان بر كارنامهاي نياكان خويش كشيد - اگرچه بعد فتح فتح‌جنگ بتعلقه مرخص نمود اما وقارش از دلها برخاست - و اعتبار در ديدها نماند - در همان ايام (كه عوض‌خان بهادر بنابر شلتاقش در مقدمهٔ بازگردانيد برار دل پري (۲) داشت) باعث عزل او شده متهور خان بهادر خويشگي را بجايش نصب نمود - او بمجرد استماع اين‌خبر نزد نواب فتح‌جنگ (كه دران وقت متوجه ادوني بودند) شتافت اما روي نيافت - برگشته بقصبهٔ پربني (۳) محال جاگير خود (كه دوازده كروهي پتهري سمت) آمده فوركش نمود - و در محلات مشروط فاندير مزاحم عمل (۴) گرديد - هرچند خان منصوب در اصلاح كوشيد از جهالت و ناداني براه نيامد - و آخر كار خود را در قيد او داده مدتے زنداني ماند - چون پسرش مقرب خان (كه در احوالش نيز اشعارے باين سرگذشت رفته) بنوكري سرفراز گرديد باستشفاع او رهائي يافته ديهات پنجاه هزار روپيه از بالكنده باخراجات او مقرر شد

---

(۲) نسخهٔ [ب] دل بري داشت (۳) نسخهٔ [ب] پرمني (۴) در [بعضي نسخه] عامل ٭

و مدتے دست نگر پسر بسر برده چون از دست او بجان آمده بود
در سال ششم محمد شاهي خود را بخجسته بنیاد رسانیده دست
التجا بدامن معاضدت و مساعدت عوض خان بهادر زده بیحالي جاگیر
و منصب امیدواریها اندوخت - دریں اثنا آصف جاه از هندوستان
قدوم فرمود - و جنگ مبارزخان درمیان آمد - باقتضای وقت استمالت
تازه یافته کمر رفاقت بمیان عزیمت بربست - و بتهیهٔ سرانجام
روزے چند در شهر مانده برآمد - چون از ادبار زدگي و ذلت کشی
پی در پی عقل و هوش باخته مسخ شده بود از خام خیالي ورق
برگردانده راه برگردانید - و بایوار و شبگیر بمبارزخان (که مخفي و پنهان
سلسله جنبان عهد و پیمان شده بود) در پیوست - روز جنگ بے آنکه
تلاش و تردد ازو سرزند بآب تیغ مخالفان نقش هستی او از صفحهٔ
روزگار محو و ناچیز گشت - و کان ذلک في سنة (۱۱۳۷) سبع و ثلثین
و مائة و الف *

* امین الدوله امین الدین خان بهادر سنبهلی *

از شیخ زادهای قصبهٔ مذکور است - که از دارالخلافه شرقي
شمالي واقع شده - نسبش به تمیم انصاري میرسد - خان مذکور آغاز
ملازم پیشگي بنوکری جهاندار شاه عز افتخار[۲] اندوخت - و در عهد
محمد فرخ سیر داخل یساولان گردید - و در عهد فردوس آرامگاه
پیش آمد نموده بپایهٔ میر توزکي مرتقي شد - و رفته رفته بمنصب

(۲) در [بعضی نسخه] عز و افتخار *

چهار هزاري و پستر بپایهٔ شش هزاري شش هزار سوار و خطاب امین‌الدوله و عطای محال سنبهل بکامل(۲) سه لک روپیه در تبول لوای ناموري برافراخت - مشغوف یار باشي و عیش پرستي بود - در همان عهد بعد رفتن نادر شاه از هندوستان روانهٔ ملک عدم گشت عمارت و باغ و سرا در موطن خود بسیار بکیفیت بنا نهاده - از پسرانش امین الدین خان و ارشد خان نام و نشانی داشتند *

* اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر *

میر محمد فاضل نام پسر اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر است - اواخر عهد خلدمکان بمنصب در خور و خطاب قمرالدین خان نامور گردیده در عهد محمد فرخ سیر بمنصب عمده و بخشیگري احدیان مرتقي گشته در سال چهارم با عبدالصمد خان دلیر جنگ بمهم کرو تعین یافت - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه بعد کشته شدن حسین‌علي خان (که غیرت خان همشیره زاده اش باتفاق مردم بارهه بر لشکر پادشاهي هجوم آورد) نام برده آثار دلاوري بظهور رسانیده پستر بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و تفویض تعلقهٔ بخشي‌گري دوم از گذاشتن پدر خود و داروغگي غسل خانه ضمیمهٔ تعلق احدیان مدارج ترقي پیمود - و چون پدرش بدار القرار شتافت اگرچه برای وزارت نظام الملک آصف جاه از دکن طلب حضور گردید او باضافهٔ منصب و خطاب اعتماد الدوله سربلندي

(۲) در [بعضی نسخه] بکابل ●

اندوخت - چون آصف جاه بعد تفویض وزارت صحبت خود
کوک ندیده دل از بودن حضور برگرفت و بتقریب دکن معاودت
نمود تعلقهٔ وزارت در سنه (۱۱۳۷) هزار و یکصد و سي و هفت
هجري بنام او قرار یافت - مدتها بعیش و سرور گذرانید - یکبار
در سنه (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت هجري (که بالاجي راو
مرهته در ضلع مالوه هنگامه برپا کرد) او باتفاق خاندوران هریکی با فوج
علیحده تعین شد - و چهار جنگ غالبانه کرد - و مقدمه بصلح
انجامید - و بار دوم همراه پادشاه بمهم علي محمد خان روهیله (که
آثار طغیان بظهور آورده بود) از شاه جهان آباد برآمد - اما برغم
عمدة الملک و صفدر جنگ واسطهٔ افغان مزبور شده بملازمت
پادشاهي آورد - و دفعهٔ سیوم همراه شاهزاده (که بعد سلطنت
باحمد شاه ملقب گشته) با فوج بسیار باراده‌ٔ مقابلهٔ احمد شاه
دراني (که از لاهور ایطرف آمده بود) تا سرهند رفت - روزیکه
مقابله قرار داده بودند ناگاه گولهٔ اجل از توپخانهٔ قضا باو رسید
و مطابق سنه (۱۱۶۱) یکهزار و یکصد و شصت و یک هجري بدار
باقي پیوست - فراغت دوست بود - و بحسن خلق و شیوهٔ تواضع
و فیض رساني نامے بنیکي بر آورده مقبول خاطر صغیر و کبیر گردیده
روادار اذیت هیچ کس نشد - املاک پدرش (که بعضے بتعدي
بتصرف آمده بود) قیمت واجبي نموده تتمه بمالکان رسانید
و هرکه بفروخت راضي نشده مسترد گردانید - ادب مجبول

مزاجش بود - گویند در ایامے (که آصف جاه بدارالخلافه میرفت) نظر بکلان سالی او با وصف وزیر بودن برای خدمت او بر می‌خاست بعد درگذشتن او پسرش میرمنو چابک دستي بکار برده با چند هزار سوار بر سر اعدا تاخت - و آنها را قسمے از میدان برداشت که راه وطن پیش گرفتند - بدین تقریب بخطاب معین الملک رستم هند مخاطب شده صوبه‌دار لاهور و ملتان گشت - و در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجري (که شاه دراني از کابل متصل لاهور وارد شد) جنگ سهل بمیان آمده بصلح انجامید - شاه بدستور نادرشاه از سیالکوت و گجرات و اورنگ‌آباد (۲) و پرسرور (۳) چهار محال پیشکش خود مقرر کرده برگردید - و در سنه (۱۱۶۵) یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجري باز بلاهور رسیده تا چهار ماه جنگ داشت - و بتفاق آدینه بیگ خان و کوراملل نوکران خود مغلوب گردیده بملازمت پیوست - شاه از جانب خود نایب لاهور مقرر کرده مراجعت نمود معین الملک سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري روزے بشکار رفت - و طعام خورده درد احشا بهمرسید - از اسپ فرود آمده خواست قي کند - نشد - و دست هم اجابت نکردید - ناگاه جان بحق سپرد - و سند حکومت لاهور شاه بنام پسرش (که دوساله بود) کرده فرستاد - بنابر صغر سن او مادرش مستولي بر مهمات بود - ازین جهت رفقا متنفر شدند - درین ضمن پسر مذکور باجل

(۲) نسخهٔ [ب] از تتهه و سند و سیالکوت (۳) نسخهٔ [ا] بر سرور *

طبعي فوت نمود - و حکومت بخود بیگم یعني مادر طفل مزبور عاید شد - بعد چندے خواجه عبدالله خان پسر عبدالصمد خان بیگم را قید نموده نیابت صوبه از شاه طلب داشت - و از هنگامهٔ تنخواه سپاه پاے استقامت او از جا رفت - و کار ببیگم رجوع گرفت - پس ازان میرزا جان نامي جماعه‌دار بیگم را مقید نمود - و آخر بصلح منجر شد - پستر عمادالملک بر لاهور دویده بیگم را بقید آورد چنانچه در احوال عمادالملک مفصل پیرایهٔ نگارش پذیرفته - و پسر دیگر اعتمادالدوله انتظام‌الدوله خانخانان است - که در عهد احمد شاه بتعلقهٔ وزارت از تغیر صفدر جنگ سرفراز شد - و سنه (۱۱۹۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بدست اقارب خود کشته گردید و یکے از پسرانش فخرالدوله است - که یک سال قبل از تحریر وارد دکن گشته در رفاقت نظام الدوله آصف جاه مي‌گذراند - بحال محرر این اوراق مهرباني دارد - دیگر اخلاف هم ازو باقي مانده *

* امیرالامرا غازي‌الدین خان بهادر فیروز جنگ *

پسر کلان نظام‌الملک آصف جاه و برادر اعیاني ناصر جنگ است نام اصلي او میر محمد پناه - پیوند خویشي با قمرالدین خان وزیر داشت - پدر او را از صغر سن بحضور فردوس‌آرامگاه گذاشت - درانجا نشو و نما یافته ابتدا ببخشي‌گري احدیان سرفرازي پذیرفت - و در سنه (۱۰۵۳) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري (که پدرش بانتقال خاندوران بخدمت میر بخشیگري سرفراز شده بدکن آمد)

او بنیابت تعلقهٔ مزبور بپایهٔ بلند رتبگي برآمد - و پس از فوت
پدرش در عهد احمد شاه قریب سه سال سادات خان میربخشي
بود - بستر تعلقهٔ مرقوم و خطاب امیرالامرائي بنام او قرار یافت
پس از شهادت ناصرجنگ خاطرش بحکومت ملک دکن کشید
اتفاقا دران ایام (که ایلچی شاه دراني رسیده بود) صفدر جنگ
ملهار راو هولکر را حسب ایمای پادشاه بوعدهٔ مبلغ خطیر همراه گرفته
بحضور آمد - و پیش از رسیدن او جاوید خان پیغامهای شاه را قبول
نموده ایلچي را رخصت نمود - صفدر جنگ حیران شد که هولکر را
چه علاج نماید - امیرالامرا با هولکر اتفاق جسته او را برین راضي
ساخت که صوبه داری دکن بنام امیرالامرا مقرر شود - او دست از
تقاضای زر موعوده خواهد برداشت - لهذا از پیش گاه سلطنت
بصوبه‌داری دکن و خطاب نظام الملک سر عزت برافراخت - بستر
سند صوبهٔ خاندیس بنام مرهته بمهر خود کرده داده باصید اعانت
آنها در عین برسات کل ولای صوبهٔ مالوه طی کرده وارد بلدهٔ برهانپور
گردید - بستر باورنگ آباد آمده هفده روز توقف نمود - و بمرگ
مفاجات (که طعام خورده بمستراح رفت - و برآمده قي کرد) مطابق
سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجري بملک بقا پیوست
استعداد علمي داشت - و آخرها همتي در مزاج او بهم رسیده بود
پسرش غازي الدین خان ثالث است - که خطاب عماد الملک یافته
و احوالش جداگانه سمت ارتسام پذیرفته *

٭ ابوالخیر خان بهادر امام جنگ ٭

از شیخ زاده‌های[2] فاروقی ست - نسبش بشیخ فریدالدین شکرگنج میرسد[2] - وطن اصلی بزرگانش[3] میرپور[4] سرکار خیرآباد اوده است از چندے بشکوه آباد سکونت گرفته بشکوه آبادی زبان زد گشت پدرش شیخ بهاءالدین در عهد خلدمکان بمنصب و تعلقهٔ صدارت و احتساب شکوه آباد سرفراز بود - نامبرده ابتدا بمنصب سه صدی سربلند گردیده مدتے برفاقت مرحمت خان در شادی‌آباد ماندو صوبهٔ مالوه بود - سالے (که نظام‌الملک آصف جاه از مالوه عزیمت دکن نمود) نام برده موافقت او گزید - چون مرد سپاهی کار دیده و درین مقدمات رای درست داشت منظور نظر تربیت گردیده در بزم مشورت دخیل گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدی و خطاب خانی و عطای جاگیر در خور عز امتیاز یافته بفوجداری نبی نگر[5] عرف اتذور قوال قامت لیاقت آراست - چون در سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری آن امیر بےنظیر از دارالخلافه مراجعت بدکن نمود خواجم‌قلی‌خان قلعه‌دار دهار و فوجدار ماندو صوبهٔ مالوه را همراه گرفته خان مذکور را درانجا گذاشت - پستر (که قطب‌الدین علی خان پنکوری بتعلقات مزبوره از حضور منصوب گردید) نام‌برده پیش آصف جاه آمده چون نظم صوبهٔ خاندیس بحفیظ‌الدین خان

---

(۲) در [بعض نسخه] رحمة الله علیه میرسد (۳) نسخهٔ [ب] نیاکانش (۴) در [بعض نسخه] راهرپور یا رامپور (۵) در [بعض نسخه] بذی‌نگر عرف اتذور ٭

مقرر شد تعینات او گردید - و در تنبیه افواج مرهته کردن نمایان بظهور آورد - رفته رفته از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره رایت اعتبار برافراخت و گاهے بفوجداری گلشن آباد و لختے به نیابت خاندیس و چندے بخدمت فوجداری سرکار بگلانه مامور گشت - و در عمل ناصرجنگ خطاب شمشیر بهادر یافته نایب صوبهٔ خجسته بنیاد شد - و در عمل مظفر جنگ باز بنظامت خاندیس سربلندي پذیرفت - و در عمل صلابت جنگ از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و عطای پالکی جهالر دار سربلندگشته بخطاب امام جنگ مخاطب شده در جنگے (که وقت دیوانی راجه رگهناتهه داس با مرهته رو داد) سرکردگي مثل هراولي داشت - گویند بآرزوی شهادت دران جنگ جویای مرگ بود - اما بحسب اقتضای تقدیر بعد جنگ به نقرهٔ قلیلے مطابق سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش هجري پا بعدم سرا گذاشت - مرد جري بود - در گفتگو بے باک - مناسبت بمذکورات علمي هم داشت - سالے (که بابو نایک نام سردار مرهته جمعیت بسیار فراهم آورده برای گرفتن چوتهه کرناٹک حیدر آباد بآن سمت شتافت) او با فوجے از سرکار تعین شد - که رفته باتفاق انور الدین خان تعلقه دار کرناٹک مذکور و عبدالنبي‌خان فوجدار کرپه و بهادرخان فوجدار کرنول به تنبیه او پردازد - چنانچه تاختن او بر فوج مقاهیر و گرفتن اشیا و اسباب آنها قسمے (که شکست فاحش

یافته آن سردار دیگر بوتخاست) زبان‌زد خاص و عام است - دو پسر
ازو باقي ماند - کلاني ابوالبرکات خان بهادر امام‌جنگ - جوهر جرأت
داشت - در جواني در گذشت - و دومین شمس‌الدوله ابوالخیر
خان بهادر تیغ جنگ - که در حالت تحریر مورد عنایت نظام‌الدوله
آصف جاه است - و بمنصب پنجهزاري پنج هزار سوار و علم و نقاره
و تیولداری محال یلغرب صوبهٔ بیدر سرافراز - اخلاق حمیده و توفیق
کلمة الخیر دارد *

* ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ *

میرزا مقیم نام خواهر زاده و خویش برهان‌الملک است - پدرش
خطاب سیادت خان داشت - نام برده پس از فوت خسر از پیش‌گاه
فردوس‌آرامگاه بنظم صوبهٔ اوده مامور گردید - و به تنبیه مفسدان
آن جا پرداخته منقاد ساخت - و در سنه (۱۱۵۵) هزار و یکصد و
پنجاه و پنج هجري برطبق حکم پادشاه بکومک علي وردي خان ناظم
صوبهٔ بنگاله (که افواج مرهته درانجا غبار فساد برداشته بود) بعظیم‌آباد
پتنه شتافت - در جلدوی آن قلعهٔ رهتاس و چناده باو مرحمت شد - چون
ناظم مذکور متوهم شده حکم پادشاه متضمن موقوفي کومک رسانید
او بصوبهٔ خود مراجعت کرد - و سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه
و شش هجري حسب‌الطلب بحضور آمده بانضمام داروغگي توپخانه
چهرهٔ رشادت برافروخت - و سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه
هجري صوبهٔ الهٰ‌آباد نیز از انتقال عمدة الملک امیر خان بوی قرار

گرفت - و در سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري (که شاه دراني از قندهار قاصد هند گشته از لاهور این طرف آمد) از بر وفق حکم پادشاهي همراه سلطان احمد شاه تا سرهند شتافته پس از کشته شدن اعتماد الدوله قمرالدین خان پای استقامت محکم داشته نبود شایسته بظهور آورد - تا آنکه شاه دراني معاودت نمود - چون بعد یک ماه ازان بیست و هفتم ربیع الثاني سنه مذکور فردوس آرامگاه به نعیم جاوداني پیوست و احمد شاه پادشاه بر تخت سلطنت نشست و در ایام معدود خبر ارتحال آصف جاه از دکن رسید صفدر جنگ بخاطر جمع خلعت وزارت پوشید - ازانجا (که با علي محمد خان روهله خاطر پري داشت) قایم خان بنگش را بر سر سعدالله خان پسر روهله مزبور تحریک کرد - چون قایم خان با برادران بتفصیلے (که در احوال پدر او محمد خان بنگش ثبت یافته) کشته شد پادشاه را برداشته برسر احمد خان بنگش برادر قایم خان برده تقاضای اموال قایم خان نمود - پادشاه در بلدهٔ کول توقف فرمود و صفدر جنگ بدریا گنج (که فرخ آباد از انجا بیست کروه است) شتافت - مادر احمد خان آمده بر شصت لک روپیه معامله انفصال کرد - پادشاه معاودت بدارالخلافه فرمود - و صفدر جنگ برای تحصیل زر قرار داده قدرے توقف ورزیده بضبط محالات متعلقهٔ احمد خان پرداخت - و نولرای نامي را از قوم کایتهه (که ابتدا در سرکارش نوکر کم‌رتبه بود - و رفته رفته ترقي پیما گشته نایب صوبهٔ

اودهه گردید) در قنوج داشته خود بحضور آمد - نام برده در هنگامهٔ
افاغنه بکار آمد - صفدر جنگ باجتماع فوج پرداخته باتفاق سورجمل
جاٹ برسر احمد خان بنگش شتافت - و معرکهٔ کارزار آراسته شکست
فاحش یافته سنه (۱۱۶۳) هزار و یکصد و شصت و سه هجری
بدارالخلافه رسید - درین ضمن احمد خان بنگش در صوبهٔ الهآباد
و اودهه گرد فساد برداشته از نهب و غارت و سوختن مکانها دقیقهٔ
فرونگذاشت - لهذا صفدر جنگ در سال دیگر با ملهار هولکر و جیاپا
سندهیه (که هردو سردار معتبر مرهته بودند) اتفاق جسته بعزیمت
مقابلهٔ احمد خان کمر همت چست بست - این مرتبه هزیمت
بر افاغنه افتاد - آنها رفته در دامن کوه مداریه (که شعبه‌ایست از کوه
کماؤن) پناه گرفتند - و آخر بعجز گرائیده خاطرخواه صفدرجنگ
صلح قرار یافت - درین اثنا (که آمد آمد شاه درانی از لاهور
بجانب دهلی زبانزد شد) او بموجب فرمان پادشاه هولکر را بوعدهٔ
زر خطیر همراه گرفته سنه (۱۱۶۵) هزار و یکصد و شصت و پنج هجری
بدارالخلافه آمد - چون جاوید خان بهادر خواجه سرا (که مدار علیه
سلطنت بود) با قلندر خان ایلچی شاه درانی دار و مدار کرده اورا
برگردانید صفدر جنگ داخل بلده شده ازانجا (که با خواجه سرای
مذکور دلجمعی نداشت) روزیکه بخانه‌اش وارد گشته بود اورا ازهم
گذرانیده مهمات سلطنت بقبضهٔ اقتدار در آورد - و پس ازان پادشاه
بتحریک انتظام الدوله خانخانان پسر قمرالدین خان باو پیغام کرده

که داروغگی غسل خانه و توپخانه را بگذارد - او بمطلب پی برده روزے چند خانه‌نشین شده درخواست رخصت تعلقه نمود - چون منظور نگردید بے رخصت برآمده بر در کروهی بلدهٔ مزبور توقف گزید - و هر روز فساد در قدکشیدن بود - تا آنکه صفدرجنگ شاهزادهٔ جعلي را بتوزکي برداشت - و احمد شاه تعلقهٔ وزارت از تغیر او بانتظام الدوله مقرر فرمود - و عماد الملک بمحاربهٔ صفدر جنگ برخاسته تا شش ماه جنگ درمیان بود - آخر بوساطت انتظام الدوله بقرار بحالي صوبهٔ الهٰ‌آباد و اوده صلح صورت گرفت - صفدر جنگ بتعلقهٔ خود عازم گردیده هفدهم ذي‌الحجه سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري درگذشت - پسرش شجاع الدوله است که ترجمه اش جداگانه سمت ایراد پذیرفته *

* آصف الدوله امیر الممالک *

سیومین پور نظام الملک آصف جاه است - نام اصلي او سید محمد - درحین حیات پدر بخطاب خاني و اسم صلابت جنگ بهادر مخاطب گردیده بصوبه داري حیدرآباد اختصاص گرفت - و پس از فوت پدر چون ناصر جنگ شهید برای دفع فتنهٔ مظفر جنگ متصل بندر پهلچري شتافت او نیز همراه بود - پس از وقوع شهادت ناصر جنگ باتفاق مظفر جنگ مراجعت نمود - چون در اثنای راه مظفر جنگ بر دست افاغنه کشته شد ازانجا (که او نسبت بدیگر برادران کلان سال بود) برمسند حکومت نشست - و از حضور

احمد شاه بادشاه باضافهٔ منصب و خطاب آصف الدوله ظفر جنگ پیرایهٔ امتیاز یافت - و ثانیا لفظ امیر الممالک افزوده شد - راجه رگهناتهه داس (که مدار مهمات او بود) جمعی از کلاه پوشان فرانسیس (۲) را (که همراه مظفرجنگ کمر عزیمت بسته بودند) دلدهی نموده رفیق ساخت - و باورنگ آباد رسیده سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بملک مرهته شتافته بآنها بقتال پرداخت - آخر صلح بمیان آورده بحیدرآباد رفت - و در اثنای راه رگهناتهه داس بدست سپاه ملازم کشته گشت - و رکن الدوله سید لشکر خان وکیل مطلق سرکار او شد - و سال دوم (۳) (که غازي الدین خان فیروز جنگ برادر کلانش بصوبه داری دکن مامور شده باتفاق مرهته بخجسته بنیاد رسید) اگرچه او در چند روز گذشت (۴) اما مرهته بدستاویزاسناد او اکثر ملک خاندیس و بعضی محالات صوبهٔ خجسته‌بنیاد کشیده گرفته کارهای خانگی او مدت حکومتش منوط برای کار پردازان بود - چون سند صوبه داری دکن بنام برادر او نظام‌الدوله آصف‌جاه (که از سابق بنام‌ولیعهدي دخیل امور مملکت بود) از پیشگاه سلطنت صدور یافت ناچار اورا بکنجی برنشاند - و در حبس‌گاه مطابق سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجري انتقال نمود - و شهرت یافت که نگهبانانش کشتند ٭

(۲) نسخهٔ [ب] فراسیس (۳) در [بعضی نسخه] سال دوم آن که (۴) در [بعضی نسخه] در گذشت ٭

* اسمعیل خان بهادر پنی *

پدرش سلطان خان بصیغهٔ جماعه داري میگذرانید - صبیهٔ او بسرمست خان منسوب بود - و او پسر عظمت خان است - که در جنگ سید دلاور علي خان (و بروی فیل عضدالدوله عوض خان (۲) پیاده شده جان نثار گردید - پستر سرمست خان و سلطان خان برتبهٔ جاگیر داري مرتقي گشتند - اسمعیل خان با هزار سوار بشیوهٔ ارثي در سرکار صلابت جنگ و نظام الدوله آصف جاه نوکر بود - چون طالعش عروجی داشت رفته رفته بنیابت نظامت و متصدي گری محالات صوبهٔ برار چهرهٔ عزت برافروخت - چون با جانوجي بهوسله (که دران (۳) وقت تعلقه دار صوبهٔ مذکور از جانب مرهتّه بود) از سابق معرفت داشت بگرمدار و مریز نقش عمل داري را درست ساخت - و مدتها راتق وفاتق مهمات آنجا ماند - آخرها بنابر اعتیاد بمکیفات دماغش (۴) از کار رفته آثار خودسري بعرصهٔ ظهور در آرد - و این معني باعث وحشت مزاج نظام الدوله آصف جاه گردیده تادیب او مصمم فرمود و سالی (که جهت تنبیه پسران رگهوجي بهوسله سمت ناگپور نهضت نمود) اگرچه نامبرده کشته شدن رکن الدوله کار پرداز سرکار آن نوئین والا مکان را توطیهٔ اصلاح شمرده خود را باجمعیت قلیل متصل لشکرش رسانید التفات نیافته حرفهای غضب شنید - خواست بمکان

(۲) نسخهٔ [ب] غوث خان (۳) در [بعضي جا] بهونسله نوشته (۴) نسخهٔ [ب] ازدیاد مکیفات ٭

خود برگردد - درين ضمن فوجي (كه بر سر او تعين شده بود) نمودار گرديد - ناچار با سي چهل سوارے (كه درآن وقت شرط رفاقت ادا نمودند) اسپ بميدان‌نبرد تاخته صفوف برقندازان را برهم زده درميان فوج سواران درآمد - بهر كه ميرسيد شمشيرے حواله ميكرد چون بدنش جراحت بسيار داشت در وسط فوج رسيده از اسپ درافتاد - و مطابق سنه (۱۱۸۹) هزار و يكصد و هشتاد و نهم هجري جان بجان‌آفرين (۲) سپرد - پسرانش صلابت خان و بهلول خان مورد ترحم شده محال بالاپور و بدنيرا بي‌بي و كرنج كانون صوبهٔ برار بجاگير يافتند - و با جمعيت بنوكري مي پردازند *

* حرف الباء *

* بيرام خان خانخانان *

بسه واسطه بعلي شكر بيگ بهارلو (كه از اعاظم طوائف تركمان قراقوئينلو ست) ميرسد - در زمان ارتفاع دولت اين سلسله مثل قرا يوسف و پسرانش قرا سكندر و ميرزا جهان‌شاه (كه بسلطنت عراق عرب و آذربايجان رسيدند) علي شكر بيگ ولايت همدان و دينور و كردستان اقطاع يافت - تاحال آن‌ولايت بقلمرو علي‌شكر مشهور است پسرش پير (۳) علي بيگ در زمان حسن پادشاه آقا قوئينلو (كه باستيصال

---

(۲) در [بعضي نسخه] بجهان آفرين (۳) نسخهٔ [ب] مير علي بيگ *

قراقوئیلو پرداخت) بحصار شادمان آمده نزد سلطان محمود میرزا
روزے چند بسر برده بفارس شتافت - و با حاکم شیراز محاربه کرده
منهزم گشت - و در همان ایام بر دست امرای سلطان حسین میرزا
کشته شد - و پس ازان پسرش یار بیگ در زمان شاه اسمٰعیل صفوي
از عراق بر آمده در بدخشان سکونت گرفت - و ازانجا نزد امیر خسرو
شاه بقندز رفت - و پس از انقضای دولت او با پسر خود سیف علي
بیگ (که پدر بیرام خان باشد) ملازم بابر پادشاه گردید - بیرام خان
در بدخشان متولد شد - و بعد از فوت پدر ببلخ رفته تحصیل علم
مي نمود - در شازده سالگي بخدمت جنت آشیاني آمده روز بروز
در ظل عنایت تربیت مي یافت - تا بمعادت قرب و مصاحبت
و امارت رسید - و در قضیهٔ نامرضیهٔ قنوج جان سپاریها کرده سنبل (۲) ریه
افتاد - و براجه مترسین (که از زمینداران معتبر آن سرزمین بود)
در قصبهٔ لکهنور التجا برد - چون این خبر بشیر خان رسید طلبداشت
در راه مالوه باو پیوست - شیرخان برخاسته معانقه کرد - و در جانب
خاطرش سخنان فریبنده گفت - و بتقریبے برزبانش گذشت - هر که
اخلاص دارد خطا نمیکند - بیرام خان در جواب گفت چنین است
هرکه اخلاص دارد خطا نخواهدکرد - و از نزدیک برهان پور بهزار گونه
بیقراري باتفاق ابو القاسم حاکم گوالیار فرار نموده سمت گجرات
راهي شد - در راه ایلچي شیر خان (که از گجرات مي آمد) آگاه گشته

---

(۲) در [بعضي نسخه] سنبهل *

کس فرستاده - و ابوالقاسم را (که بصورت وجثه نمودے داشت)(۲) همراه گرفت - بیرام خان از نیک ذاتي و جوانمردي بمبالغه گفت - که من بیرام خانم - ابوالقاسم مردمي بجای آورده گفت - این ملازم من است میخواهد که فدای من شود - دست ازین باز دارند - بیرام خان بدین طریق نجات یافته بگجرات پیش سلطان محمود رفت - و ابو القاسم را از ناشناسي از هم گذرانیدند - بارها شیر خان میگفت - که همان زمان (که بیرام خان گفت - که هر که اخلاص دارد خطا نمیکند) فهمیده بودم که با ما نمي سازد - سلطان محمود گجراتي نیز تکلیف رفاقت کرد - بیرام خان قبول ننمود - و رخصت سفر حجاز گرفته ببندر مبارک سورت آمد و ازانجا بولایت هرموار شتافته بعزم ملازمت جنت آشیاني ره گرای ولایت سنده گردید - تا آنکه هفتم محرم سنه (۹۵۰) نهصد و پنجاه در رفتن [که پادشاه از ولایت مالدیو مراجعت کرده در قصبهٔ جون (که بر کنار آب سنده واقع است - و بکثرت حدائق و انهار ممتاز اکثر بلاد آنجا ست) طرح اقامت انداخته بودند] شرف قدمبوس دریافته مورد عنایت گردید - حسب اتفاق روزیکه داخل جون میشود پیش از ملازمت اول گذرش(۳) بر جنگگاه افتاد - که فوج پادشاهي با ارغونیان محاربه داشت - بیرام خان خود را امادهٔ جنگ ساخته مردانه کارزار کرد - چنانچه سپاه نصرت قرین متحیر ماندند - که همانا از جنود غیبي ست - و چون ظاهر شد که بیرام خان است غریو از مردم

---

(۲) نسخهٔ [ج] داشت گرفت (۳) در [اکثر نسخه] گذارش ٭

برخاست - و در سفر عراق عمدهٔ ملازمان وفاکیش بود - شاه ایران هم
اورا بحسن فراست و تهذیب اخلاقش منظور نظر ساخت چون شاه
عالي قدر بجهت انبساط خاطر جنت‌آشیاني گاهے بزم جشنے ترتیب
میفرمود وگاهے طرح‌شکارے مي‌انداخت روزے (که صحبت‌چوگان‌بازي
و تبق‌اندازي بود) اورا بخطاب خاني سرفراز کرد - بعد معاودت از
عراق با منشور نصائح شاهي و فرمان موعظت بنیان همایوني نزد
میرزا کامران رفته بفکر صحیح خود چنان بخاطر آورد که بمیرزا (که
نشسته باشد) هر دو منشور دادن مناسب نیست - و استاده تعظیم
بجا آوردن از میرزا مستبعد - مصحفي بدست گرفته برسم پیشکش
آورد - میرزا بجهت تعظیم آن راست ایستاد - درانوقت هر دو منشور
گذرانید - وچون جنت‌آشیاني بعد فتح‌قندهار (که بموجب وعدهٔ شاه
بقزلباشیه سپرده) ارادهٔ تسخیرکابل مصمم‌کردند مامنے براي‌اهل وعیال
ضرور بود - لهذا قلعه را جبرا ازانها گرفته حوالهٔ بیرام خان نمودند
و بشاه معذرت نوشتند - که بیرام خان فدوي طرفین است - باو حواله
کردیم - وچون در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک بعضے فتنه سازان از
جانب بیرام خان سخنان غیر موقع بپادشاه رسانیدند خود بقندهار
آمدند - ظاهر شد که آنچه گفته اند از صدق پرتو نداشت - مورد
نوازش شد - و در یساق هندوستان عمدهٔ جمیع سرداران و پیش‌قدماے
معرکه او بوده به نیروي شهامت و جسارت فتحهاي نمایان کرد
خصوص در جنگ ماچهیواره - که بسرداري خود بمردم قلیل با افاغنهٔ

بسیار جنگ کرده غالب آمد - و سرهند وغیره پرگنات جاگیر یافته
بخطابهای عالیه (یار وفادار و برادر نیکو سیر - و فرزند سعادت
اختصاص گرفت - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه باتالیقی
شاهزاده محمد اکبر ممتاز گشته به تنبیه سکندر خان سور و انتظام مهام
صوبهٔ پنجاب با شاهزاده تعین یافت - و در همین سال دوم ربیع الآخر
روز جمعه (که عرش‌آشیانی در قصبهٔ کلانور مضاف پنجاب بر تخت
جلوس نمودند) بیرام خان وکیل السلطنت شد - و حل و عقد امور
خلافت و رتق و فتق جنود نصرت برای صواب نمای او تفویض یافت
و بخطاب والای خانخانان کوس‌ناموري بلندآوازه ساخته درمخاطبات
بخان بابا مخاطب گشت - و در سنه (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج
با سلیمه سلطان بیگم (که جنت آشیانی در حیات خود با بیرام خان
نامزد کرده بودند) عقد ازدواج اتفاق افتاد *

او صبیهٔ میرزا نورالدین محمد و خواهرزادهٔ جنت‌آشیانی ست
میرزا پسر علاءالدین محمد - و او پسر خواجه حسین - که بخواجه‌زادهٔ
چغانیان (۲) شهرت دارد - و نبیره زادهٔ خواجه حسن عطار - و ایشان
بیواسطه فرزند خواجه علاءالدین - که خلیفهٔ خواجه نقشبند اند - صبیهٔ
شه بیگم دختر علي شکر بیگ جد سیوم بیرام‌خان (که در خانهٔ سلطان
محمود بن سلطان ابوسعید بود) بخواجه زاده منسوب شده - بملاحظهٔ
این نسبت گیتي ستاني دختر خود کلبرگ بیگم را بمیرزا انتساب

(۲) نسخهٔ [۱] چغائیان *

- و بدین مناسبتها این نسبت واقع شد - بیگم طبع موزون را
نده مخفي تخلص میکرد - این شعر مشهور ازوست * * شعر *

* کاکلت را من ز مستي رشتهٔ جان گفته ام *

* مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام *

بعد فوت بیرام خان عرش‌آشیاني بیگم را بنکاح خود آوردند - در سال هفتم جهانگیري فوت کرد *

سبحان الله باین قرب و منزلت و آن استقلال و اقتدار و آن همه دانائي و معامله داني و وفور اخلاص و عقیدت امورے چند از نیرنگي تقدیر برلوحهٔ ظهور نقش‌بست - که مزاج عرش‌آشیاني ازان بزرگ منش منحرف گشت . و في‌الحقیقت فتنه سازان حسد آگین از ناتوان‌بیني و خود غرضي یکے را بصد رسانیده مزاج پادشاه نوجوان را بر گردانیدند - و خوشامد سازان خانه برانداز طبع آن امیرکهن سال را از جا بردند - که آنچه بایست بمراعات آن نپرداخت - چنانچه روزے بیرام خان بکشتي سیر دریای جون میکرد - یکے از فیلان پادشاهي از جوش مستي بآب درآمده بطرف کشتي دوید - اگرچه فیلبان بزور تمام نگاهداشت اما خانخانان بتوهمے که داشت اضطراب بسیار نمود - و پادشاه بمراعات خاطر او فیلبان را نزد او فرستادند او حفظ توره نکرده فیلبان را گردن‌زد - ازین حرکت نهایت مزاج پادشاه بر آشفت - و مفارقت او و ترک مدارا بدو تصمیم نمودند - چنانکه در سنه (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت عرش‌آشیاني از آگره ببهانهٔ

شکار روانهٔ دهلي شدند - و درانجا رسیده بطلب امرا احکام فرستادند و شهاب‌الدین احمدخان باستصواب ماهم انگه بتمشیت مهمات ملکي مامور شد - خانخانان میخواست خودرا بملازمت رساند - عرش‌آشیاني پیغام فرستادند که درین مرتبه دیدنها نخواهد شد - بهتر اینکه بحضور نیاید - برخے برانند که پادشاه بعزیمت صوف شکار بر آمده چون بسکندر آباد دهلي رسید بترغیب ماهم‌انگه بشوق ملازمت مریم‌مکاني ارخای عنان بدهلي نمود - هیچ از جانب بیرام‌خان غبارے بر حاشیهٔ خاطر نبود - اگرچه حساد و اشرار از ابتدا در فکر آن بودند (که طرح دیگر بر روی کار خودها آورده مدعا یاب شوند) و بقابو سخنی (که موجب بے‌التفاتي شود) بحضور میگفتند خصوص ادهم‌خان و مادرش ماهم انگه اما چون صفای عقیدت بیرام خان در مرآت ضمیر پادشاهي منطبع بود آن حرفهای بے فروغ پذیرائي نمي‌یافت - لیکن چون گفته اند * شعر *

* هرچند باغیار عنایت نظرے هست *

* گوئیم بدیشان که سخن را اثرے هست *

اهل عناد (که فرصت جو بودند) درین وقت کدورتها ذهن‌نشین ساختند *

بالجمله او هم از راه درست اعتقادي خود اثاثهٔ سلطنت را باامرای عمده روانهٔ حضور کرده درخواست سفر حجاز نمود - و باز بوساوس بد نفسان چند خود را بمیوات انداخت - و چون آوازهٔ فوج

پادشاهي بتعاقب او شهرت گرفت همه مردم پادشاهي ازو جدا شدند
او هم تمن توغ و علم و نقاره و ساير ادوات امارت مصحوب حسين قلي
بيگ همشيرزادهٔ خود بحضور فرستاد - و بامرا (که نامزد تعاقب (۲)
شده بودند) نوشت - که من از همه دست برداشته ام - براى چه
تصديع ميکشيد - مرا از مدتها زيارت عتبات عاليات نصب العين همت
بود - الحال سر رشتهٔ روائي مقصود بدست افتاد - فاچار امرا نيز
برگشتند - چون راى مالديو راجهٔ جودهپور سر راه گجرات بود و با خان
نزاع داشت از ناگور به بيکانير شتافت - و راى کليان مل زميندار آنجا
بقدم اخلاص پيش آمده لوازم مهمانداري بتقديم رسانيد - درين اثنا
شهرت يافت که ملا پير محمد از گجرات رسيده بتعاقب مامور
شد - فتنه انگيزان مزاج بيرام خان بر شورانيدند - و قرار مخالفت
داده بپنجاب عنان تاب ساختند - و باز بفريب کلپتره سرايان
تيره بخت پرده از روى کار برداشته رو به پنجاب گذاشت - و در
جمع مردم کوشيده بامراى اطراف نوشت - که ارادهٔ سفر حجاز
داشتم - ليکن چون معلوم شد (که ماهم انگه و غيره مزاج پادشاهي را
منحرف ساخته آوارگي مرا بخود نسبت ميدهند) لهذا بخاطر
رسيد که يک دفعه سزاى بد کرداران داده متوجه سفر مبارک شوم
و ملا پير محمد شرواني را (که دريڼولا علم و نقاره يافته متعهد
اخراج من گشته) دريابم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نامزد شده بودند *

بالجمله همین چیزها باعث برآشفتگی او شده مغلوب غضب گردید - و نتوانست خود را باز داشت - مفتنان هم فرصت دیده زیاده تر مزاجش را بشورش آوردند - بهر تقدیر چون بغی خانخانان باعلان رسید عرش آشیانی اتکه خان را مقدمه ساخته خود هم متعاقب از دهلي برآمدند - دران وقت خانخانان در گرفتن جالندهر اهتمام داشت - آمدن اتکه خان معلوم کرده بمقابله شتافت - و بعد محاربهٔ (۲) سخت خانخانان هزیمت یافته در تلواره (که جائی ست مستحکم در کوه سوالک) براجهٔ آنجا راجه گنیس (۳) پناه جست - چون صیت وصول موکب اکبري بنواحی کوهستان رسید مردم پیش آهنگ او از قلعه برآمده جنگ نمودند - گویند دران زد و خورد سلطان حسن خان جلایر از لشکر پادشاهي کشته شد - و سر او را بریده نزد خانخانان بردند - بے اختیار گریسته گفت زندگی من گرای آن نمیزند که باعث خون این قسم جماعه شوم - بتاسف تمام جمال خان غلام خود را بحضور فرستاده درخواست عفو جرائم نمود - عرش آشیاني منعم خان را با امرای دیگر درون کوه فرستاد - که بعهد درست طمانینت افزای خاطر بیرام خان شده بملازمت بیارند - در ماه محرم سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت سال پنجم خانخانان بحوالي اردو رسید - جمیع امرا پذیرا گشته باعزاز تمام آوردند - و چون روبرو آمد رپاک (؟) در گردن انداخته سر بپای پادشاهي گذاشت - و به های های گریست - عرش آشیانی

(۲) نسخهٔ [ب] بمقابل (۳) یا گنیش

از کمال رأفت در آغوش گرفته رو پاک از گردن او برداشتند - و پرسش احوال فرموده بدستور معین حکم نشستن فرمودند - و خلعت فاخره (که در بر داشتند) التفات فرموده رخصت زیارت اماکن شریفه دادند چون بشهر پتن متعلقهٔ گجرات (که پیش ازین بنهرواله موسوم بود) رسید چند روز جهت آسایش محمل اقامت کشاد - دران ایام موسی خان فولادي حاکم آن شهر بود - و طوائف افغانان بر سر او جمع آمدند ازان جمله مبارک خان لوحاني (که پدر او در جنگ ماچهیواره بقتل رسیده بود) انتقامے بخاطر آورد - و نیز زن کشمیری سلیم شاه با دخترے که ازو بود همراه قافلهٔ بیرام خان عزیمت حجاز داشت و مقرر شده بود که به پسر بیرام خان نسبت نماید - ازین رهگذر هم افغانان شورشے داشتند - روز جمعه چهاردهم جمادي الاول سنه مذکور بیرام خان بسیر کولابے (که سبرکاه آن شهر است - و بسهس لنگ شهرت دارد - چه هزار بتخانه دو رویهٔ آن حوض است) رفته - در وقت فرود آمدن از کشتي آن جاهل چنان وا نمود که برای دیدن آمده وقت ملاقات خنجرے حواله کرد - که کارش تمام شد - درین وقت کلمهٔ (الله اکبر) بر زبان خانخانان رسیده ازین عالم در گذشت و بسعادت شهادت (که از مدتها بدعا میخواست - و از اهل الله استدعا میکرد) فایز گردید - گویند حجامت و غسل روز چهار شنبه بنیت شهادت ازسالها ناغه نمي کرد - چنانچه در زمان استقلال یکے ازسادات ساده لوح این را شنید - و در مجلس او برخاسته گفت - به نیت

شهادت نواب فاتحه خوانیم - تبسم کرده گفت - صبر این چه
غمخواري ست - شهادت میخواهم - اما نه باین زودي *

القصه از وقوع این سانحه هر کدام از ملازمان بجائی شتافت
و بیرام خان در خاک و خون افتاده - جمعے از فقرا قالب خونین اورا
برداشته حوالی مقبرهٔ شیخ حسام (که از مشائخ آنجا بود) بخاک
سپردند - و بعد ازان بسعي حسین قلي خان خانجهان بمشهد (۲)
مقدس مدفون گشت - قاسم ارسلان مشهدي در تاریخ این واقعه
گوید - و گویند او پیش ازین سانحه بمدتے در خواب دریافته
گفته بود *　　* بیت *

* بیرم بطواف کعبه چون بست احرام *
* در راه شد از شهادتش کار تمام *
* در واقعه هاتفے پی تاریخش *
* گفتا که شهید شد محمد بیرام *

نعش خان را بدهلي نقل نموده حسب وصیت در سنه (۹۸۵)
نهصد و هشتاد و پنج بمشهد رضویه بردند - بیرام خان در شعر بسیار
درست سلیقه بود - قصائد غرا و در اشعار استادان دخلهای بجا دارد (۳)
و آنهارا جمع نموده دخلیه نام کرده - گویند زمانے (که بیرام خان درقندهار
بود) جنت آشیاني این رباعي نوشتند *　　* رباعي *

(۲) در [بعضی نسخه] حسین علي خان (۳) در [بعضی نسخه] قصائد
غرا دارد ٭ و در اشعار اوستادان دخلهای بجا ٭

* ای آنکه انیس خاطر محزونی *
* چون طبع لطیف خویشتن موزونی *
* بی یاد تو من نیم زمانی هرگز *
* اما تو بیاد من محزون چونی *

* بیرام خان در جواب نوشت *　* رباعی *

* ای آنکه بذات سایهٔ بیچونی *
* از هر چه ترا وصف کنم افزونی *
* چون میدانی که بیتو چون میگذرد *
* چون می‌پرسی که در فراقم چونی *

گویند شبی همایون پادشاه با خان مخاطبه داشت - و او را غفلتی دست داد - فرمودند بتو میگویم - خان متنبه شده گفت پادشاهم حاضرم - لیکن شنیده ام که در ملازمت سلاطین حفظ چشم و در خدمت درویشان نگاهداشت دل و پیش علما پاسبانیٔ زبان باید کرد - درین فکر بودم - که چون در حضرت هرسه چیز جمع شده - کدام یک را توانم نگاهداشت - پادشاه را این لطیفهٔ او بداهة خوش آمد تحسین نمودند (۲) *

صاحب طبقات اکبري نوشته که بیست و پنج کس از ملازمان بیرام خان بمنصب پنجهزاري رسیده صاحب علم و نقاره شدند حق این ست که بیرام خان بفضل و کمال و صلاح و تقوی و همت

(۲) نسخهٔ [ج] فرموده ه

و کرم آراستگي داشت - و مدبر شجاع و کاردان قوي دل بود - نظر بر اسباب ظاهر حقے عظیم برین خانوادۀ عالیۀ تیموریه ثابت کرد درچنین اختلال ایام [که هنوز سلطنت همایون پادشاه انتظامے نگرفته بود که از میان رفت - و پادشاهزادہ خوردسال ناتجربه کار - سوای پنجاب تمام ملک از تصرف بدر رفته - افغانان باآن همه کثرت و هجوم بدعوی سلطنت لوای انا ولاغیري مي افراشتند - و در هرگوشه وکنار واقعه طلبان طبل مخالفت مي زدند - امرای چغتیه (که دلدہ اقامت هندوستان نبودند) مشورت رفتن کابل میدادند - میرزا سلیمان قابو یافته در کابل خطبۀ خود خواند] بمحض نیروی جگرداري و ثبات پائي و حسن تدبیرصایبه و فکر رضیۀ بیرام خان آب رفته بجو آمد - و سلطنت را استقرارے بهم رسید - عرش آشیاني هم بانواع دلجوئي و نوازش جمیع مهام مفوض بدو داشته قسمها ازو گرفت - که آنچه مناسب و صلاح کار باشد بعمل آرد - مداهنه و مراعات کسے منظور نباشد - واز لومت لایم نترسد - و این مصرع خواند * مصرع *

* دوست گو دوست شود هر دو جهان دشمن باش *

چون روز بروز اقتدار و تسلط خانخانان زیاده تر شد خار خار حسد (۲) در دلها شکست - ناتوان بینان حسد پیشه به شقیقه سازي و نمامي دروغ و راست را باهم مي بافتند - و یکے را بصد رسانیده مزاج پادشاهي منحرف میساختند - خانخانان هم در اقتدار و استقلال

(۲) نسخۀ [ج] نفاق پیشه *

خود دیگرے را بچشم اعتبار نیاوردہ اعتنا بشان آنها نمي کرد
اما بدمظنگي و توهم بخود راه دادہ بود - که زود از جا درمي آمد
پس از برهمزدگي هم خانخانان اصلا ارادۂ بغي نداشت - بمجرد
ابلاغ پیغام پادشاهي (که میر عبداللطیف قزویني آورد) اثاثه و اسباب
امارت بحضور فرستادہ ارادۂ سفر حجاز نمود - فتنه اندوزان طرفین
نگذاشتند - مخالفان بزمیندارانِ سرِ راه نوشتند - که نگذارند بسلامت
بدر رود - و موالف باغرا و اغوا پرداخت - که مردمے (که در هیچ مرتبه
نبودند) براندا‌ختن شما را بحسن تدبیر خود بسته بکامیابي نازش (۲)
نمایند - و شما را با این همه حقوق بذلت و خواري برآرند - مردن
بناموس به از زیستن بعار است - و بجائے رسانیدند که موجب خسار
و نکال او گردید ⁕ نکته ⁕ آدمي را خویشتن بیني وحب جاه بروز بد
مي نشاند - و در مهالک و آفات مي اندازد - ازین است که حب دنیا
راس الخطایا ست ⁕ ⁕ بیت ⁕

⁕ آفت سر و برگ هوس آرائي جاه است ⁕
⁕ سر باختن شمع ز سامان کلاه است ⁕

⁕ بهادر خان شیباني ⁕

محمد سعید نام - برادر خانزمان علي قلي خان - و از امراي
پنجهزاري اکبري ست - در وقت نهضت الویۂ همایوني بتسخیر
هندوستان زمین داور بدو تفویض یافته بود - بعد چندے از بدسرشتي

(۲) در [بعضي نسخه] برانند ⁕

هوای گرفتن قندهار در سرش پیچیده - و خواست که بمکر و خدیعت کار پیش برد - میسر نشد - ناچار اوباش واقعه طلب گرد آورده آمادهٔ جنگ و جدال گشت - شاه محمد خان قلاتی (که از طرف بیرام خان بمحافظت قلعه می پرداخت) کومک هندوستان را دور دیده قلعه را استحکام داده بشاه ایران ملتجی شد - و حسب طلب او فوجی از قزلباش رسیده ناگهانی برسر بهادر خان ریخت او جنگهای سخت کرده کارے نساخت - رو بگریز آورد - چون نتوانست دران ضلع بسر برد سال دوم جلوس وقتی (که عرش آشیانی بمحاصرهٔ مانکوت اشتغال داشتند) شرمگین بدرگاه آمد - و بوسیلهٔ سفارش بیرام خان عفو تقصیر او شده ملتان از تغیر محمد قلي خان برلاس بجاگیرش مقرر گشت - و در سال سیوم بهادر خان با بسیارے از امرا بتسخیر مالوه نامزد گشته - در همان ایام برهمزدگی دولت بیرام خان بمیان آمد - خان مذکور اورا باز گردانید - تا خود آن ولایت را در حیطهٔ تصرف آرد - و باز ازین فکر برگشت - بهادر خان در دهلي بحضور رسیده بصوابدید ماهم انگه منصب بزرگ وکالت حوالهٔ او شد - چندروزے نکشید که اتاوه به تیولش مقرر گشته رخصت یافت - سال دهم (که خانزمان برادر کلانش مخالفت ورزید) اورا باتفاق سکندر خان اوزبک بولایت سروار فرستاد - که ازان راه بهنه درآمده خلل انداز شود - ازین جهت عرش آشیانی فوجے بسرداری میر معز الملک مشهدي تعین کرد - هرچند بهادر خان

در عجز زد و گفت مادرم با ابراهیم خان ازبک بحضور شتافته عفو تقصیرات من و برادرم شده میرمعزالملک قبول ننموده بجنگ درآمد - اگرچه سکندرخان (که با او همداستان بود) رو بفرار گذاشت اما بهادرخان بر قول میرمعزالملک ریخت - شاه بداغ خان (که از امرای سپاهي منش بود) دستگیر گشت - و میر بهزیمت رو آورد - چون عفو جرائم خانزمان و او شده بود تلافی این حرکت در تراخي افتاد - و ازانجا [که عفو جرائم مشروط بدان بود (که تا الویهٔ پادشاهي درین ضلع ظلال افکن است خانزمان از آب گنگ نگذرد) و همین که عرش‌آشیاني بسیر(۲) قلعهٔ چناره توجه فرمود علي قلي خان مساهله نموده از آب گنگ گذشت] پادشاه بغضب درآمده برسر او ایلغار نمود - و باشرف خان (که در جونپور بود) حکم رفت - که مادرش را مقید سازد - بهادر خان ازین ماجرا آگهي یافته بتعجیل تمام برسر جونپور شتافته بر قلعه دست یافت - و اشرف خان را مقید نموده مادر خود را از قید برآورد - و جونپور و بنارس را یغمائي کرده تا مراجعت پادشاه خود بدر زد - اما باز بسبب صفح جرائم خان و بعجز و ضعیف‌نالي منعم خان بتدارک بے اعتدالیهای بهادر خان متوجه نشدند - تا آنکه سال دوازدهم سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار هجري همراه برادر از کمال بے آزرمي و نا حق شناسي با عرش‌آشیاني عرصهٔ مبارزت پیمود - چون باباخان قاقشال بر فوج

(۲) با بسوی *

خانزمان حمله بوده بهادر خان مقابل گشته اورا برداشت - ناگاه اسپش
تیر خورده چراغ پا شد - و بر زمین انداخت - مردمش از مشاهدهٔ
این حال متفرق گشتند - دلاوران فوج فیروزي بر سرش هجوم
آوردند - وزیر جمیل بیگ (۲) (که مقتصدي منصبدار آن وقت بود)
از بدذاتي و آزمندي چیزے گرفته رها کرد - درین اثنا دیگرے باو
رسیده اورا ردیف خود ساخت - و نزد پادشاه آورد - عرش آشیاني
فرمودند - بهادر خان ما با شما چه بد کردیم - که این همه باعث فتنه
و فساد شدید - گفت الحمدلله علی کل حال - شاید هنوز بے حقیقتیِ
خود مجزوم نبود - والا حرف ندامتے بر زبانش میگذشت - بالحاح
دولت خواهان درهمان وقت بشهباز خان حکم شد - که بدم شمشیر
گردنش از بار سبک ساخت - طبع موزون داشته شعر میگفت
این مطلع ازو ست * 　　* بیت *

* آن شوخ جفا پیشه دگر سنگ گرفته *
* گویا بمن خسته ره جنگ گرفته *

* باز بهادر *

خان در
و　جایزید نام پسر شجاعت خان سور - که بزبان عوام هند بسجاول خان
مشهور است - چون شیر شاه مالوه را از ملو خان مخاطب بقادر شاه
برگرفت مشار الیه را (که از امرا و خاصه خیلان او بود) سپه سالار
آن دیار ساخت - و در زمان سلیم شاه بحضور شتافته بعد چندے

(۲) نسخهٔ [ج] وزیر بیگ *

ناخوش شده[۲] برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه فوجکشي نمود - او پناه براجهٔ دونگرپور برد - آخر سلیم شاه اورا بعهد و پیمان پیش خود طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه بامرا تقسیم نمود - پس ازان در زمان عدلي بتازگي حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو باجل طبعي درگذشت - باز بهادر بجای پدر نشست - و اکثر مخالفان را بر انداخته در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطهٔ تصرف در آورده فوجے بر سر گدهه (که ملکے سمت وسیع) کشید - و از راني درگاوتي (که ریاست آن ولایت مي‌نمود) شکست یافته بتلافیِ آن نپرداخت - و مشغول بعیش و عشرت شد - و بنای دولت خود را بر آب و باد گذاشت یعني بمرتبهٔ شیفتهٔ باده پیمائي و نغمه آرائي گردید که شب از روز نشناخته غیر ازین در امر بهیچ کارے نمي‌پرداخت *

باده را حکمت اساسان قدرے معین و زمانے مشخص قرار داده بملاحظهٔ ترتیب ترکیب عنصري نسبت ببعضے طبائع و امزجه تجویز فرموده‌اند - و بنغمه دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دنیوي بهم رسد) بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر دو را از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامي را که بدل ندارد

(۲) نسخهٔ [ج] ناخوش برخاسته ه

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت بود) در فراهم آوردن پاتران همگي همت مصروف داشت - همه بحسن نغمه طاق - و نغمهٔ حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه روپ متي نام - گویند پدمني بود - که قسم اول است از اقسام اربعهٔ (۲) نسوان - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعني آنچه صفات خوب زنان است از روی ترکیب عنصري درو مي‌باشد - و باز بهادر را با او علاقهٔ غریب بود - اشعار هندي پیوسته در عشق او گفتے - و دلے خالي کردے - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

در سال ششم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجري ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعین شد - باز بهادر در کروهي سارنگپور (که مقر او بود) قلعه کرده نشست - و جنگ مي‌نمود - و مردمش همه (که آزرده خاطر بودند) تن ده نکشتند آخر محاربهٔ سخت نموده هزیمت خورد - چون چند کسے اعتمادي بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (که اگر خبر شکست من رسد همه را ته تیغ کشند - چنانچه رسم هندوستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چندے بآب شمشیر محو گشت - و جمعے زخمي شده رمقے از زندگي بردند - و بعضے را نوبت نرسید - افواج پادشاهي بشهر درآمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

(۲) در[بعضے نسخه] روپ مني - یا روپ بتي باشد *

ناخوش شده برخاسته بمالوه آمد - سلیم شاه فوج‌کشي نمود - او پناه[2] براجهٔ دونگرپور برد - آخر سلیم شاه اورا بعهد و پیمان پیش خود طلبیده همراه نگاهداشت - و مالوه بامرا تقسیم نمود - پس ازان در زمان عدلي بتازگي حکومت مالوه یافته میخواست خطبه و سکه بنام خود کند - در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو باجل طبعي درگذشت - باز بهادر بجاي پدر نشست - و اکثر مخالفان را بر انداخته در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه چتر بر سر گرفته خطبه بنام خود خواند - و تمام مالوه را بحیطهٔ تصرف در آورده فوجے بر سر گدهه (که ملکے‌ست وسیع) کشید - و از راني درگاوتي (که ریاست آن ولایت مي‌نمود) شکست یافته بتلافي آن نپرداخت - و مشغول بعیش و عشرت شد - و بناي دولت خود را بر آب و باد گذاشت یعني بمرتبهٔ شیفتهٔ باده پیمائي و نغمه آرائي گردید که شب از روز نشناخته غیرازین در امر بهیچ کارے نمي‌پرداخت *

باده را حکمت اساسان قدرے معین و زمانے مشخص قرار داده بملاحظهٔ ترتیب ترکیب عنصري نسبت ببعضے طبائع و امزجه تجویز فرموده‌اند - و بنغمه دانش پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر (که از فرط اشتغال بمهمات دنیوي بهم رسد) بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه نموده - نه آنکه هر دو را از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامي را که بدل ندارد

(۲) نسخهٔ [ج] ناخوش برخاسته *

بدان گذرانند - باز بهادر (که خود در فنون سرود و نغمه استاد وقت بود) در فراهم آوردن پاتران همگي همت مصروف داشت - همه بحسن نغمه طاق - و نغمهٔ حسن آنها مشهور آفاق - سرآمد آن طایفه روپ (۲) متي نام - گویند پدمني بود - که قسم اول است از اقسام اربعهٔ نسوان - که دانشوران هند تقسیم کرده اند - یعني آنچه صفات خوبیٔ زنان است از روی ترکیب عنصري درو مي‌باشد - و باز بهادر را با او علاقهٔ غریب بود - اشعار هندي پیوسته در عشق او گفتے - و دلے خالي کردے - داستانهای حسن و عشق اینها تا حال بر زبانها شایع است *

در سال ششم اکبري سنه (۹۶۸) نهصد و شصت و هشت هجري ادهم خان کوکه با امرای دیگر بتسخیر مالوه تعین شد - باز بهادر دو کروهیٔ سارنگپور (که مقر او بود) قلعه کرده نشست - و جنگ مي‌نمود - و مردمش همه (که آزرده خاطر بودند) تن ده نگشتند آخر محاربهٔ سخت نموده هزیمت خورد - چون چند کسے اعتمادي بر سر زنان و پاتران گذاشته بود (که اگر خبر شکست من رسد همه را نه تیغ کشند - چنانچه رسم هندوستان است) چون صورت شکست نمودار شد نقش حیات چندے بآب شمشیر محو گشت - و جمعے زخمي شده رمقے از زندگي بردند - و بعضے را نوبت نرسید - افواج پادشاهي بشهر درآمد - فرصت نشد که دیگر بدان امر پردازند

---

(۲) در [بعضے نسخه] روپ مني - یا روپ بتي باشد *

ادهم خان همه را متصرف شده بجست و جوی روپمتي (که زخم کاري داشت) افتاد - چون این نغمه بگوش او رسید وفا بجوش آمد پیالهٔ زهر هلاهل بدوستکامیِ بازبهادر مردانه درکشید *

و چون از تغیر ادهم خان حکومت مالوه به پیر محمد خان شرواني تفویض یافت بازبهادر (که درجنگلهای مابین خاندیس و مالوه (۲) آواره میگشت) فوجی فراهم آورده بآویزش درآمد - بتازگي از پیر محمد خان شکست یافته بمیران مبارک شاه والیِ خاندیس پناه برد - او لشکر خود همراه ساخت - درین ضمن با پیر محمد خان (که بعد فتح بیجاگده با معدودے بغارت برهان پور شتافته با غنائم فراوان برگشته بود) مقابله واقع شد - از قضا هزیمت بر پیر محمد خان افتاد - او در فرار سراسیمه از دریای نربده میگذشت - از اسپ جدا شده غریق بحر فنا گردید - امرای جاگیردار مالوه دل از دست داده بآگره رفتند - بازبهادر بفراغ خاطر مجددا مالوه را متصرف گشت - بسنوح این واقعه در سال هفتم عبد الله خان اوزبک (که از امرای اکبري بود) با جمعے از عمدها بضبط و ربط آن ولایت مامور شد - بازبهادر پیش از وصول جنود پادشاهي پای ثبات بلغزش داده رو بفرار آورد - و از رعب تعاقب عساکر منصوره در تنگنای کوهستان خود را انداخت - و عمرے بآوارگي بسر برد - چندگاه نزد بهرجي زمیندار بگلانه رفت - و ازانجا در گجرات بچنگیز خان و شیر خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] جنگلهای خاندیس و مالوه *

گجراتي توسل جست - و پس ازان بنظام الملک دکني رو آورده و همه جا خسران زده گشته برانا اودي سنگهه پناه برد - و در سال پانزدهم عرش‌آشياني حسن خان خزانچي را فرستاد - که او را بنويد عواطف اميد وار ساخته بملازمت آورد - ابتدا بمنصب هزاري سرافرازي يافت - و آخرها بمنصب دو هزاري ذات و سوار رسيده باز بهادر و روپ متي هردو بر پشتهٔ (که در حاق وسط تالاب اجين افتاده) آسوده اند *

* بابا خان قاقشال *

بعد از مجنون خان سرآمد امراي قاقشاليه در عهد عرش‌آشياني او بود - در جنگ خانزمان دستبردے نمايان و سبقتے شايان بکار برد - و در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد در نخستين يورش گجرات شهباز خان ميرتوزک در ترتيب يسل اهتمام مي‌نمود آن ترک معامله نشناس از نخوت و پندار باو در افتاده بدرشتي پيش‌آمد - پادشاه بجهت تاديب او و اصلاح ساير بيراه روان سياست عظيم فرمود - و در همان ايام به‌نيکو پرستاري مشمول نوازش پادشاهي گرديد - پس از کشايش بنگاله (که سرکار گهوراگهات در تيول قاقشالان مقررشد) بعدفوت مجنون‌خان‌قاقشال اگرچه سري بنام پسرش جباري بيگ بود اما عمدگي به باباخان (که آقسقال‌آن‌طايفه بوده) بازگرديده چون در ترويج و روائي آئين داغ از پيشگاه خلافت قدغنها بکار رفت متصديان سخت گير دکان طمع و آز بر چيده از بے پروائي و اغماض

سردار قابچین باشیها را[۲] بقیمت سر مورسے میکشیدند - چنانچه بابا خان مکرر بمظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله گفت - که هفتاد هزار روپیه بطریق ارمغان بکار پردازان گذرانده ام - و هنوز صد سوار بداغ نرسیده اصلا او بتدارک نپرداخت - چون بهمین دواعی در سال بیست وچهارم معصوم خان کابلي با چندے از تیولداران بهار گرد طغیان برانگیخت بابا خان (که قابو میجست) با برخے جاگیر داران بنگاله پیش آهنگ قدم فرسایان طریق عصیان گردید - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه باتفاق خالدي خان[۳] سرها تراشیده طاقیه پوشیده در شهر گور (که سابق بلکهنوتي شهرت داشت) فرود آمد - و مکرر بافواج پادشاهي زد و خورد نموده هر مرتبه بناکامي در آمد - تا آنکه بعجز گرائیده زینهاري گشت - مظفر خان با آنکه شورش صوبهٔ بهار مي شنید باستکبار زده عذر پذیر نمیشد - که یک دفعه معصوم خان با مفتنان دیگر بآمد آمد فوج حضور از صوبهٔ بهار بر آمده بفساد پیشگان بنگاله پیوست - این هردو فریق بهم متفق شده تباه کاریرا از سرگرفتند و آخرکار در سال بیست و پنجم مظفر خان را (که در تانده محصور شده بود) بدست آورده بقتل رسانیدند - و چون اختر زمانه بکامیابي برخاست و دوران بمراد گردید تقسیم ولایت و تجویز مناصب و خطاب بمیان آمد - بابا خان بخطاب خانخانان خود را

---

(۲) در [اکثر نسخه] قابچین باشیها را قیمهٔ سرمورسے (۳) در [بعضے نسخهٔ اکبر نامه] خالدین خان آورده *

ملقب ساخته ایالت بنگاله بخود نامزد نمود - و در همین سال
در عین چیره دستی به بیماری خوره گرفتار گشت - هر روز دو سیر
گوشت دران ریش گاه نهاده طعمهٔ جانور ساختی - و میگفت
که نمک حرامی مرا بدین تباه حالی نشانده - و در همین حالت
در گذشت *

* بهادر *

پسر سعید بدخشی ست که چندے عمل‌گذار سرکار ترهت بود
سال بیست و پنجم جلوس عرش‌آشیانی (که امرای بهار گرد ناسپاسی
بلند ساختند) سعید پسر مذکور را در محالات متعلقه گذاشته
با سرکشان پیوست - بهادر از غنوده بختی مال خالصهٔ پادشاهی را
صرف سپاه نموده علم‌بغی برافراخت - و سکه و خطبه بنام خود کرد
گویند این بیت در سکه قرار داده بود * بیت *

* بهادر ابن سلطان بن سعید ابن شه سلطان *
* پسر سلطان پدر سلطان زهے سلطان بن سلطان *

چون سعید بگفتهٔ معصوم خان کابلی رفت (که آن شوریده مغز را باندرز
ره گرای یک‌جهتی گرداند) او از بے آزرمی پدر را بزندان فرستاد
پدر باندک زمانے بسرداری او دل نهاد - چون شاهم خان جلایر
بر پتنه وقته مظفر گردید سعید مزبور دران جنگ بگو نیستی افتاد
بهادر در ایام هنگامه پردازی اهل طغیان از حوالی ترهت برآمده
بسیارے معموره بر گرفت - و سرکار حاجی‌پور در تصرف او بود

هر طرف دست و پای میزد - تا آنکه صادق خان فوجی را بر سر او فرستاد - و چپقلش نمایان رو داد - و دران آشوبگاه پیمانهٔ هستی او سال بیست و پنجم اکبري مطابق سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري لبریز گردید *

* باقي محمد خان *

کوکهٔ عرش آشیاني و برادر کلان ادهم خان است - مادرش ماهم انگه - که نسبت خاص با پادشاه بهم رسانیده - در ایامی (که عنان رتق و فتق مقدمات سلطنت باختیار او بود) شادی کدخدائی خان مذکور شروع نمود - پادشاه بنابر خاطرداشت او دران عشرتخانه تشریف بردند - خان مزبور بپایهٔ سه هزاري رسید - از تاریخ شیخ عبدالقادر بداوني معلوم میشود که در سال سیم جلوس در ولایت گدهه‌کتنگه (که بجاگیر خان مزبور مقرر بود) داعی حق را لبیک اجابت گفت *

* پاینده خان مغل *

برادر زادهٔ حاجي محمد خان کوکي پسر بابا قشقه برادر کوکي‌ست - که از امرای عظام فردوس مکاني بوده - حاجي محمد در اکثر یورشها با رکاب همایوني شرف اختصاص داشت - در مهم بنگاله بهمراهی آن پادشاه مشمول نوازش بود - پس از فتح صوبهٔ مذکور چون پادشاه در جنت آباد رحل اقامت انداخت شیر خان سور بنارس را بتصرف آورده قدم فتنه خیز در نواح

(نسخهٔ

جونپور گذاشت خان مذکور از پیش پادشاه گریخته نزد میرزا
نورالدین محمد (که در قنوج جا داشت) رسید - و میرزا هندال را
برین پله آورد که خطبه بنام خود خواند - چون در جنگ شیر
خان سور مکرر چشم زخم بفوج پادشاهي رو نمود پادشاه از نواح
تهته و بهکر شده کارے نساخته متصل قندهار رفت - و درانجا نیز
بنابر نفاق میرزا عسکري پا قایم نتوانست شد - لهذا عزیمت عراق
مصمم کرده بدان صوب شتافت - پس از وصول به سیستان حاجي
محمد از میرزا عسکري جدا شده بموکب همایوني پیوست - و در
سفر عراق و یورش قندهار و مهم کابل در رکاب سلطاني مصدر
ترددات بوده - آخرحال چون بداندیشي او سمت ظهور یافت او را
با برادرش شاه محمد (که در بدآموزي و بےاندامي استاد بود) گرفته
عالم را از لوث وجود آنها پاک گردانید - گویند حاجي محمد در
جرأت منفرد بوده - شاه مکرر میگفت که پادشاهان را این طور
خدمتگارے مي‌باید - روز قبق اندازي او قبق زد - و از پادشاه جلدو
گرفت - پاینده محمد سال پنجم اکبري همراه منعم خان از کابل
آمده شرف بساط بوس دریافت - و در آخر همین سال بهمراهی ادهم
خان بنابر فتح مالوه تعین گردید - و سال نوزدهم بهمراهی منعم خان
خانخانان بتسخیر بنگاله شرف رخصت پذیرفت - و سال بیست
و دوم بهمراهی راجه بهگونت داس به تنبیه رانا پرتاب دستوري

(۲) نسخه [ب] سال (۳) نسخه [ب] بهگوانداس *

یافت - و در جنگ خانخانان عبدالرحیم (که با مظفر گجراتي
روداد) سردار هراول بود - سال سي و دوم اقطاع در گهورا گهات یافته
بدان صوب مرخص گردید *

* پیشرو خان *

مهتر سعادت نام از غلامان جنت آشیاني ست - که شاه طهماسپ
دارای ایران داده بود - و در تبریز تربیت یافته - همواره در
خدمت آن پادشاه گذرانده - و پس از ارتحال آن مغفور در خدمت
عرش آشیاني بکارها پرداخته - سال نوزدهم پادشاه او را بنابر گذارش
بعضی مراتب بامرا بصوب بنگاله تعین نمودند - چون عجلت لازمهٔ
این کار بود او کشتي سواره براه دریای گنگ روانه گردید - و پس از
وصول بحدود تعلقهٔ گجپتي (٢) (که از زمیندارن نامور صوبهٔ بهار بود)
بدست کسان او گرفتار گشت - چون جگدیس پور (که محکم ترین
ماوای گجپتي بود) بتسخیر در آمد و او کنج نشین زاویهٔ خمول
شد بوالعجبی تقدیر خان مذکور را ازان بلیه رستگاري بخشید
گویند مردم بسیارے (که بدست آن بغاوت سرشت گرفتار بودند)
اکثرے را روانهٔ نیستي سرا گردانید - خان مذکور را نیز بهمین اراده
حوالهٔ کسے نمود - دلش یاري نکرد - بدیگرے سپرد - او هر چند
صرف قوت نمود شمشیر از نیام بر نیامد - تا چار باشارهٔ گجپتي
(که دران وقت سراسیمگي داشت) بر فیل با خود نشانده روان شده

---

(٢) در [بعضی نسخه] جگپتي *

اتفاقاً فیل انس نا گرفته و بد رفتار بود - آن مرد خود را بپایان انداخت - فیل لکدے برو زدہ آواز هولناک نمودہ رو بگریز نهاد - وازان صدای مهیب هر یکے از فیلان بناحیتی شتافت - فیل سواری خان مذکور به بیابانے رسید - خان مذکور خواست که هر دو دست رسن بستهٔ خود در گلوی فیلبان انداخته باقشرد - فیلبان بفراوان سعي خود را پایان انداخته نجات خود در گریز شمرد - قریب طلوع صبح فیل آرامش گزید - خان مذکور خود را بزیر افگند - و پس از افاقه رو براه آورد درین ضمن سوارے از منتسبانش (که بجست وجوی او مي گردید) دوچار شد - و او را براسپ خود سوار کردہ راهي گشت - سال بیست و یکم خان مزبور بحضور رسیدہ بملازمت پیوست - بعدچندے باندرز گوئی نظام الملک دکني (که دست از آمیزش مردم کشیدہ بزاویهٔ تنهائي بسر مي برد) دستوري یافت - و سال بیست و چهارم آصفخان ملازم او را با تنسوقات بحضور آورد - پستر بنصیحت‌گذاری بهادر خان پسر راجي علي خان حاکم آسیر رخصت پذیرفته چون درنگرفت و پادشاہ محاصرهٔ قلعهٔ مزبور فرمود روز مفتوح شدن مالي گڈهه تردد شایسته نمود - و تا سال چهلم اکبري بمنصب سه صد و پنجاهي رسیدہ - و پس از فوت آن پادشاہ مورد عنایت جهانگیري گردیدہ از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سرمایهٔ عزت اندوخت - و بخدمت فراشخانه مامور بود - سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزدہ هجري رخت سفر بمنزل عقبیٰ برد

پادشاه نظر بحقوق او خدمت یک پیشخانه بپسر او مرحمت فرمود *

* بهادر الملک *

گویند اصل وطن او پنجاب است - مدتے بنوکری سلاطین دکن گذرانیده پستر بدرگاه عرش‌آشیانی ملتجي گشته غاشیهٔ بندگي بر دوش گذاشت - سال چهل و سیوم قلعهٔ پونار مضاف صوبهٔ برار بر دست او کشایش یافت - آن قلعه ایست بر تلے بنا نهاده سه طرف او آب ندي ست - که هرگز پایاب نمي‌شود - پس ازان مکرر در جنگها مصدر گوناگون تردد شده نامے براه مردي بر آورد سال چهل و ششم (که اورا باتفاق حمید خان بنگاهبانی ملک تلنگانه گذاشتند) ملک عنبر فوجے از ملک (۲) برید همراه گرفته شورش آغاز نهاد - اینها با کم جمعے بغرور مردانگي پای مقابله افشردند و درکنار دریای مانجرا آویزش درگرفت - و بقضای آسماني شکست بدینها افتاد - حمید خان دستگیر شد - نام برده بفراوان سعي از آب گنگ برگذشته به پناه گاه (۳) در آمد - در سال هشتم جهانگیري بعطای علم کامیاب گردید - و سال نهم باضافهٔ منصب و عنایت فیل ممتاز شد - وقت موعود پا در دامن عدم کشید - گویند سجع نگین او این مصرع بود * مصرع *

* مقبول دوست هرکه شود او بهادر است *

---

(۲) نسخهٔ [۱] ملک نرید - اما غالبا ملک برید صحیح است (۳) در[چند نسخه] به پناگاه *

* بیرم بیگ ترکمان *

میر بخشی ایام شاهزادگی فردوس‌آشیانی ست - و دران وقت از عمدهای دولت ایشان بود - بمنصب عالي و خطاب خاندوراني امتیاز داشت - چون شاهزاده بسبب کافر نعمتی رستم خان شغالي از مقابل سلطان پرویز برگشته از نربده عبور نموده کشتیها بجانب خود کشیده گذرها را بتوپ و تفنگ استحکام داد بیرم‌بیگ را بسرداری جمعی در کنار آب گذاشته خود ببرهانپور شتافت - چون مهابت خان با سلطان پرویز بساحل نربده رسید رو بروی بیرم بیگ رزم طلب گشت - پیوسته از طرفین جنگ توپ و تفنگ میشد - مهابت خان عبور متعذر دیده دست بگربزي و حیله زد - و بوساطت راو رتن بخانخانان میرزا عبد الرحیم بچاپلوسي نوشت و خواند نموده سلسله‌جنبان آشتي گردید - خانخانان نیز بشاهزاده شاهجهان مبالغه نمود - که خدمت این صلح بعهدهٔ بنده مقرر شود - اگر خاطر خواه ملازمان صورت‌پذیر نگردد فرزندان مرا سیاست فرمایند - و برطبق آن قسمهای غلاظ در میان آورد - چون آوازهٔ صلح انتشار یافت در احتیاط گذرها هم تهاونی رو داد - مهابت خان پیش از رسیدن خانخانان وقت شب از آب گذشت - و خانخانان نیز آن همه عهد و پیمان را بر طاق نسیان گذاشته بمعسکر پادشاهي پیوست - ناگزیر بیرم بیگ روانهٔ برهان پور شد - پس ازان در یورش بنگاله چون حوالی بردوان مخیم شاهي گردید صالح بیگ برادر زادهٔ آصف خان جعفر

فوجدار آنجا با وصف حصار خام متحصن گشت - عبد الله خان بلوازم محاصره پرداخته کار برو تنگ ساخت - ناچار بر آمده حسب الحکم شاهي محبوس زندان ادب شد * و سرکار بردوان بجاگیر بیرم بیگ مرحمت شده بتاسیق آن الکا رخصت گرفت چون شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله ببهار شتافته آن مملکت را بدست آورد بیرم بیگ از بردوان رسیده بحراست صوبهٔ بهار اختصاص گرفت - پس ازانکه شاهزاده را بحوالي بنارس تقابل و مواجهه با لشکر پادشاهي اتفاق افتاد و وزیر خان بایالت بهار تعین گشت بیرم بیگ حسب الطلب بدولت حضور کامیابي اندوخت - روزے (که سلطان پرویز محمد زمان بخشي خود را از دریا گذرانید) بیرم بیگ خاندوران مامور شد - که قابو یافته دستبردے نماید - او از فرط غرور و نخوت محمد زمان را بنظر اعتبار نیاورده باندک مایه مردم در جائے (که دریای گنگ و جون بهم پیوسته) بر سرش تاخته زخمها برداشت - و جان را رایگان در باخت - پسرش حسن بیگ از عرصهٔ نبرد زخمي برآمده پس از چندے او نیز در گذشت *

* بهادر خان اوزبک *

ابوالنبي نام از بزرگ زادهای توران است - در عهد عبد المومن خان بعمدگي رسیده حکومت مشهد مقدس داشت - پس از کشته شدن خان مزبور هرچند باقي خان بدلاسا پرداخت بدستاویز عزم زیارت کعبه نجات جسته بهندوستان آمد - و سال چهل

و هشتم ملازمت عرش آشیانی دریافت - و بمنصب در خور نوازش یافته بعنایت کمرخنجر مرصع کام دل برگرفت - و پس از جلوس جهانگیري چهل هزار روپیه در مدد خرج یافته با پنجاه و هفت منصبدار بکمک شیخ فرید مرتضی‌خان که بتعاقب خسرو شتافته بود تعیین گردید - و سال پنجم از تغیر تاج خان فوجداری صوبهٔ ملتان باو مرحمت شد - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و خطاب بهادر خاني امتیاز اندوخته از انتقال میرزا غازي بحکومت قندهار چهرهٔ بلند پایگي بر افروخت - و پستر باضافهای متواتره بمنصب پنجهزاري سه هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و سال پانزدهم عذر ضعف باصره را در پیش کرده استعفای تعلقه‌داری قندهار نمود - گویند چون آمدآمد فوج دارای ایران بر زبانها افتاد نام برده از بےپروائي (۲) بودن خود قرار نداده دولک روپیه در مهم سازی منصبداران پادشاهي صرف نموده تعلقه را گذاشت - پس ازان در صوبهٔ اکبرآباد جاگیر یافته رایت کامیابي برافراشت - هنگامی (که رایات شاهجهاني از اجمیر متوجه اکبرآباد بود) آمده بملازمت پادشاهي پیوست - تتمهٔ احوالش بنظر نرسیده *

* بیگلرخان *

سعدالله نام خلف سعید خان چغتائی اکبري ست - مشار الیه از امرا زادهای خوش همه چیز بود - بحسن صورت و متانت وضع

(۲) در [اکثر نسخه] بے پروگي ٭

و شیرینی گفتار شهرتے داشت - و در چوگان بازی و فنون سپاه‌گری گوی مسابقت از امثال و اقران می‌ربود - در زندگی پدر بوشادت و اعتبار نامے برآورده - عرش آشیانی در سال چهل و ششم دختر میرزا عزیز کوکه را بوی بیوگانی پیوند داده - دماغ عالی داشت و در جلوس و نهوض و رکود و رکوب ضابطهٔ شاه زادها بکار می‌برد وهمواره جویای نام می‌بود - چون پدرش فوت کرد باوجود کم‌منصبی نوکران عمدهٔ پدر را نگاهداشت - در مبادی عهد جهانگیری بخطاب نوازش خان سر افتخار برافراخته - چون سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دوم هجری (۲) سواد دارالخیر اجمیر مضرب خیام جنت مکانی گردید علاج مهم کهنه لنگ رانا (که از دیر باز انجام نمی پذیرفت) منحصر در تعین شاهزاده شاهجهان دانسته آن اقبال‌مند را با عساکر قاهره رخصت فرمود - مشارالیه نیز کمکی بود چون اودیپور (که مقر رانا ست) اقامتگاه شاهی گردید نوازش خان با برخے از امرا تعین کوبنهلمیر (۳) (که درون کوهستان واقع شده) گشت - و فقدان غله بجائے رسید که بیک روپیه یک آثار بهم نمی‌رسید - عالمے از بےنانی جان داد - دران وقت خان مذکور از فرط همت و مروت با صدکس هرروز طعام میخورد - با آنکه نقد نداشت

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] بیست و دو هجری (۳) نسخهٔ [ج] کوپنهلمیر و نسخهٔ [ب] کوبهال میر - و در [بعضی نسخهٔ اکبرنامه] کونهلمیر آمده والله اعلم *

ظروف طلا و نقره فروخته خرج بیوتات مي‌نمود - چون زمانهٔ
آشوب طلب میان جنت مکاني و شاهزادهٔ ولي‌عهد غبار رنجش
و ناخوشي برانگیخته محبتها را بعناد و کینه بدل ساخت و مزاج
طرفین بشورش گرائید موکب پادشاهي با معدودے از لاهور روانه
شده تا وصول بدهاي جمعیت نیک فراهم آمد - نوازش خان
نیز از تیول خود (که در صوبهٔ گجرات داشت) گرم و گیرا بحضور
آمده باستلام عتبهٔ خلافت ناصیه افروز گشت - چون چنین‌اوقات
آزمونگاه جوهر عقیدت و اخلاص است مورد هزاران آفرین شده مشمول
انواع الطاف گردید - و بهمراهي عبد الله خان (که بکار فرمائي
فوج هراول مامور بود) تعین‌شد - اتفاقا بمجرد تلاقي فوج پادشاهي
و مردم شاهي عبد الله خان بموجب قرار داد پنهاني جلو ریز
بلشکر شاهزاده پیوست - نوازش خان غافل از ته کار دانست که این
اسپ تاختن برای جنگ است - مشار الیه با برخے از منصبدار (۲)
و تابین مردانه بزد و خورد درآمده تلاشهای شایسته و چپقلش‌نمایان
بتقدیم رسانیده نامے بشجاعت و بهادري برآورد - و بیش از پیش
مطرح عنایات خسرواني گشته بخطاب بیگلر خان و فوجداري
و تیولداري سرکار سورتهه و جوناگدهه و منصب دو هزاري دو هزار
و پانصد سوار علم مباهات برافراخت - و مدتها دران دیار باعتبار
و اقتدار بسر برده بعد جلوس اعلی حضرت اگرچه بافزونیِ هزاري

---

(۲) در [اکثر نسخه] منصبداران ۰

ذات سرافرازي يافت ليكن در همان سال تغير گشته در سال سيوم سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم هجري (۲) وديعت حيات سپرد - و در باغ سرهند بجوار قبر پدرش مدفون گرديد - بعد ازو ازين سلسله كسے ترقي نكرد *

* بالجو (۳) قليج شمشير خان *

برادر زاده و داماد قليج خان جاني قرباني ست - سال هشتم جلوس جنت مكاني از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفتصد سوار رسيده و سال نهم بپايهٔ دو هزاري هزار و دويست سوار كامياب شده تعين صوبهٔ بنگاله گرديد - و پستر مدتها متعين صوبهٔ كابل مانده در سال اول جلوس فردوس آشياني بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ افتخار برافروخت - چون پس از فوت جنت مكاني نذر محمد خان والئ بلخ مع فوج در نواح كابل آمده غبار فتنه بلند ساخته بمردم پادشاهي (كه در بلدهٔ مزبور بودند) پيغام تهديد انجام فرستاد و اينها بمقتضاى وفاداري سرباز زدند نام برده (كه درين مردم بود) نقش وفا پژوهي او بيش از پيش خاطر نشين پادشاه شد - سال دوم باشارهٔ لشكر خان ناظم با جمعي برسر ضحاك و باميان (۴) رفت - اوزبكان برعب قلعه را خالي كرده رو بفرار نهادند - سال سيوم همراه سعيد خان در مالش كمال الدين روهله پسر ركن الدين (كه

---

(۲) نسخهٔ [ب] سي و نه هجري (۳) در [بعض نسخهٔ اكبرنامه] بالچو قليچ (۴) در [بعض نسخه] ضحاك باميان *

در عهد جنت‌مکاني بمنصب چهار هزاري سربلند گشته پستر از فتنه سگالي دران نواح سر استکبار برداشته بود) حسن مجرا بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و هشتصد سوار و خطاب شمشیر خان بلند رتبگي اندوخت - سال چهارم تهانهٔ هردو بنگش باو مفوض گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجري پا به نیستي سرا گذاشت حسن خان پسرش بمنصب هشتصدي سه صد سوار سرافرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدي چهار صد و پنجاه سوار ارتقا پذیرفته سال هفدهم جلوس اعلی حضرت دار فنا را گذاشت *

* بی بدل خان سعیدای گیلانی *

شعر را خوب میگفت - در عهد جنت مکاني بهندوستان آمده در سلک ملازمان پادشاهي انتظام یافت - و در زمرهٔ شعرا منسلک گردید - و در عهد فردوس آشیاني بوسیلهٔ معامله فهمي و کارداني بخطاب بے بدل خان امتیاز گرفته مدتها بداروغگیٔ زرگر خانهٔ سرکار والا اختصاص داشت - و سریر مرصعے (که موسوم بتخت طاؤسي بود) باهتمام او در مدت هفت سال بمبلغ یک کرور روپیه (که سه صد و سي و سه هزار تومان عراق و چهار کرور خانئ رایج ماوراء النهر است) صورت اتمام یافته - در جلدوے آن اورا بزر سنجیدند - الحق تختے بدان قیمت و زیبائي در هیچ زمانے و عصرے

جلا افروز دیدۀ تماشائي نشده - و امروز در هیچ اقلیمے نظیر و مثالش یافته نمیشود * بیت *

ثانیش بچشم در نیامد * هرچند نظاره کرد احول

چون بمرور ایام اقسام جواهر ثمینه در جواهرخانۀ پادشاهي فراهم آمده در آغاز جلوس بر ضمیر اعلی حضرت منطبع گردید - که از تحصیل چنین نفائس مطمح نظر جز دولت آرائي نیست - پس در جائے بکار باید برد که هم تماشائیان از حسن آن نتائج بحروکان بهره برگیرند و هم کارسلطنت را فروغے تازه پدید آید - سوای جواهر خاصه (که اندرون محل مي باشد - و دو کرور روپیۀ قیمت آن ست) از جواهرے (که در کارخانه بود) قریب سه کرور روپیه ازین جمله ببهای مبلغ هشتاد و شش لک روپیه انتخاب نموده به بےبدل خان حواله فرمود تا بیک لک توله طلای ناب (که دو صد و پنجاه هزار مثقال است و مبلغ چهارده لک روپیه قیمت آن) تختے بطول سه گز و ربع و عرض دو و نیم گز (۲) و ارتفاع پنج گز بسرکاری خود (۳) مرتب نماید - سقف آن از درون بیشتر میناکار و لختے مرصع و از بیرون بترصیع لعل و یاقوت مغرق - و آنرا بزمردین اساطین دوازده گانه برافراشته - و بالای آن دو پیکر طاؤس مکلل بجواهر زواهر و میان هر دو طاؤس درختے مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید تعبیه شده - و برای عروج سه پایه نردبان مرصع بجواهر آبدار ترتیب یافته - و از جملۀ یازده

(۲) نسخۀ [ب ج] دو نیم گز (۳) در [بعضي نسخه] بسرکار خود *

تختهٔ مرصع (که بر دور آن برای تکیه نصب گشته) تختهٔ میانگی
(که پادشاه دست گذاشته تکیه‌زده می‌نشیند) ده لک روپیه قیمت دارد
ازان میان لعلے ست بارزش لک روپیه - که شاه عباس صفوی پیشکش
ارمغان بجنت مکانی ارسال داشته - و ایشان در جلدوی فتح توران
باعلی‌حضرت فرستاده - نخست اسم امیر تیمور و میرزا شاهرخ
ومیرزا الغ بیگ بران نقش بود - بعد از انقلاب ایام بدست شاه افتاده
نام‌خود بران مرتسم‌ساخت - جنت‌مکانی نام‌خود را با نام عرش‌آشیانی
نقش‌فرمود - و پس ازان اعلی‌حضرت نیز نام خود را بران برنگاشت
در جشن نوروز سال هشتم سیوم شوال سنه (۱۰۴۴) یک هزار و چهل
و چهار بران سریر عدیم النظیر جلوس فرمود - حاجی محمد خان (۲)
قدسی * اورنگ شهنشاه عادل * تاریخ یافته ۱۰۴۳ - و مثنویئے در تعریف
آن گفته - ازانجا ست این بیت * بیت *

* رساند گر فلک خود را بپایش *
* دهد خورشید و مه را رو نمایش *

و سے بدل خان نیز یکصد و سی و چهار بیت گفته - که هر مصراع
دوازده بیت تاریخ ولادت پادشاه است - و از هر مصراع سی و دو
بیت ما بعد آن تاریخ جلوس برمی‌آید - و هرمصراع باقی نود بیت
تاریخ نهضت کشمیر از اکبر آباد (که در سنه (۱۰۴۳) یکهزار و چهل
و سه واقع شده) و معاودت باگره و جلوس بر تخت‌طاوسی ست

---

(۲) نسخهٔ [ج] محمد جان قدسی *

و این رباعی مشهور نیز از نتائج طبع بے‌بدل اوست * * رباعي *

* آني که سریرت آسمان پایه بود *

* بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود *

* تا هست خدا تو نیز خواهي بودن *

* زیرا که همیشه ذات با سایه بود *

در اوائل عهد خلدمکان باهتمام امینا بموجب حکم خلیفهٔ زمان دیگر بر ترصیع و ترتیب تخت طاؤسي افزوده قیمت از کرور روپیه هم برگذشته - و در سال هزار و یکصد و پنجاه و دو (که شهنشاه والا جاه نادر شاه ساحت دار الخلافهٔ شاهجهاناباد را بفروغ جبروت خود شکوه آمود گردانید) آنرا از پادشاه وقت برگرفته ضمیمهٔ غنائم هندوستان ساخت *

* باقر خان نجم ثاني *

این‌سلسله بمیرزا یار احمد اصفهاني میرسد - او ابتدا بمصاحبت میرنجم گیلاني (که وکیل السلطنت شاه اسمعیل صفوي بود) نامے برشادت و کارداني بر آورد - و چون امیر نجم در گذشت شاه زمام امور وکالت بقبضهٔ اقتدار او سپرده بنجم ثاني مخاطب ساخت و رتبهٔ اورا از جمیع اُمرای عظیم الشان در گذرانید * *مصرع *

* نجم ثاني که نباشد بدو کونش ثاني *

گویند اسباب جاه و حشمت او بجائے رسید که قریب دو صد گوسفند هر روز صرف شیلان او مي‌شد - و هزار قاب طعام لطیف راتبه بود

و در سفرها چهل قطار شتر زیر باورچي‌خانهٔ او مي‌کشیدند - در
یساق ماوراء النهر با آنکه جریده شتافته بود سیزده دیگ نقره
در مطبخ او بار میشد - و چون شوکت و عظمت امیر نجم‌ثاني بدرجهٔ
اعلی رسید و نخوت و جبروت بدو راه یافت متعهد فتح توران
گشت - شاه بطریق کمک همراه فردوس مکاني (که از تسلط اوزبک
دست ازان ملک باز داشته بشاه التجا برده بود) رخصت نمود
نجم ثاني از آب آمویه گذشته از قرار واقع بقتل و نهب پرداخت
سلاطین اوزبکیه در غجدوان کوچه بند شده لوازم کارزار بجا آوردند
امرای قزلباش (که بار در مقام نفاق و خیانت(۲) بودند) در محاربه
تساهل بکار بردند - ناگزیر امیر نجم پای ثبات افشرده کوشش
فراوان بتقدیم رسانیده دستگیر گشت - و در سنه (۹۱۸) نهصد
و هیزده عبدالله خان اوزبک بقتل رسانید - گویند پدر باقر خان
مدتے دیوان خراسان بود - از فلک زدگي تفرقه باحوالش راه یافت
باقر خان با کمال بے ساماني بهند آمد - چون جوان با حیثیت بود
در ملازمان عرش آشیاني انتظام گرفته بمرور بمنصب سه صدي
امتیاز یافت - و برخے برانکه در عهد جنت مکاني از ولایت رسیده
روز ملازمت دویستي پنج سوار منصب تجویز شد - اتفاقا دران زمان
خانجهان لودي تازه بعرصه آمده از پادشاه پرسید که این جوان
کیست - جنت مکاني تمام احوال نجم ثاني بیان کرد - خانجهان

(۲) در [بعضي نسخه] خباثت ٠

عرض کرد که حیف با این شناسائي این منصب - بنابران بفهصدي صي سوار سرافرازي یافت - ازانجا (که در طالع مسعودش عروج و معودے مودع دست تقدیر بود) دختر خدیجه بیگم همشیره زادهٔ نور جهان بعقد ازدواج او در آوردند - و دفعهٔ ابواب دولت و رفعت بر روی روزگارش کشوده گشت - و بمنصب دو هزاري و حکومت ملتان با فوجداري آب علم خان اختصاص یافت - و او از کاردانی و کار طلبي جمعیت بسیار نگاهداشته از بلوچان و دودائیان و ناهر (۲) (که مابین ملتان و قندهار عالے سمت دیگر) پیشکشها گرفته صاحب خزانه و ساز و سرانجام سترگ گردید - و باقرآباد ملتان بنام او شهرت دارد - جهانگیر پادشاه از فرط عنایت بخطاب فرزند مخاطب مي نمود - در هنگامهٔ شاهزاده شاهجهان صوبه دار اودهه بود - با فوجے آراسته خود را بحضور رسانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در آخر زمان جنت مکاني بصوبه داري اَدیسه نامزد گردید و دران اُلکا کارهای نمایان بمنصهٔ ظهور آورد - در سال چهارم شاهجهاني بکهیره پاره (۳) دو کروهی چهتر دوار (۴) (که تنگنائی سمت مابین اَدیسه و ولایت تلنگ - و تنگیش بمرتبه ایست که اگر جمع قلیلے از تفنگچي و کماندار سر راه بگیرند طریق عبور مسدود میگردد و آن طرف کهیره پاره بفاصلهٔ چهار کروه منصور گتهه قلعه - که منصور

(۲) نسخهٔ [ا] وناهرکه　(۳) نسخهٔ [ب ج] بکهیرپاره　(۴) نسخهٔ [ج] چهپردوار *

قاسم غلام قطب الملک بنا نهاده باسم خود موسوم گردانید) فوج کشیده از نهب و غارت آنحدود دقیقهٔ فرو نگذاشت - چون بحوالی قلعه رسید نبرد مردانه نموده غنایم را رهگرای هزیمت ساخت و قلعگیان از مشاهدهٔ جرأت و جسارت او هراسان گشته بذیل ندامت و زنهار متمسک شدند - و قلعه تسلیم کردند - مدتے در صوبه داری اُڈیسه گذرانید - پدرش (که از کبر سن منقلب الاحوال با پسر بسر مي‌برد) درانجا در گذشت - و در سال پنجم بسبب بدسلوکي و بیداد با رعایای آڈیسه معزول گشته چون بحضور رسید در سال ششم بصاحب صوبگي گجرات سر برافراخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ الهآباد مامور گشت - و درانجا سال دهم آغاز سنه (١٠٤٧) هزار و چهل و هفت هجري باجل طبعي درگذشت *

در شجاعت و مردانگي بے همتا و در فنون سپاهگري سرآمد اهل روزگار بود - در تیر اندازي ید طولی داشت - جهانگیر پادشاه در روزنامچهٔ خود مي‌نویسد - که شبے در حضور من باقر خان شیشهٔ نازکے سپید در روشنيِ مشعل نگاهداشته بقدر پر مگسے از موم چیزے ساخته بران شیشه چسپاند - و بالای آن برنجے و برو فلفلے گذاشت و از تیر اول فلفل را برداشت - و از تیر دوم برنج را - و از تیر سیوم موم را از شیشه برگرفت - که اصلا تکانے بشیشه نرسید - گویند باقر خان بشنیدن آواز کرنا ازان جهت که رستم مي‌شنید بسیار محظوظ بود - و نقار خانه بس بتکلف آراسته داشت - روزے حکیم رکنای

کاشي بديدنش رفت - در حضور او کرنا سر دادند - حکيم گفت نواب سلامت رستم گاهگاه کرنا مي‌شنيد - باقرخان در نظم و نثر و خط امتيازے تمام داشت - و ديوانے ترتيب داده - ازو ست * * شعر *

* سوی چمن خرام و بريز آبروی گل *
* تا بعد ازين نگه نکند کس بسوی گل *
* آن غنچه نيست کز حسد روی چون مهت *
* گرديده است غصه گره برگلوی گل *
* باقر اگر رود بگلستان بغير دوست *
* خارش بديده گر نظر افتد بروی گل *

ميرزا صابر پسر رشيدش در آغاز جواني درگذشت - و احوال فاخرخان پسر دومش جداگانه تحرير يافته *

* بهرجي زميندار بگلانه *

از هزار و چهار صد سال مرزبانی اين ديار بآبا و اجداد او تعلق داشته - اينها خود را از اولاد راجه جيچند راتهور (که راجهٔ قنوج بود) ميگيرند - و هرکه حاکم اين ملک بود بهرجي نامند - در سوالف ايام صاحب سکه بودند - و چون ميان گجرات و دکن واقع شده بهر طرف (که نيرو بيشتر مي‌ديدند) اطاعت گونه ميکردند - از مدتے پيشکشی گجرات شده واليان خانديس بنابر قرب و جوار دستبردے مي‌نمودند در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد (که ملک گجرات بحوزهٔ تصرف عرش آشياني در آمد - و عرصهٔ دلکشای بندر مبارک سورت مهبط

رایات پادشاهي گشت) بهرجي بملازمت رسیده میرزا شرف‌الدین
حسین یزنۀ پادشاه را (که طغیان ورزیده بعزیمت دکن عبورش درین
حدود افتاده مقید نگاهداشته بود) از نظر گذرانید - و مورد نوازش
گشت - و ازان باز مرزبان این ملک همواره بادای پیشکش پادشاهي
راه انقیاد پیموده وقت کار حسب الطلب صوبه‌داران دکن حاضر میشد *
چون این ولایت از یک طرف بخاندیس و دیگرجانب بگجرات
پیوسته میانۀ ملک پادشاهي سمت شاهزاده محمد اورنگ زیب در
ایام صوبه‌داري اول محمد طاهر را (که بوزیر خان مخاطب گشته)
با مالوجي دکني و زاهد خان کوکه و سید عبد الوهاب خاندیسي
بتسخیر بگلانه تعین فرمودند - بعد محاصره بجدکاری بهادران
فیروزمند بارے قلعۀ مولهیر (که حاکم‌نشین آنجاست) (۲) بتصرف درآمد
بهرجي مادر خود را بمصالحه فرستاده بعهد و پیمان در سال دوازدهم
قلعه تسلیم نموده بملازمت شاهزاده رسید - اعلیحضرت اورا بمنصب
سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بر نواخته بر طبق التماس او پرگنۀ
سلطان پور (که از ایام قحط مشهور دکن ویران افتاده) بطریق وطن (۳)
مرحمت شد - و ملک بگلانه داخل صوبۀ خاندیس گشت - و رامگیر
(که مضاف بگلانه است) از تصرف سوم دیو (۴) داماد بهرجي نیز
مفتوح شد - چون خرج از دخل بیشتر داشت به بهرجي واگذاشته

(۲) در [اکثر نسخه] ملهیر آورده (۳) یا رامگدهه باشد (۴) یا
شوم دیو باشد *

(۲)
ده هزار روپیه پیشکش هرساله مقرر گردید - بعد فوت بهرجي بیرم ساه
پسوش را اعلی حضرت بشرف اسلام در آورده بخطاب دولتمند
خان و منصب هزار و پانصدي سرافراز نموده عوض سلطان پور پرگنه
(۳)
پونار خاندیس برسم انعام مکرمت فرمود - تا عهد خلدمکان زنده
بود - دران قصبه عمارات عالی مطبوع بتکلف ساخته - تا حال
آثار او باقي ست * بیت *

* از نقش و نگار در و دیوار شکسته *
* آثار پدید است صنادید عجم را *

(۴)
بکلانه ملکی ست بیشتر کوهستان - طول صد کروه - و عرض سی،
(۶)   (۵)
شرقي کالنه و ندر بار - غربي سورت - شمالي تپلي و بندهیاچل
(۷)
جنوبي سنبهاچل - که بالای او ناسک و غیره واقع است - سابق
سه هزار سوار و ده هزار پیاده مي‌بود - و دو شهر عظیم داشت
انتاپور - و چنتا پور - دربغولا دهے بیش نمانده - هفت قلعهٔ نامي
(۸)
دارد - و همه کوهي - ازان دو بس نامور - مولهیر موسوم باورنگ گته هه
(۹)
بیک کورهي قصبهٔ دارد آباد - آب موس روان شصت کروه عرفي

(۲) نسخهٔ [ا] بیرم سا - و نسخهٔ [ج] بیرم شاه (۳) در [اکثر نسخه]
پورنار خاندیس (۴) نسخهٔ [ج] فایده ه بکلانه ملکی ست (۵) در
[بعضی نسخه] ندر بار - (۶) در [بعضی نسخه] پتلي - یا تبتي باشد (۷)
نسخهٔ [ب ج] سهیاچل (۸) نسخهٔ [ج] باورنگ گته هه (۹) در [بعضی
نسخه] موسن ه

از خجسته بنیاد است - و سالهیر موسوم بسلطان‌گذهه مرتفع ترین قلاع و قلعهای آنجا ست * بیت *

* چه سالهیر فرزند عرش مجید *

* برفعت بود از پدر هم رشید *

و دیگر هنگدهه و جولهیر (۲) و بیسول (۳) و نانیه (۴) و سالونه (۵) - این مرز و بوم بشادابی و سیرابی و افزونی اشجار مثمره و نباتات متنوعه و انبهٔ فراوان و برنج گزیده بهترین جاهای دکن است - در زمان حکام پیشین ده لک روپیه حاصل داشته - وشش و نیم کرور دام جمع مشخص شده چون بقحط ویران گشت و مکرر پی سپر جنود قاهره گردید بعد تسخیر بقرار دوازده ماهه چهار لک روپیه مقرر شد - الحال در دفاتر ازین هم یازده هزار روپیه کم کرده تنخواه می‌نمایند - همگی سی و دو پرگنه از قدیم می‌نویسند - و درین وقت بیست و هفت ازان‌هم سه چهار محال سایر داخل است - که مفقود شد - و آنچه دیهات این مرز و بوم درکوهستان سمت جوار واقع است کم حاصل در تصرف بهیلان *

* بهادر خان روهله (۶) *

پسر دریا خان داؤدزئی‌ست - در زندگی پدر بوسیلهٔ نیکوپرستاری

---

(۲) نسخهٔ [ب] جونیر - و نسخهٔ [ج] چولیر (۳) نسخهٔ [ج] بیسول - یا بیپول باشد (۴) نسخهٔ [ج] ناتیه (۵) یا سالونه (۶) نسخهٔ [ج] باز بهادر روهله *

بدولت روشناسی شاهزاده شاهجهان چهرهٔ امتیاز افروخت - و چون
پدرش ساحت بیوفائی پیموده از شاهزاده جدا گشت بهادر خان
دست توسل بفتراک عنایت شاهی مستحکم تر ساخته از رکاب
اقبال انفکاک ننمود - پس از جلوس بمنصب چهار هزاري دو هزار
سوار سرافراز گشته به تیولداری سرکار کالپی و مالش سرکشان آن
مرز و بوم دستوري یافت - چون در نخستین سال جلوس ججهار
تیره روزگار بغی ورزیده باوندچهه متحصن گشت و افواج قاهره
از هر جانبی بملک او رو آورد عبدالله خان فیروز جنگ باتفاق بهادر
خان از جانب کالپی (که مشرق رویهٔ آن سر زمین است) در آمده
بر حصار ایرچ (که هر برجش از کمال ارتفاع سر بفلک می سود)
سر سواري یورش نمود - مخالف بر بهادران هجوم تمام آورده
هنگامهٔ نبرد گرم گردانید - خان مذکور با تابینان خود پا پیاده فیلی
صف شکن بر رو داشته بسرعت باد بسوی دروازه دوید - و بیاوری
آن اهرمن نهاد درهم شکسته قطره زنان بقلعه در آمد - و هندوان
سیه فام را بتیغ سوسن رنگ برنگ داغ لاله در خون نشانده گلگونهٔ
فتح بر چهرهٔ دلاوري کشید - در جایزهٔ این ترود نمایان و فتح شایان
بنوازش نقاره بلند آوازه گشت - و پس ازان بهمراهی اعظم خان
ناظم دکن باستیصال خانجهان لودي تعین گردید - چون اعظم خان
ایلغار نموده در راجوري بیر بر سر خانجهان رسید او با معدودے
همگي سه صد و پنجاه سوار برآمده بمتانت و استقلال روانه شد

هرگاه جمعی از عساکر پادشاهي باو قریب مي‌رسیدند بر گشته به تیر اندازي آنها را باز میداشت - چون بکوه راجوري بر آمده (۲) بهادر خان بقدم استعجال خود را رسانیده با برادر زادهٔ او بهادر خان (که منصب هزاري داشت - و به پردلي و مردانگي استظهار وی بود) درآویخته در کشش و کوشش کار نامهٔ دلیري و دلاوري بر روی کار آورد - که روکش داستان رستم و اسفندیار گشت - اما چون از قلت همراهان آخرکار کار به تنگي گرائید پیاده شده هر مرتبه پروانه وار خود را بر شعلهٔ شمشیر آتشبار مخالف میزد *

گویند چون بدو زخم تیر (که بر رو و پهلو برداشته بود) بزمین افتاد مخالفان خواستند سرش ببرند - فریاد زد که من یاد و پسر دریا خانم - خانه‌زاد شما - خانجهان مردم را منع کرد - پس ازانکه اعظم خان در سال چهارم بعد فتح قلعهٔ قندهار بارادهٔ تاخت بهالکي و (۳) چنکوبه کنار آب مانجرا مخیم عساکر ساخت بر طبق قرارداد (که هنگام نزول تا برپا شدن خیام افواج بجای خود قیام نموده هرفوج با چند سردار بنوبت یک کروه دور از لشکر ایستاده خبردار باشند - تا مردم اردو گاه و هیمه بفراغ خاطر بیاورند) روز نوبت خان مزبور (چون اثرے از غنیم ظاهر نبود) سررشتهٔ احتیاط از دست وا هشته با قلیلے از لشکرگاه پیشتر رفته نشست - اتفاقا دیهے دران

(۲) نسخهٔ [ج] رسانیده برادر زادهٔ بهادر خان (۳) در [بعضي نسخه] چنکوبه *

نزدیکي بود - که مردم آنجا بجهت حفظ مال و مواشي خود از دستبرد اهل اردو مستعد جنگ شدند - بهادر خان آگهي یافته با دیگر امرا (که زیاده بر هزار کس نبود) بکومک شتافت - رندوله خان عادلخاني با تمام مخاذیل هجوم آورد - و امرا دست جلادت کشوده تلاشها بتقدیم رسانیدند - چون عرصه تنگ گشت از اسپان فرود آمده دل بر جانفشاني نهادند - شهباز خان (که از امرای سه هزاري بود) نقد جان برفشاند - و بهادر خان و یوسف محمد خان تاشکندي از زخمها بیخود افتادند - غنیم آنها را برداشته در بیجاپور مقید نگاهداشت - چون یمین الدوله در سال پنجم بتخریب مملکت عادلشاهي مامور گشته بحوالي بیجاپور رسید عادل شاه هردو را رها نمود - بهادر خان باستلام سدهٔ خلافت جبهه افروز گشته باضافهٔ منصب و افزوني اعتبار مورد عواطف شاهانه گردید - و بتازگي بجاگیرداري کالپي و قنوج و مضافات آن محال سربلندي یافت خان مذکور بگوشمال سرکشان ملکوسه (۲) (که در شدت و کثرت از سایر متمردان آن دیار اشتهار دارند - و از رعیت تا سپاهي آنجا (۳) بےسلاح نمي باشد - حتی کشاورز هم بهنگام شیار تفنگ پر کرده بر قلبه بسته فتیله روشن ساخته بشغل خویش مي پردازد - و ازین رو بلوازم رعیتي مطلقا نمي پردازند - و دران هنگام در مقام بیرگانون (۴) که استوار ترین

---

(۲) نسخهٔ [ب] ملکوته (۳) در [بعض نسخه] اینجا (۴) نسخهٔ [ا] مرگانون - یا پدر گانو باشد ٭

جاها سمت فراهم آمده از نهایت زیاده‌سري بشورش‌انگیزي درآمدند
و یکبارگي از اداى مراسم رعیتي سر باز زدند (۲) بهمعناني تائید
ایزدي همت گماشته دفعةً بر سر آن بد عاقبتان ترکتاز نمود - غریب
کارزارے فیمابین در پیوست - بهادرخان سپر حمایت آهي برسر
کشیده بدیواربست رسید - مقاهیر پاى کمے نیاورده دست از جلادت
و تهور بر نداشتند - انجام کار دست و گریبان شده بهم در آویختند
و جمى غفیر بدستبرد پردلان سر باختند بقیة السیف رو بفرار گذاشتند
بهادرخان بتخریب آن‌مکان پرداخته بمقر خود باز گشت - و ازین
گونه فتحے (که دران سرزمین مفسد خیز نصیب هیچ‌کس نشده بود)
نقش خان ظفرقرین بر وفق دلخواه درست نشین گردید - و پس
ازین در تعاقب راجه ججهار سنگهه بندیله در هراولى عبدالله خان
فیروز جنگ و خاندوران بهادر مساعى جمیله بکار برد - چون آن‌مدبر
از گدهه و لانجي گذشته بولایت چاندا در آمد بهادر خان (که
پاشنه‌کوب او میرفت) چون کوفتے داشت نیکنام عموى خود را
با معدودے پیش فرستاد - که اورا بخود مشغول سازد - جهجار
از مشاهدهٔ جسارتش برگشته اورا درمیان گرفت - نیکنام بزخمهاى
منکر با هفت کس درمیان افتاد - درین اثنا بهادرخان باتفاق
خاندوران از عقب رسیده برقلب آن تیره بخت تاخت - و آن گروه
پریشان روزگار را چون بنات‌النعش متفرق ساخت - وچون از عبدالله

(۲) در [اکثر نسخه] خان مذکور بهمعنانیٔ تائید ایزدي *

خان فیروز جنگ در استیصال چنپت بندیله مساهله و تهاون ورزید
در سال سیزدهم بهادرخان بتبدیل داری اسلام آباد وقلع وقمع آن شقاوت گرا
رخصت یافت - اما اهل غرض نگذاشتند - و بپادشاه خاطر نشان
کردند - که بتبدیل کهنه را روهیل‌کهنه کردن صلاح ملکی نیست - زود
معزول گردید - بعد ازان در مهم جگنتا (۲) و تسخیر مؤ داد شجاعت
و جلادت داده کردن نمایان خود بر عالم ظاهر ساخت - همراهان خان
مزبور بکار فرمائی سردار از کشتها نردبان ساخته بر مورچال مقاهیر
میدویدند - دران روز هفتصد افغان از تابینان او بکار آمدند - ودر سال
بیست و دوم (۳) بصراسمت ملتان تعین شد - و ازان رو (که فصل ربیع
بےجاگیر بود) بمتصدیان مهمات دیوانی حکم شد - که طلب اورا در
مطالبه مجری دهند - و در یساق بلخ بهراولی شاهزاده مراد بخش
جوهر زدای آئینهٔ همت و مردانگي گشت - چون شاهزاده بپای کتل
طول (که سرحد قلمرو پادشاهي و ملک بدخشان است) رسید اصالت
خان با بیلداران سرکار پادشاهي و چندین هزار مزدور (که امیرالامرا
علي‌مردان خان از بلوکات (۴) کابل جمع آورده بود) تعین شد - که تا سوا بالا
مقدار یک کروه بارتفاع دوگز پادشاهي و سرا زیر (که بدخشان رویه
است) تا نیم‌کروه بعضے جا دو و نیم کروه کمابیش برف از سر راه
برداشته باطراف بیندازند - و کوچهٔ (که شتر با بار بگذرد) بسازند

(۲) یا چکتا باشد (۳) نسخهٔ [ب] بیست و چهارم (۴) در [بعضے
نسخه] از ملوکات کابل ٭

و باقي را آنچنان درهم بکوبند که اسپ و شتر تواند گذشت چون
این کار از انها متمشي نشد و بدون آن عبور متعذر بود بهادرخان
باتفاق اصالت خان تمامی سوار و پیادهٔ خود را ببرداشتن برف
و کشودن راه واداشت - لشکریان بهر دست افزارے که یافتند برف را
کنده بدامن و دست بر کنار از راه میریختند - بجدکاری بهادرخان
تا یک کروه (که برف بسیار بود) بعرض دوگز راه پیدا شد - چون
شاهزاده سایهٔ وصول انداخت نذرمحمد خان والی توران ببهانهٔ
سرانجام ضیافت رفتن باغ مراد شهرت داده بشرغان شتافت - بهادر
خان حسب الاشارهٔ شاهزاده باتفاق اصالت خان بتعاقب روانه شد
قریب ده هزار سوار اوزبک و المان (که برسر نذر محمد خان جمع
شده بودند) بآمد آمد فوج پادشاهي از بیم نهب و اسر با عیال و اموال
راه اندخود گرفتند - نذر محمد خان با جوق (۲) قلیل آمادهٔ کارزار گشته
بچهار کروهي شرغان بجنگ پیوست - بمجرد سردادن بان (که گاهے
آن صدای مهیب بگوش آنها نرسیده بود) ثبات از دست داده
رو بفرار گذاشتند - ناچار نذرمحمد خان بے آویز و ستیز جلو
گردانیده باندخود رفت - و ازانجا روانهٔ خراسان گردید - بهادرخان
اگرچه بافزونی منصب سرفرازي یافت اما درین حال (که وقت
تعاقب بود - و باندک تکتک پا یقین بود - که نذرمحمد خان
گرفتار میشد) آن خان شهامت نشان عمدا خود را دزدید - یا از

(۲) در [اکثر نسخه] گرفت ه

سست همتیِ همراهان یا بمصلحتے دیگر کار بند نگشت - ذخیرهٔ خاطر پادشاهي گردید *

چون شاهزاده مرادبخش دالنهاد اقامت آن ولایت نشده بےاجازت صاحبقران ثاني عازم کابل گردید صوبه‌داریِ بلخ و پاسبانیِ آن الکا بعهدهٔ بهادر خان باتفاق اصالت خان قرار یافت - و پس ازانکه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ظلال افگن آن دیار گشت بهادر خان در هراولي در جنگ اوزبکیه (که از مور و ملخ افزون بودند) کارنامهای مردانگي و بهادري بر ساخت - در هنگام مراجعت ازان مرزوبوم چنداولیِ اردو باهتمام او قرارگرفت - و درگذرانیدن اردو تعبهای بسیار کشید - چون بکتل تنگ‌شر (۲) (که دومنزلیِ هندو کوه است و نشیب دشوار نورد دارد) رسید برف شروع در بارش نمود - تمام شب تا دو پاس روز دیگر مي‌بارید - بصد محنت بقیهٔ اردو و لشکر ازان گریوه گذرانید - درین هنگام از شدت بارش برف یک شبانه روز استاده ماند - هزارهٔ تنگ چشم فراخ آز بآرزوی ربودن مال بیش از بیش بر مردم اردو هجوم مي‌نمودند - و خان مذکور بتائید اقبال دشمن مال هر مرتبه آن گروه شوریده روزگار را مالش داده رهگرای ناکامي میگردانید - چون مابین کتل هندو کوه رسید یک روز توقف نموده همگي پس‌ماندگان را پیش راهي ساخت - و بعد ازان خود گذشت - از دشواریِ راه و شوریدگیِ هوا و فرط برف از آغاز مرور

(۲) نسخهٔ [ج] تنگ شتر - و در [بعضے نسخهٔ اکبرنامه] تنگ شیر *

تا انجام ده هزار جاندار قریب نصف آدم و همه دواب هلاک گردید
اسباب بسیار زیر برف ماند - چون بهادر خان بفراز کتل برآمد
ذوالقدر خان (که حفاظت خزانهٔ پادشاهي بعهده اش بود) بنابر
سقط شدن بار بردار برجا مانده - بهادر خان شتران خود و از هرکه
باقي مانده بود اسباب آنرا بر تافته خزانه بار نمود - و تتمه بر اسپان
و اشتران سپاه قسمت کرد و با هزاره همه جا زد وخورد نموده بعد
از شاهزاده بفاصلهٔ چهارده روز داخل کابل گردید *

اگرچه از بهادر خان در یساق ترددهای شایستهٔ نمایان بتقدیم
رسید لیکن باظهار برخے خاطر نشان اعلی حضرت شد که در تعاقب
نذر محمد خان و مدد سعید خان وقت غلبهٔ اوزبک اغماض عین
نموده - لاجرم با این همه ارتکاب محن و مشاق بتغیر سرکار کالپي
و قنوج از تیولش (که دوازده ماهه حاصل داشت) در عوض سي لک
روپیه مطالبهٔ سرکار بخالصهٔ شریفه ضبط نموده اورا آزرده دل ساختند
و در سال بیست و سیوم در مهم نخستین قندهار بهمراهي شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر تعین شده در محاصرهٔ آن حصار استوار
(۲)
رو بروی دروازهٔ مالوري مورچال قایم نموده نوزدهم رجب سنه (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجري بعروض ضیق النفس از شهر بند زندگي
برآمد - شاهزاده و جملة الملکي سعدالله خان از تابینان او (که در هزار
سوار بودند) هر کدام را (که شایستهٔ بندگي درگاه داشتند) بمنصب

---

(۲) نسخهٔ [ب] مالواي *

و علوفهٔ در خور مقرر نموده جمعے را خودها نگاهداشتند - و باقي را دیگر امرا - اعلی حضرت دلاور پسر کلانش را (که پانزده ساله بود) بمنصب هزاري پانصد سوار و هر کدام از شش پسر دیگر را (که خورد سال بودند) بمنصبی سرفراز گردانید - و سوای فیلان همه اموال بپسران مرحمت شد - گویند چندان در کار پادشاهي جانفشانیها و دولتخواهیها بتقدیم رسانید که غبارے (که از کجرویهای پدر بخاطر اعلی حضرت نشسته بود) بالکلیه رفع شد - گویند بهادر خان همیشه تاسف میکرد که انتقام خود از بیجاپوریها نکشیدم - و تا زیست خجالت این مقدمه گویا از چهره‌اش نمایان بود - یکے از پسرانش عزیز خان بهادر است - که سال چهل و نهم عالمگیري در محاصرهٔ واکنکیره مصدر تردد شده - و بمرحمت افزایش لفظ چغتائي در خطاب سرمایهٔ افتخار اندوخته *

* پردل خان *

بیرا (۲) نام پسر دلاور خان برنج (۳) است - که از قدیمان و بابریان صاحبقران ثاني ست - در ایام گردش و اوقات محن از اخلاص وافي و وفای صافي بدوام خدمت و نیکو پرستاري در دل شاهزادهٔ ستوده سیر جا کرده در جرگهٔ معدودے (که از سایر ملازمان شاهي بمزیت قرب و اعتبار سر امتیاز مي‌افراختند) داخل بود - در سر آغاز جلوس بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار فرق مباهات

---

(۲) نسخهٔ [ب] پیرا نام (۳) نسخهٔ [ب] پرنیچ و نسخهٔ [ج] برنیچ *

برافراخته بفوجداری میوات دستوری یافت - و پستر جونپور
در تیول او مقرر گردید - سال چهارم با پسر خود بیرا از جونپور آمده
در خطهٔ برهان پور بتقبیل آستان خلافت چهرهٔ تفاخر برافروخت
و چون دران هنگام عساکر فیروزی در استیصال نظام شاهیه و تسخیر
آن مملکت تعین بود ضمیمهٔ آن لشکر منصور گردید - و خودش
باضافهٔ سواران منصب بقدر ذات مورد عنایت گشته پسرش نیز
از اصل و اضافه بمنصب هزاری و خطاب بردل خان سربلندی یافت
اما فلک دیرمهر زودگسل نگذاشت که چندے در فراخنای ثروت
و دوست کامي (۲) گام کشاده زده گوی کامرانی فرا برد - در همین سال
رخت زندگانی ته کرد *

بردل خان از عاطفت و قدر شناسی (که سلاطین این سلسله را
مصروف احوال خانه زادان دیرین خدمت می باشد) باضافهای
متواتر در سال دهم بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و تهانه‌داری
بنگش پائین از تغیر راجه جگت سنگهه عز افتخار اندوخت - و در
سال هفدهم بحراست قلعهٔ بست از انتقال عزیزالله خان رخصت
یافت - و در سال بیستم باضافهٔ هزار سوار بر جمعیتش افزودند
چون شاه عباس ثانی دارای ایران تسخیر قندهار پیشنهاد همت
ساخته خود از فراه رو بمقصد نهاد محراب خان را (که هنگام
تفویض علی مردان خان این ولایت را باولیای سلطنت والا منزلت

(۲) نسخهٔ [ا ب] دولت کامی *

بقلعه داری بست می پرداخت - و قلیچ خان آن حصار را بغلبه و استیلا ازو گرفته امان داده بود - و (خصمت ایران نموده) بکشایش قلعهٔ مذکور نامزد گردانید - محراب خان حصار نو را (که بحکم اعلی حضرت متصل[۲] قلعهٔ قدیم بنا شده) ازغایت استحکام کشایش‌پذیر نیافت - کشودن حصن کهنه آسان دیده بتقسیم مورچال پرداخت پردل خان در محاذی آن جابجا از خویشان بنگهبانی آن گذاشته خود از همه جا آگاه می‌بود - و بضرب توپ و تفنگ آتشے در خرمن حیات مخالف می‌افروخت - از ابتدای محاصره پنجاه و چهار روز نیران قتال اشتعال داشت - از هر دو جانب لختے مقتول و برخے مجروح میگشتند - چنانچه از تابینان خان مذکور (که همگی ششصد سوار بود) سه‌صد کس و از قزلباش اضعاف آن رهگرای دار فنا شدند آخرالامر چهاردهم محرم سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری پردل خان دلنهاد بندگي گشته بدل‌بستگی زندگانی مستعار عهد و پیمان گرفته محراب خان را دید - وآن نا انصاف وهمت نقض عهد برخود پسندیده از جملهٔ سه‌صد کس (که با او مانده بودند) چندسے را (که بسپردن یراق ایستادگي نموده دست بحربه کردند) بقتل رسانید - و اورا با بقیهٔ مردم و عیال مقید گردانیده نزد شاه بقندهار آورد - و شاه اورا بهمراه خود بایران‌دیار برد - اگرچه احوال پردل‌خان بعد رفتن ایران و مآل حالش (که بکجا انجامید) معلوم

---

(۲) در[بعضی نسخه] متصل قلعه بنا شد ه

نیست اما دم نقد از شرمساري و خجالت اقران و همسران و طعن و سرزنش آشنا و بیگانه وا رست - اگر بهندوستان مي‌آمد مثل دولت خان قلعه دار قندهار و دیگر متعینهٔ او هدف سهام مطاعن گشته از درجهٔ اعتبار و روزگار ساقط مي‌گردید *

* باقي خان چیله قلماق *

از غلامان صاحب اعتماد پادشاهي بود - بیاوري طالع مسعود نیکو پرستاري و حسن خدمتگاري او دلنشین اعلی حضرت گشته در سال ششم بمنصب هفت صدي پانصد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت - و در سال نهم بمنصب هزاري هزار سوار فرق افتخار برافراخت - چون پرتو التفات پادشاهي بر وجنات احوالش تافته بود در سال دهم باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب دو هزاري دوهزار سوار و مرحمت علم و اسپ و فیل اختصاص یافته بفوجداري چهاتره (۲) (که پرگنه ایست از مضافات اندوچهه در بندیل‌کهند) چهرهٔ عزت (۳) برافروخت - چون این مملکت از دست ججهار سنگهه منتزع گشته مضرب خیام پادشاهي گردید آن پرگنه (که نهصد قریه بحاصل هشت لک روپیه داشت - و بنزاهت فضا و فراواني انهار ممتاز بود) بخالصه تعلق گرفته (۴) باسلام‌آباد موسوم گردید - درین ولا باقي خان بفوجداري آنجا مامورگشت - و خان مذکور در برانداختن

---

(۲) نسخهٔ [ج] جتهره (۳) نسخهٔ [ج] سرعزت برافراخت (۴) نسخهٔ [ج] تعین گشته *

مفسدان آن دیار مصدر تردداث شد - چون چنپت (۲) بندیله نوکر راجه
جهجهار سنگهه پس از نیست و نابود شدن او پرتهیراج پسرش را
دست مایهٔ فساد ساخته مواضع اوندچهه (۳) و جهانسي را در معرض
تاخت و تاراج آورده سر بشورش برداشت عبدالله خان فیروز جنگ
بجاگیرداری اسلام آباد و استیصال آن شقاوت بنیان تعین گشت
و چون بدانجا رسید خواست باقي خان (که سابق در مالش
آن تباه سرشت تعبها کشیده) خود بر سر مقهوران بتازد - خان مذکور
از کار طلبي متعهد شد که اگر فوج خود همراه دهند این مهم بانصرام
میرسانم - فیروز جنگ از تن آساني خود نشتافته بوی باز گذاشت
باقي خان در سال سیزدهم برسم ایلغار غافل بر سر مخاذیل ریخته
هنگامهٔ زد و خورد گرم ساخت - چنپت (۴) دست و پای زده جان
بسلامت بدر برد - و پرتهیراج گرفتار گردید - و در سال هفدهم
بداروغگی غسلخانه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و پستر بحراست
قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد فرق افتخار بر افراخت - و در آخر
سال بیست و هفتم در تیول خود باري متعلق صوبهٔ آگره رخت
هستي بربست - محالات جاگیر بخالصه ضبط شد - پسرانش
سردار خان و باقي خان در عهد عالمگیري از نامور ان روزگار بودند
احوال هر یکی بقلم آمده - گویند باقي بیگ در آغاز حال بکوتوالی

---

(۲) در [بعضی نسخه] چنت یا جانپت باشد (۳) نسخهٔ [ج] اوندچه
(۴) نسخهٔ [ب] چنت سنگهه دست و پای زده ٭

دار السلطنت لاهور [که دران هنگام بتبدیل یمین الدوله آصف خان تعلق داشته - و از قبل خان مذکور بابا عنایت الله یزدی (۲) (که نوکر معتبر آن نوئین عالیشان بود) بحکومت آنجا می‌پرداخت] مامور شد - و چون بابای مذکور بمشار الیه وقعے نمی نهاد و اعتبارے نداشت در نگین خود کنده بود - کار بعنایت است و باقی بهانه *

* پرتهیراج راتهور *

از والا شاهیان فردوس‌آشیانی ست - در ایام فترات بحاضرباشی پرداخته بشرف اعتماد اختصاص گرفته بود - پس از سریر آرائی آن پادشاه سال اول بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایهٔ امتیاز اندوخت - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن تربتی بتعاقب خانجهان لودی (که از اکبرآباد فرار نموده بود) تعین گردید - و از کار طلبی انتظار دیگران نکرده با چند سردارے (که درین باب سبقت جسته بودند) در حوالی دهولپور باو رسیده وقت زد و خورد برسم راجپوتیه پیاده پا گشته با خود خانجهان (که سوار بود) چپقلشهای مردانه نمود - و او را زخم برچهه رسانیده خود هم زخمها برداشت پادشاه از راه مرحمت اورا بحضور طلبداشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشتصد سوار و عطای اسپ و فیل بر نواخت - سال سیوم باضافهٔ دو صد سوار کامیاب شده همراه خواجه ابوالحسن بتسخیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت الله خان یزدی *

قلعهٔ ناسک کمر همت بر بست - و پس از تقرر صوبه داریٔ دکن
بنام مهابت خان او در تعیناتیان صوبهٔ مذکور قرار یافته از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار چهرهٔ اعتبار برافروخت
و در ایام محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد جرأتهای نمایان بظهور آورد
روزے سوارے از فوج اهل دکن (که کاسهٔ سرش بمغز پندار آگنده بود)
اورا بمبارزت طلبید - او بشنیدن این حرف از فوج برآمده با او
مقابل شد - و بضرب شمشیر کار او باتمام رسانید - سال هفتم باضافهٔ
یکصد سوار ناصیهٔ بخت روشن گردانید - سال نهم چون پادشاه رایات
دولت بصوب دکن افراشت او همراه خان زمان صوبه دار بالاگهات
در نواحیٔ دولتاباد بشرف آستانبوس مفتخر گشته همراه خان مذکور
به تنبیه ساهو بهوسله و تخریب ملک عادل شاه نامزد شد - و درین
مهم هم مصدر فردات نمایان گردیده سال دهم باضافهٔ یکصد سوار
شاد کام گشت - سال هفدهم چون ایالت ملک دکن از تغیر وکلای
شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بنام خاندوران تقرر یافت او
بحراست قلعهٔ دولت‌آباد سر مباهات برافراشت - و سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود
سال نوزدهم حکم شد - که باکبرآباد آمده باتفاق باقي خان بحراست
قلعهٔ آن بپردازد - سال بیستم در ایامے (که دارالسلطنت لاهور مضرب
خیام خسرواني بود) او برطبق حکم یک کرور روپیه از خزانهٔ اکبرآباد
برداشته بحضور برد - و چون دران ایام شاهزاده محمد اورنگ زیب

بهادر بصوب بلخ و بدخشان روانه شد او بعنایت خلعت و اسپ
با زین نقره نوازش یافته بمحافظت مبلغ پنجاه لک روپیه (که
همراه شاهزاده دادن آن مقرر شده بود) تعین گردیده پیشتر راهي شد
سال بیست و یکم باتفاق راجه بیتهل داس بکومک علي مردان
خان امیرالامرا بصوب کابل رخصت پذیرفت - و سال بیست و دوم
در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بصوب قندهار
شتافت - و ازانجا همراه رستم خان بمقابلهٔ فوج قزلباش دامن همت
بر کمر زد - و سال بیست و پنجم نوبت دوم باپادشاهزاده مذکور بمهم
مسطور راهي گشت - سال بیست و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه
بیساق موثوم پای جلادت برداشت - و بعد وصول آنجا همراه رستم
خان بتسخیر قلعهٔ بست رفت - سال سیم نزد شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر بصوب دکن متعین شد - و در همان سال مطابق
سنه (۱۰۶۶) هزار وشصت و شش هجري رخت هستي بنیستي سرا
برد - رام سنگهه برادرش و کیسري سنگهه (۲) پسرش بمنصب قلیل
سرفرازي داشتند *

* بهرام سلطان *

سیومین پسر نذر محمد خان والي بلخ است - چون نبذه از
احوالش در ذیل خسرو سلطان و اختتام کارش در ضمن عبدالرحمن
سلطان بزبان خامه رفته گذارش لختی از احوال نیاکانش درینجا

(۲) نسخهٔ [ب] کهري سنگهه *

ناگزیر افتاد - او و برادر کلانش امام‌قلي‌خان پسران دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جاني سلطان بن یارمحمد خان اند - که (۲) (۳) عم زادهٔ حاجم خان والی اورکنج دارالملک خوارزم بود - یارمحمد خان پس از گرفتن طایفهٔ اروس (۴) ولایت شیر خان را از آبایش بغلبه و استیلا بے سامان و سرانجام برآمد - یا بسبب سلوک ناهنجارے که از حاجم خان دید - بای‌التقدیر چون بماوراءالنهر آمد سکندر خان پدر عبد الله خان مشهور اورا جوان با نجابت و قابلیت دانسته صبیهٔ خود را (که همشیرهٔ حقیقی عبدالله خان بود) در حبالهٔ نکاح او درآورد - و ثمرهٔ (۵) این پیوند زود بعالم شهود پیوسته بجاني خان موسوم گردید - ازو پنج پسر بعرصهٔ وجود آمد - دین محمد خان که از همه کلان بود - و باقي محمد خان - و ولي محمد خان - و پاینده محمد سلطان - و الیم سلطان - و این هر پنج برادر از قبل عبدالله خان در تون و تایق و سایر ولایت قهستان مي گذرانیدند - الیم سلطان همانجا درگذشت - هنگامے (که میان عبدالله خان و پسرش عبدالمومن خان وحشت و نزاع پدید آمد) این برادران بملاحظهٔ حقوق تربیت عبدالله خان اطاعت عبدالمومن خان نمي‌نمودند - چون نوبت ایالت توران بدو رسید هرکس‌را از خویشان و اقربا (که مظنهٔ رشد وشایستگی امور دنیا داشت) ازپا در آورده دود از دودمان خویش برآورد

---

(۲) در [بعضی نسخه] الیم سلطان (۳) نسخهٔ [ب] خاني سلطان (۴) نسخهٔ [ج] اروس (۵) نسخهٔ [ج] و ثمرهٔ این پیوند بعالم شهود ٭

با یار محمد خان نیز بےروشي سرکرده از بلخ اخراج نمود - و جاني خان‌را گرفته محبوس ساخت - این برادران در خراسان طبل مخالفت زده سر خودسري برافراختند - قضارا عبدالمومن‌خان در سنه (۱۰۰۶) هزار و شش با لشکرعظیم باراده یورش خراسان از بخارا روانهٔ بلخ گردیده شبے بتیر یکے از اوزبکیه (که از کمین تعزیت[۲] دل شکستگان کشاده یافته بود) نیستي‌گرا شد - دین محمد خان نقد فرصت را غنیمتے شگرف شمرده کلاه شادماني بوتارک اقبال نهاد - و از جائے که بود بهرات رسیده آنرا متصرف گشت - و ولي محمد خان را بریاست مرو تعین‌کرد - و چون در توران هرج و مرج عظیم رو نموده هر سرے سودائے و هر دزے در بارے گشته بود نا چار اوزبکیهٔ خراسان بر ریاست او اتفاق نمودند - او در هرات طرح سلطنت انداخته خطبه و سکه بنام جد خود یار محمد خان کرد - که او بعد اخراج از بلخ بهندوستان آمد - و ملازمت عرش‌آشیاني دریافته مورد عنایات پادشاهانه گشت - و پس از چندے بزیارت حرمین شریفین رخصت یافته بقندهار رسیده بود - که فلک این توطیهٔ دولت بر انگیخت - و هنوز دین‌محمد خان گامےچند بخواهش نرفته بود که شاه عباس صفوي (که در کمین انتزاع ملک موروثي خود بود) بقصد پیکار لشکرے ترتیب داده بهرات آمد - برخے خیراندیشان دوربین باو گفتند - که بر سر خراسان (که الکاي صد سالهٔ قزلباش است

(۲) در[بعضي نسخه] فریب دلشکستگان ٭

و پارهٔ آن بتصرف ما درآمده) تلاش نمودن از عقل دور است - صواب آنکه با پادشاه قزلباش اظهار دوستي نموده مهمات ترکستان را (که ارث قدیم است - و از شایسته سریر آرائی خالي ست) انتظام دهیم و بعد از ضبط آن ولایت اگر از روی اقتدار و استظهار بتسخیر خراسان پردازیم مضایقه ندارد - دین‌محمد خان بتحریک جوانان پرخاش جو (که لذت حکومت آندیار از مذاق ایشان بیرون نمیرفت (۲)) و ازین رو (که در ایام حیات عبدالله خان دهرج و مرج خراسان با بعضی از امرای قزلباش جنگ کرده غالب آمده بود) محاربه را سهل و آسان انگاشت - در رباط بریان (۳) حوالی پل سالار (۴) (که چهار فرسخی هرات است) تلاقی فریقین دست داد - نبردے عظیم درگرفت شکست بر اوزبک افتاد - نزدیک پنج و شش هزار کس از بهادران لشکر او کشته شده رو بهزیمت گذاشت - چون بماروچاق رسید بسبب جراحات ضعف مستولي شد - رفقایش درگوشهٔ بجهت استراحت فرود آوردند - کارش درانجا سپري گشت - و بقول جمعی بیکے از احشام سپاه (۵) خیمه‌نشین پناه برد ه آن‌جماعه نشناخته سلوک ناشایسته کردند و بعد از شناخت از بیم انتقام از هم گذرانیدند - و پاینده محمد سلطان بجانب قندهار افتاد - و شاه بیگ خان صوبه دار آنجا اورا مقید ساخته نزد عرش‌آشیاني فرستاد - اورا بحسن بیگ شیخ عمري

---

(۲) نسخهٔ [ب] نرفت (۳) یا رباط پرنان باشد (۴) نسخهٔ [ج] پل سالار (۵) در [بعضی نسخه] سپاه ه

(که متوجه کابل بود) سپردند - او بقلیچ خان صوبه‌دار پنجاب رسانید و بعد از یک سال در لاهور جهان‌فاني را پدرود نمود - و ولي‌محمد خان بے آنکه از حال برادر کلان دین‌محمد خان آگهي یابد از معرکه با سي چهل نفر برآمده بجانب بخارا شتافت - و با پیر محمد خان نامے [که از اقربای عبدالله خان بود - و عبدالمومن خان او را مرد کوکناری درویش (که همواره در کوکنارخانها بفقر و نامرادي بسر مي برد) پنداشته بقطع رشتهٔ حیاتش نپرداخته بود - و بعد ازو بر مسند خاني توران متمکن گشته] پیوست - و چون دران هنگام توکل خان قزاق ماوراء النهر را از پادشاه ذي شوکت خالي یافته لشکرکشي نمود و در محاربهٔ او از باقي محمد خان آثار جلادت و پردلي بسیار بظهور آمد پیرمحمد خان در ازای نیکوخدمتي زمام ایالت سمرقند در قبضهٔ اقتدارش نهاد - باقي محمد خان پس از چندے که باطاعت و انقیاد گذرانید چون خود را بحکومت شایسته‌تر از پیر محمد خان میدانست هوای سلطنت در سر پیدا کرده بلقب خاني خود را ملقب ساخت - و بتسخیر ولایت میانکال از سمرقند برآمد - پیرمحمد خان ازین خبر موحش بےآرام گشته با چهل هزار سوار بظاهر سمرقند رسید - باقي محمد خان بلطائف الحیل در مقام فروتني درآمده هرچند خواست دفع شر و فساد نماید (۲) مفید نه افتاد - ناچار تحصن جسته ابواب جدال و قتال مفتوح

(۲) نسخهٔ [ب] قتال و جدال ٭

گردانید - تا روزے باقي محمد خان خود از حصار برآمده برقول
پیر محمد خان حمله آورده بر شکست - و او در اثنای گریز زخمي
گرفتار گشته همان ساعت بامر باقي محمد خان بقتل رسید - باقي
محمد خان همعنان فتح و ظفر ببخارا برآمده بر تخت جهانباني
جلوس نمود - و با حسن تدبیر و مردانگي بلخ و بدخشان را نیز
بحوزهٔ تصرف در آورد - یار محمد خان جدش (که هنوز در قندهار
بود) ازین نوید سراسر امید عزم حجاز پس سر انداخته راه توران
پیش گرفت - باقي محمد خان مقدم اورا باعزاز و اکرام تلقي نموده
بر مسند خاني نشاند - و سکه و خطبه بنام او کرد - و چون بعد
دو سال دریافت [که جدش بتربیت پسران خود عباس سلطان
و ترسون سلطان و پیر محمد سلطان (که نه از مادر جاني خان اند)
سرگرم است] دست اقتدارش از حکم راني کوتاه ساخته پدر خود
جاني خان را بجای او گرفت - و بعد ازان (که یار محمد خان
و جاني خان رخت هستي ازین سپنجي سرا بر بستند) باقي محمد
خان سکه و خطبهٔ خود کرده پایهٔ قدر و منزلت او باوج ثریا رسید
و اعلام دولتش سر بقبهٔ جوزا کشید - پس ازانکه در سنه (۱۰۱۴) هزار
و چهارده روانهٔ دار العقبی گردید فرمان فرمائي بولي محمد خان
بازگشت - او ولایت بلخ و اندخود و توابع آن را (که درین طرف
آب آمویه است - و در زمان برادرش باو تعلق داشت) ببرادر زادگان
خود امام قلي سلطان و نذر محمد سلطان پسران دین محمد خان

تفویض نمود - و ایشان مدتها در اطاعت عم عالي‌قدر بسر بردہ
آخرالامر بمقتضای جواني و باغوای همنشینان جاهل سر از انقیاد
پیچیدہ پا بر جادۂ خلاف گذاشتند - و بسبب آمد و شد ایلچي‌ایران
عم بزرگوار را برفض متهم ساخته اکثر امرای اوزبکیه را در مقام
رمیدگي و تنفر در آوردند - تا آنکه خواجه ابوهاشم خواجۂ دہ بیدي
و محمد باقي قلماق (که از قبل ولي‌محمد خان حاکم سمرقند بود)
و یلنگتوش بے اتالیق (که بکمک او درانجا مي بود - و از اوضاع
نکوهیدۂ ولي‌محمد خان آزار یافته بودند) خطبه و سکه بنام امام‌قلي
خان کردہ او را از بلخ طلب نمودند - او با برادر خود نذر محمد
خان از آب جیحون گذشته خواست که از راہ کوہ تن بسمرقند
رسد - ولي‌محمد خان بعد از آگهي بدین‌معني (۲) از بخارا لشکرے
فراهم آوردہ سرراہ بریشان گرفت - بعد تقارب چون امام‌قلي‌خان را
طاقت مقاومت نبود وسائل برانگیخته حکایتهای شکایت آمیز
درمیان آورد - ولي‌محمد خان نیز نمیخواست که کار بقتال و جدال
انجامد - ناگاہ از قضای فلکي شبے دو سه خوکے از نی‌زار بیرون
آمدہ در اردوی ولي محمد خان در آمدند - مردم فریاد زنان
از خیمه بیرون آمدہ بجنگ آنها پرداختند - غلغلۂ عظیم برخاست
که امام قلي‌خان شب خون آورد - مردم در سرا پردۂ ولي محمد
خان جمع شدند - اصلا اثرے ازو (که دران وقت بسبب بدمظنگي

(۲) نسخۂ [۱] آگهیء این معني ٭

از مردم خویش با چندے از معتمدان احتیاط ورزیده خود را بکنار کشیده بود) نیافتند - جوق جوق باین دو برادر پیوستند - و برخے برانند که این اراجیف ناشي از اجلاف و اجامره نبود - بلکه ملازمان عمدهٔ او (که از کور نمکي و زرپرستي چشم کوتاه بین از حقوق ولي‌نعمت پوشیده روز ناکامي صاحب را هنگام کامیابي مي‌پنداشتند) آوازهٔ شب‌خون انداخته بے‌محابا روی امید بمخالف آوردند - باقي‌الحال ولي‌محمد خان چندے نظارہ گر حوادث بوده در کمال یاس و حرمان ببخارا رفت - درانجا هم روی بودن در خود ندیده بناکامي تمام روانهٔ ایران گشت *

امام قلي خان بدولت بیگمان فایز گشته ببخارا شتافت و بمسند خاني بر آمد - و بلخ و بدخشان را به نذر محمد خان ارزاني داشت - وآی خانم دختر عبدالله سلطان برادر خرد عبدالله خان را (که نخست در حبالهٔ عبد المومن خان بود - و بعد ازو در تصرف ایشم خان‌قزاق - وپس ازان در ازدواج پیرمحمد خان - و ازان پس در عقد نکاح باقي‌محمد خان - سپس منکوحهٔ ولي‌محمد خان و در اوزبکیه به نیکو روئي و بیمن قدم اشتهار داشت - و ولي محمد خان در وقت رفتن ایران از کم فرصتیها اورا در قلعهٔ چار جو که بر کنار جیحون است گذاشته بود) طلبیده ارادهٔ هم صحبتي نمود - چون او راضي نمي‌شد دست بدامن قاضي و مفتي زده حیله وچاره میجست - هیچ‌کس اقدام ننمود - مگر قاضیئے دنیا پرست دین بباد

داده فتوی داد - که چون ولي محمد خان شعار رفضه اختیار نموده از دایرهٔ مسلماني بیرون رفت ازواج او معلق اند - آن بے باک نا پرهیزگار زوجهٔ غیر مطلقهٔ عم زنده را بنکاحے (که در هیچ مذهب درست نباشد) متصرف شد *

ولي محمد خان (که باصفهان رسیده) شاه عباس ماضي استقبال نموده با آنکه او از نادانی برسر اسپ ملاقات نمود شاه کوچک دلی و گرم اختلاطي بسیار کرده مراسم مهمان نوازي از دست نداد *

۱۰۲۰

* ع * * گفت آمده پادشاه توران *

تاریخ این واقعه است - و هرچند شاه بتملق و جوشش مي افزود ولي محمد خان منقبض بوده نمي کشود - پس از چندے (که مجلس سرود و صحبت بآخر انجامید - و تدابیر جهانداري بمیان آمد) شاه گفت که امسال رومي برسر تبریز آمده - دفع آن لازم است - سال آینده خود مرافقت نموده جناب خاني را برمسند موروثي مستقل میکنم - خان گفت - که اهمال و دیر برنمي تابد - هنوز مقدمات امام قلي خان استحکامے نگرفته - و کومک قزلباش موجب توحش اوزبکیه خواهد شد - اتفاقا دران هنگام خطوط سران اوزبکیه (که او از شومي نفاق آنها آواره شده بود) مشتمل بر پشیماني از گذشته و خدمتگاري و جانسپاري در آینده رسید - بمبالغه از شاه رخصت حاصل نموده متوجه بخارا گشت - و بعد از شش ماه (که از رفتن و برگشتن از عراق در گذشت) بتوران رسیده بمعاونت بعضے از امرا

(که از کردار خود ندامت کشیده در مقام تلافي بودند) بخارا را بے جنگ بدست آورد - امام قلي خان از بخارا فرار نموده بقرشي آمد - و آی خانم را درانجا گذاشته بسمرقند رفت - ولي محمد خان از غرور کامیابي بفرمان طبع عجول در مقام کینه توزي و انتقام کشي (۲) در آمد - و بے آنکه تجهیز لشکر شایسته نماید اعتماد بر گفتهٔ اهل خلاف و نفاق کرده رو بتعاقب برادر زادها آورد - بدو فرسخي سمرقند تلاقي فریقین دست داد - اکثر سران آن قوم عنان از مقابله پیچیده خود را عقب کشیدند - او درین مرتبه عار فرار بخود نتوانست قرار داد - با همگي دو صد سه صد جوان خود را بر لشکر امام‌قلي خان زده زخمي در میدان افتاد - اورا برداشته پیش امام‌قلي خان آوردند - در قتلش تعجیل نموده همان‌دم ازین عالم بعالم‌دیگر فرستاد و سلطنت توران بے شریک و سهیم بر امام قلي خان قرار گرفت و حکومت بلخ و بدخشان بنذر محمد خان مفوض گردید - و پس از سي و پنج ساله سلطنت در سنه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجري نا بینا گشته مهمات آن ملک رو باختلال نهاد - نذر محمد خان چشم از حقوق برادر پوشیده انتزاع سمرقند و بخارا پیش‌نهاد همت ساخت - اگرچه اوزبکیه بمرتبهٔ از حسن سلوک او راضي بودند که باتفاق میگفتند (که بصارت مفقود گشته بصیرت موجود است باوجود نابینائي بسلطنت تو رضامندیم) لیکن چون امام قلي خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] در مقام کینه توزي درآمد *

بجانشینی نذر محمد خان از ته دل راضي بود ناچار اورا بسمرقند
در آورده خطبه بنامش خواندند - نذرمحمدخان اورا (که میخواست
از راه هندوستان بزیارت حرمین شریفین روانه گردد) براه عراق روانه
نمود - و هیچ کدام از اهل حرم حتی آی خانم را (که محبوبه اش
بود) رخصت همراهي نداده اندوختهٔ او را بالتمام بتصرف درآورده
امام قلي خان بآزردگی (۲) تمام با خواجه نصیب و نذر بیگ تغائي
و رحیم بیگ و خواجه میرک دیوان قریب پانزده (۳) کس از اوزبک
و غلام رهنوردي اختیار کرد - و بعد ملاقات شاه عباس ثاني و مشاهدهٔ
مهمان‌نوازی او بطواف کعبهٔ معظمه (۴) مشرف گشت - و بمدینهٔ منوره
رفت - و در انجا بدار بقا منزل گزید - و در بقیع مدفون گردید *

و چون استیلای نذر محمد خان و شورش اوزبکیه و وصول عساکر
هندوستان بدان‌ولایت در احوال خسرو سلطان پسر دومش بتفصیل
بزبان قلم داده اکنون برسر مقصود میشتابد - که چون شاهزاده
مراد بخش در ماه جمادی‌الاولی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش
بحوالی بلخ رسید بهرام سلطان و سبحان‌قلي سلطان با برخی از اکابر
و اعیان بلخ داخل لشکر فیروزي اثر شدند - شاهزاده اصالت خان
میر بخشي را بآوردن آنها فرستاد - و امیرالامرا علي مردان
خان تا در دیوانخانه پذیره شده آورد - شاهزاده اعزاز و اکرام

(۲) در [اکثرنسخه] بآزادگی تمام (۳) در [بعضی‌نسخه] پانصد کس (۴) نسخهٔ [ج] مکرمه ٭

بسیار نموده برسوزنی دست راست مسند نشانده - و انواع مهربانی و مرحمت بکار برده مرخص ساخت - که رفته در استمالت آن خان عالی‌شان کوشند - که هرگونه امدادے و اعانتے (که در مالش و تنبیه ناحق ستیزان باطل‌کوش مطلوب باشد) از قوت بفعل می‌آید - و تا بندوبست آن عالی‌قدر موکب ظفرطراز پای‌آرام در دامن استراحت نه پاچیده به نیروی کارگذاری کوتاهی نخواهد رفت *

چون دولت نذر محمد خان بسر آمده بود توهم بیجا بخود راه داده ترتیب ضیافت شاهزاده شهرت داده بباغ مراد شتافت و قدرے جواهر و اشرفی همراه برداشته با دو پسر سبحان‌قلي و قتلق سلطان راه فرار سرکرد - و چون این‌خبر بپادشاهزاده رسید بهادر خان روهله و اصالت خان را بتعاقب نامزد فرموده خود به بند وبست آن مملکت (۲) و ضبط اموال آن خان گریزپا پرداخت - همگی دوازده لک روپیه از مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ مادیان بسرکار پادشاهی درآمد - هرچند قدراندوختهٔ او (که خود در صندوقها نهاده تفصیل آنرا بخط خود برکاغذے نوشته درانجا میگذاشت - و مقالید آنرا همه وقت با خود نگاه میداشت) از فرار واقع معلوم نشد لیکن از زبانی متصدیان مهمات او مجملا بوضوح پیوست که فراهم آورده از نقد و جنس هفتاد لک روپیه بود - که هیچ یک از اسلافش را میسر نگشته - در هنگامهٔ اوزبک و الامان وقت فرار و گریز قابلے

(۲) نسخهٔ [ج] آن ملک *

بخرج آمده بیشتر بتاراج رفت - حاصل ولایت بلخ و بدخشان
و سرتاسر ماوراءالنهر و ترکستان (که در تصرف این دو برادر بود) ازروی
نقل دفاتر (۲) ایشان بهمه جهت (خصوص مال وجوهات و سایر جهات
و نقدي و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکواة) قریب بیک کرور
و بیست لک خاني رایج آن ولایت (۳) است - که سي لک روپیه باشد
ازین جمله شانزده لک روپیه مداخل امام قلي خان - و چهارده لک
روپیه از نذر محمد خان بود *

بالجمله در ماه جمادي الآخر آغاز سال بیستم شاهجهاني
در بلدهٔ بلخ خطبه بنام صاحبقران ثاني بلند آوازه گشت - بهرام
و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان با رستم ولد خسرو سلطان (که
هر سه بنابر عدم اطلاع از همراهي خان باز مانده درارک بلخ نزد
عیال او بودند) با ازواج و بنات خان مذکور نظربند گشته روانهٔ حضور
شدند - چون بحوالي کابل رسیدند سید جلال صدرالصدور تا خیابان
پذیره شده بملازمت پادشاهي رسانید - بهرام سلطان بمنصب
پنجهزاري هزار سوار و بیست و پنجهزار روپیه نقد و دیگر انواع
عنایات امتیاز یافت - و همواره بدولت قدرشناسي پادشاه زمان
برفاه حال و خاطر آسوده (۴) میگذرانید - و چون نذر محمد خان بار دیگر
بولایت موروثي متمکن گردید برحسب طلب او متعلقانش در سال

---

(۲) در [بعضي نسخه] نقل و دفاتر ایشان (۳) نسخهٔ [ج] آن ولایت
که سي لک روپیه (۴) نسخهٔ [ب] خاطر آسودگي مي‌گذرانید *

بیست و سیوم روانهٔ بلخ شدند - بهرام سلطان دل از تنعمات
و مستلذات هندوستان بر نگرفته راضي برفتن توران دیار نشده
و تا زمان عالمگیري در خورحال بمواجب نقد کامیاب بوده ایام
زندگي را باختتام رسانید *

* بهادر خان باقي بیگ *

نوکر شاهزاده دارا شکوه بود - بحسن کاردانی و نیکو خدمتي
جا در خاطر شاهزاده نمود - و بافزوني اعتماد و مزید اعتبار
سر برافراخته در قرب و منزلت از اقران و همسران در گذرانید
بهزاري ذات و چهار صد سوار منصب داخلي سرافرازي یافته از قبل
شاهزاده بنظم صوبهٔ الهآباد مامور گشت - و چون بضبط و ربط
آن ناحیه بقرار واقع پرداخت در سال بیست و دوم حسب الطلب
سعادت تقبیل آستان خلافت و جهانداري اندوخته بدرخواست صوبهٔ
گجرات بعنوان نیابت شاهزادهٔ بلند اقبال و از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري ذات و پانصد سوار و خطاب غیرت خان (۲) تحصیل ناموري
نموده رخصت یافت - و در سال بیست و سیوم اورا از داخلی
شاهزاده برآورده در سلک بندهای پادشاهي منسلک گردانیده
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و ارسال علم پایهٔ اعتبار برافزودند
هنگامي (که شاهزاده مهم قندهار بعهدهٔ خود گرفت - و صاحب صوبگي
دار الملک کابل بنخستین پسرش سلطان سلیمان شکوه تفویض

---

(۲) نسخهٔ [ج] عزت خان *

یافت) بندوبست آن‌ناحیه بغیرت خان بازگردید - و در سال بیست (۲)
و هشتم باضافهای متواتر بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار
و بخطاب بهادر خان بلند نامي یافت - و در صوبه‌داری کابل با لشکر
تعیناتی‌صوبه بدورنبو و تغر رفته افاغنهٔ آن سرزمین را (که ازروی‌تمرد
ادای مال واجب نمي‌نمودند) مالش داده جمعے را بسزا رسانیده
یک لک روپیه بطریق پیشکش برانها مقرر نمود - لیکن چنانچه باید
نظم کابل ازو صورت نگرفت - و این‌کار بعنوان شایسته بتقدیم نرسید
در سال سیم حکومت کابل برسم اصالت برستم خان فیروز جنگ
اختصاص گرفت - و حفاظت دارالسلطنت لاهور (که در تیول شاهزاده
بود) ببهادر خان تقرر پذیرفت - و در سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
و هشت قریب باختتام زمان سریرآرائی فردوس‌آشیاني پانصد سوار
بر منصب او افزوده بنیابت شاهزاده بصوبه‌داری بهار نامزد گردید
و بهمراهی سلیمان شکوه (که بمقابلهٔ شجاع تعین‌گشته بود) دستوری
یافت - اگرچه اتالیقي و کارگذاري بظاهر نامزد میرزا راجه جیسنگهه
بود اما دارا شکوه در حقیقت او را اتالیق نموده صاحب اختیار
لشکر ساخته و بنای تدبیر آن مهم بر رای او گذاشته بود - چون
سلیمان شکوه بعد هزیمت شجاع تا پتنه تعاقب امیرخان نموده
باستماع فوج کشی خلد مکان بتعجیل تمام راه مراجعت سرکرد
و از الهٔ آباد گذشته در نواحی موضع کره شکست پدر سامعه کاه

(۲) نسخهٔ [ب] بیست و ششم ٥

و جان خواش او گردید و سنگ تفرقه در جمعیتش انداخت میرزا راجه و دلیر خان از کهنه عملگي از مرافقت او پهلو تهي کردند - ناچار خواست که دهلي رویه رفته بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند بهادر خان تجویز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب معاودت اله آباد تافت - و درانجا نیز از سراسیمگي و وحشت زدگي اقامت ننموده زوائد کار خانجات و برخے از پردگیان خویش در قلعهٔ الهآباد گذاشته از کتل عبور کرده آن طرف آب سراسیمه طي مراحل مي‌نمود و گامے بناکامي میزد - و در هر منزل جمعے جدا شده مي‌رفتند و هر روز سلک جمعیتش از هم مي‌پاشید - تا آنکه از لکهنؤ برگذشته بهندینه (۲) رسید - و چون در هرگذرے (که قصد گذشتن از دریای گنگ میکرد) قبل از وصول او بدان‌گذر کشتیها را ازین روی آب بآن‌طرف میبردند و هیچ جا مجال عبور نمي‌یافت از ندینه عازم پیش شد بقصد این که در برابر هردوار باعانت زمیندار آن بوم و بر و معاونت مرزبان سري‌نگر شاید که از گنگ عبور نماید - از برابر مرادآباد گذشته بسرزمین چاندي (که مکانی هردوار و متصل سرحد ولایت سري‌نگر است) رسیده شخصے را باستعانت و استمداد نزد مرزبان مذکور فرستاد - و بانتظار وصول جوابے توقف نمود - درین اثنا افواج عالمگیري بسر وقت او در رسید - لاجرم مغلوب جنود یاس گشته دل بر فرار نهاد - و کوه سري‌نگر را مامن و مقر خویش اندیشید - و چون

(۲) نسخهٔ [ب] بهدینه ه

بدان کوهستان در شده بچهار منزلی سری‌نگر رسید مرزبان آنجا ملاقي شده گفت - ولایت ما جای مختصرے ست - گنجایش این همه مردم ندارد - و راه عبور فیل و اسپ نیست - اگر میل بودن اینجا دارند (۲) سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال و معدودے از نوکران بسري‌نگر در آیند - درین وقت بهادر خان (که بعد برآمدن از آله‌آباد بیمار شده کوفت مهلکی داشت - و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقت داخل اموات بود - لیکن از حقیقت ورزي و وفا کیشي نمي‌خواست را ماند) ناگزیر از سلیمان شکوه رخصت گرفته جدا شد - چون از میان کوهستان برآمد جان بقابض ارواح سپرد *

* پادشاه قلي خان *

(۳)
مشهور بتهور خان سپاهي نقش صاحب داعیه بود) با عنایت خان خوافي دیوان خالصه نسبت دامادي داشت - او هم خوافي بود چون سال بیست و دوم جلوس خلدمکان بآهنگ ضبط ملک مهاراجه جسونت (که درهمان ایام درگذشته بود) ساحت اجمیر بنزول موکب عالم‌گیري مشرق انوار گردید هنگام معاودت بدارالخلافه خان مذکور بخدمت فوجداري اجمیر از تغیر افتخار خان افتخار اندوخت و پس ازانکه نوکران معتمد مهاراجه از بدسگالي در رکاب پادشاهي مصدر شورش و آشوب گردیده راه فرار سپرده بجوده پور سر طغیان

(۲) در [اکثر نسخه] دارید (۳) یا نفس باشد

برافراشتند راجسنگهه نامي از نوکران راجه جمعیت نامعدود فراهم آورده با تهورخان مقابله نمود - تا سه روز باهم جنگ واقعي دربیوست و کار از تیر و تفنگ گذشته بسلاح کوتاه رسید - از کشتها پشتها نمودار گشت - آخر خان مشار الیه کوس نصرت بلندآوازه ساخته راجسنگهه بانبوه نا محصور بکوی عدم فرو رفت - و چنان رعب او در دلها جا کرد که راجپوتیه دستبرد او دیده دیگر کمربستیز نبستند و چون در آغاز سال بیست و سیوم بار دوم آن بلدهٔ مبارک بقدوم اشراق‌ازم پادشاهي مشرق بوارق کرامت گشت اورا بعنایت دو زنجیر فیل -بر نواخته بضبط ماندل و غیره پرگنات تعلق رانا تعین فرمود و خود نیز بعزم گوشمال آن تبه سگال ره نورد همان سمت گردید - چون ماندل مضرب سرادقات خسرواني شد او بخطاب پادشاه قلي‌خان درجهٔ ناموري پیمود - پس ازان بهمراهي شاهزاده محمد اکبر ومالش راجپوتیهٔ راتهور بجانب سوجت و جیتارن تعین‌گردید - چون عرصهٔ زیست بر راجپوتیهٔ شقاوت توامان تنگ گردید و سراسر ملک آنها لکد کوب عساکر پادشاهي گشت جزم کردند که آن پادشاه کفرکاه جز استیصال و سرنگوني آنها دست بآساني بر نمیدارد - بفریب کاري و گربز بازي در آمدند - نخست بشاه عالم بهادر (که در همان ایام باقامت تالاب انا ساگر مامور شده بود) بتقریب دفع جرائم توسل جسته هم تحریک بترغیب بغي نمودند - و با چهل هزار سوار متعهد رفاقت گشتند *

گویند شاهزاده باشارهٔ والدهٔ خویش نواب بائي آن یاوه در ایان
کلپتره گو را نزد خود راه نداد - ناچار بشاهزاده محمد اکبر رجوع
آورده همان سر کلافه وا کردند - شاهزاده باوجود دانش و شعور از
ناتجربگي و ولولهٔ شباب و سلسله‌جنباني احباب خانه‌خراب گول خورده
کمرعصیان و خلاف محکم بست - شاه عالم بدین راز سربسته آگهي
یافته بپادشاه نوشت - که از کفار و اغوای شاهزاده غافل نباید بود
خلد مکان آن را محمول بر حسد برادري و رشک همچشمي داشته
چون شاه عالم در حسن ابدال ازین پیغاره بدنامي وا کشیده بود و از
جانب محمد اکبر اصلا خلشے در خاطر نبود جواب رقم پذیرفت که
هذا بهتانٌ عظیم * شما را خدای جل شانه همیشه بر صراط مستقیم
نگاه دارد - روزے چند نگذشت که گرد شگافته شد - و پیوستن
راجپوتیه بسرداري درگا داس و جلوس شاهزاده بر تخت فرمانروائي
و عطای خطاب و اضافهٔ منصب بموافقان خویش از نوکران پادشاهي
[مثل پادشاه قلي خان (که در بیراه روي و بدسگالي رهنما بود)
تهمت زدهٔ خطاب امیرالامرائي و منصب هفت هزاري گشته برخےرا
(که منافق پنداشت مثل محتشم خان و معمور خان) بند برپا نهاد]
یک دفعه معروض بار یابان خلافت گردید - و اینکه شاهزاده با هفتاد
هزار سوار بقصد مقابله پی سپر مسافت است - درین وقت جنود
منصوره به تنبیه مفسدان و سرکشان متعین و منتشر بود - و در
رکاب اگرچه شهرت آنست (که از خواجه سرایان و اهل دفتر و عمله

همگي به هشتصد سوار نميرسيد) اما در مآثر عالمگيري آورده که جمعيت بندهاى حضور از اهل خدمت و غيره زياده بر ده هزار سوار نبود - ازين نازلهٔ ناگهاني تشويشے و تشتتے غريب بر اهل اردو رو آورد همان زمان بمير آتش جهت مورچال پيرامون لشکر حکم شد - و بشاه عالم فرمان رفت که يايلغار خود را برساند - و مکرر بزبان خلافت بيان ميگذشت - بهادر وقت خوب يافته اسپ - دير چرا کرده - از اجمير برآمده در موضع ديوراى سرادق اقبال نصب گرديد - و چون شاه عالم با ده هزار سوار نزديک رسيد بنابر احتياط و تقاضاى وقت روى توپ خانه بجانب او گردانده حکم شد - جريده با دو پسر خويش ملازمت نمايد - چون شانزده هزار سوار بمجلا رسيد به ترتيب فوج مستعد شدند - درين وقت اکثرے مثل کمال الدين خان پسر دلير خان و مجاهد خان برادر فيروز جنگ از لشکر مخالف برخاسته بعسکر پادشاهي (۲) پيوستند - تا آنکه پنجم محرم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري زياده بر يک پاس شب گذشته بعوض رسيده پادشاه قلي خان از لشکر اکبر ابتر آمده بر در خاص و عام رسيده بلطف الله خان داروغهٔ غسل خانه حکم شد که بے يراق بيارد - آن خون گرفته (که بظاهر ارادهٔ فاسدے هم مضمر خاطرش بود) بر ديوڑهى غسل خانه رسيده در کشودن يراق مبالغه بسرحد لجاج رسانيد لطف الله خان رفته عرض نمود - ميگويد خانه زادم - هيچ گاه بے يراق

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعساکر پادشاهي ٭

نیاده‌ام - فرمودند با یراق بیاید - لطف الله خان تا برگردد هواس
برو غالب آمد - خواست بدر زند - نمک حرامي زنجیر پای او شد
همین که قدم از قفاتهای غسل خانه بیرون گذاشت مردم جلو
خاص و چیلها بزو ریختند - و بسکه چلقد و زره زیر آن در بر داشت
زخمها کم کارگر افتاد - یکے زخمے بحلقومش رسانید - فتنهٔ دماغش
خاموش گردید - گویند چون او بگشودن یراق ایستادگي نمود بعرض
رسید که ظاهرا بسازش اکبر بارادهٔ فاسد آمده - پادشاه بر آشفته
شمشیر در دست گرفته فرمود مانع نیایند - بایراق بیاید - درین وقت
یکی از یساولان یا خدمه (۲) دستی بر سینهٔ آن اجل رسیده زده مانع شد
او طپانچه بررویش فروکوفته برگشت - اتفاقا پایش بطناب بند شده
افتاد - از هر سو صدای بزن و بکش بلند شد - مردم ریخته سرش
بریدند - گویند شاه عالم هم بکشتن او اشاره کرده - اگرچه پوشیدن
زره یاور بدگمانیٔ مردم است که او خیال باطل با خود مخمر کرده بود
اما خوافي خان در تاریخ خود زبانی خواجه مکارم جان نثار خان (که
از کهن سالان کار شناس و دران وقت نوکر معتبر شاه عالم بود - و بر
فوج قراولیٔ اکبر دستبرد نموده زخم برداشته) آورده که بنوشت
و خواند عنایت خان پدر زنش غیر از باز گشت بر آستانهٔ عالمگیري
وجہے دیگر در آمدن پادشاه قلي خان نبود - و اظهار صرافت عقیدت
یا غیرت دامن گیرش شد - که در وا کردن اسلحه پای جهالت

(۲) در [بعضی نسخه] خدمتیه *

ونشره - در جمعیت شاهزاده اکبر (که بفاصلهٔ یک و نیم کروه
از دولتخانهٔ پادشاهي رسیده بود) سنگ تفرقه افتاد - نیم شبی عیال
و اطفال و کارخانجات گذاشته راه فرار سرکرده - و در عوام شهرت گرفت
که پادشاه تدبیرے انگیخته فرمانے بمحمد اکبر نوشت - که اگرچه
در رام ساختن این وحشي نژادان راجپوتیه موافق ارشاد قراولي
بکار بردند اما بایستے آنها را هراول نمود - تا از هردو طرف بر سر تیر
مي ایستادند - و چون این فرمان بدست راجپوتان افتاد دستخوش
رعب و هراس گشته بدر افتراق زدند *

بالجمله شاه‌عالم بتعاقب تعین شد - و جماعتے (که باکراه (۲) و اجبار
در بیراه روي و بدسگالي‌هم پائي نموده بودند) هریک در مکانے معین
مقرر گشت - و قاضي خوب الله و محمد عاقل و میر غلام محمد
امروهه را (که بر محضر اثبات خروج بر خلیفهٔ وقت مهرکرده بودند)
بعد تخته کشیدن و شلاق مستوفي بقلعهٔ گدهه (۳) پتهلي فرستادند
و هرچند پادشاه قلي‌خان بباغي مخاطب گشت اما برادر و اولادش
باعتبار خانه زادي بمرور مورد عنایت گشتند - چنانچه فاضل بیگ
برادر او در سال بیست و نهم بخطاب تهور خاني سرافرازي یافته
بهمراهي همت خان (۴) بهادر تعین محاصرهٔ بیجاپور گشت - و پسرش
اسد الدین احمد (که در عهد خلدمنزل خطاب خاني یافته) در سال

---

(۲) در [بعضی نسخه] بے اکراه و اجبار (۳) نسخهٔ [ب] گدهه بیبلي
(۴) نسخهٔ [ب] محمد خان بهادر *

سیوم فرخ سیر بقلعه داری احمد نگر سرفراز گشته - نخوت بسیار داشت - و بطور دیگر متهم بود *

* بزرگ امید خان *

پور شایسته خان است - در اوائل عهد عالمگیري بمنصب شایسته سرفرازي یافته همراه پدر خود برای سد راه بودن بر روی سلیمان شکوه (که میخواست از دریای گنگا عبور نموده بدارا شکوه ملحق گردد) تعین گردید - و بستر خطاب خاني یافته سال اول جلوس (که موکب سلطاني پس از هزیمت یافتن شجاع بداعیهٔ مقابلهٔ دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) او همراه پدر از مستقر الخلافه آمده دولت ملازمت اندوخت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سر عزت برافراخت - و سال هشتم (که بندر چاتگام بسعي او مفتوح شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي نهصد سوار درجهٔ ترقي پیمود - آن مکان سرحد سمت از متعلقات زمیندار رخنگ که از قوم مگهه است - همواره مردم زمیندار آنجا قابو یافته بر سر تعلقات پادشاهي مي‌آمدند - وباسر و نهب مي‌پرداختند بعد تسخیر داخل صوبهٔ بنگاله گردیده - سال سي و ششم از تغیر همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه داری الهآباد لوای بلند مرتبگي برافراشت - و بستر ناظم صوبهٔ بهار شد - و سال سي و هشتم مطابق سنه (۱۱۰۵) هزار و یکصد و پنج هجري از متاع خانهٔ هستي آستین برافشاند - گویند بسیار عالي دماغ بود

موسوي خان میرزا معز فطرت تخلص (که داماد شاه نواز خان صفوي بود - و مرد فاضل و شاعر خوش طبیعت) در ایام صوبه داري او بدیواني بهار مامور گشته رفت - روز ملاقات اول چون در ایوان حویلی ناظم حوضچهٔ مختصر بود و آب جاري داشت میرزا بے اختیار دست دران کرده یک دو بار مضمضه بعمل آورد - مزاج خان مذکور ازین حرکت کبیده (۲) شکایت او بحضور نوشت - و بپاس خاطر او میرزا از دیواني آنجا معزول گردید *

* بهره مند خان *

میر بخشي عزیز الدین نام - پدرش میرزا بهرام چهارمین خلف صادق خان مشهور - که یزنهٔ یمین الدوله آصف خان بود - وقتے که او فوت کرد میرزا بهرام (که کم سال بود - و از برادران خردتر) بمنصب پانصدي صد سوار سرفرازي یافت - و بعد ازان هم چندان ترقي نکرد گاهے بداروغگي زرگرخانهٔ والا و گاهے بخدمت بکاولي نامور گردیده بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار رسیده بود - هنگامے (که برادر کلانش عمدة الملک جعفر خان بصاحب صوبگي بهار رخصت یافت او نیز تعین آن صوبه شد - چون در سال سیم ازدواج سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با صبیهٔ او مقرر گشت از پټنه طلب حضور نموده جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا مجموع بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه اعلی حضرت بطریق جهاز عنایت فرمود

(۲) در [بعضي نسخه] کشیده *

پس ازان مکفوف البصر گشته مدتها در دار الخلافه منزوي بود
دو پسر داشت - عزیزالدین و شرف الدین - نخستین در سال دهم
عالمگیري بخطاب بهره مند خان ناموري اندوخت - چون جوهر
قابل داشت و رشادت و کارداني از ناصیهٔ احوالش نمایان بود
خدمات حضور را بآئین شایسته بتقدیم رسانید - کم خدمتے بود که
بتصدی آن مامور نگردید - از داروغگی فیل خانه ببخشي گری
احدیان سرفرازي یافته آخته بیگي گشت - و در سال بیست و سیوم
از تغیر صلابت خان بمیر آتشي چهرهٔ مباهات افروخت - و در
همین سال دار الخیر اجمیر منزلگاه پادشاهي بود - و خان مذکور
آن روی تالاب اناساگر (۲) در باغ منزل داشت - اتفاقا در سایهٔ درختے
نشسته بود - برق افتاد - خان جسته در حوض افتاد - چند ساعت
بیخود مانده بهوش آمد - و در سال بیست و چهارم میر تزک شد
بعد ازان از تغیر لطف الله خان بداروغگی غسل خانه اختصاص
گرفت - و پس ازانکه موکب پادشاهي بدکن آمد و سواد احمدنگر
مضرب خیام گردید خان مذکور (که با وصف متصدي گری شایستگی
سرداري داشت) مکرر بتاخت اشقیا دستوري یافت - چون در سال
بیست و هشتم پدرش در دار الخلافه باجل طبعي در گذشت
بخشي الملک اشرف خان بموجب حکم رفته اورا بحضور آورده
بخلعت ماتم پرسي تسلي یافت - و بجملة الملک اسد خان نیز

---

(۲) در [بعضی نسخه] رانا ساگره

بعلاقهٔ همشیره زادگی آن‌مرحوم نیمه آستین که در بدن بود عنایت شد و در سال سیم بعد فتح بیجاپور از تغیر روح‌الله خان (که مرتقی مرتبهٔ بخشی‌گری اول شده) ببخشی‌گری دوم سرمایهٔ افتخار اندوخت و چون جملة‌الملک اسد خان بتسخیر قلعهٔ خنجی (۲) دستوری یافته بود وزارت بخان مزبور قرار یافت - و در سال سي و ششم از انتقال روح‌الله خان مرحوم بمیر بخشي‌گري رایت مباهات افراخته بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار امتیاز یافت - و بعد تر بدرجهٔ پنج هزاري سه هزار سوار اعتلا گرفت - و درین مدت مرارا به تنبیه غنیم شتافته در سال چهل و پنجم چون مروان گدهه (که دو کروهی کهتانون است) بحسن سعي فتح الله خان بهادر مفتوح گشت و ظاهر آن مقر چهاونی پادشاهي گردید لشکرے گران بسرکردگی خان بخشي‌الملک بتسخیر قلعهٔ ناندگدهه (۳) (که بنام گدهه موسوم) و چندن و مندن (که بمفتاح و مفتوح (۴) چهرهٔ شهرت آراست) تعین گشت و سردار مسطور باستصواب فتح الله خان مزبور هر سه قلعه در روزے چند بدست آورده معاودت نمود - و در سال چهل و ششم بعد کشایش قلعهٔ کهیلنه پنجم جمادي الآخر سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهاردهم هجري برحمت حق پیوست - چون دختر جملة الملک امیرالامرا اسد خان در خانه اش بود بموجب یرلیغ پادشاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنجي - و در [بعضی نسخه] چنچي (۳) نسخهٔ [ج] اندکڈ که بنام کڈ (۴) نسخهٔ [ج] فتوح ۰

محمدکام‌بخش او را از ماتم برداشته بحضور آورد - و بانواع تفقد دل‌خستهٔ او متسلي گشت - خان متوفى پسر نداشت - یک صبیه‌اش بخانهٔ محمد تقي خان (۲) بني‌مختار بود - که پسر او ست بهره مند خان حال - که احوالش در ترجمهٔ داراب خان مرحوم مذکور شده و دیگرے بخانهٔ میرخان پسر کلان امیرخان مغفور - که بعد از فوت بهره مند خان ازدواج واقع شده - در عهد خلدمکان هزاري شش‌صد سوار بود - اوائل سلطنت خلد منزل بنیابت آصف‌الدوله چندے صوبه دار لاهور شده پس ازان بقلعه‌داری کالنجر (که از قلاع نامی صوبهٔ الهآباد است) مامور گردید *

بالجمله بهره مند خان مرحوم امیرے بود با وقار و حیا صاحب تمکین و متانت مبارک محضر و پاک طینت مهذب‌الاخلاق کریم‌الصفات خوش‌ظاهر - در آخرها بسبب آزار لکنتے بزبانش افتاده گویند چون در یساق دکن بمیر بخشي‌گري و بدولت عظیم رسید آرزو میکرد که اگر پادشاه مرا رخصت یک سالهٔ شاهجهاناباد بدهند لک روپیه پیش کش مي‌کنم - هم نشینان گفتند که سیر دهلي بمصاحبت پادشاه هند و رجوع خلائق نمي‌ارزد - گفت راست که این دولت سترگ است - اما مزهٔ این همان وقت است که بشهر خود دم و شهریار خود باشم - بالاثر ازین نفس هوا پرست را هیچ خوشي نیست که در جائے (که بوضع سابق دیده اند) بچشم حال نگرند *

(۲) در [بعضی نسخه] نقي خان *

* باقي خان حيات بيگ *

برادر خرد سردار خان کوتوال است - در سال بیست و سیوم عالمگیري بخطاب حیات خاني سرفرازي یافت - و در سال بیست و هشتم بخدمت امانت هفت چوکي از تغیر میر عبد الکریم اختصاص گرفت - و پستر بداروغگي غسل خانهٔ شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم مامور گشت - چون در تسخیر بیجاپور مزاج پادشاه از جانب شاهزاده بدگمان نادولتخواهي شده بر بے التفاتي افزود و مشیران شاهي را (مثل مومن خان نجم ثاني داروغهٔ توپخانه و ملتفت خان بخشي دوم - و بخدرابن دیوان) اخراج فرمود با وصف این شاهزاده متنبه نگشته در محاصرهٔ حیدر آباد با ابوالحسن (که از سابق مربوط بود) راه ارسال پیغام و نامه وا کرد - همگي سعیش آنکه این عقده بدست او انحلال پذیرد - و نزد پدر والاقدر مجراي قلعه‌کشائي بنام او ثبت افتد - بدخواهان حسد پیشه این حسن سعي را بر محامل نکوهیده فرود آورده مزاج پادشاه را منحرف ساختند - روزے در خلوت از حیات خان ازین مقوله استفسار رفت هرچند او بمبالغه بے تقصیري شاهزاده وا نمود موثر نه افتاد فرمودند بشاهزاده ابلاغ حکم نماید که شیخ نظام حیدرابادي امشب ارادهٔ شبخون بر لشکر دارد - ملازمان خود را پیش روي لشکر بفرستد که بانسداد طریق جسارت مستعد باشند - و چون این مردم بآنطرف خواهند رفت اهتمام خان کوتوال گرد خیمهٔ شما باشد - فرداي آن

(که هیزدهم جمادی‌الآخر سال بیست و نهم جلوس بود) شاهزاده
با محمد معزالدین و محمد عظیم بموجب حکم بدربار آمد - دران
وقت پادشاه بدیوان نشسته بودند - بعد آمدن و ساعتی نشستن
فرمودند که بعضی مقدمات با اسد خان و بهره مند خان گفته شد
در تسبیح خانه باهم مطارحه نمایند - ناچار رفتند - اسد خان طلب
سلاح کرد - و گفت که چند روزے بلا تشویش بگذرانند - و بخیمهٔ
(که متصل ایستاده شده بود) آوردند - گویند در وقت یراق گرفتن
معزالدین ارادهٔ دیگر داشت - پدر زهر چشم نمود - هموار شد - اثاثه
و کوکبهٔ دولت را متصدیان سرکار والا بیک چشمک زدن بحیطهٔ ضبط
در آوردند - پادشاه از دیوان برخاسته بمحل‌سرا در آمد - و های‌های
گویان دست بر هر دو زانو زده میگفت - محنت چهل ساله را بخاک
برابر کردم - و پس ازین سانحه چون برادر کلان حیات خان سردار خان
مورد نوازش پادشاهي بود خان مذکور نیز از عتاب محفوظ مانده
سرگرم خدمت گردید - و پس ازان بخطاب موروثی پدر باقي خان
امتیاز یافته در سال چهل و نهم باضافهٔ پانصدي بمنصب دوهزاري
فرق عزت بر افراخته از تغیر کامگار خان به قلعه داری اکبرآباد
(که برصانت و رزانت از سایر قلاع ممتاز - و بنابر آنکه از مدتها
خزائن و جواهر پادشاهي دران مصون و محفوظ است بر جمیع امکنهٔ
هندوستان سرفراز) بر اعتبار خود افزوده رخصت یافت - و پس از
واقعهٔ ناگزیر خلد مکان نزد خود قرار داده بود که از وارثان ملک

هرکه پیشتر باکبرآباد برسد کلید قلعه و خزائن (که از اشرفي و روپیه و عرفي و غریب‌نواز سواي طلا و نقره آلات غیر مسکوک بقولي نه کرور (۲) (۳) روپیه و بروایتي سیزده موجود بود) پیشکش نماید - و هرچند متبادر بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود اما چون رقم سنجان تقدیر نامهٔ شاهي را بنام نامي بهادر شاه معنون ساخته بودند هرآئینه معدات تقدیم این و تاخیر آن ظهور گرفت - محمد عظیم (که از ایالت بنگاله معزول شده بعزم حضور مسافت طی میکرد) ازین خبر دو اسپه تاخته خود را باگره رسانید - باقي خان از تسلیم قلعه سر باز زده باظهار قرار داد خود پرداخت - شاهزاده مورچال تعین‌نمود - چند گولهٔ توپ بمسجد بیگم هم رسید - آخر شاهزاده مفید (۴) ندیده دست از جنگ کشیده از در استمالت در آمده عرضداشت باقي خان را با همان قرار داد گرفته نزد پدر فرستاد - دران هنگام رایات بهادر شاهي مسافت بعید پیموده بدارالخلافه نزول‌نموده بود که ازین مژده تقویتها افزود - و بعجلت عجیل بمستقرالخلافه رسید باقي خان با مقالید قلعه و خزائن بآستانبوس استسعاد یافته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رسانید - و بشمول الطاف و عنایات خسروانه مسرور گردید - بهادر شاه بر سبیل عجالت چهار کرور روپیه از خزانه

---

(۲) نسخهٔ [ب] عرفيء غریب نواز (۳) در [بعضی‌نسخه] و هرچند بذهنها درین امر سبقت محمد اعظم شاه بود (۴) نسخهٔ (ا) چند گوله بمسجد بیگم هم رسید ٭

برآورده بهر یک از شاهزادگان و نوئینان درخور حالت و رتبه انعام فرموده طلب نوکران قدیم و دو ماهه بنو ملازم و لختی باندرون محل و برخی بدرویشان و محتاجان داده دو کرور روپیه را بصرف در آورد و خان مذکور را بدستور سابق در قلعهٔ آگره گذاشت - و در مبادی سلطنت خلد منزل ودیعت حیات سپرد - پسران و خویشانش بسیار بودند *

* بسالت خان میرزا سلطان نظر *

از قوم چغتای ارلات است - پدرش میرزا محمد یار از متوطنان بلخ بود - در عهد فردوس آشیانی وارد هندوستان گردیده در سلک منصبداران انسلاک یافت - و میرزا سلطان نظر در هندوستان متولد شده بعد سن رشد و تمیز به منصب سر برافراخته دست توسل بدامن دولت محمد اعظم شاه زد - آخرها بوکالت شاهزاده در حضور پادشاه بود - و پس از ارتحال خلد مکان محمد اعظم شاه او را بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خان بر نواخته داروغگي ديوان خاص تفویض نمود - و در جنگ بهادر شاه مجروح گشته بمیدان افتاد - پس ازان بملازمت خلد منزل پیوسته بخطاب بسالت خان و بخشي گري رساله (که بنام سلطان عالي تبار قرار یافته) رایت امتیاز برافراخت - و بوقت مراجعت از دکن بمشاهدهٔ دیر طلبي (که حالت مردم رساله بحسرت کشیده بود) مستعفي شد - و در عهد جهاندار شاه بسعي ذوالفقار خان بحالي منصب و جاگیر سابق

سربلندي اندوخت - و در عصر محمد فرخ سير حسين علي خان رابطهٔ قديم ملحوظ داشته بخشي‌گري فوج تعيناتي خود (كه به تنبيه راجپوتان نامزد شده بود) بنام او مقرر كرده همراه گرفت پستر در سفر دكن هم همراهي حسين علي خان گزيده مطابق سنه (۱۱۲۷) هزار و يكصد و بيست و هفت هجري در جنگي (كه با داؤد خان پنني[(۲)] متصل بلدهٔ برهان پور رو داد) نقد جان در باخت و در مكان ملكي خود واقعهٔ محلهٔ سنوارهٔ بلدهٔ مذكور مدفون گشت بآشنا پرستي نامے بر آورد - و توفيق كلمة الخير بسيار داشت - پسر كلانش ميرزا حيدر نام داشت - بدستگيري حسين علي خان بعد پدر بخدمت بخشي‌گري مذكور قرار يافت - و پس از سادات ترک روزگار نموده گوشهٔ انزوا گزيد - و پسر دومش (كه بخطاب پدر مخاطب گشته همراه آصف جاه بود) محرر اوراق او را ديده - ازو دو پسر (كه باقي مانده‌اند) بمنصب و جاگير قليل بسر مي برند *

* بيان خان *

شيخ فاروقي‌ست - و چون فاروقيان خانديس بلفظ خاني زبانزد بمنصب دو هزار و پانصدي رسيده تيول در ملک دكن داشت و بنوكري مي پرداخت - وضع درويشانه داشت - مريدانش قايل بخارق عادت وے اند - با سيد عبد الله خان قطب الملک آشنائي قديم داشته - چون در سنه[(۳)] (۱۱۲۹) هزار و يكصد و بيست و نه هجري

---

(۲) نسخهٔ [ب] پني (۳) در [بعضي نسخه] بيست هجري *

امیر الامرا حسین علي خان از دکن باراده دستگیر ساختن محمد (۲) فرخ‌سیر عازم شاهجهان آباد شد او بیمار بود - در سنه (۱۱۳۰) هزار و یکصد و سي هجري فوت نموده در حویلی خودش واقعهٔ محلهٔ فاضل پوره بلدهٔ اورنگاباد مدفون است - پسر کلانش بخطاب پدر مخاطب گشته اوقات بسر برده - پسر دومش محمد مرتضی خان است - که آخر بیمین الدوله بهادر سرفراز جنگ مخاطب و بمنصب عمده مرتقي گردیده بقلعه داری بیدر چهرهٔ عزت برافروخت مرد زنده دل قانع بقسمت بود - و در یار باشي یدطولی داشت در سنه (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت - بیرون بلدهٔ حیدرآباد طرف فتح دروازه مدفون است *

* برهان الملک سعادت خان *

میر محمد امین نام - از سادات موسوی نیشاپوري ست ابتدا بمنصب هزاري در والا شاهیان محمد فرخ سیر منتظم گشت و پس از جلوس آن پادشاه بوساطت محمد جعفر [که دران عهد خطاب تقرب خان و خدمت خانسامانی داشت - و در ابتدای جلوس (که غلا رو داد) کرور گری گنج نیز ضمیمه یافت] فیابت کروري گري بدو مفوض شد - پستر بفوجداری هندون بیانه مضاف صوبهٔ اکبرآباد (که مکان روز طلب است) (۳) سربلند گردیده به‌براندا ختن

---

(۲) نسخهٔ [ب] برهم زدن محمد فرخ سیر (۳) در [بعضی نسخه] زورطلب *

زبردستان و گوشمال مفسدان پرداخته نامی بکارطلبي برآورد - و باضافهٔ پانصدي مرتقي گشت - و چون نواح اکبرآباد موردلشکر فردوس آرامگاه شد با جمعیت خوب آمده ملحق گردید - و با محمد امین خان بهادر در مشورت کشتن حسین علي خان شریک غالب بوده در شورش سید غیرت خان (۲) بارهه و دیگر رفقای حسین علي خان همپای پا برجا و کوششهای درست بکار برد - و در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب بهادري و عطای علم و نقاره لوای برتري افراشت - پستر در جنگ فردوس آرامگاه با سلطان ابراهیم پسرکلان سلطان رفیع الشان (که قطب الملک بعد کشته شدن حسین علي خان ببزرگي (۳) برداشته بود) بسرداري میسرهٔ قرار یافته وقت زد و خورد ترددات نمایان بتقدیم رسانید - و پس از ظهور فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب برهان الملک بهادر بهادر جنگ سرفراز شده بصوبه داري مستقر الخلافه چهرهٔ عزت برافروخت - چون چورامن جات (که از پیش آوردهای سادات بارهه بود) درین جنگ از دست بهادران فوج پادشاهي مقتول گردید و پسران او گڈهیهای موطن خود را استحکام داده سر خودسري برداشتند نام برده بتادیب آنها مامور شده هرچند در قلع و قمع آنها دقیقهٔ فرونگذاشت اما چون آنها از تراکم اشجار و مکانهای مستحکم پناه درست داشتند چنانچه باید

---

(۲) در [بعضی نسخه] عزت خان (۳) در [اکثر نسخه] بدوزکي *

گوشمال آنها بوقوع نیامد - پس ازان از صوبه‌داری مزبور تغیر شده بداروغگی توپخانهٔ حضور ضمیمهٔ آن نظم صوبهٔ اوده (که روز طلب مقرریست) طبل شادکامي نواخت - و دران‌صوبه از داشتن فوج بسیار و توپخانهٔ فراوان و کشتن و بستن مفسدان فتنه جو خوش نسقی (۲) او بر روی روز افتاد - سال بیست و یکم جلوس فردوس آرامگاه مطابق سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري (که نادر شاه وارد هندوستان گردید - و پادشاه تا کرنال بعزیمت مقابلهٔ او متوجه شد) او عقب مانده بود - بطي منازل طولاني خود را رسانید - چون اسباب (۳) او و بهیر لشکر از عقب دو راه بود فوج ایران بدریافت این معنی دویده بر سرآنها ریختند - او بمجرد استماع این‌خبر باوصف ممانعت پادشاه و اهل کنکاش شتاب زدگي بکار برده با جمعیتي که حاضر بود به پیکار آنها شتافت - آنها رو گردانیدند - او بخیال تعاقب میدانے طی کرد - پستر آنها باتفاق فوجهاے دیگر بر گشته بزد و خورد پرداختند - او زخمي شد - و حسب تقدیر فیل نثار محمد خان شیرجنگ برادرزادهٔ برهان الملک مست بود - بر فیل برهان الملک دویده پیش انداخته درلشکر قزلباش رسانید - و بازداشتن میسرنشد باین‌نهج برهان الملک دستگیر گردید - پس ازان برسم زمانه سازي درآمده ضعف پادشاه خاطرنشین نادر شاه ساخت - و متعهد شد که مبلغے از دار الخلافه مي‌دهانم - پس ازانکه فیمابین فردوس آرامگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] خوش نصیبی او (۳) نسخهٔ [ب] چون بار و بهیر لشکر ٭

و نادرشاه مصالحه صورت گرفت شاه برهان الملک را فرمود - که باتفاق طهماسپ خان جلایر بشاهجهان‌آباد رود - لهذا نام برده بدار الخلافه شتافته برای شاه جا درون قلعهٔ پادشاهي مقرر کرد - و نهم ذي‌الحجه هردو پادشاه ببلده رسیدند - شب دهم ذي‌الحجه مطابق سنه (۱۱۵۱) هزار و یک صد و پنجاه و یک هجري نام برده بهمان زخمها بمالک فنا شتافت - بالجمله امیرے بود کار طلب - و جرأت با زینت پروري دوشادوش داشت - پسرے ازو نماند - صبیهٔ او با ابوالمنصور خان منسوب بود - احوالش جداگانه زینت ترقیم پذیرفته *

* حرف التاء *

* تردي بیگ خان ترکستانی *

بقدم بندگي و دوام خدمت جنت آشیاني اختصاص داشت بعد فتح گجرات بحکومت چانپانیر مامور گشته - چون میرزا عسکري (که بایالت گجرات نامزد بود) از سلطان بهادر شکست یافته بداعیهٔ فساد راه آگره پیش گرفت و سلطان بهادر از آب مهندري گذشته برسر چانپانیر آمد او با وصف رصانت و متانت قلعه و کثرت و فزوني سرانجام قلعه داري همت بای داده در ماندو بجنت‌آشیاني پیوست - اما او با همه اعتبار و دیرین مرافقت در اصل تهي‌مایهٔ جوهر اخلاص و نقد حسن عقیدت (که درعالم ملازم پیشگي بهتر ازین راس المالي نشان نداده اند) بود - در ایام هرج و مرج آنچه

حقیقت‌ورزان ننگ وعار شمارند بل سایر مردم در آئین نمک خوارگی بر خویش نه پسندند از غایت وقاحت و بے آزرمی بخود گوارا نمود - چنانچه روزے هنگام ره پیمائی ولایت وار مالدیو اسپ خاصه برای سواری بادشاه نبود - چون ازو خواستند مضایقه نمود قدیم کوکه اسپے (که مادرش سوار بود) پیش کشید - و آن ضعیفه را بشتر برنشاند - و پس از وصول رایات همایونی بامرکوت چون عسرت و شدت بنهایت انجامید مال و اسبابے را (که بدولت پادشاهی بهم رسانده بود) باوجود طلب دریغ داشت - پادشاه باتفاق رای پرشاد حاکم آنجا او را با جمعے دیگر (که تمولے داشتند) گیرانده‌اند و معهذا از انصاف دوستی اکثر اموال را بآنها باز داده برخی بمساعدت برگرفته بملازمان درخور حال تقسیم یافت - و در حین توجه عراق تردی بیگ خان با سایر ملازمان بے حقیقت از حوالی قندهار جدا شده بمیرزا عسکری پیوست - میرزا هرکدام را بگمان مالداری بنوکران خود حواله کرده بقندهار برد - بیشترے را بشکنجه هلاک ساخت - و از تردی بیگ خان مبالغ خطیر برگرفت *

چون جنت آشیانی از عراق معاودت نمود او بکمال ندامت وتشویر بآستان‌بوس رسیده بهمان مرتبهٔ امارت فایزگشت - و در سنه (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنجم از انتقال میرزا الغ بیگ ولد میرزا سلطان او را بتیولداری زمین‌داور بر نواخته بجهت انتظام آن‌حدود رخصت فرمود - و چون در یساق هندوستان مصدر تردداتِ عظیمه

گردید میوات جاگیر یافته اعتبار و اقتدارش افزود - و در سنه (۹۶۳) نهصد و شصت و سه هفتم ربیع الاول (که همایون پادشاه در دارالملک دهلي در وقت فرود آمدن از پشت بام مسجد لغزش یافته بزمین آمد - و ازین عالم انتقال نمود * * مصرع *

۹۶۲

* همایون پادشاه از بام افتاد *

تاریخ (۲) است) تردي بیگ خان (که نقش امیرالامرائي بر لوحهٔ خاطر مي نگاشت) خطبه بنام عرش آشیاني خوانده ادوات و اسباب سلطنت را مصحوب میرزا ابوالقاسم پسر میرزا کامران بدرگاه اکبري (که انتظام بخش مملکت پنجاب بود) کسیل نمود - و باین نیکو بندگي درجهٔ استحسان یافته بمنصب پنجهزاري ممتاز شد و باتفاق امرای دهلي بسرانجام آنولایت قیام نموده باآئین شایسته بر سر حاجي خان (که از غلامان رشید شیرشاه بود - و در نواح نارنول سر بشورش برداشته دست تصرف باطراف و جوانب مي کشود) رفته آن الکا را ازو مستخلص ساخت - و تا میوات پتعاقب شتافته بسیارے از ارباب تمرد را مالش بسزا داد - و مراجعت نموده امنیت افزای دهلي گردید *

درین اثنا هیمو بقال (که حسب و نسب نداشت - و ابتدا درقصبهٔ ریواري (۴) بصد خواري در پس کوچها نمک میفروخت - و بعیاروري

---

(۲) این تاریخ یك سال کم است (۳) نسخهٔ [ج] هیمون (۴) در [بعضی نسخه] ریواڙي *

داخل بقالان سلیم شاه شده از تقریر و بدگوئی مردم روشناس گشت)
چون نوبت ریاست بمبارز خان عدلي رسید وکیل و سپهسالار صاحب
اختیار گشته بنیروی جرأت و زر پاشي کارهای عظیم متمشي
ساخت - اول بسخت رای خود را نامیده باز ببراجه بکرماجیت
مخاطب نمود - چون سواری اسپ نمیدانست همواره بر فیل
مي‌نشست - و فیلان بسیار جمع نموده پانصد فیل شیرمست دلیر
داشت - واقعهٔ ناگزیر جنت آشیاني شنیده با پنجاه هزار سوار
و هزار فیل و پنجاه و یک توپ و پانصد ضربزن بر سر دهلي
رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد - صوابدید بیشتر امرا (که
بنابر آشوب او از اطراف و نواحي نزد تردي بیگ خان فراهم
آمده بودند) آن بود که بانتظار قدوم پادشاهي باستحکام برج و بارهٔ
قلعه باید پرداخت - تردي بیگ خان بدلدهي و همت افزائي همه‌را
آمادهٔ پیکار ساخته دوم ذي‌الحجه سال مذکور عرصهٔ نبرد آراست
... دلیرانه فوج مخالف را برداشت - اکثرے پی گریختها
شتافتند - و برخے بنهب و غارت پرداخته - تردي بیگ خان با جمعے
معدود ایستاده تماشا میکرد - که ناگاه هیمو از گوشهٔ برآمده برسرش
ریخت - افضل خان خواجه سلطان علي و اشرف خان میر منشي از
بے‌همتي و ملا پیر محمد شرواني (که بیرام خاني بود - و شکست
هنگامهٔ سپه‌سالاری او میخواست) مسلک فرار پیمودند - تردي بیگ
خان زیستن بعار را بر فروشدن بناموس گزیده راه گریز پیش

گرفت - و کارے چنین پیش رفته برعکس شد - و در قصبهٔ سهرند باردوی پادشاهي (که باستیصال هیمو رهگرا بود) ملحق گشت - و چون بیرام خان او را همسر خود دانسته پیوسته از جانب او در اندیشه بود و او نیز خود را سپه‌آرای پادشاهي قرار داده برانداختن بیرام خان را همواره از متخیلات خود داشت و تعصب مذهب ضمیمه بود دریں وقت (که تردي بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده و ادبار یافته آمده) طرح دوستي انداخته بخانهٔ خود طلبیده - و اورا در خرگاه گذاشته خود ببهانهٔ طهارت بیرون رفت - فرمانبران پس او کارش تمام ساختند * بیت *

* کسے را که دیدي تو در جنگ پشت *
* بکش گر عدو در مصافش نکشت *

دران روز عرش آشیاني بصحرای سهرند بشکار باشه مشغول بود چون مراجعت نمود بیرام خان گفته فرستاد - که باعث این دلیري غیر از دولت خواهي امرے دیگر نبوده - تردي بیگ خان دریں جنگ دیده و دانسته گریخت - چه بے اخلاصي و نفاق او معلوم همگنان است - اگر در امثال این تقصیرات تغافل ورزیده شود مهمات کلي متمشي نخواهد شد - و آنکه رخصت نگرفتم شرمنده ام میدانستم که حضرت از عطوفت ذاتي مجوز نمیشدند - عرش آشیاني بتقاضای وقت عذر خانخانان پذیرفت - اما چون سردار عمدهٔ قدیمي بود در خاطر پادشاه گران گذشت - و امرای چغتا نیز کینهٔ

بیرام خان در دل گرفته در بیم و هراس افتادند *

* تاتار خان خراسانی *

از امرای اکبري ست - بمنصب هزاري رسیده - نامش خواجه طاهر محمد است - مدتے در سلک وزرا انتظام داشت - سال هشتم باتفاق شاه بداغ خان بتعاقب شاه ابوالمعالي (که از حصار فیروزه شده کابل رویه میرفت) تعین گردید - پس ازان مدتها بحراست دهلي مامور بود - در سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش هجري به نیستي سرا در شد *

* تردون محمد خان *

خواهرزادۀ شاه محمد سیف الملوک است - که بولایت غرجستان مضاف خراسان استیلا یافته بود - شاه طهماسپ صفوي در سنه (۹۴۰) نهصد و چهل در بلدۀ هرات قشلاق نموده فوجے تعین فرمود که او را مستاصل ساخته آن آلکا را مجددا بتسخیر در آوردند تردون محمد خان ابتدای حال ملازم امیر ستوده خصال محمد بیرام خان گردیده باعزاز و اعتبار از سایر همرتبگان و امثال سر آمد گشت - چون عرش آشیاني با بیرام خان دل دگرگون ساخت و عنان عزیمت برسم شکار بجانب دهلي تافت بیرام خان با همه دانش و فطانت غافل ازین (که قرعه اش بر عکس مراد و منصوبۀ روزگار بطور دیگر برآمده) با دلے فارغ کوس استقلال میزد - و اگر سخنے ازین قسم میرسید باور نمیکرد - تا آنکه مناشیر طلب بامرا صادر شد

یقین کرد که شکار این بار بطرز دیگر است - ترسون محمد خان را
با معتبران دیگر بحضور فرستاده مراتب فروتنی و ضعیف نالی گذارش
نمود - ترسون محمد خان چون بحضور رسید در جواب سخنان
دلپذیر شنیده نطق نکشید - و بمعاودت رخصت نیافت - بیرام خان
(که این راه پیش گرفته بود) مسدود یافت - خواست گریان و نالان
خود را بحضور رساند - مخالفان او آگهی یافته بعرش آشیانی دلنشین
گردانیدند - که آمدنش بهر وضعے که باشد فریبی و غدرے دران
مطوي ست - لهذا ترسون محمد خان را با امیر حبیب الله خان روانه
فرمود - که اورا از آمدن ممانعت نمایند - و نگذارند که او در لباس
درستي هم بحضور رسد - و پس از سرگذشت بسیار (که لختے در
احوال آن امیر سعادت تخمیر بزبان خامه گذشته) برخصت سفر حجاز
مجاز گردید - ترسون محمد خان را با حاجي محمد خان سیستاني
همراه دادند - آنها برسم بدرقه تا اقصای ممالک رسانیده از حدود
ناگور بر گشتند - پس ازان ترسون محمد خان بدوام خدمت حضور
شرف اختصاص یافته بتدریج پایهٔ امارت برتر افراخته بمنصب والای
پنجهزاری بلند نامي یافت - زمانے حکومت بهکر بنام او قرار گرفت
و وقتے بایالت پتن گجرات تعین گشت - در سال بیست و سیوم
ازانجا تغیر شده در سال دیگر بفوجداري جونپور رخصت یافت
و ملا محمد یزدي را (که از مشاهیر فضلای آن وقت بود) بصدارت
آنصوب همراه گردانیدند - چون برخے تیولداران صوبهٔ بنگ و بهار

سرتابي نموده غبار فتنه و آشوب بلند ساختند ترسون محمد خان
خود را باتفاق امرای عقیدتمند بصوبهٔ بهار رسانیده در مالش
بهادر خان بدخشي (۲) و عرب خان (که ازان گروه ضلالت‌پژوه بودند)
کوشش فراوان بکار برد - چون معصوم خان فرنخودي از ناحق‌شناسي
بیراه روي گزید ترسون محمد خان بهمراهی شهباز خان عرصهٔ نبرد
آراست - چون سال بیست و هفتم میرزا عزیز کوکه باستخلاص بنگاله
و انتزاع آن از دست امرای نمک حرام مامور گردید ترسون محمد
خان نیز بهمراهي نامزد شد - و در کشایش آن دیار دست و بازوی
مردانگي بر کشاد *

پس ازان [که امرای قاقشال از معصوم خان کابلي (که سرگروه
ارباب فساد بود) جدا گشته بعسکر پادشاهي پیوستند] کوکلتاش
ترسون محمد خان را بجانب گهوڑا گهات بنگاه قاقشالان روانه نمود
تا مبادا آن نواح دست خوش تاراج مخالف شود - ترسون محمد
خان ببندوبست آن ناحیه پرداخته در تاجپور رخت اقامت انداخت
تا آنکه معصوم خان عاصي بسیارے شورش طلبان را فراهم آورده
از ولایت بهاٹي در رسید - و مملکت پادشاهي‌را تا هفت کروه ٹانڈه
یغمائي ساخت - و جمعے‌را بتاراج حواشي تاجپور برگماشت - ترسون
محمد خان قلعه نشین گردید - شهباز خان کنبو برهنموني همت
از پٹنه باهنگ سزای بدسگالان راهي گشت - امرای بنگاله و ترسون

(۲) نسخهٔ [ج] بهادر بدخشي *

محمد خان بدر پیوسته هنگامهٔ کارزار با مخالف گرم ساختند - در کمتر زمانے فیروزي چهره برافروخت - معصوم عاصي باز بولایت بهاتي پناه برد - شهباز خان [باراده آنکه عیسی مرزبان آن سر زمین (که پیوسته بزبان حرف یک جهتي میراند) اگر دریندولا معصوم خان را بسپارد هرآئینه یکرنگی او پیدائي گیرد - وگرنه پاداش نادرستی یا بکنارش گذارد] (۲) بدان مرز و بوم رو آورد - چون ساحل دریای گنگ نزد خضر پور (که این گذرگاه درآمد جای آندیار است) معسکر گردید و آویزشها بمیان آمد سنارگانون بدست افتاد - و بکتراپور (که بنگاه آن بومي ست) بتاراج رفت - و باندک چپقلشے معصوم خان ثبات و شکیب پای داده نزدیک بود که دستگیر شود - درین هنگام عیسی مذکور (که بولایت کوچ رفته بود) با فراوان لشکر و گزین سامان در رسید - امرای پادشاهي برکنار برهمپتر (که بزرگ دریائیست از ختا مي‌آید) پای همت افشردند - و قلعه اساس مي‌نهادند از هر دو سو نبرد دریا و هامون گرمي پذیرفت - ترسون محمد خان را فرستادند - تا سامان لشکر نموده از سمتے درآید - و غنیم را دو دله گرداند - قضا را در آمدنها پی‌سپر راهے (که بمخالف نزدیک بود) گردید - معصوم خان ازین آگهي با جمعے انبوه تیزدستي نمود شهباز خان محب علي خان را با لختے دلاوران بکمک تعین کرد و مسرے را دواند - که تا پیوستن آنها باستوار جا پناه برد - باورش

---

(۲) نسخهٔ [ب] نادرستي بکنارش ء

نیامد - و گفت فریب‌کاران بدین‌بهانه گروهے از سردار جدا ساخته‌اند
آخر بفراوان کوشش همراهان (که سودمندی احتیاط و زیان زدگی
سبے پروائي گذارش نمودند) ناگزیر نخست مستحکم جائے بدست
آورد - اما ازین رو (که آن سخن را بهیچ بر نگرفته بود) درنگ نکرده
باردو شتافت - درین اثنا فوجے نمودار شد - سررشتهٔ دور بیني
از دست داده کمک پنداشت - و در سامان مهماني شد - قدمے چند
رفته بود که شورش غنیم عرصهٔ ایمني را غبار آما گردانید - هرچند
هوا خواهان مبالغه نمودند (که تا پیوستن مردم اردو و کمک کام‌سرعت
برداشته بهمان محکمه باید رفت) راضي نشد - و با دلے همت قرین
رو بکارزار آورد - برخے سامان نبرد گفته جدائي گزیدند - با آنکه
بیش از پانزده کس همپائي نکردند عرصهٔ نبرد را بشایستگي
برآراست - و بسرنوشت آسماني زخمي دستگیر شد - معصوم خان
از در دوستي درآمده خواست با خود هم داستان گرداند - او از
اخلاص سرشتي بسرزنش و نکوهش پیش آمد - و بنصائح هوشمند
جواب برگفت - آن سبک سر بخشم رفته آن آفتاب دولت را
از هم گذرانید - در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو سال بیست و نهم
این سانحه واقع شد *

* تولک خان قوچین *

از امرای بابري ست - پس ازان برکاب همایوني پیوسته - چون

---

(۲) در [اکثر نسخه] آن سخن را هیچ بر نگرفته بود *

آن پادشاه از ایران مراجعت نموده کابل را بتصرف درآورد هنگامی
(که میرزا کامران باظهار شوق ملازمت با دل پردغا نزدیک کابل رسیده
و اموای نفاق پیشه بدو پیوستند) جنت آشیانی چار ناچار عنان
عزیمت بجانب ضحاک و بامیان (که اکثرے از اخلاص سرشتان
در انصوب بودند) منعطف ساخت - اورا با چند نفر دیگر برای
خبرگیری کابل روبه روانه فرمود - و غیر ازو هیچ یک بر نگشت
حسن خدمت او منظور نظر سلطانی گشته بمنصب قور بیگی
سربلندی یافت - در مهم هندوستان ملازم رکاب خسروی و مصدر
شایسته پرستاری بود - پس از فوت جنت آشیانی چون ببراه روی
شاه ابوالمعالی بر روی روز افتاد هوا خواهان دولت اکبری در فکر
دستگیر ساختن او شده روزے بتقریب ضیافت طلبداشتند - او
چون دست بشستن دراز کرد تولک خان (که بچستی موصوف
بود) از پس در آمده هردو دست او بر گرفت - دیگران هم امداد
نموده این کار را پیش بردند - پس ازان مدتها بتعیناتی کابل
بسر می برد - سال هشتم جلوس اکبری غنی خان پسر منعم بیگ
خانخانان (که در کابل راتق و فاتق مهمات بود - و سبکسری
و آشفته رائی در اصل فطرت داشت) مستی جوانی و حکومت
علاوهٔ آن گردیده روزے بے هیچ تولک خان را با آنکه از روشناسان
صاحب اعتبار بود گرفته با جمعے از خویشان او در بند کرد - او
بسعی بعضے مردم صلاح اندیش مخلصی یافت - اما پس ازین روداد

در موضع بابا خاتون (که بجاگیر او مقرر بود) فروکش کرده فرصت انتقام میجست - روزے غني خان بتقریب استیصال قافلهٔ بلخ از کابل برآمد - و در مقام خواجه سیاران (که منزلے ست دل کشا) بزم باده نوشي آراست - تولک خان با جمعے از خویشان و نوکران بسر وقت او رسیده در حالتي (که بے خود بود) او را با شگون پسر قراچه دستگیر ساخت - و بحرفهای درشت دل دردمند خود از غصه وا پرداخت - و ارادهٔ گرفتن کابل با مردم اهتمام آنجا موافقت نموده در موضع خواجه اواش (۲) (که دو کروهي بلدهٔ مزبور است) فرود آمد چون فضیل بیگ برادر منعم خان و ابوالفتح پسرش بجنگ مستعد شدند بگرفتن بعضے محالات مصالحت نموده غني خان را گذاشت او بمجرد رهائي جمعیت نموده بر سر تولک خان روانه شد - تولک خان توقف خود مصلحت ندیده راه هندوستان پیش گرفت - متصل آب غوربند لشکر کابل باو رسیده جنگ در پیوست - بابا قوچین و چندے دیگر از نوکران او بقتل رسیدند - و او با پسر خود اسفندیار و معدودے خویشان و ملازمان مردانه برآمده سال مذکور بملازمت عرش آشیاني پیوست - و بیافتن تیول در صوبهٔ مالوه سرمایهٔ آسودگي اندوخت - سال بیست و هشتم (که سپاه مالوه بکومک میرزا خان خانخانان تعین گردید) او نیز پیوسته باشارهٔ خانخانان بر سر سید دولت (که در کهنبایت مصدر هنگامه بود) رفت - و اورا سزا داده

---

(۲) در [بعضي نسخهٔ اکبر نامه] خواجه رواش ●

فیروز مند گردید - پس ازان بلشکر سلطانی ملحق گشته در جنگ
سلطان مظفر گجراتی تعینات مثل جرانغار و شریک تردداث مبارزان
بود - پس ازان بهمراهی قلیج خان بتسخیر بهرونج (۲) روانه گردید - سال
سیم (که لشکر مالوه بکومک خان اعظم جهت تسخیر دکن تعین شد)
او نیز بدان صوب شتافت - و در رنجش خان اعظم و شهاب الدین
احمد خان بحرف طرازی هرزه درایان متهم گشته زندانی گردید
پس از رهائی در کومکیان صوبهٔ بنگ و بهار قرار یافته سال سي و هفتم
جلوس در جنگ پسران قتلو بهمراهی راجه مانسنگهه تقویت افزای
فوج دست چپ بود - اوائل سال چهل و یکم مطابق سنه (۱۰۰۴)
هزار و چهار هجری رخت هستی بر بست *

* تردی خان *

پسر قیا خان کنگ است - بعد فوت پدر منظور نظر عنایت
عرش آشیانی گشته بمنصب در خور مورد تفضل گردید - پستر
همراه شاهزاده سلطان دانیال بمهم دکن تعین شده آثار نیکو بندگی
بظهور رسانید - پس ازان بسبب بعضی بے اعتدالیها از نظر افتاده
سال چهل و نهم (۳) باز مشمول عواطف ساخته باصل و اضافه بمنصب
دو هزاری پانصد سوار و انعام پنج لک دام امتیاز اندوخت *

* ترخان مولانا نورالدین *

مولد او جام - و منشای او مشهد مقدس - رضوی ست - پدرش

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) نسخهٔ [ب] و ششم ۰

سلطان علي مشهور بسلطاني در هرات بامور شرعيه قيام مي‌نمود
مولانا بفضل و كمال و شجاعت و سخاوت اتصاف داشت - و بهيئت
و هندسه و اصطرلاب شوق مند بود - همراه قاضي برهان خوافي
بملازمت فردوس‌مكاني استسعاد يافت - و صحبتش با جنت‌آشياني
كوك گشته از جملهٔ نديمان و مجلس نشينان بزم همايوني گرديد
و در سفر عراق ملتزم ركاب بوده بيست سال در ملازمت آن پادشاه
عالي جاه بسر برد - گاهے پادشاه ازو استفادهٔ علوم ميكرد - و گاهے او
از علم رياضي خصوص اصطرلاب از جناب همايوني (كه درين فن
مهارت تمام داشت) استفاضه مي‌نمود - طبعش موزون بود - ديوانے
دارد - ازو ست * * بيت *

* چون دست ما بدامن وصلت نميرسد *
* پاي طلب شكسته بدامان نشسته ايم *

بمناسبت اسم نوري تخلص ميكرد - و اورا نوري سفيدوني ميگفتند
سفيدون قصبه ايست از توابع دهلي - چون مدتے در جاگيرش بود
بدان شهرت گرفته *

عرش آشياني در ايام فرمان روائی خود بنابر خدمات سابقه
ولاحقه مورد نوازش فرموده بخطاب خاني و پس ازان بترخاني
برنواخته صاحب طبل وعلم گردانيد - و پرگنهٔ سامانه (كه در تيولش
بود) از جانب او مير سيد محمد نامي بمهمات آنجا مي پرداخت
در سال دهم شير محمد ديوانه (كه در اصل از خدمتكاران خواجه معظم

بود - و بعد ازان به بیرام خان پیوسته بواسطهٔ حسن صورت بقرب او امتیاز یافته اعتبارے بہم رسانید - و چون در ایام حوادث او سالک مسالک بیحقیقتي شده در درگاه پادشاهي منظور نگشته از چندے دران قصبه بسر میبرد) روزے نایب مولانا را بخانهٔ خود مهمان ساخت - در اثنای صحبت پیکان را سوهان میکرد - ناگهاني تیر را در کمان نهاده بر سینهٔ آن بیگناه زد - که کارش تمام شد - آنچه اموال و اسباب او بود متصرف گشته اوباشے چند فراهم آورد - و در حوالی آن ولایت دست نهب و غارت دراز ساخت - مولانا همت بدفع او گماشت - همین (که مقابله اتفاق افتاد) آن مغرور بر فوج مولانا تاخت - دران تاختن اسپش بتنهٔ درختے رسیده افتاد - جمعے پیادها دستگیرش ساختند - مولانا فورا بقتل رسانید - چون مولانا نورالدین محمد خان خطاب ترخاني یافته بود و معنی ترخاني نداشت این قطعه گفته * نظم *

* ز روی مکرمت وز راه احسان *
* بتوخان داد خاني شاه عادل *
* ازین منصب سرافراز جهان شد *
* میان خلق و در مالک و اماثل *
* ازین خاني همین نامےست بروی *
* ازین نام کلان او را چه حاصل *
* ز ترخاني هم او را شکوهٔ هست *

* بفزد خسرو دانای کامل *
* که غیر از خان خشکی می نماند *
* ز ترخانی تری گردد چو زایل *

آخر عمر خدمت تولیت مقبرهٔ جنت آشیانی بدو مفوض گشته همانجا ودیعت حیات سپرد *

* تخته بیگ سردار خان * (۲)

از یکهای میرزا حکیم بوده - در جنگی (که میرزا را بافواج عرش آشیانی رو داد) مصدر دلیری گشته نامے براه مردمی برآورد پس از فوت میرزا همراه پسرانش در سال سیم جلوس آن پادشاه بعتبهٔ سلطنت رسیده دولت بار یافته بگوناگون انعامات مشمول عاطفت گردید - پس ازان بتعیناتی صوبهٔ کابل آبرو یافته همراه کنور مانسنگهه و زین خان کوکه در تنبیه گروه یوسف زئي و تاریکیان بکرات مصدر ترددات شایان گشت - سال سي و نهم بهمراهیٔ شاهزاده سلطان سلیم مقرر شده در نواح لاهور جاگیر یافت - پستر بتهانه‌داریٔ پشاور سرافرازي اندوخته بارها گروه تاریکي را گوشمال بسزا داد - چون خدمات پسندیده ازو بظهور آمد در سال چهل و نهم بخطاب خاني رایت ناموري افراشت - و پس از جلوس جنت مکاني چون ماجرای آمدن حسین شاملو حاکم هرات با فوج گران و محاصره نمودن قلعهٔ قندهار بعرض خسرواني رسید او را بمنصب دو هزاري

(۲) در [بعضی نسخه] تحته بیگ - یا پخته یا بخته باشد ه

و خطاب سردار خان بر نواخته همراه میرزا غازي بیگ بکومک
شاه بیگ خان حاکم قندهار دستوري شد - تا رسیدن اینها چون فوج
قزلباش از گرد قلعه برخاسته مراجعت بوطن خود نموده بود او از
تغییر شاه بیگ خان بحکومت قندهار سربلند گردید - و در اندک
مدت سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجري در انجا
ودیعت حیات سپرد - پسرانش حیات خان و هدایت خان بمنصب
قلیلي سرافراز بودند *

* تاش بیگ تاج خان *

از یکهای میرزا محمد حکیم است - پس از فوت میرزا در سال
سیم جلوس بملازمت عرش‌آشیاني کام دل اندوخته منظور نظر
عاطفت گشت - و بتنخواه جاگیر از صوبهٔ پنجاب سرفرازي یافت
سال سي و یکم بهمراهئ راجه بیربر بکومک زین خان کوکه و سال
سي و دوم باتفاق عبد المطلب خان بمهم تاریکیان رخصت پذیرفت
سال چهلم خود اورا بمالش عیسی خیل دستوري دادند - اگرچه
دست و پاي جنبانید اما چون رنجوري داشت چنانچه باید
کار صورت نبست - سال چهل و دوم در کشایش قلعهٔ مؤ (که یکي
از حصون معظمهٔ زمینداران کوهسار شمالي صوبهٔ پنجاب است)
باتفاق آصف خان تعین شده مصدر ترددات گردید - و از راه
مکرمت بخطاب تاج خان مخاطب شد - سال چهل و هفتم (که
باز شورش باسو زمیندار کوه مذکور در صوبهٔ پنجاب برخاست

و خواجه سلیمان نامي بخدمت بخشي‌گري آن صوبه مامور گشته مرخص شد - که فوجي از قلیچ خان صوبه‌دار و دیگر جاگیرداران آن نواحي را مثل حسن بیگ شیخ عمري و تاج خان و احمد بیگ خان کابلي یک جا ساخته بتنبیه آن مقهور سزاوار نماید) او انتظار دیگران ننموده بکوچهای متواتر بپرگنهٔ پتهان (۲) رسیده بتهانه‌گاه آنها رفت - قضا را وقتي (که مردم او در صدد خیمه زدن بودند) فوجهای آن شقي نمایان شد - جمیل بیگ پسر او بے تابانه برانها تاخت جنگ سخت در پیوسته جمیل بیگ با پنجاه کس از ملازمان پدر بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سربلندي یافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل بهندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بیگ خان خاندوران (که از قندهار معزول شده در راه بود) تقرر یافت نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد پستر باضافهٔ منصب کامیاب شده بصوبه داري تَتّهه چهرهٔ عزت برافروخت - سال نهم مطابق سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هجري همانجا بخلوتکدهٔ بقا خرامید *

* تربیت خان عبد الرحیم *

پور قایم خان پسر مقیم خان بن شجاعت خان اکبري ست مقیم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازي یافته اواخر

(۲) نسخهٔ [ب] نتهان یا بتهان باشد *

و خطاب سردار خان بر نواخته همراه میرزا غازي بیگ بکومک
شاه بیگ خان حاکم قندهار دستوري شد - تا رسیدن اینها چون فوج
قزلباش از گرد قلعه برخاسته مراجعت بوطن خود نموده بود او از
تغیر شاه بیگ خان بحکومت قندهار سربلند گردید - و در اندک
مدت سال سیوم مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده هجري در انجا
ودیعت حیات سپرد - پسرانش حیات خان و هدایت خان بمنصب
قلیلی سرافراز بودند *

* تاش بیگ تاج خان *

از یکهای میرزا محمد حکیم است - پس از فوت میرزا در سال
سیم جلوس بملازمت عرش‌آشیاني کام دل اندوخته منظور نظر
عاطفت گشت - و بتنخواه جاگیر از صوبهٔ پنجاب سرفرازي یافت
سال سي و یکم بهمراهی راجه بیربر بکومک زین خان کوکه و سال
سي و دوم باتفاق عبد المطلب خان بمهم تاریکیان رخصت پذیرفت
سال چهلم خود اورا بمالش عیسی خیل دستوري دادند - اگرچه
دست و پاي جنبانید اما چون رنجوري داشت چنانچه باید
کار صورت نبست - سال چهل و دوم در کشایش قلعهٔ مؤ (که یکی
از حصون معظمهٔ زمینداران کوهسار شمالی صوبهٔ پنجاب است)
باتفاق آصف خان تعین شده مصدر ترددد گردید - و از راه
مکرمت بخطاب تاج خان مخاطب شد - سال چهل و هفتم (که
باز شورش باسو زمیندار کوه مذکور در صوبهٔ پنجاب برخاست

خواجه سلیمان نامي بخدمت بخشي‌گري آن صوبه مامور گشته مرخص شد - که فوج از قلیچ خان صوبه‌دار و دیگر جاگیر داران آن نواحي را مثل حسن بیگ شیخ عمري و تاج خان و احمد بیگ خان کابلي بیک جا ساخته بتنبیه آن مقهور سزاولي نماید) او انتظار دیگران نخموده بکوچهای متواتر بپرگنهٔ پتهان (۲) رسیده بتهانه‌گاه آنها رفت - قضا را وقتي (که مردم او در صدد خیمه زدن بودند) فوجهای آن شقي نمایان شد - جمیل بیگ پسر او بے تابانه برانها تاخت جنگ سخت در پیوسته جمیل بیگ با پنجاه کس از ملازمان پدر بقتل درآمد - پس از جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سربلندي یافت - و در سال دوم چون پادشاه از کابل بهندوستان مراجعت فرمود و حکومت آن صوبه بنام شاه بیگ خان خاندوران (که از قندهار معزول شده در راه بود) تقرر یافت نام برده را حکم شد - که تا آمدن خان مذکور از کابل خبردار باشد بستر باضافهٔ منصب کامیاب شده بصوبه داري ٹتهه چهرهٔ عزت برافروخت - سال نهم مطابق سنه (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هجري همانجا بخلوت‌کدهٔ بقا خرامید *

* تربیت خان عبد الرحیم *

پور قایم خان پسر مقیم خان بن شجاعت خان اکبري ست مقیم خان بعد فوت پدر بمنصب مناسب سرافرازي یافته اواخر

(۲) نسخهٔ [ب] نتهان یا بتهان باشد *

عہد عرش آشیانی بپایۂ هفتصدي رسید - پس ازانکه جنت مکانی
در سال سیوم جلوس صالحه بانو صبیۂ قایم خان را بعقد ازدواج آورده
بپادشاه محل مخاطب ساخت کار اینها ببلندي گرائید - عبدالرحیم
سال مزبور بمنصب شایسته و خطاب تربیت خان سربلند گردید
پستر بپایۂ هفتصدي چهار صد سوار فایز گشت - سال پنجم
بفوجداری پرگنۂ الور لوای امتیاز بر افراشت - سال نهم باضافۂ
پانصدي پانصد سوار رتبه اش بر افزود - پسرش میان جوه نام
(که پادشاه محل بفرزندي بر گرفته بود) سالے (که مهابت خان
بر کنار دریای بهت نسبت بپادشاه مصدر گستاخي شده) او را
بعدم سر افرستاد *

* تہور خان میرزا محمود *

از اعیان سادات مشهد مقدس است - در زمان عرش آشیاني وارد
هند گشته بمدد بخت سعید بدولت روشناسي آن شاه والا دستگاه
و منصب پانصدي فایز گردید - و پس ازانکه نوبت فرمانروائي
بجنت مکاني رسید اتفاقا روزے شیرے بتفنگ زده بحضور والا
آوردند - بتقریبے در مجلس اشرف ذکر رفت - که موی پس سر شیر
بسیار گنده میباشد - بیک ضرب بریده نمیشود - جوانان قوي بازوی
پر نیرو باشارۂ پادشاهي بزور تمام شمشیرها زدند - غیر از خطے ظاهر
نمیشد - میرزا ایستاده بود - از باریابان خسرواني در خواست - که
اگر حکم فرمایند من هم شمشیر خود بامتحان آرم - چون حقیر جثه

رخصت نمـ - بسم الله ببینم - میرزا چنان بسبکدستی سر شیر را از هر طرف آفرین و تحسین برخاست - میرزا محمود شیر بدو نیم زبانزد خاص و عام گشت - در سخت‌کمانی یگانه و مشهور آفاق - و در زور بازو بے همتا بود - هیچکس را درین امر با وی سر همسری و دعوی برابری نبود - زور آوران زمانه بسرپنجگی او زیر دست - و بالا دستان سیر قوت (۲) بتلاش او پست *

گویند میرزا شمسی جهانگیر قلی خان پسر میرزا عزیز کوکه از گجرات کمانے آورده بود - که مردم پر زور هرچند می‌خواستند بکشش درآرند چله از روی سرش برداشته نمیشد - میرزا همین که دست بچله گذاشت تا بگوش آنچنان کشید که نزدیک بود پشت کمان خورد شود - ازان روز پادشاه اورا بشیخ کمان مخاطب فرمود - از تیراندازی او حکایات غریب نقل کنند - جنت مکانی در جهانگیر نامه (که خود انشا نموده) درج فرموده - در حالت تحریر آن حکایات بخاطر نبود - چون بشمول رافت روز افزون خسروانی پایهٔ عزتش اوج گرا گشت از پیشگاه خلافت بیکے از فوجداریهای سرحد پنجاب مامور گشته درانجا جنگی مردانهٔ رستمانه نموده بچیره‌دستی لوای استیلا برافراشت - و در جایزهٔ آن بخطاب تهور خانی سرافرازی یافت - و در عهد اعلی‌حضرت خلل دماغ بهم رسانیده (۳) رو بدیوانگی کشید - پسرانش بقید نگاه میداشتند - بهمان‌حالت درلاهور درگذشت

---

(۲) در [بعضی نسخه] تیز قوت (۳) در [بعضی نسخه] بهم رسانیده بدیوانگی *

نستعلیق جلي را بغایت خوب مي‌نوشت - و در جدت مکاني ید بیضا مینمود - و لطائف نکات ازو سر میزد - و نقلهای بر ابتهاج آورده شیرین ازوی مي آرند - گویند روزے مجلس آراست - و مردم را بضیافت طلبداشت - آقا رشیدا (که همشیره زادهٔ میرعماد مشهور است و در خط نستعلیق استاد) دران انجمن حاضر بود - و با یکدیگر گرم حرف - خان بیکبارگي بحجره در رفته بعد از ساعتے شمشیر علم کرده بر سر آقا رسید - و گفت شنیده ام که تو ازشاگردی من انکار میکني - رعب تمام بر آقا مستولي شد - بالحاح گفت - خانم آخر چه میفرمائي - گفت بحضور اعزه بگواهیِ اینها خطی باعتراف شاگردي بنویس - آقا بگفته اش کام و ناکام خط اعتراف بر نگاشت - و از ستم ظریفش (۲) امان یافت *

* تربیت خان فخر الدین احمد بخشي *

در عهد جهانگیري از ولایت توران وارد هندوستان گشته بمنصب پادشاهي امتیاز یافت - و در کم منصبي بدولت روشناسي فایز شده از امثال و اقران پایهٔ اشتهار برتر افراخت - و در هنگامهٔ شهریار بهمراهي آصف خان یمین الدوله نیکو پرستاري بتقدیم رسانیده شایستهٔ عنایت پادشاهي گردید - پس از سریر آرائی اعلی حضرت بخطاب تربیت خان سر عزت برافراخت - و در سال ششم اورا بسفارت توران برگزیده با وقاص حاجي ایلچیِ نذر محمد خان والیِ آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ب] ظریفش *

رخصت نمودند - و جواب نامهٔ خاني با تنسوقات هندوستان بقیمت یک لک روپیه مصحوب خان مذکور سمت ارسال یافت - و سال هشتم مراسم پیغامگذاري به بهین آئین بجا آورده بتالیم عتبهٔ خلافت چهره بر افروخت - و چهل و پنج اسپ و همین قدر شترنر و ماده با دیگر اشیا برسبیل پیشکش گذرانید - ازان میان مصحفی بود بخط شاه ملک خانم بنت سلطان محمد میرزا ابن جهانگیر میرزا پسر امیر صاحب قران - که بخط ریحان در کمال حسن و لطافت نوشته و در خاتمه اسم و نسب خود بخط رقاع رقم نموده - خان مشارالیه آن را در بلخ بدست آورد - اعلی حضرت بنابر یادگار بزرگان انبساط تمام فرمود *

گویند تربیت خان چون بدان دیار شتافت ترک لباس هندوستان نموده تا معاودت بهندوستان لباس متعارف آنجا اختیار کرد - چنانچه بهمان دستار اوزبکي ملازمت نمود - اعلی حضرت را بسیار خوش آمد - در همین ایام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خدمت آخته بیگي سرفرازي یافت - و چون سال نهم حین مراجعت از دکن ماندو مخیم سرادقات پادشاهي گشت تربیت خان با جمعی برسر زمیندار جیت پور (که بتمرد و سرکشي میگذرانید) مامور گردید - خان مزبور اورا مستمال ساخته همراه خود بآستانبوس خلافت آورد - و در سال دهم باضافهٔ پانصدي ذات و بخشیگري دوم از تغیر معتمد خان مفتخر گشت - و در سال چهاردهم از انتقال

شاه قلي خان بصوبه داري كشمير اختصاص گرفت - و چون در سال پانزدهم دران ديار بسبب باران بے هنگام درياى بهت طغيان نمود و سيلاب غلات فصل خريف را زده مواضع بسيار را خراب ساخت و پراگندگي و بےنوائي باحوال قطان و سكان آن ولايت راه يافت خان مذكور بتيمار داري عجزه و مساكين (كه لازمهٔ چنين اوقات است) چنانچه بايد نتوانست پرداخت - آفت زدگان آن مملكت از سلوک او چين شكايت بر جبين و اظهار نارضامندي بر زبان داشتند - بنابرين معزول شده بحضور رسيد *

صاحب ذخيرة الخوانين آورده كه چون اعلى حضرت را داعيهٔ تسخير بلخ و بدخشان بخاطر گذشت از تربيت خان استفسار نمود آن مرد راست درست (كه بتازگي از كيفيت آنديار آگهي يافته بود)(۲) بے محابا عرض كرد - كه زنهار عزيمت آن مملكت نفرمايند - كه آنجا اسپ و آدم از مور و ملخ افزون است - و مردم هند تاب برف و سرماى آنجا نمي‌توانند آورد - مهم سر نخواهد شد - اتفاقا روزے از ملا فاضل كابلي هم (كه از فحول فضلاى وقت بود) از روى مسئله در انتزاع ملک موروثي از دست سلاطين چنگيزيه (كه بتغلب متصرف اند) پرسش بميان آمد - گفت كه جنگ با مردم آنجا (كه همه مسلمانان دين دار اند) بے حجت شرعي مورث وبال و نكال است - پادشاه ازجا درآمده فرمود كه هرگاه مقتداى زمانه

(۲) نسخهٔ [ج] يافته بود عرض كرد ٭

چنین فتوی دهد و بخشی سرکار سپاه را از برف و سرما ترسانده
چگونه مهم منمشی شود - ملا را رخصت کعبه کرد - و تربیت خان را
از بخشی‌گری تغیر فرمود - خان مزبور در همان ایام غصه مرگ
گشته درگذشت - اگرچه این نقل باحوال او تطابق ندارد - بعد
از بخشی‌گری صوبه‌دارکشمیر شد - و مهم بلخ سال نوزدهم درمیان آمد
دران وقت شاید او بقید حیات هم بوده - هرچند تعین تاریخ فوتش
بنظر نرسیده مگر میتوان گفت که او بار دیگر هم بخشی شده باشد
یا پیشتر هم داعیهٔ تسخیر بلخ بپادشاه بهم رسیده باشد - و بعمل
نیامد - بهر تقدیر چنانچه تربیت خان اندیشیده بود فروغ ظهور
بخشید - که فوج هندوستان اصلا دران سود سیر دل نهاد اقامت
نگردیده ملک بدست آورده را از ناچاری واگذاشتند - اعلی‌حضرت
بعد از مشاهدهٔ این حال تحسین رای تربیت خان فرموده پسرانش را
برنواخت - و از جانب آن مرحوم ذخیرهٔ خاطرے که داشت رفع نموده
پسر کلانش میرزا محمد افضل (که در سوارکاري وتیراندازي یکتا بود)
ملتفت گردید - گویند بر اسپے که حرون چمنده می‌بود پدر اورا سوار
میکرد - مردم گفتند که امروز و فردا دست و پای این پسر می‌شکند
گفت بمیرد یا شه‌سوار شود - مشار الیه از انشا و علم مجلس هم
بهره داشت - و بمیرزائي و پاکیزه وضعي میگذرانید - خاندوران ناظم
دکن بنابرآشنائی پدرش همراه خودگرفته - و پس‌از فوتش اسلام‌خان
نیز اورا قابل رفاقت دانسته بدکن برد - و بفوجداري پاتهري تعین

فمود - پس ازان (که شاه نواز خان بدکن آمد) اورا فوجدار نواحی دهوندا پور ساخت - پانصدی پانصد سوار منصب داشت - و در سال بیست و پنجم در گذشت - پسر دوم فقیرالله سیف خان است - که براسه مذکور میشود *

* تقرب خان *

حکیم داؤد - پسر حکیم عنایت الله است - که شاگرد رشید میرزا محمد پدر حکیم مسیح الزمان بوده - پس از فوت پدر از کمال حذاقت و تجربه کاری در فن طبابت در خدمت شاه عباس ماضی بمحرمیت و مصاحبت امتیاز یافته سرآمد اطبای شاهی گردید و بعد از انتقال آن جم جاه بسعایت جمعی (که ازو ذخیرهٔ خاطر داشتند) از شاه صفی (۲) سلوک ناهموار دیده پس از جلوس شاه عباس ثانی (که در سن صبا بود) هم رعایتی نیافته از بودن ایران دلگران میزیست - ظاهرا ارادهٔ حج وا نموده و ضمنا احرام دریافت زمین بوس آستان صاحبقران ثانی برمیان جان بسته از عراق براه بصره عازم گردید و به بندر لاهری فرود آمده سال هفدهم سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه بادراک ملازمت پادشاهی شرف افزای روزگار خود شده بمنصب هزاری و انعام بیست هزار روپیه کامیابیه گردید *

از حسن اتفاق پیش ازین به بیست روزے بیگم صاحب (۳) (که الفت حضرت اعلی بآن قدسی نقاب نسبت جمیع فرزندان زیاده بود)

(۲) نسخهٔ [ب] صفوی (۳) نسخهٔ [ج] صاحبه *

از خدمت پادشاهي بخوابگاه خود میرفت - ناگاه گوشهٔ دامن بشمعے (که در ایوان سر راه (۲) افروخته بودند) رسید - و چون لباس پردگیان حریم عزت در کمال نزاکت مي‌باشد و روغنهای معطر بران مالیده میشود آتش زبانه کشید - و در تمام ملبوس درگرفت - اگرچه چهار خدمتگار (که حاضر بودند) در اطفای این نایره چستي تمام بکار بردند اما چون برخنهای آنها نیز سرایت کرد بخود در ماندند - تا واقف شدن دیگران و رسانیدن آب پشت آن عفیفه با اضلاع هر دو طرف و هردو دست محروق شده بود - از کمال دل بستگي خود متکفل امور بیمار داري گشته اول بمعالجهٔ روحاني پرداخته از روز اول تا روز سیوم هر روز پنج هزار مهر و پنج هزار روپیه باهل احتیاج تصدق نمودند - و تا حصول صحت مبالغ خطیر از زر نقد در وجوه خیرات صرف شد - و هفت لک روپیه از عین‌المال (که بر ذمهٔ محبوسان طلب بود) بخشیدند - و مقرر شد که بعد ازین همیشه هر روز یک هزار روپیه (که سالے سه لک و شصت هزار روپیه میشود) تصدق آن ملکهٔ (۳) زمان بارباب استحقاق میرسیده باشد - پستر بعلاج جسماني توجه گماشته هرجا (که طبیبی و جراحے بود) حاضر آمده بمعالجه و مداوا سعادت اندوختند*

حکیم داؤد (که آمدنش در چنین اوقات از مغتنمات بود) در ازالهٔ بعضے امراض (مثل لزوم تپ ولینت طبع و تهیج اطراف چشم

(۲) نسخهٔ [ج] در دیوان سر راه (۳) در [اکثر نسخه] ملکهٔ الزمان *

که در اثنای الم جراحت (رو نموده) معالجات صایب بتقدیم رسانیده مورد تحسین و آفرین گشت - و در جشن صحت باضافهٔ هزاري دوصد سوار فرق عزت برافراخت - و بانواع عطایای خسرواني پیرایهٔ اعتبار یافت - و تا یک سال پیشکش روز جمعه بمشارالیه مفوض گردید - و در سال بیستم بخطاب تقرب خان بلند نامي اندوخت و در سال بیست و سیوم بمنصب سه هزاري هشتصد سوار اختصاص یافت - و در سال بیست و ششم در معالجهٔ اکبرآبادي محل کمال قدرت طبعي او پرتو ظهور افگند - و باضافهٔ پانصدي دیگر با انعام سي هزار روپیه فایز گشت - و در سال بیست و هفتم بمنصب معتبر چهار هزاري سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و چون در سال سي و یکم بعارضهٔ ناملایم حبس بول مزاج اعلی حضرت از مرکز اعتدال منحرف گردید و باستعمال ادویهٔ باردهٔ مدره بسلس البول و قبض طبیعت انجامید تجویز هیچ حکیمے از حکمای مسیحا دم سودمند نه افتاد - مگر برای دفع اعتقال بکار شناسي تقرب خان شیر خشت نفع عظیم بخشید - و بشگون تغیر مکان در محرم سنه (۱۰۶۸) یکهزار و شصت و هشت (۲) از دارالخلافه متوجه اکبرآباد شده بخوردن ماء اللحم و اشربهٔ مقویه طبیعت بصحت گرائید - تقرب خان بمنصب والای پنج هزاري کوس بلند رتبگي نواخت - و پس ازانکه سریر فرمانروائي هندوستان بجلوس عالمگیري زیب و زینت یافته

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجري ٭

اعلی حضرت را در قلعهٔ آگره بگوشهٔ انزوا برنشاندند ازان رو (که
تقرب خان در معالجهٔ اعلی حضرت مساعی جمیله و تدابیر لایقه
بکار برده بمزاج آشنا شده بود) بانعام سي هزار اشرفي بتازگي کامیاب
مراحم پادشاهانه گردید - و برای علاج بقیهٔ کوفت و (۲) تدبیر اعادهٔ
صحت تام تعین خدمت اعلی حضرت گشت - و پس ازان بنابر جهتے
مورد عتاب عالمگیري گردیده از نظر التفات شهنشاه والا اقبال افتاد
و چندے در گوشه نشیني بسر برد - و در آغاز سال پنجم تپے باشتداد
بر مزاج خلدمکان طاري گشته بناتوانیِ عظیم کشید - بدین تقریب
تقرب خان مجددا مشمول فضل و بخشایش گشته با آنکه استعلاج
از وی ننمودند رخصت کورنش یافت - و در همین سال سنه (۱۰۷۳)
هزار و هفتاد و سیوم هجري پیمانهٔ عمرش لبریز گشت - عواطف
پادشاهانه محمدعلي خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت
برآورد - و چون بسبب تقصیرات پدرش او نیز از منصب معزول
گشته بود درین وقت بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار نوازش
یافت - چون او بقرب و منزلت پادشاهي محسود عمدها بود و نامے
بېزرگي برآورده احوالش جداگانه ثبت گشته *

* تربیت خان برلاس *

شفیع الله نام ولایت زا بود - در عهد فردوس آشیاني در سلک
ملازمان پادشاهي انسلاک یافت - و بدولت روشناسي فایزگشته بتفویض

---

(۲) نسخهٔ [۱] تدابیر *

خدمت میر توزکی سر بر افراخت - و در سال نوزدهم بحفاظت
قلعهٔ دار السلطنت لاهور و منصب هزاري سرفرازي یافت - و در سال
بیستم مجددا میرتزکي یافته مامور گردید - که تا غوربند رفته
هرکدام از تعیناتیان بلخ را [که بشاهزاده محمد اورنگزیب (که بنظم
آن مملکت انتهاض فرموده) نرسیده باشد] سزاولي نموده برساند
و در سال بیست و دوم بکابل آمده شرف استلام سدهٔ خلافت
دریافت - و باضافهٔ پانصد سوار مباهات اندوخته بدستور سابق سرگرم
عهدهٔ خود گردید - و در سال بیست و سیوم بهمراهی سعدالله خان
از مهم قندهار معاودت نموده بشرف حضور فایز گشت - و بخطاب
تربیت خان چهرهٔ ناموري افروخت - و در سال بیست و چهارم
از تغیر مرشد قلي خان آخته بیگي شد - و در سال بیست و ششم
بداروغگي توپخانه ضمیمهٔ میرتزکي سرمایهٔ افتخار اندوخت - و در
سال بیست و نهم بمرحمت علم و منصب دو هزاري هزار و پانصد
سوار بر نواخته بحراست صوبهٔ اوديسه بنیابت شاهزاده محمد شجاع
دستوري یافت - و در سال سي و یکم بافزایش سواران منصب و عطای
نقاره و تفویض صوبه داری اوده اختصاص گرفت - و در ایام تنزل
سلطنت باریاب حضور بوده بعد هزیمت دارا شکوه در باغ نور منزل
بملازمت عالمگیر پذیرای سعادت گردید - و پیش از بر افراختن
رایات عالمگیري از مستقر الخلافه بتعاقب دارا شکوه خان مذکور
باضافهٔ هزار و پانصدي دو هزار سوار بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار

سربلند گشته بنظم مهام بلدهٔ طيبهٔ اجمير معين شد - و پس ازانکه دارا شکوه در آوارگي سرے بگجرات کشيده پر و بال رفتهٔ خود درست ساخت و با فوج تازه فراهم آورده متوجه اجمير گشت تربيت خان قبل از وصول او بدان ناحيه از قلعه برآمده در منزل توره بموکب عالمگيري (که بعزم رزم رهگراي اجمير بود) پيوست - و پس از چهره نمائي شاهد فتح و ظفر خلدمکان اورا بدستور سابق بحکومت اجمير منصوب ساخت - و درسال سيوم بصاحب صوبگي دارالامان از تغير لشکر خان دستوري يافت *

و چون شاه عباس ثاني فرمان رواي ايران آقا بيگ (۲) پسر قلندر سلطان چوله تفنگچي آقاسي را (که از عمدهاي آن دولت بود) برسم ايلچي‌گري با نامهٔ تهنيت سرير آرائي بدرگاه پادشاهي فرستاد و مشار اليه بآستان بوس خلافت فايز گشته درهمان سال رخصت انصراف يافت ازانجا (که جواب نامه رسمے سمت مستمر و معهود - خصوصا ميان سلاطين ذوي‌الاقتدار - و ارسال رسل و رسائل مثمر فوائد نبيله است) تربيت خان را (که از امراي عمدهٔ صاحب ثروت و سامان بود) باضافهٔ يکهزار سوار برنواخته با ارمغاني شايسته ببهاي زياده از هفت لک روپيه از نوادر و رغائب مملکت هندوستان درسال ششم بسفارت ايران زمين مرخص فرمودند - خان مذکور در صفاهان (که دارالسلطنت ايران بود) ادراک صحبت

(۲) نسخهٔ [۱] بوداق بيگ *

پادشاهي نمود - از ناهنجاري نقش صحبت درست ننشست
تربیت خان (که از سنجیده وضعي و معامله فهمي بهره نداشت)
سبک سریها بکار برد - شاه هم [که دوام شرب مدام ضمیمهٔ مستی
جواني و غرور حکم رانی داشت - و سامان قوای دماغش (که چراغ
کاشانهٔ خرد است) دستخوش آشفتگی گشته خالي از جنون و خبط
نبود] خود نمائیها و بلند پروازیها (که زیبندهٔ بزرگان و بزرگ منشان
نیست) ظاهر ساخت - آنچه صحبتها گذشت و زبانزد مردم است
قابل تحریر نیست *

بالجمله تربیت خان بعد از کشیدن خفت وذلت پس از یکسال
از فرخ‌آباد اجازت معاودت یافته روانهٔ هندوستان گردید - و بر خلاف
ایلچیان زمان جنت‌مکاني و فردوس‌آشیاني مثل خان عالم دولدي
و صفدر خان آقاسي (که بعنوان پسندیده بتقدیم این امر عظیم القدر
پرداختند) مبطل فوائد رخشوري (که تاسیس مباني مصادقت
و تشئید ارکان موافقت میان خواقین رفیع‌المکان است - و آن مستلزم
آسایش جهان و جهانیان بود) گردید - بل نتیجه بر عکس داد - که
الفت اسلاف را بکلفت اخلاف بدل‌ساخت - وکار بسپه‌کشي جانبین
انجامید - شاه بعداز روانه‌شدن تربیت خان سپاه گران بخراسان تعین
نمود - و خود نیز در تهیهٔ اسباب رزم شد - و چون این احوال از نوشتهٔ
خان‌مذکور (که داخل حدود ممالک پادشاهي شده بود) بخلد‌مکان
رسید شاهزاده محمد معظم در سال نهم با بیست هزار سوار رخصت

کابل یافت - اتفاقا شاه غرهٔ ربیع الاول این سال سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعارضهٔ خناق در گذشت - و این آشوب بلند ساختهٔ تربیت خان فرونشست - خان مذکور از ایران بحوالی مستقر الخلافه رسیده - و مورد عتاب پادشاهي گشته از دولت ملازمت ممنوع شد و در سال دهم بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار مورد نوازش شده از انتقال خاندوران بصوبه‌داری اودیسه مامور گشت - و در سال سیزدهم بحکومت اوده از تغیر فدائي خان مقرر شد - و بعد ازان بحضور رسیده داروغگی منصبداران جلو یافت - و در سال نوزدهم از تغیر امیر خان بنظم صوبهٔ بهار سر مباهات بر افراخت - و چون آن صوبه در سال بیستم در تیول شاهزاده محمد اعظم قرار گرفت خان مذکور بفوجداری ترهت و دربهنگه منصوب گردید - و در سال بیست وچهارم بفوجداری جونپور تفاخر جست - وآخر در سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري همانجا بساط هستي در پیچید - هدایت‌الله پسرش بحضور رسیده خلعت ماتمي یافت حکایتے (که بتربیت خان نسبت دهند) ظاهرا همین تربیت خان باشد گویند روزے اعلی حضرت دم صبح بکنار دریای جون شکار مرغابي مي‌نمود - بخار تر دود آسا (که از رود خانها و آبگیرها برمي‌آید و بهندي کهر نامند) روی هوا فرو گرفته بود - پادشاه از روی نشاط فرمود - که شعرے مناسب حال کسے بخواند - تربیت خان عرض کرد *

* بیت *

* قدم نا مبارک و مسعود * گر بدریا زند بر آرد دود *

* تربیت خان میر آتش *

میر محمد خلیل مهین خلف داراب خان بنی مختار است
به پردلی و جان بازی (۲) در اواخر عهد خلد مکان جبهۀ پیش آمد
بر افروخته در عرصۀ ناموری گوی مسابقت از اقران ربود - در سال
چهلم بمنصب دو هزاری هزار و دویست سوار سرفرازی یافته
از برهم پوری (که دران وقت مضرب خیام پادشاهی بود) به تذبیه
مفاهیر کوه مهادیو مامور گردید - و بتجویز خان مسطور دوندی راد
(که آوردۀ خان مزبور بود) منصب هزار و پانصدی یافته بتهانه داری
آن کوه تعین گشت - و بعد ازان بمیر آتشی علم اقتدار افراشته در سال
چهل و دوم جهت برداشتن چهاونی غنیم مرخص گردیده بافزونی
پانصدی عزت اندوخت - و ازان بعد همواره بتعریک و گوشمال
اشقیای دکن پرداخته سالم و غانم برمی‌گشت - و در تسخیر قلاع
مرهته بمورچال پردازی و دمدمه سازی کارنامها بر میساخت - چون
در سال چهل و سیوم پنجم جمادی الاولی سنه (۱۱۱۱) هزار و یکصد
و یازده هجری پادشاه کشور کشا پس از اقامت چهار ساله در اسلامپوری
بآهنگ کشایش حصون سیوای بهونسله به نیت غزا و جهاد یکران
عزیمت را بجولان درآورده و از مرتضی‌آباد مرچ گذشته تهانۀ میسوری (۳)
معسکر والا گشت خان میر آتش بموجب حکم کاربند مورچال

---

(۲) نسخۀ [ب] جان نثاری (۳) نسخۀ [ب ج] مسوری *

بسنت‌گده (که قلعه ایست بمسافت سه کروه از میسوری در خلال جبال) گردید - و از کار طلبي در دو روز کار دو ساله پیش‌برده مردم توپخانه را از زیر دیوار قلعه رسانید - و چون قلعگیان از توپ اندازي باز نمي‌ایستادند پیش خانهٔ پادشاهي سر دریای کشنا (که پای قلعه بتفاوت کروهے میبود) برپا شد - همان روز محصوران جان بدر بردن غنیمت انگاشته بیرون رفتند - و قلعه بکلید فتح موسوم گشت - میر عبدالجلیل بلگرامي * کوه کفر شکست * تاریخ یافت ۱۱۱۱ و ازانجا موکب پادشاهي بانتزاع قلعهٔ ستاره (که بر کوهے سمت آسمان‌رفعت - و برصانت و عظمت سرآمد حصون سیوا ست - چنانچه امروز مکان راج ر حاکم‌نشین نبیره اش راجه ساهو ست) متوجه شد بیست و پنجم جمادي‌الاخری نیم‌کروهی پای قلعه دایرهٔ خسروي گشت - خان میر آتش باستعداد قلعه‌گیري و عدو سوزي مورچال روان ساخت - و غریب واقعه رو داد - خان مزبور بفاصلهٔ سیزده ذراع از دیوار حصار دمدمه بارتفاع بیست و چهار گز مقابل برجے برساخت - چه زرهای گران که خرج آن نشد - و چون دید که آن مفید قلعه‌گیري نیست از پای همان زینه روان‌کرد - و عجب مصالح بصرف آن رفت - تا آنکه نقب در زیر قلعه رسید - و بر بالای آن زینهای چوبین گذاشت - و چون آن دیوار همه کوهي ست بارتفاع سي گز (که بالای آن شش گز دور و سنگچین نموده اند) دریصورت هم یورش صورت نبست - لهذا از جناب خلافت فتح‌الله خان بپاشلیقی

روح الله خان مامور شد - که مورچالے دیگر روان کند - تربیت خان نمي‌خواست که دیگرے در مقابل او مصدر تردد شود - بتدارک سست فکریهای خویش (که در کار زینه بردن نموده بود) تدبیرے درست اندیشیده طاقے در سنگچین قلعه حفر نموده از طرفے چهارده گز و از طرفے ده گز بدرازي دیوار خالي ساخت - درمیان محصوران وبهادران (که دران طاق چوکي میدادند) پردهٔ بیش نبود - لیکن از طرفین هیچکس آن یک ذراع زمین را نمي‌توانست بپای جرأت پیمود - قرار بدین داد که اینهمه جوف پر از باروت نموده دیوار را براندازد - تا راه یورش وا شود - چنانچه پنجم ذی‌القعده (که چهار ماه و چند روز از محاصره گذشته بود) یک فتیله را که آتش دادند دیوار درون قلعه افتاد - و جمعے کثیر از دژ نشینان سوختند - چون فتیلهٔ دیگر را آتش زدند بگمان اینکه این دیوار هم از طرف درون خواهد ریخت مردم منتهز یورش - سوای عمله و فعلهٔ مورچال مخلص خان و حمیدالدین خان با چند هزار سوار مستعد ایستاده بودند - ناگاه دیوار همین طرف افتاد - سوای احشام بکسریه و کرناتکي و مارلیه دو هزار بهادر کار آمدنيِ پیکار گزین بکار آمدند - و طرفه تر اینکه درین حشر (٢) و نشر پیادهٔ چند بالای دیوار بر آمدند - و فریاد میزدند که بیائید این جا کسے نیست - بر لشکریان بمرتبهٔ ترس استیلا نیافته که کسے پای تهور و جگرداري درین راه گذارد - تا آنکه ازان فریان قلعگیان

(٢) نسخهٔ [ج] آتکی ،

آگاه شده بسر وقت آنها رسیدند - و نقش زندگی آن بیچارها را
بآب تیغ شستند #

و غریب‌تر آنکه چون دمدمه از هم ریخته بود و مرحلها افتاده
و کار پردازان دست از کار برداشته پیادهای بهلیه (که از فرو رفتن
برادران و فرزندان و یاران خویش بیدل شده بودند - و از میرآتش
را سوختگي داشتند) چون دیدند (که برآوردن مردها از زیر سنگ
و خاک متعذر است - و سوختن در دین‌بدآئین‌آنها واجب)مرحله را
(که سراسر از چوب مرتب بود) همان شب آتش زدند - و این آتش
هفت شبانه روز مشتعل بود - الغرض میرآتش در انفتاح قلعه
سعي چند بکار برد که وهم تصور نکند - العبد یدبّر و الله یقدّر
بشگرف‌کاریِ اقبال‌پادشاهي بعد نه روز ازین‌واقعه سیزدهم ذی‌القعده
سال چهل و چهار سنه مذکور (که همگي چهار ماه و هیزده روز کشید)
قلعه مسخر گردید - چنانچه تفصیل‌آن درجای دیگر بقلم‌آمده - و در
موزچال پرناله و پون‌گدهه (که متصل هم اند) کار نامهٔ برروی کار آورد
که موجب حیرت نظارگیان گردید - قریب چند جریب زمین را
مجوف کرده راهے برآورد - که سه جوان متصل هم توانند رفت
و بمفاصلهٔ چندگام نشیمنے (که بیست نفر کاري دران توانند نشست)
طرح انداخت - و هر طرف غرفها (که مهب نسیم باشد - و روشنی
آفتاب بتابد) مرتب ساخت - و درین اماکن مردم توپخانه را نشانده
که بضرب بندوق محصورانرا نگذارند سر از دیوار برآرند - و این‌کوچه‌را

زیر برجے (که مضرب توپ بود) رسانیده بنیادش آنقدر خالي‌کرد که جمعے از بهادران دران چوکي میدادند - و آسیبی از حقه و متوالهٔ غنیم بآنها نمیرسید - و آخر کار این کوچه را زیر دیوار فصیلش برده درون قلعه رساند - اگرچه محمد مراد خان روزے کیف ما اتفق قلعه بدست آورده بود دیگر سران بپاس خاطر میر آتش (که درین امر عام انا ولا غیري مي‌افراشت) تن ده نگشتند - چنانچه در احوال محمد مراد خان رقم پذیرفته - اما هنوز تدبیرات میر آتش انجام نگرفته بود که محصوران بعجز گرائیده قلعه سپردند - و در سال چهل و ششم بعد کشایش قلعهٔ کهیلنه باضافهٔ پانصدي امتیاز یافت و در سال چهل و هفتم بشهامت و بهادری او قلعهٔ کندانه موسوم ببخشنده بخش مفتوح گشت - و در سال چهل وهشتم در جایزهٔ گرفتن قلعهٔ راجگڏهه باضافهٔ پانصدي دوصد سوار بمنصب سه هزار وپانصدي هزار و هشتصد سوار اختصاص گرفت - و در سال چهل و نهم داروغگی توپخانهٔ دکن از تغیر منصور خان نیز ضمیمهٔ میر آتشی حضور گردید و چون خان مزبور بضلع‌داری بني‌شاه گڏهه و محي‌آباد تا دریای بهیمرا مامور بود نیابت توپخانه بمحمد اسحق پسرش مقررگشت و پس ازان بخطاب بهادري امتیاز یافته بعد فتح واکنکیره باضافهٔ دوصد سوار و عطای‌نقاره بلند آوازه گردید - و درسال پنجاهم بمالش مرتابان سمت رحمان‌بخش مرخص گشت - و پس از واقعهٔ ناگزیر خلدمکان محمد اعظم شاه نیز اهتمام توپخانه بعهدهٔ او را گذاشت

گویند روز جنگ چون غلبه جانب بهادر شاه مشاهده نمود ازانجا (که در تفنگ اندازي بے نظیر بود) فیل را پیش رانده در تیر بار بندوق بسوی محمد عظیم الشان خالي نمود. هردو خطا شد - بندوق را از دست انداخت - در همان حال تفنگے بسینه اش خورد - و جان در باخت - پسرش محمد اسحق در حیات پدر رشادے داشت - پس ازان خطاب تربیت خاني یافته در عهد خسرو زمان میر توزک اول بود در هنگامهٔ نادر شاه عرض و مال او مفت دستخوش تاراج نسقچیان شاهنشاهي گشت - در حالت تحریر بقید حیات است *

* ترکتاز خان *

نیاگانش از مردم توران دیار اند - پدرش در عهد خلد مکان وارد هندوستان شده بملازمت پادشاهي پیوست - و بمنصب درخور و خطاب یکه تاز خان معزز شده به تنبیه مرهته مامور گردید و عمش خواجه خان (که نسبت دامادي با سیادت خان سید اوغلان داشت) سال پنجاه و یکم جلوس از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي سر امتیاز برافراشته - نامبرده در دکن متولدگشته خود را بوضع مرهته ساخت - که در لباس و خوراک هم مخالفت بآنها نمیکرد و در جنگ هم مثل آنها شیوهٔ قزاقي (که باصطلاح اهل دکن برگي گري گویند) اختیار نموده بود - در منصبداران تعیناتي دکن انسلاک داشت - در جنگ عالم علي خان اگرچه همراه او بود اما بنابر رعایت هم وطني با آصفجاه ساخته اصلا مرتکب حرکتي نشد - آصفجاه

پس از وقوع فتح تلقي باحترام نموده رابطهٔ قديم را (۲) بيكرنگي تازه دو بالا گردانيد - تا زنده بود بعزت و آبرو بسر برد - سال (۱۱۴۹) هزار و يكصد و چهل و نه هجري ديدهٔ تماشا بين را بر بست - سه پسر داشت كلاني خواجه محمد - كه در عمل آصفجاه بخطاب خاني نامور شد و در وقت ناصر جنگ بخطاب پدر و در عصر صلابت جنگ بخطاب (۳) توي جنگ بلند آوازه گشت - و بمنصب پنجهزاري رسيد - مدتها بقلعه داري احمدنگر مي‌پرداخت - بوجهي قلعهٔ مذكور را بمرهته سپرد بعروض مرض سنه (۱۱۸۷) هزار و يكصد و هشتاد و هفت هجري بعالم بقا شتافت - مرد يار باش و خوش خلق و كمال دوست بود و باخط خوب ميل خاطر بسيار داشت - با محرر اوراق هيچ گاه سررشتهٔ دوستي از دست نداد - دو پسر ديگرش يكي خواجه حميد خان دوم خواجه شريف خان (كه هردو بمنصب و جاگير ميگذرانيدند) پيش از برادر كلان درگذشتند *

* تيغ بيگ خان ميرزا گل *

او و دو برادر كلانش ميرزا فقير الله و ميرزا گدا هر سه همشيره زادهاي بيگلو خان ميرزا احمد اند - كه ديوان سلطان بيدار بخت بوده - و در عهد فردوس آرامگاه بقلعه داري بندر سورت سر بر افراخته - پدر اينها از منصبداران كم پايه بود - بعد فوتش مير نعمان خان پسر دوم خواجه عبد الرحيم خان بيوتات پرورش اينها كرد

---

(۲) در [بعضي نسخه] يكسوئي تازه (۳) در [اكثر نسخه] قوت جنگ *

چون خان مزبور در گذشت اینها در رفاقت تغافی خود میگذرانیدند
میرزا فقیرالله جوان فوت نمود - و میرزا گدا ابتدا بخطاب گدا بیگ
خان و چون بیگلر خان مذکور درگذشت (ازانجا که نسبت دامادی
هم باوی داشت) بخطاب بیگلر خان و تفویض قلعه داری بندر
مذکور سررشتهٔ اعتبار بدست آورد - پستر میرزا گل از بختوری
و طالع یاوری در عصر فردوس آرامگاه بخطاب تیغ بیگ خان معزز
گردیده بتقرر متصدی‌گری بندر مزبور جبین بخت را روشن ساخت
و مدت مدید راتق و فاتق مهمات آن جا بود - خان مزبور بنان دهی
وبلندهمتی نامے بر آورد - چون سنه (١١٥٩) هزار و یکصد و پنجاه و نه
هجری جهان را پدرود نمود تعلقهٔ متصدی‌گری آنجا بمعین‌الدین
خان بهادر عرف میان اچهن پور شاه مکهن خویش خواجه عبدالرحیم
خان مذکور بعلاقهٔ دامادی بیگلر خان کلان مقرر شد - در حالت
تحریر اگرچه بندر مذکور بتصرف کلاه پوشان انگریز در آمده اما پسر
معین الدین خان (که بخطاب قایم الدوله سربلندی دارد) بنام
١١٥٩
دخیل‌است * گل بخاک ـ داد * تاریخ فوت تیغ بیگ خان‌است *

* حرف الثاء *

* ثانی خان هروی *

از امرای پانصدی اکبری‌ست - موطنش هرات - و نسبش بطایفهٔ

ارادت میرسد - قدم خدمت درین دودمان داشت - و بحسن کفایت
و درایت و لطافت طبع مشهور بود - اگر کسے را پیش او تعریف
میکردند اول حال میگفت که آشنائي و محبت ما مشروط است
باینکه سخنان اوباش در حق ما نشنوي - مانع اخلاص و باعث
نفاق مردم‌آدمي ایشانند - و پس ازانکه همراه افواج پادشاهي جهت
استیصال علي‌قلي خان زمان دستوري یافته در عرضداشت خود
این بیت بپادشاه نوشته * بیت *

* ای شهسوار معرکه آرای روز رزم *

* از دست رفت معرکه پا در رکاب کن *

در علم صرف رسالهٔ منظوم ساخته - و این رباعي (که در هر مصراع
شش کلمه فراهم کرده - که هر دو کلمه باهم تضاد دارد) ازوست *

* رباعي *

* شب توبه نمود و روز پیمان بشکست *

* هشیار درون رفت و برون آمد مست *

* ز آمد شد سعد و نحس پیدا و نهان *

* برخاست ملال من و شوق تو نشست *

* ثناء الله خان - و امان الله خان *

پسران ضیاء الله خان بن عنایت الله خان عالمگیري - ضیاء الله
خان در عهد خلد مکان از روشناسان پادشاهي بود - سال چهل و هفت
بدیواني اکبرآباد ممتاز گردیده - از نام بردها اولین بمصاهرت

عمادالملک مبارز خان اختصاص داشت - چون صوبه‌داری حیدرآباد بعمادالملک مقرر گردید هردو همراه او وارد بلدهٔ مزبور شده عیشے مهیا و روزگارے برحسب متمنّا داشتند - اولین بفوجداری سیکاکول مامور گردیده پس ازان (که عمادالملک در سال ششم جلوس فردوس آرامگاه کشته شد) دست رجوع بخدمت نظام الملک آصفجاه داده ابتدا بصوبه‌داری بیجاپور چهرهٔ عزت برافروخته درانجا از دست اودا چوهان شکست فاحش یافته پستر قلعه داری پریندہ داشت - بسیار شوخ طبع و رند مشرب بود - بوقت موعود جهان گذران را وداع نمود - و دومین مدت مدید در قید حیات بحیدرآباد نشسته اوقات بسرمی‌برد - آخر او هم در گذشت - بسیار میرزا منش بود *

* حرف الجیم *

* جعفر خان تکلو *

پسر قزاق خان است - پدرش محمد خان شرف الدین اُغلی تکلو در هنگام نهضت جنت‌آشیانی بایران دیار حاکم هرات و للهٔ سلطان محمد میرزا پسر کلان شاه طهماسپ صفوی بود - شاه فرمانے (که دستور العمل ارباب مروت و فتوت تواند بود) در آداب ضیافت و مهمانداری جنت‌آشیانی باو نوشته اند - و مشار الیه نیز کماینبغی

بمراعات لوازم خدمت (که در خور قدوم چنین مهمان عزیز باشد)
پرداخته خود را مورد تحسین ساخت - پس از فوتش قزاق خان
بدستور پدر للهٔ میرزا و حاکم خراسان گردیده کله گوشهٔ نخوت
و استکبار کج نهاده با شاه چنانچه باید اطاعت فروگذاشت - شاه
در سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو فوجی بسرکردگی معصوم بیگ
صفوي (که وکیل السلطنت بود) تعین فرمود- اتفاقا دران ایام قزاق خان
استسقا بهم رسانیده جمعیت او بتفرقه انجامید - ناگزیر با سلطان
محمد در قلعهٔ اختیار الدین حصاري گردید - عساکر شاهي بهرات
درآمده بعهد و پیمان قزاق خان را پائین آوردند - و دران حالت
درگذشت - اسباب و اموالش بتصرف معصوم بیگ در آمد
پس ازین سانحه جعفر بیگ (که برشادت و شجاعت نزد پدرهم
اعتبارے داشت) از خراسان پناه بدرگاه عرش آشیاني آورد - و مورد
عنایت و رعایت گشت - و در سنه (۲) (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه (۳)
در تعاقب خانزمان شیباني همراه رکاب پادشاهي بود - پس ازان
[که صفح جرائم علي قلي خان (بشرط آنکه تا الویهٔ ظفرطراز اکبري
درین حدود است از آب گنگ عبور ننماید) بمیان آمد - و پادشاه
بسیر قلعهٔ چناده انتهاض فرمود] خان زمان از عجلت زندگي
و تنگ ظرفي از آب عبره نمود - عرش آشیاني باصغای این خبر
خود بر سر او ایلغار فرمود - جعفر بیگ بتعجیل خود را بغازیپور

(۲) در [اکثرنسخه] و چون در سنه (۳) نسخهٔ [ب] سه هجري ٭

رسانیده بعضی کشتیهای اورا (که از اموال مالامال بود) بدست آورده درجهٔ استحسان یافت - و بمنصب هزاري و خطاب خاني اختصاص گرفت *

* جلال خان قورچی *

ندیم بے بدل و مقرب بارگاه عرش آشیاني بود - پانصدي منصب داشت - سال پنجم اورا براى آوردن تان‌سین کلانوت (که در خوانندگی کبت و دهرپد (٢) سرآمد دانایان فن موسیقي بود - و پیش رامچند بگهیله راجهٔ بهته (٣) بسر مي‌برد) با نامهٔ استمالت نزد راجهٔ مزبور فرستادند - نام‌برده او را با پیشکشهای راجه بحضور پادشاه آورد - سال یازدهم چون بعرض رسید (که او بجوانے صاحب حسن مبتلا گردیده) این معني در مزاج پادشاه گران آمد - آن جوان را ازو جدا ساختند - نامبرده لبریز سبک سري شده شبے آن جوان را همراه گرفته فرار گزید - چون این‌حقیقت بعرض رسید میرزا یوسف خان رضوي با جمعے بتعاقب او مامور گردیده گرفته آورد - مدتے در جلوخانه افتاده لگدکوب خرد و بزرگ بود - و پس ازان مورد عاطفت شده آب رفته بجو آورد - همیشه در یورشها ملتزم رکاب پادشاهي بود پستر بکمک لشکرے (که بتسخیر قلعهٔ سوانه از مضافات صوبهٔ اجمیر مامور بود) دستوري یافت - سال بیستم جلوس بآن حدود رسیده ترددِ نمایان بظهور رسانید - و چندر سین راجهٔ ماروار از دست مردم

(٢) دهرپد بدون واو نیز گویند (٣) در [اکثر نسخهای اکبر نامه] پته *

پادشاهي کنج خمول گزید - دریں‌ضمن شخصی خود را دیوبداس (که در جنگ میرزا شرف الدین حسین در حدود میرتهه مضاف صوبهٔ اجمیر مقتول گردید) ظاهر ساخته بخان مذکور پیوست - که بتوسل او راهی ببارگاه سلطاني یابد - چون دران ایام جست و جوی چندر سین همه را مطمح نظر بود روزے آن تزویر پیشه ظاهر ساخت که نام بردهٔ در جاگیر کلا پسر رام رای برادر زادهٔ خود مختفي گردیده - بنابران فوج پادشاهي بر سر منازل کلا رفت - او بعد انکار زده شمال خان قورچي را بخود یکی ساخته در استیصال آن تزویر پیشه اهتمام نمود شمال خان او را روزے بخانهٔ خود آورده در تدبیر گرفتن شد - او ببازوی مردانگي ازان مضیق رهائي جست - و پس‌ازان کینه در دل گرفته روزے خانهٔ جلال خان را منزل شمال خان انگاشته با چندکس به پیکار در آمد - او بے ساز جنگ بآویزشهای مردانه مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري نقد زندگي سپرد *

* جگمال *

(۲)

برادر خرد راجه بهارامل اسمی - چون راجه را بمساعدت طالع زمانه بکام شد هر یکی از خویشان او بمدارج دولت مرتقي گشتند مشارالیه نیز بعواطف سلطاني اختصاص پذیرفته سال هشتم بمحافظت قلعهٔ میرتهه سر بلندي یافت - و سال هیزدهم (که عرش آشیاني بصوب گجرات ایلغار فرمود) او بمحافظت اردوی کلان نامزد شد

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ اکبر نامه] بهارمل *

بمنصب هزاري رسيد - پسرش کهنکار (٢) (که با عم خود راجه بهارامل در اکبرآباد بسر مي‌برد) در هنگامهٔ ابراهيم حسين ميرزا راجه او را با جمعی بدهلي فرستاد - سال ميزدهم پيش از نهضت موکب پادشاهي بگجرات رخصت يافته در حوالئ پٿن باردوی سلطاني پيوسته سال بيست و يکم همراه کنور مان سنگهه بمالش رانا پرتاب دستوري پذيرفته پستر تعينات صوبهٔ بنگاله گرديده با شهباز خان سرگرم کارهای پادشاهي بود - در هنگامی (که خان مذکور ناکام از ملک بهاٿي برگشت - و راه دارالملک ٹانڈه گرفت) در اثنای طريق نام‌برده باتفاق چندے ديگر با جمع ناسپاسان (که از غارت گري باز گشته مي آمدند) دو چار شده باهم آتش پيکار افروختند - دران ميان نوروز بيگ قاقشال ازان مردم راه عدم پيمود - و ديگران مسلک فرار در پيش گرفتند *

* چانش بهادر *

از يکهای ميرزا محمد حکيم بود - بعد از فوت ميرزا همراه پسرانش سال سيم بدرگاه عرش آشياني رسيده دولت آستانبوس دريافت - و در خور مرتبت بانعام خلعت و اسپ و نقد سرمايهٔ شادکامي اندوخت - و در همان ايام همراه زين خان کوکلتاش بمهم الوس يوسف زئي دستوري پذيرفت - در جنگ افغانان چون شکست بفوج پادشاهي افتاد و کوکلتاش خواست که خود را بکشتن دهد

(٢) نسخهٔ [ا] کنکار *

نام‌برده جلو گرفته کام و ناکام برگردانید - پس ازان بمهم تاریکیان اولا با کنور مانسنگهه و ثانیا با صادق خان و ثالثا بکومک زین خان نامزد گردیده مصدر گوناگون خدمات گشت - سال سي و پنجم (که خانخانان بتسخیر قلعهٔ قندهار قرار یافت) اورا در همراهیانش برنوشتند - ازانجا (که مهم مذکور درتوقف افتاد و خانخانان بکشایش تتهه مامور شد) او درانجا رفته کاربند نیکوبندگي گشت - سال سي و هشتم همراه خانخانان ببارگاه سلطاني آمده بعتبه بوسي چهره امتیاز افروخت - و بستر بمهم دکن تعین شده آخرها در رامپوري مي‌بود - سال چهل و ششم مطابق سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري بدرد شکم وداع زندگي کرد - از گزین سپاهیان بود - و منصب پانصدي داشت - پس ازو برادرانش جاگیر یافته دران صوبه کارگذار بودند - پسرش شجاعت خان شادي بیگ است - که احوالش جداگانه بر صفحهٔ بیان ثبت گردیده *

* جهانگیر قلي خان *

لاله بیگ کابلي - از غلام زادهای میرزا حکیم است - پدرش نظام قلماق چراغچي بزم میرزا بود - لاله بیگ از کار طلبیها مورد الطاف میرزا گشته مصدر خدمات عمده گردید - و پس از فوت میرزا بخدمت عرش آشیاني رسید - عرش آشیاني اورا بشاهزادهٔ کلان سلطان سلیم مرحمت فرمود - چون مشارالیه نفس قوي داشت و کارهای نمایان ازو تمشي یافت شاهزاده مشمول گوناگون نوازش فرموده

بخطاب باز بهادر برنواخت - و در روزے چند صاحب طبل و علم گردانید - و چون شاهزاده بسریر فرمان روائی هندوستان برآمد اورا بوالا پایهٔ منصب پنج هزاري برآورده بخطاب جهانگیر قلي خان و تفویض ایالت صوبهٔ پتنه و بهار نامور ساخت - و چون حکم پادشاهي سمت نفاذ یافته بود (که از تیولداران آن صوبه هرکه از صوابدید خان مذکور سر بپیچد تنبیهش در دست او ست) طرفه رعب و صولت جهانگیر قلي خان در دلها جا کرد - و راجه سنگرام مرزبان کهرکپور (۲) (که از عمده زمینداران آنولایت است - و همواره از زمان عرش آشیاني با حکام صوبهٔ بهار مطیع و منقاد بوده دست از خدمتگریهای پادشاهي باز نميکشيد - چنانچه راجه تودرمل اورا پسر خوانده بود) درینولا تاب تحکم جهانگیرقلي خان نیاورده آمادهٔ پیکار گردید - خان مذکور با جمعیت شایان بورش شتافته آویزش نمایان نمود - و پس از گیر و دار صعب سنگرام بزخم تفنگ آوارهٔ دشت عدم گشته خان مذکور اعلام نصرت و فیروزي بر افراشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجري از انتقال قطب الدین خان کوکه (که بدست شیر افکن خان استجلو کشته شد) بصاحب صوبگي بنگاله بلند پایگي یافت - و پس از وصول بدان دیار بضبط و ربط آنجا پرداخته (۳) از قرار واقع بمهمات آنصوبه را نرسیده بود که سپاه اجل بر جمعیت آباد حیاتش تاخت - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۷) هزار

(۲) نسخهٔ [ج] کهورکپور یا گورکهپور باشد (۳) در [اکثر نسخه] نپرداخته ه

و هفده هجري درگذشت - بدينداري وحق‌پرستي شهرهٔ تمام داشت
و در احراز مثوبات بسيار ميكوشيد - و يكصد حافظ نوكر داشت
كه در سفر و حضر چند قرآن شريف ختم نموده ثواب آن را باد
مي بخشيدند - و خود هم نماز بسيار با وظائف و اوراد ميخواند
و با اين همه صلاح و تقوي قسي القلب بود - اصلا نرم‌دلي و ترحم
نداشت - در عين نماز و تسبيح از اشارهٔ تازيانه زدن و حلق كشيدن
و كشتن گنهكاران كه معتادش بود خود را باز نداشتي - و يكصد كروائي
ملازمش بود - كه هرگاه جنگ ترازو ميشد يكدفعه همه را ميكشيدند
كه زهرهٔ گوازان و روستائيها مي‌تركيد - و يكصد غلوله انداز كشميري (٢)
نوكر بود - كه هيچ پرنده بر سرش نمي‌توانست پريد - همه را
بغلوله ميزدند ٭

٭ جگناتهه ٭

پسر راجه بهارامل است - كه احوال او جداگانه پيرايهٔ ارتسام
پذيرفته - راجه او را با دو برادر زادهٔ خود بطريق يرغمال نزد ميرزا
شرف الدين حسين (كه هنگام تعلقه داري اجمير زرے بر سر راجه
مقرر كرده بود) نگاهداشت - پس ازان (كه راجه ادراک ملازمت
عرش‌آشياني نموده بجلائل عاطفت اختصاص گرفت) بقدغنهاى
متواترهٔ پادشاهي جگناتهه از دست ميرزا رهائي يافت - پس ازان
مورد الطاف بيكران گرديده هم در ركاب خسرواني و گاه در تعيناتي

---

(٢) نسخهٔ [ج] كشميري نوكر بود ٭

کنور مانسنگهه برادر زادهٔ خود بتقدیم خدمات می‌پرداخت - سال بیست و یکم (که رانا پرتاب زمیندار میوار با لشکر بادشاهی مقابله نموده بعضی سرداران را پای از جا رفت) مشار الیه قدم همت استوار کرده داد مردانگی داد - رامداس پسر جیمل (که از ناموران مخالف بود) بضرب دست او رهگرای وادی نیستی گردید - سال بیست و سیوم تیول در صوبهٔ پنجاب یافته بدانصوب دستوری پذیرفت - سال بیست و پنجم چون آثار آمدن میرزا حکیم از کابل بصوب پنجاب پیدائی گرفت و نهضت سلطانی بدانصوب تصمیم یافت و جمعی برطبق حکم پیشتر روانهٔ آن سمت شدند مشارالیه نیز بدین خدمت مامور گردید - سال بیست و نهم بمالش رانا (که کلاه نخوت کج نهاده بود) با جمعی کثیر تعین گردیده بنگاه او را یغمائی ساخت پس ازان همراه میرزا یوسف خان بکشمیر شرف رخصت حاصل کرد - چون کارهای آنجا صورت انجام گرفت مشارالیه عزیمت حضور نموده بدولت آستانبوس پیوست - پس ازان سال سی و چهارم تعینات شاهزاده سلطان مراد گردیده بصوب کابل شتافته سال سی و ششم (که شاهزاده سلطان مراد بایالت مالوه تعین گردید) او بهمراهی شاهزاده اختصاص یافته سرمایهٔ عزت اندوخت - پس ازان برکاب شاهزادهٔ مزبور بمهم دکن نامزد شد - سال چهل و سیوم از شاهزاده رخصت گرفته بیورت خود آمد - و ازان جا بعتبهٔ خلافت رسید - چون بی‌حکم آمده بود چندی بار نیافت - و وقتی (که پادشاه

از دکن معاودت فرمود - و نواحی قلعهٔ رنتهپور مضرب خیام گردید)
او پیشتر حسب الطلب از برهانپور رسیده بود - چون قلعهٔ مذکور
بدو تعلق داشت روزے (که پادشاه متوجه سیر شد) او بآئین فدویان
تقدیم مراسم نیاز و نثار را باعث افزایش افتخار خود ساخت - پستر
باز بدکن دستوری یافت - و در سال اول جلوس جنت مکانی همراه
شاهزاده سلطان پرویز بمهم رانا تعین گردید - چون شاهزاده بنابر
هنگامهٔ بغی خسرو باگهه پسر رانا را همراه گرفته روانهٔ آگره شد
نامبرده را با تمامی لشکر درانجا گذاشت - و در همین سال بدفع داپت
بیکانیری (که در ضلع ناگور هنگامه پرداز بود) مامور گشت - سال چهارم
جلوس بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار سربلندی یافت - و پسرش
رام چند بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار سرباند گردیده
بصوب دکن رخصت پذیرفت - از اولادش یکے راجه منروپ است
که در ایام فترت ملتزم رکاب فردوس آشیانی بود - پس از جلوس
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای علم و اسپ با زین نقره
و فیل و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد مباهی گردید - سال سیوم
بهمراهی راجه گجسنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکنی تعین
شده همان سال راه عدم خانه پیش گرفت - پسرش گوپال سنگهه
بمنصب در خور سربلندی یافت *

* جان سپار خان ترکمان *

جهانگیر بیگ نام - از امرای جنت مکانی ست - مدتهای ممتد

در تعيناتي صوبهٔ دکن گذرانيد - و از کار طلبي و مردانگي در تقديم خدمات پادشاهي بذل مجهود نمود - چون مهمات دکن از شاهزاده پرويز با وصف طول مکث در برهانپور و تعيين امراي عمده با افواج گران و صرف خزائن موفور اصلا رو براه نگرفت بلکه دنياداران دکن خلع ربقهٔ اطاعت نموده سيما ملک عنبر که محالات بالاگهات را قاطبةً متصرف گرديد ناگزير در سال يازدهم بتمشيت مهام آن ممالک شاهزاده سلطان خرم (که بعد ازين فتح بخطاب شاهجهاني ممتاز گشته) رخصت يافت - و به نيروى اقبال آوازهٔ صولت شاهي هوش رباي دکنيان شده آنها دوش فروتني و سرافکندگي بزيربار بندگي در آوردند - و دست تصرف عمال متعلقهٔ پادشاهي کوتاه داشته عهدهٔ خراج سپاري و مالگذاري بردمهٔ انقياد و فرمان برداري گرفتند - و در سال دوازدهم شاهزاده هرکرا از همراهان و متعينهٔ دکن بهر مکان و ناحيه که مناسب دانست بتهانه‌داري و فوجداري نامزد فرمود - جهانگير بيگ را مشمول الطاف گردانيده بضبط تهانهٔ جالناپور و مضافات آن (که بيست وپنج کروهي دولتاباد است - و دران وقت عمدهٔ تهانهاي بالاگهاٿ بود - و بسيارے از منصبداران پادشاهي با تابين و جمعيت خود تعيين آن مکان مي شدند) روانه ساخت و پس ازان چندے از بد عهدان دکن بر سر نقض پيمان شتافته دست تصرف بمحالات پادشاهي دراز کردند - و ببالاگهاٿ اکتفا نا کرده تا برهانپور رايت استيلا برافراشتند - ناچار شاهزاده مرتبهٔ ثاني يساق

دکن را وجهۀ همت گردانید - و در آغاز شازدهم سال جهانگیری خطۀ
برهانپور را بورود موکب خویش برآراست - و افواج قاهره بسرزنش
و مالش نظام‌شاه و ملک عنبر معین گشت - و پس از زد وخورد نمایان
و آویزشهای سترگ (که هر مرتبه نصرت و فیروزي نصیب بندهای
شاهي میشد) ملک عنبر بتازگي تماشاگر چهره نمائي شاهد اقبال
شاهزاده گشته از کجروي رو برتافت - و از در ندامت در آمده
دست عجز بدامن استیمان در آویخت - هریکے از سران و سرداران
تا انقضای موسم برشکال در محالے از محالات بالاگهات گذرانید
جان سپار خان با سه هزار سوار در بیر اقامت‌جا برساخت - و چون
از سر نو تقسیم تهانجات سر برزد مشارالیه را باضافۀ منصب برنواخته
بتهانه داري بیر نگاهداشتند و چون در سال نوزدهم در حوالي موضع
بهاتوري مصاف احمدنگر میان ملک عنبر و ملا محمدلاري سپهسالار
و وکیل‌السلطنت بیجاپور (که عادل شاه والي آنجا اورا در محاورات
و مخاطبات ملا بابا میگفت) کارزار اتفاق افتاد و باقتضای سرنوشت
تقدیر ملا کشته شد و سررشتۀ انتظام فوج گسیخته گشت امرای
پادشاهي (که بکمک ملا مامور بودند) گرفتار گشتند - مگر خنجر
خان که باحمدنگر در شد - و جانسپار خان گرم و گیرا خود را به تیول
خویش رسانیده حصار بیر را مضبوط ساخت - و در ایام قرب
ارتحال جنت مکاني خانجهان لودي ولایت بالاگهات را بنظام شاه
وا گذاشت - و نوشتها بنام امرای پادشاهي (که در تهانجات بودند)

فرستاد - که آن محال را حوالهٔ وکلاي نظام شاه نموده به برهان پور آيند - خان مذکور نيز کاربند نگاشتهٔ خانجهان گرديده نزد او شتافت روزے چند نگذشته بود که ميمنت جلوس صاحبقران ثاني بچهار دانگ هندوستان نشاط ديگر آورد - خان مذکور بر جناح استعجال احرام حضور بسته در سر آغاز جلوس دولت کورنش دريافته باضافهٔ هزار و پانصدي ذات هزار سوار بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و عطاي علم و نقاره سر افتخار بآسمان رسانيد - و از تغير جهانگير قلي خان بصاحب صوبگي الهآباد مرخص گرديد - اما بمقتضيات سپهر دوار (که هرکوني بفسادے پيوسته است - و هر عشرتے بحسرتے آغشته - بادهٔ کاميابي اين جا خمار ناکامي در پي دارد - و زلال صافي عيش کدورت درته - قدحے پر نشد که تهي نکردند - و صفحهٔ تمام نشد که ورق برنگردید) در همين سال پيمانهٔ عمرش لبريز گشت امام قلي پسرش هزاري چهار صد سوار منصب داشت - در سال سيوم شاهجهاني بهمراهي اعظم خان ناظم دکن روزے (که بر بالاگهات درچنداول عادلشاهيه و نظام شاهيه يک دفعه ريختند - و ملتفت خان سردار فوج پهلو تهي کرد) او با چندے از ناموران روشناس عمده دل بجانفشاني نهاده مردانه در آويخت - و نيکنامي جاويد اندوخته جان در باخت - جانسپار خان برادرے هم داشت - مرتضي قلي نام - هزاري شش صد سوار منصب - سال دهم در دکن بکنج نيستي خزيد ●

* جادو راو کانتهیه[2] *

خود را از قوم جادوان میگرفت - که کشن[3] مشهور ازان قوم است
از اعیان و ارکان سلطنت نظام شاهیه بود - چون مرتبهٔ ثاني سال
شانزدهم جهانگیري پادشاهزاده ولي‌عهد شاهجهان صاحبقران ثاني
سرزنش و مالش دنیا داران دکن را (که سر از اطاعت و انقیاد
پیچیده دست تالان و تصرف بممالک پادشاهي دراز کرده بودند)
وجههٔ همت عالي‌نهمت ساخته بعون رای صایب و نیروی شمشیر آبدار
آن مهم را نسق شایسته داد جادو راو (که مقدمة الجیش عساکر
دکن بود) برهنموني اقبال بزمین‌بوس شاهزاده فتح نصیب تارک
افتخار برافراخته بمنصب پنجهزاري ذات و سوار تحصیل بلندپایگي
نمود - و با پسران و نبائر و دیگر منتسبان دوبیست و چهار هزاري
پانزده هزار سوار منصب رسید - و جاگیرهای جید دکن دلخواه
یافته در نهایت رفاهیت و جمعیت کمکي صوبه‌داران آن ولایت بوده
و همواره بتقدیم خدمات پادشاهي مي‌پرداخت *

و چون سال سیوم جلوس شاهجهاني ساحت برهانپور بسایهٔ اعلام
جهانکشای پادشاهي مورد امن و امان گردید جادو رای نکبت‌گرای
از ناسپاسي و حق ناشناسي رو از بندگی آستان خلافت نشان برتافته
با فرزندان و خویشان بنظام شاه پیوست - چون او میدانست (که
بیوفائي لازم ذات آن بد ذات است - و کافر ماجرائي ملازم جوهر

(۲) نسخهٔ [ا] کانتهیه (۳) در [بعضی نسخه] جادون *

آن بدجوهر) درصدد آن شد که او را بدست آورده چندے در زندان مجازات نگاه دارد - و بایں انداز اورا نزد خود طلبید - چون هنگام پاداش کفران نعمت رسیده بود آن بے خبر با تمام قبیله شتافت ناگاه جوقے از کمینگاه برآمده دست ببستن (۲) برکشادند - آنها تن به بند و اسیري نداده تیغها از نیام کشیدند - و هردو طایفه با یکدیگر در آویختند - جادو راو با دو پسر اچلا (۳) و راگهو و ایسونت راي نبیره جانشینش بقتل رسید - و بقیة السیف با کرجائي (۴) زنش (که مدار کارهای آن خسران زده برو بود) از دولتاباد گریخته بوطن خود سندکهیر (که پرگنه ایست مضاف مهکر برار نزدیک بجالنه پور که جادو راو درانجا قلعهٔ ساخته) رفته تحصن جستند - هرچند نظام شاه در دلجوئي و استمالت آنها سعي نمود دلنهاد نگشته بهزاران ندامت و خجالت بدرگاه پادشاهي ملتجي گشتند - ازانجا (که جرم‌پوشي و عذرنیوشي شیوهٔ رضیهٔ سلاطین‌عالیجاه است) جرائم عظیمهٔ آن گروه عفو پژوه بذیل اغماض پوشیده بمراحم ملکانه مطمئن و مستمال ساخته درسلک بندها منسلک گردانیدند - و فرمان عطوفت نشان باعظم‌خان ناظم دکن (که بر بالاگهات سرگرم استیصال خانجهان لودي بود) سمت ارسال یافت - خان مذکور بمیانجي‌گري دنت جي نام (که سرانجام معاملات جادو راو بار مفوض بود) آنها را باعزاز و احترام

---

(۲) نسخهٔ [۱] دست بستن (۳) در[بعض‌نسخه] اچلا (۴) در[اکثرنسخه] کرجاي زنش *

پیش خود طلب داشته برای هریکے منصبی عمده تجویز نمود
و از پیشگاه فرمان روائي بپذیرائی مناصب و عطای یک لک و سي
هزار روپیه برسم مدد خرج و تنخواه تیول نیک در ولایت دکن و برار
و خاندیس و بحالی محال جادو راو بدستور سابق مشمول عواطف
خسروانه گشتند - و چون سال چهارم شرف استلام سدهٔ سلطنت
دریافتند بهادر پسر جادو راو بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار
و عنایت علم و نقاره مباهي گردید - و جگدیو راو برادر جادو راو
بمنصب چهارهزاري ذات و سوار و مرحمت علم و نقاره سر برافراخت
و پتنگ راو بمنصب سه هزاري ذات هزار و پانصد سوار (که سابق
برادرش ایسونت راو مقتول داشته) سرفرازي یافته بخطاب جادو
رای (که نام جدش بود) موسوم گشت - و بیٹوجي (۲) بمنصب دو هزاري
ذات و هزار سوار (که منصب پدرش اچلای قتیل بود) سربلند
گردید - و در سال پنجم جگدیو راو مذکور از هم گسیخت - و چون
بهادر جي در سال هشتم رخت هستي بر بست دتاجي [illegible]
بمنصب سه هزاري هزار سوار شادکامي اندوخت - و چون او در عهد
عالمگیري بهمراهی دلیر خان در جنگ مرهته بکار آمد پسرش
بخطاب جگدیو رای و منصب عمده سرافرازي یافت - و پستر
از پسران او مان سنگهه در وقت صوبه داری منصور خان روز بهاني
با فوج قلیل بمحافظت و حراست اورنگاباد مي پرداخت - منزلے

(۲) نسخهٔ [ج] پتهوجیه

برسر تالاب احداث نمود - برادر دیگرش راگهو بجگدیو رای رسیده
چون ساهوجي بهونسله پدر سیواى مشهور بدامادى جادو راى
در نظام شاهیه نامے برآورده ازان وقت این سلسله را پا درمیان - خواهر (۲)
راجه ساهوى حال بجگدیو راو مسطور منسوب است - او سال ششم
محمد شاهي سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سي و شش در جنگے (که
میان نظام الملک آصف جاه و مبارز خان ناظم حیدرآباد بحوالئ
شکرکهیره محال تیولش اتفاق افتاد) ازین طرف جدا شده بمبارز خان
پیوست - و دران زد و خورد بقتل رسید - ازان روز درین سلسله دیگرے
منصب و اقطاع نیافته - پسرش مانسنگهه نامي (که همشیره زادهٔ راجه
ساهو ست) با عم زادهای خود در سندکهیر (۳) بوسوم زمین‌داري
سرکار دولت آباد (که از قدیم به نیاگانش متعلق است) میگذرانید
و بملاحظهٔ وطن داري نمیرفت - درین ولا از تنگیٔ معیشت ناچار
شده شتافت - این سندکهیر پرگنه ایست سي کروهي از اورنگاباد
مضاف سرکار مهکر صوبهٔ برار - وطن اصلي و مسکن قدیم جادو راو
مقتول است - و شش هفت کروهي قصبه موضعے ست ازان پرگنه
مشهور بدیول گانون راجه - که جادو راو باحداث قلعهٔ مستحکم
و آبادیٔ آن مکان همت گماشته - درین وقت هم آبادیٔ معتبر دارد
که قصبهٔ در جنب آن ویران است *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواهرزادهٔ ساهوى حال (۳) نسخهٔ [ج] در سندکهیره
بوسوم زمینداري *

* جهانگير قلي خان *

شمس الدين مشهور بميرزا شمسي مهين خلف خان اعظم ميرزا عزيز كوكلتاش است - چون ميرزا كوكه در ايالت گجرات از چيرگي واهمه از بندر بلاول (كه نزديك سومنات است) بجهاز الهي درآمده بحجاز شتافت بجز شمسي و شادمان ديگر پسران و اهل و عيالش همرهي برگزيدند - عرش آشياني از كمال نوازش شمس الدين را بهزاري منصب سرفراز گردانيد - و چون از ساير برادران بدانش والا و خرد متين امتياز داشت و به نيكو منشي و پسنديده رفعي متصف از عهد عرش آشياني تا عهد اعلى حضرت همواره مورد نوازش خسرواني بوده بنيكي و نيك نامي ايام حيات بانصرام رسانيده و در زمان اكبري بپايۀ دو هزاري بر آمد - چون سال سيوم جهانگيري صوبۀ گجرات از تغير مرتضى خان بخاري به تيول خان اعظم مقرر گشت ازانجا (كه مزاج پادشاهي از خان مذكور اندكے كبيدگي داشت و بنابر جانب داري خسرو از طرف او مامون نبود) قرار يافت كه خود در حضور باشد - و جهانگيرقلي خان (كه خانه زاد رشيد و فهميده و بهمه جهت خاطر ازو مطمئن) بطريق نيابت پدر بحراست آن مملكت پردازد *

مشهور است كه ميرزا كوكه زبان باختيار نداشت - حرفهاي بيصرفه گفتے - خصوص در وقت استيلاى غضب خود را نتوانستے نگهداشت - حتى پاس حضور پادشاهي ننمودے - روزے واقعۀ

رو داد - که چنین مکانی بجهانگیر قلي خان فرمود - که تو ضامن پدر
(٢)
میشوي - عرض کرد که ضامن مال و جان او هستم - اما ضامن زبان او
نمي‌توانم شد - و پس ازان بمنصب سه هزاري سه هزار سوار فرق
عزت برافراخته بحکومت جونپور اختصاص یافت - در همان ایام
شاهزاده شاهجهان بنگاله را متصرف شده رایت توجه بجانب پتنه
(٣)
برافراشت - و عبدالله خان فیروز جنگ با راجه بهیم بطریق منقلا روانهٔ
اله‌آباد شد - چون بگذر چوسا رسید جهانگیر قلي خان مقاومت را
از حیز قدرت خود بیرون دیده بر سبیل استعجال از جونپور برآمده
در اله آباد بمیرزا رستم صفوي صاحب صوبهٔ آنجا پیوست
(٤)
و بعد ازان بتفویض ایالت اله‌آباد معین گشته پس از سریر آرائی
فردوس آشیاني اگرچه از صوبه‌داری اله‌آباد معزول گردید اما ببحالی
منصب سابق کام دل اندوخته از تغیر بیگلر خان ولد سعید خان بنظم
سورتهه و جوناگڈهه مرخص شد - در سال پنجم سنه (١٠٤١) هزار
و چهل و یکم هجري همانجا روزگارش سپري گشت - اعلی حضرت
بمقتضای خانه‌زاد نوازي پسر رشیدش بهرام را بمنصب دو هزاري
دو هزار سوار سرفرازي بخشیده بجای پدر منصوب فرمود - او
جوان قابل و شجاع بود - در حکومت گجرات بهرام پوره بنام خود
آباد کرده *

---

(٢) نسخهٔ [ب] مال و جان اویم (٣) در [بعض نسخه] برافراخت (٤)
نسخهٔ [ب] تعین گشته *

* جهانگیر قلي خان *

شمس الدين مشهور بميرزا شمسي مهين خلف خان اعظم ميرزا عزيز كوكلتاش است - چون ميرزا كوكه در ايالت گجرات از چيرگی واهمه از بندر بلاول (كه نزديک سومنات است) بجهاز آلهي درآمده بحجاز شتافت بجز شمسي و شادمان ديگر پسران و اهل و عيالش همرهي برگزيدند - عرش آشياني از كمال نوازش شمس الدين را بهزاري منصب سرفراز گردانيده - و چون از ساير برادران بدانش والا و خرد متين امتياز داشت و به نيكو منشي و پسنديده وضعي متصف از عهد عرش آشياني تا عهد اعلى حضرت همواره مورد نوازش خسرواني بوده بنيكي و نيک نامي ايام حيات بانصرام رسانيد و در زمان اكبري بپاية دو هزاري بر آمد - چون سال سيوم جهانگيري صوبۀ گجرات از تغير مرتضى خان بخاري به تيول خان اعظم مقرر گشت ازانجا (كه مزاج پادشاهي از خان مذكور اندک كبيدگي داشت و بنابر جانب داري خسرو از طرف او مامون نبود) قرار يافت كه خود در حضور باشد - و جهانگيرقلي خان (كه خانه زاد رشيد و فهميده و بهمه جهت خاطر ازو مطمئن) بطريق نيابت پدر بحراست آن مملكت پردازد *

مشهور است كه ميرزا كوكه زبان باختيار نداشت - حرفهای بيصرفه گفتي - خصوص در وقت استيلای غضب خود را نتوانستی نگهداشت - حتى پاس حضور پادشاهي ننمودے - روزے واقعۀ

رو داد - که جنت مکاني بجهانگير قلي خان فرمود - که تو ضامن پدر ميشوي - عرض کرد که ضامن مال و جان او (۲) هستم - اما ضامن زبان او نمي‌توانم شد - و پس ازان بمنصب سه هزاري سه هزار سوار فرق عزت برافراخته بحکومت جونپور اختصاص يافت - در همان ايام شاهزاده شاهجهان بنگاله را متصرف شده رايت توجه بجانب پتنه برافراشت - و عبدالله خان فيروز جنگ با راجه بهيم بطريق منقلا روانهٔ (۳) الهآباد شد - چون بگذر چوسا رسيد جهانگير قلي خان مقاومت را از حيز قدرت خود بيرون ديده بر سبيل استعجال از جونپور برآمده در الهآباد بميرزا رستم صفوي صاحب صوبهٔ آنجا پيوست و بعد ازان بتفويض ايالت الهآباد معين (۴) گشته پس از سرير آرائي فردوس آشياني اگرچه از صوبه‌داري الهآباد معزول گرديد اما ببحالي منصب سابق کام دل اندوخته از تغير بيگلارخان ولد سعيد خان بنظم سورتهه و جوناگڏهه مرخص شد - درسال پنجم سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و يکم هجري همانجا روزگارش سپري گشت - اعلى حضرت بمقتضاى خانه‌زاد نوازي پسر رشيدش بهرام را بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سرفرازي بخشيده بجاى پدر منصوب فرمود - او جوان قابل و شجاع بود - در حکومت گجرات بهرام پوره بنام خود آباد کرده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] مال و جان اويم (۳) در [بعضي نسخه] برافراخت (۴) نسخهٔ [ب] تعين گشته *

* جگراج عرف بکرماجیت *

پور راجه ججهارسنگهه بندیله است - سال اول جلوس شاهجهانی
بمنصب هزاري هزار سوار تارک افتخار برافراخت - چون سالے پس
ازین خانجهان لودي از اکبرآباد فرار نموده از راه غیر متعارف بملک
بندیله رسیده بتعلقهٔ دیوگدهه درآمده داخل سرحد نظام الملک
گردید و افواج پادشاهي (که بتعاقب او نامزد شده بود) نتوانست
رسید پادشاه را مظنهٔ کلي شد - که بے تعب گذشتن او و نرسیدن
افواج سرکار از راهبري و غلط نمائي فام برده است - سال چهارم (که
خانجهان لودي باتفاق دریا خان روهله از دکن بصوبهٔ مالوه شتافته
با کمال سراسیمگي بعزیمت کالپي در ملک بندیله درآمد) مشارالیه
بجهت رفع بدنامي و دفع شرمندگي پدر خود کمر همت چست
بسته دوید - و بچنداول (که سرگروه آن دریا خان بود) رسیده هنگامهٔ
زد و خورد گرم ساخت - درین ضمن تفنگے بدریا خان رسیده کارش
تمام ساخت - مردم بندیله خانجهان تصور کرده برو هجوم کردند
بکرماجیت سر دریا خان را بریده روانهٔ حضور نمود - و تدارک
مافات بآئین شایسته بعرصهٔ ظهور رسانید - بپاداش آن از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و خطاب جگراج و عطای خلعت
و شمشیر مرصع و علم و نقاره سربلندي اندوخت - پستر عوض پدر
بدکن رسیده همراه خانخانان (۲) و خانزمان سرگرم ترددات بوده در جنگها

---

(۲) نسخهٔ [ب] خانجهان *

گاهے بمیمنه و گاهے بچنداول مامور گردید - و در محاصرهٔ قلعهٔ دولتاباد و قلعهٔ پرینده از محافظت مورچال و چپقلش با گروه مخالف لوازم جانسپاري بظهور آورد - و سال هشتم بنوشتهٔ پدر خود (که بنابر کشتن بهیم نراین زمیندار چورا گڈهه از حضور متوهم شده بود) راه وطن پیش گرفت - خاندوران صوبه دار برهان پور باستماع خبر فرار او با جمعے بتعاقب او شتافت - و چندکس را بخاک هلاک انداخت - او زخمي شده براه غیر متعارف طی مسافت نموده بپدر ملحق شد - و پس از وصول افواج پادشاهي همراه پدر عرصهٔ پیمای وادیِ فرار گردیده بتفصیلے (که در احوال ججهار سنگهه مرقوم شده) مطابق سنه (١٠۴۴) هزار و چهل و چهار هجري بقتل رسید درجن سال پسر او هنگام تعاقب اسیر افواج پادشاهي گشته *

* جان نثار خان *

جنیری قدیمي کمال الدین حسین نام - از نیکو خدمتگذاران ایام پادشاهزادگی شاهزاده شاهجهان است - و سرآمد بندگان مزاجدان و فدویان جانفشان بود - چون بفارسي مشرف فیلخانهٔ جهانگیري (که در سرعت سیر از مسیر فلک هم گوی سبقت مي برد) باشارهٔ یمین الدوله بمجرد فوت جهانگیر پادشاه ببال استعجال پرواز نمود و از کوهستان کشمیر در عرض بیست روز نوزدهم ربیع الاول (٢) سنه (١٠٣٧) هزار و سي و هفت هجري بجنیر دکن رسید و خبر

(٢) نسخهٔ [ب] ماه ربیع الاول *

ارتحال جنت مکاني ازين دار فاني (٢) بعالم جاوداني رسانيد ازانجا (که عزم صاحبقران ثاني در مهمات سلطنت و جهانباني درنگ و اهمال بر نمي تافت) سه روز بمراسم عزا پرداخته بيست و سيوم ماه مذکور براه گجرات متوجه دارالخلافة آگره گرديد - و جان نثار خان را با فرمان محتوي بر انواع لطف و عنايت و بحال داشتن منصب و جاگير و صوبه داري دکن بدستور سابق نزد خانجهان لودي روانهٔ برهانپور فرمود - تا او را بمواطف شاهانه مستمال ساخته بر سرائر ضميرش (که ناصافي و بے اخلاصي او مظنون بل مجزوم بود) آگهي يابد - چون بخدمت و دولت از رميده بود پس از وصول فرمان جوابے داد که سرش بباد داد - و خان مذکور را بے عرضداشت رخصت کرد - مشار اليه در احمد آباد بسعادت ملازمت رسيده در روز جلوس بمنصب دوهزاري ذات هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و انعام فيل و پانزده هزار روپيه (٣) نقد کام دل اندوخت - و در سال سيوم (٤) از انتقال ديانت خان دست بياضي بقلعه داري احمد نگر اختصاص (٥) گرفت - و بعطاى چهل هزار روپيه برسم مدد خرج مورد مرحمت گشت - و در سال چهارم بحضور رسيده باضافهٔ پانصدي پانصد سوار فرق افتخار برافراخته بفوجداري لکهي جنگل مامور گشت - و پس ازان بفوجداري سيوستان مرخص

(٢) نسخهٔ [ج] دارفنا (٣) نسخهٔ [ج] علم و انعام فيل (٤) در بعضي نسخه] دشت بباضي (٥) نسخهٔ [ج] اختصاص يافته بعطاى ه

گردید - و چون سال یازدهم قلعهٔ قندهار مسخر اولیای سلطنت
شد و صوبه داران و فوجداران قرب جوار بعنوان کمک خود را بدانجا
رسانیدند خان مذکور نیز از تعلقهٔ خود شتافته سرگرم تقدیم کارها
شد - و بهمراهی قلیچ خان صوبه‌دار قندهار در کشایش قلعهٔ بست
شریک کرده گردید - و در سال دوازدهم پانصد سوار دیگر بر
منصبش افزوده از سیوستان ببهکر رفته از تغیر یوسف محمد خان
ببندوبست آنجا پرداخت - و در همین سال رخت هستي بربست *

صاحب ذخیرة الخوانین آورده در حکومت سیوستان بسیارے
از دختران زمینداران آنجا از قوم سیمچه (۲) و سوده خواستگاري نمود
و بدان جهت نقش عمل او درست نشست - آثار ثمرد و مفسده
نماند - پس ازان (که حیات مستعار را پدرود نمود) هر یکے از
زمینداران دختر خود را از خانهٔ او بزور و اشتلم کشیده برد - شاید
این واقعه در بهکر رو داده باشد - که سرحدش بسرحد سیوستان
پیوسته - والّا فوتش در حکومت سیوستان نشده - کمالایخفی - پسرش
میرزا حفیظ الله (که بنابر قدم خانه‌زادي مکرر در طفلي مورد عطایای
اعلی‌حضرت گردیده) در عهد خلدمکان بخطاب بسالت‌خان چهرهٔ
عزت افروخت - و در ایام محاصرهٔ بیجاپور بخشي فوج پادشاهزاده
محمد اعظم شاه بود - چندے بدان امر پرداخته - گویند بنجّرع
ادمان داشت - اسیر پنجهٔ (۳) اجل گشت *

(۲) نسخهٔ [ب] سمیچه (۳) در [بعضی نسخه] اسیر سرپنجهٔ اجل ه

* جان سپار خان خواجه بابا *

برادر زادهٔ نقيب خان تبريزي ست - در عهد جنت مكاني خطاب جانباز خان يافته بمنصب هزاري چهار صد سوار رسيده سال اول جلوس فردوس آشياني بملازمت پيوسته ببحالي منصب سابق كامياب گرديده سال سيوم از اصل و اضافه بپايهٔ هزار و پانصدي ششصد سوار مرتقي گشت - مدتي بفوجداري مندسور مامور بود سال هيزدهم مطابق سنه (١٠٥٥) هزار و پنجاه و پنج هجري پنهانخانهٔ عدم شتافت - از فهرس ده سالهٔ دوم شاهجهان‌نامه (٢) دريافت ميشود - كه موصى اليه بخطاب جانسپار خان و بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بلند گرديده - اگرچه سال اين واقعه بنظر نيامده *

* جلال كاكر *

پسر دوم دلاور خان است - از تعيناتيان صوبهٔ كابل بود - تا آخر عهد جنت مكاني بپايهٔ هزاري ششصد سوار رسيده پس ازان (كه بست و كشاد امور خسروي بكف قدرت فردوس آشياني درآمد) سال اول باضافهٔ پانصدي صد سوار خرسند گرديد - و سال سيوم در هنگامهٔ كمال الدين بن ركن الدين روهله با سعيد خان مصدر كارها شد - سال دوازدهم (كه دارالسلطنت مقر اعلام ظفر ارتسام گرديد) او بمرحمت خلعت و خدمت فوجداري جمو از تغير شاه قلي خان سرمباهات برافراخت - سال سيزدهم (كه سلطان مراد بخش با جمعي

(٢) نسخهٔ [ب] فهرست - و هردو صحيح است *

بتوقف در بهیره[2] مامور گشت) او را نیز در تعیناتیان شاهزاده برنوشتند - سال چهاردهم بافزونی سه صد سوار و عنایت اسپ نوازش یافته داخل کومکیان دکن شد - سال هیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراشت - مدتها در دکن گذرانیده سال سیم با میرزا خان منوچهر برای وصول تتمهٔ پیشکش ذمهٔ کوکیا زمیندار دیوگدهه بدان صوب شتافت - و پستر حسب التماس سلطان اورنگ زیب بهادر بفوجداري و تیولداری نصیرآباد و غیره توابع صوبهٔ خاندیس سربلندگردید - و پس ازانکه سکهٔ سلطنت بنام خاصکان رونق پذیرفت سال چهارم او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و تقرر خدمت فوجداری هوشنگ‌آباد مضاف صوبهٔ مالوه جبین بخت را نورآگین ساخت *

* جعفرخان عمدة الملک *

خلف الصدق صادق خان میربخشي و همشیره زاده و خویش یمین‌الدوله آصف خان است - فرزانه بیگم مشهور به بي‌بي جیو زوجهٔ محترمهٔ اوست - از مبادی نشو ونما حدیقهٔ احوالش بآبیاری مرحمت پادشاهي نضارت و طراوت بے اندازه داشت - و همواره بحسن عقیدت و لطف خدمت منظور انظار خسرواني بود - چون پدرش درگذشت از فرط رافت محمد اورنگ‌زیب بهادر را بتعزیه فرستاد - که اورا بفزونیِ الطاف خاقاني تسلیه بخشیده با برادران

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهیره *

بشرف بساط بوس مشرف گرداند - چون بسعادت حضور فایز گردیده
باضافهٔ هزاري ذات پانصد سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار
سر برافراخت - ازانجا (که عاطفت اصلي تقریبے و سببے نمیخواهد
و عنایت دلي بهانه‌جو مي‌باشد) در سال هفتم منازلش بفیض قدوم
پادشاهانه فروغ آمود گردیده ممتاز اقران و امثال گشت - و در سال
نهم خان مذکور جواهر و اقمشهٔ نفیسه پیشکش کرد - از بنده نوازي
متاع یک لک روپیه بپذیرائي درآمده او را بمنصب پنجهزاري
ذات و سه هزار سوار بلند آوازه کردند - و پس ازانکه روزے چند
بنابر جهتے معاتب گشته مجددا مشمول عواطف بیکران گردید - و در
سال نوزدهم بصوبه داري پنجاب سر برافراخت - و در آخر سال
بیستم بخدمت جلیل القدر میر بخشي‌گري از تغیر خلیل الله
خان چهرهٔ کامیابي برافروخت - و در سال بیست و سوم از انتقال
مکرمت خان بصاحب صوبگي دارالخلافهٔ شاهجهاناباد رخصت یافت
و در سال بیست و چهارم بنظم صوبهٔ ٹهٹه از تغیر سعید خان مباهي
گردید - و در سال سیم بحضور رسید - و چون خدمت والامرتبت
وزارت از معظم خان بنابر وجهے عزل گردید در سال سي و یکم
خان مذکور بتفویض وزارت کل و عنایت قلمدان مرصع چهرهٔ (۲) مزید
اعتبار برافروخت - و پس از جنگ داراشکوه چون باغ نور منزل
که مضرب خیام عالمگیري گشت جعفر خان (که در خدمت اعلی‌حضرت

(۲) نسخهٔ [ج] چهرهٔ اعتبار ◦

مانده بود) با سایر بندهای پادشاهي بسعادت زمین بوس فایز شد
و پس از جلوس اول (که در باغ اعزآباد واقع سواد شاهجهان‌آباد
شد) باقتضای حال عزیمت پنجاب بتعاقب دارا شکوه (که (۲)
تاخیر دران منافیِ قانون تدبیر بود) پیش نهاد همت پادشاهانه
گشت - و مراتب و مراسم (که لازمهٔ سریر آرائي ست) بجلوس
ثاني حواله شد - بعمدة السلطنه جعفر خان صوبه داریِ مالوه
تفویض یافت - و باضافهٔ یک هزار سوار دو اسپه سه اسپه منصبش
از اصل و اضافه شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه
قرار گرفت - و چون فاضل خان دیوان اعلیٰ در سال ششم در کشمیر
داعیِ حق را لبیک اجابت گفت فرمان بطلب جعفر خان ارسال
یافت - او هنگام برافراختن رایات ازان گل‌زمین بدارالخلافه در منزل
پانيپت سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري جبهه سای عتبهٔ
خلافت گشت - از کمال قدر شناسي بخدمت والای وزارت اعظم
(که آن نوئین اخلاص آئین را لیاقت و شایستگیِ آن بر وجه اوفیٰ بود)
برنواختند - چون آن زبدهٔ امرای منیع الشان برکنار دریای جون
منزلے عالیِ دل نشین اساس گذاشته حسن انجام یافته بود - برای
امتیاز و سرفرازیِ آن عمدة الملک خورشید اوج خلافت پرتو عاطفت
مکرر در سال هشتم و نهم بسر منزل او افکند - آن خان رفیع مقدار
مراسم پا انداز و نیاز بجا آورده پیشکشے گران از غرائب و نوادر

(۲) در [بعضی نسخه] گردید ه

بنظر انور در آورد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و یک در شاهجهاناباد بیماری خان مذکور باشتداد و امتداد کشیده جهان گذران را پدرود نمود - خلدمکان دو مرتبه دراین ایام اولا بجهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمود - و شاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند - که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش مراسم پرسه بجا آرند - و بتسلی و دلدهی عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ موصی الیهما پردازند و برای هر دو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ اینها توره در خور حالتش فرستاد - پستر شاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور عاطفت ظهور آورد - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطر داری و بر آوردن از سوگواری بر اقران امتیاز یافتند - و باقربا و خویشانش نیز خلعت ماتمی مرحمت شد *

جعفر خان در امرای متاخرین به نیک نفسی و خیر اندیشی شهرهٔ آفاق بود - و بکرائم شمائل و شرائف خصائل اتصاف داشت خوش وضعی و عالی‌دماغی او زبان زد خاص و عام است - گویند بپارچهٔ سفید بیش قیمت بسیار رغبت داشت - قاضی دهار صوبهٔ مالوه آنرا شنیده در ایام حکومتش نخ بسیار باریک فرمایشی از سوت بسعی تمام بهم رسانیده جامه وارے چند مرتب ساخت که تهانهای پنجاه روپیه بقماش او نمیرسید - و از راه تحفگی بعنوان نذر گذرانید - پیش طلبیده دید - چین بجبین شده گفت که

بسیار گنده است - صرف (۲) توان کرد - قاضي از راه ادب عرض کرد
که باب فرش چاندني دانسته جرأت نموده ام - بسیار خوش شده
حکم قطع چاندنیها نمود - و از حدّت شامه و ذایقهٔ او نیز حکایتها
میکنند - گویند روزے هندوانه نزد او آوردند - که در کمال شیریني
و شکنندگي بود - محظوظ شده گفت - به ازین خورده نشد - اما
بوی ماهي دارد - بعد تفحص ظاهر شد که هندوانهٔ کوکن بود - که
دران ولایت ریزه ماهي در خاک آغشته بپالیزها میدهند *

* جان سپار خان *

پسر سیوم مختار خان سبزواري ست - میر بهادر دل نام داشت
هنگامے (که شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر بعزم سلطنت قرین فتح
و اقبال از دکن رخصت فرموده لوای عزیمت بجانب مستقرالخلافه
افراشت) مشارالیه با برادر کلان خود میر شمس الدین مختار خان
ملتزم رکاب ظفر انتساب شاهي بود - در معارک هیجا (که آن شاه
نصیب را با دشمنان مغرور گران سپاه اتفاق افتاد) مراسم
جان سپاري و فدویت بتقدیم رسانید - بعد از جنگ دارا شکوه
از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار مباهي گشته بخطاب
جانسپار خاني نامور گردید - و ازان بعد بکارهای بیرونجات مامور
شده ساحت نیکو خدمتي را باقدام همواري و حسن سلوک پیموده
نقش روز بهي خود را برنشاند - در سال بیست و چهارم بقلعه‌داری

---

(۲) نسخهٔ [ب] صرف نتوان کرد *

بیدر اختصاص یافت - و بعد فتح حیدرآباد خان مذکور بفوجداری ظفرآباد می پرداخت - و چون موکب عالمگیری بعد بند و بست آن الکای نو تسخیر بمراجعت عطف عنان نموده سواد ظفرآباد بیدر را مضرب خیام گردانیده ابوالحسن والی تلنگ (که از غایت انهماک در عیش و عشرت گاهے در پانزده ساله حکومت خویش از شهر حیدرآباد غیر از مسافت یک کروه بمحمدنگر گلکنده سفرگزین نشده بود - و سواری هر روزه برو دشوار بود) التماس گوشه‌نشینی نمود و در حقیقت خلدمکان‌هم از اوضاع او (که منافی مزاجش بود) ذخیرهٔ خاطر داشت - چنانچه سلوکے (که بعد تسخیر بیجاپور با سکندر والی آنجا بمیان آمد) با ابوالحسن مرعی نشد - حتی بمواجهه هم نطلبید - از اول روز نظربند نگاهداشتند - لهذا خان مزبور (که بفوجداری بیدر میپرداخت) مامور شد - که اورا بدولتآباد رساند که تا بقیهٔ عمر با تبعهٔ خود بفراغت بگذراند - و پس ازان بصاحب‌صوبگی حیدرآباد (که مملکتے ست زرخیز و آباد (۲) خصوص دران وقت که سلسلهٔ قطب‌شاهیه مساعی جمیله در معموری آن بکار برده بودند) رایت بلند پایگی بر افراخت - و او بحسن عمل و نیکو معاملگی مدتهای مدید دران ولایت گذرانید - بعد از شایسته خان امیرالامرا و عاقل خان خوافی کمتر صوبه‌دارے یکدفعه این مرتبه حکم رانی کرده باشد - در سال چهل و پنجم سنه (۱۱۱۳) یکهزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] خصوص که دران وقت سلسلهٔ *

و یکصد و سیزده هجري منزل بوادی خاموشان گزید - خلف رشیدش رستم‌دل خان است - که احوالش بجای خود رقم‌زدهٔ خامه گردید *

* جان نثار خان *

خواجه ابو المکارم - ابتدا از ملازمان معتبر شاهزاده سلطان محمد معظم بود - درایامے (که سلطان محمد اکبر اسباب بغي و مواد طغیان آماده ساخته باتفاق راجپوتان جهالت منش با فوج بسیار عزیمت خلاف با پدر والا قدر پیش‌گرفت) چون دران وقت خبر فوج سلطان کمتر بعرض پادشاه میرسید خواجه ابوالمکارم از جانب شاهزاده بقراولي (۲) رفته با قراولان سلطان دوچار شد - و بعد زد و خورد زخم برداشته آمد - و بدین تقریب با پادشاه روشناسي حاصل نمود و بستر بمنصب نهصدي و خطاب جان‌نثار خاني عز امتیاز اندوخته در یساق رامدره همراه شاهزادهٔ مسطور تعین‌گشت - و در محاصرهٔ سانگانو (۳) تردداتت نمایان بظهور آورده سند بهادري را بسکهٔ زخم اعتبار داد - چون شاهزادهٔ مذکور بموجب حکم ازانجا معاودت نموده برسر ابوالحسن قطب شاه تعین گردید او نیز بهمراهی شاهزاده نامزد گشت - و برطبق ایمای پادشاهزاده بتسخیر گلهي‌سرم (۴) پرداخته تهانه نشین ساخت - و برآمده افواج ابوالحسن را منهزم گردانیده و در محاصره و یورش گلکنده چهرهٔ رادمردي بگلگونهٔ زخم بیاراست

---

(۲) در [بعضی نسخه] با قراولان رفته (۳) در [چند نسخه] ساپگانو (۴) یا گدهیء بیرم باشد *

و سال سی و سیوم عالمگیری بعطای خنجر با دسته و ساز یشم برنواختند به تقبیه غنیم لئیم دستوری یافت - و در سال دیگر بعنایت خلعت و فیل از اقران تفوق جست - چون مکرر مصدر تردداث نمایان گردیده بود پادشاه بدو نازش میفرمود - پستر (که با سنتا کهور پره در موضع کرناتک مقابله صورت بست) از بدمددی تقدیر شکست در فوج پادشاهی افتاد - خان مزبور زخمی شده جان بدر برد - پس ازان بفوجداری و قلعه‌داری گوالیار سر برافراخته گوشهٔ قناعت گزید ٭

چون خلد مکان بجنت خرامش نمود هرچند که او از قدیمان بهادر شاه و امیدوار ترقی بود اما اعظم شاه را قریب المسافت دیده (۲) از بی پروگی باعظم شاه و سلطان محمد عظیم عرضداشتها نوشت که من باراده فدویت عزیمت رسیدن بجناب دارم - اما طرف مقابل برای بودن من فوج تعین نموده - هرگدر زود جمعیت و بار بردار رسد خود را برسانم - درین ضمن رسیدن بهادر شاه باکبرآباد معلوم نموده جریده خود را نزد بهادر شاه رسانید - ازانجا (که پادشاه را پیشتر مظنون آن بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار پیش محمد (۳) عظیم رسیده باشد) این معنی خلاف مرضی شد - و بعد مقتول گردیدن محمد اعظم شاه چون آثار ندامت از لوحهٔ جبین او لایح گردید پس از توقف بملازمت پیوست - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره کوس ترقی بلند آوازه ساخت

---

(۲) در [بعض نسخه] از بی پردگی (۳) نسخهٔ [ب] اعظم ٭

پس ازانکه خلدمنزل بسپرگاه جنت شتافت خان مزبور روز جنگ با فرخ سیر پادشاه در میمنهٔ جهاندار شاه بود - پستر ملازمت فرخ سیر دریافت - چون حسین علي خان ناظم دکن بتعلقه رسیده با غنیم بقرار چهارم حصهٔ مال و ده روپیه سر صد دیسمکهي طرح صلح افکند و این معني موافق مزاج سلطاني نیامد جان‌نثار خان (که مزاج‌گرفته و صحبت دیده و با عبدالله خان سید میان برادر خوانده بود) در سال ششم جلوس بصوبه‌داري برهان‌پور رخصت پذیرفت - که حسین علي خان را حرف معقول فهمانیده براه راست خواهد آورد پس از وصول بگذر اکبرپور حسین علي خان بعد دریافت احوال او (که جمعیتي با خود ندارد) فوج فرستاده پیش خود بخجسته بنیاد طلبداشت - هرچند بظاهر جوشش بسیار از فرستادن طعام هرروزه و تعظیم و احترام نمود و در مخاطبات عمو صاحب میگفت اما در دخیل ساختن در برهانپور توقف بعمل آورد - و پس از انقضاي فصل ربیع بدین‌شرط دخیل ساخت که داراب خان پسر کلان خود را ببرهانپور فرستد - و خود همراه وي باشد - چون حسین علي خان عزیمت دارالخلافه نمود ازانجا (که از خان مزبور خاطر جمعي نداشت - و مردم برهان‌پور از داراب خان استغاثه هم نمودند) بجاي او سیف‌الدین علي خان را مامور ساخته خان‌مزبور را همراه گرفت - بعدازان مآل کارش معلوم نشد - دو پسر داشت - یکي داراب خان - و دومین کامیاب خان - هردو در جنگ عالم‌علي خان همراه

نظام الملک آصف جاه بودند - دومین در زد و خورد زخمی گردید و اولین (که داماد خانجهان بهادر کوکلتاش عالمگیری بود - و صبیهٔ جان نثار خان که خواهر وی باشد در عقد اعتماد الدوله قمرالدین خان) بخطاب پدر مخاطب شده در عهد فردوس آرامگاه بفوجداری سرکار کرهٔ جهان آباد مضاف الهٰ آباد مامور گردید - و هفت سال درانجا مانده در سال چهاردهم جلوس بردست بهگونت سنگهه زمیندار آنجا مقتول گردید *

* چورامن جات *

جات قومیست فتنه سرشت گران جان و فساد پیشهٔ سنگین دل اگرچه بعنوان کشاورزی در سرزمین پته (۳) قیام دارند و باحداث مواطن معموره و گدهیهای رضیه پرداخته اند اما همواره از حوالی اکبرآباد تا حدود صوبهٔ دهلی بقطاع الطریقی و رهزنی گذرانند - مکرر فوجداران پادشاهی دست خوش استیلای آن سرتابان گشته نقد جان بر افشاندند - چنانچه در عهد اعلی حضرت مرشد قلي خان ترکمان فوجدار متهرا و مهابن و کامان پهاری (۴) در اثنای تاخت بر یکے از مواضع مستحکم آن مرز و بوم برسیدن تفنگ جهان را پدرود نمود بارها آن اشقیا نیز بدستبرد فوج پادشاهی مالشے بسزا یافته جان و ناموس خود را بباد فنا داده اند - و باز بعد چندے یکے ازان قوم

---

(۲) نسخهٔ [ب] عالمگیری مدت (۳) نسخهٔ [ب] پلته (۴) در [بعضی نسخهٔ] کامان بهاری *

دست نموده از آستین فساد بر آورده بتاخت و تاراج شوارع علم بیباکي برافراشته بریاست و سري آن فرقهٔ ضاله ناصیهٔ شهرت برافروزد در زمان عالمگیري کوکلا جات نامي بخیره سري و شورش انگیزي رعب افزای اطراف و جوانب گردید - و قصبهٔ سعید آباد (۲) را (که نزدیک متهرا ست) بآتش نهب و غارت سوخت - عبدالنبي خان فوجدار مشهور آنجا در سال دوازدهم بر موضع سوره (که مسکن آن بیدادگران بود) تاخته بسیاری را به نیستي‌سرا فرستاد - در اثنای جنگ تیر بندوق بمقتلش رسیده درجهٔ پیمای شهادت گردید خلد مکان از جانب مستقرالخلافه اعلام‌فیروزي افراخته حسن‌علي خان بهادر را بفوجداري متهرا سرافراز ساخته با فوج جرار و توپخانهٔ آتشبار کسیل فرمود - آن خان کار طلب بحسن سعي و دلاوري آن مطرود را با سنکي مفسد بهمراهي او اسیر نموده بحضور فرستاد بقهرمان جلال پادشاهي بندبند آن دو واجب القتل جدا جدا گردید پسر و دختران بد اختر جهت تربیت حوالهٔ جواهر خان ناظر شد دختر در حبالهٔ نکاح شاه قلي چیله بیش منصب روشناس درآمد و پسرش فاضل نام حافظ شد - که نزد خلد مکان حفظ دیگرے آنچنان قابل اعتماد نبود *

چون رایات پادشاهي بتسخیر قلاع دکن ظلال‌افکن آندیار گردید این طایفهٔ مفتن قابو طلب از سستیهای عمل حکام (که قدرے

---

(۲) در [اکثر نسخه] سعد آباد *

سر بگریبان آرامش فرو برده پا بدامن کم آزاری پیچیده بودند)
یکسر سلسلهٔ انقیاد گسیخته بهوای (۲) تسلط طوفان بلا انگیختند
و بسرکردگی راجه رام نامی مطرود بسیارے از پرگنات را بضبط تعدّی
در آورده دود از دمار قوافل و مترددین بر آوردند - ناموس عمدها
رسوائی اسیری و بےحرمتی کشید - و آبروی بهادران بخاک مذلت
و خواری چکید - صوبه داران از دست آن شوخ چشم خط به بینی
کشیدند - ناچار شاهزاده بیدار بخت و خانجهان بهادر ظفرجنگ
از دکن تعین یافته کوشش و کشش فراوان بکار رفت - و مبالغ خطیر
بخرج آمد - پانزدهم رمضان سال سي و دوم آن شقی حربي بزخم
بندوق جهنم مقر گردید - و آن نواحي از فساد شقاوت نهاد او پاک
شد - سرش بحضور رسید - و پس ازان در سال سي و سه شازدهم
جمادي الاول سنه (۱۱۰۰) یکهزار و یکصد هجري باهتمام شاهزاده
جوان بخت گدهي سن سنهي (۳) (که مسکن آن پیغوله گزین ادبار و
ازدست کفار نکبت آثار (که پیروان آن ضلالت شعار بودند) بان
گشت - معهذا قلع و قمع این گروه صورت نبست - و استیصال واقعي
برروی کار نیامد - مدام داد و بیداد این گروه بد فرجام بپادشاه
اسلام میرسید - در سال سي ونهم میهن پور خلافت بهادر شاه بمالش
و تعریک آنها مامور شد - و پس ازان چوڑامن بغبار انگیزی هنگامهٔ
رستخیز علم کشیده طالع حرام نوشکي طرفه امدادش نمود - چون

(۲) در [اکثر نسخه] بدعوای تسلط (۳) در [بعضی نسخه] سن سنی *

شاه عالم و محمد اعظم شاه بجنگ و پیکار بهم پیوستند آن بدسگال حشرے از حرامي و دزد فراهم آورده حوالی فتنین بامید غارت جانب مغاوبه منتشر و قطره زن بود - همین (که صورت شکست احد الفریقین در آئینهٔ شهودش منطبع گشت) دست و بازوی تالان برکشاده مال صاحب و ناطق لشکریان در ربود - و بر خزانه (۲) و جواهر نیز دستبردها نموده آنچه پیشینیان او بعمرے نیندوخته بودند در طرفة العین بدست آورد - دران هنگام (که خلد منزل بعد از معاودت دکن باجمیر به تنبیه گروی نکوهیده خو نهضت پیمائي فرمود) چون مرور موکب پادشاهي از نزدیکی مساکن آنها اتفاق افتاد آن مآل اندیش از تقبیل پایهٔ سریر خلافت مصیر ابواب حفاظت بر روی حال و مآل خود کشود - و داغ تمرد را از چهرهٔ احوال خویش زدود - و بهمراهی محمد امین خان چین بهادر (که بطریق منقلا بر سر سکهان (۳) تعین یافته بود) مامور گشت - پس ازان با عمدة الملک خانخانان (که کرو را سر لوهگدهه متصل کوه برفي (۴) میان جبال دشوار گذار محاصره نمود) دامن جهد بکمر پرستاري بسته لوازم تردد بظهور آورد - پستر بوقوع انقلاب سلطنت و طریان وهن بحال فرمان روائي در زاد بوم خویش بشیوهٔ مالوفه پرداخته بیش از پیش بر تمرد و سرکشي افزود - بتاخت و تاراج رنگ نا ایمني تا فنای دار الخلافه ریخت - بعهد فرخ سیر

---

(۲) در [بعضی نسخه] بر خزانهٔ جواهر فیز (۳) نسخهٔ [ب] سکهان
(۴) نسخهٔ [ب] کوه برقي میان ٭

راجه دهيراج جيسنگهه سوائي برسرش لشكر كشيد - و سيد خانجهان
ظالوی قطب الملک با فوج شايسته از حضور بكومک شتافت - آن
مطرود در قلعهٔ تهون (۲) متحصن گرديد - چون بعد محاصرهٔ يک ساله
و آويزشهاى سترگ عرصهٔ نبردن بران حيله‌گر تنگ گشت دست
انابت بدامن توسل قطب الملک كرده استدعاى عفو جرائم و التماس
سرفرازي (۳) از منصب به تقبل و تعهد پيشكش نمود - و با آنكه
خلافت مرتبت راضي بدان نبود برغم آن راجه اصرار ورزيده اورا
طلب داشت - و نزد خود جا داد - ناچار پادشاه يكبار باكراه حكم
ملازمتش فرمود - و ديگر ببار يابي مجاز نگشت - اما بميامن
التفات سيد عبدالله خان بمنصب عمده سرفرازي يافته از حضيض
رهزني باوج امارت برآمد - از هم سلسلهٔ اتحاد و يک جهتي سادات
بارهه بخود استحكام داده خويش را از عقيدت كيشان جانفشان
وا مي‌نمود - و دران وقت (كه امير الامرا خاقان زمان را برداشته
بعزم دكن روانه گشت - و قطب الملک بدار الخلافه شتافت) در
سلک همراهان اميرالامرا انتظام يافت - و پس از كشته شدن آن
سردار شهامت آثار منافقانه در لشكر پادشاهي روزے چند گذرانيد
ميخواست كه ببارت‌خانهٔ پادشاهي آتش درزند - يا (۴) گاوان توپخانه را
پيش انداخته ببرد - از هوشياري عمله و بندوبست مير آتش ميسر

---

(۲) در [بعضی نسخه] بهون (۳) در [بعضی نسخه] سرافرازی منصب (۴)
نسخهٔ [ب] تا گاوان ه

نیامد - چون قطب الملک باراده رزم قریب رسید آن تبه کار چند قطار شتر و سه زنجیر فیل از اردوی پادشاهی قزاقی کرده باو پیوست - و رزم جنگ دستبرد عظیم به بهیر و بنگاه پادشاهی نمود و چون کنار آب را مردم او در تصرف داشتند آشنا و بیگانه را نمیگذاشتند که حلق تشنهٔ خود را بدم آبے رسانند - و هرکه پی آب میرفت خانه‌اش بآب میرسید - و مردم (که کنار آب جمنا بر تل ریگی جمع شده بودند) یک قلم دستخوش تاراج او گشتند - حتی که دفتر صدارت هم بغارت رفت - و از زیاده سری جنگ‌کنان بجائی رسید که خسرو آفاق خود کمان بدست گرفته دو سه تیر بجانب او انداخت - تفنگچیان خاصه بردار بتوالی شلک برگردانیدند - و چون آثار شکست معاینه نمود در هوالی اردو براه دهلي سایر و دایر گردیده بر هزیمت یافتگان راه گریز بست - و بهرکه دستش رسید آنچه باقی‌مانده بود وا کشید - و پس ازانکه رسن زندگیش بکشاکش اجل گسسته‌گشت محکم سنگهه و غیره پسرانش بقلعهای مستحکم هنگامه آرا شدند - وبآتش بیداد و ستم تر وخشک سوختند - سعادت خان برهان‌الملک ناظم اکبر آباد با آن همه جلادت و جسارت و فرط کار طلبی مالش آنها نصب‌العین همت نموده مساعی جمیله بکار برد - لیکن تیغ او نبرید - و بزور بازویش خار بن فساد برکنده نشد خاقان زمان راجه دهیراج را با امرای حضور و توپخانهٔ پرشو و شور (۲)

(۲) نسخهٔ [ب] پرشور ه

رخصت فرمود - راجه نخسست بجنگل‌بري پرداخته باتفاق مبارزان
مغولیه و افغان دو سه قلعچه را گردگرفت - و در فرصتی کمتر از دو ماه
(که بآویزش و شبخون بسیارے از طرفین بجانستاني و جانفشاني
نیک نامي اندوختند) کار بر محصوران تنگ‌تر ساخت - درین اثنا
بدن سنگهه نامي یکے از بني‌اعمام آنها بمنازعت و مخاصمت وطن
جدا شده براجه پیوست - و در کشایش گڈهي رهنمائیها کرد
و آنها یکباره ازین بیم و ترس استقلال باختند - و بباروت خانهٔ خود
آتش داده بدر زدند - گڈهي هم بتصرف در آمد - اما از خزائن (که
شهرهٔ آفاق بود) نشانے نیافتند - چون زمینداری آنجا بصوابدید راجه
ببدن‌سنگهه مقرر شد محکم‌سنگهه هم ابائي‌برگزیده بوسیلهٔ مظفرخان
برادر خاندوران بحضور آمده تک و دو بسیار نمود - بجائے نرسید
ازان وقت بدنا و مکانش ذیک اشتهار یافت - تا الآن پا از دایرهٔ
اطاعت و انقیاد بیرون نگذاشته - و اظهار نوکري مي‌نماید - چنانچه
در سنه (۱۱۵۰) یکهزار و یکصد و پنجاهم (که آصف جاه بهادر از
پیشگاه سلطنت و جهانباني بگوشمال باجي راو رخصت یافت)
یکے از خویشان خود با فوجے شایسته همراه کرد - از مردم او در جنگ
بهوپال‌مالوه نبرد دلیرانه بروری کار آمد - اگرچه بپاسداري منصب
و نام نوکري پادشاهي رویهٔ قدیم خود دزدي و رهزني گذاشتند اما
تسلط بجائے رسانیده اند که از پنج‌کروهي دارالخلافه تا چهارم بخش
صوبهٔ آگره هم برسم زمینداري و هم بعنوان جاگیرداري و هم بطریق

اجارہ متصرف‌اند - دست برداشته به‌تیولداران میدهند - وبے‌محابا از متردّدین راهداري خاطر خواه میگیرند - هیچکس بفریاد نمیرسد سبحان‌الله صوبه‌داران این‌همه ننگ بدعملي بر خود نمي‌پسندیدند (۲)
کار سلطنت هندوستان بکجا انجامید *

چون بدن سنگهه اواخر عهد فردوس آرامگاه بمقر اصلي شتافت پسرش سورجمل قدم بر وسادۂ نیاکان گذاشته استقلال‌کلي بهم رسانید و متمردانه بضبط محالات نواحي همت گماشته محالات خالصه و جاگیر مردم همه متصرف شد - از بلدۂ شاهجهان‌آباد تا بهدارر (۳)
و از محالات متعلقۂ کچهواهها تا کنار گنگ (که آن طرف متعلق بروهلها بود) هیچکس را نگذاشته اکثر پرگنات میان دوآبه و در سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجري قلعۂ اکبرآباد هم بقبضۂ اقتدار در آورد - و در ایامے (که خسرو زمان شاه عالم باقتضای وقت در نواح صوبۂ بهار و الهٰ آباد تشریف داشت) بدست‌آویز مخالفت بر محالات سرحدے کینۂ نجیب خان بدل گرفته فوج برو کشید - و متصل شاهجهان‌آباد تلاقی فریقین دست داد - هرچند با خان مزبور جمعیت کم بود اما نخوت و خود بینی او کار خود کرده ناگاه او را بر خاک هلاک انداخت - تفصیل این اجمال آنکه نام برده با معدودے برای ملاحظۂ مردم خود (که بگرد گرفتن نجیب خان تعین‌بودند) بر آمده مثل بمثل میگردید - دراین‌ضمن

(۲) در [بعض نسخه] و همانا (۳) نسخۂ [ب] بهدور *

جماعهٔ از همراهیان خان مزبور (که او را میشناخت) با صد جوکی برادری خود تاخته کارش تمام گردانید (۲) - پس ازو جواهر سنگهه پسر که بجای پدر متمکن شده باراده تدارک فوجی بر شاهجهان آباد برده و چندے هنگامه داشت (۳) - آخر بوساطت مهاراو راجه پای صلح بمیان آمد - و در سنه ( ) با راجه آنیر بدسلوکی آغاز نموده بجنگ (۴) مقابله پرداخت - و شکست یافت - پس ازو برادرانش بجای اسلاف بودند - میرزا نجف خان بهادر چیره دستی نموده اینها را از بن و بیخ برکند - یکی از اولاد اینها بر قلیلی متصرف است *

* حرف الحاء *

* حاجي محمد خان سیستاني *

نوکر عمدهٔ بیرام خان بود - و خان با وی همواره طریقهٔ مصاحبت و مشورت مصروف میداشت - چنانچه در سنه (۹۶۱) نهصد و شصت و یک جمعی از مفتنان از جانب بیرام خان (که بحکومت قندهار می‌پرداخت) سخنان غیر واقع بجنت آشیانی رسانیدند - پادشاه از کابل متوجه آن حدود شد - و پس از وصول بدان دیار یقین کرد که آنچه گفته‌اند در حق او از صدق پرتو نداود - بعد انقضای زمستان

---

(۲) در [بعضی نسخه] باتمام رسانید (۳) نسخهٔ [ب] و چند روز هنگامه داشت (۴) در [جمیع نسخها] بیاض است *

(*) هار را بدو مستقیم و مسام داشته لوای معاودت برافراخت - اما بر احتیاط حاجي محمد را (که همواره مردم ازو گمان فتنه انگیزي داشتند) همراه گرفت - و پس از فتح هندوستان بوسیلهٔ بیرام خان بخطاب خاني و مراتب علیه ترقي و تصاعد نمود - و در سال اول اکبري (که پادشاه از عرصهٔ جالندهر بجهت استیصال هیمو دهلي روبه نهضت فرمود) خضر خواجه خان را با حاجي محمد خان سیستاني و دیگر امرا بمدافعهٔ سکندر شاه سور و انتظام صوبهٔ پنجاب رخصت لاهور نمود - چون شکست تردي بیگ خان در حوالی دهلي سرمایهٔ آشوب روزگار گردید ملا عبدالله مخدوم الملک (که گویند بظاهر خودرا از نصیریان پادشاهي وا نموده در باطن با افغانان سرے داشت) بسکندر سور مقدمات نوشته اغوای برآمدن از کوه سوالک نمود - خواجه خضر خان حراست شهر بحاجي محمد خان سیستاني گذاشته خود بدفع او برآمد - چون بحاجي بد اخلاصي ملا یقین شد اورا بقین و شکنجه پاداش نموده نیمهٔ تن اورا در زمین کرده بعضے از زرهای او (که گور کردهٔ دست بخل بود) از زمین برآورد - و در سال سیوم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش هجري مزاج خانخانان از ملا پیر محمد شرواني (که به نیابت او وکیل السلطنت بود) منحرف شد اسباب امارت ازو گرفته بقلعهٔ بیانه فرستاد - و منصب وکالت بحاجي محمد خان تفویض نمود - درهنگامے (که مزاج عرش آشیاني از بیرام خان انحراف پذیرفته بتقریب شکار از آگره برآمده بدارالملک

* بمنه بالمسیه

دهلي سایه گستر گردید) اول بیرام خان (که تغیر مزاج پادشاهي نسبت بخود میشنید) وقعی نمي‌نهاد - و چون آخر یقین او شد (که واقعي عرش‌آشیاني اورا از نظر انداخته) دست بدامن‌تدبیر زده حاجي محمد خان را با دیگر امرا بحضور فرستاد - و لوازم فروتني و نیازمندي بانواع تقصیر و معذرت پیغام داد - چون حاجي بدرگاه رسید طبع پادشاهي بر آشفته دیده مصلحت خود را از جواب بیرون دانست - و رخصت نیز نیافت - پس ازان (که بیرام‌خان دست بداماں استیمان زده از کوه سوالک برآمد و شرف ملازمت دریافته بسفر حجاز مرخص‌گردید) عرش‌آشیاني حاجي‌محمدخان‌سیستاني را با ترسون محمد خان همراه داد - که بدرقه شده تا اقصای ممالک محروسه از مسالک مخوفه بسلامت گذرانند #

گویند روزے در اثنای راه بیرام خان بحاجي گفت - که مرا مخالفت هیچکس آنقدر کوفت نکرد که بیوفائي تو - این همه حقوق قدیم را فراموش کردي - حاجي محمد خان در جواب گفت - شما با وصف آن دعوي اخلاص و افزوني تربیت جنت‌آشیاني و آن همه مراحم و اشفاق عرش‌آشیاني بغي‌نموده شمشیر کشیدید - و رو داد آنچه رو داد - من اگر ترک صحبت شما کرده باشم چه دور باشد بیرام خان خجالت کشیده هیچ نگفت - حاجي‌محمد خان تا حدود ناگور رسانیده بحضور مراجعت نمود - و ازان باز همیشه در رکاب پادشاهي بوده در معارک هیجا کارهای مرد آزما بتقدیم رسانیده

بمنصب سه هزاري اختصاص يافت - و در سال دوازدهم هنگام نهضت الويهٔ پادشاهي بتسخير چيتور (۲) از قلعهٔ کاگرون (که سرحد ولايت مالوه است) بدفع پسران سلطان محمد ميرزا (که از سرکار سنبهل گريخته دران صوبه گرد فتنه برانگيخته بودند) بهمراهي شهاب الدين احمد خان تعين گشته در سرکار ماندو جاگير يافت - و در سال بيستم کمکي بنگاله گشته در جنگ داؤد خان کرراني (که تذبذبے بمبانيِ همت اکثرے راه يافته بود) بخانخانان منعم خان همپائي ورزيده زخمها برداشت - و چون خانخانان در شهر گور (که در سوالف ايام دارالملک بنگاله بود) طرح آبادي (۳) نموده رنگ سکونت ريخت عالمے از وضيع و شريف بعلت سميت هواى آنجا کامسپر ممر عدم گرديد - حاجي محمد خان نيز دران جوشش فنا در سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سيوم رخت زندگي بربست *

* حسين خان تکريه *

خواهر زاده و داماد مهدي قاسم خان است - در عنفوان حال عنوان نامهٔ احوالش بطغراى رفاقت و نوکري محمد بيرام خان خانخانان پيرايش داشت - چون سال دوم عرش آشياني پس از فتح قلعهٔ مانکوت در دارالسلطنت لاهور بتوقف (۴) چهار ماه و چهارده روز نسق مهمات آن صوبه فرموده در ماه صفر سنه (۹۶۵) نهصد و شصت

---

(۲) نسخهٔ [ج] جيت پور (۳) در [اکثر نسخه] آباهي طرح نموده (۴) نسخهٔ [ج] بتوقف چهارده روز *

ز پنج اعلام انتهاض بجانب دهلي برافراشت - حسين خان بحراست
و حکومت لاهور چهرهٔ امتياز برافروخت - روزے در ايام حکم راني
خود هندوئے طويل اللحيه را مسلمان پنداشته تعظيم نمود - پس ازان
قشقه ساخت - که هنود بجامهٔ خود نزديک بدوش عباري (۲) بدوزند
و آن بسر اول پارچهٔ باشد زرد - که جهودان بجهت امتياز بر دوش
خود دوزند - و آنرا بهندي تکري ميگفتند - لهذا بتکريه شهرت يافت
در هنگامے (که مزاج پادشاهي از بيرام خان منحرف شد - و مردم فوج
ازو جدا شده در قصبهٔ جهجهر (۳) بركاب خلافت انتساب پيوستند) غير از
حسين خان تکريه و شاه قلي خان محرم از معتبران رفاقت کيش ديگرے
با وے نماند - و پس از برهم زدگي دولت آن امير پسنديده شيم
در سلک ملازمان سدهٔ سلطنت در آمد - و در سال يازدهم (که
مهدي قاسم خان از حکومت گدهه دل برداشته از راه دکن بحجاز
ميشتافت) حسين خان بمشايعت قدرے راه پيموده برگشته چون
بقصبهٔ سيواس (۴) مالوه رسيد غوغاي ميرزايان باغيه برخاست - ناچار
بقصبهٔ مذکور باتفاق مقرب خان (که تيولدار آنجا بود) تحصن جست
بعدازان (که مقرب خان همت باي داده دست باچه (۵) گرديد) حسين
خان بدر آمده ابراهيم حسين ميرزا را ديد - هرچند او تکليف رفاقت
کرد قبول ننمود - سال دوازدهم هنگامے (که عرش آشياني بقصد

---

(۲) نسخهٔ [ج] غباري (۳) نسخهٔ [ب] جهجر (۴) در [بعضي نسخه]
سواس (۵) نسخهٔ [ب] دست پاچه ٭

استیصال خانزمان شیبانی متوجه بود) شرف ملازمت دریافت
چون بازار قدردانی گرمی داشت و تہور و جلادت و خدمت گزینی
و کار طلبی او دل‌نشین پادشاه گشته محفوف انواع عنایت گردید
با آنکه سرانجام انتظام کثرت نیک نمیدانست بامید شناسائی
پایهٔ والای امارت بخشیدند بمنصب سه هزاری برآوردند - ازانجا
(که بادهٔ دنیا مردافکن است - و هر تنگ حوصله آنرا بر نتابد) خودرا
نتوانست نگاهداشت - در محال تیول خود دست تعدی و ستم
برکشاد - و پا از اندازه فراترگذاشت - چون سال نوزدهم الویهٔ سلطانی
بعزیمت شرقی دیار باهتزاز آمد او را روز اعبار ازان خدمت متقاعد
ساخت - روزے عرش آشیانی مستفسر احوال او گردید - که درین یورش
چرا حاضر نگشت - بعرض رسید که سودائے بر مزاج یابس او استیلا
یافته بتاخت زیردستان و تاراج رعایا روزگار میگذراند - چون مهمے
درمیان بود کسے به تنبیه او تعین نشد - بضبط جاگیر متنبه ساختند
پس از فتح پتنه و حاجی‌پور هنگام معاودت رایات پادشاهی باگره
آن درماندهٔ طبیعت سودائی خویش درعرض راه باردو رسیده بار
مجرا نیافت - از دیوانگیها خیرباد اسباب دنیا گفته قلندری برگزید
عاطفت پادشاهی بتازگی او را برنواخته تیرے از ترکش خاصه
پدر عنایت شد - که باعتضاد آن جاگیر خود را (که بخالصهٔ شریفه
اختصاص یافته) در تصرف آرد - و بسرانجام سپاه همت گمارد - چون
بدین تقریب از حضور رخصت یافت از تیرگی و آشفتگی مزاج همان

شیوهٔ ناستوده را برگرفته در غارت و تاراج آن نواحي دست جرأت دراز ساخت - تا روزے غارت کنان بصوب بسنت پور (۲) (که از سرکار کمایون است - و صیت معدن و معموري آن ملک در جوهر هوشمندي او اختلال انداخته بود) شتافت - ازانجا (که چنین مآل بدکاران بشتهٔ نکال نقش پذیر است) آن رشته گسل تدبیر دران سرزمین جنگ بے آزک کرده شکست یافت - و زخمي تیر بندوق (۳) برگشت - پیش ازین مکافات بدفع شورش او صادق خان از حضور نامزد شده بود - اگرچه بواسطه زخم کاري از بدمستي قدرے بهوش آمده لیکن از آوازهٔ سطوت این فوج هشیارتر گشت - و اوباش بد گوهر از گرد او پراگنده شدند بسعي هوا خواهان مصلحت چنان دید که از حدود گدهه مکتیسر (۴) بکشتي درآمده خود را پیش منعم خان خانخانان رساند - شاید که بوسیلهٔ آن سپهسالار جرائم او بطیلسان مسامحت پوشیده آید تیز دستان عرصهٔ آگاهي در حوالي قصبهٔ بارهه رسیده بدست آوردند و حسب الحکم بآگره در منزل او نگاهداشتند - همین سال سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بهمان زخم جانکاه درگذشت - پسرش یوسف خان در عهد جنت مکاني در جرگهٔ امرا انتظام داشت *

* حیدر محمد خان آخته بیگي *

از قدیمان همایون پادشاه است - در سفر عراق (که باقتضاي

---

(۲) نسخهٔ [ج] کمایون - و در [بعضی جا] کماؤن آمده (۳) نسخهٔ [ج] تیر و بندوق برگشت (۴) نسخهٔ [ا] مکنیسر *

تقدیر آن پادشاه والا قدر را ناگزیر پیش آمد) بالتزام رکاب سلطانی مشمول عاطفت والا بود - در شکست جنگ بلخ (که اسپ سواری همایون پادشاه بزخم تیر افتاد) او اسپ خود را پیشکش نموده سرمایهٔ مفاخرت اندوخت - و هنگامی [که موکب همایونی برای اطفای فتنهٔ میرزا کامران (که از کابل راه هزیمت سپرده بامید موهوم در افغانستان بناکامی بسر میبرد) نهضت فرموده بسرخ آب رسید] او با اکثری از یکهای عقیدت منش بخدمت هراولی معزز گردیده پیشتر از لشکر فیروزی برلب سیاه آب (٢) (که مابین سرخ آب و گندمک واقع است) منزل گزیده بود - میرزا کامران طاقت جنگ صف در خود ندیده برو شبخون آورد - او پای ثبات افشرده مردانه کارزار نمود - و زخمهای نمایان برداشته جای خود را نگذاشت - و در سفر قندهار و یورش هندوستان فتراک دولت سلطانی را از دست نداد - پس ازانکه شاهد مقصود جلوه‌گر شد خان مذکور بحکومت بیانه سرفرازی یافته چهرهٔ کامیابی افروخت - و پس از وصول بدان حدود چون غازی خان سور پدر ابراهیم خان درین حصار متحصن گردیده خیالات موهوم در سر داشت حیدر محمد خان عهود و مواثیق درمیان آورد - و چون غازی خان از قلعه برآمد بطمع اموال شکست عهد نموده بتیغ بےانصافی اورا ازهم گذرانید - وقوع این قسم بدعهدی خلاف مزاج معدلت سرشت جنت آشیانی گردید - بر زبان حق ترجمان گذشت

---

(٢) نسخهٔ [ب] سیاه آبه ٥

که او دیگر کمر نخواهد بست - گویند تا فوت او همان قسم که پادشاه
فرموده بود بسر برد - پس از جلوس اکبري در هنگامهٔ هیمو بقال
پتردي بیگ خان پیوسته سرداري دست چپ بدر تعلق گرفت
و پس از شکست او بموکب عرش‌آشیاني خود را رسانیده بهمراهي
علي قلي خان شیباني جهت سزا دادن هیمو دستوري یافت - بعد
ازان (که فتح نصیب اولیای دولت گردید) بتقریبی بکابل رفت
و چون پس از بیدخل شدن بیرام خان منعم خان حسب الطلب
احرام عتبهٔ خلافت بست اورا برای اعانت پسر خود غني خان (که
جهت تمشیت مهمات کابل بجای خود نصب کرده بود) در انجا
گذاشت - و پس ازانکه از کوتاه حوصلگیها صحبت فیمابین هر دو
کوک نشد بر طبق عرض منعم خان فرمان طلب بنام خان مذکور
صدور یافت - و سال هشتم (که منعم خان خانخانان به بندوبست
کابل مرخص گردید) حیدر محمد خان نیز بهمراهي او تعین شد
و پس ازانکه منعم خان شکست یافته بعتبهٔ خلافت پیوست او نیز
رسیده بتعیناتي منعم خان میگذرانید - در سال هفدهم بهمراهي
خان‌کلان عرف میرمحمد خان (که برسم منقلا بجانب گجرات نامزد
شده بود) شرف اختصاص پذیرفت - بپایهٔ دو هزار و پانصدي
رسیده بود - میرزا قلي برادر او در رفتنی (که همایون پادشاه متوجه
تسخیر بدخشان شد - و میرزا سلیمان بجنگ پیش آمد) نردن نمایان
بتقدیم رسانید - و در جنگی (که میرزا کامران عزیمت ملاقات ظاهر

ساخته دغا نمود) زخمي شده از اسپ جدا گرديد - و پسرش دوست
محمد مردانه چپقلش نموده بکار آمد - و در عهد اکبري سال نوزدهم
جلوس هردو بهمراهی منعم خان خانخانان جهت تسخير بنگاله
تعين گرديده در چهاوني جنت آباد عرف گور (که در سوابق ايام
دارالملک بود - و پستر ويران شده آب و هواى آنجا سمّيت حاصل
نموده عالمے خرمن هستي را بباد فنا داد) اين دوبرادر نيز مطابق سنه
(٩٨٣) نهصد و هشتاد و سه هجري سفرگزين ملک نيستي شدند *

* حاجي يوسف خان *

ابتدا در رفاقت ميرزا کامران بوده در عهد عرش آشياني سال
دوازدهم جلوس همراه قيا خان جهت معاونت ميرزا يوسف خان
(که در قنوج متحصن بود - و علي قلي خان دران نواحي غبار
فتنه برداشته) تعين گرديد - و سال هفدهم بعد تسخير گجرات
باتفاق خانعالم جهت گوشمال ابراهيم حسين ميرزا دستوري يافت
حکم بادشاهي براى برگردانيدن افواج صادرشد مشار اليه نيز
در جنگ سرمال (٢) خود را برکاب ظفر نصاب ملحق ساخته درسال
نوزدهم بکمک خانخانان منعم خان رخصت بنگاله يافت - و درجنگ
گوجر مصدر ترددات پسنديده گشت - سال بيستم در شهر گور
بنگاله (که به بدهوائي معروف است) در ايامے (که خانخانان منعم
خان چهاوني درانجا نمود - و صورت وبائي بهم رسيد - و اکثر امرا

(٢) در [نسخهاى اکبر نامه] سرنال آمده *

یعدم خانه شتافت) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه
هجری داعیِ حق را لبیک گفت - از امرای پانصدی ست *

* حکیم مسیح الدین ابوالفتح *

پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی ست - که در حکمت نظر و نکته
بینش فراوان داشت - و سالها صدارت آن ولایت بدو مفوض بود چون
گیلان در سنه (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار بدست فرمان‌روای ایران
شاه طهماسپ صفوی درآمد و خان‌احمد والیِ آنجا از معامله‌ناشناسی
بزندان افتاد مولانا از حقیقت اندوزی و راست کیشی در شکنجه
و بند قالب تهی ساخت - حکیم با دو برادر خود حکیم همام و حکیم
نورالدین (که هر یکی بجودت طبع و حدت فهم در علوم رسمی و کمالات
صوری ممتاز زمان بودند) از وطن دوری گزیده بار غربت بدیار
هند کشود - و سال بیستم بملازمت عرش آشیانی سعادت اندوخته
هر سه برادر بمنصب درخور سرفرازی یافتند *

چون حکیم ابوالفتح [illegible] شایستگی [illegible] و بمزاج [illegible]
و بانه بتمیزدانی [illegible]
[illegible]ان کلان بس زمانه شناسا بود در پیشگاه خلافت ترقی نموده سال بیست
شد و چهارم بصدارت و امینی صوبهٔ بنگاله تعیین گردید - پس از آن (که امرای
قاقشال سرشت بنگ و بهار اتفاق نموده مظفر خان ناظم آنجا را از میان
برداشتند) حکیم و بسیاری از دولت‌خواهان پادشاهی بقید افتادند
او [illegible] قابو دیده خود را از فراز قلعه انداخت - و بدشواری
و آبله پائی بهانه رسیده احرام حضور بست - چون بآستان بوس

فایز شد بر قرب و اعتبارش افزوده بر اقران و امثال خود رجحان گرفت اگرچه در منصب از هزاري فراتر نرفت اما در رتبه از پایهٔ وزارت و وکالت درگذشت - چون سال سیم راجه بیربر بکمک زین خان کوکه (که بمالش الوس یوسف زئي مامور بود) دستوري یافت حکیم را نیز بسرداري فوج جداگانه کمکي ساختند - لیکن اینها حساب یکدیگر برنداشته اتفاق فرو هشتند - و از دو رویي و خود رائي کار بجائي رسید که راجه دران شورش گاه فروشد - حکیم و کوکلتاش بفراوان خستگي ازان آشوب برآمده بحضور رسیدند - چندے معاتب ماند در سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هنگامے (که انتهاض الویهٔ پادشاهي از کشمیر بکابل اتفاق افتاد) در مضافات دمتور باجل طبعي در گذشت - حسب الحکم خواجه شمس الدین خوافي بحسن ابدال برده درگنبدے (که خواجه بنا کرده بود) بخاک سپرد - چون پیش ازین سانحه روزے چند علامه امیر عضد الدوله شیرازي هم فوت کرده بود حرفي ساوجي این تاریخ یافته * * بیت *

* امسال دو علامه ز عالم رفتند *
* رفتند موخر و مقدم رفتند *
* تا هر دو موافقت نکردند بهم *
۹۹۷
* تاریخ نشد که هر دو باهم رفتند *

عرش آشیاني (که عنایت مفرط بحال او داشت) هم بعیادت نابو عاطفت انداخته پرسش نمود - و هم پس از فوتش

واندوه گشته وقت نزول بحسن ابدال بفاتحه آرديم روح او فروبود حكيم دقيقه شناس هوشيار مغز بيدار دل عالي فطرت بود - فيضي در مرثيهٔ او گويد * بيت *

* تقريبش از حقائق تقدير ترجمه *

* تدبيرش از مآثر (٢) اقبال ترجمان *

در مهم سازي خلائق خود را معاف نداشتي - و هرچه ازو ظهور يافتي بميزان خرد سنجيده نمودے - كريم الصفات و محسن زمان و بكمالات يگانهٔ روزگار بود - و ممدوح شعراى وقت است - خصوص ملا عرفي شيرازي - كه اكثر قصائد غرا در مدح او گفته - اين قطعهٔ يكے از قصيدهٔ او ست * قطعه *

* آسمان گفت ندانم كه حلول از چه نكرد *

* صورتش بيشتر از صورت عالم بمحل *

* زانكه چون روز ارادت ز افق سر بر زد *

* صبحدم دولت او زاد و شبانگاه ازل *

* زين سخن جوهر فعّال برآشفت و بگفت *

* كاى تنك بهره ز فهم (٣) رصد علم و عمل *

* بهم آن بود ز خاصيت يكتائيِ او *

* كه هيولا نه پذيرد صور مستقبل *

و برادرش حكيم نورالدين قراري تخلص كه فاضل سخن طراز بود -

---

(٢) در اكبرنامه] مفاتر اقبال (٣) نسخهٔ [ب] رصد و علم و عمل *

و شعر را خوب میگفت - ازوست * * بیت *

* چه تهمت بر اجل بندم زچشمت خورده‌ام تیرے *

* که آنم مي کشد گر بعد صد سال دگر میرم *

شگرف شورش فروگرفت - حسب الحکم اکبري به بنگاله رفته بود ترقي ناکرده درگذشت - مقولهٔ اوست - که اظهار همت نزد دیگرے اظهار طمع است - ملازم بازاري نگاهداشتن خود را بدخو کردن است بر هر که اعتمادے کني معتمد است - او حکیم ابوالفتح را همه دنیا گفتے - و حکیم همام را مرد آخرت شمردے - و خود را از هر دو بر کنارہ داشتے - احوال حکیم‌همام جدا تحریرپذیرفته - و برادر دیگر نیز حکیم لطف الله نام (٢) (که از ایران رسیده بود) بوساطت حکیم ابوالفتح در سلک ملازمان پادشاهي انتظام یافته بمنصب دو صدي سرفراز گردید - و زود رخت هستي بربست - و پسرش حکیم فتح‌الله صاحب حیثیت وقابلیت بود - چون جنت‌مکاني بدو بے‌التفات بود روزے دیانت خان لنگ اورا بخادولتخواهي منسوب ساخته عرض نمود - که در اثناي بغي سلطان خسرو بمن میگفت - که صلاح وقت آنست که ولایت پنجاب را باو داده این مبحث را کوتاه سازند فتح‌الله منکر شد - طرفین رجوع بمباهله کردند - هنوز پانزده روز نگذشته بود - که سوگند دروغ کار خود کرد - چه با نور الدین پسرعم آصف خان جعفر (که با سلطان خسرو قرار داده بود که بوقت قابو

(٢) نسخهٔ [ج] نام از ایران رسیده بوساطت ه

ازقید برآورده بسلطنت بردارد) متفق و همداستان گشت - اتفاقا
در سال دوم هنگام مراجعت از کابل بلاهور این راز سربسته بپادشاه
رسید - و پس از پژوهش نورالدین با دیگر رفقا بیاسا رسید - و حکیم
فتح الله را تشهیر کرده واژونه خرسوار منزل بمنزل می آوردند
بعد ازان مکحول گردید *

* حکیم عین الملک شیرازی *

در علم رتبهٔ عالي داشت - و صاحب اخلاق حمیده بود - نسبش
از جانب مادر بمحقق دواني منتهي میشود - از ابتدا ساز صحبت او
با عرش آشیاني کوک گردیده در بزم و رزم شریک صحبت بود
در سال نهم جلوس اورا با منشور لازم الاتباع پیش چنگیز خان (که
در احمد آباد سر ببزرگي برداشته بود) فرستادند - او با پیشکش
خان مزبور برگردیده در آگره دولت بار یافت - و سال هفدهم (که
ولاسا نامه بنام اعتماد خان گجراتي برد) اورا باتفاق میرابو تراب
بملازمت آورد - و سال نوزدهم (که پادشاه متوجه دیار شرقي شده) او
از ملتزمان رکاب بود - پستر جهت رهنمائی عادل خان بیجاپوري
بدکن تعین گردیده سال بیست و دوم بحضور آمده شرف بار اندوخت
پس ازان بفوجداری حدود سنبهل مامور شده سال بیست و ششم
(که عرب بهادر و نیابت خان و شاهداغ با جمعی از ناسپاسان غبار

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر خود سري (۳) نسخهٔ [ب] تسلي نامه (۴) در
[بعضي نسخه] دیانت خان ٭

شورش در حدود مذکور برانگیختند) نامبرده قلعهٔ بریلی را مستحکم ساخته بجمع جاگیرداران آن طرف کوشید - هرچند آنها به بیم و امید خواستند که حکیم را همداستان سازند نه پذیرفت - و بحسن تدبیر در مجمع آنها خلل انداخت - تا آنکه نیابت خان بفوج پادشاهی پیوست - حکیم باتفاق دیگر جاگیرداران کرد و پیش جوبای پیکار شده غنیم را غبار آلود دشت هزیمت ساخت - و در همین سال بصدارت صوبهٔ بنگاله ممتاز گردید - سال سی و یکم ببخشیگری صوبهٔ آگره چهرهٔ اعتبار برافروخت - بعتر همراه خان اعظم بمهم دکن رفت - چون خان مذکور پرگنهٔ هندیه جاگیر او را تغیر داده بود بے طلب سال سی و پنجم بحضور آمد - لهذا بار نیافت - و بعد دریافت کیفیت پروانگی کورنش دادند - و ببحالی پرگنهٔ مذکور نوازش پذیرفته بعد چندے مرخص گردید - و سال چهلم مطابق سنه (۱۰۰۳) یکهزار و سه هجری بعدم آباد شتافت - شعر میگفت و دوائی تخلص میکرد - این بیت ازوست * بیت *

* در شب زلف سیاهش خواب مرگم در ربود *
* بوالعجب خواب پریشانی که تعبیرے نداشت *

بمنصب پانصدی رسیده *

* حکیم همام *

برادر حکیم ابوالفتح گیلانی ست - همایون نام داشته - چون بملازمت عرش آشیانی استسعاد یافت بنابر پاس ادب اول بهمایون قلی

مخاطب گردیده پس ازان بحکیم همام نامورې اندوخت - در خط شناسي و شعر فهمي یگانهٔ روزگار بود - و بدانش طبعي و پزشکي لختي آشنا - پارسا گوهر شگفته پیشاني شیوا زبان ندیم منش - اگرچه بمنصب ششصدي و خدمت بکاول بیگي اختصاص داشت اما در مصاحبت و قرب پادشاهي پایهٔ بلندتر مي‌افراخت - در سال سي و یکم چون کارآگاهي و اخلاص مندي او ذهن نشین عرش آشیاني شده بود به پیغام گذاري و وخشوري نزد عبدالله خان والئ توران رخصت یافت - و میران صدر جهان مفتي را براى پرسش سانحهٔ ناگزیر پدرش سکندر خان (که سه سال شده بود رخت هستي بسته) همراهش دادند - و ازفرط عنایت در حق حکیم این فقره در نامه مرقوم گردید - که افادت و حکمت پناه زبدهٔ مقربان هوا خواه عمدهٔ محرمان کارآگاه حکیم همام را (که مخلص راست گفتار و مرد درست کردار است - و از ابتداى ملازمت ملازم بساط قرب بوده دورئ اورا بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم) برسم رسالت فرستادیم - چون در ملازمت ما اورا آن نسبت متحقق است ... مدعیات را بیواسطه بموقف عرض میرساند اگر در مجلس شریف ایشان هم این اسلوب مرعي باشد گویا فیمابین مکالمه بیواسطه خواهد بود - و در غیبت او عرش آشیاني مکرر فرمود - که تا حکیم همام رفته خوردني لذت ندارد و بحکیم ابوالفتح گفت - که بخاطر نرسد که در عالم برادري شما از جدائي او بیشتر از ما دل‌نگراني داشته باشید - مثل حکیم همام کجا

پیدا میشود - در سال سي و چهارم هنگام معاودت از کابل در منزل باریک‌آب حکیم همام از توران‌دیار رسید - یکماه از فوت حکیم ابوالفتح گذشته بود - بعد از ملازمت عرش آشیاني در غمگساري او بدین کلام دلنواز تسلي‌بخش گردید - که ترا یک برادر بود - از عالم رفت و مارا ده * * بیت *

* از حساب دو چشم یک تن کم *
* و ز شمار خرد هزاران بیش *

در سال چهلم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجري بتسبب دق در دو ماه پیمانهٔ زندگي حکیم‌همام‌لبریز گشت - دو پسر داشته - اول حکیم‌حاذق احوالش بزبان قلم ادا خواهد شد - دوم حکیم خوشحال - در عهد اعلی‌حضرت بمنصب هزاري امتیاز یافته بخشي‌دکن‌گردید - مهابت خان در صوبه داري خود بسیار تفقد احوالش میکرد *

* حسن بیگ خان بدخشي شیخ عمري * (۲)

از بابریان این سلطنت بوده سپاهي نقش و کار طلبیها داشت چون در سال سي و چهارم عرش‌آشیاني پس از فراغ سیر کشمیر بعزیمت زابلستان از ولایت پکهلي (که ولایتي است سي و پنج کروه طول و بیست و پنج عرض پیوسته بغربي کشمیر) میگذشت سلطان حسین خان پکهلي وال از نژاد قارلوغ (که صاحبقران وقت مراجعت توران چندے ازان قوم را بپاسباني این ملک گذاشته بود) ادراک

(۲) نسخهٔ [ج] حسن بیگ بدخشي *

فـ ملاقات نموده بعد چند روز فرار گزید - پادشاه آن ولایت را
طاع حسن بیگ داده اورا بمالش آن بومي رخصت فرمود - حسن
ب بشهامت و پرداي چيره دستيها نموده آن الکا را بدست آورد
چون در سال سي و پنجم بحضور رسيد پکهلي‌وال باز سر از گريبان
رش وفساد برآورد - و از خام‌کاري خودرا سلطان‌نصيرالدين نام‌نهاده
هلي را از مردم حسن بيگ برگرفت - حسن بيگ مجددا با فوج
سور تعين‌گشته سزاي شايسته در کنارش گذاشت - و در سال چهل
ششم در ولايت بنگش نيکو پرستاريها بتقديم‌رسانيده بمنصب دوهزار
پانصدي سر برافراخت - و در اواخر عهد اکبري روهتاس در جاگير
نته بحفاظت کابل مامور شد - و در سال‌اول جهانگيري طلب‌حضور
(۲)
شته چون بمتهرا رسيد سلطان خسرو (که شب يکشنبه بيستم
ي‌الحجه سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده هجري از ارک آگره فرار نموده)
وچار او شد - حسن بيگ (که از جانب جنت مکاني مطمئن نبود
ازين طلب استشمام رايحهٔ بے عنايتي مي‌نمود - و دراصل هم
سرشت بدخشيان بشورش و فتنه مجبول است) بفسون و تملق سلطان
خسرو از راه رفته قرار بهمراهي داد - و با سه‌صد جوان بدخشي رفيق
طريق ضلالت او گرديد - خسرو در مخاطبات خان بابا گفته مدار
و اختيار خود را بقبضهٔ اقتدار او سپرد *

و چون در کنار آب بياه خسرو با جمعے (که فراهم آورده بود)

---

(۲) در [بعضے نسخه] هشتم *

در مقابل فوج پادشاهي پاى ادبار افشرده بافدک زد و خورده شکست یافت و بحال تباه با حسن بیگ و عبدالرحیم دیوان لاهور (که بدو پیوسته و خطاب ملک انور یافته بود) اوارهٔ دشت ناکامي گشت اکثر افغانان (که رفاقت او اختیار کرده بودند) برفتن دیار شرقیه ترغیب نمودند - حسن بیگ گفت - این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید شتافت - چه از اسپ و آدم دران ولایت کمي نیست - هرکرا کابل باشد هر قدر نوکر خواهد سامان مي‌تواند شد فردوس مکاني و جنت آشیاني بیاوري کابل فتح هندوستان کرده اند معهذا ایشان خزانه نداشته اند - من چهار لک روپیه در رهتاس دارم پیشکش میکنم - و بمجرد رسیدن آن حدود دوازده هزار سوار کارآمدني فراهم مي‌آرم - اگر پادشاه از پی شتابند جنگ را آماده ایم - و اگر آن ملک را ارزاني دارند چندے بروزگار در ساخته مفتنم فرصت خواهیم بود - چون سلطان ناعاقبت اندیش ادبار منش عنان کارها بدست او داده بود بصوابدید او راهي شد - از قضا بر ساحل دریاي چناب اسیر سرپنجهٔ مکافات گردید - درانوقت موکب جنت مکاني

در باغ میرزا کامران واقع سواد لاهور نزول داشت - سیوم صفر سنه (۱۰۱۵) هزار و پانزده هجري خسرو را دست بسته و زنجیر بپا بتورهٔ چنگیزي بحضور آوردند - حسن بیگ و عبدالرحیم را بر جانب راست و چپ ایستاده کرده خسرو درمیان میلرزید - و میگریست - حسن بیگ بگمان نفع موهوم بهرزه‌گوئي و ژاژخائي در آمد - چون غرضه او

هر گشت بحرف زدن نگذاشته حکم شد - که خسرو را مسلسل
محبوس نگاهدارند - و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را
ر پوست خر کشیده واژونه بر درازگوش نشانده تشهیر نمایند
ون پوست گاو زود تر از پوست خر خشک شد او بیش از چهار
س زنده نماند - و دومین بعد یک شبانه روز چون زندگی داشت
شفاعت باریابان از غضب سلطانی (که نمونهٔ قهر آلهی ست) رهائی
ت - و بجهت عبرت و سیاست از در باغ کامران تا در قلعهٔ ارک
رویه دارها نصب گشته جمعے را (که با خسرو طریق موافقت
موده بودند) مصلوب ساختند - و روز دیگر (که پادشاه داخل لاهور
شد) فرمود - خسرو را بر فیل نشانده از میان دارها گذرانند
از دوطرف آواز نمایند - که مقربان شما و اهل خدمات شما مجرا
بکنند * نعوذ بالله من سوء الخاتمة والعاقبة * پسر حسن بیگ
خدایار خان در عهد اعلیحضرت بمنصب هزار و پانصدي رسیده (۲)
ال شازدهم درگذشت *

* حکیم علي گیلانی *

در فنون و علوم خصوص در طب و ریاضي مهارت تام داشت - و از
حذاق اطباى وقت بود - گویند در کمال پریشاني و افلاس از ولایت
ند وارد گردید - و بدستیاري بخت مسعود در سلک ملازمان
رش آشیاني منتظم گشت - روزے بحکم آن پادشاه عالي جاه بنابر

۲) نسخهٔ [ج] رسیده درگذشت ه

امتحان چند قارورة بول مریض وصحیح و گاو و خر یکدفعه آورده بحکیم
نمودند - او همه را از روی قیاس مطابق واقع بیان کرد - ازانوقت
برتبه و اعتبارش افزوده بدولت قرب ومصاحبت پادشاهي اختصاص
گرفت - و صاحب ثروت و مکنت گشته سر همسري و مساوات
با عمدها مي افراشت - پس ازان از پیشگاه خلافت بوخشوري
بیجاپور مامور شد - علي عادل شاه والی آنجا استقبال نموده باعزاز
فراوان بشهر در آورده سامان نفائس آندیار نموده میخواست حکیم را
روانه سازد - که ناگهان در سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت
ساغر زندگیش لبریز آمد - اگرچه صاحب فرشته آورده (که حکیم علي
گیلاني با پیشکشهای شایسته پیشترها روانه شده - . . . . . .
عین الملک شیرازي بسفارت آمده بود - که بسبب بانهٔ پادشاهي نشان
تحف و هدایا برگشته رفت) اما نزد مولف این ، که نیز درجانگ سرآمده
شیخ ابوالفضل در امثال این قضایا مطابق تر بود هردو کوه گران سنگ را

چون سانحهٔ قتل علي عادل شاه خالي از غرا(۲)　　* شعر *
بیان مرتسم میگردد - که او رشید تر و بانزاکت جنبیده *
با وصف عدل و احسان همواره دامن سر تا پای جنبیده *
بمیلان ساده رویان افراط نموده بکوشکمک مقرر شد - یعني هرگاه یکے ازانها
(که کمال صفائي داشتند) از ملک نگاهداشت فیل مذکور از کمین برآمده
چون مطلوب نزدیک رسید ازانرا طپانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه
- که نشسته تماشا میکرد - وشاهزاده سلیم

(۲) در [اکذ

در خلوتکدهٔ ظلمت آمود با یکی که کلان‌تر بود دست ناسزاخواهش
دراز نمود - آن پارساگوهر از پاک‌دامنی و ناموس‌دوستی تن در نداده
بدشنهٔ (که از دوربینی با خویش نهان داشته بود) کار او بانجام
رسانید - عجیب تر آنکه مولانا محمد رضای مشهدی رضائی تخلص

تاریخ این واقعه * شاه جهان شد شهید * ۹۸۸ یافته *

القصه حکیم علی در سال سی و نهم شگرف حوضی برساخته که
راهی از درونهٔ آن بکاشانهٔ میرفت - و شگفت آنکه آب ازین بره
بدانجا در نمیشد - مردم فروشده براه پژوهی فراوان رنج برده
و بسیارے آزار یافته از نیمهٔ راه برگردیدے - عرش‌آشیانی بتماشای آن
... خود آهنج درآمد فرا پیش گرفت - در کنج حوض
... و برده در سه زینه پایان رفته بدان خانه در آمد
... نیته - در غایت روشنی جای ده دوازده کس است
... پوشش مهیا - و حاضری طعام موجود - چند جلد
... اشته - هوا نمی‌گذاشت که یک قطره آب اندرون
... اختلی رنگ فرمود غریب حالتی بمردم بیرون
... منصب هفتصدی رسیده بود - و علاجهای
... میان میشد - آخرها (که بعرش آشیانی
گردید - و ... بکار برد مفید نیفتاد - پادشاه
...ی منتظم گشت - ... بیش نبودی - پادابهٔ غربت را
...ه [ج] رسیده درگذشت ... بکار آئی - و از

غایت خشم دوائکه بجانب او برتافتند - حکیم چیزے از کیسه برآورده
در کوزهٔ آب انداخت - فورا بسته شد - و عرض کرد این قسم دواها
موجود است - اما چه فایده که اینجا اثر نمیدهد - پادشاه بمقتضای
اضطرار و اضطراب بیماری مبالغه فرمود - که هرچه شدنی ست
خواهدشد - همین را بمن بده - چنانچه ازان دوا قبض و اعتقال
در طبیعت بهم رسید - اما رجعی در شکم پیچید که بقلق آورد - ناچار
ادویهٔ مسهله بکار رفت - اطلاق زیادتي کرد - نادر گذشت *

از غرائب سوانح است تقدم سبب بیماری عرش آشیاني
گویند * انبار نام فیلی در سرکار جنت مکاني بوده - که دیگر فیلی (که
صدمات او تواند نموده‌بود) در فیلخانهٔ پادشاهي نشان
نمیدادند مگر آپروپ نام فیل عویل سلطان خسرو - که نیز درجنگ سرآمده
بود - عرش آشیاني حکم فرمود - که این هردو کوه گران سنگ را
باهم در اندازند بثبوت شرع نید *
* شعر *
که از عهدهٔ آسمان ابرو کوه آهنین از جای جنبید *
* زمین گفتي ز سرتا پای جنبید *
و رنهتن فیلی از حلقهٔ خاصه بکمک مقرر شد - یعني هرگاه یکی ازانها (۲)
چیرگي نماید و فیلبانان نتوانند نگاهداشت فیل مذکور از کمین برآمده
کمک مغلوب کند - و آنرا طپانچه نامند - از اختراعات آن پادشاه
والاجاه - عرش آشیاني در جهروکه نشسته تماشا میکرد - وشاهزاده سلیم

(۲) نسخ) در[بعضی نسخه] رن‌تون *

و سلطان خسرو بر اسپان سوار شده استاده بودند - که اتفاقا فیل گرانبار بعد زد و خورد بسیار حریف خود را زبون ساخت - خواستند طپانچه را بکمک آرند - جمعے از مردم شاهزاده مانع آمده سنگے چند بجانب او انداختند - فیلبان که بجسارت پیش راند سنگے بر شقیقه اش (۲) خورده چند قطره خون بر سینه اش چکید - بار یابان حضور بآب و تاب وا نموده مزاج پادشاهي را بشورش آوردند - عرش آشیاني بسلطان خرم (که نزد جد بزرگوار حاضر بود) فرمود - که نزد شاه بهائی خود رفته [illegible] که شاه بابا میفرمایند - که در حقیقت همه فیلها از شما ست - این بے اعتدالي چرا - شاهزاده در جواب گفت - که مرا اصلا آگهي نیست - و بزدن فیلبان راضي نبوده ام - سلطان خرم گفت اگر چنین است من رفته فیلان را بآتش بازي از هم جدا میسازم چنانچه هرچند تدابیر بکار برد مفید نشد - تا آنکه در [illegible] موجود - چند عاجز شده با آپروپ خود را بدریای جون انداخت قطره آب اندرون برگشته کیفیت را بعنوان ملائم بعرض رسانیده فی الجمله [illegible] فرو نشانید - درین اثنا سلطان خسرو رسیده بهرزه درائي و ژاژخائي درآمد - و نسبت بپدر حرفهای ناشایسته معروض داشت - که نایرهٔ غضب عرش آشیاني باشتعال آمد - و همه شب از تب بے تاب گشته طبیعت از مرکز اعتدال انحراف تام نمود - طرف صبح جالینوس الزماني حکیم علي را طلبیده فرمود - که هرزه گوئي - و از

---

(۲) در [چند نسخه] انداخته *

مزاج ما را برشورانیده باین حالت انداخت - و آخر همین تب باسہال کشید - و موجب ارتحال گردید *

گویند چون در آخر بیماري حکیم علي تجویز آرایز کرده بود جنت مکاني پس از جلوس معاتب فرمود - که بہمین تجویزها پدرم را کشتي - و در سال سیوم سنه (۱۰۱۸) هزار و هیزده جنت مکاني هم بسیر حوض مذکور بخانهٔ حکیم رفته بآب درآمد - و بعد از تفرج بیرون آمده حکیم را مورد عنایت ساخت - و بمنصب دو هزاري سرفراز فرمود - حکیم بعد از چندے بساط هستي درنوردید - گویند قریب شش هزار روپیه هر ساله بصرف ادویه و اشربهٔ اهل استحقاق مقرر ساخته بود - حکیم عبدالوهاب پسرش در سال پانزدهم جہانگیري بر جمعے از سادات لاهور دعوی هشتاد هزار روپیه کرد - که پدر من بآنها سپرده - و خط بمہر قاضي ظاهر ساخته دو گواه در دارالعدالت گذرانده بثبوت شرعي رسانید - سادات انکار داشتند - و ممکن نبود که از عہدهٔ آن مبلغ برآیند - آصف خان بتحقیق این قضیه مامور شد - چون خاین خایف مي باشد حرف آشتي با سادات درمیان آورد - آصف خان بگوناگون پرسش در آمد - ناگزیر اعتراف بابطال دعوی خود نمود - و بعزل منصب و جاگیر از مرتبه (۲) افتاد *

* حاکم بیگ *

داماد اعتماد الدولهٔ جہانگیري ست - در عہد جنت مکاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] رتبه *

چون عشائر و اقارب اعتماد الدوله هر یکی بخانی و ترخانی رسید مشار الیه نیز صاحب حشم و طبل (۲) گشته بپایهٔ بلند امارت برآمد زنش خدیجه بیگم بهمشیرگیِ نور جهان بیگم در غایت اعزاز و احترام میگذرانید - تا اواخر زمان اعلی حضرت در قید حیات بود و باعتبار یمین الدوله (که برادر کلانش بود) در توقیر و تبجیل او فروگذاشت واقع نشد - همواره بانعامات پادشاهی کام دل می اندوخت فردوس آشیانی در سال بیست و چهارم یکدفعه بعطای سی هزار روپیه ورا مورد نوازش فرمود - چون حاکم بیگ مرد مغلی خالی از فضل کمال نبود بفراغت دوستی و تن آسانی میخواست بخود سری بگذراند - جنت مکانی بپاس آن نسبت تکلیف خدمت حضور بار معاف فرموده بیشتر بکارهای بیرون مامور میفرمود - چندے حکومت متهرا بمشار الیه تفویض یافت - آخر معزول شد - سببش این که اچهد (۳) روپ اسرم سناسیئی بود مرتاض موحد - نزدیک معمورهٔ اوجین در گوشهٔ صحرائے از آبادی دور پشتهٔ واقع شده - دران سوراخے کنده مسکن و مامن داشت - دهن سوراخ (که راه درآمد و برآمد است) پنج و نیم گره دراز - و سه و نیم گره پهنا پیموده شده - او دو دست خود را دراز ساخته بیرون در می آورد - آنگاه سر - بعدازان مثل مارے خود را بدرون می انداخت - و وقت برآمدن نیز بهمین دستور حیرت افزای نظارگیان بود - نه بوریا و نه کاهے - که در هوای سرد بزیر

(۲) نسخهٔ [ج] طبل و حشم (۳) نسخهٔ [ب] اچهد - و نسخهٔ [ج] اچند *

اندازد - و نه در زمستان آتش - و نه در تابستان باد - نیم ذراع
پارچهٔ کرپاسي داشت - که پیش و پس خود بدان پوشیدے - هر روز
دو مرتبه بدریا درآمده غسل کردے - وظرفے از مس بجهت آبخوردن
در دستش بودے - در تمام شهر اوجین هفت خانهٔ برهمن (که
صاحب زن و فرزند اند - و اعتقاد درویشي وقناعت بآنها دارند)
اختیار کرده - روزے یکبار بیخبر بخانهٔ سه نفر ازان هفت نفر درآمده
بروش گدایان مي ایستاد - وآنها پنج لقمهٔ خوردني از آنچه براي خود
مهیا میکردند برکف دستش مي نهادند - و او بے آنکه ادراک لذتے
کند فرو مي برد - بشرطیکه دران خانه زن حائض نباشد - و طوئے
و مصیبتے و ولادتے واقع نشده باشد - اهل هند صاحب این مقام را
سربب ناسي خوانند - سرتارک همه *

چون در سال یازدهم بلدهٔ اوجین مطرح رایات جهانگیري گردید
جنت مکاني بدیدنش رفته - با آنکه بمجالست مردم چندان راغب
نبود صحبت مستوفي نگاهداشت - علم بیدانت را (که مراد از علم
تصوف باشد) خوب ورزیده - از فهم تیز و مدرکهٔ عالي مصطلحات
تصوف اهل اسلام را با طریق تصوف خود تطبیق داده بیان نمود
جنت مکاني را کمال حسن اعتقاد بار بهم رسید - و او بعد چندے
از اوجین بمتهرا (که از اعاظم معابد هنود است) نقل نموده برکنار
دریاي جمنا بآئین خویش یزدان پرستي مي نمود - جنت مکاني
چون در سال چهاردهم نخستین بار نهضت کشمیر فرمود دران مکان

مکرر پیش او رفته در خلوت زمان ممتد صحبت میداشت - سخن او بخوبي ر میگرفت
در باطن پادشاهي اثرے تمام مي‌بخشید - برای هرکه
کامیاب میگشت - چنانچه خان اعظم کوکه از امتداد حبس سلطان
خسرو نگرانی بسیار داشت - باوجود تعصب دینداري تنها پیش او
رفته در باب خلاصی خسرو بعجز التماس نمود - او حرفهای معتقدانه
بپادشاه گفته بر سر مهرباني آورد - و جرائم آن شاهزاده بعفو مقرون
گشته حکم شد - که بکورنش مي آمده باشد - و چنین امر دشوار
بعرض آن بیغرض صورت آساني گرفت - ازین که پادشاه وقت باو
معتقدانه ر خوردے رجوع خلائق بسیار شد *

با آنکه او با هیچکس کارے نداشت و از شادي و غم آسوده
میزیست ناگاه حاکم را یا رگ حمیت اسلام بحرکت آمد - یا مجبور
مردم را مخل حکومت پنداشت - روزے آن بیچاره را تازیانهای
بسیار زد - پادشاه ازین خبر بسیار برآشفت - هرچند بخاطر داشت
بیگم تلافي بعنوان دیگر نقش نبست اما از نظر افکنده بعزل خدمت
وسلب مناصب و جاگیر معاتب فرمود - مشارالیه در اکبرآباد منزوي
گشته نزدیک نخاس آنجا باغے بطراوت و نضارت (که رشک گلشن
کشمیر بود) طرح افکنده درانجا بمشغلهٔ علم مي پرداخت - تا آنکه
باجل موعود درگذشت - پسرش میرزا نورالدین نیز اعتنا بمنصب
پادشاهي ننموده از دولت مادر و خالهای خویش ر رزگارے بسر
داشت - و اوقات عمر را بکمال خوبي گذرانید *

* حکیم صدرا *

ملقب بمسیح الزمان خلف حکیم فخرالدین شیرازی ست که در عهد شاه طهماسپ فرمان فرمای ایران بمیرزا محمد نامی گشته - اکثر خویش و قومش طبیب پیشه بوده‌اند - نسبش بحارث ابن کلده (که شرف ملازمت جناب ختمی مآب صلی الله علیه و سلم دریافته - و بدعای فیض انتمای آنحضرت فن طبابت و پزشکی در دودمان او تا روز جزا خواهد بود) میرسد - حکیم فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود - در معالجهٔ مرضی(۲) ید بیضا می‌نمود - علمای عصر قولش را معتبر و تصرفات اورا در معالجات معتمد علیه و موثوق به میدانستند - اطبای وقت بشاگردی او افتخار کرده مباحثهٔ کتب طب در خدمتش می‌نمودند - اما چون بتوسعهٔ مشرب مشهور بود شاه توجه کمتر بحالش میفرمود - حکیم صدرا نیز پس از تحصیل سائر علوم و فنون در طب مثل پدر بدانشوری و حذاقت علم اشتهار برافراخته در ریعان شباب سال چهل و ششم اکبری وارد هندوستان گشت و در عهد جهانگیر پادشاه سرآمد حکما گردیده بخطاب مسیح الزمان و منصب سه هزاری پانصد سوار سرفرازی یافت - بعد از جلوس اعلی حضرت بیش از پیش مورد نوازش خسروانه شده بخدمت عرض مکرر (که جز بمعتمد مزاجدان نسزد) اختصاص گرفت - و در سال سیوم برخصت حجاز مجاز گردیده برهنمونی هدایت و بدرقهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] مرض *

توفيق بزيارت حرمين مكرمين چهرهٔ سعادت نور آگين ساخت
و براه بصره مراجعت نموده به بندر لاهري رسيد - و در سال
هشتم باستلام پيشگاه خلافت و جهانباني ناصيهٔ بخت برافروخت
و چهل اسپ عربي (كه در بصره و نواحي آن براي پيشكش خريده بود)
بنظر درآورد - و بدرجهٔ قبول رسيد - ازان جمله دو اسپ يكے بوز
و ديگرے طرف (كه حسن منظر رنيكوئي‌لون و تناسب اعضا با تيزگامي
و باد خرامي فراهم داشتند) سرآمد طوائل پادشاهي گشته نخستين
بپادشاه پسند و دومين بتمام عيار موسوم گرديد - و حكيم بتفويض
منصب پيشين و عطاى فيل و بيست هزار روپيه نقد سر برافراخته
بحكومت بندر مبارك سورت و پرگنات آن دستوري يافت *

و چون حكيم در مذهب اماميه مقتدا بود و كمال تقاوت و طهارت
داشت انجام كار از ملازم پيشگي استعفا جسته در دارالسلطنهٔ لاهور
با دلے آسوده و خاطرے شاد گوشهٔ انزوا برگزيده داد عيش ميداد
اكثرے در لاهور و تابستان در خطهٔ كشمير بسر ميبرد - و گاهے
حسب الطلب بحضور نيز ميرسيد - چون در ازالهٔ امراض بيگم صاحب (٢)
(كه بجهت آتش زدگي بهم رسيده بود) كوشيده در سال هيژدهم
باضافهٔ ده هزار روپيه بسالیانهٔ پنجاه هزار روپيه كامیابي اندوخته
رخصت انصراف يافت - و در سال بيست و چهارم سنه (١٠٦١)
هزار و شصت و يک در كشمير رخت هستي ازين جهان بربست

(٢) نسخهٔ [ج] صاحبه *

طبع موزون داشت - مسیح اللهی تخلص مینمود - این شعر ازو ست * 　　* بیت *

* کم لذتم و قیمتم افزون ز شمار است *
* گوئی ثمر پیشتر (۲) از باغ وجودم *

گویند حکیم سه صد کنیز داشت - و هریکے را بخدمتے مقرر نموده از صبح تا شام و از شام تا دو پاس شب مستغرق کار بود - و لمحهٔ فرصت نمیداد - چون وجه این همه تقید و تعذیب پرسیدند گفت زنان را تا شغلے پیش نباشد خیال باطل در سر میرسانند - گویند در وجه معیشت هم تنگ گرفته بود *

* حبش خان *

سیدي مفتاح حبشي از دیرین بندها و قدیم پرستاران نظام‌شاهیه است - و دران خانواده صاحب عزت و اعتبار بود - و از دیر باز بقلعه‌داری قلعهٔ اودگیر (که حصارے ست در کمال متانت و استواري از سنگ و صاروج اساس یافته) میپرداخت - چون از آغاز سلطنت صاحب قران ثاني ولایات نظام شاه پی سپر افواج پادشاهي گشته رفته رفته همگي حصون و محالات مسخر اولیای دولت اعلی‌حضرت گردید و آن سلسله یکباره انقطاع پذیرفت محمد عادل‌شاه بیجاپوري برای گرفتن اسمعیل برادر زادهٔ خود (که دران قلعه محبوس بود) هرچند تدابیر بکار برد و سیدي مفتاح را بلطائف‌الحیل مستمال

---

(۲) در [بعضے نسخه] پیشترش باغ *

میگردانید سودمند نیفتاد *

این اسمعیل پسر درویش محمد است نخستین پسر ابراهیم عادل شاه و همشیره زادهٔ محمد قلي قطب الملک - چون ابراهیم عادل شاه بدولت نام غلام کلانوتے (که در نوکری او اعتبار تمام یافته قلعه‌دار بیجاپور شده بود) در مرض موت وصیت نمود (که بعد ازو پسر دوم محمد را بسري بردارند) محمد پس از مسند نشیني درویش محمد را نابینا گردانید - زنانش اسمعیل را (که دران ایام شش ساله بود) پنهان نزد نظام شاه فرستادند - باشد که از چنگ دشمنان رهائي یابد - او از بیم آنکه رسیدن اسمعیل شهرت یابد و خاطر عادل شاه ازان انحراف گیرد نادیده پیش سیدي مفتاح فرستاد - او ده سال در زندان نگهداشت - و مشار الیه بے آنکه اظهار اباي بعادل شاه نماید بے سر و سردار بپشتگرمي قلعهٔ استوار سر نخوت و بزرگي مي افراشت *

سال نهم در ماه محرم سنه (۱۰۴۶) هزار و چهل و ششم هجري خاندوران بهادر بمحاصرهٔ آن قلعه پرداخت - و از طرفین دست و بازوی جلادت و حماست برکشادند - و چون نقبها بقلعه نزدیک رسید حصار نشینان را پای ثبات از دست رفت - سیدي مفتاح مضطرب گشته بخاندوران پیغام داد - که اگر مرا در سلک بندهای درگاه منخرط سازند من قلعه را مي سپارم - خان مذکور چون ملتمسات اورا قبول نمود او آرزوهای دیگر (که شایستگی

پذيرائي نداشت) درميان آورد - و زد و خورد آغاز کرد *

گويند در ايام محاصره اکثر ما يحتاج قلعگيان بصرف آمده بود لهذا سيدي مفتاح تدبيرے انگيخته بخانه‌وران اظهار اطاعت و نوکري نمود - و براى ملازمت روزے معين ساخت - و در اثناى آن دروازهاى قلعه را برکشاد - تا مردم بلشکر پادشاهي آمد و شد نموده آنچه مي‌بايست گرفته بقلعه آوردند - روز موعود ملاقات باز دروازها بسته بر سر جنگ و جدال شتافت - بهر تقدير خانه‌وران نقب را (که سر بپاى برج شير حاجي کشيده بود) آتش زد - اگرچه چندان خلل بقواعد حصن ارک راه نيافت اما سيدي مفتاح از عاقبت بيني جز اطاعت چارۀ نديده نزد سردار آمد - و بعد محاصرۀ سه ماه و کسرے قلعه تسليم نمود - و اسمعيل نبيرۀ ابراهيم عادل شاه را که زنداني بود حواله کرد *

سيدي مفتاح از پيشگاه خلافت و جهانباني بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار دواسپه سه‌اسپه و خطاب حبش خان مورد التفات خسرواني گشت - و به تنخواه تيول جيد سرمايۀ دولت اندوخته همواره در کمکيان دکن انتظام داشت - و هيچگاه صوبه داران دکن پاس عزت و احترام اورا فرو نگذاشتند - و او هم اگرچه بشکل وشمائل عجيب و غريب بود و بسيار مرطوبي داشت اما خالي از اهليت نبود علما و صلحا را بسيار دوست داشتے - و خدمت کردے - و بايصال زر بارباب کمال و اهل استحقاق کوشيدے - و در نوکري پادشاهي

بسیار چست و چالاک بود - در سال بیست و نهم شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر ناظم دکن اورا با جمیع امرای دکني بهمراهی
میرزا خان حاکم برار بر سر زمیندار دیوگدهه تعین نمود - و چون
شاهزاده در سال سیم متوجه گلکنده گردید دران مهم نیز خود را
رسانیده مصدر خدمات گشت - مشار الیه به بابا فیروز (که درویش
بود در قصبهٔ پتهري) اعتقاد و اخلاص بسیار داشت - و اخراجات
خانقاه شیخ هر سال و هر ماه سر براه مي‌نمود - و چون بابای مذکور
ازین جهان گذران بدار الجنان نقل نمود خان مذکور مقبرهٔ او
دران قصبه بنا نهاده - که امروز زیارتگاه مردم است - پرگنهٔ رکاور
سرکار ناندیر دکن در جاگیر داشت - وطن قرار داده اکثر سادات
عربستان را درانجا ساکن گردانیده بانواع خدمتگاري پیش مي‌آمد
و کتب بسیار قیمتي از دیار عرب طلبید - و دست بذل و کرم دراز
داشت - پسرش احمد خان هم منصب عمده یافته - جوان سنجیده
نمایان بود - شاه عالم بهادر در هنگام صوبه داری دکن التفات بسیار
بحالش میکرد - او زمینداری پرگنهٔ مذکور خریده با جاگیرداري
جمع ساخت - در عهد عالمگیري در گذشت - پسرانش منصب قلیل
یافتند - دیهات پرگنه بمردم دیگر تنخواه شد - مدتي بدر آورد به
بخود سري بسر بردند - در عهد خسرو زمان عوض خان بهادر
قسوره جنگ بمحاصرهٔ مسکن آنها پرداخته سیدي حسین را (که
کلان‌تر آنها بود) گرفته مقید نمود - پستر بحکم نظام الملک آصف جاه

منصبي يافته بر سر کار خود شتافت - و پس ازو زمينداري مذکور تعلق باولادش دارد *

* حيات خان *

داروغهٔ آبدار خانه و سرکردهٔ (٢) خدمتگاران اعلی حضرت بود بفزوني اعتماد و وفور محرميت و دوام حضور اختصاص داشت منتها بداروغگي دولتخانه (که جز بمعتمدان نسپارند) و داروغگي چيلها و داروغگي خواصان مي پرداخت - غالبا اين همان حيات خان است که در عهد جنت مکاني نيز بداروغگي آبدار خانه مامور بود - و روز شکار شير (که از (٣) انيرای سنگدلن ترده بسيار بظهور رسيد و پادشاهزاده شاهجهان بکومک او متوجه شده شمشيرے بشير حواله نمود) او نيز بهمرکابي پادشاه اختصاص داشت - سال ششم جلوس فردوس آشياني بمنصب هشتصدي دو صد سوار رسيده و سال پانزدهم هزاري دو صد سوار گرديده سال هيزدهم باضافهٔ پانصدي دو صد سوار و سال نوزدهم بافزوني پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزاري شش صد سوار چهرهٔ کامراني افروخت - پستر بداروغگي گرز برداران و منصب داران احدي مامور شده سال بيستم باضافهٔ دو صد سوار و پستر بداروغگي مردم جلو و افزوني دو صد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار فائز گشت - پس ازان باضافهٔ پانصدي ذات و سال بيست و يکم بافزوني پانصدي ديگر بمنصب سه هزاري

---

(٢) يا سرگروه باشد (٣) در [بعضی نسخه] آهنرای *

هزار سوار سرفرازي يافت - سال بيست و سوم بافزايش دو صد سوار و سال بيست و چهارم بعطاى علم و پستر باضافهٔ سه صد سوار بمنصب سه هزاري هزار و پانصد (۲) سوار سربلندي اندوخت - و سال بيست و نهم بعنايت نقاره طبل شادماني برنواخت - و سال سيم (۳) (كه سنين عمرش بهفتاد رسيده بود) بنابر عروض مرض فالج از دولت باريابي محروم گرديد - پادشاه بآئين بنده پروري ديهات بيست لك دام از حوالي مستقر الخلافه بطريق سيورغال باو عطا فرموده بر منصب پسر و نبيره اش افزود - و خدمات حضور (كه باو متعلق بود) بديگران تفويض پذيرفت - سال سي و يكم بيست و هفتم شعبان سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري در بلدهٔ مذكور بديار خاموشان منزل گزيد *

* حسام الدين خان *

ميرزا حسام الدين حسن نبيرهٔ ميرزا غياث الدين علي آصف خان است - پدرش نظام الدين علي نام داشته - موصى اليه مرد عياش بے پروا بود - و در عنفوان جواني بكمال استغنا ميگذرانيد بنابر قرابتے (كه اين سلسله را با يمين الدولة آصفجاهي نسب) بعد جلوس اعلى حضرت سرگرم تقديم خدمات پادشاهي گشته مدتے در دكن بكارهاى متفرق بسر برده در سال پانزدهم بمنصب هزاري

(۲) نسخهٔ [۱] سه هزار و پانصدي هزار سوار (۳) در [بعضي نسخه] بيست و ششم *

پانصد سوار سرفرازي يافته ببخشيگري دکن قامت اعتبار خويش بر آراست - با آنکه از ديانت و بيغرضي از آميزش مردم آزادانه ميزيست اما از روی دانش و فهميدگي نوعي حسن سلوک سر کرد که زبانها بتحسين گويا گشت - صوبه‌داران دکن باعزاز و احترام با او پيش آمدند - خاندوران نصرت جنگ واسطهٔ ترقي او شده کارداني و ديانت مشار اليه را با خدمت طلبيها دل‌نشين اعلي حضرت ساخت - در سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار و خطاب خاني سرمايه اندوز عزت و افتخار گرديده و در سال بيست و يکم بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سرفرازي يافته بعزل بخشيگري دکن و تفويض حراست قلعهٔ اودگير محکوم و مامور گشت - چون ميخواست (چنانکه در دانش و کار شناسي شهرت گرفته بشجاعت و مردانگي هم نامي بر آرد) دران ناحيه دست جرأت و جسارت از آستين همت بر آورده تا سرحد گلکنده (۲) بسرکشي افکني و متمرد گدازي قيام ورزيد - و در پيشگاه سلطنت از متصديگري برآمده نقش سري و سرداري نشاند - و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار سر برافراخت - و در سال سيم از قلعه‌داري اودگير (۳) تغير شده بفوجداري تلنگانه از انتقال هادي داد خان انصاري سر عزت بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر کشاده (۳) در [بعضي نسخه] ديداو خان - و در [بعضي] ديداد خان - يا ديدار خان باشد ٭

معلوم نیست که صوبه‌داری برار چه وقت بخان مزبور قرار یافته
چرا که در مرآت العالم نوشته که بعد نخستین جلوس خلد مکان
چون آن شاه اقبالمند در نواحی دارا شکوه از آب بیاه گذشت
صوبه داری برار از تغیر حسام الدین خان پسر ملاحت خان
مخاطب باختصاص خان مقرر گشته فوجداری سرکار بیجاگده
بخان مذکور مفوض گردید - سال فوتش بنظر نیامده *

مشارالیه با اشتغال دنیوی همواره ارقات را بعیش و طرب
میگذرانید - و اصلا بکوچهٔ فکر و اندوه (۳) گذر نداشت - در فن موسیقی
بسیار ماهر خوش محاوره بدیهه‌گوی سخندان بود - اگرچه بتحصیل
علوم نپرداخته اما از کثرت مصاحبت با علما آشنائی بهر علم داشته
که بوقت تقریر عاری نبوده - حسن خط را بخط استاد رسانیده
قطعه نویس بےنظیر بود - و نهایت شیفتهٔ صید و شکار - و کثیرالاولاد
بود - پسران رشید داشت - نخستین پورش میرزا نعمت الله - که
از سائر برادران بیشتر صاحب نام و نشان گردید - هنگام عزیمت
عالمگیری بقصد انتزاع سلطنت رفاقت گزیده بعد نخستین جلوس
بخطاب سهرابخانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
چهار صد سوار و فوجداری بالاپور برار کامیاب عزت گشته رخصت
تکن یافت - و پیوسته بتقدیم خدمات حضور و بیرون مورد نوازش
خسروانی بود - پسرش میرزا عاقبت محمود سزاوار خان است

(۳) نسخهٔ [ج] اندوه و فکر *

ه از فوجداري الند و ناندكه بجراست قلعهٔ بيدر امتياز يافته (۲) در عهد (۳)
شاه منزل ضعف بصر طاري گشته تغير شد - و در برهانپور درگذشت
پسرش مير نظام الدين علي حسام الله خان مدتها در قلعه داري اودگير
گذرانيده در ايام بےضبطيهاي صوبه داران با سركشان آن ناحيه
(كه قومي اند موسوم به بيدر بدال هندي) زد و خورد داشته پسران
جوان او دران آويزشها فروشدند - پس ازو پسر خوردش خطاب
پدر يافته تا حالت تحرير بقلعه داري انجا مي پردازد - و چون
شجاعت و جرأت اثري دارد با آنكه فرقهٔ ضالهٔ مرهته بهر جانب
و هر طرف تسلط افزاست اما متمردان آن ناحيه ازو سر حساب اند
و في الجمله دران زمانه احياي نام نياگان خود ميفمايد - اين هم
از حسن نيت حسام الدين خان مرحوم است - كه از صد سال افزوده
و هنوز سلسلهٔ او پا برجا ست *

* حكيم حاذق *

پسر حكيم همام گيلاني ست - ولادت او در فتحپور سيكري بعهد
عرش آشياني واقع شده - و هنوز حداثت السن بود - كه پدر درگذشت
چون نياكانش همه صاحب فضل و دانش بودند او نيز اوقات خود را
بتحصيل انتزي كمال متعارفه صرف نموده بشعر و انشا شهرت گرفت
و با آنكه در طب آنقدر ماهر نبود بحذاقت نام برآورده - و در زمان
جهانگيري بپشاهت و اعتبار جوهرهٔ بختوري برافروخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] الند و نلدكه (۳) نسخه [ب] ملوكه *

چون سریر سلطنت بجلوس فردوس آشیانی زیب دیگر یافت بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار سر برافراخت - و درهمین سال برسم سفارت توران رخصت یافت - که امام قلی خان والی آنجا سلسله‌جنبان صداقت و وداد شده عبدالرحیم (۲) خواجه جویباری را بعنوان حجابت نزد جنت‌مکانی فرستاده بتحریر آورده بود - که شاه عباس صفوی روابط قدیمه را منظور نداشته قندهار را از تصرف اولیای دولت برآورد - لائق آنکه شاهزاده ولیعهد با لشکرسه گران وسامانی در خور بتسخیرآن معین گردد - ما نیز با لشکر ماوراءالنهر و بلخ و بدخشان بدان سمت شتافته آنچه دولتخواهی ست بتقدیم میرسانیم - و بعد از فتح بتسخیر خراسان پرداخته هرچه خواهند ازان ولایت ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانیده تتمه را بما مرحمت فرمایند - ناگاه دراثنای این گفت و شنود قضیهٔ ناگزیر جنت‌مکانی رو نمود - خواجه در مبادی جلوس شاهجهانی از دارالسلطنهٔ لاهور بدارالخلافهٔ اکبرآباد آمده سعادت بار اندوخت - و در همان نزدیکی بدیرین مرضی که داشت درگذشت - ارسال نامهٔ دوستی و تعین رخشور ازینطرف هم‌لازم‌آمد - حکیم را (که پدرش در فرمانفرمائی‌عرش‌آشیانی برسم رسالت نزد عبدالله خان اوزبک رفته بود) با ارمغان یک لک و پنجاه هزار روپیه و نفائس هندوستان رخصت فرمودند - و پس از معاودت در سال چهارم خدمت عرض مکرر (که بحسن تقریر

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم خان ه

و مزاجدانی مهتابخان است) از تغیر حکیم مسیح الزمان بدو تفویض یافت - و بستر بتوالی افزایش بمنصب سه هزاری پایهٔ برتری برافراشت و بعد ازان بظاهر وجهی از منصب افتاده در اکبرآباد گوشهٔ انزوا برگزیده بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردید - و در سال هژدهم بافزایش سالیانه از اصل و اضافه چهل هزار روپیه آسودگی اندوخت و سال سی و یکم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت بساط هستی در پیچید - صاحب مرآت العالم فوتش را در سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد نوشته *

حکیم بسیار تند مزاج با رعونت و تبختر بود - از خویشتن بالغی و بر خود غلطی طرفه پندار داشت - رباعی میر الهی همدانی (که از سخن سنجان خوش فکر است - و هنگام مراجعت حکیم از سفارت توران در کابل بدیدنش رفته نقش صحبت درست نشست[2]) مشهور است * * رباعی *

* دایم ز ادب سنگ و سبو نتوان شد *

* در دیدهٔ اختلاط مو نتوان شد *

* صحبت بحکیم حاذق از حکمت نیست *

* با لشکر خبط رو برو نتوان شد *

هرچند طبایعت را درست نورزیده بود اما نظر بر اعتبار و نامش امرا استعلاج مینمودند - چنانچه در نگارش مآثر صاحبقران ثانی

(۲) نسخهٔ [۱] نشست *

قلم معاني رقم را جولاني نموده - چون ديگر منشيان سخندان بدان کار پرداختند او دست کشيد - شعرش صاف و درست است سخن سازي پيشين را طرز تازه گويان آميخته - خالي از حلاوت نيست - ليکن او خود را به از انوري ميدانست - ديوانے در کمال تزئين (۲) مرتب ساخته در قاب (۳) مرصع گذاشته هرگاه بمجلس مي‌آورد هرکه بتعظيم آن بر نمي خواست اگر عمده هم مي بود ناخوشي ميکرد - و آنرا بر رحل طلا گذاشته ميخواندند - اين بيت او مشهور است * بيت *

* دلم بهيچ تسلي نميشود حاذق *
* بهار ديدم و گل ديدم و خزان ديدم *

* حقيقت خان *

اسحق بيگ يزدي - ابتدا خانساماني سرکار ممتاز الزماني داشت - سال چهارم جلوس فردوس آشياني چون آن خفيفه از دار فاني بدار باقي نقل نمود پادشاه اورا (که مرد کتخدا منش بود) بخدمت ديواني بيگم صاحب بر نواخت - سال نهم جهت تفتيش دفائن ججهار سنگهه باغي (که بقتل درآمده بود) با مکرمت خان و باقي‌خان چيله جانب ديذا تعين يافت - و بحسن تفحص ايشها بيست و هشت لک روپيه از چاههاي آن نواحي برآمده داخل سرکار پادشاهي گشت - سال دهم بمنصب هزاري صد سوار

(۲) نسخهٔ [ا] تزئين (۳) نسخهٔ [ج] مي آوردند *

چهرهٔ اعتبار برافروخت - در سال دوازدهم بخطاب حقیقت خان مخاطب گردیده بخدمت عرض مکرر از تغیر عاقل خان عنایت‌الله نامزد شد - سال سیزدهم باضافهٔ ده و پنجاه سوار و سال شانزدهم باوزیی پانصدی و سال هیزدهم بافزایش پنجاه سوار از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار ترقی پذیرفت - پس ازان پانصدی اضافه یافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری سه صد سوار نیز امتیاز اندوخت - که از فهرس آخر پادشاه نامه منصب او بشرح مرقوم مستفاد میشود - سال بیست و هشتم چون بکبر سن رسیده بود پادشاه او را از کارها بازداشته بگوشه گزینی آرامش بخشید - در سال هفتم جلوس خلد مکان مطابق سنه (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري در حالت انزوا کنج نیستي گزید *

* حسین بیگ خان زیگ *

خواهر زاده و خویش علي مردان خان مشهور است - چون سعید خان ناظم کابل حسب الاشارهٔ علي مردان خان بقندهار پیوست رعایا و سکنهٔ آنجا را در موافقت مردد یافت - دانست که با افواج قزلباش در حوالی بست بند و بست واقعي صورت نخواهد گرفت علي مردان خان را با جمعی در ارک قندهار گذاشته سه هزار سوار ازرا بسرداری مشارالیه همراه گرفته با قزلباشیه عرصهٔ نبرد آراست فوج ایران بر مردم علي مردان خان غالب آمده در مردم او تزلزل راه یافت - اما سعیدخان بر وقت خود را رسانیده مخالفان را آوارهٔ

بادیهٔ هزیمت ساخت - موصی الیه بهمراهی علی‌مردان خان سعادت ملازمت صاحبقران ثانی دریافته بنوازش خسروانی اختصاص گرفت چون آثار کاردانی از وجنات احوالش ظاهر بود اورا از همراهی خان مذکور برآورده شرف اندوز حضور ساخته بخدمت آخته بیگی (که جز بمخصوصان معتمد تفویض نیابد) بر نواختند - و در سال هیزدهم بانضمام آن خدمت توزک مقرر گشته بعنایت عصای مرصع و اضافهٔ منصب تارک عزت بر افراخت - و در سال بیست و یکم از کارهای حضور باز داشته بعنایت صوبه داری کشمیر و خطاب خانی و باضافهٔ پانصدی ذات و پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و عطای علم و فیل مباهی فرموده بدانصوب دستوری دادند - و در سال بیست و هشتم بخدمت فوجداری میان دوآب از تغیر غضنفر خان و اهتمام عمارت مخلص پور (که ساعت تاسیس آن هفدهم محرم سال مذکور سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم هجری مقرر شده بود) رخصت یافت - و در سال سی و یکم بار دیگر بمرحمت خدمت میرتوزکی کامیاب گردید - و در جنگ سموگده خان مذکور میر اهتمام توپخانهٔ پادشاهی بود - داراشکوه توپخانهٔ خود را بسرداری برقنداز خان میرآتش خویش از دست راست و توپخانهٔ پادشاهی را از طرف چپ در پیش صف لشکر جا داده هر دو در افروختن نیران جنگ و گرم ساختن هنگامهٔ نبرد پایه‌کمی از یکدیگر نیاوردند - ادبار سردار را چه علاج - پس از فرار دارا شکوه

چون مهمات سلطنت بخدام عالمگیري باز گردید مشار الیه نیز بتقبیل عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - در سال جلوس بفوجداري بنگش مرخص گردیده در آخر سال دوم معزول گشت - و در سال سیزدهم بفوجداري جونپور سرفرازي یافت - و در سال نوزدهم آخر سنه (١٠٨٦) هزار و هشتاد و ششم هجري ودیعت حیات سپرده پسرانش میرزا عطاءالله و میرزا امانی مدتها در رکاب پادشاهي بوده نخستین متصدي شده در گذشت - و دومین بتعیناتي کابل تعین شده دراینجا ترقي نموده بخطاب ناصر خان ناموري اندوخت چنانچه احوالش جدا بوشتهٔ تحریر درآمده *

* حسن علي خان بهادر *

عالمگیر شاهي دومین خلف الهوردي خان مشهور است - چون چهرهاش در مهابت و صلابت مانا بشیر ببر بود (٢) در طفلي اورا میرزا بابگهه میگفتند - بقوت دست و زور بازو و در قد و قامت جوان نمایان - و ازسائر برادران بامتیاز شایان بود (٣) - و همواره برشاهمندي و همراهي پدر گذرانیده دراواخر زمان اعلی حضرت (که شاهزاده شجاع پای سعه اعتدالي بیشتر گذاشت - و الهوردي خان با پسران طوعا و کرها رفاقتش اختیار نمود) در جنگ بهادرپور بنارس [که فیمابین شجاع و سلیمان شکوه پسر کلان دارا شکوه (که از پیشگاه خلافت با بسیاري از بندهاي پادشاهي بمقابلهٔ او رفته بود) اتفاق

(٢) در [بعض نسخه] بشیر و ببر بود (٣) نسخهٔ [ب] بامتیاز *

افتاد - و شجاع شکست یافته راه بنگاله گرفت] حسن علي از پدر جدا شده بلشکر پادشاهي ملحق گشت - و پس از هزیمت داراشکوه (که طوفان تفرقه بر جمعیت سلیمان شکوه ریختند - و هر یک از منصبداران پادشاهي و نوکرانش ترک همراهي گزیده راه مقصود سر کردند) مشارالیه بوساطت راجه جیسنگهه احراز سعادت آستان عالمگیري نموده باضافهٔ پانصدي و افزایش سواران بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب خاني مورد انظار عاطفت شد - و در همین سال هنگام توجه عالمگیري بجنگ کهجوه (۲) بافزوني پانصدي و خدمت قوش‌بیگي عزت اندوخت - و بعد از جنگ دوم داراشکوه چون دارالخلافه بنزول موکب پادشاهي رونق یافت ضمیمهٔ قوش بیگي‌گري فوجداري نواحي شاهجهان آباد از تغیر کیرتسنگهه (۳) بار نامزد گشت و چون دوام التزام رکاب پادشاهي ناگزیر عهدهٔ قوش بیگي گري ست خان مذکور پیوسته در سفر و حضر بحسن خدمت مطرح انظار اعطاف خسرواني مي‌بود - و در سال نهم بداروغگي ملازمان جلو نیز اختصاص گرفت - چون آخر سال دوازدهم انتهاض الویه از مستقرالخلافه (۴) اتفاق افتاد خان مشارالیه از تغیر صف شکن خان بفوجداري متهرا و از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار سر بلند گشته با فوج حضور بمالش سرتابان آن ناحیه رخصت یافت

---

(۲) نسخهٔ [ب] کهچوره (۳) نسخهٔ [ب] کیرتسنگ - و نسخهٔ [ج] کیراسنگ - یاگوري سنگهه باشد (۴) نسخهٔ [ا] بمستقرالخلافه ه

خان مزبور در قتل و اسر آن شورانگیزان، تاخت و تاراج مواطن آنها
غایت جهد و دلاوری بکار برده در انقطاع نسل و تبار و انهدام قلعهای
استوار دقیقه از دقائق فرو نگذاشته دیگران را از همراهان خود و غیره
در محال زمینداری مستقل گردانید - و کوکلا جات شقی را (که
باعث کشته شدن عبدالنبی خان فوجدار و سبب نهب و غارت پرگنهٔ
شادآباد او شده بود) با سنکی منسد همراهیان گرفتار ساخته بحضور
فرستاد - و (۲) جلوداران پادشاهی در بادافراه اعمال زشت بند بند آن
دو واجب القتل جدا کردند - پسر و دختر کوکلا جهت تربیت حوالهٔ
جواهرخان ناظر شد - و آخر دختر در حبالهٔ نکاح شاه قلی چیله
پیش منصب روشناس درآمد - و پسرش فاضل نام حافظ شده
که نزد خان مکان حفظ دیگرے آن چنان قابل اعتماد نبود
و باستماع قرائت آن پادشاه (که بعد جلوس بحفظ قرآن موفق شده)
سعادت اندوز بود - خان مذکور در جائزهٔ این حسن تردد بعطای
نقاره کوس شادمانی نواخت - و پس ازان بنظم صوبهٔ آگره تعین
گشته در سال بستم بصوبه‌داری اکبرآباد امتیاز یافت - و در سال
بیست و یکم ازان جا معزول شده بحضور رسید - و در سال بیست
و دوم (که مرتبهٔ اول رایات پادشاهی بجانب اجمیر افراشته شد)
خان مذکور بهمراهی خانجهان بهادر جهت ضبط جودهپور و غیره
ممالک راجه جسونت متوفی معین شد - و چون سال بیست و سیوم

(۲) در [بعض نسخه] بعد ازین .

موکب پادشاهی بعزم گوشمال از اجمیر باودیپور توجه نمود فوجه
گران بسرکردگی حسن علی خان به تنبیه و تعاقب رانا با سامان
شایان و مصالح فراوان تعین یافت - درین مهم از مشارالیه کارهای
عمده پیوسته بسته شده مصدر خدمات شایسته گردید - تا آنکه روز -
از دره گذشته بوسر رانا تاخت آورد - و او نتوانست خود را جمع کرده
خیمه و اسباب گذاشته بدر زد - خان شهامت نشان بتخانهٔ پیش
حویلی رانا را با یکصد و هفتاد و در بتخانهٔ دیگر واقع نواحی اودیپور
مسمار ساخته بحضور رسید - و بخطاب بهادر عالمگیر شاهی ناموری
اندوخت - و پس ازانکه رایات پادشاهی ظلال افکن ساحت دکن گشت
حسن علی خان بهمراهی شاهزاده محمد اعظم (۲) بمحاصرهٔ بیجاپور
مامور گشت - با آنکه هر روز در مورچال هنگامهٔ دار و گیر و معرکهٔ
زد و خورد گرم و آویزشها بافواج نواحی بی‌دریغ بود قحط و غلای
عظیم بر لشکر رو آورد - ازین جهت در سال بیست و نهم حکم بنام
پادشاهزاده رفت - که هرگاه حال بدین منوال است دست از محاصره
باز کشند - و با افواج بحضور (که درانوقت سواد شولاپور مضرب خیام
پادشاهی بود) بیایند - پادشاهزاده مجلس کنکاش با عمده‌های
آزمون‌کار آراست - اول حسن علی خان بهادر عالمگیرشاهی مورد
التفات گردید - که سرانجام مهم یساق موقوف بر اتفاق بندهای
پادشاهی ست - بدین مضمون حکم محکم از جناب خلافت صادر

---

(۲) در [بعضی نسخه] اعظم شاه ه

[illegible] رای شما در مقدمات نام و جنگ و شتاب و درنگ رهین
و متین است - که بدین گونه مناصب و مصائب بسیار دیده و شنیده
و کشیده اند - درین مقدمه چه اندیشیده اید - خان موصی الیه
پاسخ گذار شد - که نظر بر صلاح لشکر و رفاه عموم خلق مصلحت
در برخاستن است - هرگاه در صبح باغ پادشاهزاده مراد بخش را
بنابر بواعث شتی تاب و توان (۲) استقامت نماند کام و ناکام بی حکم
اعلیحضرت دست از محاربه برداشته راهگرای حضور شده بود
آنچه برخلق میگذرد ظاهر است - و بحضرت خود حکم رسیده - بعد
ازان دیگر عمدها مخاطب شده همگنان موافق رای خان مشار الیه
ثانیۀ جواب نمودند - پادشاهزاده فرمود از خود گفتید - از من
بشنوید - محمد اعظم را دو پسر دیگر تا جان دارد ازین مهلکه نخواهد
برخاست - بعد ازین پادشاه آشوب آزند - و تجهیز لاش فرمایند
رفقا را در بودن و رفتن اختیار است - عزم خداوندان ناموس ملک
و ملت قضای آسمانی است ، دیگرگون نمیگردد - و بیامن استقامت
پادشاهزاده خان فیروز جنگ با لشکریان و رسد غله از شمار فراوان
رسیده عسر بیسر تبدیل یافت - و درهمین سال صوبه داری برار
از انتقال ایرج خان ناظم حسن علی خان بهادر شد - چون او گرم
محاصرۀ بیجاپور بود ، آرزوهای پسندیده می نمود رضی الدین خان
شیخ رضی الدین (که از اشراف بهاگلپور بهار است - و مهمات خانۀ

---

(۲) نسخۀ [ا] توان و استقامت ،

خان مذکور و افواج پادشاهی متعلقهٔ او سرانجام میداد) به نیابت
متعین گردید *

شیخ فاضل متبحر. و در مولفین فتاوای عالمگیری منخرط بود
سه روپیه یومیه می‌یافت - چون در اکثر فنون هم دست داشت
سپاه‌گری و عملداری و ندیمی و از هرجا خبرداری علاوهٔ آن بوساطت
قاضی محمد حسین جونپوری محتسب حضور کمالاتش بعرض
خلد مکان رسیده بکصدی منصب یافت - و رفته رفته بیاری طالع
و حسن سلیقه باعانت و امداد حسن‌علی‌خان بوتیهٔ امارت و خانی
فائز گردید - و پیشکار همه کار سرکار (۲) خان مذکور گشته در استیصال
جات متهرا و مهم راتا کارهای نمایان بتقدیم رسانید - و در آغاز سال
سیم در اثنای گفتگو با سپاه کشته گردید - نظم صوبهٔ مسطور بذات
خان مذکور بمحمد مومن خویش ایرج خان قرار گرفت *

و چون محاصرهٔ بیجاپور بامتداد کشید همت پادشاهانه برجوش آمده
بر زبان گذشت - که ما زمرهٔ سلاطین از مراتب دنیوی فائدهٔ که داریم
تحصیل نام است - خواستیم از فرزندان ایکی حاصل کند - میسر نیامد
به بینم این دیوار چه طور از پیش بر نمی خیزد - از شولاپور رایات
عزیمت بدان طرف درجه پیمای تسخیر گشت - چون کارها در گرو
اقبال است بیست و یکم شعبان سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت
هجری رسولپور سه کروهی بیجاپور مخیم خیام ظفر ارتسام گردید

(۲) نسخهٔ [ب] همه کارهٔ سرکار *

و چهارم ذی القعده سنه مذکور ببیجاپور گذارش یافت - حسن علی
خان بهادر (که بهادری شهره داشت) بعد یکروز بعالم بقا شتافت
گوی شجاعت و سپاهداری از اقران می‌ربود - در خیرخواهی خلائق
و گفتار و کردار درست ضرب المثل بود - پسرانش محمد مقیم
و خیر الله ترقی نکردند *

* حکیم الملک *

نامش میر محمد مهدی - وطنش اردستان است - سالی (که
محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت مستقر الخلافه فرمود)
او همراهی گزیده بمنصب هزاری سرافراز گردید - و رفته رفته بخطاب
حکیم الملک مخاطب گشته سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاری پانصد سوار چهرهٔ بختوری افروخت - و سال سی و هفتم
(که محمد اعظم شاه را بغایر عرض بیماری استسقا نوبت بآن رسید
که دورهٔ اشکم نزدیک بچهارده گره تفاوت میکرد - و دورهٔ پایچهٔ
پاجامه یک گز و شش گره رسیده بود) حکیم الملک برای معالجهٔ
شاهزادهٔ مذکور دستوری یافت - بعد رسیدن پادشاهزاده بحضور
پادشاه از بس محبت پدری خیمه برای شاهزاده در گلال‌بار نصب
ساخته هر روز یک مرتبه بدیدن پسر میرفت - و خود زیب النساء
بیگم همشیرهٔ حقیقی شاهزادهٔ مذکور همراه شاهزاده طعام پرهیزانه
میخوردند - و اتفاقا دوا نوشانیدند - حکیم الملک که برای معالجهٔ شاهزاده
تعین شده بود چه در راه و چه بعد رسیدن بحضور در علاج ید بیضا

نمود - پس ازانکه شاهزاده را شفا رو داد باضافهٔ هزاری ذات بپایهٔ چهار هزاری تصاعد پذیرفت *

صاحب مآثر عالمگیری زبانی پادشاهزاده (که پیش ذکر گذشت) می‌نویسد - روزے (که شدت مرض بنهایت رسید - و مردم مایوس گردیده واهمهٔ ترکیدن بدن داشتند) ناگاه بین النوم والیقظه شخصی نورانی نمودار شده گفت - توبهٔ نصوح بکن - شفا خواهد شد - چنانچه توبه بعمل آمد - و بعد رفع غفلت احتیاج بول شد - و در ساعت کلان دفع گردید - و هفت حصه از ورم برطرف گشت - روز دوم آزاد داعیه شیخ عبدالرحمٰن درویش نوشت - که جناب مرتضوی فرموده اند امشب توبه دادم - شفای عاجل روزی میشود *

* حسین خان خویشگی *

پسرکلان سلطان احمد اعظم شاهی ست - چون پدرش حسب الطلب عالمگیر پادشاه از قصبهٔ قصور (که موطن خویشگیان است) عازم حضور گردیده رخت هستی بربست - دو برادرش بایزید خان و پیرخان خود را بموکب پادشاهی رسانیده بمنصب سرفرازی یافتند و او با برادر چارمین بمسکن مالوف معاودت نموده اصلا بفکر نوکری نیفتاد - اگرچه منصب بنام یافته بود اما هیچگاه از وطن برنیامد - آنچه دیگران را بعرق ریزی سعی و تلاش بدست آمدے او را باضعاف مضاعف آن در خانه نشینی میسر بود - پیوسته بر رسالهٔ زراعت آن ناحیه اتکا داشت - و بوفور سپاه و جمعیت علم انا ولا غیری

مي افراشت - بصوبه داران لاهور سر حساب فرو نياورده چيزے
دست بر نداشتند از قبول آنها (كه درآن هوائي بود) ميداد - و هرچند
خود را ديوانه وضع و سودائي مزاج وا مي نمود اما بكارها هشيار بود
ادب خاندان قدسية سيادت را كماينبغي بجا مي آورد - و از احترام
و اكرام سادات دقيقة فرو گذاشت نميكرد - بمجذوبے مشهور ببنگ
گرويده بود - هرچه ميگفت ميكرد - ايذا نمي آورد - و تا نشسته
مي بود ساعت بساعت خبر ميداند - كه ميان صاحب بخيريت
اند - او الحمدالله ميگفت - و آن مجذوب محمد خان نام داشت
از بنگ زئي ست (۲) - ناگاه جنونے بر دماغش ريخت - و طبعش را
بشورش آورد - مدتے زنجير بپا داشتند - آخرها صحبت حسين
خان با وي كه * ع *

* ديوانه چو ديوانه به بيند خوشش آيد *

درگرفت - و درآن ديوانگي و سلب احوال اختلي گفتهاي او بارآور
و صدق بر داد - و بر اعتقاد حسين خان افزود *

بنگ زئي از اولاد شيخ بنگ اند - كه بقول جمهور پسر
خويشكي ست - و برخي نبيرة شيخ الاسلام شيخ مودود چشتي دانند
اما بالاتفاق مريد وتو شوبياني بنگ وتو زئي ست - و به پدر كبار
زانو زده نسبت - و شوربان نام پدر او ست - كه پسر خويشكي ست
او را سه پسر بود - وتو و حسيني و خالص - نخستين را جانشين شوق

(۲) در بعض نسخه [بنگ - و در بعضي] تنگ *

آلهي دامنگیر وقت گردید - بطلب مرشد برآمد - و چون بهاي سعي نشیب و فراز بسیار نوردیده بقصبهٔ چشت رسید بخدمت خواجه مودود چشتي [که خواجه معین‌الدین سنجري (قدس سره) بدو واسطه بار میرسد] پیوست - چهرهٔ مقصود نقاب بر کشود مدتها بپرستاري آن بزرگوار سعادت اندوخت - و پس از تکمیل بمعاودت وطن مالوف مجاز گردید - اما از بعد رحلت شیخ بمولد خویش رو آورد - و بسیارے از مردم کوه و جملهٔ خویشکیان و جمعے حلقهٔ مریدي او بگوش کشیدند - از کمال مریدانش شیخ بتک است - که عم اوست - و از ابدالان وقت بود - در حقش دعا کرده که تا قیام قیامت از ارباب معرفت و ولایت اولاد تو خالي نباشد لهذا اکثرے درین قوم صاحب کمال بودند - و این شعبه هم به پیرزادگي مشهور *

نقل کنند که لباس پیر تو سیاه بود - چون شیخ بتک بدرجهٔ کمال موفقي گردید آنرا بدو بخشیده خود بلباس سفید متلبس (۲) گشت - ازین است که بتک زیان هرچ زرے سیاه را برخود مبارک دارند - بخلاف وتوزیان که آنها مشوم انگارند - و اولاد خویشکیها که سیاه و سفید مي باشد اشعارے دارد بتبرک هر دو بزرگوار *

بالجمله حسین خان در قصبهٔ قصور و اطراف و جوانب آن کوس خود سري و خود رائي مي نواخت - و ابجاکیرداران عهد

(۲) نسخهٔ [ب] ملبس - و در [بعض نسخه] ملتبس *

و غیر عمدهٔ آن ناحیه جز بسرتابي و گردن کشي جواب نمیگفت تا آنکه بهادر شاه بلاهور آمده طرح اقامت افکند - و پستر پرخاش و مزاحمت شاهزادها بمیان آمد - اصلا بتلاش و تردد (که ناگزیر چنین اوقات است) پا بیرون نگذاشت - و بهمان شیوهٔ نکوهیدهٔ خویش سرگرمي داشت - چون اوائل عهد فرخ سیر نظم صوبهٔ پنجاب بعبدالصمد خان دلیر جنگ تفویض یافت او با خان مذکور وسائل اخلاص و یکجهتي برانگیخته برای ملاقاتش بلاهور آمد - خان ناظم فوجداری لکهي جنگل را نیز بدو مفوض فرمود - آن نا انصاف زیاده بر خود نفیده مواد تمرد و فساد را بیش از پیش آماده گردانید - و چون ناظم دید (که زر لکهي جنگل را هم مثل زر تصور باخیده تن بحرف حسابي در نمیدهد - و حاصلي غیر از ندامت و پشیماني نیست) قطب الدین روهاه را بر تعلقه اش تعین نمود با او نیز دیگرائي پیش گرفته کارشکنیها میکرد - و بدان بسند ننموده آخرها بر سرش فوج کشید و جان و مالش را دست خوش غارت ساخت - معهذا عبدالصمد خان چندے بتغافل گذرانید *

(۲)

چون بے اعتدالیهای او از حد درگذشت بند و بست آن ضلع را نصب العین همت نمود - و با هفت هزار سوار از لاهور برآمد و بحسین خان نوشت - که قصور و هوای آن بتو ارزاني ست - دست تصرف از دیگر محالات کوتاه کن - ممنوع نگشته با سه هزار سوار

(۲) نسخهٔ [ب] از حد آه مهت درگذشت *

استقبال نمود - برخے برآنند که سادات صاحب مدار سلطنت او را بتطمیع صوبداری لاهور تحریض بر نبرد دلیر جنگ نمودند - و جوقی گویند که قطب الملک بنوشتهٔ سید حسن خان بارهه صوبه‌دار لاهور (که از راه قصور رفته بر سر شیختی و خیره سری او آگهی یافته) بعبدالصمد خان نوشت - که دست ازو بر ندارد - و زرسے هم برای نگهداشت سپاه بر خزانهٔ لاهور تنخواه کرد - بهر صورت نزدیک قصبهٔ چوهانی (که سی کروهی لاهور و هیزده کروهی قصور است) ششم جمادی الاخری سال دوم محمد شاهی تلاقی فریقین درداد جنگی صعب و زد و خوردے سخت واقع شد - افاغنه مستانه خود را بر توپخانه زده ازان آتش شرر بار درگذشتند - پس از چپقلش نمایان هراول طرفین (که ازین طرف برادر زاده اش مصطفی خان پسر علي خان خویش بایزید خان بود - و ازان طرف کرم قلي خان بخشی فوج دلیرجنگ) مردانه جان برافشاندند - اغرخان دیده مغول (که باتفاق عارف خان چیله در میسره بود) دو چار حسن خان گشت - و با شصت و پنجاه سوار تیر انداز قدر انداز پای ثبات افشرده بخانهٔ کمان درآمده دست و بازو بتیر دوزي برکشاد - حسن خان ازو دست برداشته بر دلیر جنگ حمله برد - آویزشی قیامت را پدید آمد - آخر مردم ناظم تاب مقاومت نیاورده بر ماییدند نزدیک بود که چشم زخمے بدلیر جنگ رسد - عمدها مثل جانی خان و حفظ الله خان مصدر تردد شدند - و اغر خان بار دیگر

خود را رسانیده صدای داروگیر بلند ساخت - در همان اثنا فیلبان حسین خان کشته گردید - و درویش مزبور (که با او در سواری فیل شریک بود) بزخم تیر مقابل دامن از گرد هستي بر افشانده جوان را در چشم حسین خان تیره ساخت - چون حسین خان زخمي بود مغلان فیل او را نشانهٔ تیر و گلوله نموده از پا در افکندند * و کان ذلک في سنة الف ومائة و ثلثین من الهجرة النبویة *

* حمیدالدین خان بهادر *

عالمگیر شاهي پسر سردار خان کوتوال است - و نبیرهٔ باقي خان چیله قاماق شاهجهاني ست - از امداد روزگار و یاوری طالع در آخر عهد خلدمکان مدار سلطنت هندوستان گردیده رتق و فتق دولتخانهٔ پادشاهي و ضبط و ربط کارخانجات عمده بدو مفوض بود با این همه تیر زوی ترکش خاقانهٔ زمان بوده چه در مورچال قلاع و چه در حوالي اردو و دور دستها بمالش و تنبیه اشقیا تعین میگشت و هرجا میرفت به تکتک پا و ضرب دست مخالف را زده و برداشته سالم و غانم مراجعت مي‌نمود - و بانواع تحسین اعزاز مي‌اندوخت ازین بود که به نیمچهٔ عالمگیري زبان‌زد عوام شده - در بدو حال چون پدرش مورد عنایت خسرواني بود او نیز بمراسم روشناسي و دوام خدمت و حاضرباشي اکتساب سعادت مي‌نمود - و باقتضای خانه‌زاد نوازي در سال بیست و هشتم از تغیر پدر بخدمت داروغگی خاتم پادخانه سرفراز شد - و درانوقت (که پدرش از اهتمام خاني

بسردار خاني ناموري يافت) او باضافهٔ دوصدي بمنصب چهار صدي پنجاه سوار ممتاز گرديد - و در سال سي و دوم از تغير پدر بخدمت داروغگيِ فيلخانه بر خود باليد - و چون در پيشگاه خلافت منظور نظر پيش آمده او شده بود متواتر اضافهٔ مناصب مي يافت - چون در مقامات ايكلوج او بآوردن سنبهاي تبه‌كار (كه بحسن‌سعي خانزمان حيدر آبادي با زن و فرزند اسير شده بود) مامور گرديد مشاراليه آن محبوس زندان ناكامي را حسب يرليغ پادشاهي از دو كروهي بهادر گذهه (كه لشكرگاه بود) تخته كلاه نموده و رفقاي اورا لباس مضحكه پوشانيده شترسوار دهل كوبان و نفيرزنان در تمام اردو تشهير نموده بحضور پادشاهي آورد - و در سال سي و سوم بخطاب خاني كامراني اندوخت - چون پدرش درگذشت از انتقال او بخدمت كوتوالي و ديگرخدمات كمرفرمانبري بربست - و درين ضمن بعطاي جيغهٔ مرصع و انعام فيل سر برافراخت - و مكرر بتنبيه غنيم سرخروئي گشت - و در سال سي و هفتم اتفاقا چند كس از ملازمان معزالدين با فضل علي خان ديوان سركار ايشان ناملائم پيش آمدند - و از اوباش وضعي كار بپرخاش رسانيدند - حكم شد كه حميدالدين خان زنده آن جماعت را پاداش اعمال در كنار نهد - چون خان مذكور بر سر آنها رفت از هجوم و غوغا فيل سواري خان موميائيه زخم خورده از معركه بدرآمد - و تا يك كروه طرف گنج پادشاهي برد - اتفاقا جوالهاي كلاه جوار (كه در گنج انبار مي‌كنند) بنظرش آمد - همين كه فيل از جوالها بار دا

گذشت خود را جمع نموده از حوضه برآمد - و بران نشست - و بر سواری دیگر خودرا بمعرکه حاضر کرد - و آنها را بسزا رسانید - و در سال سي و نهم در اسلام پوري از اصل و اضافه بمنزلت در هزاري ارتقا گرفت - و در همین سال سنتاي اپکار قاسم خان و خانه‌زاد خان و دیگر امرای حضور را غارت نموده در گذهي دهندیري محصور نمود خان مسطور با فوج گران برسم کمک دستوري یافت - متصل ادوني بامرای تاراج زده در خورده بلوازم ضروري امداد نمود - دران ضمن آن شقي همت خان بهادر را برشکستند راه خرابهٔ خود گرفته بود - خان (۲) مذکور تعاقب نموده اورا از ملک پادشاهي برآورد - چون بحضور رسید مورد تحسین و آفرین گشته بخطاب بهادر فرق بلند نامي برافراخت - و در سال چهل و دوم بخدمت تقرب مرتبت داروغگي غسلخانه اختصاص گرفت - و پستر بداروغگي جواهرخانه نیز اعتبار یافت - و در سال چهل و سیوم از انتقال اخلاص خان (که در آریزهٔ غنیم درجهٔ شهادت یافت) بخدمت آخته بیگي و عطای کمر و تلتاي مرصع مطرح الطاف خسرواني گشت - و درین میان مرارا بآوردن بسد و تعریک مفسدان رخصت یافته خاطرخواه پادشاهي بامر ماموره پرداخته درجهٔ استحسان یافت - اگرچه او در جمیع قلعه‌گیریها نیکو خدمتي و جانفشاني بتقدیم رسانیده نقش بهادري و پردلي خود کرسي نشین ساخت اما در تسخیر راجگده (که سیوا بعد انتزاع از تصرف

(۲) نسخهٔ [ب] زان خرابهٔ خود * خانم

عادل شاهیه در ایام استیلای خویش سه طرفش سه قلعه حصار ساخته)
تردد نمایان و کار دست بسته بجا آورد - و باتفاق تربیت خان میرآتش
بر پشت پشتهٔ محاذی زاویهٔ مثلث آن قلعه (که زبان دانان این کار
آنرا سونده نامند) برآمده اسباب جنگ آوري مهیا کردند - و دمدمه
بر کوه فرازسه بر بسته بسنگ چیدن رسانیدند - و با آنکه محصوران
در انداختن تفنگ و بان و سنگ کوتاهي نمیکردند بهادران بر فراز
برجه (که بر نوک سوندهٔ مذکور بسته بودند) برآمده بزدن دیوار
آمدند - آنها از مشاهدهٔ این جرأت و جسارت همت باخته امان طلب
گشتند - بیست و یکم شوال آغاز چهل و هشتم سال جلوس سنه (۱۱۱۵)
هزار و یک صد و پانزده هجري چنین چهار قلعهٔ سر بفلک کشایش
یافته به بني شاه گذهه موسوم گردید - و خان بهادر (که بمنصب
سه هزار و پانصدي دو هزار سوار رسیده بود) در جلدوی این
حسن تردد بعطای نقاره کوس شادماني نواخت - و در تسخیر پورنا (۲)
هم بقدم سعي و تلاش منهج جانفشاني پیموده خود زیسمان در کمر
بسته داخل قلعه گردید - و بنوازش غیر مترقب پادشاهانه سر افتخار
بفلک سود *

بالجمله اواخر زمان عالمگیري در عرصهٔ دربار رایت اعتبار غیوري
مي افراشت - و در جذب قرب و اعتبار خود دقیقه [illegible]
نمي گذاشت - اگرچه امیرخان هم در قرب و منزلت پایه [illegible]

(۲) نسخهٔ [ب] تورنه - و در [بعضی نسخه] تورنا *

نداشت اما بعدازو بود - و عنایت الله خان هرچند در دوام حضور پایهٔ‌ها نمیرسید اما باعتبار تصدی امور ملکی و مالی در اعتبار دوشادوش بود - و چون خلافت مرتبت حضرت عالمگیر در غدای احمدنگر اول پاس از روز جمعه بیست و هشتم ذي‌القعده سنه (۱۱۱۸) هزار و یکصد و هیژده هجري (که پنجاه سال و دو ماه و بیست و هشت یوم از فرمان‌روائي و نود و یک سال و سیزده روز از زندگاني سپري شده بود) بعالم بقا شتافت بعد تجهیز و نماز نعش را در خوابگاه نگاهداشتند - روز دوم محمد اعظم شاه (که بجانب مالوه رخصت یافته) از اصغای این سانحه از بیست و پنج کروهي اردو برگشته مراسم عزا بجا آورده روز دیگر نعش را بردوش گرفته تا بیرون دیوان عدالت مشایعت کرده بمزارات متبرکه (۲) معروف بروضه (که معموره ایست بمسافت هشت کروه از خجسته بنیاد و سه کروه از دولت‌آباد) روانه نمود - خان مذکور (که دقیقهٔ از جزع و فزع فرونگذاشته بود) صوبه‌داران را پیاده با نعش راهي گشت و بر طبق وصیت آن مسافر ملک بقا در صحن مقبرهٔ اسوهٔ ارباب یقین شیخ زین‌الدین (رحمة الله) مدفون گشت - از آیهٔ کریمهٔ *

۱۱۱۸
* روح و ریحان و جنة نعیم *

تاریخ ارتحال مستفاد میشود - و خلدمکان لقب یافته آن موضع بخلدآباد موسوم گردید - خان مذکور لباس درویشي در بر کرده

---

(۲) در [اکثر نسخه] متبرکات *

جاروب کشي مرقد ولي نعمت و پير و مرشد خود اختيار نمود و دران مکان براى سکونت خود طرح حويلي انداخت - که هنوز بنام او زبان‌زد است *

(۲)
و چون محمد اعظم شاه از احمدنگر باورنگ‌آباد رسيد بر قبر پدر گرامي‌قدر رفته باداى مراسم فاتحه پرداخت - و دست حميد الدين خان گرفته همراه آورد - و دلجوئيها بکار برده برتبهٔ سابق اختصاص بخشيد - و در سفر هندوستان (که باراده جنگ بهادر شاه ناگزير وقت افتاده بود) همراه گرفت - گويند چون درعرض راه خبر رسيد (که محمد عظيم از جانب شرقي باندرآباد آمد) بر زبان محمد اعظم شاه گذشت - که بلاى عظيم بآگره نازل شد خان بهادر عرض کرد - که ببرکت اسم اعظم دفع خواهد شد - روز جنگ پس از دار و گير بسيار آثار هزيمت معاينه نمود - بعد ازانکه ذوالفقار خان از معرکه بدر زد او هم خود را بکنار کشيد - و زخم تيرے هم دران وقت رسيد - پستر از گواليار آمده بآبياري مرحمت بهادر شاه زنگ رفته بدر آورد - و بعطاى عصاى مرصع و خدمت مير توزکي اول و داروغگي گرز برداران بانضمام آن چهرهٔ مباهات برافروخت - و بخطاب بهادر عالمگيري ممتاز گشت - و تا انجام عهد خلدمنزل باعزاز و اکرام گذرانيد *

چون فلک نيرنگ ساز اوضاع روزگار را برنگ ديگر ...

(۲) نسخه [ب] بر سر ديره

جهاندار شاه بیاراست - و کمبتین مراد ذوالفقار خان نیز بر تختهٔ وزارت و اقتدار دیشش آورد بکین توزی دیرین (که بظاهر نبود) بر نشسته او را بشکنجهٔ انواع خفت و ذلت کشیده مقید و مسلسل ساخت - تا آنکه عنقریب ذوالفقار خان بپاداش عمل رسید - اگرچه بنر رفتن آن جفا کیش از عقوبات قید و حبس وا رست اما در دربار فرخ سیر رو نیافت - و بمراعات پیشین اعتبار یا بپاس ربطهای قدیم سیف الدوله عبدالصمد خان (که بنظم صوبهٔ پنجاب اختصاص داشت) همراه خود گرفته - هنگامی (که بعد استیصال کروی مشهور ناظم مذکور با شوکت و عظمت مافوق داخل لاهور میشد) راقم این سطور تماشائی بود - منتهای سواري خان مذکور با یک پالکي و چندکس معدود راه مي‌پیمود - و پژمردگي و فلک زدگي از حالش پیدا بود - پس ازان بحضور رسیده بخسرواني نوازش پر و بال تازگي بر کشود - و درعهد خسرو زمان بوسیلهٔ همان قرب عالمگیري بعروهٔ پیش آمد خواه‌بده بمنصب عمده و داروغگي گرز برداران آب رفته بجوی آرزو آورد - و مدتی بود - تا بوقت موعود در گذشت - پسرے هم داشت که صاحب منصب و دستگاه بود - احوالش معلوم نیست *

* حیدر علي خان بهادر *

گویند نیاکانش بعبد الله صاحب مدني رحمة الله علیه (که یکے از بزرگان قریشي نسب مشیخت حسب بودند) میرسد - در آغاز

سنه (۱۱۶۵) یک هزار و یکصد و شصت و پنج هجري استقلال تمام بهم رسانیده متصدی امور ریاست ملک میسوریه گشت و بعده اکثر بلاد و قلاع اطراف مسخر فرموده لوای دولت و حکومت برافراخت - قلمرو که حاصلش شش کرور روپیه بود از کرپه تا کورپال (۲) و از کلیکوت تا دهاروار که فاصلهٔ بعید دارد بزور بازوی خود متصرف شده بزیر نگین تحکم داشت - چون کلاه پوشان انگریز (۳) بممالک او درآمدند سواران را از پایان گهات کرناتک فرستاده لگدکوب افواج گردانید - و بصلح خاطر خواه رفع نزاع نمود - پستر (که در خانهٔ مرهته صورت نفاق پیدائي گرفت) او ابتدا باستخلاص تهانجات خود پرداخته رفته رفته تمام اماکن متعلقهٔ آنها تا کنار دریای کشنا برگرفت پستر بمحاصرهٔ چیتل درگ (که مکان زمینداری ست) پا افشرده بدست آورد - و درحال تحریر (که سنه (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجري ست) بر سر کرپه ایلغار نموده قلعهٔ سدهوت و گنجي کوت و غیره محالات را متصرف گشته عبدالحکیم خان میانه حاکم آنجا را قید نموده همراه خود بسوی رنگ پتن برد - خزانهٔ بسیار و آمدني فراوان دارد . جواهر وافر فراهم آورده - و جمع کثیر نوکر بهمرسانیده - هنوز هم بهرده زرها فرستاده میطلبد - توپخانهٔ زبردست مهیا کرده ضابطه دارد - که بعد فرود آمدن لشکر بگرداگرد پهرهای

---

(۲) در [بعضی نسخه] کرپربال - و نسخهٔ [ب] کورپال (۳) در [اکثر نسخه] کلاه پوشان بدون هاء ه

بذوقچیان می‌نشاند - که اجنبی سه بروانگی نتواند درشد *

حرف الخاء *

* خضرخواجه خان *

از نسل فرمانروایان مغلستان است - صاحب طبقات اکبری گوید که از سلاطین کاشغر بوده - چون بخدمت جنت آشیانی پیوست بتلقی اکرام معزز گردید - و هنگامی (که از بی‌مهری سپهر روز ناکامی پیش آمد) پهلوی همت از مرافقت تهی ساخت - و در وقت مراجعت آن پادشاه از عراق برفاقت میرزا عسکری در قلعهٔ قندهار محصور و متحصن شد - چون کار باضطرار کشید خضرخواجه خان نزدیک بمورچل (که مخیم پادشاهی بود) خود را از قلعه انداخته و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای جنت آشیانی افتاد و مجددا مشمول الطاف پادشاهی گشت - چون بعلو نسب و شرف حسب متحلی بود بسعادت مصاهرت این دودمان عالی نیز اختصاص یافته گلبدن بیگم همشیرهٔ آن پادشاه عالیجاه را بازدواج او در آوردند بمیامن این نسبت مانند بمدارج امیرالامرائی متصاعد گردید *

چون سر آغاز جلوس اکبری باطنای دائرهٔ استیلای هیمو عرش آشیانی از پنجاب رایت عزیمت دهلی برافراشت خضرخواجه

---

(٢) در [بعض نسخه] ازین جانب رایت *

خان را با فوجی شایسته بنظم انتظام صوبهٔ پنجاب گذاشته مدافعهٔ
سلطان سکندر سور (که مدعی سلطنت هندوستان بود - و در جنگ
سرهنه از چنگ بهادران همایونی بدر جسته بکوهستان سوالک
پناه برده بود) بشهامت و شجاعت آن خان بزرگ نژاد مفوض
فرمود - سلطان سکندر که جویای فرصت بود هنگامهٔ هیمو را غنیمت
پنداشته جمعی با خود فراهم آورده از کوهستان برآمد - و در مملکت
پنجاب رو آورده بتحصیل پرداخت - خضر خواجه خان حاجی
محمد خان سیستانی را بحراست بلدهٔ لاهور گذاشته خود بدفع او
برآمد - چون نزدیک بقصبهٔ چمیاری رسید و فاصله بین الفریقین
ده کروه ماند خان مشارالیه دو هزار کس گزیدهٔ خود را از لشکر جدا
ساخته بطریق منقلا پیش فرستاد - سلطان سکندر فرصت از دست
نداده رو برو شد - و جنگی عظیم درگرفت - و آن مردم را از پیش
برداشت - خضر خواجه خان ایستادن را صلاح وقت ندانسته بے ستیز
و آویز بلاهور معاودت نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت
سکندر اندکے تعاقب کرده زمانه را بکام خود دید - و بے منازعت
غیرے زرها وصول نموده بجمع افواج همت گماشت - عرش آشیانی
پس از استیصال هیمو قلع و قمع فساد سکندر را اهم مهمات
دانسته لوای معاودت به پنجاب برافراخت - گویند چون این یورش
تصمیم یافت عرش آشیانی از دیوان لسان الغیب تفاؤل نمودند
این بیت برآمد * بیت *

* سکندر را نمی بخشند آبے *

* بزر و زر میسر نیست این کار *

باستماع نهضت الویهٔ پادشاهی سکندر را طاقت مقاومت طاق گشته خود را بطرف کوهستان سوالک (که مقر معهودش بود) کشیده در قلعهٔ مانکوت متحصن گردید - چون مدت محاصره قریب بشش ماه انجامید و مورچالها بقلعه نزدیک شده سرکوبها ترتیب یافت سکندر مضطر گشته استدعای تقدیم یکی از عمدها نمود - که بتسلی خاطر او پردازد - بوسیلهٔ شمس الدین خان اتکه و پیر محمد خان شروانی (۲) (که آنها را بمبالغ گرانمند راضی ساخته بود) ملتمس او بدرجهٔ قبول رسید - و اتکه خان باستمالت او مامور شد - سکندر کثرت جرائم را عذر خواه ملازمت ساخته عبدالرحمن پسر خود را با غازی خان و چند زنجیر فیل برسم پیشکش بخدمت فرستاد - و برطبق خواهش او بهار و آن حدود به تیولش مقرر گشته بیست و هفتم رمضان سنه (٩٦٤) نهصد و شصت و چهار سال دوم جلوس قلعه تسلیم نموده بسمت بهار شتافت - و بعد دو سال درانجا بعدمخانه فروشد *

(۳)
* خواجه جلال الدین محمود خراسانی بجوق *

ابتدا نوکر میرزا عسکری بود - از قندهار حسب الامر میرزا بتحصیل اموال ولایت گرم سیر شتافته - درهمان ایام همایون پادشاه بعزیمت عراق ازان راه میگذشت - از آمدن خواجه آگهی یافته بابا دوست

(۲) نسخهٔ [ب] شمس الدین محمد خان (۳) در نسخهٔ [ب] این لفظ نیست *

بخشي را نزد او فرستاد - تا رهنمای سعادت گشته بملازمت آورد
خواجه این دولت را مغتنم دانسته بملازمت افتخار اندوخت - وهرچه
از نقد و جنس در بساط خود داشت پیشکش نمود - جنت آشیانی
مهم سامانی سرکار خود بار مفوض فرمود - چون بعد معاودت عراق
و فتح قندهار خواجه از مردم میرزا عسکري طمع کرده بود بمیر
محمد علي گیرانیدند - در سنه (۹۵۹) نه صد و پنجاه و نه [که
جنت آشیاني شاهزاده محمد اکبر را بجانب غزنین (که در تیول
شاهزاده قرار یافته بود) رخصت کرد - تا در آداب ریاست و حکمرانی
ورزشے بهمرساند] خواجه را همراه داده جمیع مهمات از ادارهٔ غزنین باو
حواله کرد - و ازان باز پیوسته مورد عنایت و نوازش بوده مصدر
امور شایسته مي‌گردید - چون خواجه پادشاه قلي بود و تواضع
بے تقریب بمردم نمیکرد و بزرگان دنیا نظر بر رواج کار خود داشته
همه را چاپلوس درگاه خود میخواهند بنابران اکثر برگشته‌های دولت
همایونی اورا دوست نمیداشتند - و با این‌حالت عیب هزل و مزاح
(که بد ترین عیب بزرگان تواند بود) داشت - و بامردم زیاده
مطایبه میکرد - و بحرفهای دور از کار در لباس طرفگی و ظرافت
(که نادانان آنرا خوش طبعي نام نهند) بسر مي برد - و هیچ کس
نبود که خاشے از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت

در مبادی سریر آرائی عرش‌آشیاني خواجه بمنصب دو هزار
و پانصدي امتیاز یافته بحکومت غزنین رخصت گرفت - ازآنجا غرض

فرصت دانسته هم خاطرمنعم‌خان‌خانخانان را (٢) (که راتق و فاتق دارالملک
کابل بود) شورانیدند - و اندیشهٔ انتقام دیرینهٔ او را تازه ساختند
و هم در هندوستان باعث مزید برهمزدگی خاطر بیرام خان شده
اورا در کشتن خواجه بجد گردانیدند - خواجه در شدن منعم خان
بمقام کینه‌کشی شده باندیشهٔ دراز فرو رفت - نه روی آمدن هندوستان
که پادشاه بنابر عداوت سر اختیارست ندارد - و بیرام‌خان در نهایت
استیلا - چه هرگاه در زمان جنت آشیانی بجهت حرف نا ملائم (که
ازو رسانده بودند) فرصت یافته در حمام تنها بدست آورده انواع
اهانت رسانید الحال معلوم است که چگونه پیش آید - و همچشمان
ستم پیشه چه شماتتها که ننمایند - و نه مجال اقامت غزنین - که
شدت منعم خان برای العین ملاحظه میکرد - و بیوفائی پیش او
نکوهیده ترین عارها بود - لهذا بخاطرش راه نیافت (٣) که از بندگی این
سلطنت رو تافته بجای دیگر شتابد - تا آنکه منعم خان جمعی را
پیش او فرستاد - و بعهد و پیمان نزد خود طلبیده مقید ساخت
و بعد ازان که نشترے چند بچشم او زد چون تقدیر نرفته بود روشنائی
چشمش تباه نشد - پس از چندگاه اورا کور دانسته دست ازو
باز داشت - خواجه هرچه بادا باد گویان بارادهٔ هندوستان بگلش رویه
روانه شد - منعم خان آگهي یافته چندے از تیز زبان عرصهٔ تفحص را
فرستاد - و خواجه را با برادر خرد او جلال الدین مسعود بدست آورده

---

(٢) نسخهٔ [ج] منعم خان را (٣) در[بعضی نسخه] راه نیافته

گرفتار بند و زندان ساخت - و در سال سیوم شبے جمعے را تعین کرد - تا خون آن هردو بیگناه را ریختند - بیرام خان نیز فرمانے درست کرده بکشتن او فرستاده بود - عرش آشیانی از استماع این قضیه خورش باطنی نمود - چون هنوز پردهٔ بےاختیاری برنداشته بود مکافات آنرا بمنتقم حقیقی حواله فرمود *

* خواجه معظم *

برادر اعیانی مریم مکانی ست - از عنفوان حال خالی از شورش دماغ و گرمیِ مزاج نبود - اکثرے مصدر حرکات ناملائم میشد جنت آشیانی بپاس خاطر مریم مکانی بمدارا میگذرانید - چون در سفر عراق ملازم رکاب بوده بقرب و اقتدار اختصاص یافت و بعد فتح کابل از نابخردی میخواست بمیرزا کامران پیوندد - پادشاه آگهی یافته از نظر انداخت - و در یورش بدخشان با خواجه سلطان محمد رشیدی (که مناصب وزارت داشت) سخنان تعصب نشان درمیان آورده وقت افطار روزهٔ رمضان با جمعے بیباک بخانه‌اش درآمده (۲) آن بیچاره را بآب شمشیر ستم بشربت دانستن افطار داد و از قهرمان پادشاهی اندیشیده راه کابل گرفت - و حسب الحکم درانجا مقید گردید - باز بشفاعت مقربان رها یافته به آبوادانی زمین داور امتیاز گرفت - و چون از نسبت معنوی رایحهٔ نداشت این نسبت صوری داری بیهوشیِ آن بدمست بے اعتدال شده بود

(۲) در [چند نسخه] سرزده در آمده *

خود را مصدر امور ناشایسته می‌ساخت - تا آنکه در سنه (۹۶۲) نهصد و شصت و دو در جنگ سکندر شاه سور کارنامها پرداخت - اما بعدفتح بسکندر سخنان نالائق نوشته اظهار دولتخواهی او کرده - و چون از خواجه استکشاف رفت گفت من هواخواهی پادشاه اندیشیده بودم و چنان کردم که این نوشتها بنظر حضرت درآید - تا بیشتر بمن ملتفت شده سر براه خدمت عمده گردانند - جنت‌آشیانی مقیدنموده پس ازان اخراج کردند - بسفر حجاز شتافته شرارت بر شرارت افزوده باز بهندوستان آمد - و همان ذمائم اخلاق بر روی کار آورد - روزے در دربار عرش‌آشیانی (که اعیان مملکت جمع بودند) با میرزا عبدالله مغل (که در سلک امرای عظام انتظام داشت) بے جهتے جنگ کرده - و بتقریب حکایتے بر سر او دریده اورا زیر مشت و لکد گرفت - و مرتبهٔ دیگر به بیرام خان بدرشتی پیش آمده دست بکارد برد - باز اورا اخراج کردند - بگجرات رفته چندے به تباه حالی بسر برد - و بکمال پریشانی بدولت ملازمت پادشاهی سربلندی یافته بعنایت و رعایت ممتاز گشت *

ازانجا (که نهاد او بی‌اعتدالی سرشته بودند) بتازگی آئینه دار زشتی اعمال گردید - بیرام خان در فکر اخراجش بود - که دران اثنا تفرقه بدو رو نمود - و پس از برهمزدگی دولت او خواجه بوسیلهٔ آن انتساب شگرف رعایتهای عظیم یافت - اما بدست خوی خود گرفتار بوده بعد بے اعتدالی بیش زیست میکرد - تا آنکه در سال نهم

سنه (٩٧١) نه صد و هفتاد و یک زوجه بي بي فاطمه (که
اردو بیگی جنت آشیاني بود - و در محل عرش آشیاني نیز پایهٔ
اعتبار داشت) چون زهره آغا دخترش در خانهٔ خواجه بود و پیوسته
از ناجنسي و بدخوئی او در زندان بلا بوده آزار میکشید بسوزان
اضطراب آمده استغاثه نمود - که خواجه میخواهد بپرگنهٔ تیول خود
برود - و زوجه را نیز همراه میبرد - از بدخوئي و بدگماني که در
طبیعت او ست یقیني ست که قصد آن عفیفهٔ بیگناه کند - و مکرر
این حرف بر زبان آورد - و در اینجا از ترس پادشاهي مرتکب این امر
نمیشود - اکنون که اورا بجاگیر برد حال چه خواهد بود - عرش آشیاني
بر ضعیف نالی آن قدیم الخدمت ترحم نموده فرمود - که ما بعزم
شکار سوار میشویم - بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت
و چون او بر سر راه ملازمت کند نصیحت کرده عاجزهٔ ترا از بردن
مانع خواهیم آمد *

چون عرش آشیاني کشتي سواره از جون عبور فرمود بجانب
خانهٔ خواجه معظم با مخصوصے چند (که از بیست کس زیاده نبود)
روان شد - و چون ناهمواری خواجه معلوم بود میر فراغت و پاینده
خان را پیشتر فرستاد - که خواجه را از مقدم پادشاهي آگاه سازند
چون او معلوم کرد (که پادشاه بایں روی آب گذشته اینها را فرستاده)
بشورش درآمد - و گفت من پیش حضرت نمي آیم - خشم آلود
خنجر در دست متوجه حرم سرای خود شد - و ذر زهره آغا نه

از حمام برآمده درجامه‌خانه لباس تازه مي‌پوشيد) بدان خنجر تمام‌کرد و سر از روزنهٔ خانه برآورده خنجر خون آلوده انداخت - و ببانگ بلند گفت - که من خون او ريختم - رفته بگوئيد - چون برين ستيزه پادشاه آگاه شد بصولت غضب جوشيده بخانهٔ او درآمد - آن ديوانه شمشير حمائل کرده و دست بقبضهٔ شمشير زده رو برو پيدا شد - عرش آشياني بعتاب فرمود که اين چه روش است - دست بر قبضهٔ شمشير داري - اگر حرکت دهي دانسته باش که چنان برسر تو خواهيم زد که روحت بپرواز آيد - آن ديوانه دست و پا گم کرد - حضار بگرفتن او پرداختند - وچون ازو پرسيدند (که خون آن بيچاره را بچه گناه ريختي) آن سفاک زبان بسفاهت و هذيان برکشاد - تاآنکه بلکد و مشتي چند او را خاموش گردانيدند - و موکشان و لکدزنان دريا رديه روان کردند - و هرچند بآب غوطه ميدادند سخت جاني نموده از هرزه گوئي باز نمي‌آمد - اگرچه يقين بود (که درين ورطات قهر بلطمات موج فنا هلاک خواهد شد) اما از سنگدلي و سخت جاني زنده ماند - پادشاه اورا بقلعهٔ گواليار فرستاده محبوس ساخت - و بمريم‌مکاني ظاهر نمود که در قصاص خون زن بيگناه خود بقتل رسيد - آن عفت سرشت نيز تحسين فرمود - پس ازان دران محبس ماليخوليا برو زور آورد - و بفساد دماغ از عالم رفت - و در ظاهر قلعه بر پشتهٔ که واقع شده مدفون گرديد - بعد ازان بدهاي آوردند *

اقتضای منصب والای سلطنت در باز پرس معاملات همین است
که دوست و دشمن و خویش و بیگانه را منظور نداشته داد مظلوم
دهند - و پاداش مظالم در گریبان ظالم نهند - تا مخصوصان دولت
عظمی و منسوبان بارگاه عظمت خصوصیت نسبت خود را سرمایهٔ
ستم و ستیزه نگردانند - و مشهور آنست که عرش آشیانی نسبت
تخوّل منظور نداشته همان روز بقصاص رسانید - چنانچه یکے در
تاریخ او گوید * * نظم *

* خواجهٔ اعظم معظم نام *
* که ازو بود دهر را زیور *
* زن خودرا بکشت و کشت اورا *
* از غضب شه جلال دین اکبر *
* سال فوتش ازو چو پرسیدم *
* در زمان گفت آن خجسته سیر *
* بے رخ آن بخت جهان افروز *
۹۷۱
* گشت آخر شهادتم اکبر *

* خان زمان علیقلی *

پدرش حیدر سلطان اوزبک شیبانی ست - در جنگ جام
با قزلباش پیوسته رتبهٔ امارت یافت - در حین معاودت جنت آشیانی
از عراق با دو پسر خود علیقلی و بهادر بملازمت رسیده در استخلاص
قندهار مصدر ترددات گردید - و چون پادشاه بعزم کابل متوجه شد

در عرض راه بنابر مخالفت هوا وبائی در اردو طاری گشته ا بجونپور
مسافر شهرستان عدم شدند - حیدر سلطان ازانجمله بود - علیقلی خان
همواره در معارک تردد های شایسته مینمود - خصوص در فتح
هندوستان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بپایهٔ امارت برآمده رایت
بلند نامی برافراخت - چون قنبر نام دیوانه درمیان دوآب و سنبهل (۲)
جمعی را با خود متفق ساخته دست بتاراج و غارت گشوده بود علیقلی
خان حکومت آنجا یافته بدفعش نامزد شد - و بکمتر فرصتی
بدست آورده سرش بحضور فرستاد - و هنگامی (که سریر سلطنت
بجلوس اکبری زینت تازه گرفت) علیقلی خان با شاهی خان (که
یکی از سرداران عمدهٔ افغانان بود) منازعت داشته - چون از توجه
هیمو بجانب دهلی آگهی یافت آنرا اهم دانسته روانهٔ دهلی گشت
هنوز نرسیده بود که تردی بیگ خان شکست خورد - درمیرته شنیده
بطرف بادشاه راهی شد - عرش آشیانی هم بخبر نخوت آرائی هیمو (۳)
از پنجاب مراجعت نموده بود - علیقلی خان ملازمت دریافت
و از سرهند با ده هزار سوار بطریق منقلا روانه گشت - اتفاقا
در پانی‌پت جائی (که محاربهٔ گیتی ستانی با سلطان ابراهیم لودی
شده بود) تلاقی فریقین رو داد - محاربهٔ عظیم بمیان آمد - ناگاه
تیری بچشم هیمو رسید - فوجش دل بای داده رو بهزیمت گذاشت

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل و دوآب (۳) در [اکثر نسخه] هم که بخبر
نخوت آرائی هیمو ه

وصول موکب اکبري با بیرام خان قریب بناردگاه شده بود که مژدهٔ فتح رسید - امرای پیش آهنگ بخطابهای مناسب سرفرازي یافتند - علیقلي خان بخطاب خانزماني و اضافهٔ منصب و جاگیر بلند مرتبه گردید - پس ازان در حدود سنبهل اورا فتوحات عظیمه رو داد - و اکثر متمردان آن‌نواحي‌را تا لکهنؤ ایل گردانید - و صاحب ثروت و مال و اسباب و اقبال گشت - و سال سوم شاهم بیگ ساربان پسر (که حسن صورت و تناسب اعضا داشت - و بدین جهت در قورچیان جنت‌آشیاني منسلک بود - و از مدتها خانزمان عشقی که از طغیان طبیعت بود با وی می ورزید) از حضور گریخته نزد مشار الیه رفت - و او شکوه دولت را منظور نداشته بطور خرخاه ماوراء النهر پادشاهم گفته کورنش و تسلیم بجا مي آورد - و امثال این حرکات شهرت یافته موجب آن شد که حکم طلب او صادر گردید و هرچند از حضور بمواعظ و نصائح در باب انفکاک آن ساربان پسر مناشیر صدور یافت اصلا اعتنا نکرد - و این ابتدا ... که بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي از جانب علي‌قلي خان غبارے نشست - برتّی قبول اورا بمردم تنخواه کردند - او از خود سوي و ... ... بر سر (٣) استبداد آمد - بیرام خان از بزرگ منشي اغماض کرده بتفرش ... اما ملا پیر محمد خان شرواني (که وکیل خانخانان و ... ... ساطنت بود) با خان زمان ناخوشي داشت - ...

(٢) نسخهٔ [ا] اقبال (٣) نسخهٔ [ب] شده ... آمده

محالات او نیز گرفته بامرای جاگیر تن نمود - و او را بجونپور (که دران حدود افاغنه باد مخالفت در دماغ فاسد داشتند) نامزد ساخت *

خان زمان برج علي نام نوکر معتبر خود را بعذر خواهي و اصلاح دربار فرستاد - روز اول پیر محمد خان (که در قلعهٔ فیروز آباد مي‌بود) با برج علي خشونت سرکرده آخر گفت که از برج قلعه بزیر اندازند - تا سرش خورد شکست (۲) - خانزمان دانست که بداندیشان ببهانهٔ شاهم بیگ میخواهند اورا مستاصل سازند - لاجرم اورا از خود جدا کرده بجونپور شتافت - و آن ملک وسیع را بمحاربات عظیمه نظمي شایسته داد - چون بیرام خان از میان رفت افغانان آنحدود فرصتي خیال کرده پسر عدلي را بشیر شاه مخاطب ساخته بسري برداشتند - و با لشکرست گران و پانصد فیل بر جونپور هجوم آوردند - خانزمان امرای اطراف را جمع کرده عرصهٔ مبارزت آراست غنیم چیره گشته تا کوچهای شهر درآمد - خانزمان از عقب در آمده کار از دست رفته را پیش برد - و هنگامهٔ آنها را پراگنده ساخته غنائم فراوان و فیلان نامي بدست آورد - لیکن ازین فتوح آسماني (که هدیهٔ غیبي بود) بحضور نفرستاده بدر ترفع و استکبار زد - عرش آشیاني در ذي القعده سال ششم انتهاض سمت شرقي فرمود - خانزمان در قصبهٔ کره (که برکنار گنگ است) با برادر خود بهادر خان باستلام

(۲) نسخهٔ [ا ج] خورد و شکست *

عتبهٔ سلطانی رسیده نفائس آن حدود با فیلان نامی پیشکش گذرانید - و رخصت یافت *

و درین سال فتح خان پتنی (۲) وغیره پسر سلیم شاه را دستمایهٔ فساد گردانیده در ولایت بهار لشکرے عظیم فراهم کرده محالات خانزمان را بتصرف در آوردند - خانزمان با سائر امرا رفته چون جنگ صف صلاح وقت ندید کنار دریای سون قلعهٔ اساس نهاد و استحکام داده نشست - افغانان بر سرش رسیده در آویختند ناچار فوجها ترتیب داده بر آمد - بمجرد تقابل آنها فوج پادشاهی را برداشته درهم نوردیدند - خان زمان (که در پناه دیوار تابو داشت) دل بمرگ نهاده بیکے از بروج قلعه رفته توپے سرداد - بسرنوشت آسمانی بفیل حسن خان پتنی رسید - و شورش عظیم در لشکر افتاده مردم رو بگریز نهادند - و فتحے (۳) (که در خیال نمی گنجید) نصیب خانزمان گردید - چون دنیا حکم باده دارد * * مصرع *

* آنچنان را آنچنان تر میکند *

خان زمان از نخوت جاه و دولت قدر نعمت و حق رای نعمت نشناخته سال دهم باتفاق امرای اوزبک علم طغیان برافراشته با تیولداران آندیار در آویخت - چون ساعت وصول موکب پادشاهی قریب شنید از دریای گنگ گذشته نزدیک غازیپور برنشست - عرش آشیانی بجونپور رسیده ساعت خان خانان را برسر او تعیین

(۲) نسخهٔ [ب ج] بتنی (۳) نسخهٔ [ج] نمی گنجد *

فرمود - آن ترک صاف دل از سادہ لوحي ضعيف ذاتي مزورانهٔ او
پذيرفته استدعاي صلح جوانمش نمود - و باتفاق خواجه جهان
(که حسب التماس وي از حضور بطمانينت و استمالت شتافته بود)
کشتي سوار باهم دريافتند - خان زمان از حيله و تلبيس ملازمت
بخود قرارنداده ابراهيم خان را (که آنحال اوزبکيه بود) با مادر خود
و قبالان نامي روانه ساخت - و مقرر شد تا معاودت پادشاهي ازان
ديار او از آب گنگ نگذرد - اما آن خود راي خيره راي انتظار
مراجعت نکشيده از گنگ گذشت - و شروع بتصرف محالات خود
نمود - عرش آشياني بمنعم خان عتاب کرده خود ايلغار فرمود
خان زمان ازين آگهي خيمه و اسباب گذاشته بدر رفت - و پس ازان
از سرنو بخانخانان توسل جسته باستشفاع او مجددا تقصيراتش
بخشش يافت - و ميرمرتضي شريفي و مولانا عبدالله مخدوم الملک
نزد خان‌زمان رفته ندامت او را بتوبه استحکام دادند *

و پس ازان (که عرش‌آشياني بنابر دفع شورش ميرزا محمد حکيم
متوجه لاهور شدند) خان‌زمان (که نافش بفتنه بريده بودند) باز سر
بطغيان برداشته خطبه بنام ميرزا محمد حکيم خواند - و سرکار اوده
بسکندر خان و ابراهيم خان داده بهادرخان برادر خود را در
کره مانکپور در مقابل آصف خان و مجنون خان نگاهداشت - و خود
تا ساحل گنگ متصرف شده بقنوج آمد - و ميرزا يوسف خان را (که
جاگيردار آنجا بود) در قلعهٔ شيرگده چهار کروهي قنوج محاصره

نمود - ازین اخبار وحشت افزا عرش آشیانی از پنجاب باستعجال
باگره رسیده شرق‌رویه روان شد - خان‌زمان آگهی یافته چون گمان
مراجعت پادشاهی بدین سرعت نداشت این‌بیت خواند * بیت *

* سمند تند زرین نعل او خورشید را ماند *
* که از مشرق بمغرب رفت و یک شب درمیان آمد *

و ناچار از پای قلعه برخاست - و نزد بهادرخان بمانکپور رفته
ازانجا در حدود پرگنهٔ سنگرور بدریای گنگ پل بسته عبور نمود
پادشاه از قصبهٔ برپای ایلغار فرموده از گذر مانکپور از آب گنگ
فیل سواره با ده یازده کس گذشت - و با معدودے (که همگی
صد سوار بود) نیم کروهی دایرهٔ مخالفان رسیده شب توقف نمود
مجنون خان و آصف خان با جمعیت خود (که مقابلا بودند) متواتر
خبر میفرستادند - اتفاقا دران شب خان‌زمان و بهادر خان در کمال
غفلت بباده پیمائی اشتغال داشتند - هرکه ایلغار پادشاهی و قرب
وصول را میگفت واهی می‌انگاشتند - صبح دوشنبه غرهٔ ذی‌الحجه
سال (۹۷۴) نهصد و هفتاد و چهار مجنون خان بر میمنه و آصف
خان بر میسره جای یافته در عرصهٔ قریهٔ سکراول از مضافات آله‌آباد (که
بفتحپور موسوم شده) بخان‌زمان رسیدند - پادشاه برفیل بال‌سندر
میرزا کوکه را در عماری نشانده خود بجای فیلبان سوار بود - بابا
خان قاقشال در حملهٔ اول مخالف را از جا برداشته تا صف خانزمان
برد - یکی از گریختگان بآسیمه سری بر خانزمان خورده - و دستار از

سرش افتاد - بهادر خان بر بابا خان تاخته بهزیمت آورد - بادشاه درین وقت بر اسپ سوار شدند - چون کار ناحق‌شناسان بناکامی ست (۲) بهادر خان دستگیر گشته فوجش رو بگریز آورد - خانزمان در جای خود ایستاده استفسار احوال برادر می‌کرد - که ناگاه تیری باو رسید - و تیر دیگر باسپش رسیده بزمین آمد - در پیادگی تیر از بدن خود میکشید - که فیلان تول پادشاهی در رسید - سومناتهه (۳) فیلبان فیل نرسنگهه را بقصد او راند - خان زمان گفت من از اعیان سپاهم - مرا زنده پیش پادشاه ببر - که ترا رعایت خواهند کرد - او گفت مثل تو هزار کس بے نام و نشان میگردند - بدخواه پادشاه کشته بهتر - پامال فیل ساخت - چون خان زمان را کس ندانست که چه شد پادشاه در معرکه ایستاده گفت - که هرکه سر مغلی از مخالف بیارد یک اشرفی بگیرد - و هرکه سر هندوستانیئ بیارد یکروپیه - یکی از تاراجیان سرش جدا کرده بود - دیگرے در راه بامید اشرفی ازو گرفته آورد - گوبند ارزانی نام هندوئ (که صاحب اختیار خان‌زمان بود - و در خیل اسیران ایستاده ملاحظهٔ سرها میکرد) چون چشمش بر سر خان زمان افتاد آن سر را برداشته بر سر خود زد و در پای سمند دولت پادشاهی انداخت - که سر علی قلی همین است - عرش‌آشیانی از اسپ فرود آمده سجدهٔ شکر کردند

(۲) نسخهٔ [ب] بهادر خان درین وقت دستگیر گشته (۳) نسخهٔ [ب] فیل برمدنگهه را ٭

و سر هر دو برادر بآگره و دیگر ممالک فرستادند * قطعه *

* سر دشمنان تو استغفر الله *
* که خود دشمنان ترا سر نباشد *
* سخن برسر دشمنت قطع کردم *
* که مقطع ازین جای بهتر نباشد *

۹۷۴
فتح اکبر مبارک * تاریخ یافته اند - و دیگرے گفته * قطعه *

* قتل علي قلي و بهادر ز جور چرخ *
* جانان مپرس از من بیدل که چون شده *
* جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان *
۹۷۵ (۲)
* آهے ز دل کشید و بگفتا دو خون شده *

خان‌زمان از امرای پنج هزاري و صاحب نام و شکوه بود - در همت و جود و سپاهگري و سرداري یگانگي داشت - با آنکه اوزبک بود اما چون در ایران نشو و نما یافته و مادرش نیز ازان جا بوده مذهب امامیه داشت - اصلا تقیه نمیکرد - و موزون طبع بود - سلطان تخلص مي نمود *

* خواجه جهان هروی *

خواجه امین الدین محمود مشهور بامینا - در فن سیاق

(۲) این تاریخ یک سال زیاده است اما چون حادثهٔ قتل ایشان در ماه ذی الحجه که آخر سنه ۹۷۴ است بوقوع آمده این قدر مرده رواست و ممکن که آهے کشیدن کنایه باشد از اخراج یک عدد نموده *

از سباق فرسان قلمرو حساب بود - خط شکسته را بغایت درست
مي‌نوشت - و در کفایت اموال و دانش محاسبات موشگافي ميکرد
در سفر عراق ملتزم رکاب همایوني بود - پس ازان همواره مشمول
عواطف پادشاهي گشته چندگاه ببخشیگري شاهزاده محمد اکبر
اختصاص یافت - چون سریر فرمانروائي بجلوس اکبري فر و بها گرفت
بمنصب هزاري و خطاب خان جهان سرفراز گردید - و مدتها مدار
مهمات سلطنت براي رزین او بوده علم استقلال در میدان وزارت
هندوستان مي افراشت *

چون عرش آشیاني بجهت اصلاح مقدمات خان زمان شیباني
او را بهمراهي منعم خان و مظفر خان در کره مانکپور گذاشته
بدار الخلافة آگره مراجعت فرمود پس ازان (که امرا از مهمات
آنحدود را پرداخته در آغاز سال یازدهم متوجه حضور گشتند)
مظفر خان از قصبهٔ اتاره ایلغار نموده پیشتر بزمین بوس استسعاد
یافت - و شرح دو روئي امرا بدیان واضح خاطر نشان نمود
خواجه جهان معاتب‌شده مهوکلان پادشاهي (که پیرایهٔ حال و افتخار
روزگارش بود) ازو گرفته رخصت سفر حجاز کردند - و باز بوسیلهٔ
مقربان درگاه گناه خواجه بخشیده آمد - و در سال نوزدهم سنه
(۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک (که رایات پادشاهي بکشایش حاجي‌پور
و پتنه باهتزاز آمد) خواجه بواسطهٔ انحراف مزاج عنصري در جونپور
توقف گزید - چون عرش آشیاني بهمعناني فتح و نصرت مراجعت

بجونپور نموده متوجه آگره شد روزے درین منازل فیل مست بجانب خواجه دوید - پایش بطناب بند شده افتاد - و حال او بیکبارگي تباه گشت - اوائل شعبان سال مذکور سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو در حوالي اکهنو بساط زندگي در پیچید - میرزا بیگ سپهري تخلص (که شاعرے خوش طبع بود) برادر زادهٔ خواجه است - چون سرمایهٔ توکلی بهمرسانیده بود رو از ملازمت تافته منزوي گشت در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه درگذشت - گویند سپهري بارباب استحقاق پنهاني چیزے میداد - شعر اوست * بیت *

* از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن *

* کز نمک سازند شیرین چون بود بادام تلخ *

* خان عالم چلمهٔ بیگ *

پسر همدم کوکه است - که کوکلتاش میرزا کامران بود - از یاوري طالع و مساعدت بخت منظور عواطف جنت آشیاني گشته خدمت سفرچي گري داشت - چون در سنه (۹۶۰) نهصد و شصت میرزا کامران را میل کشیده هردو چشم اورا از بینش معزول ساختند میرزا از کنار دریای سنده التماس سفر حجاز نمود - جنت آشیاني بوداع میرزا با جمعي از مخصوصان بمنزل او تشریف ارزاني داشت میرزا بعد لوازم احترام این بیت خواند * بیت *

* کلاه گوشهٔ درویش بر فلک ساید *

* که سایه همچو تو شاهے فکند بر سر او *

و بعد ازان این بیت بر زبان راند * * بیت *

* بر جانم از تو هرچه رسد جای منت است *
* گر ناوک جفا ست و گر خنجر ستم *

پادشاه (که جهان مردمي و مهرباني بود) رقتها فرموده بتودیع پرداخت - و روز دیگر حکم کرد که هرکه از ملازمان میرزا همراهي گزیند منع نیست - هیچکس اقدام ننمود - آنانکه لاف درستي میزدند ترک آشنائي کردند - بچلمه بیگ کوکه (که بارباب حضور بود) فرمود - که تو همراه میروي - یا پیش ما مي‌باشي - او باوجود سبق خدمت درگاه و فرط عنایت پادشاه طریق وفا داري را بر انداشته موري مقدم شناخته بعرض رسانید - که لایق بحال خود چنان مي بینم (۲) که درین تاریک روزهای بینوائي و تیره شبهای تنهائي در خدمت میرزا باشم - جنت آشیاني حرف وفاداري اورا بغایت پسندیده با وجود آنکه خدمت حضور او پسندیده تر بود رخصت داد و آنچه نقد و جنس برای اخراجات میرزا قرار یافته بود حوالهٔ او کرده پیش میرزا فرستاد - و پس از واقعهٔ ناگزیر میرزا بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافته درکمتر زمانے بمنصب سه هزاري و خطاب خانعالم سرمایهٔ اقتدار اندوخت *

چون در سال نوزدهم عرش آشیاني باستدعای خانخانان [که داود کرراني را (که بدعوی دیار بنگ و بهار علم اشتهار مي افراشت)

---

(۲) نسخهٔ [ب] لایق خود *

در حصار پتنه محاصره نموده بود] بحوالئ آن درون فرمود و پس
از ملاحظهٔ اطراف قلعه بنظر امعان تسخیر حاجیپور را (که آن
قلعه ایسیت محاذی پتنه - و دریای گنگ بعرض دو کروه تخمینا
بهزاران جوش و خروش درمیان این دو شهر میگذرد) از اسباب کشایش
آن حصار دانسته فوجی بسرکردگی خانعالم تعین نمود او کشتي سوار
بالا رویه بجانب دریای گندک رفته با آنکه از فراز قلعه بارش توپ
و تفنگ بود از کشتیها برآمده بربخش جوالني در آمد - بسیاری
از مخالفان دران هنگامهٔ مردآزما فروشده قلعه مفتوح گشت - خانعالم
مورد هزاران تحسین و آفرین گردید - و چون در همین سال بنگاله
هم (که در تصرف داؤد بود) بی جنگ کشایش یافت و او باوڈیسه
رفته دم نخوت میزد خانخانان سپهسالار ببرادرئ خانعالم باستیصال
آن بدخصال بدانصوب رو آورد - بیستم ذی القعده سنه (٩٨٢)
نهصد و هشتاد و دو در مقام تکروئي [(٢)] مضاف اودیسه تقابل فئتین
روداد - خانعالم از ریعان شباب و افزونئ شهامت سررشتهٔ تدبیر
گسیخت - و تیز جلوي کرده دور تر شتافت - و گروه اوقچي دست
بکار برده معرکهٔ زد و خورد شرار افزا شد - خانخانان ازین بهراه روي
بر آشفته درشت گویان بعقب برگردانید - و هنوز آن فوج انتظام
شایسته نگرفته بود که گوجر خان مقدمة الجیش مخالف (که فیلان
تیز رو مردانه را بقطاسهای سیاه و پوست جانوران سهمگین ...

(٢) در [بعض نسخه] تکروئي ه

و سر و گردن آنها بسته طرفه رعب و مهابت افزوده بود) رسیده اسپان فوج مرادل را از دید این اشکال‌والعجب روی همت برگشت و هیچ کوشش سودمند نشده زیاده تر سررشتهٔ جمعیت گسیخت خانعالم (که بر اسپ آزمودهٔ بادراس سوار بود) پای ثبات افشرده داد مردانگی داده بسیارے را علف تیغ بهادری ساخت - ناگاه اسپ او از زخم شمشیر چراغ پا شد - از سر زین بر زمین آمد - و باز بچستی خود را بر اسپ رسانید - درین اثنا فیلی مست عربده‌ناک رسیده بر زمین انداخت - افغانان هجوم کرده کارش تمام ساختند گویند پیش از جنگ میگفت - چنان بخاطر پرتو می اندازد که درین ناوردگاه جان بسپارم - توقع آنکه شرح جانفشانی مرا بپادشاه عرضه دهند - طبع موزون داشت - شعر میگفت - همدمی تخلص میکرد - این قطعهٔ مشهور ازوست * قطعه *

* ای که کردي بهرزه ریش سفید *
* یک بیک میکني ز بهر نمود *
* یزدان دادهٔ جواني را *
* ریش کندن کنون ندارد سود *

* خانخانان منعم بیگ *

از عمده‌های دولت جنت‌آشیاني ست - پدرش بیرم بیگ نام (۲) داشت - هنگامیکه زمانه طرح ناکامي ریخت جولانگاه جز ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ج] بیرم بیگ *

سند بنظر همایونی نیامد - روزی چند سایهٔ وصول بحوالی قندهار
انداخت - و ازانجا برخاسته قلعهٔ سیهوان (۲) را محاصره نمود - میرزا شاه
حسین حاکم تتهه پیش آمده بانسداد طرق و بازداشت رسد غله
پرداخت (۳) - اکثر عمدها بی رخصت بدر زدند - منعم خان (که سرکرده
همه بود) نیز خواست خود را با فضیل بیگ برادرش بکناره کشد
بادشاه از روی احتیاط اورا مقید فرمود - و هرچند در سفر عراق
ملتزم رکاب همایونی نبود اما بعد معاودت از ایران دمبدم زیاده
در قرب و منزلت می افزود - او هم مراتب دولتخواهی پاس
میداشت - زمانی [که جنت آشیانی باستطلاع و استشراف احوال
بیرام خان (که سخن چینان حسد کیش از خود غرضی خلاف واقع
را نموده بودند) متوجه قندهار شده در حین مراجعت خواستند
ایالت آنجا بمنعم خان نامزد نمایند] او عرض نمود که چون یورش
هندوستان پیش نهاد خاطر است تغیر و تبدیل این حکام باعث تفرقهٔ
لشکر است - بعد از فتح مقتضای وقت بعمل خواهد آمد - لهذا
قندهار بر بیرام خان بحال ماند - در همان ایام سال (۹۶۱) نهصد
و شصت و یک در کابل باتالیقی شاهزاده محمد اکبر امتیاز اندوخته
در ازای این عطیه جشنی آراست - و پیشکشهای لایق گذرانید - چون
در آخر همین سال بتسخیر هندوستان اهتزاز الویهٔ همایونی
واقع شده شاهزاده محمد حکیم را (که طفل [illegible] ساله بود) در [illegible]

---

(۲) نسخهٔ [ب ج] سیوان (۳) نسخهٔ [ج] که سرکردهٔ همه بود *

جمیع مہمات آن ولایت برای زین خان مذکور مفوض گردید - او مدتہا فراہم آور پراگندگیہای آن ولایت بود - در ہنگامے (کہ خاطر عرش‌آشیانی از بیرام خان منحرف‌شد) حسب‌الطلب در ذی‌الحجہ سنہ (۹۶۷) نہصد و شصت و ہفت ہجری سال پنجم جلوس در منزل لودھیانہ[۲] (کہ پادشاہ در تعاقب بیرام خان بودند) شرف ملازمت دریافتہ بمنصب و مالت و خطاب خانخانانی سر افتخار برافراخت و در سال ہفتم (کہ اتگہ خان بتیغ بے اعتدالی ادہم خان شہادت یافت) منعم خان (کہ در خفیہ مغوی بود) مغلوب واہمہ شدہ فرار نمود - عرش‌آشیانی اشرف‌خان میر منشي را فرستاد - کہ باستمالت و طمانینت کوشیدہ برگردانید - روزے چند نگذشتہ کہ باز بہمان توہم بعزیمت کابل از آگرہ بدر زدہ راہ دامن کوہ گرفت - و بعد تکاپوی شش روزہ در پرگنۂ سرور (کہ بجاگیر میر محمود منشي بود) اتفاق عبور افتاد - عامل آنجا آثار خوف از ناصیۂ احوالش دریافتہ خواہي نخواہي مقید ساخت - چون دران نواحي سید محمود خان بارہہ (کہ از امرای عظام بود) نیز جاگیر داشت ازین قضیہ مطلع شدہ معلوم کرد کہ خانخانان است - وقت را مغتنم دانستہ آداب مردمي بتقدیم رسانید - و باعزاز تمام بملازمت پادشاہي آورد عرش‌آشیانی بدستور سابق بمنصب وکالت اختصاص بخشید - چون پسرش غني خان (کہ از جانب پدر بنظم و نسق کابل مي‌پرداخت)

---

[۲] (۲) در [اکثر نسخہ] لودھانہ ه

از مستی جوانی و ریاست و بد مصاحبی سود خود بزیان دیگران
اندیشیده به ستیزه کاری نشست و باحوال میرزا محمد حکیم هم
تفقدے نمیکرد ناچار ماه جوجک (۲) بیگم والدهٔ میرزا و هواخواهانش
باتفاق فضیل بیگ کور و ابوالفتح پسرش (که از حکومت برادرزاده
پیوسته پیچ و تابے داشت) کمر همت بسته دروقتیکه غنی خان
از سیر فالیز برگشته می‌آمد دروازهٔ شهر بر رویش بستند - او چون
دید (که سعی پیشرفت نیست - و احتمال دستگیر شدن‌است) دل
از کابل برداشته راه هندوستان گرفت - بیگم وکالت میرزا نامزد
فضیل بیگ ساخته پسرش را نائب قرار داد - و تقسیم جاگیر
و تجویز خطابهای عمده بمیان آورد - و پس از چندے بستم
نیرنگهای ابوالفتح از جا رفته باتفاق شاه ولي و غیره کارش در مستی
بانجام رسانیده فضیل بیگ را نیز گرفته کشت *

چون برهم زدگی کابل بعرش آشیانی رسید منعم خان‌را (که
مشتاق آندیار بود) اتالیق میرزا محمد حکیم نموده در سال هشتم
با فوجے شایسته بطریق کمک رخصت فرمود - که هم انتقام پسر کشد
و هم تدارک خرابیها نماید - منعم خان حسابے از کابلیان برنداشته
بےآنکه کمک ملحق شود باستعجال روانه شد - بیگم (که ولي اتکه را
باستشمام غدرے بعدم آباد فرستاده حیدر قاسم کوه بر را وکیل
قرار داده خود بتمشیت امور می پرداخت) باستماع این خبر

(۲) در [بعض نسخه] چوچک *

مردم از اطراف جمع کرده با میرزا بعزم رزم برآمد - و متصل جلال‌آباد تلاقی فریقین شد - شکست بر منعم‌خان افتاده اسباب و اثاثهٔ امارت بغارت داده از اندیشهٔ اکبر غنیم هیچ جا توقف مناسب ندیده بملک گکهران درآمد - و عرض داشت نمود - که روی آمدن حضور ندارم - یا رخصت مکه شود - یا درین ضلع جاگیر مرحمت گردد که سامان خود درست کرده بملازمت رسم - عرش آشیانی از کمال قدردانی جاگیرهای هند بحال داشته بحضور طلبید - او مجددا بعواطف بیکران پادشاهی اختصاص یافته مدتها بحراست دارالخلافهٔ آگره می پرداخت - چون در سال دوازدهم خانزمان و بهادر خان بجزای کردار رسیدند تعلقهٔ هر دو برادر از جونپور تا کنار آب چوسا بدو تفویض یافت *

خانخانان در همین‌سال بحسن تدبیر و کاردانی با سلیمان‌کررانی حاکم بنگاله و بهار طرح آشتی انداخته سکه و خطبهٔ پادشاهی در ولایت بنگاله نیز مقرر نمود - او از امرای سلیم شاهی بود هنگامیکه بنگاله بدست شیرشاه افتاد حکومت آنجا بمحمد خان نامی (که قرابت قریبه داشت) سپرد - پس از ارتحال سلیم شاه او برافراشته علم سر برآورده درگذشت - پسرش بهادر خان خطبه و سکهٔ آنجا بنام خود کرد - و عدلی مشهور را (که دعوی سلطنت هندوستان میکرد) بجنگ کشت - و پس از مدتی بمرگ طبعی (۲)

(۲) یا طبیعی باشد *

درگذشت - برادر خردش جلال الدین قائم مقام او گردید - تاج خان کررانی (که با برادران از عدلی گریخته به بنگاله اقامت نموده بود) گاهی با او مخالفت و گاهی موافقت میکرد - چون او نیز بعدم رفت ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت - و بعد ازو ببرادرش سلیمان خان منتقل گشت *

پس از صلح خانخانان اودیسه نیز برگرفته راجهٔ آنجا را بغدر کشت - و در سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه رخت هستی بربست - پسر کلانش بایزید جانشین شده از زیاده سری خطبهٔ اندیار بنام خود ساخت - خانخانان را با او بر سر بهار پرخاشها رو داد - چون از نخوت و استکبار با اعیان آن مملکت در مقام سخت گیری آمد هانسو پسر عماد (که عمزاده و دامادش میشد) ازو رنجیده برخی را بران داشت که اورا از هم گذرانیدند - لودی خان (که نفس ناطقهٔ آن ولایت بود) پسر خرد سلیمان داؤد نام را بسروری برداشت و هانسوی مذکور را بقتل رسانید - گوجر خان کررانی (که صوبه‌داری ... خود را میگرفت) در صوبهٔ بهار پسر بایزید را بکلانی برآورده باهم مخالفت کردند - لودی با لشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه گشته بمکر و تزویر گوجر را ایل خود ساخت *

و چون خانخانان بر طبق حکم والا بتسخیر ولایت بهار همرسید از دریای سون گذشت داؤد بنابر توهمی که از لودی بهم رسانیده بود او را از میان برداشته در قلعهٔ پتنه متحصن گردید - پس از امداد

محاصره عرش‌آشیانی حسب التماس خانخانان در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو از آگره برکشتیهای کلان (که بتازگی ترتیب یافته بود) شرق رویه بدریا نوردي در آمدند - با آنکه در راه لختی کشتیها طوفاني شده فرو رفت در دو ماه و هشت روز ورود رایات پادشاهي بسواد پتنه گردید - گویند چون پادشاه بتعجیل متوجه پتنه گردید در گنگداس پور (۲) بسید میرک اصفهاني جفري باستکشاف مستقبل احوال امر نمود - او کتاب جفر طلبیده این بیت استخراج کرد * بیت *

* بزودي اکبر از بخت همایون *
* برد ملک از کف داؤد بیرون *

عرش آشیاني گرفتن حاجي‌پور را (که آن روی آب گنگ مقابل پتنه واقع شده) موقوف‌علیه فتح پتنه دانسته اهتمام بتسخیر آن نمود پس از کشایش آن داؤد سراسیمه شده براه دریا بنگاله رویه فرار گزید - اکثر سپاهش در گریختن بقتل رسیده پتنه با غنائم موفوره بتصرف در آمد * فتح بلاد پتنه * تاریخ است * ۹۸۲

خانخانان پس ازین فتح به تیولداری بهار کامیاب گشته با بیست هزار سوار بکشایش بنگاله و مالش داؤد دستوري یافت افغانان از رعب و تسلط عساکر منصوره همت پای داده بے جنگ و جدل مکانهای مستحکم گذاشته بدر میزدند - خانخانان هر جا را

(۲) نسخهٔ [ج] گنگ راس پور •

استحکام داده پیش روانه میشد - تا آنکه داؤد بجانب اڑیسه گریخت - آن خان (۲) سپه سالار فوجی بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بدنبال او کسیل نموده خود بتانده (که مرکز بنگاله است) در آمده بانتظام ملک پرداخت - کار پردازان حضور عوض جاگیر بهار در بنگاله تنخواه نمودند - و چون داؤد مابین بنگاله و اڑیسه در استحکام مداخل اهتمام نموده اقامت گزید و محمد قلي خان برلاس (که در تعاقب بود) رخت هستي بربست خانخانان بصوابدید راجه تودرمل خود از تانده متوجه شد - در همین سال بین الفریقین محاربهٔ عظیم پیوست - گوجر (۳) (که مقدمهٔ مخالف بود) هراول و قول را برداشته متفرق ساخت - کسے از ملازمان خانخانان توفیق نیکو خدمتي و ثبات پائي نیافت - مگر خود با معدودے بناموس دوستي زخمهای مردانه خورد - چنانچه پیوسته میگفت که اگرچه زخم سر به شد اما به بینائي نقصان رسید - و جراحت گردن اندمال یافت - اما آنقدر توانائي نیست که عقب توام دید و از زخم دوش دست چنانچه باید بسر نمي‌رسد - و با چنان زخمهای عنیف نمیخواست بر گردد - هوا خواهان عنان گرفته بر آوردند - گوجر در معرکه قرار فتح بخود داده بانده میگذشت که کار خانخانان باتمام رسید - دیگر امتداد (۴) در جنگ چه ست

(۲) نسخه [ب] آنجا سپهسالار (۳) در [بعضی نسخه] که در مقدمهٔ
(۴) نسخه [ج] امداد جنگ ٭

و سینه میگفت با وصف فیروزی خاطر نمیشگفد - که ناگاه تیرے
بپای بیدہ در گذشت - داؤد (که در مقابلهٔ راجه تودرمل بود)
هراس بخود راه داده آوارهٔ دشت ادبار شد - خانخانان پس از
چنان نا امیدي بچنین فتح شگرف ارجمندي یافته راجه را با شاهم
خان جلایر بتکامشي تعین کرده خود هم با آنکه زخمها اندمال
نیافته بود روان شد - داؤد در قلعهٔ کتک اڑیسه رفته متحصن گردید
و آخرالامر بدر لابه و چاپلوسي زده عهد و پیمان درمیان آورد - و بشرط
قبول نوکري پادشاهي ملاقات قرار یافت - خانخانان غرهٔ محرم
سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه بزم مصالحت ترتیب داده بانواع
آرایش (که حیرت افزاے نظارگیان بود) جشن آرا گردید - اعیان دولت
باستقبال شتافته داؤد را آوردند - خانخانان تا سر گلیم پذیره
گشته گرمجوشیها نمود - او شمشیر خود کشوده گذاشت - یعني
از سر سپاهگري بر آمدم - و خود را بخدمت درگاه پادشاهي سپردم
تا بدانچه مصلحت دید ارکان خلافت باشد بجا آرند - و صاحب
طبقات اکبري گوید که داؤد شمشیر را گذاشته بخانخانان گفت که
هرگاه بمثل شما عزیزان زخم رسد از سپاهگري من بیزارم *

بالجمله خانخانان شمشیرش را بملازمان خود سپرده پس از
زمانے از جانب عتبهٔ سلطنت خلعت والا داده کمر شمشیر مرصع
حمائل ساخت - و گفت که ما کمر شما را بنوکري پادشاه مي بندیم
برخے محال اڑیسه بقبول او مقرر داشته شیخ محمد برادر زاده اش را

همراه گرفته معاودت نمود - و درین وقت خانخانان شهر گور را (که در زمان پیش دار الملک بنگاله بود) مستقر گردانید - بجهت آنکه گهوزاگهات (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیک است غبار شورش آن حدود یکبارگي فرو نشیند - و نیز این جای دلکشا (که قلعهٔ شگرف و عمارات سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین که بتداول روزگار و خرابي عمارات هوای آنجا خواص سمیت انتساب نموده - خاصه در زمان سپري شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بنگاله آب گردش شود - هرچند شناسندگان آن مرز گفتند مفید نیفتاد با آنکه سیزده امیر نامي عمده (مثل اشرف خان و حاجي محمد خان سیستاني) و بسیارے از اوساط و عوام بر بستر نیستي غنودند چون بر خلاف رای مردم اندیشیده بود عبرت نمیگرفت - پس ازانکه این بلیه از اندازه درگذشت در چاره گري شده شورش جنید کرراني را (که در صوبهٔ بهار برخاسته بود) دست آویز ساخته برآمد - چون بټانده رسید باندک بیماري سال بیستم سنه مذکور که (۹۸۳) نهصد و هشتاد وسه هجري بود پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت *

عجب از سخن نشنوي این کهنه مدبر روزگار - با همه تجربه و پاس مراتب جهانت ترکانه بکار برده دستي بتوکل عام پسند زد و جهانے را در گرداب فنا انداخت - توکل خاصان بارگاه تحقیق آنست که حفظ مراسم تدبیر بر فروغ خرد (که کارساز عالم اسباب است) داشته کارسازي آنرا بایزد بیچون حواله کنند - نه بآن معنی

صواب اندیش و اسباب ظاهر - اگر خروج از ربا مکروه داشته اند
داوج هم بدان ممنوع است *

خانخانان از اعاظم امرای پنجهزاري و سپه سالار اکبري سمت
بمراتب سرداري و سپه کشي شناسا و بمراسم بزم و رزم دانا بود
مدت چهارده سال در امیرالامرائي و سپه سالاري گذرانید - چون
اولاد نداشت اموال ناطق و صامت او در سرکار والا ضبط گردید
سابق گذشت که غني خان پسرش با هزاران یاس و حسرت از کابل
برگشته بهندوستان مي آمد - چون در راه بپدر ملحق گردید
خانخانان بناخوشي که ازو داشت باخراجش پرداخت - او برهبري
قسمت نزد عادل شاه بیجاپوري رفته روزے چند بسر برده مسافر
ممالک فنا گردید - از ابنیهٔ خانخانان (که بمرور دهور و مضی ایام
یادگار خواهد ماند) پل جونپور است - که * صراط المستقیم * (۹۸۱)
تاریخ آنست - و از اعاظم جسور ممالک محروسه است *

* خان جهان حسین قلي بیگ *

خواهرزادهٔ بیرام خان خانخانان است - پدرش ولي بیگ ذوالقدر
در زمان دولت خان مزبور بجاگیر عمده و اعتبار بلند بر جمیع
امرا تفوق و برتري میفمود - در جنگ قصبهٔ دکدار جالندهر (که
مابین بیرام خان و شمس الدین خان اتکه واقع شد) زخمها برداشته
دستگیر گردید - و بهمان جروح سوام در گذشت - عرش آشیاني
(که همه شورش و آشوب مزاج بیرام خان از اغوای او میدانستند)

سوش را بریده بمملکت شرقیه فرستادند - حسین قلي بیگ (که باصابت رای و متانت خرد اتصاف داشت) خانخانان در ایام انحراف مزاج پادشاهي مصحوب او اسباب و ادوات امارت خود را از میوات بحضور فرستاد - که شاید در لباس نیازمندي وضعیف‌نالي کاری تواند ساخت - در همان اثنا رخصت خانخانان به پنجاب (که مصرح بغي و فساد بود) پیدائي گرفت - او را بنابر مصلحت حواله آصف خان عبدالمجید (که بحکومت دهلي امتیاز یافته بود) کردند - که آن میانه نگاهدارد - و گزندے نرساند - پس از انقضای قضیهٔ بیرام خان مشارالیه رهائي یافته همواره باندازهٔ خدمت واخلاص مشمول عواطف میبود - در سال هشتم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک (که میرزا شرف الدین حسین احراري بے جهت از حضور فرار نمود) عرش آشیاني حسین قلي بیگ را بخطاب خاني و تیولداري اجمیر و ناگور از تغیر میرزا اعتبارافزوده بتعاقب نامزد کردند - و چون میرزا جنگ نا کرده از ممالک محروسه بدر رفت حسین قلي خان بے تعب و مشقت آن ممالک را متصرف گشته از قرار واقع به بندوبست پرداخت - و قلعهٔ جودهپور را (که مسکن و مقر رای مالدیو است - و او بمزیت جاه و افزوني نوکر از سائر راجهای هند امتیاز داشته - و بعد از انتقال او پسر خردش چندرسین جانشین بود) در اندک زمانے مفتوح ساخت و در ایام محاصرهٔ چیتور در تعاقب رانا اودی سنگهه مساعي فراوان

بظهور آورد - و مورد آفرين و تحسين گرديد *

چون سال سيزدهم امراي آنكه قبل از پنجاب حضور طلب شدند حكومت آنديار (كه از اعاظم ممالك پادشاهي ست) بحسين قلي خان تفويض يافت - اما بنابر پيش آمد مهم رنتهپور جدائي نگزيده بلازم ركاب فتح انتساب مباهات مي‌اندوخت - پس از كشايش آن قلعهٔ متين چون دارالخلافهٔ آگره مهبط الويهٔ ظفر طراز گرديد بمحال متعلقه رخصت يافت - و در سال هفدهم بعزيمت تسخير قلعهٔ نگركوت (كه در تصرف راجه جيچند بود - و بعد حبس او پسرش بديچند خود را در مقام پدر دانسته و اورا مرده انگاشته بسركشي در آمد) حسب الحكم انتهاض نمود - چون قريب بدهمتهري رسيد جانو (۲) نام ضابط آنجا بقرابت جيچند متوهم گشته خود را بكنار كشيد - ليكن وكلا فرستاده متعهد راهداري شد خان جمعي از ملازمان خود را برسم تهانه‌داري در موضعيكه برسر راه واقع بود گذاشته پيشتر متوجه گرديد - چون بقلعهٔ كوتله رسيد (كه در ارتفاع بفلك دعوي همسري مينمود) توپچند از بالاي كوه (كه محاذي قلعه بود) سر داده هوش از محصوران ربود - آنها وقت شب راه گريز پيش گرفتند - ازانجا (كه اين قلعه سابقا براجه (۳) انمچند راجهٔ گواليار تعلق داشت - و راجه رامچند جد جيچند آنرا بزبردستي گرفته بود) براجهٔ گواليار (كه از اولاد انمچند بود) سپرده تهانهٔ خود

---

(۲) نسخهٔ [ب] خبو نام (۳) نسخهٔ [ب] ايمچند و نسخهٔ [ج] اتمچند *

برنشاند - و چون بیشتر تشابک اشجار بمرتبهٔ بود (که عبور موکب
بدشواری میشد) حشرت را بجنگل بری برگماشته هر روز بقدر
میسور راه می‌پیمود - اوائل رجب سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد
حوالی نگرکوت مخیم فوج منصوره گردید - و در صدمهٔ اولی
حصار بهون (که بتخانهٔ مهامائی آنجاست) بتصرف درآمد - و جمعی
غفیر از راجپوتیه و براهمه (که بقصد ثواب قدم ثبات افشرده بودند)
بدارالبوار شتافتند - و پس ازان شهربند بیرون نگرکوت نیز بدست
آمده ساباط و سرکوب طرح انداختند - و هر روز بتوپ‌اندازی در انهدام
عمارات و اعدام جانداران میکوشیدند - چنانچه در وقت (۲) طعام خوردن
راجه بدیچند توپ کلان سردادند - که قریب هشتاد کس در زیر
دیوار بکو هلاک فرو رفتند *

بالجمله کار قلعه نزدیک بانجام رسیده‌بود که ناگاه (۳) آشوب آمدآمد
میرزایان باغیه ابراهیم حسین میرزا و مسعود میرزا ولایت پنجاب را
بر شورانید - و غلای تمام نیز در لشکر پیدا شد - ناچار حسین قلی
خان به پیشکش پنج من طلا و اقمشهٔ بسیار بصلح گرائیده در بیشی خانهٔ
راجه جیچند مسجدے طرح انداخته در دو روز بیشطاق برآوردند
روز جمعه اواسط شوال سنه مذکور خطبهٔ پادشاهی خوانده حسین
قلی خان ازانجا برخاست - و باتفاق اسمعیل قلی خان و میرزا
یوسف خان رضوی بدنبال فیهٔ باغیه شتاب آورد - و در قصبهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] روزے در وقت (۳) نسخهٔ [ج] پساوبودهٔ دون

(۲)
قلنبه چهل کروهي ملتان بيخبر بر سر آنها رسيده بين الفريقين
جنگ پيوست - ابراهيم حسين شکست خورده بملتان فرار نمود
و مسعود حسين با چندے همراهان گرفتار گشت - حسين قلي خان
در سال هيزدهم سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و يک (که عرش آشياني
از فتح گجرات معاودت باگره نمود - و امرا از اطراف و جوانب
بتهنيت فراهم آمدند) بحضور رسيده مسعود حسين را چشم دوخته
و ديگر أساري را در پوستهاي گاو (که شاخها ازان جدا نساخته بودند)
در آورده - و بهيئتي غريب از نظر گذرانيد - پادشاه از فرط کرم
و مروت چشم ميرزا کشوده اکثرے را جان بخشي فرمودند - و حسين
قلي خان بمنصب عمده و خطاب خانجهاني (که درين سلطنت
بعد از خانخاناني زياده برين خطاب نيست) لواي بلندنامي
بر افراخت - و چون ميرزا سليمان والي بدخشان از تسلط ميرزا
شاهرخ پسرزادهٔ خود پناه بدرگاه اکبري آورده بخانجهان حکم والا
شرف نفاذ گرفت - که با فوج جرار صوبهٔ پنجاب بهمراهي ميرزا
ببدخشان شتافته آن ديرين حکومت را برمسند ايالت آن ديار
متمکن سازد - درين اثنا سال بيستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه
منعم خان خانخانان صوبهدار بنگاله وديعت حيات سپرد - و اختلال
عظيم دران ملک پديد آمد - امراي کمکي از سمّيت هوا (که
دران ولايت بهم رسيده) بيمناک گشته و استيلاي (۳) داوٗد افغان

(۲) نسخهٔ [ب] تلهنه (۳) در [اکثر نسخه] و بسبب استيلاي ٭

(که دعوی ریاست آن مرز و بوم میکرد - و دربنولا نقض عهد نموده
بتازگی سر بشورش برداشت) سرباری شده یک دفعه مکانها
گذاشته ازان مملکت برآمدند - ازانجا (که اهم را بر مهم گزیدن عمده
قانون جهانداری ست) پادشاه خانجهان را بسرعت از پنجاب طلب
حضور نموده بصوبه‌داری بنگاله نامزد فرمودند - و راجه تودرمل را
(که بشجاعت و کاردانی اتصاف داشت - و دران صوبه کارهای نمایان
کرده بود) همراه ساختند - امرای بنگاله در حوالی بهاگلپور دیدار
بخانجهان در خورده بعضی بعذر بدهوائی از معاودت تقاعد نمودند
و برخی اختلاف مذهب را تقریب کرده بدرزه گوئی در آمدند
خان جهان (که کهنه سرداری مزاج گرفته پی بر کرده بود) از جا
نرفت - و بدلاسا و دلدهی پرداخته بهیئت مجموعی راهی گشت
و با آنکه اکثر الوس چغتائی بودند و بسرداری قزلباش تن در
نمیکشتند گذهی را (که دروازهٔ بنگاله است) باندک سعی مستخلص
ساخته تا ماندهٔ ملک از دست رفته را بتصرف آورد - و بحسن تدابیر
در گرد آوری پراگندگیها کوشید - داؤد خان کررانی آن محل را
مستحکم ساخته در مقابل عساکر پادشاهی نشست - هر روز جنگ
میشد - و آویزش رومیداد - هرچند خانجهان و راجه تودرمل کوشش
فراوان بجا می‌آوردند از کم همتیهای مردم کار پیش نمیرفت
درین خواجه عبدالله نقشبندی با برخی از ملازمان از همرهان خود
پیشتر رفته طلبگار نبرد شد - جمعی انبوه از مخالف در عرصهٔ پیکار

پیشدستي نمودند - همراهان رفاقت نگزیده - خواجه از نجابت ذاتي
پای جلادت افشرده - و نقد جان درباخت - چون این خبر بعرش آشیاني
رسید متاسف گشته بمظفر خان صوبه دار بهار فرمان واجب الاذعان
توقیع یافت - که زود با جاگیرداران آن حدود بفوج بنگاله پیوندد
همین که در سال (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار مظفر خان با سپاه
صوبهٔ بهار ضمیمه گردید خان جهان بتسویهٔ صفوف پرداخته معرکه آرا
گشت - اتفاقا شبیکه آبستن صبح فیروزي بود توپے از لشکر پادشاهي
بر چهار پائیئے (که جنید کرراني عم داؤد غنوده بود) رسیده - و از
مصادمهٔ پایه ران او خورد گشت - بعد ازان (که آویزشهای سخت
زنگ زدای جوهر مردانگي گردید) کالا پهاڑ سردار میمنهٔ مخالف
زخمي زر بفرار آورد - و هنوز جنگ بقول نرسیده که سنگ تفرقه در
جمعیت غنیم افتاد - افغانان دل بای داده سراسیمهٔ دشت هزیمت
گشتند - و بسیارے بتعاقب بهادران علف تیغ بیدریغ شدند - داؤد
میخواست بطرفے بدر زند - در خلاب اسپش پای بند شده دستگیر
گردید - چون پیش خان جهان آوردند ازو پرسید که پیمان بستن
و سوگند خوردن با خانخانان چه شد - از بے آزرمي جواب داد - که
آن پیوندے بود زباني - تا داستان دوستي سرائیده عهد تازه اساس
یابد - خانجهان فرمود تا اورا از گرانباري سر شوریده مغز سبکسار
گردانند - و همان زمان سرش بسید عبدالله خان داده روانهٔ حضور

---

(۲) نسخهٔ [ا ج] مصادمه تا پران او *

ساخت - اورا پادشاه براسپ نام نزد خانجهان فرستاده بود - که هم
مژدهٔ فتح راجه مانسنگهه کچهواهه (که با رانا نزد کوکنده نبرد آرا
گشته لوای چیره دستی افراشت) و هم نوید نهضت موکب پادشاهی
بامرای دیار شرقی رساند - اتفاقا وقت رخصت فرموده بودند
چنانچه این مژده مبشری ازان طرف نیز بشارت کشایش بنگاله
خواهی آورد - سید عبد الله خان در یازده روز هنگامی (که پادشاه
از فتحپور بعزیمت یورش آن مملکت برآمده بود) رسیده سر آن
فتنه سگال را در جلو خانه انداخت - غریو از عالمیان برخاست
و فتحنامها باطراف قلمی شد - خانجهان پس ازین فتح نشان راجه
تودرمل را روانهٔ حضور نموده خود بصوب ساتگانون (که زن و زاد
داؤد دران حدود بود) لشکر کشید - جمشید خاصه خیل او بآویزش
درآمده سترگ هزیمت یافت - و مادر داؤد با منتسبان خود روی
نیاز آورد - و آن ملک (که از قدیم آنرا بلغاک خانه نامند - یعنی
از شورش بدگوهران آن سرزمین هیچ گاه خالی نباشد) بنیروی همت
و مردانگی خانجهان از سر نو بحیطهٔ ضبط در آمده مورد امن
و عافیت گردید - راجه مالگوسائین زمیندار ولایت کوچ نیز فرمان پذیر
گشت - خانجهان پیشکش از نفائس آنجا با پنجاه و چهار فیل نادر
ارسال حضور داشت - چون بعضی افغانان بولایت بهاتی شورش افزا
بودند و عیسی زمیندار آنجا سرتابی می‌ورزید در سال بیست
و سیوم روی بدان صوب آورده لشکرے پیش فرستاد - پس از آویزش

سلطان عیسی شکست خورده راه گریز سپرده - و افغانان زینهاری گشتند - خان جهان مقضی المرام معاودت نموده بصحت پور (که در حوالی تانده شهرے اساس نهاده بود) پیوسته علم عشرت و کامرانی بر افراشت - چون انجام هر نشاطے باندوهے سرشته اند و آخر هر کمالے بزوالے پیوسته * بیت *

* نیکو نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون صفحه تمام شد ورق برگردد *

خان جهان در کمتر زمانے بر بستر رنجوری افتاده یک و نیم ماه کشید - هندی پزشکان نافهمیده دواها بکار بردند - در همین سال سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش رخت هستی بر بست - از امرای پنجهزاری اکبری ست - پسرش رضا قلی سال چهل و هفتم اکبری بمنصب پانصدی سه صد سوار سرفراز گردید *

* خواجه شاه منصور شیرازی *

ابتدا در ملازمان اکبری اختصاص داشته بمشرفی خوشبوی خانه مامور بود - مظفر خان دیوان در مقام بے التفاتی شده بمهمات او بپیچید - روزے با مظفر خان آویزش زبانی کرده بودن خود متعذر دیده حرمان گرا شد - پس از ناکامی بجونپور رفته از رشادتیکه داشت دیوان خانزمان گردید - و بعد ازو بمنعم خان خانخانان پیوست و رتق و فتق مهمات او پیش گرفت - چون روزگار سپه سالار سپری شد راجه تودرمل بجهت محاسبات سرکار مقید و مسلسل ساخت

ازانجا (که در ایام دیوانی خانخانان بجهت مہم سازی از بدربار آمده از ادای سخن نویسندگی و سنجیدگی او با کاردانی و معامله فہمی معلوم عرش آشیانی شده بود) بے وسیلهٔ غیرے در سال بیست و یکم سنه (۹۸۳) نہصد و هشتاد و سه خواجه را (۲) مشمول عنایت ساخته بخدمت وزارت سر بلند فرمود - خواجه بخراست درست و دانش رسا کارها را بہین رونق داده کہنه معاملات را منتظم ساخت - و چون ضابطه آن بود (که هر سال برخے کار دانان راستی منش بآوردن تفصیل هر ناحیه و پرگنه تعین گشته سال بسال دستور العمل در ادای حقوق دیوانی از روی آن قرار گرفتے) پس ازانکه ممالک محروسه وسعت پذیرفت بدین نمط کار بدشواری کشید - چه آن نگاشتها بتفاوت رسیدے - و سپاه و رعیت گزند یافته خواهش باغی و فاعل شورش افزودے - و هم نرخ واقعی گذارش نمی یافت - لہذا خواجه در سال بیست و چہارم حال ده سالهٔ هر پرگنه از مراتب کشت و کار و ارزش و نرخ شناخته دهم بخش را مال هرسال قرارداده گزین نسخهٔ انتظام داد - و در همین سال باستصواب خواجه فسحت آباد هندوستان (که هنوز اوڈیسه و کشمیر و تهته و دکن مفتوح نگشته بود) بدوازده بخش شایسته قسمت پذیرفت - و هر بخش را صوبه نامیده سپه سالار و دیوان و بخشی و میر عدل و صدر و کوتوال و میر بحر و واقعه نویس نامزد شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] هشتاد خواجه را *

و چون خواجه در دقت و جزرسي و کفایت‌اندوزي و سختگیري ید طولي داشت در سال بیست و پنجم درصدد باز یافت مطالبهاي (۲) بیشین شده - بنابر آنکه هواي ولایت بنگاله با سپاه ناساز بود سپاه آنجا را علوفهٔ ده بیست و سپاه بهار را ده پانزده افزوده بودند خواجه با آنهمه سخن سنجي و دقیقه یابي از هنگام نشناسي و قباحت نا فهمي وقت مدارا را از اوان گرفت و گیر فرق نکرد و ندانست که درین وقت (که سپاه در یساق دوردست گرم جانفشاني ست) سزاوار رعایت و افزوني ست - نه کاهش و کمي بنگاله را ده پانزده و بهار را ده دوازده قرار داده جهت باز خواست بمظفرخان احکام برنوشت - او (که از دیواني بسپه‌سالاري رسیده بود) حساب را از سر سال برگرفته طلبگار فراوان زر شد - امراي بهار و بنگاله ازین کفایت بے محل و باز خواستهاي بیجا یکدفعه راه بیوفائي گزیده سر بشورش برداشتند - چه فسادها که برنخاست - و چه خونها که ریخته نشد - راجه تودرمل (که بعداوت همچشمي وهم بیشگي منتظر قابو بود) درینوقت بعرض رسانید - که وزیر باید براستي گردآوريِ مال نموده در نگاهداشت ملازمان دیده وري بکار برد و از بایست وقت درنگذشته در داد و ستد در درشتي و نرمي میانه روي گزیند - نه که مستوفي بود - که بدقت مزاجي جز باقي کشیدن و مال افزودن کارے نداشته باشد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیش شده *

از طبقات ظاهر میگردد - که راجه تودرمل از ولایت شرقیه عرضي نموده بود - که معصوم خان فرنخودي را بانواع تدبیر و مدارا همراه دارد - خواجه شاه منصور بوی خطوط درشت نوشته - و زر بسیار بر ذمه‌اش بر آورده - و همچنین بترسون محمد خان که از امرای کبار و سرداری لشکر بنام او بود - درین وقت (که مد امیدواری باید داد) تهدید چه لازم بود - لهذا پادشاه خواجه را عزل نموده بشاه قلي خان محرم چند روز حواله کردند - اما چون خیرخواهي و دماغ سوزی او ذهن نشین شده بود مجددا بعنایت خلعت وزارت قامت قابلیت اورا بر آراستند *

اتفاقا در همین سال میرزا محمد حکیم بترغیب معصوم عاصي (۲) (که سر حلقهٔ باغیان بهار و بنگاله بود) از کابل آمده در پنجاب خلل انداز گردید - و عرش آشیاني عازم آن سمت شدند - اهل عناد پروانچهٔ چند بخط منشي میرزا بنام خواجه از نظر گذرانیده اورا باتفاق و جانب داری مخالف متهم کردند - قضا را ملک ثاني (که از قدیمان میرزا و دیوان او بود - و خطاب وزیرخان (۳) داشت) درین وقت جدائي گزیده در منزل سونپت ملازمت دریافت - و بنابر ربط سابق بقرن خواجه فرود آمد - چون شهرت گرفته بود [که او بجاسوسي آمده - چه درین وقت (که میرزا اراده تسخیر هندوستان هست) جدا ساخته فرستادن او خالي از تدبیرے نخواهد بود] آنچه سابق را

(۲) نسخهٔ [ب] معصوم خان عاصي (۳) نسخهٔ [ج] قدیمیان *

بارز افتاد - و بعد استفسار بعضی سخنان خواجه نیز مقوی ظن شد - دریں اثنا خطوط جعلی خواجه را (که بمیرزا حکیم نوشته بود) بنظر پادشاه در آوردند - و خط شرف بیگ عامل او نیز رسید - چون وا کردند مرقوم بود که فریدون خان خال میرزا را ملازمت کردم - او مرا بخدمت میرزا برد - با آنکه بجمیع پرگنات عمال تعین شده پرگنهٔ ما را معاف داشتند - گویند هنوز پادشاه در احوال او متردد بود امرا و اعیان سعیها بکار بردند - که حکم شد مقید نگاهدارند تا ضامن بدهد - چون کسی بضامنی او جرأت نکرد نزدیک سرای کوت کهچوه بدرختی از حلق آویختند * ثاني منصور حلاج * تاریخ است - عالمی از ترک و تاجیک از سخت گیریهای حسابی او رهائي یافته شادیها اندوخت - گویند پس از آوارگی میرزا محمد حکیم چون دارالملک کابل مهبط الویهٔ پادشاهي گردید هرچند از کیفیت شاه منصور استفسارها رفت استشمام رائحه ازان نشد - گویند کرم الله برادر شهبازخان کنبو باشارهٔ بعضی امرا خصوص راجه تودر مل خطوط ساخته بود - عرش آشیاني از خون ناحق و رفتن چنین کاردان تاسف بسیار میکرد - و میفرمود که ازان روز (که خواجه درگذشت) حسابها فرومرد - و سررشتهٔ محاسبه (۲) ازدست رفت - چنین اماره نویس خرده گیر نکته سنج مشخص گو کمتر یافته میشود - بهزاري منصب رسیده بود - چهار سال از روی استقلال و استحقاق بمنصب وزارت

۹۸۹

(۲) در [بعضی نسخه] فرو برد *

اشتغال داشت * * انتباه *

و درین رسم سمت - که هرگاه کارها بسیار مشغله بود تمیز و شناسائی کمتر فرادست دهد - قریب (۲) پرستاران هرچند نیکوبندگی کنند از خودغرضی و خویش کامی خالی نباشند - بسا درست اخلاص راست منش را از حمد کالیوکی قسم دیگر را نموده بکدین جان گزائی برکشیدند - شگفت تر آنکه آن راستی مغرور ازین و آن حساب برنگرفته بشان خوابی و بیپروائی زده - زودتر آن بیند که کس مبیناد - کارهای فراخنای دنیا بی مسامحه و مساهله آشپست نپذیرد - بل بترک مدارا و مواسا بسیار بود که کارهای نیاة جاوید مختل شود *

* مصرع *

* سخت میگیرد جهان بر مردمان سخت کوش *

ازینجا گفته اند که دنیا بدو پای قائم است - حق و باطل - بیک پا نتوانند ایستاد - و این درخورد گیرودار حسابی و دقتهای نفس امروز رود - و الا آن خود آرای فسون ساز [که بجاه طلبی و ترفع جوئی درزی کفایت و دیانت در آمده بسخت پژوهی و انگیزی اصناف خلائق (که بدائع ودائع الهی اند) خشنودی یگانه خداوند اندیشد] هر آئینه چیره دستان تقدیر در کمتر زمانی وانمود بی سگالی او آماده ساخته دست فرسود خشم و نی سپر غضب همان بزرگ گردانند *

* فائده *

---

(۲) نسخهٔ [اج] قرب پرستاران

* نباشي بكار جهان سخت گير *
* كه هر سخت گيرے بود سخت مير * (۲)
* غم زير دستان بخور زينهـــار *
* بترس از زبردستئ روزگار *

* خداوند خان دكني *

از امراى نظام شاهيهٔ احمدنگر است - پدرش مشهدي - و مادرش حبشيه بود - جواني قوي هيكل با صلابت - بپر زوري و مردانگي اشتهار داشت - چون خواجه ميرک اصفهاني مخاطب بچنگيز خان بمنصب وكالت و پيشوائي مرتضى نظام شاه اختصاص گرفت در صدد تربيت او شده بمرتبهٔ امارت و تيولداري محالات چيده از ولايت برار فايز گردانيد - او در كمتر زماني دولت و مكنت عظيم بهم رسانيده صاحب جمعيت و دستگاه گرديد - مسجد قصبهٔ رهنكهيره (۳) (كه بمرور دهور شكست و ريخت بدان راه ندارد) بنا نهادهٔ دست همت اوست - در سنه (۹۹۳) نهصد و نود وسه همراه مير مرتضى سبزواري (كه سر لشكر برار بود - و از استيلاى صلابت خان چركس تاب توقف دكن نياورد) در فتح پور بملازمت عرش آشياني رسيد - خان مزبور بمنصب هزاري امتياز يافته در بارگاه اكبري خيلے ترقي نمود - اما سال سي و دوم سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پانج در مجلس پادشاهي در حرف و حكايات راه و رسمے (كه

(۲) در [اكثر نسخه] سخت گير (۳) نسخهٔ [ج] روهنكيرة *

ازروی ناقدردانی و مرتبه نشناسی میان او و نوکرانش واقع شد) ازان فی‌الجمله در نظرها سبک گردید - چون پتن گجرات در تیولش مقرر شده بود بضبط و ربط آن رخصت گرفته سال سی و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت در قصبهٔ مذکور رخت هستی بربست *

گویند روزے شیخ ابو الفضل اورا بضیافت طلبید - اکثر امرا حاضر بودند - چون وفور طعام و تکلف و انوع دران شیمهٔ کریمهٔ شیخ بود پیش هر نوکر او نه قاب طعام و یک‌تکری گوسپند بریان و صد تا نان نگاهداشتند - و پیش خداوند خان رکابیهای بسیار از مرغ و دراج و اقسام‌ساگ و سالن چیدند - ناخوش شده درخاست که پیش ما که کباب مرغ آوردند از روی استهزا و سخریت بوده چون بعرض عرش‌آشیانی این حرف رسید بخداوند خان فرمود - که این چیزها از تکلفات معمولهٔ هندوستان است - و الا اگر مقصود طعام باشد پیش هر نوکر شما نه تکری گذاشته بودند - معهذا خداوند خان از شیخ صاف نشده باز بخانه‌اش نرفت - ازین است که در هندوستان اهل دکن بحماقت و سخافت عقل شهرت دارند *

* خواجه نظام الدین احمد *

پسر خواجه مقیم هروی‌ست - که در زمرهٔ ملازمان فردوس‌مکانی انتظام داشته در آخر عهد آن پادشاه بخدمت دیوانی بیوتات اختصاص یافت - پس از ارتحال فردوس‌مکانی بمیرزا عسکری پیوسته هنگامی (که جنت‌آشیانی فتح گجرات نموده محمدآباد بمیرزا

ارزاني داشت) خواجه وزير ميرزا بود - در هنگامهٔ چوسا (۳) (که شير خان سور غالب آمد - و جنت‌آشياني با چند سوار بآگره ايلغار فرمود) خواجه يکے ازان سواران بود - پس ازان در عهد عرش‌آشياني بخدمات پادشاهي مفتخر و مباهي بود - خواجه نظام‌الدين احمد در راستي و درستي يگانهٔ وقت و در کارداني و معامله فهمي سرآمد اقران بوده - آنچه در ذخيرة الخوانين نوشته (که خواجه نظام‌الدين در بدايت حال ديوان حضور عرش‌آشياني بود) جاى ديگر بنظر نيامده - اما در سال بيست و نهم (که ايالت گجرات باعتماد خان گجراتي نامزد گرديد) خواجه بخدمت بخشي‌گري آن صوبه تعين‌گشت - در شورش سلطان‌مظفر گجراتي اعتماد خان پسرش را بهمراهي پسر خود بمحافظت شهر گذاشته خود باتفاق خواجه بآوردن شهاب‌الدين احمد خان بقصبهٔ کدهي (که بيست کروهي احمدآباد است) شتافت - دران‌غيبت (که شهر بتصرف‌اشوب‌طلبان فتنه گرا در آمد) خانهٔ خواجه نيز بتاراج رفت - پس ازان برفاقت شهاب‌الدين‌احمد خان و اعتمادخان در جنگے (که با آن فيئهٔ فتنه پژوه واقع شد) خواجه با مردم قليل هرچند دست و پاى زد بجائے نرسيد ناچار همراهي رفقا از دست نداده باتفاق بپتن در آمد - چون خانخانان باستيصال سلطان مظفر گجراتي از حضور تعين شده در سرکيچ (۳) سه کروهي احمدآباد با مخالف عرصهٔ نبرد آراست

---

(۲) نسخهٔ [اب] چوسا　(۳) نسخهٔ [ج] سرکيچه *

خواجه را با جمعی از امرا تعین کرد - که از عقب غنیم در آمده
بعزیمت جان‌فشانی همت بجان ستانی بندد - دران روز مصدر
تردد گردیده در تعاقب مظفر از قطره و پویه خود را معاف نداشت
و مکرر دستبردها نمود - و مدتی ببخشیگری آنصوبه می‌پرداخت *

چون در سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت سال سی و چهارم
حکومت گجرات بخان‌اعظم (که صوبه دار مالوه بود) قرار یافت
و خانخانان را عوض جاگیر گجرات جونپور مرحمت شد نظام‌الدین
احمد نیز طلب حضور گردید - او با جمعی شترسوار ششصد کروه راه
بطریق ایلغار در دوازده روز نوردیده در لاهور مبادی جشن سال
سی و پنجم دولت آستان‌بوس ادراک نمود - چون تمنای قرب
داشت حکم شد که همه جمازه سوار روبرو بیایند - و بعد ازین خواجه
بعواطف بیکران بادشاهی اختصاص گرفته در منزلت و اعتبار
افزایش یافت - و در سال سی و هفتم (که آصف خان میرزا جعفر
بخشی‌بیگی بجهت استیصال جلاله روشنائی تعین گشت) خواجه
بتقرر خدمت والای بخشی‌گری کنگرهٔ اقتدار بر اوج اعزاز رساند
و در سال سی و نهم مبادی سنه (۱۰۰۳) هزار و سه (که عرش‌آشیانی
بآهنگ شکار برآمده) نزدیک شاهم علی خواجه را از تپ افزونی
حال دگرگون گشت - پسرانش دستوری گرفته بلاهور آوردند - بر
ساحل دریای راوی رسیده بود که نهنگ اجل [illegible] فرو شد
طبقات‌اکبری تالیف اوست - تا آخر سال سی و هشتم اکبری مطابق

سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري وقائع و احوال هندوستان را بتحرير آورده - و گفته که اگر عمر مساعدت نمايد روداد استقبال نيز ترتيب نموده ضميمهٔ کتاب خواهم ساخت - و الا هرکه توفيق يابد بتسويد آن پردازد - و چون جز رسي و دقت در تنقيح اخبار و سعي تمام بفراهم آوردن مواد بکار برده و مثل مير معصوم بهکري و غيره اهل کمال دمساز تاليف آن بوده اند اعتبار تمام دارد و آن اول تاريخي ست - که احوال جميع سلاطين اسلام سواد اعظم هندوستان را (که مسلمان بسيط غبرا چار دانگ روی زمين گفته اند) جامع است - و ماخذ صاحب تاريخ فرشته و متتبعان او (که مع شي زائد نگاشته اند) همين نسخهٔ مرغوبه است - اما آنچه بر مسود اين سطور ظاهر شد در جاها مخالف است با تحقيق علامی فهامي - و رتبهٔ هر کدام بر اديب واقف اخبار ظاهر و باهر است - فتدبر *

از پسرانش ميرزا عابد خان است - که در عهد جنت مکاني بنوازش خسروانه امتياز يافته بخدمات پادشاهي مامور ميشد در بخشي گري صوبهٔ گجرات (که از روی ارث و استحقاق يافته بود) بعبدالله خان فيروز جنگ ناظم آنجا برهم زد - خان مذکور (که مرد بے محابا و خيره بود) در اخفاف و اهانت او کوشيده بےعزت ساخت او ترک روزگار گفته با جمعے از مغلها طاقيه و کفني پوشيده بدرگاه جهانگيري حاضر شد - و اين انداز موجب عفو تقصيرش گرديد اما بعد ازين بشاهزادهٔ والاعهد شاهجهان توسل جسته ملتزم رکاب

شاهي گشت - و پس ازان بديوانيء شاهزاده اختصاص يافته در اکبرنگر بنگاله روزے (که شاهزاده بر مقبرهٔ پسر ابراهيم خان فتح‌جنگ يورش فرمود) عابد خان ديوان و شريف خان بخشي با چندے ديگر جان نثار گشته حيات جاويد يافتند - عابد خان پسر نداشت - داماش محمد شريف چندگاه در عهد اعلی حضرت قلعه‌دار انکي تنکيء دکن بود - پس ازان حاجب حيدرآباد شده باجل طبعي درگذشت *

* خواجه شمس الدين خوافي (٢) *

پدرش خواجه علاءالدين از اعيان و اکابر آنديار بود - در خدمت عرش‌آشياني بحسن ديانت و کارداني فراوان قرب و منزلت بهم رسانيده - سخنش اعتبارے تمام داشت - با عنوان متصدي‌گري از کارنامهاي شجاعت و جلادت خواجه بهمراهيء مظفرخان در صوبهٔ بهار و بنگاله تاريخ اکبري شيوا زباني ميکند - علامي شيخ ابو الفضل در احوال خواجه نوشته - که در کارهاي صعب (که ترکان را هذيذب مي يافت - و سرکرده (٣) را سراسيمه ميديد) از روي پردلي و شگفتگي انجام آن کار بر ذمهٔ خود ميگرفت - و بآئين شگرف بپايان ميرسانيد - چون امراي شورش‌گر بهار با فتنه انگيزان بنگاله پيوستند مظفرخان را دل از جاي رفت - هرچند ترغيب مبارزت مي‌نمودند سودمند نمي افتاد - بهزار گفتگو برخے سپاه بسرداريء خواجه

---

(٢) نسخهٔ [ج] خافي (٣) در [بعضي نسخه] سرگروه را *

شمس الدين كسيل نمود - هرگاه كار فرما را دل از جاى رود فرمان پذيران را چه حال - خواجه قدرے راه طي كرده بود - كه گروها گروه مردم بغنيم پيوستند - خواجه رو بكارزار آورده دستگير گرديد - چون مظفر خان صاحب صوبهٔ بنگاله را در هنگامهٔ ناسپاسان آن ديار پيمانهٔ زندگي پر شد خواجه را معصوم خان كابلي بگمان زرداري بحمايت خود گرفت - و چون بملاءمت كارے نساخت بدرشتي پيش آمد - نزديك بود كه در شكنجه قالب تهي نمايد عرب بهادر بپنداش پيشين دوستي و آنكه شايد بنصيحت اندوختهٔ اورا فرا گيرد پيش خود آورد - و بند از پا برگرفت - خواجه روزے قابو ديده با چندے كناره گرفت - و در قصبهٔ كهرك پور براجه سنگرام پيوست - از راه بستگي نتوانست بفيروزي سپاه رسيد - جمعے را با خود همداستان ساخته اطراف لشكر مخالف را مي تاخت و مواشي آن گروه را (كه بچرا بر آمدے) دستبرد مينمود - پس ازان (كه در جمعيت مخالفان تفرقه افتاد) خواجه عازم حضور گشته بنوازش پادشاهي پايهٔ اعتبار برتر افراخت - در همان ايام مطابق سال بيست و ششم الهي بتاديب ميرزا محمد حكيم حوالي درياى سنده مضرب خيام سلطاني بود - اساس قلعه در ساحل آن از ناگزير مصالح ملكي افتاد - باهتمام خواجه در اندك فرصتي بانجام رسيد چون در اقصاى ممالك شرقي قلعهٔ كتك بنارس بود باتك بنارس موسوم گشت - و گويا درين تسميه اشارے ست بدانكه بمذهب

هنوز گذشتن ازین جایز نیست - چه بسا قواعد و رسوم دیفی آنها مختل میگردد *

بالجمله خواجه چندے بدیوانی کابل نامزد شده در سال سي و نهم چون قلیج خان از انتقال قاسم خان بنظم صوبهٔ کابل تعین گردید خواجه بجای او دیوان کل گشت - و در سال چهلم سنه (۱۰۰۳) هزار و سیوم هجري دوازده دیوان قرار یافت - برای هرصوبه دیوانی - که هریک کار خود را بصوابدید خواجه (که وزیر کل بود) بعرض رساند چون در سال چهل و سیوم الویهٔ پادشاهي بعد اقامت چهارده سال در پنجاب بعزیمت یورش دکن سمت آگره باهتزاز آمد بیگمات را با سلطان خرم در لاهور گذاشتند - حراست و حفاظت آنها و سرانجام خالصهٔ آنصوبه و حکومت و سربراهی آن دیار بخواجه مفوض گردید چون سال چهل و چهارم مریم‌مکاني با مردم محل بآگره طلب شدند امور جزوي و کلی پنجاب برای رزین او اختصاص گرفت - و سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) یکهزار و هشت هجري در بلدهٔ لاهور روزگارش بسر آمد *

خواجه در راست کاري و وا رسیدگي و مردانگي یگانهٔ روزگار بود کار شناسی او فروغ کردار داشت - ناملایم اورا بر نشوراندے - دلیرانه بکارها همت بستے - و در نویسندگي یکتائي داشت - و دیانت را هیچ گاه از دست نمي‌داد - غریب تر آنکه با وصف دیانت مفرط اصلا نه پیچیدے - و دنمن نکمودے - بسیار سلیم‌النفس بود - لهذا

از ابتدا تا انجام باعزاز و احترام گذرانید - پس از فوت او سرانجام خالصهٔ پنجاب بکهین برادرش خواجه مومن (که بشایستگیها روشناس بود) باز گردید - اگرچه خویش و اقارب بسیار داشت لیکن لاولد بود (۲) برادر زادهٔ اش خواجه عبدالخالق در عهد جنت‌مکانی با آصفجاهي مصاحبت و خصوصیت تمام داشت - روزے (که مهابت خان آصف خان را از قلعهٔ اتک برآورده مقید ساخت) بهمان نسبت آن بیچاره را به تیغ بےباکي روانهٔ صحرای عدم نمود - خوافي پورهٔ لاهور آبادان کردهٔ خواجه است - همانجا مدفون است - بوسیلهٔ کاردانی و دیانت و نیک‌نامی او اهل خواف را دران دودمان تیموریه رشدے و اعتبارے بهم رسید - و الحق بیشتر این قوم در اصل‌سرشت براستي و درستي مفطور اند - و دیانت و حق شناسي دریشها ودیعت نهادهٔ دست قدرت است - در عهد عالمگیري (که زمان قدردانی و روز بازار دیانت بود) بسیارے ازین فرقه بقرب و اعتبار و امارت و اعتماد امتیاز یافته اند *

الکای خواف از توابع خراسان است - امین رازي درهفت اقلیم گفته - خواف همیشه منشای سلاطین باداد و دین و فحول مشائخ و علما و وزرای کفایت آئین بوده - ساکنان آن زمین در هرجا که رفته اند بعلو همت و سمو مرتبت بنفاذ امر و ارتقای قدر ممتاز بوده اند - ازانجمله سلاطین آل مظفر - که هفت تن ازان طبقه

(۲) نسخهٔ [ج] خواجه خویش ه

پنجاه و نه سال در فارس و شیراز فرمانروائي نموده‌اند - و از مشائخ شاه سپحان ست - که از خواجه مودود چشتي تربيت يافته - اشعارش در نسخ تصوف مذکور است - و دیگر شیخ زین الملة والدین خوافي مشهور - که نبیرهٔ از شیخ زین صدر است - که از افاضل گرامي قدر زمان خود بود - و بدوام صحبت فردوس‌مکاني امتیاز داشت - و در عهد جنت آشیاني بپایهٔ امارت برآمده - و از وزرا خواجه غیاث‌الدین که چهل سال وزارت باستقلال شاهرخ میرزا داشت - و پسرش خواجه مجدالدین در عهد سلطان حسین میرزا بوزارت رسیده رتبه‌اش بجائی رسید که پیش تخت نشسته بکارها مي‌پرداخت * بیت *

* از ره و رسمش یکی این بود کاندر پیش شاه *
* هر کسی برپای مي‌استاد و او بنشسته بود *

و مردم خواف (۲) همواره بکیاست و فراست شهرت تمام دارند - در تاریخ هرات آورده - که چون حسن صباغ (۳) بحوالی خواف رسید در موضعی درختها کم دیده از کنیزکی بر سبیل امتحان پرسید - که این زمین اشجار کم دارد - او در جواب گفت - رجالنا اشجارنا در ذخیرة الخوانین نوشته - که مردم خواف سابق در مذهب سنت و جماعت شدید التعصب بوده‌اند - گویند چون شاه عباس صفوي در آغاز جلوس بخواف آمد بمردم آنجا تکلیف سبّ صحابه نمود آنها ابا کردند - هفتاد کس را از اشراف و اعیان از بالای مسجد

---

(۲) در [بعضی نسخه] خوافي (۳) در [بعضی نسخه] صباح - یا صالح باشده

بزمین انداخت - که گردن هر یکے خورد شکست - هیچ کس عبرت نگرفته اقدام ننمود - و اکنون همانقدر در مذهب تشیع غلو دارند *

* خواجگي فتح الله *

پسر حاجي حبیب الله کاشي ست - که نظر بر کار شناسي و فهم درست سال بیستم جلوس اکبر پادشاه اورا بگوه بندر جهت آوردن تحائف(۲) آنجا روانه ساخته - و سال بیست و دوم با نوادر آنجا ببارگاه سلطنت رسیده دولت ملازمت اندوخت - شیخ ابو الفضل در اکبرنامه مي‌نویسد که از جملهٔ سازهای آن ملک ارغنون بود (که بدان بمحفل سلطاني افسون آگهي میدمیدند - حاجي مذکور سال سي و نهم بدیار خاموشان شتافت - نام برده از پرستاران حضور عرش آشیاني بود - و رتبهٔ تقرب داشت - درسالے (که پادشاه ایلغار فرموده بزیارت اجمیر توجه نمود) او را جهت آوردن قطب الدین خان اتگه دستوري داد - و حکم شد که از راه مالوه آرد - تاکاردانان فرستاده مرزبان خاندیس را در باب فرستادن مظفر حسین میرزا مقدمات امید و بیم برخواند - او درانجا رسیده موافق فرموده کاربند شده بدستان سرائي خود هم همراه فرستادها به برهانپور رفت - و پس ازان بے حکم پادشاه روانهٔ حجاز گردید - پستر ازین حرکت پشیمان شده همراه بیگمات (که بحج رفته معاودت نمودند)

---

(۲) نسخهٔ [ب] تحائف روانه ساخت *

آمده سال بیست و هفتم بسفارش آنها بخشایش یافته شرف ملازمت اندوخت - و سال بیست و نهم بمحصلي (۲) بر آمرای بنگاله (که بنابر ناسازگاری صحبت (۳) در کارهای پادشاهي تغافل مي‌ورزیدند) تعین گشته سال سیم (که خان اعظم کوکه بمهم جنوبي دیار مقرر گردید) بخشیگری فوج همراهی او بنامبرده تفویض یافت - سال سي و هفتم بهمراهی شیخ فرید بخشي بدفع یادگار عمزادهٔ میرزا یوسف خان رضوي (که در کشمیر ساز فتنه را کوک کرده بود) دستوري پذیرفت سال چهل و پنجم در ایامی (که رایات پادشاهي ببرهانپور رونق افزا بود) او را بهمراهی مظفر حسین میرزا بتسخیر قلعهٔ للنگ فرستادند چون میرزای مذکور بنابر سودا مزاجي قسمی (که در احوال او نگاشته شد) طریق فرار پیمود مشارالیه با فوج همراهي بقلعهٔ مذکور رسید - دژ نشینان بنابر کمی آذوق کلید قلعه سپردند - او برخے سپاه خاندیس را (که جویای دست آویز فرمان پذیري بودند) پیمان داده همراه ببارگاه خلافت آورد - و آخر همین سال بجانب ناسک رخصت یافت - چون بقلعهٔ کالنه نزدیک شد سعادت خان تعلقه دار آنجا (که از مدتے تمنای بندگي در سرداشت) آمده او را دید و قلعه بسپرد - سال چهل و هشتم حسب درخواست شاهزاده سلطان سلیم (که در الهٓآباد رونق افزا بود) او را بمنصب هزاري بر نواخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمحصلیٔ امرای بنگاله (۳) در [اکثر نسخه] بنابر ناسازگاریٔ صحبت ٭

تعینات شاهزاده کردند - پس از جلوس جهانگیری خدمت
بخشیگری باو مسلم ماند *

* خواجگی محمد حسین *

کهین برادر قاسم خان میر بحر است - که احوالش سمت
ارتسام پذیرفته - سال پنجم جلوس عرش آشیانی همراه منعم بیگ
خانخانان از کابل آمده شرف ملازمت دریافت - و بعواطف
خسروانی سر عزت بفلک سود - چون میان غني خان پسر خانخانان
و حیدر محمد خان آخته بیگی (که خانخانان هر دو را بکابل
گذاشته بود) ناسازگاری بهم رسید پادشاه فرمان طلب بحیدر محمد
خان آخته بیگی فرستاده ابو الفتح برادر زادهٔ خانخانان را بکابل
برای کمک غني خان روانه فرمود - نام برده باتفاق مومی الیه تعین
کابل گشت - و چندے درانجا گذرانیده باز بحضور رسید - و در سفر
کشمیر در رکاب پادشاهي بود - چون در راستي و درستي کم همتا
بود ساز موافقت او با مزاج عرش آشیانی کوک شد - آخرها بخدمت
بکاول بیگی سر افراز و بمنصب هزاري ممتاز گردید - سال پنجم
جهانگیری چون حکومت صوبهٔ کشمیر بهاشم خان برادر زادهٔ او
(که مرزبانیء اوڈیسه داشت) مقرر شد پادشاه اورا تا رسیدن هاشم
خان به بندوبست صوبهٔ مزبور روانه فرمود - سال ششم بحضور
رسیده دولت پابوس یافت - و اواخر همین سال مطابق سنه
(۱۰۲۰) هزار و بیست هجري رخت زندگانی بر بست - فرزندے ازو

(۲)
نماند - پادشاه در جهانگیرنامه مي‌نويسد که کوسه بود - و در محاسن
و بروت اصلا مو نداشت - وقت حرف‌زدن آواز او چون خواجه سرايان
بگوش ميرسيد *

* خواجه جهان کابلي *

خواجه دوست محمد نام - از توطن گزينان کابل بوده - در ايام
شاه‌زادگي جنت‌مکاني بديواني سرکار ايشان سرفرازي داشت
چون صبيهٔ او بشرف ازدواج شاهي در آمد در اقران و امثال سرعزت
برافراشته گلگونهٔ افتخار بر چهرهٔ روزگار خود کشيد - و پس از جلوس
بمنصب عمده و خطاب خواجه جهان پايهٔ اعتبار برتر افراخت
و در سال سيوم جهانگيري ببخشيگري کل امتياز گرفت - و آن
خدمت عمده را از روي ديانت و ديده وري نوعي حسن سرانجام
بخشيد که مورد تفضلات پادشاهي گرديد - و نيکو کاريهاي او در
پيشگاه خلافت لوامع ظهور داد - هرگاه جنت‌مکاني بشکار اطراف
و حوالي آگره نهضت ميفرمود خواجه بحراست قلعه و حکومت شهر
مامور ميشد - گويند بعد نماز صبح مثنوي معنوي مولاناي روم تا چهار
گهري در مجلس او ميخواندند - پس ازان بکارها مي‌پرداخت
و بفراست و کارآگهي فصل قضايا و قطع خصومات مي نمود - لختي
ازان شگفتي دارد - گويند شخصي دعوي کرد که زن برادرم (که
عنين بود) طفلي را صلبي او قرار داده مالش متصرف شده - چون

---

(۲) نسخهٔ [ب] و در ريش و بروت *

ازان استفسار رفت گفت واقعي ست - که او مسلوب الباه بود - اما من بگفتهٔ حکیمی چهل روز سر ماهی رهو بخوردش دادم - رجولیت پیدا کرد - خواجه گفت آن طفل را در جلو دار با خود بدوانند و عرقی (که بر رو و بدنش آید) برومال بگیرند - پس ازانکه رومال تر شد گرفته بو کرد - في الواقع بوی ماهي بود - حضار همه استشمام کرده تصدیق نمودند - دیگر گویند شخصی همیان از راه برداشته بے تصرف بمالک سپرد - آن خام طمع آزمند بمنازعت برخاست که نصف زر من گرفته است - چون این مرافعه بخواجه بردند خواجه همیان بیابنده حواله نمود - که فتوح غیبي ست ببر - و بمالک گفت از تو دیگر خواهد بود - فورا او بعجز گرائیده اقرار کرد که زر من اینقدر است - چون شمردند درست برآمد - خواجه باجلی طبعي در گذشت - در آگره عمارتے رفیع الشان طرح انداخته - از پسرانش جلال الدین محمود تا آخر عهد اعلی حضرت منصب و جاگیرے (۲) داشت - رشدے نکرد - و میرزا عارف خوشرو و خوش وضع بود - و در چوگان بازي نظیر نداشت - در خدمت جنت مکاني قرب و منزلتی (۳) بهمرسانیده - در بهار جواني گل حیاتش پژمرد *

* خسرو بے *

اوزبک قرقچي - نیاکانش در توران دیار ابا عن جد صاحب ثروت و دولت بودند - و همه بامارت و حشمت سر مي افراشتند

(۲) نسخهٔ [ب] جاگیر نداشت (۳) نسخهٔ [ب] منزلت *

و نامے بشجاعت و مردانگي داشتند - مشار اليه نيز باين صفات متصف بود - چون وارد هند گرديد جنت مكاني بتلقي اكرام معزز گردانيده بمنصب عالي بر نواخت - و چون آثار رشادت و كارداني از وجنات احوالش ظاهر و لايح بود از پيشگاه خلافت و جهانباني بتفويض فوجداري نواحي دهلي و نارنول (كه ديولاخي فتنه زا ومسكن و ماواى فساد پيشگان تبهراى است) دستوري يافت - گويند مشار اليه چهار صد سوار اوزبك ترقره دار تركي سوار نوكر داشت و همه مردانه و با تردد - درين فوجداري در قلع و قمع آن گروه لازم الاستيصال دقيقهٔ نامرعي نگذاشت - و آن سر زمين را از خار و خس وجود مفسدان پيرايش داد - و در بارگاه خلافت مورد تحسين و آفرين گشت - چون سال هشتم جهانگيري بلدهٔ اجمير معسكر پادشاهي گرديد شاهزادهٔ وليعهد (كه با لشكر آراسته بر سر رانا تعين گشت) خسرو بے نيز در كمكيان انتظام داشت - مشاراليه دران مهم كارهاى دست بسته و تلاشهاى بجا نمود - شاهزاده بذل التفات بحال او فرموده بر منصب و اعتبارش افزود - و سفارش او بدرگاه والا در نوشت - و چون به نيروى اقبال شاهي در كوهستان رانا تهانه بندي پادشاهي قرار يافت او هم بتهانه داري مكانے مامور گشت - و درانجا باجل طبعي در گذشت - همت عالي داشت هر روز طعام بسپاه ميخورانيد - و هر كس كه بر سفره حاضر نميشد غير حاضري او وضع ميكرد - در بخشش و انعام افراط ميكرد - اسپ

پیش او حکم بر داشت - راه و روشی را (که در توران داشته) اصلا تبدیل ننمود *

* خان اعظم میرزا عزیز کوکه *

پسر خورد شمس الدین محمد خان اتکه است - با عرش آشیانی هم سن و همبازی بود - و همواره بقرب و منزلت و فرط مراحم و اشفاق اختصاص داشت - مادرش جیجی انگه نیز نسبت قوی بپادشاه داشت - مراعات خاطر او از والدهٔ حقیقی بیشتر میفرمود - ازین جهتها بود که پیوسته پادشاه گستاخیهای خان اعظم را در میگذرانید و میگفت که میان من و عزیز جوی شیر واسطه است - ازان نمی توان گذشت - و چون پنجاب از اتکه خیل بنابر آنکه از مدتها تمکن گرفته بودند تغیر شد دیپالپور و غیره محال تیول میرزا (که بدوام حضور تحصیل سعادت می نمود) بحال داشتند - چون در سال شانزدهم آخر سنه (٩٧٨) نهصد و هفتاد و هشت پس از زیارت مزار شیخ فرید شکرگنج قدس الله سره (٢) (که در پتن پنجاب مشهور باجودهن آسوده اند) قصبهٔ دیپالپور معسکر والا گردید عرش آشیانی بالتماس میرزا کوکه منزل اورا بقدوم زینت افزود - میرزا جشنی بزرگ ترتیب داده پیشکش فراوان از اسپان عربی و عراقی با زینهای طلا و نقره و فیلان تنومند با ساز و زنجیر و دیگر طلا آلات از اوانی و ظروف و تخت و کرسی و جواهر ثمینه و اقمشهٔ نفیسهٔ هر دیار از نظر

(٢) نسخهٔ [ج] قدس سره *

گذرانیده مورد الطاف بے پایان گشت - و بشاهزادها و مخدرات تتق
عصمت تحفهای گرانمایه تکالیف نمود - و سایر ارکان دولت و اعیان
سلطنت را از ارباب مناصب و اهل فضل و کمال بلکه مجموع عساکر
منصوره را از مایدهٔ مروت و انسانیت خود بهره ور گردانید - شیخ
محمد غزنوي تاریخ این بزم یافته * 　　　　* مصرع *

٩٧٨

* میهمانان عزیز ند شه و شهزاده *

صاحب طبقات گفته چنین ضیافتے بتکلف کمتر شده باشد - و در
سال هفدهم چون احمدآباد گجرات بحوزهٔ تصرف اکبري درآمد
ایالت آن ولایت تا کنار مهندري بمیرزا مکرمت فرموده خود
بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شد - فیهٔ باغیه یعني محمد حسین میرزا
و شاه میرزا باتفاق شیر خان فولادي میدان خالي یافته پٿن را
گرد گرفتند - میرزا کوکه با قطب الدین خان و غیره امرا (که بتازگي
از مالوه رسیده بودند) بدان سمت شتافته عرصهٔ نبرد آراست
اگرچه اول صورت شکست نمودار گشت اما آخر نسیم فتح از مهب
ایزدي عنایت وزید - گویند چون فوج برانغار و هراول و التمش
تاب نیاورده بے همتي نمودند میرزا با فوج قول رسیده خواست
خود حمله نماید - برخے کهنه عملهٔ سپاهگري عنان گیر شده
نگاهداشتند - که حمله بردن سردار باعث تفرقهٔ فوج است - خصوص
در چنین هنگام - میرزا ثبات ورزید - تا سلک جمعیت اعادي (که
اکثرے بتعاقب و تاراج گریختها پراگنده شده بودند) از هم گسیخت

و میرزا بفیروزمندي باحمدآباد مراجعت نمود *

و چون پادشاه از یورش گجرات معاودت نموده دوم صفر سنه (٩٨١) نهصد و هشتاد و یک داخل فتح پور شد اختیار الملک (که پناه بایدر برده بود) بنواح احمدآباد آمده شورش افزود - و محمد حسین میرزا از دکن برگشته بطرف کهنبایت گرد غارت و تالان برانگیخت - و پس ازان باهم اتفاق کرده خواستند بلدهٔ احمدآباد را متصرف شوند - خان اعظم اگرچه مردم بجمیعت بیشتر داشت اما کیفیت اخلاص و یکروئي درانها نمیدید - مبادرت بمبارزت نکرده شبگیر بشهر نمود - و باستحکام برج و باره پرداخت - مخالفان بهیئت مجموعي آمده گردگرفتند - و جنگ مورچال آغاز کردند میرزا کوکه بتواتر و توالي بپادشاه نوشت *　* ع *

* سر فتنه دارد دگر روزگار *

و التماس قدوم گرامي نمود *　* بیت *

* بجز صرصر بادپایان شاه *
* کس این گرد را بر ندارد ز راه *

عرش‌آشیاني بعضے امرا را پیش روانه کرده خود چهارم ربیع الاول سنه مذکور با برخے از ملتزمان قرب خاص جمازه سوار برسم ایلغار راهي شد *　* بیت *

* یلان بر شتر ترکش اندر کمر *
* شتر چون شتر مرغ در زیر پر *

در جالور امرای پیش و در قصبهٔ بالسانه(۲) پنج کروهی پټن میر محمد خان با لشکر آنجا ملحق گردید - عرش آشیانی تقسیم فوج (که همگی سه هزار سوار بود) نموده خود با صد سوار در کمین‌گاه قرار یافت - و بے تحاشا بتعجیل رانده بسه کروهی احمدآباد رسیده نقاره و کرنا بنوازش در آورد - محمد حسین میرزا بتحقیق خبر خود بکنار آب آمده بسبحان‌قلي ترک (که پیش آهنگ بود) پرسید که چه لشکر است - گفت کوکبهٔ دولت پادشاهي ست - میرزا گفت امروز چهارده روز است - که جاسوسان معتمد در دارالخلافه گذاشته‌اند و اگر خود مي‌بودند فیلان جنگي کو - سبحان قلي گفت آنها راست گفته اند - نهم روز است که پادشاه برآمده - پیدا ست که فیلان باین سرعت کي توانند رسید *

محمد حسین میرزا اندیشناک گشته اختیار الملک را با پنج‌هزار سوار بمحافظت دروازها گذاشت - که تا مانع خروج محصوران باشد و خود با پانزده هزار سوار بتسویهٔ صفوف پرداخت - درین اثنا فوج پادشاهي از دریا گذشته باهم درآویختند - نزدیک بود که بنابر کثرت غنیم چشم زخم بهراول پادشاهي رسد که خود عرش آشیاني با صد سوار حمله آور گشته شکست بر مخالفان افتاد - محمد حسین میرزا و پس ازو اختیار الملک علف تیغ گشتند - چنانچه در احوال میرزایان بقلم آمده *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بایسانه *

از سلاطین سابق هم مثل این ایلغارها در کتب نوشته اند
چنانچه ایلغار سلطان جلال‌الدین منگبرنی (۲) از هندوستان بکرمان
و ازانجا بگرجستان - و فتح قرشی (۳) امیر تیمور کورگان - و تسخیر هرات
سلطان حسین میرزا - و کشایش سمرقند بابر پادشاه - لیکن بر اهل
تتبع مخفي نیست - که مجموع از روی اضطرار بوده - و غفلت
یا کمی مخالف دیده تاخته اند - نه اینکه پادشاهے (که بر جمع
دو لک سوار قادر باشد) از روی اختیار با وصف عام کثرت دشمن
و سرداری شجاع بهادر مثل محمد حسین میرزا (که بیشتر در
معارک بر امور خارج از قدرت ابنای زمان اقدام مي‌نمود) و بعد
مسافت از آگره تا گجرات (که زیاده بر چهار صد کروه رسمي‌ست)
از ابتدای آفرینش مروي نگشته *

بالجمله پس ازین فتح میرزا جان تازه یافته از شهر برآمد - و گرد
موکب پادشاهي را در دیدهٔ انتظار دیده بجای سرمه کشید
و سال دیگر (که نهضت پادشاهي باجمیر واقع شد) میرزا بقاید
شوق ملازمت بحضور رسید - عرش‌آشیاني قدمے چند استقبال کرده
در بغل گرفتند - و چون پسران اختیار الملک گجراتي سرے بشورش
برداشته بودند از آگره دستوري یافت - سال بیستم (که رواج داغ
اسپ سپاه تصمیم خاطر پادشاهي شد) اکثر امرا ابا نمودند - میرزا

---

(۲) در [بعض نسخه] منکبرني - یا منگبري باشد (۳) نسخهٔ [ج] قراشي
امیر تیمور کورگان *

حضور طلب گشت - تا رونق افزای معاملهٔ داغ گردد - او زیاده بر همه سر باز زد - پادشاه (که بیش از فرزندان میرزا را میخواست) ازین حرکت ناخوش شد - چندے از امارت فرود آمد - و در باغ خودش (که موسوم بجهان آرا در آگره ترتیب داده بود) پند پذیر ساخت و در سال بیست و سیوم میرزا مجددا مشمول عواطف پادشاهي گشته برتبهٔ سابق امتیاز گرفت - اما در همان ایام بنابر جهتے از افزونی واهمه گمان بے‌التفاتي پادشاه نموده منزوي گشت - چون سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت شورش ناسپاسان شرقي‌دیار و کشته شدن مظفر خان صوبه‌دار بنگاله بمیان آمد میرزا را (که پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب پنجهزاري اختصاص بخشیده بودند) بخطاب خان اعظم بر نواخته با فوجے گران کسیل نمود - اگرچه میرزا بنابر شورش صوبهٔ بهار رو به بنگاله نیاورد اما در انتظام این دیار و استیصال آن گروه شقاوت آثار تکاپوی شایسته بکار برده در حاجي‌پور رحل اقامت افکند - و چون آخر سال بیست و ششم عرش آشیاني از یورش کابل معاودت بفتح‌پور نمود میرزا کوکه بملازمت رسیده بگوناگون نوازش سرافرازي یافت - و چون در سال بیست و هفتم جباري و خبیطه و ترخان دیوانه از بنگاله ببهار آمده حاجي‌پور را از مردم میرزا گرفته برعیت‌آزاري شورش بر انگیختند میرزا در سال بیست و هفتم رخصت یافت - که فتنه اندوزان بهار را سزای شایسته داده همت بتسخیر بنگاله گمارد - اگرچه پیش از رسیدن میرزا

این ناسپاسان از جنود فیروزی باد افراه یافته بودند اما موسم بارش سر راه گرفت - میرزا عزیمت پیش ننمود - چون برشکال منقضی گشت در آغاز سال بیست و هشتم با تیولداران الهآباد و اوده و بهار عازم بنگاله گردیده گذهي (که دروازهٔ آن ملک است) بآساني برگرفت - معصوم کابلي (که بسری کافر نعمتان علم مي‌افراخت) بر ساحل گهاٹي گنگ مقابل آمده نشست - اگرچه هر روز آویزشها بظهور آمدے لیکن غنیم را وزنے گران نهاده دلها بصف جنگ قرار نگرفتے - درین اثنا میان معصوم و قاقشالان دوروئي (۲) تیرگیي افزود خان اعظم باستمالت قاقشالان پرداخته پیمان نیکو بندگي برگرفت و قرار یافت که دست از کارزار برداشته رو به بنگاه خویش آرند و ازانجا بمعسکر فیروزي پیوندند - معصوم خان بسراسیمگي افتاده راه گریز سپرد - خان اعظم فوج نصرت پیوند را بدفع قتلوی لوهاني (که درین هرج و مرج بر ولایت اڈیسه و برخے از بنگاله چیره دستي یافته بود) تعیین نمود - و خود ناسازی هوای آندیار بحضور نوشت حکم شد که آن ولایت را بشهباز خان کنبو (که عنقریب میرسد) بازگذاشته باقطاع خود بهار برگردد - درهمین سال (که عرش آشیاني بالهآباد نهضت نمود) میرزا از حاجیپور بملازمت رسیده بجاگیرداري کره و رایسین کامیاب گشت - و در سال سي و یکم سنه (۹۹۴) نهصد و نود و چهار بتسخیر دکن مامور گردید - چون وجها جمع

(۲) در [بعضے نسخه] دوئي ٭

شد رو براه آورد - اما دورويي و دو زباني رفقا شورش افزود شهاب الدين احمد خان (كه كمكي بود) بكينهٔ ديرينه نفاق بروی روز آورد - ميرزا ببدگماني افتاد - و از توقفهای بيجا و غرضهای پراگنده سپاه كمي پذيرفت - و غنيم كه برخود ميلرزيد چيره گشته بآهنگ كارزار روانه شد - ميرزا نيروی آويزش نديده يكسو شده بصوب برار گام فراخ برزد - روز نوروز ايلچپور را خالي يافته يغمائي ساخت و با فراوان غنيمت گجرات رويه روان شد - مخالف از برگرديدن بصيرت در شده جريده تعاقب نمود - ميرزا از وهم ناكي گرم رفتار گشته تا ندربار عنان باز نكشيد - اگرچه غنيم دست نيافت اما ملك برگرفته از دست داد - و از ندربار جريده بگجرات شتافت تا سپاه آنجا فراهم آورد - خانخانان حاكم آنجا گرم جوئيها (۲) نموده در كمتر زماني گزين لشكري سرانجام داد - اما از هرزه سگالي مردم عزيمت دگرگوني گرفت - و درسال سي و دوم دختر ميرزا كوكه را با شاهزاده سلطان مراد عقد ازدواج بسته جشن عالي ترتيب يافت و در آخر سال سي و چهارم ايالت گجرات از تغير خانخانان بدو نامزد شد - ميرزا مالوه را بهتر دانسته در رفتنها درنگ نمود آخر در سال سي و پنجم باحمد آباد شتافت - چون سلطان مظفر باعانت جام و زميندار كچهه و حاكم جوناگڈهه شورش مي افزود ميرزا در سال سي و ششم بدان ملك در آمده بجنگ صعب

(۲) يا گرم خوئيها باشد *

هزیمت افگن مخالفان گشت - و سال سي و هفتم جام و دیگر زمینداران ایل گشته سومنات و غیره شازده بندر بتصرف درآورده بمحاصرهٔ جوناگدهه (که حاکم‌نشین ولایت سورتهه است) پرداخت میان خان و تاج خان پسران دولتخان خلف امین خان غوری بزینهار درآمده قلعه حواله نمودند - میرزا بهر یکی جاگیر آباد اقخواه کرده همگي همت بگرفتاري سلطان مظفر (که خاربن فتنه بود) گماشت - و فوجي بدوارکا (که به پناه بومي آنجا خزیده بود) تعین کرد - آن زمیندار بآویزش برخاسته فروشد - و آن تیره بخت بکچهه گریخت - میرزا خود بدان مملکت رفته خواست که بنگاه اورا بنجام دهد - بابلي گرائیده مظفر را حواله کرد - نزد میرزا مي‌آوردند ببهانهٔ خلا جا بگوشهٔ درشده استرهٔ (که با خود داشت) برگلو رانده و جان بسپرد *

و چون عرش آشیاني سال سي و نهم سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میرزا را طلب حضور کردند او سوء المزاجي استشمام کرده عزیمت حجاز نمود - گویند چون سجده بپادشاه و حلق لحیه و دیگر مراتب مستحدثه (که معمول پیشگاه خلافت شده بود) اصلا بجا نمي آورده و بخلاف آن ریشه دراز میگذاشت لهذا رفتن حضور ناگوار دانسته عذرها نوشت - آخر پادشاه در جواب نوشتند - این همه تعلل در آمدن دارید - ظاهرا پشم ریش شما سنگیني میکند - گویند میرزا هم در مقدمهٔ مذهب حرفهای پوشت کنده و تند نوشت - تا اینجا

که بجای عثمان و علي فيضي و ابوالفضل را قرار داده باشند - آيا بجاي شيخين کرا مقرر کرده‌اند *

و بالجمله ميرزا کشايش بندر ديو را آوازه انداخته راهي گشت و با فرنگي آشتي نموده در بندر بلاول (که نزديک سومنات است) بجهاز الهي خود با شش پسر خرم و انور و عبدالله و عبداللطيف و مرتضی و عبد الغفور و شش دختر و مامکان ايشان و صد کس از ملازمان نشسته لنگر برداشت - عرش‌آشياني افسوس بسيار کرده شمسي و شادمان پسران کلان اورا بمنصب و جاگير آباد نوازش‌فرمود شيخ عبدالقادر بداوني تاريخ يافته * بيت *

* بجای راستان شد خان اعظم *

* ولی در زعم شاهنشاه کج رفت *

* چو پرسيدم بدل تاريخ اين سال *

* بگفتا ميرزا کوکه بحج رفت *

۱۰۰۲

گويند در حرمين زرهای بسيار صرف کرد - و بپاس آبرو بشرفا و اعيان تواضعها نمود - و خرج روضهٔ مبارک جناب رسالت (صلی الله عليه و آله) برآورد پنجاه ساله کرده حوالهٔ شريف نمود - و حجرها خريده وقف آن مکان مقدس ساخت *

و چون بر مهربانيهای عرش آشياني بتازگي آگهي يافت بدريا نوردي درآمده در همان بندر فرود آمده در آغاز سنه (۱۰۰۳) هزار و سيوم ملازمت دريافت - و ببحالي منصب و تيول

صوبهٔ بهار مورد نوازش شده سال چهلم (۲) بخدمت والای وکالت
و تفویض مهر پادشاهي (که مولانا علي احمد تا صاحبقران نام آبای
قدسیه کنده کارنامهٔ ساخته بود) سر بر آسمان سود - و در سال چهل
و یکم صوبهٔ ملتان بجاگیر میرزا مقرر گشت - و سال چهل و پنجم
سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت (که در رکاب پادشاهي بمحاصرهٔ قلعهٔ
آسیر اقدام داشت) والده اش بیبچه جیو ودیعت حیات سپرد
عرش آشیاني تابوتش بدوش گرفته در سوگواري موی سر و بروت
ستردند - هرچند کوشش رفت که جز فرزندان او دیگرے نتراشد
ممنوع نگشتند - عالمے این رسم بجا آورد - و آخر همین سال بهادر
خان مرزبان خاندیس بوساطت میرزا ملازمت نموده قلعه بسپرد
و چون با سلطان خسرو پسر کلان شاهزاده سلیم (که همشیره زادهٔ راجه
مانسنگهه میشد) نیز صبیهٔ میرزا منسوب شده این هردو رکن رکین
سلطنت در (۳) ارتفاع دولت خسروي کوشش فراوان داشتند - خصوص
راجه که طرفه محبتے بدو داشت) میگفت راضیم که در گوش راست
سلطنت او رسانند - و از راه گوش چپ روح مرا قبض کنند
... ارتحال عرش آشیاني برای ولایت عهد سلسله جنبان
... پذیرائي نیافت - و هنوز رمقے از عرش آشیاني باقي بود که
... بخشي و دیگران بشاهزاده سلیم (که باشارهٔ پادشاه و از
... تخدر این دولت (۳) تا خواهان بیرون قلعه خانه نشین بود)

(۲) [کذا در نسخه] سنه چهلم (۳) در [بعضي نسخه] این با دولتخواهان*

پیوستند - و راجه مانسنگهه نیز بقرار آنکه خسرو را همراه گرفته بصوبه داری بنگاله شتابد از قلعه با خسرو بر آمد - خان اعظم مضطرب شده قبائل خود بخانهٔ راجه فرستاد - که من هم همراهم اما تحمیل خزانه ناگزیر - و بار بردار موجود نیست - راجه نیز همین عذر را پیش آورد - ناچار میرزا تنها در قلعه مانده بتکفین و تجهیز پرداخت - و پس ازانکه در سال اول جهانگیری خسرو گریخته با پدر عالي‌قدر بغي ورزید باغوا (۲) و رهنمونی او محمول داشته در معرض عتاب و خطاب آمد *

گویند خان اعظم کفن پوشیده بدربار میرفت - و میدانست که او را خواهند کشت - اما زبانش باختیار نبود - بیمرفه حرف میزد شبی با امیرالامرا گفتگوی تند کرد - پادشاه برخاسته در خلوت استشاره کردند - امیر الامرا گفت - کشتن او توقف نمیخواهد - مهابت خان عرض کرد - که مرا در کنگاش دخلی نیست - سپاهیم - شمشیر نیروئي دارم - بکمر او میزنم - اگر دو حصه نکند دست مرا ببرند - چون بخانجهان لودي رسید گفت - من حیران طالع اویم - که حضرت رفته نام او هم شهرت دارد - بظاهر ازو حرکتی - که واجب القتل شده باشد - اگر بکشند مظلوم زبان زد خواهد شد - ازین حرف اندکے سورت غضب پادشاهي ا که درین اثنا سلیمه بیگم والدهٔ سببی پادشاه از پس پرده فرمود

(۲) نسخهٔ [ج] باغوا *

که حضرت همه بیگمان بجهت شفاعت میرزا کوکه در محل جمع شده‌اند - اگر تشریف آرند بهتر - و الا بر می‌آیند - ناچار بمحل رفته بمبالغهٔ آنها عفو تقصیرش فرموده افیون ملتان (که نخورده بود) از حبهای خاصه عنایت کرده رخصت خانه نمودند - اما روزے در همان ایام خواجه ابوالحسن تربتي خط میرزا کوکه را (که در وقتے براجه علي خان مرزبان خاندیس بالفاظیکه بهیچ احدے سزاوار نیست در حق عرش آشیاني نوشته - و بعد فتح آسیر از اموالش بدست خواجه افتاده سالها با خود داشت - آخر ضبط نتواند کرد) از نظر گذرانید - جنت مکاني بدست خان اعظم دادند او بے محابا شروع بخواندن کرد - باریابان حضور از هر جانب بلعن و طعن زبان کشودند - پادشاه فرمودند - که تا حال همان نسبت محبتي (که عرش آشیاني با تو داشتند) مانع است - و الا دوش ترا از بار سر سبک میکردم - و از منصب و جاگیر معزول شده نظر بند گردید - در سال سیوم صوبه‌داري گجرات بنام او قرار یافته پسر جهانگیر قلي خان نیابةً بحراست آن ملک تعین گشت * (۲) مهم دکن از بے اتفاقي امرا متمشي نگردید سال پنجم با ده هزار سوار بکمک رخصت یافت - و پس ازان ... ن پور مهم رانا بنام خود درخواست کرد - میگفت اگر ... ے کشته شوم شهید میشوم - حسب خواهش او آنچه سامان ...

معفرت خ ...

(۲) در [نسخهٔ ج] بے اتفاقي *

و سرانجام آن مهم بود تمشیت یافت - و چون بر سر کار آمده عرض داشت - که بدون توجه رایات پادشاهي افتتاح این عقده دشوار میثماید - لهذا در سال هشتم سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجري الویهٔ جهانگیري بدارالخیر اجمیر نزول نمود - و بالتماس او شاهزاده شاهجهان تعین گشته مدار کارها بعهده و صوابدید او ماند لیکن پادشاهزاده بنابر طرف‌داري خسرو سلوکهاي ناپسند پیش گرفت لهذا مهابت خان دستوري یافت - که او را از اودیپور بدرگاه آورد و در سال نهم حوالهٔ آصف خان شد - که در قلعهٔ گوالیار محبوس دارند - زباني میرزا نقل کرده اند - که اصلا مرا از دعوت خبرے نبود آصف خان بعرض رسانید - که فلاني بافنا و اعدام من دعوت مي خواند - و چون خلوت و ترک حیوانات و جماع شرط آنست و آن همه در حبس موجود حکم شد - که در وقت اطعمهٔ لذیذه از گوشت مرغ و دراج از بهر میرزا بپزند *　　* ع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

و بعد از سالے (که از زندان بر آوردند) اول نوشته گرفتند - که ناپرسیده حرف نزند - چه زبان باختیار نداشت - شبے جهانگیر قلي خان گفتند - ضامن پدر میشوي - عرض کرد همه چیز او هستم - اما ضامن زبان او نمي‌توانم شد خواستند منصب پنجهزاري بحال نمایند جهانگیر پادشاه نقل کردند - که چون عرش آشیاني خواستند (که خان

اضافهٔ دو هزاري بدهند) شيخ فريد بخشي و راجه رام داس را بخانه اش فرستادند - كه مباركباد بگويند - او در حمام بود - تا يک پاس سر دروازه نشستند - پس ازان (كه در ديوان خانه بر آمد) آنها را طلبيده مباركباد شنيد - نشسته دستي بر سر گذاشت - و گفت كه ضرور شد براى كار ايشان جمعيت ديگر نگاهداشتن - ... زيان است - شرم هيچ مدارائي نكرده رخصت نمود - اين ... ميرزا كوكه ايستاده تسليم نمايد مي‌آيد كه براى بجاي منص ... آرند - و در سال هيزدهم ميرزا كوكه (٢)

دابا شما بنيابت او آداب بجا ... ر بخش پسر خسرو (كه بصوبه‌داري باتاليقي و همراهي سلطان دا ... ست يافت - و در احمدآباد سال گجرات نامزد شده بود) رخد ... ـسي و سه هجري باجل طبعي نوزدهم سنه (١٠٣٣) ه ... ـهن و سلاست بيان يكتا بود - و در تاريخ‌داني در گذشت - بحدت ... شعر هم ميگفت - ازوست * * بيت * مستثني - گاهے ...

* نشد حاصل مرا كام دل از ناموس و ننگ *

* چون ... بعد ازين خواهم زدن بر شيشهٔ ناموس سنگ *

... عليق بسيار خوش مينوشت - شاگرد ميرزا باقر پسر ... ست - كه باتفاق ارباب استعداد نمک قلم او از خط مشهور هيچ كم نيست - در معما نويسي يد طولي داشت (٣) ربيت نورزيده ميگفت كه من در عربي داء عربم - گويند

نسخهٔ [ب] شازدهم (٣) نسخهٔ [ب ج] مربيم *

در مصاحبت بے نظیر بود - سخنهای رنگین داشت - ازو ست *
شخصی حرفی گفت - راست انگاشتم - چون مبالغه کرد بشبهه افتادم
همین که سوگند خورد دانستم دروغ است - و از مطایبهای او که
مردم دولتمند را چهار زن لازم است - یکے عراقي بجهت مصاحبت
همزبانی - دوم خراسانی برای سامان خانه - سیوم هندي بواسطهٔ
شاهزاده شاهج... ماوراءالنهري بجهت شلاق - تا دیگران عبرت گیرند
زناشوئي - چهارم ما...
لیکن ... گوئي هم سرآمد ابنای زمان بود
اما در خبث و نفاق و درشت... معزول بحضورش میآمد
و بسیار مغلوب غضب میشد - هرگاه
مستوفي زرے (که بر ذمه‌اش برآورده فورا ادا کردے رهیدے
نمیخست - و اگر بعد ازین
و الا چندان میزد که تار و پود زندگی
کي لک روپیه بر ذمه‌اش
زنده ماندے دیگر مزاحمت نبود
قلم را سر نمي‌تراشید
میشد - و سالي نبود که یک دو مرتبه هنود
گویند هنگامی اکثر اینها رخصت غسل گنگ د - بدیوان خود
رای درک داس گفت - چرا تو نمیروي - عرض کرد که گنگ
بنده زیر قدم نواب است - فهمیده آن طریقه را بر طرف کرد
بنماز مقید نبود اما در مذهب تعصب تمام داشت -
در مراسم ارتداد و زندقه (که پادشاه وقت اختیار کرده
تبعیت ننمود - بے محابا بزشتي و شناعت منسوب ساخ
زمانه ساز نبود - در عهد جنت‌مکاني با آنهمه پیش آمد
اعتماد الدوله بخانهٔ هیچکس نرفت - حتی بر دروازهٔ نور

بیگم هم - بخلاف خانخانان میرزا عبدالرحیم - که بخانهٔ رای گوردهن دیوان اعتماد الدوله شتافت *

چون ذکر ارتداد اکبر پادشاه تقریبا بزبان قلم گذشت مجملی شرح آن ناگزیر سیاق کلام افتاد - اگرچه این مقدمه از کفر ابلیس مشهورتر است - و هرچند (که مورخین و اخبار نویسان عهد بنابر ضرر و توهم اذیت زبان خامه بدان آشنا نکرده اند) مگر برخی بکنایه و شیخ عبدالقادر بداونی و امثال او بصراحت هم نوشته اند - لهذا جهانگیر پادشاه قدغن نمود که تاریخ شیخ صحافان ممالک محروسه بیع و شرای آن ننمایند - ازین جهت آن نسخه کمیاب است و اخراج علما و احداث سجده و ترویج دیگر رسوم خلاف اسلام همه از اوضح براهین این مطلوب (۲) است - و زیاده برین چه میباشد که عبدالله خان اوزبک والی توران درین باب (که بیکی از آحادالناس نمیتوان گفت - تا بپادشاه عظیم الشان چه رسد) بعرش آشیانی نوشت - در جواب تبریه و تزکیهٔ (۳) بسیار بتحریر آورده باین قطعه معذرت خواست *

* قطعه *

* قیل ان الاله ذو ولد *

* قیل ان الرسول قد کهنا *

* ما نجا الله و الرسول معا *

* من لسان الوری فکیف انا *

---

(۲) در [بعضی نسخه] مطلب (۳) نسخهٔ [ب] تنزیه * ر۰م صفر سنه

چنانچه در اکبرنامه و منشآت شیخ ابو الفضل مندرج است - اما آنچه از تتبع آثار و اخبار محرر اوراق متفرس شده (۲) و بذهن متبادر میگردد حاشا که دعوی الوهیت و نبوت باشد - پادشاه زمان اصلا مقدمات علمي نورزیده - و مساس کتاب مطلقا نداشت - اما فطانت رسا و شعور تند بدرجهٔ اعلی بود (۳) - هرچه بعقل پسندیده مي‌نمود میخواست رواجي یابد - اکثر علما مراتب دنیوي مطمح نظر داشته مزاجگوئي و خداوند ستائي اختیار کردند - پیش آمده فیضي و ابو الفضل هم ازین جهت بود - که آنها برگزیده و مختار خاطر پادشاهي را بدلیل عقلي سفسطي مدلل مي‌نمودند - و خلع ربقهٔ تقلید سلف را تحقیق نامیده پادشاه را محقق زمانه و مجتهد وقت قرار دادند - و چون فضل و کمال این دو برادر دران مرتبه بود (که هیچ کس از همعصران قوت سر پنجگی آنها نداشتند) و در اصل درویش زاده و مفلوک بیش نبودند و یک دفعه بقرب و اعتبار سلطاني اختصاص یافتند حسد پیشها (که همیشه عالم ازین قسم مردم پر است) خصوص همچشمان از ملاهای سقیفه‌بند (که رشک اندوزي و ناتوان بیني را حمیت دین نام نهند) چه اراجیف و اکاذیب که شهرت ندادند - و چه هنگامها که برپا نکردند و از عصبیت و نفسانیت جان و مال خود درین کار باختند عفا الله عنهم ٭

---

(۲) اعتماد الدولهٔ [ج] بمحرر اوراق (۳) نسخهٔ [ج] بمقاش ٭

خان اعظم اولاد بسیار داشت - ارشد آنها جهانگیرقلي‌خان است
که احوال او بقید قلم در آمده - دیگر میرزا شادمان - که در عهد
جهانگیري به شاد خان مخاطب گردیده - دیگر میرزا خرم‌است - که
وقت عرش‌آشیاني حکومت جونه‌گدهه مضاف صوبهٔ گجرات (که
در جاگیر پدرش مقرر بود) داشت - و در عصر جنت مکاني بکامل
خان نامور شده در مهم رانا همراه پادشاهزاده سلطان خرم تعین‌یافته
دیگر میرزا عبدالله است - که در زمان سلطنت جهانگیري سردار
خان خطاب یافته - و پادشاه اورا همراه خان اعظم بقلعهٔ گوالیار
محبوس نموده بود - پس از رهائی پدر او هم مورد ترحم گشته
دیگر میرزا انور است - که صبیهٔ زین خان کوکه را بقید ازدواج آورده
هر یکے ازینها بمنصب سه هزاري و دو هزاري رسیده *

* خانخانان میرزا عبدالرحیم *

خلف الصدق بیرام خان است - والده‌اش از نژاد خانان میوات
بود - چون جنت آشیاني در سنه (٩٦١) نهصد و شصت و یک
بدارالملک دهلي نزول اقبال نموده مرتبهٔ ثاني سریر آرای هندوستان
شد براي استمالت و تالیف زمینداران اطراف و جوانب اولیای
دولت را با فرزندان آن‌طبقه نسبت میکرد - جمال خان عم زادهٔ
حسین خان میواتي (که از زمینداران معتبر هندوستان بود) چون
بملازمت رسید دو صبیه داشت - کلان را پادشاه درحبالهٔ عقد
خود آورده دوم را به بیرام خان تزویج فرمود - چهاردهم صفر سنه

(۹۶۴) نهصد و شصت و چهار هجري آخر سال جلوس اکبري
در بلدهٔ لاهور میرزا عبدالرحیم متولد شد - وقتی (که پدرش
در پتن گجرات بردست افغانے شهادت یافت) چهار ساله بود
بے اعتدالان دست تاراج باردوی خان دراز کردند - محمد امین
دیوانه و بابا زنبور میرزا را با والدهٔ او ازان آشوبگاه برآورده
احمدآباد رویه روانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ کنان
بشهر رسیدند - پس از چهار ماه محمد امین دیوانه و برخے پرستاران
میرزا را برداشته عازم حضور گشتند - در جالور فرمان طلب از پیشگاه
خلافت نیز رسید - سرآغاز سال هشتم سنه (۹۶۹) نهصد و شصت
و نه هجري در آگره بزمین بوس عرش آشیاني استسعاد یافت
پادشاه با هجوم بدگویان و بد اندیشان آثار نجابت و حقیقت
از ناصیهٔ او دریافته مشمول تربیت و پرورش خاص گردانید *

و چون بسن رشد و تمیز رسید بخطاب میرزا خاني
سرفرازي یافته ماه بانو همشیرهٔ خان اعظم کوکه را بازدواج او
درآوردند - سال بیست و یکم سرداري گجرات بنام میرزا نامزد گشته
حل و عقد مهمات بوزیر خان قرار گرفت - در سال بیست و پنجم
بمیر عرضي حضور افتخار اندوخت - و سال بیست و هشتم باتالیقي
شاهزاده سلطان سلیم بلند مرتبه گردید - و در همین سال بر سلطان
مظفر گجراتي ظفر یافت *

تفصیلش اینکه سلطان مظفر در نخستین یورش گجرات بدست

(٩٦٤) نهصد و شصت و چهار هجري آخر سال جلوس اكبري در بلدهٔ لاهور ميرزا عبدالرحيم متولد شد - وقتي (كه پدرش در پتن گجرات بر دست افغاني شهادت يافت) چهار ساله بود بے اعتدالان دست تاراج باردوي خان دراز كردند - محمد امين ديوانه و بابا زنبور ميرزا را با والدهٔ او ازان آشوبگاه بر آورده احمد آباد رويه روانه شدند - و با افغانان دنبال گرفته جنگ كنان بشهر رسيدند - پس از چهار ماه محمد امين ديوانه و برخي پرستاران ميرزا را برداشته عازم حضور گشتند - در جالور فرمان طلب از پيشگاه خلافت نيز رسيد - سر آغاز سال ششم سنه (٩٦٩) نهصد و شصت و نه هجري در آگره بزمين بوس عرش آشياني استسعاد يافت پادشاه با هجوم بدگويان و بد انديشان آثار نجابت و حقيقت از ناصيهٔ او دريافته مشمول تربيت و پرورش خاص گردانيد *

و چون بسن رشد و تميز رسيد بخطاب ميرزا خاني سرفرازي يافته ماه بانو همشيرهٔ خان اعظم كوكه را بازدواج او درآوردند - سال بيست و يكم سرداري گجرات بنام ميرزا نامزد گشته حل و عقد مهمات بوزير خان قرار گرفت - در سال بيست و پنجم بمير عرضي حضور افتخار اندوخت - و سال بيست و هشتم باتاليقي شاهزاده سلطان سليم بلند مرتبه گرديد - و در همين سال بر سلطان مظفر گجراتي ظفر يافت *

تفصيلش اينكه سلطان مظفر در نخستين يورش گجرات بدست

ملازمان پادشاهي افتاده زنداني گشت - او را نزد منعم خان خانخانان فرستادند - چون روزگارش بسر آمد بحضور باز گردید و بخواهش شاه منصور دیوان حواله شد - سال بیست و سیوم از حبس گریخته بگجرات شتافت - و در حواشي جونه گڈهه (۲) در حمایت کاٹهي (۳) آرامش گرفت - امرا سهل انگاري نموده بدو نپرداختند درین هنگام (که اعتماد خان از تغیر شهاب الدین احمد خان ایالت گجرات یافت) بعضے نوکران حاکم معزول در بے حقیقتي زده سر شورش برداشتند - مظفر نیز بآنها پیوسته بسري هنگامه آرا گشته احمدآباد را متصرف شد - عرش آشیاني میرزا خان را با فوجے شایسته تعین نمود - چون با مظفر چهل هزار سوار فراهم آمده وهمگي مردم پادشاهي ده هزار بودند امرا مصلحت جنگ نمیدادند و پادشاه نیز نوشت - که تا قلیج خان و غیره امرای کمک از مالوه نرسند جنگ را آماده نگردد - دولت خان لودي (که صاحب وخیرشمشیر میرزا بود) گفت - درانوقت فتح بشرکت است - اگر میخواهي خانخانان شوي تنها فتح باید کرد - والا کشته شدن به از بگمنامي زیستن است - میرزا خان بهمت افزائي همراهان درآمده همه را دل نهاد محاربه ساخت - و بسرکیچ سه کروهي احمد آباد سخت چپقلش رو داد - هر طرف بهادران با یکدیگر آویخته

(۲) در [بعض نسخه] جونا گڈهه - و در [بعضے] جونه گڈهه (۳) نسخهٔ [ب] کاٹهي ٭

داد مردي ميدادند - ميرزا خان با سه صد جوان و صد فيل مست ايستاده بود که مظفر با شش هفت هزار سوار در برابر آمد - بعضي هوا خواهان جلو گرفته آهنگ برگردانيدن نمودند - ميرزا خان پاي جلادت افشرده برخي را خون بخاک آميخت - و بسيارے راه گريز سپردند - مظفر (که ايستاده نخوت ميفروخت) سراسيمه گشته رو بهزيمت نهاد - وبکهنبايت رفته مالے از تجاران برگرفت و باز سرشورش برداشت - ميرزا خان امراي مالوه را (که بتازگي پيوسته بودند) همراه گرفته روانه شد - و مکرر مالشے بسزا داد او سر بطرف نادوت برآورد - و دران ناحيه از سرنو هنگامهٔ پيکار گرمي گرفت - تهور منشان هر دوسو پياده شده کارنامها ظاهر کردند آخر مظفر رو ازجنگگاه برتافته سمت راج پيپله (۲) ره سپر ناکامي گشت - ميرزا خان از پيشگاه خلافت و جهانباني بمنصب عمدهٔ پنجهزاري و خطاب والاي خانخاناني مباهي گشته سر افتخار بآسمان برين رسانيد *

گويند روز فتح گجرات آنچه با او بود همه را بمردم بخشيد آخر وقت شخصے آمده گفت که بمن چيزے نرسيده - يک قلمدان باقي مانده بود - بار داد - و پس از نظم و نسق ملک برهم خوردهٔ گجرات قليج خان را درانجا گذاشته خود شرف حضور دريافت در سال سي و چهارم وقائع بابري را (که از زبان ترکي بفارسي (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ب] راج پله (۳) نسخهٔ [ب] فارسي کرده بود ٭

بوده بود) بنظر پادشاه درآورده فراوان آفرین اندوخت - و در همین سال (که سنه (٩٩٨) نهصد و نود و هشت هجري بود) بوالا پایهٔ وکالت بلند مرتبه شده جونپور باقطاع او مقرر گردید - و در سال سي و ششم سنه (٩٩٩) نهصد و نود و نه ملتان در تیولش قرار یافته تسخیر تتهه و ولایت سندهه پیش‌نهاد همت ساخته عازم گشت - شیخ فیضي تاریخ این عزیمت * قصد تته * یافته *

٩٩٩

و چون خانخانان بچالاکي و تیزدستي از پایان قلعهٔ سیهوان (٢) که سیوستان گویند گذشته لکهي (٣) را (که دروازهٔ آن ملک است - مثل گدهي بنگاله و بارهمولهٔ کشمیر) بدست آورد میرزا جاني حاکم تتهه (که بپاوش ستیز آمده بود) پس از جنگهای سخت هزیمت یافته در سال سي و هفتم بآشتي گرائید - بشرط آنکه قلعهٔ سیهوان را (که بر ساحل دریای سندهه است) بسپارد - و میرزا ایرج پسر خانخانان را بدامادي برگیرد - و بعد از برشکال بملازمت شتابد چون از کم آذوقي بسپاه پادشاهي هم خستگي راه یافته‌بود خانخانان پذیرش نموده قلعه بحسن علي عرب سپرده بیست کروهی سیهوان متوقف شد - چون هنگام بارش بسرآمد میرزا جاني عذرها درنیامدن پیش آورد - ناچار خانخانان روانهٔ تتهه شد - میرزا سه کروهی شهر برآمده فکرها داشت که یکدفعه فوج پادشاهي چیره دست گردید - ناگزیر بلابه‌گري در آمده تمام مملکت بمردم

---

(٢) نسخهٔ [ا ب] سیوستان (٣) در [بعضي نسخه] لکي را *

پادشاهي باز گذاشته با زه و زاد همراه خانخانان بملازمت رسیده کامیاب عافیت گردید - ملا شکیبي (که نوکر خانخانان بود) مثنویئ درین فتح گفته - این بیت ازانجا ست * * بیت *

* همائی که بر چرخ کردے خرام *
* گرفتي و آزاد کردي ز دام *

خانخانان هزار اشرفي صله داد - میرزا جاني نیز هزار اشرفي بملا داده گفت - رحمت خدا مرا هما گفتي (٢) - اگر شغال میگفتي زبانت که میگرفت *

چون شاهزاده سلطان مراد حسب‌الامر پادشاهي بتسخیر دکن از احمدآباد گجرات بر آمده بانتظار لشکر کمکي در بهرونچ نشست خانخانان (که بهمراهي شاهزاده از حضور تعین شده بود) در بهیلسه (٣) محال جاگیر خود لختے بسر برده باوجین رو آورد شاهزاده ازین آگهي برآشفته خشم آلود پیغامے بر گذارد - او نوشت که راجه علي خان مرزبان خاندیس یگانگي داستان بر میسراید اورا همراه گرفته میرسد - شاهزاده بغضب در شده بهمان سپاه گجرات روانهٔ دکن شد - خانخانان لشکر و توپخانه را بمیرزا شاهرخ سپرده خود با راجه علي‌خان تیزروي فرا پیش گرفت - و در قلعهٔ چاندور سي کروهي احمدنگر بشاهزاده پیوست - بعد چندے بار دادند اما هیچ التفاتے بحالش نرفت - خانخانان بآزردگي در شده دست

---

(٢) نسخهٔ [ا] گرفتي (٣) در [بعضی نسخه] بهلسه

از کار باز کشید - اگرچه آخر ربیع‌الآخر سنه (۱۰۰۳) هزار و چهار هجري احمد نگر را گرد گرفتند و بمورچال دواني و نقب زني پرداختند لیکن بهوشیاري و دلاوري چاند بي‌بي سلطان همشیرهٔ برهان نظام شاه زوجهٔ علي عادل شاه بیجاپوري (که باتفاق ابهنگ خان حبشي تحصن گرفته بود) و هم بعلت نفاق امرا و کار شکني یکدیگر فتح قلعه بآساني صورت نگرفت *

چون درونیان از دوئي سران لشکر آگهي یافتند آشتي داستان بر سرائیدند - که بهادر پور زادهٔ برهان نظام شاه را از زندان برآورده آن خورد سال را خطاب نظام الملک داده نوکر والا درگاه برسازند و آباد ملک احمد نگر باقطاع او قرار گیرد - و ولایت برار بتصرف پادشاهي باز گردد - هرچند کار آگهان کم آذوقي و سراسیمگي و دستان سرائي دژ نشینان بر گذاردند از بے اتفاقي کسے گوش نکرد و درین‌ضمن آمدآمد سهیل خان خواجه سرا معتمدالدوله بیجاپوري بکمک نظام‌شاهیه یاور پیشین عزم گشته بوساطت میر مرتضی صلح نموده ببالا پور برار برگشتند - و چون سهیل خان با فوج بیجاپور در میمنه و قطب‌الملکیه دست چپ و نظام الملکیه در قول نخوت افزوده عرصهٔ مبارزت آراست شاهزاده را بسیچ آویزش در سر گرفت امرا از پایه نشناسي (۲) بدان نگرائیدند - خانخانان با میرزا شاهرخ و راجه علي خان از شاه پور بسوی غنیم چالش نمود - آخر

(۲) در [بعضی نسخه] پایه شناسي

جمادی الاخرٰی سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجري نزد قصبهٔ اشتي دوازده کروهی پتهري (۲) نبرد پیرا گردید - آویزش سخت روداد - مرزبان خاندیس با پنج سردار و پانصدکس (که در مقابلهٔ خانخانانیه بود) مردانه فرو شد - آنها اورا قول فهمیده بسر آمدن حیات میرزا شاهرخ یا خانخانان دانسته دست بتاراج کشادند - خانخانان نیز فوج روبروی خود را برداشته دران تیره شب از یکدیگر جدا شده ایستادند - و هردو گروه گمان فیروزي بخود برده شب بر پشت اسپ گذرانیدند - بامدادان فوج پادشاهي (که هفت هزار کس بود) چون همه شب بتشنگي گذشت دریا سو گام برداشت - مخالف با بیست و پنج هزار سوار آهنج پیکار در سرگرفته رو بآویزش نهاد سرداران بسیار از هر سه فوج غنیم دست فرسود نیستي گشتند *

گویند دولت خان لودي (که هراول خانخانان بود) هنگامے (که سهیل خان توپخانه و فیلان بر رو داده قدم فراتر گذاشت) با خانخانان گفت - که همگي ششصد سواریم - پیش رو رفتن خود را بای دادن است - در کمر غنیم در مي‌آیم - خانخانان گفت که نام دهلي بباد میدهي - جواب داد که حریف را اگر برداشتیم صد دهلي ایجاد کرده باشیم - و اگر مردیم کار با خداست - و چون خواست (که اسپان بردازد) قاسم بارهه با سادات همراه بود - گفت که ما و شما هندوستاني ایم - غیر از کشته شدن چاره نیست - ارادهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] بتهري *

خان باید دریافت که چیست - دولت خان برگشته بخانخانان گفت که چنین انبوهی در پیش است - و فتح آسمانی - اگر شکست رو دهد جائی نشان دهید - که ما شما را دریابیم - گفت زیر لاشها - دولت خان با سادات بارهه از کمرگاه درآمده غنیم را برشورانید - و در کمتر زمانی سهیل راه فرار سپرد - گویند خانخانان درین روز از نقد و جنس هفتاد و پنج لک روپیه با خود داشت - همه را یغمائی ساخت - زیاده بر دو شتر بار همراه نماند - و با رصف چنین فتح سترگ مهمات انجام شایسته نگرفت - خانخانان حضور طلب گردید - سال چهل و سیوم بملازمت سربلندی یافت - کوچ او ماه بانو هم درین سال درگذشت *

چون عرش آشیانی کنگاش مهم دکن ازو استفسار کردند طلب شاهزاده بحضور و تفویض رتق و فتق دکن بنام خود عرض نمود پادشاه را بد آمد - از نظر انداختند - و چون شاهزاده مراد فوت کرد و سال چهل و چهارم سلطان دانیال بگشایش دکن مامور شد و عرش آشیانی خود نیز عزیمت آندیار فرمود خانخانان را مجددا برنواخته نزد شاهزاده فرستادند - آخر شوال سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري شاهزاده باتفاق خانخانان قلعهٔ احمدنگر را گرد گرفت - از هر جانب فراوان کوشش بکار رفت چاند بي‌بي عهد و پیمانی درمیان آورد - چیتهٔ خان خواجه سرا ازین معني سر باز زده باتفاق برخی بدگوهران آن گزین بانو را

جان بشکرد - و توپ اندازي فرا پیش گرفته مکرر از قلعه بیرون شده در آویختند - پس ازانکه بنقب سي گز دیوار بر هوا شد از برج بلبلي (۲) گندآوران درون شده بدم تیغ بسیارے را گذرانیدند - و بهادر پور ابراهیم را (که بنظام شاهي برگرفته بودند) بدست آوردند - و پس از محاصرهٔ چهار ماه و چهار روز قلعه کشایش یافت - خانخانان نظام شاه را گرفته در برهانپور بملازمت عرش آشیاني شرف اندوز گشت - و بهنگام معاودت پادشاهي بدارالخلافه خاندیس را بدان دیس موسوم ساخته بشاهزاده دانیال مرحمت فرمودند و جانا بیگم دختر خانخانان را بشاهزاده پیوند بیوگاني دادند و آن سپهسالار را بمالش راجو منا (که پور شاه علي عم مرتضی نظام شاه را بسري برداشته گرد فتنه بر انگیخته بود) بسمت احمدنگر دستوري دادند - و پس از فوت عرش آشیاني فتورے عظیم بولایت دکن راه یافت - خانخانان سال سیوم جهانگیري سنه (۱۰۱۷) هزار و هفده بحضور رسیده متعهد گردید - که سواي متعینهٔ سابق اگر دوازده هزار سوار تازه کمکي شود در مدت دو سال مهم دکن بانصرام میرسد - لهذا فورا رخصت دکن یافته شاهزاده پرویز باتالیقي آصف خان جعفر و امیرالامرا شریف خان و راجه مانسنگهه کچهواهه و خانجهان لودي مرةً بعد اولی بکمک تعین گشتند - و چون ظاهر شد [که خانخانان از برهانپور در عین برشکال

(۲) در [بعضی نسخه] بلیلي *

(که موسم سکون و قرار است) شاهزاده را ببالاگهات برآورده و از بے اتفاقي سران سپاه سررشتۀ تدبیر از دست داده بغلای غله و سقطي دواب خستگي تمام بجنون پادشاهي راه یافت - و ناچار آشتي نازیبا (که شایان این دولت نبود) بامخالفان کرده مراجعت نمود] مهمات دکن بخانجهان مفوض گشته مهابت خان بآوردن آن کهنه عملۀ روزگار تعین شد ه

چون بحضور رسید در سال پنجم بتیولداري کالپي و قنوج دستوري یافت - که سایر متمردان آن نواح را از بیخ و ریشه براندازد و در سال هفتم چون در دکن بعبدالله خان چشم زخم عظیم رسید و از خانجهان کارے متمشي نشد انتظام آن مهم منحصر در فرستادن خانخانان دانسته با خواجه ابو الحسن رخصت یافت - و چون درین مرتبه نیز باوصف بودن شاهزاده پرویز و امرای عمده کارے صورت نگرفت جنت مکاني سال یازدهم سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجري سلطان خرم را بخطاب شاهي (که از زمان صاحبقران تا آنوقت بهیچ شاهزاده تجویز نشده) رخصت دکن فرموده خود هم در محرم سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بمالوه رسیده طرح اقامت بماندو انداختند - و شاهزاده در برهانپور رنگ توقف ریخته مردم سخندان نزد دنیا داران دکن روانه ساخت - و در همین ایام دختر شاه نواز خان پسر خانخانان را حسب الحکم بعقد ازدواج خویش درآورد - بعد وصول مردم شاهي عادل‌شاه پنجاه زنجیر

فیل و نقد و جواهر (که مجموع پانزده لک روپیه قیمت میشد)
پیشکش فرستاده بعنوان شایسته اظهار بندگي و فرمان پذیري نمود
چنانچه بالتماس شاهزاده بخطاب فرزندي امتیاز یافته در عنوان
فرمان بقلم خاص بدیهه این بیت مرقوم گشت * فرد *

* شدي از التماس شاه خرم *
* بفرزندی ما مشهور عالم *

و قطب الملک هم بارسال همین قدر پیشکش محفوف عنایت گردیده
ملک عنبر نیز سر خدمت بربقهٔ اطاعت در آورده کلید قلعهٔ احمدنگر
و دیگر قلاع با سایر پرگنات بالا گهات (که متصرف شده بود)
تسلیم نمود *

شاهزاده چون از نسق دکن خاطر جمع کرد صاحب صوبگی
خاندیس و برار و احمدنگر بسپه سالار تفویض فرموده شاهنواز
خان پسر کلانش را بضبط ولایت مفتوحهٔ بالاگهات مقرر ساخت
و هر محالی را بجاگیر یکی از امرای صاحب جمعیت کمکي
تنخواه کرده سي هزار سوار موجود و هفت هزار توپچي گذاشته
سال دوازدهم در ماندو بملازمت پدر والا قدر پیوست - جنت مکاني
وقت ملاقات بی اختیار برخاسته دو سه قدم باستقبال شتافت
و منصب سي هزاري بیست هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب
شاهجهاني و بجهت نشستن صندلي متصل تخت (که عنایتی سمت
مخصوص و از زمان امیر تیمور درین سلسله رسم نبود) عنایت فرموده

(۲)
خود از جهروکه پایان آمده خوانچه از جواهر و خوان از زر بر سر فرزند اقبال پیوند نثار فرمود - و چون در سال پانزدهم از عهد شکنی ملک عنبر و تسلط و استیلای برگیان او تهانه داران پادشاهي عنان تماسک از دست داد (حتی داراب خان از بالا گهات برگشته ببالاپور آمد و درانجا نیز پای استقامت نتوانست افشرد و ببرهانپور آمده باتفاق پدر نامور شهربند گردید) شاهزاده شاهجهان با یک کرور روپیه جهت اخراجات یساق و انعام ده کرور دام از ولایت مفتوحهٔ دکن مرتبهٔ ثاني بطریق استعجال دستوري یافت *

گویند چون پیهم عرائض او از نظر پادشاهي گذشت [که کار برمن تنگ شده - و قرار جوهر (که رسمی سمت مقرر) بخود داده‌ام] جنت مکاني بشاهزاده ولیعهد فرمود - که چنانچه عرش‌آشیاني خان اعظم را بایلغار خاص از محاصرهٔ گجراتیان رهائي بخشید شما خانخانان را ازین مهلکه نجات دهید - دکنیان بصیت آمد آمد شاهي از هم پاشیدند - شاهزاده ببرهانپور رسیده از سر نو به بندوبست دکن پرداخت - و چون سال هفدهم شاه عباس صفوي بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار انتهاض نمود و شاهزاده بعجلت هرچه تمام‌تر طلب حضور گشت خانخانان را نیز همراه گرفت - درین میان زمانه طرح دیگر انداخت - و باغوای کوته‌خردان فساد خانه بجائے رسید که بفتنهٔ بیگانه نپرداختند - ناچار شاهزاده با خانخانان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خوانچهٔ جواهر *

عون نموده بماندو اقامت ورزید - جنت‌مکانی بتحریک نور جهان بیگم سلطان پرویز را بسپه‌سالاری مهابت خان تعین فرمود - شاهزاده بعد نمک حرامی رستم خان (که پیش روی عساکر پادشاهي فرستاده بود) با خانخانان از نربده گذشته بیرم بیگ بخشي را بکنار آب نگاهداشته روانهٔ برهانپور گردید - درین‌وقت خط خانخانان (۲) (که بقهان بمهابت خان نوشته بود - این بیت عنوان ساخته) * بیت *

* صد کس بنظر (۳) نگاه میدارندم *

* ورنه بپریدمے ز بے آرامي *

بنظر شاهزاده درآمد - خانخانان را طلبیده اظهار کردند - عذر مسموعے نداشت - لهذا با داراب خان پسرش نظر بند گشت - چون بحوالي قلعهٔ آسیر گذر افتاد پدر و پسر را حوالهٔ سید مظفر خان بارهه نموده بقلعه فرستادند - ازانجا (که حبس داراب خان بسبب بےتقصیري بعید از انصاف بود - و گذاشتن او و نگاهداشتن پدر پسندیده نمود) هردو را طلبیده بقول و عهد وا گذاشتند - و چون مهابت خان با سلطان پرویز بکنار نربده رسیده دید (که کشتیها را بیرم بیگ آن طرف آب برده گذرها را بتفنگ و توپ استحکام داده‌است) بفریب کاري درآمد - و مخفي بخانخانان نوشتها فرستاده آن دیرین سال تجربه‌کار را از راه برد - خانخانان بشاهزاده

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرد خانخانان (۳) نسخهٔ [ج] صد کس بنگاه قید مي‌دارندم ٭

عرضي نمود که فلک بر سر ناسازي‌ست - اگر روزے چند طرح آشتي اندازند هرآئینه سبب امنیت بندها خواهد بود - شاهزاده (که همواره همت برفع فساد مصروف داشت) سنوح این سانحه فوز عظیم دانسته خانخانان را بخلوت سرا برد - و مجددا بسوگند مصحف شریف خاطر ازو مطمئن ساخته روانه نمود - که این طرف آب بوده در انچه صلاح طرفین باشد صلح قرار دهد - چون از رسیدن خانخانان و آوازهٔ آشتي در پاسباني گذرها وهنے راه یافت مهابت خان (که منتهز فرصت بود) هنگام شب جمعے از جوانان کار طلب را از آب در گذرانید - و خانخانان بمراسلات مزورانهٔ سلطان پرویز و مهابت خان فریفته گشته از دنیا دوستي حق ناشناسي بکار برد و عهد و سوگند تازه نسیا منسیا نموده بمهابت خان پیوست - ناچار شاهزاده شاهجهان توقف در برهانپور مناسب ندیده از راه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان ببرهانپور آمده باتفاق خانخانان از آب تبتي گذشته بتعاقب قدرے راه نوردید - خانخانان براجه بهیم (که از ارکان دولت شاهي بود) بر نوشت - که اگر شاهزاده فرزندان مرا وا گذارند لشکر پادشاهي را بلطائف الحیل برمیگردانم و الا کار بدشواري خواهد انجامید - راجه بهیم جواب فرستاد - که هنوز پنج شش هزار جانفشان (۲) در رکاب - هرگاه نزدیک رسید اولاد را بقتل آورده بر تو خواهیم تاخت *

---

(۲) در [بعض نسخه] رسند *

شاهزاده پس از ضبط ولایت بنگاله چون عزیمت بهار نمود داراب خان را از قید برآورده حاکم آنجا ساخت - مهابت خان درین هنگام (که بمقابلهٔ شاهزاده رهگرای الهآباد بود) خانخانان را (که از نیرنگ سازي و افسون طرازیِ او نگراني داشت) نظر بند ساخت - در سال بیستم جنت مکاني اورا از پیش مهابت خان بحضور طلب داشته صفح جرائم فرموده معذرت خواستند - که این همه از قضا و قدر سر زده - باختیار ما و شما نبود - من خود را شرمنده تر از تو مي بینم - و بانعام یک لک روپیه و بحالیِ منصب و خطاب و جاگیر مالکوسه سرفرازي یافت - آن پیر نذک و ناموس بباد دادهٔ دنیا پرست این بیت در نگین نقش کرد * * بیت *

* مرا لطف جهانگیري ز تائیدات رباني *
* دوباره زندگي داده دوباره خانخاناني *

مهابت خان در حین طلب حضور او معذرتها خواست - و در سامان و سرانجام کوتاهي ننموده بزعم خود در رفع غبار خاطرش کوشید بحسب اتفاق خانخانان رخصت جاگیر گرفته در لاهور متوقف بود که مهابت خان معاتب گشته بعزم حضور بلاهور رسید - خانخانان اصلا احوال پرسي هم نکرد - مهابت خان سوختهٔ بیمروتیِ او شد - چون بکنار آب بهت استیلا یافت مردم تعین کرد - که اورا از راه برگردانند خانخانان در دهلي لنگر اقامت انداخت - در همان ایام شعبده باز فلک لعبتے دیگر برانگیخت - وقت مراجعت رایات پادشاهي

از کابل مهابت‌خان آوارهٔ ادبار گشت - نور جهان بیگم خانخانان را طلب (۲) داشته با فوجے بتعاقب او تعین کرد - و دوازده لک روپیه با فیل و اسپ و شتر از طرف خود رعایت نمود - و تیول مهابت خان نیز بدو تنخواه کرد - اما زندگي فرصت نداد - در لاهور بیمار شد - و بدهلي رسیده در سن هفتاد و دو سالگي سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش هجري آخر سال بیست و یکم جهانگیری ودیعت حیات سپرد * خان سپه سالار کو * ۱۰۳۶ تاریخ است و متصل مقبرهٔ همایون پادشاه مدفون گردید *

خانخانان در قابلیت و استعداد یکتاي روزگار بود - و او عربي و فارسي و ترکي و هندي زبان داشت - شعر خوب مي‌فهمید ومیگفت - رحیم تخلص میکرد - گویند که باکثر زبانها (که در عالم رایج است) حرف میزد - و سخا و همت او ضرب‌المثل هند است بلکه برخے حکایات مستبعد شمارند - گویند روزے بر براتها دستخط میکرد - بر براتِ پیادهٔ بجاي هزار تنکه هزار روپیه دستخط کرد و همان بحال داشت - مکرر شعرا را در صله بزر سرخ سنجید - روزے ملا نظیري (۳) گفت - که لک روپیه چه قدر توده میشود - ندیده ام فرمود از خزانه بیارند - و چون جمع کردند ملا گفت - شکرالله که بسبب نواب من اینقدر زر دیدم - فرمود همه بملا دهند - که حالا شکر الٰهي کند - همواره مبلغهاي خطیر بدرویشان و علما باعلان و اخفا

(۲) نسخهٔ [ج] طلبیده (۳) در [بعضي نسخه] ملا نظري *

میداد - و بدور دستہا سالیانہ میفرستاد - اجتماع اهل کمال از هر فن در وقت او مثل عهد سلطان حسین میرزا و میر علي شیر بود *

بالجمله در شجاعت و سخاوت و دانش و تدبیر ملکي سرآمد روزگار بود - اما کینه وري و دنیا دوستي و زمانه سازي بیشتر داشت بارگیر کلامش بود - که با دشمن در لباس دوستي دشمني نموده آید از براي او گفته‌اند * * بیت *

* یک وجب قد و صد گره در دل *

* مشتکی استخوان و صد اشکل *

تقریبًا سي سال بدفعات در دکن ماند - هرکه از شاهزادها و امرا بکمک آمد اخلاص و اطاعت سلاطین دکن باو دیده نفاق و غدر نسبت باو میکردند - حتی شیخ ابو الفضل فتواي بغي در حق او میداد - در عهد جهانگیري بدوستي ملک عنبر متهم شده تغیر گشت - محمد معصوم نوکر معتبرش کور نمکي کرده بعرض پادشاه رسانید - که مکاتیب ملک عنبر نزد شیخ عبدالسلام لکهنوي ست که ملازم خانخانان بود - مهابت خان بپژوهش آن مامور شد چندانکه بتعذیب آن بیچاره پرداخت - جان در باخته بافشا اسب نکشود *

خانخانان از اعاظم امراي این سلطنت بود - نام نامي او بر صفحهٔ ایام نقش دوام گرفته - در عهد عرش آشیاني مصدر خدمات شایسته گردید - ازانجمله سه کار نمایان کرد - فتح گجرات - و تسخیر

سندهه - و شکست سهیل خان بیجاپوري - چنانچه بتفصیل بجای
خود ثبت افتاد - اما در زمان جهانباني جنت مکاني کارے ازو
روائي نگرفت - با همه دانائي درست و فهمید پسندیده ذلتها
کشید - و از حب جاه دست باز نداشت - گویند سخت ولوعي باخبار
دربار داشت - با آنکه دو سه کس روزنامچه را هر روز بڈاک چوکي
میفرستادند جواسیس بر عدالت خانه و کچهریها و چبوتره هتي در
چوک و کوچه و بازارها تعین بود - که هرچه بافواه عوام مي‌شنیدند
بتحریر در مي‌آوردند - شام همه را خوانده در آتش میسوخت
گویند اکثر چیزها دران وقت مخصوص خاندان اینها بود - چنانچه
پر هما که بر سر کسے نمیزد - مگر شاهزادها - با آنکه پدرش امامیه
مذهب بود خانخانان اظهار تسنن میکرد - مردم محمول بر تقیه
میکردند - لیکن پسرانش سني متعصب بودند - سوای شاهنواز خان
و داراب خان پسران دیگر هم داشت - یکے میرزا رحمن داد - که
والده‌اش از قوم سودهة امرکوٹ بوده - در جواني بحیثیات شگرف
آراسته - پدر بسیار دوست داشتے - در مهکر (۲) قریب العهد بفوت
شاهنواز خان درگذشت - کسے را یارا نبود که باظهار آن پردازد
پدر خواست مردم محل حضرت شاه عیسی سندهي (قدس سره)
بخانهٔ خانخانان آمده تعزیه و تسلیه فرمود - دوم میرزا امرالله
از بطن جاریه بود - بے تربیت مانده در جواني زندگي بسپرد

(۲) نسخهٔ [ب] بهکر ه

و عمدهٔ دوامت خانخاناني میان فهیم بود - اگرچه شهرت بغلامي
دارد اما در اصل راجپوت پسرے ست مثل فرزندان پرورش یافته
کمال صلاح و تقوی داشت - تا دم واپسین نماز تهجد و چاشت
و اشراق ازو قضا نشد - درویش دوست بود - با سپاه برادرانه
بر خوردے - لیکن تند مزاج - صدای تازیانه همیشه بلند بود *

گویند روزے دید که راجه بکرماجیت شاهجهاني با داراب خان
تکیه زده بر یک مسند نشسته - زبان بفحش کشوده گفت - مثل تو
برهمنے با نبیرهٔ بیرام خان برابر نشیند - ای کاش عوض میرزا ایرج
این مي‌مرد - هر دو بعذر خواهي درآمدند - چون آخر طبیعت
خانخانان انحرافے یافته بود اورا بر فوجداري سرکار بیجاگدهه پای
حساب آورد - او درشتي بسیار بجواب کرده طپانچهٔ بر روی حافظ
نصر الله (که دیوان صاحب اختیار بود) زده از شهر برآمد - گویند
خانخانان نیم شبے خود رفته برگردانید - و در شجاعت و تهور
آیتے بود - چون مهابت خان بفکر قید خانخانان شد اول فهیم را
خواست که بتطمیع منصب عمدهٔ پادشاهي و انواع مواعید بفریبد
راضي نشد - مهابت خان گفت - تا چند بر سپاهگري خود مینازي
فهیم هرچند بخانخانان گفت (که اینجا غدر و مکر معلوم میشود
مبادا بذلت و خواري کشد - مسلح و مستعد گشته عزم حضور
باید نمود) قبول نکرد - چون نظر بند ش نمودند پیشتر مردم
پادشاهي را مهابت خان بر سر فهیم فرستاد - او بپسر خود فیروز

خان گفت - چندے مردم را نگهدار - که تجدید وضو کرده دوگانه
بسلامت ایمان ادا نمایم - پس از فراغ با پسر و چهل‌کس از ملازمان
خود جان را فدای آبرو ساخت *

* خدمت پرست خان *

رضا بهادر نام - از اوان صبی بغلامي و پرستاري شاهزاده
شاهجهان افتخار داشته بدوام خدمت و سعادت محرمیت
و مزاج داني ممتاز گردید - گویند هنگامے (که شاهزاده بمهم رانا تعین
شده بود) روزے در اودیپور بتقریبی پانصد کره خورد - و بر زمین
نه‌افتاد - و آه نکشید - این سخت جاني وسیلهٔ اعتبارش گشت
بر منصب و عزتش افزودند - بتدریج بپایهٔ امارت تصاعد نموده
بخطاب خدمت پرست خان سر برافراخت - در وقت مراجعت
از صوبهٔ بهار در خدمت سلطان مراد بخش اورا از افزونی اعتمادش
باتفاق سید مظفرخان بارهه در قلعهٔ رهتاس گذاشتند - چون بعد
واقعهٔ ناگزیر جنت‌مکاني اعلی حضرت از جنیر دکن بگجرات رسیده
از کنار تالاب کانگریه ظاهر شهر احمدآباد (که هفت روز مخیم
سرادقات اقبال بود) بجانب مستقر الخلافهٔ آگره کوچ فرمود
از اثنای راه اورا با فرمان از خط خاص نزد یمین‌الدوله بلاهور روانه
نمود - مشتمل برانکه زمانه آشوب طلب است - و زمین فتنه خیز
جهان را از لوث وجود شاهزادهٔ چند (که مادهٔ فساد اند) پاک سازد
خدمت پرست خان در عرض نه روز بڈاک چوکي بلاهور پیوست

گویند سلطان داور بخش مشهور بسلطان بلاقي (که آصف خان باقتضای مصلحت چند روز اورا بر تخت نشانده بود) با برادر خود سلطان گرشاسپ شطرنج مي باخت - غلغلهٔ رضا بهادر شنید بتفرس دریافته با برادر گفت - رضا نیامد - قضای ما و شما آمد یمین الدوله حسب فرمان سلطان شهریار مکحول را با سلطان بلاقي و برادرش پسران سلطان خسرو و طهمورس و هوشنگ پسران سلطان دانیال حوالهٔ خدمت پرست خان نمود - و او بیست و پنجم جمادي الاولی سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت همه را در یک روز بعدم آباد فرستاد *

در سرآغاز جلوس باضافهٔ منصب و خدمت میر توزکي و عنایت عصای مرصع تحصیل مباهات نمود - و پس ازان بتفویض میر آتشي بلند مرتبه گردید - در سال دوم چون خانجهان لودي از آگره فرار نمود او پیش از امرای متعین (که بسرداری خواجه ابوالحسن بتعاقب مامور شده بودند) باتفاق سید مظفر خان بارهه و راجه بیتهل داس گور در حوالي دهولپور بمخالف پیوسته دستبرد مردانه نمود و بارها یکه خود را بر صف غنیم زده دران دار و گیر زخم تیر (که بر شقیقه‌اش رسید) از پا درآمد *

گویند چون خدمت پرست خان در تعاقب مسارعت بکار برده شبگیر نمود راه را غلط کرده بر قبیلهٔ خانجهان (که همراه محمد شه لودي داماداش پیشتر بطرف آب چنبل روانه بود)

رسیده جنگی عظیم در پیوست - و از طرفین بهادري و مردانگي بتقدیم رسید - که ناسخ کارنامهٔ رستم و اسفندیار گشت - محمد شه لودي با دو برادر خود و دوازده نفر از خویشان و نوکران معتبر خانجهان نقد جان درباخت - و رضا بهادر با شصت نوکر عمدهٔ خود بکار پادشاهي آمد - نعش اورا متصل نخاس آگره نقل نموده گنبدے بنا یافت - دختر کوتوال خان غلام گرجي دولت خان (که خانخانان باو بخشیده بود) در حبالهٔ نکاح داشت - و با هم محبت مفرط بود چنانچه حرف عاشقي اینها درانوقت بر زبانها افتاده - هرگاه خدمت پرست خان باو میگفت (که من فدوي جان نثار درگاهم امروز فردا بکار ولي‌نعمت مي‌آیم - حال تو چیست) او افیون و زهر که در کنار پارچهٔ خود بسته داشت مینمود - پس از فوتش اگرچه توفیق مردن نیافت اما ببد حالتي بر سر قبر او نشست - اعلی حضرت ازین جهت اموال خدمت پرست خان را بدو بخشیده یومیه نیز مقرر فرمود - سالے نگذشت که بزر مستي و سلسله جنباني بدهمنشینان شیفتهٔ سرود و رقص گشته بمی‌گساري افتاد - چون بپادشاه خبر رسید اورا در عقد ازدواج قلعه‌دار خان چیلاه درآوردند - و پس از فوتش سر محلوق ساخته باز بر سر قبر رضا بهادر نشست - اعلی حضرت باز آن یومیه بحال فرمود *

گویند رضا بهادر دویست کس بیش قرار نوکر داشت - که هر روز با پنجاه کس طعام میخورد - و چوکي و سواري بآنها

معاف بود - پس از جلوس اعلی حضرت با فوجے سنگین به تنبیه میوان میوات تعین گشت - درانجا خون بسیار ریخت - و همه را تہ تیغ کشید - و بقیة السیف از پیر و جوان همه را مجبوب ساخت تا قطع تناسل شود - و جم غفیر را از نسا و اطفال باسر باگره آورد هر روز جوقے ازان از مجاعت و گرسنگي راه فنا مي پیمودند *

گویند جوهریئے بود - دران وقت بزرداري مشهور - بحضور افضل خان دیوان اعلی آمده بتحصیل ثواب دو لک روپیه بالمقطع بچهار قسط بجهت استخلاص آنها ذمۀ خود قبول کرده آسارا را سرداد - و قسط اول را بخزانه عاید ساخت - و در قسط دوم طومار سي هزار روپیه بابت حویلي و اسباب خانه - و عوض تتمه با پسران و دختران خود آمده در کچهري نشست - چون این کیفیت بعرض پادشاهي رسید و استفسار ازو رفت ظاهر کرد که زنان و اطفال بیگناه هرروز از گرسنگي تلف میشدند - عوض خون بهای آنها جان خود را با زن و اولاد خود باختم - اعلی‌حضرت ازین حسن ادا طومار را واپس داده باقي را هم بخشیدند - لیکن تقید شد را متصدیان دیواني بے‌تحقیق احوال کسے را ضمان نگیرند *

* خانجهان لودي *

پسر دولت خان لودي شاهوخیل است - پیر خان نام داشت در ریعان شباب با برادر کلان خود محمد خان از پدر رنجیده به‌بنگاله پیش راجه مانسنگهه رفتند - روزے (که میخواهند از دریا

گذشته داخل شهر شوند) بر سر کشتیها گفتگو واقع شد - و بزن و خورد انجامید - اتفاقا دو برادر زادهٔ راجه کشته شدند - پس ازانکه راجه از احوال اینها مطلع شد بذابر سابقهٔ معرفت سي هزار روپیه تواضع کرده رخصت نمود - که مبادا از راجپوتیه اذیت کشند - محمد خان در عین جواني درگذشت - و پیرا بیاوری اقبال نزد شاهزاده (۲) سلطان دانیال منظور نظر گردید - گویند بمصاحبت (۳) و قرب بجائی رسید که دوئي نماند - در مخاطبات بفرزندي مخاطب میگشت - پس از فوت شاهزاده در بیست سالگي درخدمت جنت مکاني پیوسته بقرب و منزلت خاص اختصاص گرفت - اولا بمنصب سه هزاري و خطاب صلابت خاني سرفرازي یافته در ایامی معدود بخطاب والای خانجهاني و از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري بلند نامي اندوخت - و در محرمیت و اعتبار سخن شریک و سهیمی نگذاشت حکم نشستن غسل خانه فرمودند - و مکرر اندرون محل بردند ... تند ببیگی از خویشان پادشاه محل نسبت کرده مخاطب ... زمان جهان فرمایند - او عرض کرد که سلطاني مخصوص ... شاهزادها ست - و نشستن حضور و رفتن محل هم مختص بایشان ... میدوارم که این تکالیف معاف شود - و نسبت محل بمیان نیاید گویند جهانگیر پادشاه آقائي و نوکري با او منظور نداشته یارانه سلوک میکرد - اما او دست از نوکري بر نداشته پا از حد خود

(۲) نسخهٔ [ج] شاهزاده دانیال (۳) در[بعضی نسخه] مصاحبت و قربه

فراتر نميگذاشت - چون شاهزاده پرويز با راجه مانسنگهه و شريف
خان امير الامرا بكمك خانخانان تعين دكن شده كارے متمشي
نگشت در سنه (۱۰۱۸) هزار و هيزده هجري خانجهان را با دوازده
هزار سوار جرار ضميمهٔ عساكر منصوره ساختند - و وقت رخصت
پادشاه خود از جهروكهٔ خاص و عام فرود آمده دستار خود را
بر سرش گذاشته دست او گرفته بر اسپ سوار كردند - و حكم شد
كه از حضور نقاره نواخته روان شود - ازين طرف پادشاه و ازان‌سو
خانجهان بے اختيار گريهٔ مفارقت ميكردند - و بهر منزل سوغات
و ارمغاني از حضور ميرسيد - خانجهان در برهانپور توقف نكرده
عزيمت بالاگهات (كه معسكر فوج پادشاهي بود) نمود - در ملكاپور
جنگ عظيم با ملك عنبر واقع شد - سپاه هندوستان (كه از برگي‌گري
دكن واقف نبودند) تيز جلوي‌كرده بسيارے ضايع شدند - پس ازان
خانخانان آمده بتواضع تمام در خورد - و ببالا گهات برد - چون
از حضور قرار يافته بود (كه از طرفے خانجهان با لشكر دكن .از
جانب ديگر عبدالله خان زخمي با فوج گجرات بدولتاباد رفته عنبر را
درميان گيرند - و مالش بسزا دهند) گويند ملك عنبر ازين خبر
مضطرب شده با خانخانان ساخت - و او خانجهان را بلطائف‌الحيل
چندان در ظفرنگر نگاه داشت كه عبد الله خان بدولتاباد رسيد
و هزيمت يافته رجع القهقري نمود - و ملك عنبر ازو وا پرداخته
بقزاقي كهي و رسد اردوی خانجهان همت گماشت - گراني غلا

بجائی رسید که سیرے بیک روپیه میسر نمیشد - و سقطی دواب علاوه گردید - بکمال آسیمه سري صلح گونه کرده ببرهانپور بر گشت
(۲)
واین بدنفسي بنام خانخانان نشست - خانجهان بحضور نوشت که این همه از نفاق این کهنه عمله بوقوع آمد - بعهدهٔ او را بابد گذاشت - و الا طلب حضور شود - که من با سي هزار سوار در عرض دو سال باقبال پادشاهي از استخلاص قلاع این ملک را پرداخته بیجاپور را ضمیمهٔ ممالک محروسه میکنم - و الا روی خود به بندهای درگاه ننمایم - بنابرین مهمات دکن بخانجهان من حیث الاستقلال مفوض گشته خان اعظم کوکه و خانعالم با امرای دیگر بر کمک سابق افزوده خانخانان بحضور شتافت - اما نفاق امرا از میان نرفت - و هیچ بندوبست صورت نگرفت - خانجهان را به تیولداری تهانیسر و اقامت ایلچپور معاتب نموده سرداري بخان اعظم قرار یافت - و بعد سالے (که خانجهان بحضور رسید) همان قرب و منزلت داشت سرموئے تفاوت راه نیافت - تا در سال پانزدهم جلوس (که داعیهٔ قزلباش بتسخیر قندهار ظاهر شد) خانجهان را بصاحب صوبگی ملتان رخصت نمودند - در مبادی سال هفدهم (که شاه عباس صفوي در محاصرهٔ چهل روز قلعهٔ قندهار بتصرف در آورد) خانجهان حسب الحکم جهت مشورت این کار بسرعت تمام روانهٔ حضور شد اما مراجعت این وقت در مردم (که از حکم پادشاهي خبر نداشتند)

---

(۲) در [ا کذرنسخه] بدنفشي *

محمول برخفت و تا سرداری خانجهان گردید - و یقین مردم شد
که درین مرتبه از پایه می‌افتد - بلکه جانبری (۲) نیست - حال آنکه
مکرر فرامین بار رسید - که زنهار ارادهٔ قلعهٔ نغمائی - که مقابله
با سلاطین غیر سلاطین را تجویز نکرده اند - و پس از رسیدن
حضور قرار بران یافت که تا رسیدن شاهزاده خود را بملتان رسانیده
در سرانجام آن یساق کوشد *

گویند اکثر طوائف افغان حوالی قندهار بملتان آمده
بخانجهان گفتند - که بنابر حمیت همقومی اگر از سرکار پنج تنکه
یومیه بسوار و دوتنکه به پیاده مقرر شود (که از قوت ناگزیر است)
با انبوهے تمام در هراولی شما تا صفاهان ملک گرفته میدهیم - و تعهد
میکنیم که بیک روپیه پنج آثار غله بلشکر شما تا آنوقت رسانیم
خانجهان گفت که هرگاه این قسم اتفاق پادشاه معاینه کند مرا زنده
چرا خواهد گذاشت - درین ضمن فلک انقلابے دیگر زد - که میان
پادشاه و شاهزاده ولیعهد شاهجهان برهمزدگی واقع گشته بقتال
و جدال منجر گردید - تعین افواج برسر قندهار موقوف شده متواتر
بطلب خانجهان احکام صادر شد - و آخر پادشاه نوشتند - که درین
وقت شیرخان سور با آن همه عداوت اگر میبود خود را میرسانید
شما هنوز نیامدید - اتفاقا بخانجهان عارضه رو داد - که سیزده
شبانه روز هوش نداشته - و بعد ازانکه بحضور رسید جهت حفاظت

---

(۲) در [بعضی نسخه] جانبر نیست *

قلعهٔ آگره و خزائن آنجا باقامت فتحپور سیکري مامور شد و در سال نوزدهم از انتقال خان اعظم کوکه بصوبه داري گجرات تعين يافت - و چون مهابت خان را بتقريب صوبه داري بنگاله از اتاليقي سلطان پرويز جدا کردند خانجهان بجاي او مقرر شد و در برهانپور بسلطان پيوست - و در سال بيست و يکم سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (که سلطان پرويز وديعت حيات سپرد) تمام کارهاي دکن بعهدهٔ خانجهان تفويض يافت - او به تنبيه فتح خان پسر ملک عنبر (که بملک پادشاهي گرد شورش مي انگيخت) متوجه بالاگهات گشته تا کهرکي عنان باز نکشيد - درانوقت حميد خان حبشي (که زنش فوج کشي ميکرد) مدارالمهام نظام‌شاه (۲) بود - لابه‌گري و چاپلوسي پيش گرفته خانجهان را فريفت - که به پيشکش سه لک هون مالک شاهي بعهدهٔ او واگذاشت - چنانچه فوجداران و تهانه‌داران بالاگهات بموجب نوشتهٔ خانجهان مکانهاي خود را بوکلاي نظام شاه سپرده ببرهانپور فراهم آمدند - مگر سپه‌دار خان که بعذر حکم حضور قلعهٔ احمدنگر نداد - گويند خانجهان باقتضاي عقلي دور انديش باين احسان نظام شاه را از خود ساخته پناه روز ناکامي انديشيد بالجمله داغ اين بدنامي برچهرهٔ حال او ماند - و در همين ايام (که مهابت خان بانديشهٔ کردار ناهنجار خود از دربار بدر زده بشاهجهان درجنير پيوست) جنت‌مکاني خطاب سپه‌سالاري اورا

(۲) نسخهٔ [ب] نظام شاهيه ٭

بخانجهان عنایت فرمودند - و چند روزے نگذشته بود که جنت‌مکانی بملک بقا شتافت - شاهجهان جان نثار خان را (که از معتمدان مزاج‌دان بود) با فرمان عنایت و بحالی صوبه‌داری دکن نزد خانجهان فرستاده بدریافت مافي‌الضمیر او و استمزاج آمدن خود از راه برهانپور نیز مامور ساختند - خانجهان با وصف اینکه در مراسم خدمتگاری شاهزاده در حین اقامت جنیر کوتاهي نمیکرد درینوقت باغواي دریا خان روهله و مشورت فاضل خان دیوان دکن [که گفت سلطان داور بخش در اردو بر تخت نشسته و شهریار در لاهور دعوی‌سلطنت میکند - با ایشان (که شما این همه خدمتگاري کردید) پریروز مهابت خان ملحق شد - و خطاب سپه سالاري (که از حضور بشما عنایت شده) یاد دادند - نواب بفضل الهي صاحب جمعیت و الوس اند - هرکه پادشاه شود نوکر او هستند] چون زمان نکبت و زوال دولتش قریب رسیده بود با آنهمه دانش و فراست (که یگانهٔ وقت بود) غلط کرده جان نثارخان را بے آنکه عرضداشت هم در جواب فرمان کند برگردانید *

و چون شهرت یافت [که شاهجهان از گجرات مهابت خان را بر سر ماندو (که قبائل خانجهان درانجا اقامت داشت) تعین کرده اند] او با نظام شاه بتازگي عهود و مواثیق بر وفق مطلب (۲) خود موکد نموده سکندر دوتاني (۳) را بحراست برهانپور گذاشت - و خود

(۲) در[بعضے نسخه] مطالب (۳) در[بعضے نسخه] دوتابي *

با امرای کمکی بماند و آمده صوبهٔ مالوه را از مظفرخان معموري صوبه‌دار آنجا برگرفت - مردم پادشاهي همه گرویدگي داشتند اکثرے گفتند اگر ارادهٔ جنگ باشد ما همه رفیقیم - چون دیدند (که خانجهان یکروئي نمیکند و بدنامي مفت عاید حال ما ست) برخاسته راه حضور گرفتند - و خانجهان تا خبردار شود (که شاهجهان از راه گجرات گذشت) امرا و راجها از اطراف و جوانب پیش ایشان فراهم آمدند - و ظاهر شد که جلوس داور بخش هم توطیه و تمهید سلطنت ایشان است - که آصف خان کرده - دانست که آنچه کردند صواب بود - اما وقتش گذشت - ندامت چه سود وکیلے بحضور فرستاد - و بعد سریرآرائي پیشکشے با سهرهٔ مروارید ارسال داشت - اعلی‌حضرت (که جهان کرم و مروت بودند) از بد سلوکي او اغماض کرده صوبه‌داري مالوه باو مسلم داشتند - و در سال دوم (که از تنبیه ججهار بندیله وا پرداخته بحضور رسید) اگرچه بدستور عهد جنت مکاني جمیع امرا پذیره نشدند اما پادشاه برعایت خاطر او (که همیشه بالا دست همه استاده میشد) مهابت خان را (که خانخانان شده سر بکسے فرود نمي‌آورد) رخصت دهاي فرمودند لیکن * مصرع * آن قدح بشکست و آن ساقي نماند * آن اعزاز و سلوک آقا کجا - و آن رجوع خاص و عام کو - و معهذا از طرفین صفای خاطر هم نبود - حکم شد که این همه فوج در حضور با خود داشتن چرا - بر طرف بایدکرد - و بعضے محالات سیر حاصل

بتقریبی ازو تغیر کردند - و همیشه تا هشت ماه (که در حضور بود)
بتوهم کردار خود بناخوشي و تذبذب گذرانید - شبی در دربار
میرزا لشکري پسر مخلص خان از شوریده سري بپسران خانجهان
گفت - که امروز فردا پدر شما را مقید خواهند کرد - چون این
حرف واهي (که فروغی از راستي نداشت) بخانجهان رسید بسکه
بے عنایتیها میدید بهراس و وسواس افتاده خانه نشین گشت
اعلی حضرت اسلام خان را نزد او فرستاده استفسار و استکشاف
فرمودند - او استیلای توهم انحراف مزاج پادشاهي ظاهر کرده
مسئلت نمود - که امان‌نامه بخط مقدس مرحمت شود - چنانچه
بر وفق مدعای او نوشته فرستادند - و یمین‌الدوله آصف خان نیز
بظاهر رفتها کرده گفت - اگر شما منزوي میشوید انصاف این است
که امروز ما همه رفیق شویم - چون مواد نکال و خسران آماده
گشته بود اصلا تشفي و طمانیت نشد - و بحکم الخاین خایف
توهم بر توهم مي‌افزود *

گویند شبی (که میخواهد از آگره راه آوارگي پیش گیرد) آصف
خان مطلع شده باعلی حضرت رسانید - فرمودند چون عهدنامه
مرقوم شده و پاداش پیش از صدور جریمه عقلا و شرعا جایز نه
تعرض مناسب نیست - و هنوز حرف درمیان بود که آوارگی او
بعرض رسید - همان وقت خواجه ابوالحسن تربتي با امرای
دیگر بتعاقب تعین شدند *

گویند نصف شب دیوالي بیست و هفتم صفر سنه (۱۰۳۹)
(۲)
هزار رسي و نه بود - که از حویلی آگره برآمد - چون بدروازهٔ
(۳)
هتیاپول رسید جلو در گردن انداخته سر تواضع بر قاش زین انداخت
و گفت - خدایا تو میداني که برای حفظ آبروی خود میروم - بغي
در خاطر نیست - و چون بدهولپور رسید پیش از همه سید مظفر
خان بارهه و راجه بیتهل داس و خدمت پرست خان از فوج
پادشاهي بسر وقتش رسیدند - و جنگی عظیم در پیوست - و آویزش
سخت روداد - حسین و عظمت دو پسر رشید و شمس داماد او
با دو برادر خود محمد و محمود از نبائر عالم خان لودي (که
از کهنه سپاهیان افاغنه بود) و شصت کس از نوکران عمده مثل
(۴)
بهیکن خان قریشي و غیره بقتل رسیدند - خانجهان بذات خود
(۵)
چپقلشهای مردانه کرده زخمي عنان عزیمت بدریای چنبل گردانید
و بنابر طغیان آب نتوانست مردم محل گذرانید - زوجه و دختران
خود را با بعضی اسامیِ معتبر در حوضهٔ فیلان نشانده بآسیمه سري
و اضطراب تمام گذشت *　　　　* بیت *

* نیم جانی بدر آورده ام از وادی مرگ *
* این قدر زین سفر دور ره آورد بس است *

---

(۲) در [بعضی نسخه] هزار و چهل و نه (۳) در [بعضی نسخه] هتیا پول
و در [بعضی] هتاپول (۴) نسخهٔ [ب] بهنگي خان - و در [بعضی نسخه]
بهنگن خان (۵) در [بعضی جا] چینل آمده *

و بنابر توقف فوج پادشاهي یک شبانه روز بعبور دریا خانجهان خود را بجنگلهای ملک ججهار بندیلة انداخت - و راههای ناسلوک پیش گرفته سرے بگوندوانه برآورد - بکرماجیت پسر ججهار عمدا اغماض کرد - و الا میتوانست دستگیر ساخت - خانجهان چندے در لانجي دم آسایش گرفته ازراه برار بولایت نظام شاهیه در آمد - بهلول خان میانه جاگیردار بالاپور و سکندر دوتاني نیز ملحق گشتند - نظام‌شاه آمدنش فوز عظیم (۲) دانسته گرمجوشیها کرده از دولتاباد بیرون خیمه زد *

چون خانجهان متصل سراپردهٔ او رسید هنوز از اسپ فرود نیامده بود که نظام الملک باستقبال بیرون برآمد - و برده بالای مسند نشاند - و خود بگوشهٔ آن جا گرفت - و زرے برای اخراجات داده پرگنهٔ بیر با آنکه تهانهٔ پادشاهي بود تنخواه کرد - و برفقا نیز جاگیر داده رخصت نمود - و خود بجمع فوج پرداخت - و در سر آغاز سال سیوم اعلی حضرت بارادهٔ استیصال او بلدهٔ برهانپور را بورود مسعود دار السرور ساختند - و سه فوج پنجاه هزار سوار بسرکردگی اعظم خان ساوجي صوبه‌دار دکن کسیل‌کردند - و خانجهان با چهل هزار سوار نظام شاهیه و غیره مقابله نمود *

گویند روز جنگ در پالکي نشسته تنباکو میکشید - عزیز خان پسرش گفت - اگر ارادهٔ جنگ است سوار شده باید تاخت

(۲) نسخهٔ [ب] فوزے عظیم*

والا چرا عالمے را بخرابي ميدهيد - گفت اعتقاد شما اين است
كه بر لشكر پادشاهي غالب شويم - حاشا و كلا - اقبال خداداد است
ميخواهم باين حركت مذبوح اصلاحے واقع شود - و براى شما روزگارے
بهم رسد - و من روانهٔ مكه شوم - وازين قبيل حرفهاى خانجهان
باعث تفرقهٔ افغانان شد - كه از هندوستان بكمال دعوى سلطنت
هجوم آورده بودند - چون برشكال در رسيد خانجهان در موضع
راجوري چهار كروهئ قصبهٔ بير (كه در دامن كوه واقع شده)
اقامت گزيد - و بعد انقضاى برسات مقرب خان سرفوج نظام شاهي
باتفاق بهلول خان بآمد آمد فوج اعظم خان از جالناپور خود را
بدهارور كشيد - و هنوز دريا خان روهله درنه پيوسته بود كه اعظم
خان قابو ديده از ديول گانون روانه شده از گنگ گذشت - و از
منجهلي گانون بر خانجهان (كه زياده برچهار صد سوار نداشت)
تاخت - خانجهان آمادهٔ پيكار گشته قبائل را بكوهستان روانه كرد
و خود جنگ كنان برآمد - و چون بالاى گهات (۲) راجوري رسيده
با بهادر خان لودي برادر زادهٔ خانجهان و بهادر خان روهله
مقابله شد - از طرفين داد مردانگي داده هرچند بهادر خان روهله
در ميدان افتاد اما فوج پادشاهي متواتر بكمك رسيد - بهادر خان
لودي دل باى داده ميخواست بدر رود - راجه بهار سنگهه بنديله
بآن خود گرفته رسيده از هم گذرانيد - خانجهان با زنان اسپ سوار

(۲) در [بعضى نسخه] بر بالاى گهات ء

از سیوگاون گذشته به بیضا پور رسید - و دریا خان نیز در راه ملحق گردید - و ازانجا بدولتاباد شتافته چندے طرح اقامت انداخت - هرچند مبالغه میکردند که بر تخت نشیند در جواب میگفت - پنجاه سال از عمر گذشته - معلوم نیست که بعد از من پسران من قابل سلطنت باشند - هر مغلی یک یک افغان را از بلاد و دیهات بخفت اخراج کند - آنوقت داه و کنیز افغانان نام مرا گرفته کفش بر زمین میزنند - که بشومی او باین حال رسیدیم - مرا تاب این همه پاپوش خوردن نیست - بهلول و سکندر ناخوش شده جدا گشتند - و از نظام شاه هم چندان التفات معاینه نکرده بلکه مفتهز غدر دید - از دوستی غرض آلود او دل بر گرفت و بمشورت دریا خان روهله و ایمل خان ترین و صدر خان عزیمت پنجاب نمود - که باعانت افغانان آنجا شورشے بر انگیزد - از دولتاباد بانتور (۲) آمد - و از راه دهونگانون و انبه پاتر گذشته روی عزیمت بمالوه گذاشت - عبدالله خان فیروزجنگ و سید مظفر خان بارهه بتعاقب تعین شدند - جائے نتوانست توقف نمود - تاراج کنان میرفت - از نواح سرونج پنجاه فیل پادشاهي گرفته بملک بندیله در آمد - تا بکالپي سر برآرد - بکرماجیت پسر ججهار بندیله بتدارک تقصیر سابق خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول او بود) در آویخت - و دران زد و خورد دریا خان راه فنا پیمود

(۲) نسخهٔ [ب] باپاور

خانجهان از کشته شدن چنین رفیق قرین اندوه و تاسف گشته روانهٔ پیش شد - چون بولایت بهاندیر رسید سید مظفر خان بارهه هراول فوج پادشاهي قریب گردید - خانجهان بنه و بار را روانه کرده با هزار سوار گرم پیکار گشت - محمود خان پسرش با جمعے کشته شد - خانجهان ناچار جلو گردانیده براه افتاد - و چون در حوالیِ کالنجر رسید سید احمد قلعه‌دار آنجا سر راه گرفت - و دران آویزش حسن خان پسر او دستگیر گردید - خانجهان بقائد اجل بیست کروه دیگر رفته کنار تالاب سهینده (۲) فرود آمد - و بمردم گفت که فوج پادشاهي دست از تعاقب بر نمیدارد - پاشنه‌کوب رسید - تا کی بگریزم - این همه خویش و قوم کشته شدند - من هم از زندگي سیر آمده‌ام - غیر از کشته شدن علاجے نیست - هرکه خواسته باشد بدر رود - و آنچه مانده بود بهمه قسمت کرد - بسیارے جدا شده رفتند - غرهٔ رجب با جمعے پای ثبات افشرده با سید مظفر خان بارهه در آریخت - و آخر پیاده گشته با عزیز خان پسر خود و ایمل خان تَرین و صدر خان تا جان در بدن بود آویزشهای نمایان نموده مشت بشمشیر و پهلو بنوک خنجر میبرد - بزخم تیر مادهو سنگهه بر زمین افتاد - و عبدالله خان زخمي سر او را بحضور ارسال داشت وقتي (که اعلی حضرت در برهانپور بکشتي سیر دریای تپتي میکردند) از نظر گذشت - بموجب حکم در مقبرهٔ پدرش مدفون

(۲) در [بعضی نسخه] سیهنده - و در [بعضی] شهپنده ٭

گردید - طالب کلیم این رباعي گفته گذرانیده *　　* رباعي *

* این مژدهٔ لطف از پی هم زیبا بود *
* این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود *
* از رفتن دریا سر پیرا هم رفت *
* گویا سر این حباب آن دریا بود *

و بطریق تعمیه تاریخ این واقعه یافته اند *　　* مصرع *

۱۰۴۰

* که آه و ناله از افغان بر آمد *

مردم آن وقت در احوال خانجهان افراط و تفریط کرده اند - بعضے برانند که اصلا بغي و خروج در سرش نبود - آنچه بوقوع آمد محض برای خود داري بود - و برخے گویند همیشه مزاجش مجبول خودسري و طغیان بود - و بے تحاشا زبان طعن و سرزنش برو دراز کنند - قطع نظر از اقوال مخالف و موالف از احوال او که بتفرس میرسد این است - که مرد راست (۲) و درست بود - زمانه سازي و دو روئي نداشت - سیلیٔ روزگار نخورده بود - حرف کاهشے بگوش نرسیده محسود همه بود - و همه دست نگرش - پادشاه هندوستان با آن همه عظمت و شان شیفته و فریفتهٔ او - از نخوت و بے نیازي سر بفلک و ملک فرونمي‌آورد *

روزے شاهجهان تقریبا پسید خانجهان بارهه گفتند - که این خطاب شخصے ست که ما و جمیع شاهزادها آرزومند نگاه او بودیم

(۲) نسخهٔ [ب] راست بود *

و او باستغنا با کسے حرف نمیزد - یکباره نیرنگیء چرخ بوقلمون عالمے
تازه بروی کار آورد - و صفحۂ دیگر بر بساط روزگار چید - آن خصوصیت
و محرومیت نماند - مردمے (که بار مجرای او نمي یافتند) سر
همسري برداشتند - بل یکسر و گردن بلند تر افراشتند - بر صدور
بعضے حرکات بےاخلاصي (که در پیشگاه خلافت محمول بر بغي و فساد
شد) باعث آن گردید که هر بیقدرے بچشم حقارت مي‌نگریست
و هر هرزه گوئے صدای خارج آهنگي بگوش مي‌کشید - بسکه غیور
بود و شریف النفس متحمل نشد - طبع کبید - و دل بر کنده
آوارگي و بیابان مرگي مرجح پنداشت - و اذا ابتلیت بیلیتین
فاختر ایسرهما - بمزاج ننگ پرستان غیرت آئین هیچ تعب و جان‌کنیئے
ناگوار تر از ذلت بعد از عزت نیست - لهذا خود را رسانید
بجائے که رسانید - پس در بدو حال علت اینهمه ارتکاب متاعب
و مهالک غیر از پاس آبرو و حفظ مرتبه نبود - بعد ازان اغراض
دیگر هم ضم شد - بلکه ضرورت لازم وقت افتاد - مثل جمع فوج
و اتفاق با نظام‌الملکیه - اگر نقشش درست مي‌نشست و زمانه
سر سر یاري مي‌بود حب جاه دنیا کی میگذاشت که بنوکري
سر فرود آرد *

بالجمله خانخانان بوقار و حلم متصف بود - ومجوز ضرر احدے
نمیشد - بیشتر رغبت بصحبت اهل ایران داشت - با آنکه
سني‌مذهب بود - اگرچه پدرش بتشیع شهرت دارد - و مقولهٔ اوست

که شجاعت بے غلامی مرتضی علي نمي‌باشد - آخرها از صحبت شیخ فضل الله برهانپوري (۲) شوقے بتصوف بهم رسانید - شبها با درویشان و علما بسر میبرد - و اظهار تنفر از دنیا میکرد - در سرکارش فروغ بدعت نبود - اخراجات او گاهے سه لک روپیه در ماه و گاهے کمتر - و قلیلے پس‌انداز هم میشد - خود بکارها نمي‌رسید و با هنود التفات نمیکرد - محاسبهٔ عمال و دیگر اکثر امور ملتوي بود - پسرانش بسیار بودند - چندے در معارک جان سپردند و اصالت خان (که سه هزاري منصب داشت) در ایام آوارگي در دولتاباد درگذشت - و مظفر از پدر جدا شده بحضور رفت و فرید و جهان دستگیر گشتند - و عالم و احمد گریخته بعد مدتے بحضور آمدند - کسے تا حال از اولاد او ترقي نکرد *

* خان عالم میرزا برخوردار *

پسر میرزا عبدالرحمن دولدي ست - که ابا عن جد (۳) درین دودمان تیموریه دیرین خدمت و ثابت حقوق است - و از زمان صاحبقران نیاگان او پشت بپشت امرا شده اند - جد کلانش میر شاه ملک از اعاظم امرای صاحبقران بود - و بخیراندیشي و دولتخواهي همواره روشناس - میرزا برخوردار تا سال چهلم اکبري دو صد و پنجاهي منصب داشت - در سال چهل و چهارم [که دلپت اجینیه (که

---

(۲) نسخهٔ [ب] فضل برهانپوري (۳) نسخهٔ [ج] که احوالش جداگانه بتحریر آمده ابا عن جد *

از سرتابان صوبهٔ بهار بود) از زندان رهائي يافته دستوري بنگاه گرفت] ميرزا بكين آنكه پدرش عبدالرحمن بآويزهٔ آن بومي زندگاني سپرده بود با برخے در صحرا برو ريخت - دليت بدر رفت عرش آشياني فرمودند كه ميرزا را بر بسته نزد آن زميندار برند باستشفاع بعضے بار يابان حضور موقوف شده زنداني گرديد اتفاقا در خدمت شاهزاده سلطان سليم بسيار مربوط بود - پس از جلوس چون در فن ميرشكاري كمال مهارت داشت بخدمت قوش بيگي امتياز يافت - و در سال چهارم جهانگيري بخطاب خانعالم لواي ناموري بر افراخت - و چون در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بيست (۲) هجري شاه عباس صفوي پادشاه ايران يادگار علي سلطان طالش (۳) را بتعزيت عرش آشياني و تهنيت جلوس فرستاد در سال هشتم بهمراهي او خان عالم بسفارت دستوري يافت - چون شاه بدفع رومية در سمت آذربائيجان متوجه بود حسب المرضي چند گاه در هرات و قم متوقف گشت - گويند مردم بسيارے همراه داشت - دويست نفر قوشچي و ميرشكار بودند - و هزار كس از ملازمان معتبر پادشاهي بود - بنابر امتداد وقفه بيشترے را از هرات برگردانيده - در سال (۱۰۲۷) هزار و بيست و هفتم (كه شاه بدارالسلطنت قزوين (۴) معاودت نمود) خان عالم (كه همگي قريب

---

(۲) نسخهٔ [ب] هشت هجري (۳) در [بعضے نسخه] طاش (۴) نسخهٔ [ج] قريب هشتصد نفر ٭

هفتصد و هشتصد نفر همراه داشت) با ده زنجیر فیل قوي هیکل
با حوضهای سیمین و زرین و زینهای گونا گون آراسته و اسپان
جانوران از سباع و سقور جنگي و طیور و مرغان سخن‌گو و گاوان
گجرات و گردونهای مکلف و پالکیهای مقطع بحوالیِ شهر رسیده
جمعی از اعاظم امرا استقبال کرده بباغ سعادت‌آباد فرود آوردند
روز دوم شاه در میدان سعادت‌آباد (۲) سرگرم چوگان‌بازي و قبق اندازي
بود - خانعالم ملازمت نمود - شاه اعزاز و احترام بسیار بجا آورد
و فرمود که چون میانهٔ ما و پادشاه عالي‌جاه جهانگیر پادشاه طریقهٔ
اخوت مسلوک است و ایشان ترا برادر نامیده اند برادر برادر
هم برادر است - برادرانه بآغوش کشید - خانعالم میخواست که
از تحف و هدایا هر روز یک چیزے بنظر گذراند - شاه بشکار
زنگول (که مخصوص ولایت مازندران است و موسم آن میگذشت) عازم
آندیار بود - لهذا آنچه تحفگي داشت در یک روز گذرانیده
سایر امتعه را به بیوتات سپرد - که بتدریج ملاحظه فرماید - و شاه
بمرتبهٔ شیفتهٔ صحبت او شد که اگر بشرح و بسط رقمزدهٔ کلک
گردد محمول بر اغراق میشود - از فرط التفات در محاورات
جانعالم میگفت - و تا درانجا بود دمے بے او بسر نمیبرد - اگر
روزے یا شبي بحسب اتفاق نمیرفت شاه بے تکلفانه بمنزل او
تشریف آورده عواطف و مهرباني را پایه برتر مي‌نهاد - روزے

(۲) نسخهٔ [ج] سعادت سرگرم *

(که از شاه رخصت شده بیرون شهر منزل گزید) بمشایعت آمده عذرها خواست *

الحق که خانعالم این خدمت را بشایستگي حسن‌انجام بخشید و زرهای بسیار درین کار صرف کرده نامی ببزرگي برآورد - سکندر بیگ منشي راقم تاریخ عالم آرای عباسي مینویسد - روزیکه خانعالم داخل قزوین شد مشاهدهٔ تجملات ظاهری او کردم - و از ثقات استماع افتاد - که از آغاز دولت صفویه الي الآن از ولایت هند بلکه روم هم ایلچیئی باین شوکت و اسباب و جاه و حشمت بولایت ایران نیامده - معلوم نیست که در زمان سلاطین سابقه از اکاسره و کیان نیز آمده باشد - در سر آغاز سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري (که اواخر سال چهاردهم جهانگیري بود) هنگامی (که مرتبهٔ اول بعزیمت سیر کشمیر نهضت جنت‌مکاني واقع شد) در قصبهٔ کلانور خانعالم از ایران مراجعت نموده بملازمت استسعاد یافت - پادشاه از غایت الطاف و مراحم دو شبانه روز در خوابگاه نگاهداشته لحاف خاص عنایت فرمود - و در جلدوی تقدیم سفارت بمنصب پنجهزاري سه هزار سوار سر برافراخت - عجب از شیخ عبد الحمید لاهوري که در پادشاهنامهٔ شاهجهاني در حق خانعالم نوشته - که چون از چرب زباني و مزاجداني (که ناگزیر سفیر است) بهره نداشت ادای این شان جسیم چنانچه باید ازو بتقدیم نرسید معلوم نمیشود که چرا میگوید - و از کجا میگوید - و چون سریر

سلطنت هندوستان بجلوس صاحبقران ثاني شاهجهان مزين گشت
خانعالم بمنصب شش هزاري پنجهزار سوار و علم و نقاره سرافرازي
یافته بصوبه‌داري بهار از تغير ميرزا رستم صفوي رخصت يافت
و بنابر آنکه از افزوني کوکنار بمهمات ملکي نمي‌توانست پرداخت
در همين سال معزول گرديد - و در سال پنجم آخر سنه (۱۰۴۱)
هزار و چهل و يک (که اعلي حضرت از برهانپور باکبرآباد علم
معاودت افراخت) خانعالم بتقبيل سدهٔ سنيه مباهي گشت
پادشاه بسبب کبر سن و التزام کوکنار او را از خدمت معاف
داشته مبلغ يک لک روپيه برسم ساليانه مقرر شد - در دارالخلافهٔ
آگره رحل اقامت افکنده بجمعيت خاطر روزگار بسر برد - باجل
طبعي در گذشت - لا ولد بود - برادرش ميرزا عبدالسبحان فوجدار
اله آباد بوده ضبط درست داشت - تغير شده تعين کابل گشت
و در هنگامهٔ افريدي کشته گرديد - پسرش شير زاد خان بهادر
پردل بود - در جنگ سپهبده با خانجهان لودي بکار پادشاهي آمد
صاحب عالم آرا نوشته - که خان عالم از جانب جهانگير پادشاه
بخطاب بهائي يعني برادر سرافرازي داشت - اما در احوال نامهاى
هندوستان هيچ جا مذکور نيست - و بر زبانها ساير و داير نه
و چون شاه هم در وقت ملاقات اظهارے باين معني فرمود چنانچه
در صدر گذشت دليلے واضح بر صدق مدعا ست - چه بدون تحقيق
شاه بر زبان نمي آورد - والله اعلم *

* خواجه ابوالحسن تربتي ملقب بركن السلطنه *

تربت اُلکائے ست از خراسان - قطب الدين حيدر (که مظهر آثار غريبه و امور عجيبه بود - و حيدريان بوی منسوب اند) ازانجا ست خواجه در عهد عرش آشياني بخدمت وزارت شاهزاده دانيال و ديواني دکن اختصاص داشت - چون جنت مکاني سرير آرای سلطنت شد خواجه از دکن حضور طلب گرديد - سال دوم (که آصف خان ميرزا جعفر بمنصب وکالت بلند زانگي يافت) اورا بهمراهی خود جهت سررشته داري درخواست - پس ازان (که آصف خان بمهم دکن شتافت - و ديواني باعتماد الدوله بازگرديد) خواجه در رکاب پادشاهي بقرب و اعتبار امتياز يافته در سال هشتم سنه (۱۰۲۱) هزار و بيست و يک هجري بمنصب والای مير بخشيگري افتخار اندوخت - و چون اعتماد الدوله سفر گزين ملک بقا گشت خواجه را بتفويض ديوانیِ کل و منصب پنجهزاري پنج هزار سوار امتياز و اعتبار افزودند - در هنگامهٔ مهابت خان در آب بهت پيش روي عماری نور جهان بيگم خواجه باتفاق آصف جاهي و ارادت خان با جمعے قليل اسپان شنا کرده و يراقها تر گشته رو بروی فوج مهابت خان آمد - ناگاه بيدان شپهٔ (۲) تير مخالف جلو مردم بيگم بے اختيار برگشت - و هريکے از امرا بطرفے افتاد خواجه دران آشوب گاه و رواروی ناهنجار از اسپ جدا گشته

---

(۲) نسخهٔ [۱] بيازشپهٔ تير *

بمدد ملاح کشمیري جان بسلامت برد - و چون وکالت بآصف جاهي
قرار یافت در سال نوزدهم صاحب صوبگي دارالملک کابل بعهدهٔ
خواجه مقرر گردید - و بنیابت او پسرش ظفر خان از حضور
دستوري یافت - و در عهد اعلی حضرت بمنصب شش هزاري
شش هزار سوار پایه افزای دولت خود گشت - چون شب یکشنبه
بیست و ششم صفر سنه (۱۰۳۹) هزار و سي و نهم خان جهان
لودي از آگره فرار نمود همان‌شب اعلی حضرت خواجه را با امرای
نامدار بتعاقب تعین فرمود - اگرچه بعضے امرای جلادت کیش
سبقت آهنگ پیش شتافته بجنگ پرداختند و خانجهان فرار
گزیده خود را بدریای چنبل زده درگذشت اما خواجه آخر روز
بکنار آب رسید - و چون بدون کشتي نتوانست عبور نمود تا دو
پاس روز دیگر متوقف گشت - خانجهان بعلت این فاصلهٔ هفت
پاس فرصت یافته خود را بملک بندیله انداخت - جگراج پسر
ججهار سنگهه پناه داده اورا از ملک خود گذرانید - و براهبران
لشکر پادشاهي مواضعه نمود - که پی غلط کرده براه دیگر دلالت
نمایند - بنابرین خواجه با سرداران دیگر در جنگلهای انبوه
بهرسمت تردد نا مفید داشته غیر از سرگرداني طرفي‌نبست - چون
اعلی حضرت بعزم استیصال خانجهان بخطهٔ برهانپور ورود فرمود
خواجه با سایر کمکیان آمده ملازمت کرد - و باستخلاص ولایت
ناسک و ترمک رخصت یافت - و پس از ضبط آن آلکا و تنخواه

بجاگیر ساهو بهونسله حسب الحکم پادشاهي بکمک نصیري خان
(که محاصرهٔ قلعهٔ قندهار داشت) رو آورد - و از میانهٔ راه خبر فتح
شنیده برگشت - و بقصبهٔ پاتور شیخ بابو (که پرگنه ایست از
پایان گهات برار) بکنار رودآبے تنک آب فرود آمد - میخواست
ایام برشکال را درانجا گذراند - که ناگاه سیلابے عظیم از سر کوه
رو بلشکر نهاد - مردم از تاریکی شب و شدت آب سراسیمه
گشته از بیم جان بهر سو گریزان گشتند - خواجه با امرای دیگر
بر اسپان بے زین سوار شده خود را ازان مهلکه بر آورد - و قریب
دو هزار کس و مجموع اسباب خواجه را با لک روپیه نقد آب برد
در سال پنجم بصوبهداری کشمیر سرفراز گشته ازانجا (که آنسقال
دولت بود) اعلی حضرت بے ضرورت دوری او را روا نداشته
ظفر خان پسرش را بنظم مهام آن ملک بنیابت رخصت فرمود
خواجه سال ششم سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري
در سن هفتاد سالگي مرحله پیمای عقبی گردید - طالب کلیم تاریخ
فوتش یافته * ع *

۱۰۴۲

* با امیر المومنین محشور باد *

خواجه مرد راست درست کارگذار بود - لیکن بترشروئي
و درشتخوئي اتصاف داشت - خلف رشیدش ظفر خان است
که ذکر او نقش پذیر خامهٔ وقائع طراز میگردد - و پسر دیگر میرزا
خورشید نظر است *

* خان زمان بهادر میرزا امان الله *

خلف رشید مهابت خان زمانه بیگ است - و والده اش از خانزادهای میوات بود - بخلاف پدر بملکات رضیه متحلي و بخوبیها در امثال و اقران سر برتري مي‌افراخت - از چنان پدرے چنین پسرے مردم را بشگفت مي‌انداخت - چون در سال هفدهم جهانگیري قرعهٔ برهمزنی دولت شاهزاده شاهجهان بنام مهابت خان افتاد جنت مکاني اورا از صوبه داری کابل حضور طلب فرموده نظم آن مملکت بمیرزا امان‌الله بنیابت پدر تفویض یافت و بمنصب سه هزاري و خطاب (۲) خانزاد خاني سرافراز گردید چون جتي (۳) نام اوزبک از الوس المان نوکر نذر محمد خان والی بلخ (که او درالسنهٔ عوام بیلنگتوش اشتهار داشته - بجهت آنکه در جنگے سینه را تاخته بود - چه ترکان یلنگ برهنه و توش سینه را گویند) پیوسته در سرحد خراسان و مابین قندهار و غزنین مي گذرانیده بقزاقي نام برآورده و مکرر بر خراسان تاخته شاه ایران ازو حساب برمي‌داشت و قلعهٔ بجهت ضبط هزارجات (که یورت آنها در حدود غزنین واقع است - و از قدیم بحاکم آنجا مالگذاري مي‌نمودند) دران‌نواحي احداث کرده همشیره زادهٔ خود را با فوجے باز داشت سران الوس هزاره بخانزاد خان استغاثه نمودند - او با فوجے آراسته بر سر آنها شتافت - سردار با جمعے از اوزبکان در جنگ بقتل رسید

(۲) در [بعضی نسخه] خانه زاد خاني (۳) نسخهٔ [ج] جهتي *

و آن حصار را منهدم ساخت - یلنگتوش از نذر محمدخان (که تجویز فوج کشي بسرحد پادشاهي نميکرد) بمبالغه رخصت گونه حاصل کرده در سال نوزدهم با حشرے از اوزبک و ایمانچي (۲) بدوکروهی غزنین رسیده آمادۀ پیکار گردید - خانزاد خان با کمکیان آنصوبه دران عرصۀ شهامت در کشتن و بستن و تاختن کارنامۀ جلادت و جانسپاري بتقدیم رسانید - گویند درین جنگ از فیلان کارے غریب شد - هرگاه اوزبکان حمله مي‌آوردند فیلان را بر سر آنها میدوانیدند بے اختیار اسپان رم میکردند - اصلا سعي اوزبکان پیشرفت نمیشد ناچار یلنگتوش رو بفرار آورد - گویند درین جنگ سوارے مسلح اسیر شد - خواستند بکشند - فریاد کرد که من عورتم - چون برهنه کردند زن بود - ازو معلوم شد که قریب هزار زن اینچنین درین لشکر است - که مردانه شمشیرها میزنند - خانزاد خان تا شش کروه دنبال کرده بهمعنانیِ فتح و نصرت معاودت نمود *

چون صاحب صوبگیِ بنگاله بمهابت خان اختصاص گرفت بالتماس او از کابل طلب شده نزد پدر رخصت یافت - و در سال بیستم (که مهابت خان بعتاب حضور طلب گردید) صوبه داريِ بنگاله بخانزاد خان نامزد شد - پس ازان (که مهابت خان بباد افراه کردار ناپسندیدۀ خود از کنار دریای بهت راه آوارگي سپرد) او از حکومت بنگاله معزول گشته بحضور رسید - و بحسن سلوک و تدبیر درست

(۲) نسخۀ [ب] المانچي - و نسخۀ [ج] ایماجي *

پاس عزت خود داشته در رضا طلبی آصف خان سرموئے تجاوز ننمود
پس از واقعهٔ ناگزیر جنت مکاني در معاملاتے که روداد شریک
آصف خان بود - در آغاز جلوس فردوس آشیانیي از لاهور بملازمت
رسیده بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب خانزمان
و صوبه داری مالوه از تغیر مظفرخان معموري سر بر افراخت
و در همان سال (۲) چون صوبه داری دکن بنام پدرش مقرر شد بنیابت
پدر از مالوه بدکن رو آورد - و پس ازان در سال دوم (که نظم
دکن بارادت خان مخاطب باعظم خان تفویض یافت) خان زمان
بتقبیل سدهٔ خلافت کامیاب گردیده بجاگیر خود سنبهل شتافت
و چون اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودي متوجه دکن شد
خانزمان متعاقب رسیده بهمراهی آصف خان یمین الدوله (که
بمالش محمد عادل شاه والی بیجاپور تعین شده بود) نامزد گشت
و سال پنجم هنگام مراجعت پادشاهي از برهانپور بهندوستان
صوبه داری دکن و خاندیس از تغیر اعظم خان بمهابت خان (که بنظم
دهلي مي پرداخت) مقرر گردید - و بیمین الدوله فرمان صادر شد
که خانزمان را با تعیناتیان آنصوبه در برهانپور گذاشته با اعظم خان
و دیگر امرا احراز شرف ملازمت نماید - خانزمان در همان ایام
محمود خان حارس قلعهٔ کالنه را (که سر از اطاعت فتح خان ولد
ملک عنبر پیچیده بود) بنابر آنکه نظام شاه را رهگرای عدم ساخت

(۲) نسخهٔ [ج] همین سال ه

و میخواست قلعه را بساهو بهونسله بسپارد مستمال نموده آن حصن حصین را بدست آورد - چون پدرش در سال ششم بکشایش قلعهٔ فلک شکوه دولتاباد همت گماشت خانزمان با پنج‌هزار سوار آمادهٔ کارزار گشته بهر مورچال (که احتیاج کمک میشد) بے توقف خود را مي‌رسانيد - دران ايام بيست هزار گاو و غله و جمعے از تابين امرای کمکي در ظفر نگر جمع شده بسبب انتشار اشقيا نتوانستند ملحق شد - خانزمان بدان طرف رو آورد - ساهوجي بهونسله و بهلول خان در چکلتهانه سه کروهی کهرکي او را دايره وار احاطه نمودند - خانزمان در جای خود ثبات ورزيده ببان اندازي و سرداادن گجنال و تفنگ پرداخت - هر طرفے (که مقاهير قدم جسارت پيش ميگذاشتند) (۲) سرچنگ آسا مي‌يافتند - چون شب افتاد طرفين دست از جنگ باز داشتند - خانزمان در ناوردگاه فرود آمده بهوشياري صبح نمود - غنيم سعي پيشرفت نديده مايوس برگشت - و او رسد را گرفته بپدر پيوست - و همواره در مورچال و برکهي نبردهای مردانه نموده لوای چيرگي مي‌افراشت - دفعهٔ ديگر برای آوردن رسد غله و خزانه و باروت پادشاهي (که بروهنکهيره رسيده پيش نمي‌توانست آمد) راهي گشت - رندوله خان و ساهو و ياقوت حبشي دنبال گرفتند - که قابو يافته دست بخزانه و رسد توانند رسانيد خانخانان ازين خبر نصيري خان را بکمک تعين کرد - خان زمان

(۲) نسخهٔ [ج] جسارت مي گذاشتند ه

نیروی همت و پردلي همه را همراه گرفته بر گشت ... - هنگام رهگرائي فوج هراول و چنداول یک کروه از قول دور می بود روزیکه داخل کهرکي میشد ناگاه آنها ریختند - از طرفین آویزشے سترگ رو داد - اکثرے مالش بسزا یافته راه فرار پیمودند و پس از فتح آن قلعهٔ متین بدرخواست سپه سالار شاهزاده محمد شجاع بتسخیر دژدشوار کشای پرینده تعین شد - خانزمان برسم منقلا روانه گشته در مراتب محاصره از دواندن نقب و نشاندن مورچال دقیقهٔ فرو نگذاشت - اما بنابر دو روئي امرا و بر سر رسیدن برشکال انفتاح آن حصن در عقدهٔ تعویق افتاد - شاهزاده با مهابت خان و دیگر نوئینان عظام بے نیل مقصود مراجعت نمود *

با آنکه مهابت خان از همه پسران اورا دوستتر میداشت و هرگاه سر امان الله میگفت اگر معاملهٔ لکها بودے از سر آن در گذشتے لیکن از سبعیت و بد مزاجي سر دیوان دشنامهای فحش بار میداد - هرچند او کنایةً و تصریحًا پیغام کرد (که شرمے از سن و سال کرده پاس مرتبهٔ مرا نگاهدارند - و خفت ندهند) وی بیشترے بمذلت بسر میکوشید - مکرر خانزمان میگفت که مرگ باختیار من نیست - و کشتن چه قدر کار است - اما زبان زدهٔ دین و دنیا میشوم - چون بسیار بجان آمد از گهات روهنکهیره بے رخصت بعزم حضور روانه شد - روز اول ببرهانپور رسید - و شب درمیان از گذر هانتیه درگذشت - مهابت خان

بانده و آشفتگي در شده میگفت - اعیان حضور (که همه با من
مدعي اند) اگر حرفی نکوهیده از من بپادشاه میرسانیدند محمول
بر عداوت و حسد میشد - الحال [که چنین پسرے (که
بحسن اخلاق و نیکوئی شیم مشهور آفاق است) این قسم برود]
بد نقشی(۲) من یقین خواهد شد - درین پیرانه سالي مرا رسوا کرد
آہے سرد میکشید - و دست بر زانو میزد - و میگفت آه
امان الله جوان مرگ شوي - گویند چون آمدنش بعرض رسید
اعلی حضرت خواندند ٭　　٭ ع ٭
٭ آشنا را حال این است وای بر بیگانهٔ ٭
اتفاقا روزے (که ساعت ملازمت خانزمان بود) خبر فوت مهابت
خان رسید - اعلی حضرت یمین الدوله را با دیگر امرا بتعزیت
فرستاده باعزاز طلب داشت - و بانواع عواطف نواخت - چون
تا آن زمان یک صوبه دار بنظم خاندیس و برار(۳) مي‌پرداخت
درینولا دو حصه ساخته بالاگهات را (که عبارت از دولتاباد و احمدنگر
و سنگمنیر و جنیر و پتن و جالناپور و بیر و دهارور و لختے محال
برار و تمامي تلنگانه که جمع آن یک ارب و بیست کرور دام بود)
بدوتفویض نموده مرخص ساخت - و چون بنابر مالش ججهار سنگهه
بندیله صوبه داري مالوه بخاندوران بازگردید خاندیس باله وردي

---

(۲) یا بدنفسي باشد (۳) نسخهٔ [ب] برار دکن - و نسخهٔ [ج] برار و
دکن مي پرداخت ٭

خان مقرر شده برار نیز ضمیمهٔ بالاگهات بخانزمان متعلق گشت *

و در سال نهم (که اعلی حضرت بسیر قلعهٔ دولتاباد نهضت دکن فرمود) خانزمان را بهراولی راو ستر سال و سایر راجپوت و چنداولی بهادر خان روهله و طایفهٔ افغانان جهت تسخیر محال چمارکونده (۲) وطن ساهو و ولایت کوکن (که در تصرف او بود) و نهب و غارت مملکت بیجاپوریه (که درین سمت واقع است) کسیل نمود - از مکرر بساهوی ادبار پژوه مالشهای مستوفي داده چمارکونده (۳) و غیره محال احمدنگر را تهانه‌نشین پادشاهي ساخت - و تا کولار و ازانجا بمرج و رایباغ بتاخت و تاراج پرداخت - چون عادل شاه سر بربقهٔ اطاعت گذاشت عطف عنان نموده بخطاب بهادري سر برافراخت - و پس ازان بکشایش قلعهٔ جنیر (که از اعاظم قلاع نظامشاهیه است) دستوري یافت - خانزمان تنبیه ساهو و تعاقب آن (۴) بدخو مقدم و اهم داشته بدنبالش بکوکن شتافت - و هر جا میرفت دست او بر نمیداشت - ساهو بنه و بار بغارت داده بقلعهٔ ماهولي متحصن گشت - چون رندوله خان از جانب عادل شاه مامور شد (که باتفاق خانزمان بهادر قلاع متصرفهٔ ساهو را مستخلص ساخته ضمیمهٔ ملک پادشاهي سازد) از یک طرف خانزمان و از جانب دیگر رندوله خان ماهولي را گرد گرفتند - ساهو ترسان

---

(۲) نسخهٔ [ب] چمارکنده (۳) نسخهٔ [ج] بساهو مالشهای (۴) نسخهٔ [ج] ساهو مقدم و اهم *

(۲)
و هراسان گشته قلعهٔ جنیر و ترنگلواري و تربنگ و هریس و جودهن و هرسل را با خویش نظام شاه (که پیش او بود) سال دهم سنه (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش بخانزمان سپرد - و چون صوبه داري هر چهار صوبهٔ دکن بپادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر قرار یافته بود خانزمان بدولتاباد معاودت نموده بخدمت آن پادشاهزادهٔ اقبالمند قیام داشت - بسبب امراض متباینه (که از دیر باز طاري شده بود) گاهے ازان بهي مي‌یافت - و باز نکس میکرد تا در آخر سنه مذکور (۱۰۴۷) رخت حیات بربست * رستم زمانه مرد * تاریخ یافته اند - گویند دم واپسین بافاقه آمده این بیت مشهور برسخت * بیت *

* جان بلب دارد اماني چون چراغ صبحدم *
* جنبشے زان آستین خواهم که کار آخر شود *

در شجاعت و سپاهگري یگانهٔ وقت و بسیار غضوب و غیور بود و با وصف آن حلم و تواضع را بمرتبهٔ ورزیده که آنهائے (که با پدرش مدعي جان بودند) براى او بساط محبت و یکدلي مي‌گستردند - اگرچه مهابت خان میگفت - که دوستي اینها برغم من است - بعد ازمن اگر این اتفاق و وفاق بماند نفرین برمن خواهي کرد - در فهم و دانش هم بے نظیر وقت بود - تاریخے متضمن حالات جمیع سلاطین روی زمین برشتهٔ تالیف کشیده

---

(۲) در [بعضے نسخه] جودهن و چوند و هرسل *

مجموعهٔ گنج باد آورد نیز جمع او ست - اماني تخلص میکرد صاحب دیوان است - ازوست * قطعه *

* بر دور جام ما بنویسید نام ما *
* تا نام ما بدور بماند ز جام ما *
* دوران اگر بکام نگردید گو مگرد *
* این بس‌که دور جام بگردد بکام ما *

یک پسر داشت - میرزا شکرالله نام - قابل و رو شناس پادشاهي بود در هنگامے (که خانزمان باستخلاص جنیر مامور شد) او بنیابت پدر بحراست برهانپور رخصت یافت *

* خواجه جهان خوافي *

خواجه جان نام - از قدیمان فردوس‌آشیاني ست - پس از وصول خبر فوت جنت‌مکاني چون پادشاه از جنیر مضاف دکن نهضت نموده متصل احمدآباد رسید اورا (که بمنصب دو هزاري ششصد سوار سرفراز بود) بدیواني گجرات سر بلند نمود - اواخر سال چهارم درخواست رخصت حرمین شریفین (٢) نموده بدین امنیت کامیاب گشت - چون پادشاه پنج لک روپیه نذر کرده بود (که باهل استحقاق آن دو بقعهٔ مبارکه ارسال نماید) بکار پردازان صوبهٔ گجرات فرمود که دو لک و چهل هزار روپیه را متاعے (که باب خرید و فروخت آن دو مکان باشد) بنام برده (که بدیانت و امانت موصوف بود)

---

(٢) نسخهٔ [ب] رخصت زیارت حرمین شریفین *

بسپرند - که بعد فروخت اصل و سود آنرا بمحتاجان آن دو بقعه برساند - و سال نهم ازانجا بر گردیده بحصول ملازمت و گذرانیدن نه اسپ عربي بطریق پیشکش سر عزت بآسمان رسانید - سال دوازدهم از دیوانيِ گجرات معزول گردیده سال هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۳) هزار و پنجاه و سه هجري بدار بقا خرامید *

* خان دوران نصرت جنگ *

خواجه صابر نام پسر خواجه حصاري نقشبندي ست - در زمان جنت مکاني منصبے یافته تعین دکن گشت - خانخانان آثار بردلي و کارداني از ناصیهٔ حالش دریافته در مقام تربیت شد - او بنابر جهتے دست از نوکري برداشته بنظام شاه پیوست - چون درانجا رواج خرد سالان بیشتر دید خود را داخل آن گروه کرده چندان سعي نمود که بقرب مصاحبت امتیاز یافت - و بخطاب شاه نواز خان مخاطب گشت - باز ازانجا دل بر گرفته در ملازمان شاهزاده شاهجهان منتظم شد - و بخطاب نصیري خان اعتبار اندوخت و در گردش فلکي همه جا ملتزم رکاب بود - از نیکو پرستاري دقیقهٔ فرو گذاشت نمي نمود - حتی بمقتضای وقت گاهے بترتیب زین و لجام اسپ خاصه قیام مي‌ورزید - در جنگ تونس (۲) سردار فوج شاهي بود - چون دران روز عالمے خاک بے حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخت او نیز نتوانست پا افشرد - پس ازان (که عبدالله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] توس - و نسخهٔ [ج] تونس *

بیوفائي گزیده از شاهزاده جدا شد) او نیز نسبت دامادی خان مذکور منظور داشته حرمان گرا گشت - و بملک عنبر پیوست و پس از فوتش با نظام الملک (که استقلالے بهم رسانیده بود) مي گذرانید - در سال دوم فردوس آشیاني روی نیاز بآستان خلافت آورده بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب قدیم نصیري خان سر برافراخت - چون در سال سیوم اعلي حضرت از خطۀ برهانپور افواج متعدده به تنبیه خانجهان و تسخیر ملک نظامشاهیه و حدود و اطراف آن تعین فرمود او بهمراهي راجه گجسنگهه نامزد شد از کارطلبي عرضه داشت که اگر خدمت تسخیر ملک تلنگانه و قندهار (که راه رفتن بدان سمت دستوري یافته) بمن باز گردد در کمتر مدتے بانجام میرسانم - از پیشگاه سلطنت بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار تحصیل ناموري نموده بدان مهم دستوري یافت و کشایش قلعۀ قندهار را (که بمتانت و دشوارکشائي اشتهار دارد) پیش نهاد همت ساخته اول سرافراز خان سرلشکر آن ملک را (که درمیان قصبه و قلعه آمادۀ پیکار بود) مالشے بسزا داده آواره نمود پس ازان تقسیم مورچالها نموده گردگرفت - مقرب خان و بهلول خان و رندوله خان عادلشاهي (که بکمک قلعگیان رسیده هجوم آوردند) بتلاشهای مردانۀ او عنان تاب گشتند - درین اثنا اعظم خان صوبه‌دار دکن بیاوري در رسید - متحصنان گرفتاری خود قریب دیده زینهاري شدند - و بعد چهار ماه و نوزده روز سال چهارم سنه (۱۰۴۰)

هزار و چهلم هجري صادق وامان یاقوت خداوند خان کلید قلعه حواله نمود - توپ ملک ضبط و بجلي و عنبري مشهور از خرد و کلان یک صد و شانزده (که هر یکے برای برهم زدن لشکرے و شہرے کفایت کند) با سایر اسباب قلعه داري بضبط درآمد - نصیري خان باضافهٔ هزاري هزار سوار بلند پایه گردید - و در همین سال هنگام رخصت بالاگهات دکن بالتماس او ماهي و مراتب [که بهپیشین ایام در سلاطین دهلي شیوع داشت - و ایشان بحکام دکن داده بودند و ازان باز درین ملک اعتبارے تمام گرفته سلاطین آنجا بکسے (که شایان عنایات عظیمه باشد) میدهند] مرحمت شد - و در سال پنجم از تغیر معتقد خان بصوبه داري مالوه اختصاص یافت *

گویند که چون آجین و سارنگپور از انتقال خواجه ابوالحسن (که از مدت ممتد آنرا آباد ساخته بود) بجاگیر او تن شد دران ایام درخاندیس و دکن قحط و غلا بمرتبهٔ بهم رسید که نانے بجانے (۲) مي ارزید - مدار قوت سکنهٔ آنجا بر غلهٔ مالوه شد - نصیري خان خرمنهای غله را بزر پر ساخت - در هیچ وقت اینقدر زر از محالات مالوه وصول نشده *

چون در سال ششم مهابت خان قلعهٔ دولتاباد را محاصره نمود نصیري خان بکمک تعین گشته مصدر کارهای نمایان گردید - روزے (که در مورچال خانزمان نقبےرا بهفتاد من باروت انباشته آتش زدند

---

(۲) نسخهٔ [ب] بجانے ارزید *

و بیست و هشت گز از دیوار عنبرکوت و دوازده گز از برج آن پریده راهے وسیع پیدا شد - اما از ریزش تفنگ و بان قلعگیان هیچکس اقدام بیورش نمیکرد) مهابت خان خواست که خود پیاده شده در آید - نصیري خان گفت - از سران و سرداران چنین سگالش خلاف قانون کارداني ست - من در مي‌آیم - سپر حفظ ایزدي بر روی کشیده بقلعه دوید - و از تیر و تفنگ گذشته بجنگ شمشیر و خنجر رسید - متحصنان از مشاهدهٔ چنین جانسپاري و سرافشاني لختے آویزش نموده بمهاکوت در آمدند - و چون آنرا نیز نقب زده برکشودند دژ نشینان بزینهار گرائیده کلید قلعه سپردند - مهابت خان هرکرا بحراست قلعه تعین میکرد بنابر آنکه آذوقه در قلعه نمانده بود و درین چهار ماه محاصره انواع تعب گذشت از تکفل سر باز میزد - نصیري خان (که دو هزار سوار نوکر داشت) از غایت کارطلبي پذیرای خدمت شده باتفاق سیدمرتضی‌خان بمحافظت قلعه پرداخت - بیجاپوریه چند منزل بدنبال سپه سالار رفته بدولتاباد برگشتند - و بمورچالها (که هنوز بر جا بود) درآمده قلعه را گردگرفتند چون نصیري خان آویز و ستیز بکرات نمود ناچار خائب و خاسر بر خاسته آواره گشتند - خان مذکور بخطاب خاندوران و منصب پنج هزاري پنج هزار سوار سرافرازي یافته قلعه را بموجب حکم بمرتضی خان حواله نموده بمالوه معاودت نمود *

و چون شاهزاده محمد شجاع در سال هفتم بتسخیر پرینده

نامزد شد او نیز بهمراهي مامور گردید - روزے (که در نوبت گهي (۲) مقاهیر عرصه بر خانخانان تنگ ساخته (۳) نزدیک بود که چشم زخمي عظیم برسد) خاندوران آگهي یافته بسرعت خود را رسانیده فوج عقبي خانخانان را بر فوجي (که دست راست او حلقه داشت) زده هردو قشون را بجوق مقابل رسانید - و زخمیان را برداشته بخانخانان پیوست - غنیم ازین دستبرد رو بفرار آورد - و این کار دست بسته در پیشگاه خلافت باعث مجراى سترگ گردید - چون مهابت خان ازین سپنجي سرا در گذشت بالا گهات بخانزمان تفویض یافت - و پایان گهات (که تمام خاندیس و اکثر ولایت برار باشد) بجمع نود و دو کرور دام بعهدهٔ او قرار گرفت - و حکم شد که سرکار بیجاگده و سرکار ندربار و لختي محال سرکار هاندیه (که آنروی آب نربده است) از توابع خاندیس اعتبار نمایند - و چون بکرماجیت پسر ججهار سنگهه بندیله (که با جمعیت پدر بهمراهي خانزمان در بالاگهات میبود) باشارهٔ پدر (که در خراب آباد موطن خود ارادهٔ سرتابي نمود) فرار اختیار کرده راه مسکن گرفت خاندوران ازان آگهي یافته از برهانپور بتکامشي درآمد - و در مقام اشته مضاف صوبهٔ مالوه باو رسید - نزدیک بود که گرفتار شود - زخمي بجنگلهاى دشوار گذار زده در دهاموني بپدر ملحق شد - خاندوران

---

(۲) نسخهٔ [ج] گهي نوبت - یا نوبت گهي باشد (۳) نسخهٔ [ب] عرصهٔ بخانخانان تنگ ساخته ه

بانتظار حکم در مالوه توقف نمود - لهذا از حضور صوبه‌داری مالوه باو متعلق گشته ببرکندن بیخ فساد آن متمرد کوته اندیش تعین گردیده و باتفاق عبد الله خان در تعاقب مساعی شگرف بروی کار آورده و درسال نهم سر ججهار و پسرش بریده بحضور فرستاد - و در جلدوی این حسن تردد بخطاب بهادری ناموری اندوخت و در همین سال (که اعلیحضرت بسیر قلعهٔ دولتاباد ظلال افکن مرز و بوم دکن گردید) خاندوران را بهراولی راجه جیسنگهه و سایر راجپوتیه و چنداولی مبارزخان نیازی با دیگر افاغنه بکشایش قلعهٔ اودگیر و اوسه و تاخت و تاراج سرحد بیجاپور و گلکنده تعین فرمود - او تا دوازده کروهی بیجاپور هرجا معموری و آبادی یافت بخاک سیاه برابر کرد - و مکرر بهلول خان (۲) میانه و خیریت خان حبشی را مالشے بسزا داد - چون عادل شاه بقدم عجز و انکسار راه اطاعت وانقیاد پیمود خاندوران دست از خرابی ملک او کشیده بسمت اودگیر عنان عزیمت انعطاف داد - و بمحاصرهٔ سه ماهه و کسرے آن حصن استوار را هشتم جمادی الاولی سنه (۱۰۴۶) یکهزار و چهل و شش از سیدی مفتاح برگرفته بتسخیر اوسه همت گماشت - بهوجراج حارس آنجا دست و پای زده قلعه سپرد - و پس ازان فرمان شد که فیل گجموتی نام (که سرآمد افیال قطب الملک است) بدست آرد - او بکوت گیر (که سرحد ملک اوست) رفته

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهول خان *

بترغیب و ترهیب آن فیل را با یک لک روپیه نعلبندي گرفته
بتغور دیوگده در آمد - و کیلاچهر (۲) و اشته را (که از توابع گرهاندگانون
برار است) از تصرف گونداران متغلب بر آورد - و ناگپور را بمحاصرهٔ
چند روز برکشود - کوکیا راجهٔ دیوگده یک لک و پنجاه هزار روپیه
نقد و یکصد و هفتاد فیل پیشکش نموده ناگپور را بازپس گرفت *
خاندوران بهادر در سال دهم بحضور رسیده دویست فیل بقیمت
ده لک روپیه با هشت لک روپیه نقد (که مرزبانان گوندوانه و دیگر
زمینداران لختی برسم پیشکش پادشاهي و برخی باو داده بودند)
با فیل گجموتي (که یک لک روپیه قیمت شده بپادشاه پسند
موسوم گردید) با یراق طلا (که از جانب خود بیک لک روپیه ترتیب
داده بود) بنظر اعلی حضرت درآورد - چون جوهر اخلاص و مردانگی او
درین نرد دولت مردآزما فروغی دیگر داد و پیشکشی (که بدین کیفیت
و کمیت در اندک وقتی هیچ یکی از نوئینان والا مکان یک مرتبه
از گردن کشان گاهی نگرفته بود) او بر گرفت بانواع عواطف
و تحسین نواخته بخطاب نصرت جنگ و منصب شش هزاري
شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه (که تنخواه آن ده کرور و هشتاد
لک دام که بقرار دوازده ماهه بیست و هفت لک روپیه باشد)
و تنخواه پرگنهٔ شجاعت پور از خالصه در طلب اضافه بلند مرتبه
گردید - و چون در سال هفدهم شاهزاده محمد اورنگ زیب بتقریب

(۲) در [بعضی نسخه] کیلاچهر *

عیادت بیگم صاحب از دکن رسیده نظر ببعضی حرکات خود (که دران دیار منافی مزاج اعلی حضرت سر زده بود) پیش ازان (که آثار بیلطفي از طرف پدر والا گوهر ظاهر شود) دست از امور دنیوي کشیده انزوا گزید اعلی حضرت را ازین داعیهٔ بے سبب ملالت افزوده نظم دکن را بنصرت جنگ (که بایالت مالوه مي‌پرداخت) تفویض فرمود - و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام یک کرور دام (که منتهای مدارج نوکری هندوستان است) اختصاص گرفت *

گویند خاندوران در صوبه داری دکن بضوابط مخترعهٔ خود عالم کهنه را دیگر ساخت - بسیارے دیسمکهه و دیسپاندیه را بمیخ کوب (۲) زده رهگرای بادیهٔ فنا ساخت - و از سرنو همت بآبادی ملک گماشته منصب داران را (که متفرق جاگیر داشتند) یکجا تنخواه نمود وتمام قلاع را دیده تجویز احشام و سرانجام آذوقه بر وجه اتم کرد و آنچه خزانهٔ پادشاهي در قلاع و پرگنات خالصه بود قریب کرور روپیه بحضور ارسال داشت - تا بعالمیان ظاهر شود که همیشه از حضور زر میرسد - من در صوبه‌داری خود از دکن زر فرستادم - (۳) چون از بندوبست آن مملکت خاطر او طمانینت پذیرفت تسخیر بیجاپور پیش‌نهاد همت ساخت - سال هیزدهم جهت برخے مصالح ملکي از دکن طلب حضور گشت - تا کشمیر ملتزم رکاب پادشاهي بود - ازانجا دستوری

(۲) نسخهٔ [ج] امیخ چوب زده (۳) در [بعضی نسخهٔ] میرسید *

تعلقه یافته بلاهور رسید - و دو کروهي شهر فرود آمد - آخر شب
در جامهٔ خواب بود - از نیرنگي تقدیر برهمن پسرے کشمیري
(که اورا باسلام آورده در سلک خدمتگاران خود منتظم ساخته بود)
جمدهر کاري در شکم او زد - گویند هفده آنکه دوخته بودند - ابرو
خم نکرد - با قلیج خان حرف میزد - یک روز بهوشیاري گذرانیده
از نقد و جنس بهریک از فرزندان حصهٔ متعین ساخته تتمه جهت
خالصه قرار داد - و موافق آن بخط خود عرضي نوشته روانهٔ حضور
کرد - شب هفتم جمادی الاولی سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج
بساط حیات در نوردید - اعلی حضرت بهر کدام از فرزندانش زیاده
از وصیت او عنایت فرموده شصت لک روپیه بسرکار والا باز گردید
چون مدفن آبای او گوالیر است (۲) آنجا برده مدفون ساختند *
خان دوران در کار پادشاهي اصلا مداهنه (۳) و مساهله نمیکرد
و آزمندي و طمع درین کار نداشت - سه پاس روز و یک پاس شب
در معاملات سرکار والا میگذرانید - و بدیگرے نگذاشته بجز و کل
مهمات خود میرسید - اما با رعایا سخت‌گیر بود - و با خلق خدا
بدرشتي و تعدي زندگي میکرد - تیر آه مظلومان بود که کارگر
افتاد - روزے (که خبر فوتش ببرهانپور رسید) شیریني و قند و شکر
در دوکانها نماند که مردم بشکرانه بخش نکردند - بیشتر عمارات
عمدهٔ برهانپور در وقت او شده - مندوی زین آباد کنار تپتي

(۲) در [بعض نسخه] گوالیري ست (۳) نسخهٔ [ب] مداهنه نمیکرد *

ازو ست - و از سرونج (۲) تا برهانپور بده کروهي سراها ساختهٔ او ست - پسرانش سید محمد و سید محمود بعد فوت پدر هر دو منصب هزاري هزار سوار و عبدالنبي (که خرد سال بود) پانصدي منصب یافتند *

* خان جهان باره *

سید مظفر خان از سادات تهنپوري (۳) ست - ابوالمظفر نام داشت سال چهاردهم جهانگیري (که شاهزاده سلطان خرم بمهم دکن رخصت یافت) او در جنگ با دکنیان پای همت قایم کرده زخمی برداشته در میدان افتاد - و نقش سپاهگری او دلنشین شاهزاده شد - در حینی (که شاهزادهٔ مزبور از پدر والا قدر خود جدائي گزیده بدکن پرتو ورود افکند - و پس از عبور نمودن مهابت خان با شاهزاده سلطان پرویز از دریای نربده مجال توقف در بلدهٔ برهانپور متعسر دیده از راه سیکاکول تعلقهٔ قطب الملک متوجه صوبهٔ بنگاله گردید و درانجا با ابراهیم خان فتح جنگ محاربه دست داد) موما الیه در جنگ مذکور مصدر ترددات نمایان شد - و در تمام مدت فترات ملازم رکاب شاهزاده بود - مراسم خدمت‌گذاري و جانسپاري بظهور آورده در خاطر شاهزاده جا بهم رسانید - و پس ازان (که شاهزاده بتخت سلطنت بر نشست) در سال اول جلوس اورا بعطای منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و علم و نقاره و اسپ از طویلهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهرونچه (۳) یا رتهنپوري ست *

خاصه با زین مطلا و انعام یک لک روپیه بین الاقران ممتاز ساخت
و بحراست قلعهٔ گوالیار مامور گردانیده توابع آن در تیول او
مقرر شد - و در همین سال باتفاق مهابت خان جهت تنبیه ججهار
سنگهه بندیله (که هنگام بغي و فساد برپا کرده بود) دستوري یافت
و چون باستشفاع مهابت خان خانخانان صفح جرائم او شد دیوانیان
پادشاهي منجملهٔ ملک (که در تصرف او بود) بقدر طلب
منصبش بار گذاشته تتمه بجاگیر خان مذکور و غیره امرا تنخواه
نمودند - و در سال دوم چون خانجهان لودي بنابر توهمي (که درخاطر او
جا کرده بود) از مستقرالخلافه راه فرار اختیار نمود خان مزبور
بهمراهي خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب او مامورگشت - و بچستي
و چالاکي همان شب بے انتظار سرکرده روانه شد - شش گهري
روز بر آمده بر کنار دریای چنبل متصل دهولپور بدو رسیده
چپقلش مردانه نمود - و محمد شفیع نبیرهٔ او با نوزده تن از
سادات بدرجهٔ شهادت پیوست - و پنجاه کس از رفقای او زخمي
گردید - چون این معني بعرض پادشاه رسید خان مذکور را ازانجا
طلب داشته باضافهٔ یک هزار سوار و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین
مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفراز فرمود - و در سال سیوم بعنایت
خلعت و جمدهر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و فیل
از حلقهٔ خاصه کام اندوز گردیده بهراولی لشکر پادشاهي (که همراه
اعظم خان بنابر تنبیه خانجهان لودي مقرر شده بود) شرف

رخصت اندوخت - و پس ازان چون مسموع شد (که خان مزبور را بسبب ورم بالای ناف طاقت سواري نیست) جگجیون جراح را بجهت علاج او روانه نموده حکم شد - که بعد تخفیف بحضور بیاید - ازانجا (که جراح بنابر قوت ماده موضع ورم را شگافته خلط بسیار دفع شده بود) خان مزبور چندے بنابر التیام جراحت توقف نموده خود را بحضور رسانید - پادشاه از وفور قدردانی بعنایت خلعت و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار و مرحمت اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا بلند مرتبه گردانید *

و چون ملک نظام شاه پی سپر افواج پادشاهي گردیده خانجهان لودي مجال اقامت تنگ دیده دل از بودن آنجا برگرفته راه مالوه پیش گرفت خان مذکور (که بقدم خدمت و شیوهٔ شجاعت و قبیله داري موصوف بود) بعنایت خلعت خاصه و شمشیر خاصه و اسپ قپچاق (۲) از طویلهٔ خاصه نوازش یافته بتعاقب او نامزد گردید - و ازانجا (که عبد الله خان بهادر نیز با فوج علیحده بتعاقب او تعین شده بود) حکم شد - که اگر بهادر مزبور بآن حدود رسیده باشد هر دو فوج فراهم شده خار بن فساد برکنند - سید مظفر خان بپای استعجال از گذر اکبر پور عبور آب نربده نموده خبر گیران عرصهٔ مسافت مي‌پیمود - تا آنکه در منزل موضع تال‌گانون

---

(۲) در [اکثر نسخه] بڤچاق *

تعلقهٔ مالوه عبد الله خان بهادر نیز ملحق بوی گردید - پس از وصول موکب ظفر کوکب بموضع نیمي از ولایت باندهو (۲) (که پانزده کروهی سهینده و سي کروهی الهٰآباد است) بدریافت خبر قرب او عازم آن سمت گردید - نخست سید مظفر خان (که هراول فوج پادشاهي بود) باو رسیده تلاشهای مردانه نمود - خانجهان بعد بکار آمدن جمعے رو براه گریز نهاد - بهادران لشکر دست از تعاقب برنداشته بعد دو روز باز بوی رسیده هنگامهٔ زد و خورد برپا ساختند - او بهراول سید مظفر خان مقابل شده کشته گردید و سید ماکهن پسر سید عبدالله و نبسهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت کس بدرجهٔ شهادت فایز گردید - و پس ازانکه خان مذکور بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات و سوار و عنایت خطاب خانجهان چهرهٔ ناموري برافروخت - و در سال چهارم جلوس یک هزار سوار تابین او دو اسپه سه اسپه قرار یافته با یمین الدوله بتنبیه عادل شاه بیجاپوري تعین شد - و در سال پنجم کامیاب ملازمت پادشاهي شده یک هزار سوار دیگر تابین او دو اسپه سه اسپه مقرر گردید - و سال ششم نیز بهمین عنایت سر بلندي اندوخت - پستر بهمراهی شاهزاده محمد شجاع بمهم پرینده رخصت پذیرفت - درین مهم مصدر ترددات شایان و دلیریهای نمایان گردید - و چون تسخیر پرینده ملتوي مانده

---

(۲) نسخهٔ [ب] ماهو *

شاهزاده حسب الحكم فردوس‌آشياني عازم عتبهٔ خلافت گشت سيد خانجهان بسرعت سريعه خود را رسانيده متصل اكبرآباد جبههٔ ساي آستان خلافت گرديد - و در سال هشتم تتمهٔ سواران تابين او دو اسپه سه‌اسپه تقرر پذيرفت - و در همين سال به تنبيه ججهار سنگهه بنديله (كه شيوهٔ بغي ورزيده بود) با جمعے از ديگر امرا تعين شده نطاق عزيمت بر كمر همت بست - و پس ازان [كه ججهار سنگهه دست و پاي زده راه ديوگدهه (كه متصل صوبهٔ برار واقع است) پيش گرفت - و عبدالله خان بهادر فيروز جنگ و خاندوران بتعاقب او مامور گرديدند] سيد خانجهان بر طبق حكم محكم جهت تنسيق ولايت مفتوحه و تفتيش دفائن آنجا متصل چورا گدهه توقف گزيد - و پس ازان بحضور رسيده در ايامے (كه فردوس آشياني عزيمت سير دولتاباد پيش نهاد خاطر ساخته از درياي نربده گذشته كنار آن مخيم سرادق اقبال بود) سعادت ملازمت دريافت و بعنايت خلعت خاصه با چارقب طلا دوز و جمدهر مرصع با پهول كتاره و شمشير مرصع و يک لک روپيه نقد رايت ناموري بر افراشت در سال نهم بعطاي خلعت خاصه و شمشير خاصه و اسپ از طويلهٔ خاصه فرق مباهات برافراخته با جوقے از امرا بتاديب عادل شاه بيجاپوري دستوري يافت - و از سمت بير بدهارور (۲) رسيده بنه و بار درانجا گذاشته راه طرف شولاپور گرفت - و در اثناي قطع مسافت

(۲) در [بعضے نسخه] بدهار وار *

مردم تعین نموده سرادهون را مسخر ساخت - و بر محالات جاگیر
ریحان شولاپوری تاخته قصبهٔ دهاراسین را تهانه نشین گردانیده
و بکرات با بیجاپوریان زد و خورد بمیان آمد - خان مزبور خود مصدر
مراسم شجاعت گردیده مخالفان را هر بار شکست فاحش داد *

گویند روزے رندوله بیجاپوری زخمي شده از اسپ بر افتاد
یکے از رفقا اسپ باو رسانیده از میدان بر آورد - پس ازان (که بعضے
از ولایت بیجاپور ویران گردید - و موسم برسات برسر رسید) خان
مزبور باراده چهاوني برگشته بدهارور آمد - پستر چون عادل خان
زینهاري شده اطاعت فردوس آشیاني اختیار نمود خان مزبور
حسب الطلب بزمین بوس عتبهٔ سلطنت فایز گشت - و چون
اواخر همین سال پادشاه عزیمت مستقر الخلافه نموده ایالت
هر چهار صوبهٔ دکن (که عبارت از خاندیس و برار و پاره از ملک
تلنگانه و قلیلے از ملک نظام الملکیه باشد) بعهدهٔ شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر مفوض فرمود سید خانجهان بعنایت خلعت
خاصه مطرح التفات گردیده مقرر شد - که تا فراغ خانزمان بهادر
از تسخیر حصار جنیر و غیره بخدمت پادشاهزاده قیام نماید
در سال دهم بحضور شتافته دستوری گوالیار (که متعلق بوی بود)
یافت - و در سال یازدهم باز بعتبهٔ خسرواني رسیده چون عزیمت
دار السلطنت لاهور پیش نهاد خاطر پادشاهي شد مشار الیه
باجازت تیول کام دل اندوخت - و سال چهاردهم در دار السلطنت

لاهور شرف ملازمت دریافت نموده بعطای اضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سررشتهٔ اعتبار بدست آورد *

درین ایام (که راجه جگت سنگهه ولد راجه باسو سر طغیان برداشته بود) مشار الیه به تنبیه او و تسخیر قلاع متصرفه اش با فوج نامزد گردید - وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه با ماده فیل و یک لک روپیه بطریق مساعده سر بلندي یافت - مشار الیه بموجب حکم پادشاهي موسم بارش را در لاهور گذرانیده پس ازان (که از کتل بهلوان (۲) و مچهي بهون گذشته نیم کروهی قلعهٔ نور پور معسکر ساخت) مساعی جمیله از تعین مورچالها و کندن نقب بتقدیم رسانیده اگرچه برجي از قلعه پرید اما چون محصوران پس هر برجی دیوارے کشیده بودند راه درآمد پیدا نشد - پستر بر طبق فرمان پادشاهي تسخیر قلعهٔ مؤ وجههٔ همت ساخته جوهر شجاعت را بر روی کار آورد و به نبردهاي متواتره کار بر محصوران چنان تنگ ساخت که افواج پادشاهي از جوانب دیگر بقلعه درآمدند - و جگت سنگهه راه فرار پیمود - در جلدوی آن یکهزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه قرار یافت - پستر (که راجه جگت سنگهه باظهار ندامت پرداخته صفح جرائم او از پیشگاه عنایت منظور شد) خان مشار الیه همراه

---

(۲) نسخهٔ [ب] پهلوان *

شاهزاده مراد بخش بحضور آمد - چون درین سال خبر آمدن شاه صفي (۲) دارای ایران جهت تسخیر قلعهٔ قندهار بر زبانها افتاده بود شاهزاده دارا شکوه برای دفعیهٔ او دستوري یافت - خان مزبور هم بعطاي خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و مطلا و فیل ازحلقهٔ خاصه مورد عنایات گردیده در همراهیان شاهزادهٔ مزبور تعین گشت *

درین اثنا خبر فوت شاه صفي شیوع گرفت - در سال شانزدهم خان مزبور برخصت گوالیار محال جاگیر خود مورد التفات شد - و در سال هفدهم باز بملازمت پیوسته در ایامے (که فردوس آشیاني سمت اجمیر متوجه گردید) اورا بحراست اکبرآباد گذاشت - پس از معاودت موکب خسرواني چندے در حضور بوده در سال هیژدهم رخصت محال جاگیر یافت - و در سال نوزدهم جلوس حسب فرمان طلب عازم گشته در دارالسلطنت لاهور دولت آستانبوس حاصل نمود در اواسط همین سال مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجري مفلوج گشته دو ماه صاحب فراش بوده سفر آخرت گزید پادشاه قدر شناس تاسف نموده در بارهٔ پسرانش سید منصور خان و سید شیر زمان و سید منور (که آخرها بخطاب سید مظفر خان و سید لشکر خان مخاطب شدند - و احوال هریک درین صحیفه رقمزدهٔ کلک وقائع نگار گردیده) توجه مرعي داشت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] صفوي *

خان مزبور نامے ببزرگي و کثرت جمعیت و سخاوت بر آورده تا زیست بآبرو بسر برد - نوکران بیش قرار داشت - و هرکه از ملازمان پادشاهي بوی متوسل میشد سلوک خوب نموده دیهات در جاگیر او میداد - حلیم و متواضع بسیار بود - گویند روزے فردوس آشیاني بر دستار خوان نشانیده شریک طعام ساخت پس ازانکه پادشاه برخاست سید خانجهان دویده جفت پاپوش را زیر پا گذاشت - پادشاه بر آشفته فرمود - که شما را شرم این خطاب عالي باید کرد - شخصے (که بدین خطاب مخاطب بود) اُمرا چه که ما و جمیع شاهزادگان محتاج نگاه او بوده اند - و باستغنا با کسے حرف نمیزد - او عرض کرد که بنده فدویِ درگاه است - پادشاه فرمود - که من بعد در جمیع امور رعایت توره و ضابطه باید کرد اما گویند که بمعاملت دنیوي نمي رسید - و بر کارپردازان خود اعتمادے نمیکرد - خدمت گاران هموطنیِ خود را بسیار دوست میداشت - گفتهٔ آنها پیش او معتبر بود - روزے عاملے (که پنجهزار روپیه عین المال جاگیرش بتصرف خود آورده بود) معرفت خدمتگارے سه هزار روپیه را اشرفي پیش خان مزبور آورد - که این حق دیوان و مستوفي ست - اما میترسم که فردا فتوای قتل من خواهند داد - خان مزبور خوش شده اشرفیها بگرفت - بعد ازین هرچند متصدیان ظاهر نمودند (که پنجهزار روپیه عین‌المال ذمهٔ او باقي ست) قبول نکرد *

* خسرو سلطان *

دومي پسر نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان است - چون در سنه (۱۰۵۱) یکهزار و پنجاه و یک خطبهٔ ماوراء النهر بنام نذر محمد خان خواندند خان مزبور باتفاق پسر کلان خود عبدالعزیز خان در بخارا بکمال استقلال مسند نشین خاني گشته مهمات فرمانروائي را بنهج استقامت جاري گردانیده - و در سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج بقرشي رفته ارکنج را (که حاکمش اسفندیار خان درگذشته بود) بتصرف درآورد - و با اوزبکیه (که برادر کلانش امام‌قلي‌خان سلوک تمام مرعي داشته و ضبط محصول و بندوبست ماوراء النهر بران قوم وا گذاشته خود محض باسم خاني خرسند بودے) باز خواست آن ایام درمیان آورد - آن قوم خایع العذار مطلق العنان رنجیدهٔ خاطر و رمیدهٔ دل گشته بران شدند که او را با پسرش از میان بردارند - خان مذکور استشمام رایحهٔ یکتائی آن بداندیشان نموده باقتضای مصلحت سنگ تفرقه در جمعیت آنها انداخت - هر یکے را بجائے تعین کرد - سمرقند را با توابع بعبدالعزیز خان داده بیگ اوغلي را اتالیق و خسرو بیگ را دیوان بیگی او ساخت - و تاشکند را بامضافات ببهرام پسر سیوم خود داده و باقي یوز را اتالیق او نمود - و نذربے اتالیق امام قلي خان‌را (که در اوزبکیه اعتبار تمام داشت - و اورا سرخیل فتنه انگیزان میدانست) بحکومت بلخ نامزد گردانید - و قندوز را (که حاکم نشان بدخشان

است) بخسرو سلطان مذکور داد - و کهمرد[(۲)] را با لواحق و توابع و هزارجات (که از دیر باز تعلق به یلنگتوش داشت) بے سابقهٔ تقصیر تغیر نموده بسبحان قلي پسر چهارم سپرده تردي علي قطان را اتالیق او نمود - و تیول اکثرے در خالصه ضبط نموده آنها را نقدي ساخت - و اکثر مدد معاش و سیورغال قدیمه را بلباس اسناد متهم ساخته خود متصرف شد *

ازانجا (که ایام دولتش بسر آمده بود - و اقبال او رو بادبار گذاشته) همگي خواجگان توران را (که وضیع و شریف آنجا حلقهٔ ارادت شان در گوش دارند) بسبب وقوع برخے امور آزرده ساخت و ازین رو (که هرجا چراگاهے بود برای دواب خود قرق نموده دیگرے را رخصت نمیداد) تمام احشام بهم برآمده دل دگرگون کردند عبد العزیز خان (که خلف ارشد و ولي عهدش بود) هرچند وسائل انگیخت (که خود بدستور امام قلي خان بخارا را دارالخلافه ساخته بلخ را بمن عطا کنند) او چون چهل سال در بلخ گذرانیده آب و هوای آنجا با طبعش سازگار بود و دل کندن ازان مکان دشوار مي‌نمود و نقل و تحویل اندوختهٔ چندین ساله دشوار تر پسر را نیز بعدم انجاح مرام رنجانید - و با سران و سرداران بلخ (که مدتے ممتد در تقدیم مراتب عبودیت سر موئے فروگذاشت ننموده توقع احسان و چشم نوازش داشتند) از حقیقت نشناسي

(۲) در [بعضي نسخهٔ اکبرنامه] کهمرد آورده *

چشم پوشي بكار برد - و بكدست مراسم حزم و كار آگهي از دست
واهشته هركه از روي هوا خواهي حرفي از بد انديشان مخفي باو
ميگفت از تنگ ظرفي بافشاي آن او را شرمسار و بے اعتبار
ميگردانيد - تا آنكه دفعةً تمام توران و همه تورانيان برشوريدند
و يكبارگي طبل مخالفت فروكوفته خطبهٔ ماوراء النهر بنام عبدالعزيز
خان خواندند - و المانان فرصت جو دست بنهب و تاراج بر آورده
اكثر كارخانجات را يغمائي ساختند - آخرالامر نذر محمد خان با پسر (۲)
بمصالحه پرداخت - كه فرمان روائي ماوراءالنهر بخود متعلق ساخته (۳)
بلخ و بدخشان باو بگذارد - و خود بعد آشتي از پيكار و تردد
بر آسود - اما از دورنگي اوزبكان و خودسري المانان بيم جان و مال
هر روز مي افزود - ترک صيد و شكار نموده چندے درون حصار
بلخ خانه نشين گشت - و چون بعد وقوع حادثهٔ ناگزير جنت مكاني
و بودن وارث تخت و تاج يعني صاحبقران ثاني بر بعد مسافت
در جنير (كه انصاي دكن است) عرصه خالي پنداشت از شورش طلبي
و غرور جواني لشكرے گران بتسخير كابل كشيد - هرچند كارے
پيش نبرده از صولت لشكر فيروزي رجعت قهقري نمود اما دست
تعدي و تطاول دراز ساخته از سكنهٔ شهر و رعاياي نواحي و اطراف
هرچه اوزبكان تهي دست يافتند بنهب و غارت بردند - و ابواب
بيداد و ستم بر روي اهل آنديار فراز نمود - ازان وقت مركوز

(۲) در [اكثر نسخه] اكثر كارها را (۳) در [بعض نسخه] شناخته *

خاطر اعلی حضرت بود - که بمقتضای * * مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

فوجی جرار بر سر بلخ و بدخشان (۲) فرستاده آن ملک موروثي را انتزاع نمایند - بسبب اشتغال مهمات ملکي ارادهٔ مذکور از مکمن بطون بر منصهٔ ظهور نرسید - درین وقت (که خود بخود دران ولایت هرج و مرج افتاد - و المانان بے دین آتش ظلم افروخته در قتل و اسر اهل اسلام و هتک استار ناموس اشراف و اخیار خود را مستحق انواع سیاست ساختند) شاهزاده مراد بخش را با پنجاه هزار سوار بتسخیر آندیار و مالش آن گروه نا هنجار در نوزدهم سال باستعجال رخصت فرمود - و چون شاهزاده از کتل طول گذشته بمیدان سرا منزل نمود اوزبک و المان (که قری و مواضع بدخشانات را بتاراج و غارت پاک رفته کار بر خسرو سلطان تنگ ساخته بودند) از آوازهٔ موکب منصور بپای سرعت راه فرار پیمودند - خسرو سلطان بر رفق مصلحت دید خود با پسر خود بدیع سلطان و دو هزار خانه‌دار از احشام و اهل قندوز (که بیشتر رعایای جور کشیدهٔ تالان دیده بودند) احرام ملازمت شاهزاده بست و چون نزدیک باندراب رسید امیرالامرا علي‌مردان خان پذیره شده بر پشت اسپ دریافت - و پس ازانکه داخل خیمهٔ شاهزاده شد آن قاعده دان بر طبق حکم پادشاهي تا منتهای بساط رفته معانقه

(۲) نسخهٔ [ب] بر بلخ و بدخشان *

نموده همراه آورد - و نزدیک بمسند نشانده گوناگون عاطفت
و دلجوئي بکار برد - و انواع عطایا و پنجاه هزار روپیه نقد تواضع
نموده روانهٔ حضور ساخت - از پیشگاه خلافت مرحمت‌خان ولد صادق
خان‌مرحوم با چهار اسپ عربي و عراقي با زین طلا و بیش‌قیمت‌پارچه
از نوادر اقمشهٔ هندوستان و یک پالکي و چهار ڈولي با چوبهای
نقره و غلافهای مخملي برای سواری عورات و دو دست پیش‌خانهٔ
مکمل تعین گردید - که اشیای مذکور را بسلطان مزبور رسانیده
همه جا بمرافقت او بوده بدرگاه رساند - بیست و پنجم ربیع الآخر
سنه (۱۰۵٦) یکهزار و پنجاه و شش هنگامیکه بظاهر کابل رسید
مدار المهام سعد الله خان و میر جلال صدر الصدور استقبال نموده
بملازمت رسانیدند - او التماس قدمبوس نمود - باجازت آن امتیاز
بخشیدند - پس ازان سرش را اعلی حضرت از راه قدر شناسي
بدو دست برداشته بآغوش عاطفت در آوردند - و بحکم نشستن
مباهات اندوخت - و باقسام عنایات و نوازش و انعام پنجاه هزار
روپیه نقد کامیاب گشته بمنصب شش‌هزاري دو هزار سوار اختصاص
یافت - و منزل خاندوران بهادر را با فروش و اسباب تجمل
برای او آراسته قرار یافت - و بدیع سلطان پسرش (که همراه
پدر بود) بسالیانهٔ دوازده هزار روپیه نوازش یافت - و چون خسرو
سلطان مرد ضعیف بنیهٔ افیوني (که مدتها بتعدي و اشتلم
اوزبکیه روی بهبود ندیده بود - و از بیم و هراس دست‌انداز المانان

دمے نه آسوده) یک دفعه بے رنج و تعب بدولت خدا داد رسید بفراغبال و فرفه حال بهره یاب لذت زندگاني گشت - تکاپوی نوکري درمیان نبود - گاهے در دارالسلطنت لاهور و گاهے در شاهجهان‌آباد و احیانا در رکاب بسر میبرد - و در سال بیست و ششم اورا از منصب باز داشته یک لک روپیه مشاهره موظف گردید - و درین سال پسرش بدیع سلطان بمنصب هزاري دو صد سوار سرافرازي یافت - و تا آخر سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدي رسیده بود *

* خواجه عبدالهادي *

پسر کلان صفدر خان خواجه قاسم است - اوائل سلطنت فردوس آشیاني در قصبهٔ سرونج (۲) تیول پدر خود مي بود - سال چهارم (که خانجهان لودي باتفاق دریا خان رهله از دکن بمالوه شتافته بقصبهٔ مذکور رسید) از بحراست آنجا از قرار واقع پرداخت تا سال بیستم بمنصب نهصدي شش صد سوار فایز شده سال بیست و یکم از اصل و اضافه بپایهٔ هزار و پانصدي هشت صد سوار مرتقي گشته سال بیست و سیوم باضافهٔ دویست سوار چهرهٔ عزت برافروخته سال بیست وششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه (که بتسخیر قلعهٔ قندهار نامزد شده) دستوري پذیرفته وقت رخصت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و عطای خلعت و اسپ با زین نقره و سال بیست و هفتم بعنایت علم لوای بلند رتبگي برافراخت

---

(۲) در [بعضی نسخه] پرونج *

(۲)
سال سیم مطابق سنه (۱۰۶۶) یک هزار و شصت و شش هجري
پا در عدم خانه گذاشت - پسرش خواجه جان تا سال سیم هزاري
چهار صد سوار منصب داشت *

* خوشحال بیگ کاشغري *

سال نوزدهم جلوس فردوس‌آشیاني بمنصب هزاري چهار صد
سوار چهرهٔ عزت بر افروخته با سلطان مراد بخش بتسخیر بلخ
و بدخشان رخصت پذیرفت - و پس از فتح بلخ و مراجعت شاهزادهٔ
مذکور بهندوستان چون جملة الملک سعد الله خان به بندوبست
آنجا تعین شد اورا با دیگر کاشغریان بتهانه‌داري شیرپور و سام چاریک
مقرر نمود - سال بیستم حسب تجویز جملة الملکي از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار عزامتیاز اندوخت - و سال
بیست و دوم همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بصوب
قندهار مرخص گشته ازانجا همراه رستم خان و قلیچ خان در محاربهٔ
قزلباشان پای قیام مستحکم داشته مصدر ترددگردیده سال بیست
و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار
سررشتهٔ اعتبار بدست آورده سال بیست و پنجم باز همراه شاهزادهٔ
مذکور بمهم محطور شتافت - و سال بیست و هشتم همراه جملة الملک
(۳)
بر سر چیتور کسیل شده گام جلادت برداشت - پستر همراه خلیل خان
بتادیب زمیندار سري‌نگر شتافته اواخر سال سي و یکم با مهاراجه

(۲) نسخهٔ [ب] هزار و شصت هجري (۳) نسخهٔ [ب] خلیل الله خان *

چسونت سنگهه جهت سد راه بودن بر فوج دکن (که عزیمت سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بحضور بتقریب عیادت پدر والا قدر زبان زد شده بود) بصوبهٔ مالوه دستوري یافته دامن همت بر کمر عقیدت زد - پس ازان در جنگ سموگدهه برکاب سلطان داراشکوه بود باقي احوالش بنظر نرسید *

* خواص خان بختیار خان دکهني *

در عهد جنت‌مکاني در سلک ملازمان انتظام یافته سال هشتم جلوس فردوس‌آشیاني بخدمت فوجداري لکهي جنگل و تهاره (۲) از تغیر سردار خان چهرهٔ اعتبار برافروخته سال دوازدهم (که پادشاه بسرحد پنجاب ورود فرمود) او احراز سعادت ملازمت نمود و سال چهاردهم ازانجا معزول شده در کومکیان صوبهٔ بهار قرار یافته سال شانزدهم بفوجداري ترهت مضاف صوبهٔ بهار عز امتیاز اندوخته سال بیستم بعنایت خلعت و اسپ سرفراز گشته ببدخشان دستوري پذیرفته سال بیست و یکم بحضور رسیده دولت بار یافت و بفوجداري و تیولداري مندسور مضاف مالوه لواي کامراني برافراشت سال بیست و سیوم چون صوبه‌داري مالوه بشاهنواز خان و مندسور بمیرزا محمد پسر میر بدیع مشهدي (که خویش خان مزبور میشد) قرار گرفته او ازانجا تغیر شده بستور داخل کومکیان دکن گردیده در محاصرهٔ گلکنده همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر

---

(۲) در [بعضي نسخه] تهانه - یا تهاره باشد *

مصدر ترددات بود - و پس ازان (که زمام سلطنت باختیار شاهزادهٔ مزبور در آمد) از اصل و اضافه بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار و خطاب خواص خان بر نواخته شد - و در حروب متواتر (که خلد مکان را با مهاراجه جسونت سنگهه و شرکای سلطنت رو داد) در رکاب پادشاهي بوده بتعیناتی صوبهٔ بهار بدان حدود شتافت و چون قبل از جلوس ثاني قلعهٔ چنار از دست سید ابو محمد نام نوکر سلطان شجاع مستخلص گردید او بحراست آنجا اعتبار اندوخت - و سال دوم از انجا عزل پذیرفت - بر مآل حالش اطلاع نیست *

* خلیل الله خان *

برادر خرد اصالت خان میر بخشي ست - حمیده بانو بیگم صبیهٔ سیف خان و صبیه زادهٔ آصف خان یمین الدوله در عقد ازدواج داشت - در عهد جنت مکاني هنگام استیلای مهابت خان همراه آن آصف مرتبت در قید مهابت خان افتاد - و در سال سیوم جلوس اعلیحضرت بخطاب خاني سر برافراخت - پستر بخدمت میر تزکي اختصاص گرفت - و در سال ششم سنهٔ (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري بخدمت میر آتشي مباهات اندوخت - و در سال نهم بمنصب دو هزاري صید مراد بدام آورد - و قراول بیگي گردید - و در سال هیزدهم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفرازي یافت - و بخدمت قوربیگي کمرخدمت بر بست - و در سال نوزدهم

بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رخصت یافته بسرداری فوج طرح دست چپ متعین گردید - شاهزاده خلیل الله خان را باتفاق چین قلیچ خان و میرزا نوذر (۲) صفوي از چاریکاران براه آبدره بانتزاع قلعهٔ کهمرد و غوري روانه نمود خان مزبور از چهتي و کارطلبي با میرزا نوذر یک منزل پیش افتاده چون از کتل گندک (که سرحد صوبهٔ کابل و ولایت کهمرد است) گذشت جمعی را بسرعت هرچه تمامتر بر سر کهمرد تعین کرد - اوزبکان بمجرد وصول بهادران منصور مضطر گشته از حصار برآمده هریکے بطرفی بدر زد - بعضے ازانها اولا ثبات قدم ورزیده آخر کار زینهار پژوه شده قلعه را سپردند *

خلیل الله خان خاطر از استحکام آن وا پرداخته باز باتفاق میرزا نوذر یک منزل از قلیچ خان پیش راهي گشته بدستور کهمرد جوقے را بسوی غوري گسیل نمود - آنها با قباد میر آخور محافظ غوري (که فوج منصوره را مردم هزارجات پنداشته از قلعه برآمده بود) در آویختند - او بکمتر آویزه ره سپر فرار گردید - دلیران چالاک پاشنه‌کوب با او جنگ کنان بحصار درآمدند - قباد بارک پناه جسته بعهد و پیمان خلیل‌الله خان را دید - خان مسطور قلعه را باهتمام خان سپرده خود با قباد بشاهزاده پیوست - و پس از درآمدن آن‌مملکت بتصرف اولیای دولت قاهره و وصول علامي سعدالله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] بوذر - یا نودر باشد *

بلدهٔ بلخ جهت بند و بست آندیار خلیل الله خان متعلقان نذر محمد خان را همراه گرفته بحضور پادشاهي آورد - و در سال بیستم در رکاب شاهزادهٔ فتح‌نصاب ظفر نصیب محمد اورنگ زیب باز رخصت یساق بلخ یافت - بمنزل ضحاک رسیده بود که از واقعهٔ بلخ در گذشتن اصالت خان بوضوح پیوست - او از فرط محبت و افزونی وداد دل از اسباب تعلق برگرفته زاویه‌گزیني اختیار نمود با آنکه پادشاهزاده بتعزیت شتافته مواعظ شکیب افزا فرموده گفت (که در چنین مهمے خود را از کارهای پادشاهي باز داشتن منافیٔ طریقهٔ عقیدت و ارادت است) بخان مذکور درنگرفت - لهذا از پیشگاه فرمانروائي بعزل منصب و جاگیر معاتب گشت - و در سال بیست و یکم نقوش ندامت و پشیماني از سیمای حالش بر خوانده بدستور سابق بمنصب چهار هزاري ذات سه هزار سوار و تیول میوات و فوجداری آن از تغیر شاه بیگ خان سربلند گردانیده امر شد - که دولت ملازمت نا یافته از لاهور روانهٔ تعلقه گردد - و در سال بیست و دوم بپایهٔ بخشیگری دوم مرتقي گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر جعفر خان بتفویض خدمت والای میر بخشیگري پایهٔ دولت بر تر افراخت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ هزار سوار کامیاب گشته از انتقال مکرمت خان بصوبه داری شاهجهان آباد مرخص شد - و در سال بیست و ششم بمنصب عمدهٔ پنجهزاري چهار هزار سوار تحصیل بلند نامي نمود - و بهمراهی علي مردان

خان امیر الامرا بحراست کابل (که نظم آن بشاهزاده دارا شکوه و پسرش متعلق بود - و شاهزاده درین سال بمحاصرهٔ قندهار عازم شد) با فوجے بسیار تعین گشت - و پس ازان [که مرزبان سري‌نگر (که در کوهستان شمالي دارالخلافه است) باستظهار مصاعب مکان و مضائق کوهستان از زمان سریر آرائی اعلیحضرت دولت‌تقبیل عتبهٔ خلافت در نیافته سر نخوت مي‌افراشت] خلیل‌الله خان بمالش آن خود سر مقرر گشته حکم شد - که به تیول خود رفته و خاطر از نظم و نسق آن وا پرداخته رو بمقصد نهد - او در سال بیست و نهم از اقطاع خود (۲)
بدارالخلافه آمده در ماه صفر سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنجم با هشت هزار سوار نبردکار بره نوردي در آمد - زمیندار سرمور (که سر کوه است شمالي دارالخلافه - و پنج ازانجا بشاهجهان آباد آرند) بخلیل الله خان پیوسته کمر ارادت بخدمتگاري بر بست (۴) (۳)
و چون بدون [که جاکائے ست بیرون کوه سري‌نگر بدرازي بیست کروه و پهنائي پنج کروه (که بطول یکسر آن بجون پیوسته - و دیگر بگنگ) و در اطراف مواضع و محال‌آباد دارد] رسید از نزدیک کهیلاگهر شروع بتهانه بندي نمود - تا ساحل گنگ هر جا مناسب دانست گابین قلعه احداث نموده جمعے را باستحکام آن برگماشت و چون بساحل گنگ (که ازان عبور نموده بکوه در مي‌آیند)

---

(۲) در [اکثرنسخه] سال (۳) نسخه [ب] جنگل است (۴) در [بعضی نسخه] هشت کروه *

رسیده جمعی عبره نموده تهانهٔ چاندني را (که از توابع سري‌نگر است - و خارج دون و کهیلا گهر) بتصرف در آوردند - بهادر چند مرزبان کماؤں بارادهٔ خدمتگذاري بلشکر ملحق گشت *

ازان رو [که برسات نزدیک رسید - و موسم یساق آن سرزمین و هنگام درآمدن کوهستان درگذشت - معهذا گرفتن آن هیچ مصلحت نبود - و آب و هوای آن مکان جز سکنهٔ آنجا را (که از قبیل دیو و دد اند) سازگار نیست] خلیل الله خان بر طبق یرلیغ والا مهم کوه را موقوف داشته دون را (که حاصل آن هنگام معموري یک لک و پنجاه هزار روپیه است بشصت لک دام موافق دوازده ماه) بطریق وطن در تیول چتربهوج چوهان (که هزار و پانصدي هزار سوار منصب داشت) مقرر نموده و تهانهٔ چاندني را بکروری هردوار سپرده بحضور موفور السرور معاودت نمود - و مکرر باضافهٔ سواران دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافت - و در سال سي و یکم (که بعد طریان عارضه باعلی حضرت و حصول تخفیف در عوارض کوفت بنابر تغیر مکان حرکت لازم گردید - و در محرم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از دار الخلافه متوجه مستقر الخلافهٔ اکبرآباد شدند) خان مزبور بحراست شاهجهان‌آباد مامور گشت و چون اواخر دولت اعلی حضرت دارا شکوه محمد امین خان میر بخشي را باتهام نظربند نمودن آن خدمت والا بخان مشارالیه باز گردید - و پس ازان (که دارا شکوه تصمیم مقابلهٔ عالمگیري

بخود قرار داد) از فرط اعتماد و وفور فدویت (که بآن عمدهٔ بارگاه خلافت گمان داشت) اورا با فوج جرار (۲) برسم منقلا از اکبرآباد بدهولپور رخصت نمود - در روز جنگ با سایر تورانیه و امرای پادشاهي بسرداری میمنه قیام داشت - و چون پنهاني عهد و پیمان بندگي و درست اخلاصي استوار ساخته بود در وقت گرمیء کارزار با پانزده هزار سوار تیغ زن نیزه گذار از جای خود حرکت ننمود مگر بقدر مدافعه جنود ازبکیه (که با او بودند) دست جرأت بر کشودند - و پس از هزیمت دارا شکوه چون ظاهر اکبرآباد مضرب خیام عالمگیري گردید فاضل خان خانسامان مکرر از جانب اعلی حضرت سلسله جنبان شوق گشته دواعیء ادراک ملازمت برانگیخت - جناب عالمگیري سخن او بسمع رضا اصغا نموده ثانیا بتحریک مصلحت کیشان خود کام از قدمبوس پدر والا قدر ابا آورد - اعلی حضرت خلیل الله خان را باتفاق فاضل خان بگذارش پیغام فرستاد - خان مذکور بنابر سابقهٔ یکتائي پیش از فاضل خان باریاب خلوت گشته چندان براه عکس مدعا شتافت که وحشت و کلفت شاهي از یکی بصد رسیده خلیل الله خان را نزد خود نگاهداشته فاضل خان را بے نیل مقصود بر گردانیدند - اگرچه میر بخشي‌گري بدستور سابق بمحمد امین خان بحال فرمودند اما عمدة الملک خلیل الله خان را بمنصب والای شش‌هزاري

---

(۲) نسخهٔ [ب] بافواج جرار *

(۲)
شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مشمول التفات خسروانه ساخته
از اعز آباد دهلي بپاشليقي جيوش منصور بتعاقب دارا شکوه
مرخص کردند - و خان مذکور باتفاق بهادر خان کوکه تا ملتان
عنان مسارعت بازپس نکشید - و در همان ایام مبادي سنه (۱۰۶۹)
هزار و شصت و نهم هجري خلیل الله خان بصوبه‌داري پنجاب
مباهي شد - و در سال چهارم در لاهور عارضه بر مزاج او طاري گشت
چون کوفت او بامتداد کشید بدار الخلافه آمده از شدت ضعف
ملازمت ناکرده بسر منزل خویش فرود آمد - تقرب خان و دیگر
حکماي پایهٔ سریر خلافت بحکم والا بمعالجهٔ او پرداختند - بسبب
(۳)
ازمان مرض فتور قوي بمرتبهٔ کمال رسیده بود - باندک نقصي (که از
بي‌تدبیري غذا رو داد کارش از مداوا در گذشت - دوم رجب سنه
(۴)
(۱۰۷۲) یکهزار و هفتاد و دو هجري روزگار حیاتش بسر آمد
خلد مکان بمقتضاي قدرشناسي سایهٔ عاطفت پایه بر سر بازماندهاي
آن مرحوم افکنده بانواع تسلیه و دلجوئي نوازش فرموده میر خان
و روح‌الله خان و عزیز الله پسران اورا و افتخار خان و ملتفت خان
و بهاءالدین برادر زادها و سیف الله صفوي داماداش را بعطاي
خلاع فاخره بر نواخته از کدورت ماتم رسیدگي بر آوردند - و زوجه
و صبیه اش را بسالیانهٔ پنجاه هزار روپیه کامیاب گردانیدند - و پسران

---

(۲) در [بعضي نسخه] شش هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه
(۳) در [بعضي نسخه] نقضي (۴) نسخهٔ [ج ، هفتاد هجري *

و دامادش باضافهٔ مناصب مطرح انظار خسروانه (۲) گشتند *

خلیل الله خان با علو حسب و بزرگی نژاد درین سلطنت علیهٔ عالیه دیرین خدمت و قدم بندگي داشت - و آخر عمر را در خیر اندیشي و هوا خواهی خلیفهٔ زمان سپري ساخت - ازین رو اخلافش هریکی بدولت و کامراني کوس بلندنامي بر نواختند - گویند خلیل الله خان نسبت ببرادر کلان اصالت خان درشت خوی تندگو بود - چون هر دو برادر بهمراهی شاه شجاع بمهم پرینده تعین گشتند مهابت خان سپه سالار آنقدر که از اصالت خان راضي و خوسند گشت همانقدر از خلیل الله خان آزرده و گله مند گردید - و آصف خان نیز از ناسازی مزاجش همیشه ازو ذخیرهٔ خاطر داشت *

* خان دوران *

سید محمود پسر میانهٔ خاندوران نصرت جنگ است - بعد فوت پدر بمنصب هزاري هزار سوار سر افرازي یافت - و بدستیاری اقبال و پایمودی نیکوخدمتي در تلاش جاه و دولت از برادر کلان سید محمد سبقت گرفت - در سال بیست و دوم بمنصب دو هزاري سر بر افراخت - و در یساق قندهار متلزم رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بود - سال بیست و سیوم بهنگام معاودت بهمراهی سعد الله خان (که در استلام سدهٔ سلطنت و جهانباني پیش آهنگي کرد) شرف بار یافت - و باولین خطاب پدر نصیري خان چهرهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] انظار عنایت خسرواني *

ناموري بر افروخت - و پس ازان بتعیناتی صوبهٔ مالوه و تیولداري و قلعه داري رایسین دستوري یافت - و در سال سیم بمرافقت صوبه دار مالوه (که با جمیع کمکیان آن ناحیه تعین شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب ناظم دکن بنا بر تعریک عبدالله قطب شاه شده) بدانجا شتافت - و پس ازان مهم (که بآئین شایسته انجام گرفت) بمکان خود معاودت نمود - و در همین سال باز بر طبق حکم حضور بدکن رفته بهمراهی شاهزادهٔ مذکور در تاخت و تاراج ولایت عادلشاهیه جوهر مردي نمایان ساخت *

وچون سیوا و مناجي بهونسله باشارهٔ بیجاپوریه در حوالی احمدنگر سر بشورش برداشته برخی محال را تاختند نصیري خان با سه هزار سوار باتفاق جمعے از امرا مثل کارطلب خان و ایرج خان بدان سو رو آورده دست و بازوی جرأت برکشاد - و بسیارے را از مردم سیوا علف تیغ بیدریغ گردانید - و خود پانڈیه بیرگانون (۲) را اقامت جا برساخت - تا آسیب آن مفتنان بمحالات پادشاهي نرسد - و پس از کشایش قلعهٔ بیدر و کلیان (۳) مساعیٔ هریک از امرای کمکي از نوشتهٔ پادشاهزاده بعرض اعلی حضرت رسیده هرکدام از پیشگاه نوازش باضافهٔ درخور کامیاب گردید - خان مذکور نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار بلندپایگی

---

(۲) در [بعضے نسخه] پیرگانون (۳) در [اکثر نسخه] بحر - اما در [اکثر جا] بیدر آمده *

یافت - و چون در یساقهای متوالیه بصدور نیکو خدمتي و فدویت شایان گوناگون عاطفت شاهزاده گردید رشتهٔ عقیدتش با اخلاص تاب یافته و مشام ارادتش از شمامهٔ یکجهتي معطر بوده بعد محاربهٔ راجه جسونت چون نواحی گوالیار مضرب خیام آن شاهزادهٔ ظفر نصیب گشت نصیري خان از قلعهٔ رایسین برطبق یرلیغ طلب جبهه سای عتبهٔ عالمگیري شده بخطاب والای خاندوراني کله گوشهٔ مباهات باوج اعزاز رسانید - و در جنگ دارا شکوه بسرداری فوج طرح میسره اختصاص گرفته بعد از فتح بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه کلاه نشاط بر افلاک انداخت - و او با برخی از عساکر پادشاهي بنظم صوبهٔ الهآباد و تسخیر قلعهٔ مذکور (که در رصانت و حصانت شهرهٔ ایام است و سید قاسم بارهه از جانب دارا شکوه بحکومت آن جانب قیام داشت - و باوجود آگهي بر فرار دارا شکوه تصمیم دولتخواهیش بخود داده سر بر خط انقیاد ننهاده بر استحکام آن قلعه افزود) دستوري یافت - خان مذکور از کار طلبي چست و چالاک شتافته بمحاصرهٔ آن پرداخت - پس ازان (که شجاع بقصد کارزار و پیکار از بنارس گذشته نزدیک بالهآباد رسید) خاندوران دست از محاصرهٔ قلعه باز کشیده بشاهزاده سلطان محمد (که بطریق منقلا بحوالی قلعه رسیده بود) پیوست - و چون شجاع اسباب تجمل و جاه بباد نهب و غارت داد و فوجي بباشلیقي محمد سلطان

بتکامشی آن آوارۀ دشت ناکامي تعین گشت خاندوران نیز کمکی
شاهزاده گردید *

درین وقت سید قاسم بارهه قلعه دار الهآباد (که بنوشتۀ
دارا شکوه ضمیمۀ لشکر شجاع گردیده بود) بعد هزیمت یافتن او
از پختهکاري بورسم ایلغار پیش از شجاع بقلعه رسیده داخل شد
و از مآل اندیشي ابواب تصرف بر روی آن یاس زدۀ (۲) روزگار بر بست
و از صواب بیني بندگی پادشاهي برگزید - و پس از وصول سلطان
محمد بقرب الهآباد بخاندوران (بمناسبت آنکه قبل ازین حکومت
آنجا یافته بمحاصره قیام داشت) ملتجي گشت - و اورا وسیلۀ
صفح جرائم خود ساخت - خان مذکور بامر پادشاهي اورا مستمال
عواطف پادشاهانه نموده قلعه را بتصرف درآورد - و بحکومت
و ایالت آنصوبه همت برگماشت - ودر سال دوم چون صاحب صوبگی
آنولایت ببهادر خان کوکه تفویض یافت خاندوران بارسال فرمان
صوبهداري اوتیسه پذیرای سعادت گردیده بدان سمت شتافت
و مدتے دران الکای دور دست گذرانید - و در سال دهم سنه
(۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري باجل طبعي همانجا بساط
هستي در نوردید *

* خان زمان *

میر خلیل - پسر دوم اعظم خان جهانگیري ست - و داماد

(۲) در [بعضي نسخه] یاس زدۀ *

یمین الدوله آصف خان خانخانان سپهسالار - بهمراهی پدر بزرگوار کارهای نمایان و ترددهای شایان بمنصهٔ ظهور آورد - و میر شمشیر و صاحب مدار پدر او بود - در ایام حکومت جونپور (که باعظم خان متعلق بود) بمرتبهٔ در متمرد افکنی و سرکش براندازی کوشید که نام مفسد دران ناحیه نماند - و هر جا گڈھے مستحکم شنید یا بهنبوری تدبیر یا بدستیاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت - اکثر قلعچها (که مملو به بندوق و تفنگ بود - و حکام سابق ایام ممتده صرف کشایش آن نمودند) او باندک روز از بن برانداخته نشان نگذاشت - و چون پدر فوت کرد از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمنصب هزاری هفتصد سوار سر عزت بر افراخت *

گویند در فوجداری نارنول (که مفسدزارے ست مقرری قریب دارالخلافه) کارهای رستمانه کرده نامے بشجاعت و مردانگی برآورد و در ظاهر آن قصبه خلیل ساگر تالابے برساخت - که تال شاه‌قلی‌خان محروم را (که چهل ساله جاگیردار آنجا بود) پیش او آبرو نماند و در سال سیم (۲) باضافهٔ پانصدی سرافرازی یافته با برادر کلان خود ملتفت خان تعین دکن گشت - و در همین سال خدمت داروغگی توپخانهٔ کل دکن حسب التماس شایسته خان ناظم آنجا بدو مفوض گردید - آنچه او بندوبست دران کارخانه نمود از صوبه‌داران نشده بود - خود را بهمه قلاع رسانید - و بتقییر و قطمیر هر قلعه

(۲) نسخهٔ [ج] سیوم *

را رسیده در خور هر مکان از غله و سرب و باروت ذخیره نمود - و کهنه عمله و فعلهٔ احشام را (که سالها بحمایت و رعایت بکار سازی و زرپاشی بعوض و بلاعوض (۲) گذرانیده بودند) همه را موجودی ساخت - و دیوار سه گز دراز و پهنا را نشانه قرار داده از هر تفنگچی سه مرتبه از فصل چهل قدم امتحان گرفت - نیز هر که یکبار هم بنشانه نرسید اورا برطرف کرد - و برخی ضعیف و زبون را علوفه کم کرده نگاهداشت - و بدین صیغه در یک و نیم ماه مبلغ پنجاه هزار روپیه کفایت پادشاهی نمود - و دیانت و جزرسی و کاردانی و معامله فهمی خود را بعالمیان ظاهر ساخت - و در سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب معتقد خان چهرهٔ افتخار برافروخت - و از انتقال عرب خان مرحوم بقلعه‌داری فتح‌آباد و دهارور (۳) مامور شد - وچون درین مدت اقامت دکن باظهار بندگی و قدردانی نقش حرف یکجهتی و اخلاص خود دلنشین پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب اختیار دکن ساخته بود در ایام برهم خوردگی و آشوب سلطنت (که شاهزاده را عزیمت مستقر الخلافهٔ اکبرآباد باقتضای وقت واجب گردید او نیز کمر موافقت بنطاق همت چست بست - پس از وصول ببلدهٔ برهانپور باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هز

---

(۲) نسخهٔ [ب] بے عوضی و بلاعوضی و نسخهٔ [ج] بے عوض و بلاعوض

(۳) نسخهٔ [ب] فتح آباد دهار وار*

سوار و خدمت میر بخشیگری و خطاب سپهدار خانی امتیاز
یافت - و بعد جنگ جسونت بخطاب خانزمانی و بعنایت طوغ
و نقاره بلند آوازه گردید - و پس از نگون ساری اعلام داراشکوهی
و وزیدن نسائم از مهب عنایت ایزدی بر شقهٔ رایت عالمگیری
میر بخشیگری بمحمد امین خان خلف محمد معظم‌خان باز گردید
و خانزمان را از مصالح دکن دانسته باضافهٔ هزاری بمنصب چهار
هزاری دو هزار سوار مورد نوازش فرموده بقلعه‌داری ظفرآباد بیدر
(که بصرف توجه آن شاه جهان ستان عالمگیر قریب العهد ضمیمهٔ
ممالک محروسه شده بود) مرخص گشت - و پستر بنظم مهام
احمد نگر مامور گردید - و در سال نهم از تغیر داؤد خان قریشی
بصوبه‌داری خاندیس رایت اعتبار برافراشت - و در سال هیزدهم
بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بصوبه‌داری برار مورد مراحم گردید
و در سال بیستم بانتظام صوبهٔ ظفرآباد بیدر و حراست قلعهٔ مذکور
اعزاز اندوخت - و بهمراهی شاه عالم سال بیست و چهارم
از دکن باجمیر رسیده استلام سدهٔ خلافت نمود - و روزے چند
برکاب شاهزاده بتعاقب اکبر باغی و بمالش راجپوتیهٔ ضلالت کیش
پرداخته در همین سال مجددا بخدمت صوبه داری برهانپور
از تغیر ایرج خان مقرر گشت - و بافزایش یکهزار سوار منصب
سرافرازی یافت *

اتفاقا در همین سال [که سفین هجریه (۱۰۹۱) یکهزار و نود

و یک بود] پیش از ورود خان مزبور سنبهای سوائي از سي و پنج کروه شبگیر نموده دفعة بر بهادر پوره دو کروهي برهانپور ریخته دست تصرف بناموس و مال اهل اسلام و کفره بر کشاد - برخے از شرفا را فرصت جوهر کردن اهل و عیال بدست آمد - و بسیارے بے سر و پا دست آنها گرفته آواره گشتند - کاکر خان افغان (که بنیابت خانزمان حراست شهر مي‌نمود) بصد دشواري شهر را از آسیب آن ستمگر محفوظ نگاهداشت - و چون فضلا و مشائخ آن بلده ترک نماز جمعه داده محضر استیلای کفار (که عرض و مال مسلمین دستخوش تاراج آنها گشته) بحضور ارسال نمودند از اجمیر عزیمت دکن تصمیم یافت - و دوازدهم ذیقعده سال بیست و پنجم بلدهٔ برهانپور بورود موکب پادشاهي رونق پذیرفت - خانزمان ناظم آنجا ناصیهٔ بندگي را بآستانبوس خلافت نوراني ساخت *

و چون درین سال غرهٔ ربیع الاول سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري جانب اورنگ‌آباد نهضت پادشاهي اتفاق افتاد شاهزاده محمد معزالدین باقامت برهانپور مامور شده از بهادر پوره رخصت یافت - خانزمان در خدمت شاهزادهٔ مذکور متعین گردید - و در همین ایام (۲) از تغیر مختار خان بایالت صوبهٔ مالوه سرخش عزیمت راند - و در آخر سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۵)

---

(۲) در [بعضی نسخه] سال ٭

یکهزار و نود و پنج هجري همانجا رخت اقامت بعالم بالا کشید
از هر علم بهره و در حسن خط شهره داشت - انشاپرداز درست سلیقه
دانشور معامله فهم بود - در تمشیت مهام برهنموني غیرے محتاج نه
و خوش اوضاع پسندیده اطوار جوهر شناس بود - مردم خوب فراهم
آورد - خصوص تفنگچیان قدر انداز او (که دیدهٔ مار در شب تار
به تیر آتشبار میدوختند) مشهور آفاق است - و در فن موسیقي
مهارت تمام داشت - و با دوام انهماک در کارهای دنیوي مواع
و شیفتهٔ راگ و رنگ بود - پري چهرگان خوش آواز و مغنیات
عشوه ساز در خانه داشت - زین آبادي مشهور (که محبوبه
و مرغوبهٔ ایام پادشاهزادگي خلد مکان بود) ازان زمره است - گویند
مدخولهٔ اوست *

روزے شاهزاده بباغ عالم آرای زین آباد برهانپور معروف
بآهو خانه با اهل محل تشریف فرمود - و با مخصوصان بزم الفت
گشت و واگشت مي‌نمود - زین‌آبادي در نغمه سنجي هوش ربا
و در شیوهٔ دلبري یکتا بود - همراه اهلیهٔ محترمهٔ خانزمان (که
خالهٔ شاهزاده میشد) آمده در عین سیر درخت انبهٔ پر بار دیده
بے آنکه پاس ادب شاهزاده نماید از شوخي و شنگي پیش رفته
بر جست - و دانهٔ ازان بدست آورد - این انداز (۲) (که سراسر انداز
دلبري و دلربائي بود) شاهزاده را از خود برده هوش را

---

(۲) نسخهٔ [ج] انداز دلربائي بود *

و پارسائي را در باخت * * دود *

* عجب گیرنده دامے بود در عاشق ربائیها *

* نگاه آشناي یار بیش از آشنائیها *

بابرام و سماجت اورا از خالهٔ مرحومه گرفته بآن همه زهد و ورع خشک و تفقه بحدت شیفته و دلدادهٔ او شد - و پیالهٔ (۲) شراب بدست خود پر کرده بار میداد *

گویند روزے او هم قدح باده بدست شاهزاده داد - و تکلیف نمود - هر چند عجز و نیاز بکار برد بر سر رحم نیامد - شاهزاده ناچار خواست در نوشد - آن عیارهٔ جادو طراز خود پیاله درکشید - و گفت غرض امتحان محبت بود - نه تلخ کامیِ شما باین آب پر شر و شور و این عشقبازي بمرتبهٔ سر کشید که باعلی حضرت رسید - دارا شکوه (که عداوت داي دلشعيد) این حکایت را دستمایهٔ سعایت و غمازي ساخته باعلی حضرت میگفت - که آن مزور ریائي چه صلاح و تقوی ساخته - خود را برای یک کنیز خاله برباد داد - قضا را در عین بهار گل زندگیش پژمرد - و شاهزاده را بداغ هجران ابدي مبتلا ساخت - مقبره‌اش در اورنگاباد است متصل تالاب کلان از آنجا (که فقدان محبوب طاقت ربای مردان است) روز فوتش طرفه تغییر حال بشاهزاده شد - از فرط قلق بسواری شکار توجه فرمود - میر عسکري عاقل خان در جلو بود - خلوت یافته بعرض

(۲) نسخهٔ [ب ج] که پیالهٔ شراب *

رسانید - که باین حالت اختیار شکار مصلحتی خواهد بود در جواب خواند * * بیت *

* نالهای خانگی دل را تسلی بخش نیست *

* در بیابان میتوان فریاد خاطرخواه کرد *

عاقل خان مناسب مقام دیده این بیت خواند * * بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر چه دشوار بود یار چه آسان گرفت *

شاهزاده بے اختیار رقتها نموده بیت را یاد گرفت - خانزمان در صوبه‌داری برار موضع هرم را (که سه کروهی ایلچپور حاکم نشین آنصوبه است) اقامت‌جا برساخته خانزمان‌نگر نامید - و عمارات عالیه طرح انداخت - هنوز آثار آن نمودار است - در برهانپور هم حویلی دارد - از پسران

* خواجه عبدالرحیم خان *

وطن نیاکانش اندجان متعلقهٔ ولایت فرغانه است - پدرش خواجه ابوالقاسم از مشائخ آنجا بود - در عهد فردوس آشیانی وارد هندوستان گردید - خان مذکور در ایام شباب برفاقت سلطان دارشکوه امتیاز داشت - پس از سریر آرائی خلدمکان حصول ملازمت نموده چون مزاجش بتشرع آشنا بود در خدمت پادشاه مذکور اختصاص پذیرفته بمنصب درخور و خطاب خانی لوای کامیابی برافراشته سال بیست و ششم بحجابت بیجاپور تعین گردید - و بعد

مغاودت ازانجا بعطای قبل مباهات اندوخت - و سال سي و دوم
از تغیر محسن خان بتفویض خدمت بیوتاتي چهرهٔ عزت برافروخت
و چون سال سي و سیوم قلعهٔ راهیري مفتوح گشت برای ضبط
اموال آنجا متعین شد - پستر از انتقال معتمد خان داروغگی
داغ و تصحیحه نیز بنام او قرار یافت - سال سي و ششم مطابق
سنه (۱۱۰۳) هزار و یکصد و سه هجري شربت واپسین در کشید
چندتا پسر داشت - دوم آنها میر نعمان خان (بسرداري یکتائي
میر عبدالمنان بدکن رسیده چندے بخدمات خ بود) مامور فرمود
آصف جاه میپرداخت - آخر خانه نشین گهي جواسیس خود را
و عزت (۲) تخلص میکرد - ازوست * راجگي و سرداري مک *

* آهوی وحشیٔ چشم تو چیر رسید که او *
* پیچ وتاب دل خود را مگرد) از [illegible] *

از پسرانش کلاني معتمد الدوله بهادر سردار جنگ - که در عمل
صلابت جنگ دیوان سرکارش گشته مطابق سنه (۱۱۸۸) هزار
و یکصد و هشتاد و هشت هجري رحلت نمود - دومین میر نعمان
خان که در عمل صلابت جنگ در جنگ مرهته بکار آمد - سیومین
میر عبدالقادر که در جواني بمرض درگذشت - چهارمین احسن الدوله
بهادر شرزه جنگ و پنجمین مفوض الله خان بهادر یکه تاز جنگ
هنوز بقید حیات اند - و با محرر سطور دوستي دارند *

(۲) یا عبرت باشد *

* خان زمان شیخ نظام *

حیدرآبادي - از شیخ‌زاده‌های سپاهي‌پیشهٔ دکن است - از مردانگي و جگرداري نصیبهٔ وافر داشت - و در دولت ابوالحسن والي تلنگانه (۲) رتبه افزای امارت گشت - و بسرداري و سرکردگي و صف آرائي و سپه کشي نام برآورد - در ایام محاصرهٔ گلکنده بسري عساکر قطب شاهیه سر برافراخته بیرون قلعه با افواج پادشاهي زد و خورد مي‌نمود - برسر مورچال با خان فیروز جنگ دو چار شده شور قیامت‌ برانگیخت - کوشش و کشش سترگ از طرفین بکار رفت هرچند مردان فوج پادشاهي از روی جلادت خواستند (لاش یکی از مردهای خود بدست آورند) میسر نیامد - و آنها لاشهای مردم خود با لاش چندی ازین طرف برداشته بردند *

و چون اقبال و نیک اختري از ابوالحسن رو تافته آثار تباهي و بیدولتي هر روز در تزاید بود ازین‌رو دل از همراهي و دولتخواهي او برکنده بذریعهٔ رسوخ عقیدت بآستان عالمگیري ملتجي گردید چون نوکران عمدهٔ ابوالحسن از آزوري و حرص اندوزي بامید منصب و حکومت خاک بی‌حقیقتي بر فرق روزگار خود بیخته بملازمت پادشاهي پیوستند وتا آن وقت دیگری غیر ازو صاحب فوج نماند افتراق او موجب کار شکني ابوالحسن پنداشته (۳) بیشتر باستمالت خان مذکور پرداختند - و پس از ادراک ملازمت بتفویض

---

(۲) نسخهٔ [ج] وافي (۳) یا پیشتر باشد *

منصب شش هزاري پنجهزار سوار و خطاب مقرب خان و عطاي علم و نقاره و انعام لک روپیه نقد با اسپان عربي و عراقي و فیلان تنومند و دیگر مواهب شایان مورد التفات خسرواني گردید - و پسران و اقرباي او بمناصب نمایان (که چندے ازانها از چهارهزاري کم نیست) همگي بمنصب بیست و پنجهزاري بیست و یکهزار سوار ممتاز گشت و پس از تسخیر حیدرآباد چون مرتبهٔ ثاني سواد بیجاپور مضرب خیام پادشاهي شد اورا (که در فنون سپاهگري و سرداري یکتائي داشت) بکشایش قلعهٔ پرناله (که در تصرف غنیم بود) مامور فرمود خان مذکور باقتضای دواعي هوشیاري و خبرداري جواسیس خود را بآوردن اخبار سنبها (که بعد فوت پدر سر راجگي و سرداري دکن مي افراشت) مقرر داشت - ناگهان خبر رسید که او بنابر نزاعے با قوم بیراگي (که نسبت خویشي بآنها دارد) از راهبري بقلعهٔ کهیلنه رسیده بعد دار و مدارے بآن طایفه و وا پرداختن خاطر از ذخیرهٔ قلعه در سنگمنیر[2] نام جائے (که پیشکار او کب کلس آنجا عمارات و باغات عالیه بنا گذاشته) آمده ببسط بساط لهو و نشاط اشتغال دارد خان شجاعت نشان از کولاپور (که تا آنجا چهل و پنج کروه بود و عقبات صعب و هولناک هایل) در راه نمک خوارگي واي نعمت دست از جان برداشته با معدودے از فدائیان ناموس پرست هرچند جاسوسان بسنبها خبر کردند که فوج مغل رسیده

---

[2] مغلي ده [۱] سنگمیر #

آن مست بادهٔ سفاهت و غرور بایمای ابرو سر از تن آنها برداشت
و بر زبان بطالت بیان گذرانده - بیخبران دیوانه شدند - فوج مغل
درینجا می‌تواند رسید - تا آنکه خان شهامت آثار پس از تحمل
فراوان محن و مشاق (که اکثر جا خود پیاده شده راه میرفت)
بسرعت برق با سهٔ صد سوار بسروقت او رسید - آن سرشار دو بالای
نشهٔ رعونت و باده نوشی باعتضاد چهار پنج هزار سوار دکنی
نیزه گذار حمله آور شد - قضا را تیرے از شست تقدیر بکپ‌کلس
رسید - و باندک زد و خورد آن حزب ادبار طریق فرار گزید - و او
در حویلی کپ‌کاس درخزید - و خودش با کپ‌کاس و بیست
(۲)
و پنج کس از عمدهای او با زنان و دختران سوای رام راجه برادر
خوردش (که در یکے از قلاع بود) دستگیر گردید - ازان میان راجه ساهو
پسر کلانش هفت هشت ساله بود - و چون این نوید در مقام ایکلوج
بپادشاه رسید آن مکان بسعدنگر موسوم شد - و پس ازان (که خان
فیروزمند بتدابیر صائبه ازان دیولاخ برآمد) هیچکس از اعوان
و انصارش دست و پا نتوانست زد - در بهادرگدهه بحضور
رسید - اورا زندانی مکافات کردند - همان زمان خلد مکان از تخت
فرود آمد - و گوشهٔ قالین شکسته بادای سجدات شکر سر نیاز
بر زمین ابتهال آورد * 　　　* مصرع *

۱۱۰۰

* با زن و فرزند شد سنبها اسیر *

(۲) نسخهٔ [ج] پسر خودش *

تاریخ است - خان مذکور در جلدوی این شگرف خدمتی بخطاب
خانزمان فتح جنگ و از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار
سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر انواع عطایا و مواهب
سر مباهات بچرخ برین سود - و پسران و رفقای او بافزونیِ مناصب
و عطیهٔ خلاع سرافرازی یافتند - پس ازان خانزمان مدے منعینهٔ
فوج پادشاهزاده محمد اعظم شاه بود - در سال سي و هفتم شاهزاده
بسبب عارضهٔ استسقا بحضور رسید - خانزمان شرف اندوز ملازمت
گشته با پسران و اقربا گرانبار عنایت و انعام پادشاهي شده بهمراهیِ
شاهزاده بیدار بخت به تنبیه غنیم لئیم رخصت یافت - و گویا در
سال چهلم باجل طبعي ودیعت حیات مستعار سپرد - کثیرالاولاد
بود - پسرانش خانعالم و منور خان از ناموران دهر بودند - از احوال
آنها معلوم توان کرد - و دیگرے فرید صاحب - که همراه برادران
در جنگ اعظم شاه مردانه کشته شد - و احوال امین خان نیز جدا
بتحریر آمده - دیگرے حسین منور خان بود - که سکونت حیدرآباد
اختیار نمود - و از سرکار آصف جاه عاملیِ مرتضی‌نگر گرفت - و در
سنه (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت درگذشت - پسرانش
زیر محاسبهٔ سرکاراند - و دیگر نظام‌الدین خان - که حضرت خلدمکان
بوصیت پدرش از راه خانه زاد نوازی در حضور تربیت فرموده
همشیرهٔ راجه ساهو را (که پسندِ افتاده بود) بنکاح او در آورد - اوضاع
مغلي داشت - هیچ بپدر و برادران مانا نبود - در خجسته بنیاد

طرح اقامت ریخت - خالي از نام ونشان نبود - بخست میگذرانید
و در سنه (۱۱۵۵) هزار و صد و پنجاه و پنج هجري (۲) بمنزل خاموشان
شتافت - پسران (که باهم علاتي بودند) در دعوی ترکهٔ پدر مدتے
با یکدیگر منازعت داشتند *

* خانجهان بهادر ظفر جنگ کوکلتاش *

میر ملک حسین نام - پدرش میر ابوالمعالي خوافي ست
سیدے بود موصوف بصلاح و تقوی - بعنوان درویشانه میگذرانید
چون حلیلهٔ جلیلهٔ او بشرف رضاعت فیض اشاعت شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر رسید پسرانش میرمظفرحسین و میر ملک حسین
بمناصب مناسب سرافرازي یافته اوج پیمای دولت و امارت گشتند
نشو و نمای اولین در حضور فردوس آشیاني بود - چنانچه از احوال
او پرتو وضوح میدهد - دومین از صغر سن در خدمت شاهزاده
تربیت یافته بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - در سال بیست
و هفتم از خدمت شاهزاده گران خاطر گشته جدائي گزید - و بقصد
بندگی پادشاهي از دکن بحضور شتافت - اعلی حضرت بمنصب
هفت صدي صد سوار کامیاب عزتش فرمود - و چون ترک
رفاقت او پسندیدهٔ شاهزاده نبود در سال سیم از جناب پدر
والا قدر فوجداری هوشنگ آباد هندیه بنام او التماس نمود
بدین تقریب اورا بجانبهٔ عاطفت بدکن کشیدند - و در سال سي

(۲) نسخهٔ [ج] پنجاه هجري *

و یکم چون شاهزاده بعد تسخیر قلعهٔ بیدر همت بکشایش حصن کلیان برگماشت اورا بگرفتن حصار نیلنکه (۲) مامور گردانید - پس از وصول بمقصد باوجود آنکه متحصنان در مدافعت و ممانعت کوشیدند سر سواري قلعه را بقهر و غلبه بدست آورد - و محافظان را با تمامي اسپ و اسلحه مقید ساخته نزد شاهزاده فرستاد - دران هنگام (که شاهزاده لواي جهان کشائي از برهانپور بصوب اکبرآباد برافراخت) اورا بخطاب بهادر خاني نامور ساخت - ازانجا (که جرأت و جلادت او دلنشین شاهي بود) در محاربهٔ جسونت از پیش آهنگان مقدمة الجیش گردید - و در صف آرائي داراشکوه بسرداري طرح دست راست معین گشت - و از غایت کار طلبي پیش رفته قریب بهراول پیوست - ناگاه رستم خان دکني با همگي فوج جرانغار مخالف باو برخورده بجنگ و پیکار پرداخت - خان مذکور آنچه نهایت مرتبهٔ تلاش و سپاهگري بود بتقدیم رسانیده زخمي برداشت - و بعد ازین فتح چون موکب عالمگیري از اکبرآباد بسمت دارالخلافه باهتزاز آمد اورا باضافهٔ هزاري پانصد سوار بر نواختند و بتعاقب دارا شکوه (که بقصد سرانجام اسباب تدارک بلاهور شتافته بود) دستوري یافت - خان مذکور بچستي و چالاکي از آب ستلج (که مردم مخالف باستحکام آن پرداخته بودند - و عبور آن بآساني صورت نداشت) گذشته بسطوت و صولت حمله بران

---

(۲) در [بعضی نسخه] تیلنکه ه

بیختبرای ادبار گرفته آورد - آنها عنان تماسک از دست داده راه فرار سپردند - داراشکوه در لاهور هم پای تمکن (۲) نیفشرده رو بـ آوارگي بجانب بهکر گذاشت - بهادر خان باتفاق خلیل الله خان تا ملتان دنبال از دست نداد - و در جنگ کهجوه (که با شجاع اتفاق افتاد) بهادر خان بسرکردگی التمش پادشاهي انتظام داشت به نیروی همت داد پردلي داد - چون داراشکوه بار دیگر در اجمیر طرح کارزار انداخته فرار بجانب گجرات نمود بهادر خان باتفاق راجه جیسنگهه بتکامشی آن رمیده همت گام سرعت برداشت - و چون آن آوارۀ دشت سرگشتگي بولایت کچهه رفته راه بهکر پیش گرفت و از دریای سنده گذشته بنابر سابقۀ معرفتي (که با ملک جیون دهادهر داشت) نزد او شتافت و روزے چند از تعب راه برآسوده بعزم قندهار برآمد آن زمیندار حق ناشناس صلاح کار خویش در دستگیر ساختن او دیده سر راهش گرفته دستگیر ساخت - و حقیقت حال ببهادر خان بر نوشت - خان مذکور بهمعنانی تعجیل خود را بدان حدود رسانید - و اورا بدست آورده با راجه جیسنگهه از راه بهکر بر جناح استعجال روانۀ حضور گردید - و شانزدهم ذی الحجه سال دوم جلوس بدارالخلافه رسیده زمین بوس دریافت - و آنروز داراشکوه را با پسرش سپهر شکوه در حوضۀ سر کشاده بر ماده فیل نشانده از راه میان شهر و بازار بدهلی کهنه برده بخضر آباد

(۲) نسخۀ [ب ج] تمکین *

در جای محفوظ نگاهداشتند - روز دوم بیست و یکم شهر ذي الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجري چراغ زندگانیش خاموش گردانیده در مقبرهٔ جنت آشیاني مدفون گشت - خان مزبور بعطای یکصد راس اسپ (که بکثرت ایلغار اسپ بسیار ازو تلف شده بود) نوازش یافت - و پس ازان بقلع فساد بهادر بچگوتي (۲) (که بسمت بیسواره سر بفساد برداشته بود) مامور شد - و بعد انصرام آن مهم بارسال فرمان صوبه داري الهآباد از تغیر خاندوران و منصب پنجهزاري پنجهزار سوار چهرهٔ عزت افروخت - و مدتها بصاحب صوبگي ولایت مذکور گذرانید - و در سال دهم صوبه داري گجرات از تغیر مهابت خان باو تفویض یافت - از الهآباد عازم آندیار گردید - و مدتے به بندوبست آنصوبه قیام نمود - و در سال شازدهم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار دو اسپه سه اسپه مرتقي مدارج دولت و اقبال گشت - و بعطای خطاب خانجهان بهادر و تفویض صوبه داري دکن از تغیر وکلای شاهزاده محمد معظم لوای بلند نامي افراخت - و خلعت خاصه و جمدهر مرصع مصحوب گرز برداران بخان مذکور مرسل شد - و حکم شد که ماهي مراتب مرحمت فرمودیم - خود بسازد - از کار طلبیها در همین سال بایلغار شکست گروهي سیوای بهونسله را (که دران ایام تاخت و تاراج از حد گذرانیده آرامگاه و جمعیت رای سکنهٔ دکن بود) بشکست

(۲) در [بعضی نسخه] بچکوتي *

فاحش مغلوب و منکوب ساخت - و غنیمت فراوان بدست آورد (۲)
پس ازان (که بتاختهای متواتر و قطره و بویهٔ زیاد سر پرشور و شر
سیوا را پست و نگون ساخت) در سرزنش و مالش دیگر سرکشان
ممالک دکن سعي نمایان بظهور آورد - و پیشکش از والیان بیجاپور
و حیدرآباد بتحصیل درآورده مرارا بحضور ارسال داشت - پادشاه (۳)
قدر شناس در جایزهٔ کارهای دست بسته آن پیش قدم معرکهٔ رزم
و پیکار را در سال هیزدهم سنه (۱۰۸۶) هزار و هشتاد و شش هجري
بخطاب خانجهان بهادر ظفرجنگ کوکلتاش و از اصل و اضافه
هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام کرور دام بر امثال و اقران سري
و برتري بخشید - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد
و هشت هجري قلعهٔ نلدرک را (که از معظم قلاع ولایت بیجاپور
است) بصرف اسباب قلعه‌گیري و جنگ و پیکار مورچال از دست
داؤد خان پني (که طفل چهار ساله بود) انتزاع نموده بتصرف
اولیای دولت درآورد - و درجنگ مورچال این قلعه محمد محسن
نام پسرش بکار آمد - ازانجا (که عمدگي و عالیجاهي بخود رائي
و خود آرائي میکشد - و کار سرکردگي و کامیابي باستغنا و رعونت
مي‌انجامد - بل از کارطلبي بکهنه عملگي مي‌برد) در پیشگاه خلافت (۴)
برخی تقصیرات بوی اثبات یافته طالب حضور شده بعزل خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] مغلوب ساخت (۳) در[بعضی نسخه] که بتحصیل (۴)
در[اکثر نسخه] میرود ه

و منصب و ساب خطابیر و ضبط اموال از صامت و ناطق معاتب گردیده - و چون نقش سرداریش در جانب و اجانب درست نشسته و نام عمدگی او بدور و نزدیک رسیده و دیرین بندگي و نیکوخدمتیها علاوه داشت پس از چندے سال بیست و یکم بدستور سابق ببحالی منصب و خطاب و تفویض رتبهٔ علیا و اعادهٔ دولت عظمی آب رفته بجویش درآمد - و چون سال بیست و دوم مهاراجه جسونت به نیستي سرا درشد و خالی و جا نشیني نداشت جهت ضبط ملکش خانجہان تعین یافت - و رایات پادشاهي بسیر جانب اجمیر باهتزاز در آمد - و خان مذکور تکتک پای نموده در جودهپور (که حاکم‌نشین آندیار است) بانهدام بتخانها پرداخت - و چندین ارابه بار اصنام (که اکثر مرصع بطلا و نقره بود) بعد معاودت اعلام خسرواني بدار الخلافه آورد - و بحکم پادشاهي در جلوخانهٔ دربار زیر زینهای جام جهان نما انداختند - مدتها پامال مترددین شد - تا نام و نشانے ازان نماند - اما بند و بست آن ضلع چنانچه باید صورت نبست - و شورش راجپوتیه و سرکشي رانا سرکشیده و منجر بنهضت پادشاهي گردید - خانجہان در سال بیست وسیوم سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري از حوالی چیتور رانا از تغیر شاهزاده محمد معظم بنظم صوبهٔ دکن رخصت یافت - او در عین

(۲) در [بعضی نسخه] خلفي جا نشیني (۳) یا تکتک پائي باشد (۴) در [اکثر نسخه] جامع جهان نما (۵) نسخهٔ [ج] چیت پور ه

برشگال همت بمحاصرهٔ قلعهٔ سالهیر (که رفیع ترین قلاع بگلانه است . و بتصرف غنیم در آمده بود) همت گماشت - و انواع تعب و صعوبت کشیده بے نیل مقصود برخاسته بخجسته بنیاد شتافت - میر محمد رضا لاهوري شارح مثنوی معنوي بعنوان منصبداري همراه او بود (۲) - این یساق را منظوم ساخته در کثرت گل ولا گفته * مصرع *

* شده گاو بیچاره گاو زمین *

القصه در همین سال ماه محرم سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجري سنبهای سوائي از سي و پنج کروهي شبگیر کرده بیخبر بر بهادر پوره (که دو کروهی برهانپور معمورهٔ عظیم بود) ریخته غارت کرد - کاکر خان نایب خانزمان صوبدار برهانپور با معدودے در شهر متحصن گردید - آن شقي بخاطر جمع پورهای معتبر اطراف شهر را آتش زده بخاک سیاه برابر کرد - و دران حادثه بر اکثر شرفا بے ناموسیها رو داد - برخے از غیرت قبیله را ته تیغ آورده کشته شدند - خانجهان ازین آگهي از خجسته بنیاد ایلغار نموده در یک شبانه روز خود را بکتل فرداپور (که سي و دو کروه مسافت دارد) رسانید - و درانجا بتقریب عبور کتل چهار پاس توقف گزید - بر زبانها افتاد که برجوع وکیل سنبها و تعهد مبالغ خطیر این درنگ بیوقت واقع شد - و درین فرصت سنبها با هرچه

(۲) نسخهٔ [ج] همراه بود *

توانست برداشته با جمعے از اسیران راه چوپره برگرفته بقلعهٔ سالهیر
شتافت - خانجهان (که مي بایست از عرض راه بجانب او عنان تاب
میشد) راه راست گرفته ببرهانپور رسید - و این اغماض باور
سوء الظن مردم گشت - و باعث تغیر مزاج پادشاهي بتازگي شد
و فرمان عتاب آمیز سر زد - و دران سال آنچه تجویز او از منصب
و اضافه بحضور رفته بود یکقلم نامنظور گردید - اتفاقا در همان ایام
شاهزاده محمد اکبر سال بیست و چهارم روی فرار بجانب دکن
گذاشت - احکام بجمیع حکام رسید - که اکبر ابتر هر طرف سر بر آرد
سد راه او گشته تا ممکن زنده دستگیر نمایند - و الا بقتل رسانند
چون از متصل کوه سلطان پور میگذشت خانجهان (که بارادهٔ
گرفتنش گرم روي نموده نزدیک رسیده بود) عنان بازکشید - تا آنکه
اکبر از کوهستان بکلانه گذشته باعانت بهیل و کولي براهبري
رسید - و روزے چند در پناه سنبها بیاسود - هر چند اخبار نویسان
از تحریر این مراتب خود را باز داشتند اما میر نور الله پسر میر
اسد الله فوجدار تهانیسر (که مرد بیباک بود) باعتبار خانه زادي
و اعتمادے که داشت مفصل بر نوشته برنخیرهٔ خاطر پادشاهي افزود
و کهنه عملگي و عیاري خانجهان بر همگنان ظاهر شد *

وچون مالش سنبها و گوشمال اکبر هریک بانفراده داعي توجه
پادشاهي بود سال بیست و پنجم سرزمین دکن مطرح رایات
عالمگیري گشت - خانجهان بتسخیر قلعهٔ رام سیج متعلقهٔ گلشن آباد

(که در تصرف سنبها بود) مامور گردید - و هرچند در کشایش آن سعي زیاده بکار برد از خبرداري و دیدباني قلعه دار (که از مرهتهای آزموده کار بود) پیش نرفت - ناچار از پای قلعه برخاست و روز کوچ بمصالح مورچال از چوب و غیره (که بمبلغ خطیر فراهم آمده بود) آتش زد - مردم قلعه بشوخي تمام بر کنگرهای اطراف برآمده طبل و نقاره زده ناگفتنیها میگفتند - چون بسه کروهي اورنگاباد رسید از پیشگاه خلافت بارسال خلعت خرسند ساخته حکم شد که ملازمت در نیافته سمت بیدر رفته اقامت نماید - و هر طرف خبر آوارگي اکبر برسد بتعاقب پردازد - و چون دران ایام اکبر از حدود سنبها برآمده بسواري جهاز عازم ایران‌دیار گردید خانجهان تنبیه اشقیا وجهۀ همت ساخته در سال بیست و هفتم از سي کروه تاخته بآویزش سخت سلسلۀ جمعیت مقهوران را (که بارادۀ فاسد بر کذار آب کشنا فراهم آمده بودند) گسیخت - و بسیارے از کفار اشرار را عرضۀ تیغ بیدریغ نمود - و مال و ناموس را دست خوش تاراج ساخت - و بجایزۀ آن فرمان تحسین و آفرین از حضور اصدار یافته پسرانش مظفر خان بخطاب همت خان و نصیري‌خان بخطاب سپهدار خان و محمد سمیع بخطاب نصیري خان و محمد بقا بخطاب مظفر خان و برادر زاده و داماد او جمال الدین خان بخطاب صفدر خان مورد مراحم والا شدند *

و چون شاهزاده محمد اعظم شاه بمحاصرۀ بیجاپور قیام داشت

اورا باقامت تهانهٔ (۲) ایذدي بجهت رسانیدن رسد بلشکر شاهزاده محکوم گردانیدند - و ازهمانجا آخر سال بیست و هشتم بهمراهی شاهزاده محمد معظم (که بتادیب ابوالحسن حیدرآبادي رخصت یافته بود) متعین شده با ده هزار سوار پیش‌آهنگ شاهزاده گشت و با خلیل الله خان سرلشکر و حسیني (۳) بیگ علي مردان خان (که با سي هزار سوار جرار (۴) در مقابل عساکر پادشاهي سر نخوت مي افراشتند) کارزار هاى سترگ نمود - روزے از هنگام دمیدن سپیدهٔ صبح کوس و کرناى رزم بلند آوازه گشته تا سه پهر بازار پیکار گرمي داشت - بهادران از تیر و تفنگ گذشته دست و گریبان بجمدهر گشتند - و هر طرف از کشتها پشتها نمودار گردید - دران هنگام بر پسرش همت خان که هراول بود عرصهٔ جنگ تنگ‌تر گردید هرچند از پدر طلب کمک نمود اعادي آنچنان هجوم نموده اورا هاله وار درمیان گرفتند که نمي‌توانست یک قدم برداشت - و دران اثنا پری (۵) خان ملقب بهات پتهر (که از مبارزان جانباز قطب شاهیه بود - و سنگ دستش از دور کار تیر و تفنگ میکرد) اسپ تازان نیزه در دست بمقابلهٔ فیل خانجهان رسیده فریاد کرد که سردار کدام است - و خواست نیزه حواله نماید - خانجهان بنهیب تمام بانگ

---

(۲) نسخهٔ [ب] تهانه بذدي - و نسخهٔ [ج] تهانهٔ ابذدي (۳) نسخهٔ [ج] حسیني بیگ خانسامان که (۴) نسخهٔ [ب] سوار در مقابل (۵) نسخهٔ [ج] بتري خان یا پري خان باشد *

برزن - که سردار منم - و اورا فرصت نیزه اندازي نداده به تیر ترکش از زین برزمین انداخت - و آخرکار صولت‌افزائیهای مخالف بجائی رسید که نزدیک بود که آثار هزیمت پدیدار گردد - ناگاه اقبال عالمگیري بصورتے دیگر جلوه نمود - که فیل مستے از لشکر پادشاهي بمیان آنها در آمد - و اسپان را بچراغ پائي در آورد - و دران ته و بالا اسپ و آدم دو سه سردار نامي بزمین سرنگون افتاده فوج حیدرآبادي رو بگریز آورد - و با وصف چنین صف آرائیها (که کرةً بعد اولی و مرةً بعد اخری افواج گران را از پیش رو زده برداشت) و بدست آوردن حیدرآباد * * بیت *

۱۰۹۷ (۲)

* شد فتح بجنگ حیدرآباد *

تاریخ این واقعه است - و متحصن شدن والی آنجا در قلعهٔ گلکنده چون در اصل مزاج پادشاهزاده و خانجهان بر استیصال ابوالحسن نبود و اول وهله میخواستند واسطهٔ صلح شده عفو جرائم او از جناب خلافت نمایند هرچند که امرای جهالت کیش او بجنگ و پرخاش رسانیدند در مراسم تعاقب و مراتب تاخت و تاراج همه جا اغماض و خود داري بکار مي‌رفت - و این معني در پیشگاه سلطنت علاوهٔ بے دماغیهای سابق گشت - خانجهان را بحضور طلبیدند - چون او با پادشاه همبازي بود و سرباري آن نسبت رضاعت (که نسبتے ست رعونت افزا) و باز پندار نفوذ بخود در کاردانی

---

(۲) در [بعضی نسخه] بے جنگ *

و سرکردگي خصوص مهمات دکن (که میدانست بے او متمشي نخواهد شد) و با این همه زبان و دستش باختیار او نبوده روبرو گستاخانه عرض مي‌نمود - و در غیبت سردیوان نا گفتني میگفت و در کارهای ملکي هرچه مي‌خواست بے محابا میکرد - اگر حکم حضور هم میرسید موثر نمیشد - چنانچه (۲) ممنوعات و منهیات (که مزاج پادشاهي مصروف رفع آن بود) در لشکر او ترویج تمام یافته - مکرر ارشاد اعتراض آمیز رفت - اصلا در منع آن نمیکوشید - روزے در جلو خانه بر سر پالکي گذاشتن میان مردم او و معظم خان صفوي خانه جنگئ عظیم برپا گردید - خانجهان را رخصت کردند که رفته مردم خود را از شورش و پرخاش باز دارد او بعد برآمدن از خود سري بمردم خود گفت - که بازار معظم خان تاراج نمایند - و این معني سر باری (۳) سرگرانیهای پادشاه گردیده ملالت بر ملالت افزود - ناچار بعد ازین در نحوت شکنئ او تدبیرے اندیشیده بصوبه داری هر جا که تعین میگردید هنوز تمتعے از فصل‌سالم بر نمیداشت که تغیر میشد - و زیر بار خسارت سفبندي (۴) مي آمد *

بالجمله آخر سال بیست و نهم به تنبیه جات (۵) و مفسدان صوبهٔ

---

(۲) در [اکثر نسخه] رفع ممنوعات و منهیات که مزاج پادشاهي مصروف آن بود (۳) نسخهٔ [ا] سرباري و سرگرانیهای پادشاه (۴) نسخهٔ [ب ج] سبندي (۵) نسخهٔ [ب] جات مفسدان *

اکبرآباد دستوري یافت - و بانعام دو کرور دام مباهات اندوخت و سواي همت خان (که تعین مهم بیجاپور شده بود) دیگر پسران بموافقت پدر مرخص گردیدند - و چون آن مهم دشوار انجام بے لشکر فراوان و کوشش بے پایان سر نمیشد شاهزاده بیدار بخت نخستین خلف محمد اعظم شاه را نیز در پی آن کار تعین نمودند - و پس ازان بمساعي جمیلهٔ شاهزاده و اهتمام خانجهان سنه (١٠٩٩) یکهزار و نود و نه هجري راجا رام جات سرکردهٔ مفسدان آن نواحي بزخم تفنگ درگذشت - شاهزاده بانتزاع سنسني (٢) و دیگر مکانهای احداث کردهٔ آن شقي رعب افزای آن مرز و بوم گشت - خانجهان بصوبه داري بنگاله متعین گردید - و در سال سي و سیوم بنظم صوبهٔ الهآباد مامور شد - و در سال سي و چهارم بایالت صوبهٔ پنجاب رخش عزیمت دواند - و در سال سي و هفتم حسب الطلب از لاهور بسجود قدسي‌آستان خلافت ناصیهٔ بندگي آراست - و باز از حضور بجای دیگر نشتافت - تا در سال چهل و یکم درچهاوني اسلام‌آباد برمپوري (٣) نوزدهم جمادي الاولی سنه (١١٠٩) هزار و یکصد و نه هجري جهان گذاشتني (٤) را واگذاشت - چون مرض او اشتداد داشت خلدمکان وقت معاودت از شولاپور بنگاه اورا بشرف عیادت نوازش فرمود - چون صاحب فراش بود از بستر نتوانست برخاست

---

(٢) نسخهٔ [ب] سینیني و نسخهٔ [ج] سلسي (٣) نسخهٔ [ج] یکصد هجري (٤) نسخهٔ [ج] گذشتني را ؁

زار زار گریست - که نمیتوانستم دولت قدمبوس دریافت - و آرزوی خود ظاهر کرد - میخواستم که در معرکه بکار بیایم - بر زبان پادشاه گذشت - تمام عمر در بندگي و اخلاص جان نثار بوده اید - مگر درین عمر آرزو باقي ست - تابوت اورا بقصبهٔ نکودر (۲) دوآبهٔ پنجاب (که گور خانه اش آنجا بود) نقل نمودند - از پسرانش احوال همت خان و سپهدار خان بجای خود مرقوم گشته - دیگر پسرانش چندان رشادے نداشتند - نصیري خان مرد دیوانهٔ بےرتبه بود و ابوالفتح خان کهین پسرش تا مبادی جلوس محمد شاهي در قید حیات بود - و بپریشاني میگذرانید *

خانجهان بهادر سپه سالار سردار ممالک مدار بود - بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و دولت و افزوني مواد ثروت و صولت در نوئینان والا قدر عدیل و نظیر خود نداشت و خلیق و مهربان و مستجمع مراتب بر و احسان بود - و محفل او شانے عالي داشت - جز او کم کسے حرف میزد - آنچه او میخواست خود میگفت - دیگران را جز نعم جوابے نبود - زیاده گوئي خوش نداشت - بیشتر ذکر مجلس او نظم و نثر و شمشیر و جواهر و اسپ و فیل و ادویهٔ مبهي بود - فراستے غریب داشت - روزے در ایام صوبه‌داري دکن با جد کلان محرر این سطور امانت خان میرک معین‌الدین مغفور (که در انوقت دیوان مستقل دکن بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] نکو درادانهٔ پنجاب ه

نقل میکرد - که پادشاه بوقت رخصت بمن فرمود - که اگر بشنوي
(که محمد معظم علم بغي و طغیان بر افراشته) قبول خواهي‌کرد - اگرچه
ازو متمشي نخواهد شد - و اگر بنام محمد اعظم شهرت دهند زینهار
باور نخواهي کرد - هر چند که مي‌تواند بیش برد - و محمد اکبر
طفل است - اما آنچه من متفرس شده ام این راه ناهنجار را
غیر از اکبر دیگرے نخواهد پیمود - و دران وقت اصلا از سرداریِ
اکبر و ارادهای او اثرے و خبرے نبود - بعد از شش ماه این
کچه گل کرد - و دریافت درست خانجهان مطابق واقع گردید
و پندار سري و سرداري هم طرفه در سر داشت - بلند پروازیها
و کله بر زنیهای او مثل عالمگیر پادشاهے را (که با عزم و همت خود
دیگرے را نمي سنجید) به پیچ و تاب مي‌آورد - ازین جهت بود
که آخرها او را بے جاگیر و بے کار در حضور نگاهداشتند - و برغم او
تعریف سپاهگري و سپه کشي برخے از خانه زادان تازه بعرصه آمده
مي‌نمودند - چنانچه تهور خان پسر صلابت خان و جان نثار خان
خواجه ابو المکارم قضا را درهمان ایام اینها را با سنتای شقي
اتفاق جنگ افتاد - تمام فوج و توپخانه بغارت داده جان‌نثار خان
نیم جانے بتکتک پا بدر برد - و تهور خان زخمي خود را میان
مردها انداخته عمر دوباره یافت - چون این سرگذشت[٢] بعرض
پادشاه رسید فرمود اینها همه از مقدرات است - باختیار کسے

(٢) نسخهٔ [ب] این همه مقدرات است ۰

نیست - خان جهان این کلام را شنیده گفت - خیر در عالم بالا عرض مکرر نمي‌باشد - که بدهند و باز ستانند - چرا در سرداري مدتها بمن چشم زخمے نرسید - حرفهای دروغ و حکایات مبالغه (که عقل از قبول آن آبي‌ست - و از قبیل خرافات است) مشهور و زبانزد مردم است - اگرچه در خوبیها و بزرگیهای خانجهان حرفے نیست که قریب بتواتر رسیده اما نظر بانصاف سبکي مزاج هم فطري داشت - و چرا نباشد - که از هفتصدي یک دفعه بمرتبهٔ پنجهزاري رسید - و بر مراتب شتی (که درین میانه عبور واقع مي شود) نگذشته بود - اما چنین پادشاهے را (که از غضب و غیرت سر زنده نمیخواست) این قسم نوکر بے محابای گستاخ از حکمتها بود *

در آخرها (۲) روزے در عدالت‌گاه آفتابهٔ خرد چیني مدور از نظر پادشاهي گذرانید - و گفت آفتابهٔ حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام - خلد مکان بران نگاهے انداخته بشاهزاده محمد معزالدین و محمد معظم (۳) داد - دو سطر نقشے مانا بخط در گردن آن مرقوم بود - شاهزادها گفتند - این خط عبراني خواهد بود - بهادر طور حرف دریافته گفت - عبراني مبراني نمیدانم - کسیکه فروخت همچو نشان داد - پادشاه فرمود این که حرفے (۴) شست چنیک بد نیست *

---

(۲) نسخهٔ [۱] درآخر روزے (۳) در [اکثر نسخه] محمد عظیم
(۴) در [بعضے نسخه] خشک *

* خدا بندہ خان *

پسر شایسته خان امیرالامرا ست - در حیات پدر والا قدر از پیشگاه خلافت در سال سي و ششم عالمگیري بمنصب هزاري و فوجداري بهرایچ (۲) مضاف صوبهٔ اودهه سرافرازي یافته بود - بعد از فوت پدر در سال سي و نهم (۳) عالمگیري از محال فوجداري بحضور رسیده حسب الارشاد خسرواني وصلت خان مذکور با صبیهٔ جملة الملک اسد خان قرار یافت * ع *

۱۱۰۱

* سعدین کرده اند ببرج اسد قران *

تاریخ است - در سال چهلم از تغیر مرید خان بمیر بخشیگري احدیان اختصاص گرفت - و در سال چهل و یکم بخدمت بیوتاتي رکاب پادشاهي امتیاز یافت - و در سال چهل و چهارم از تغیر عسکر خان حیدرآبادي بنظم صوبهٔ بیدر مامور شد - و در سال چهل و ششم از تغیر چین قلیج خان بفوجداري کرناتک بیجاپور دستوري یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثاني بخدمت خانساماني پایه افزای اعتبار گردید - در هزار و پانصدي هزار سوار منصب داشت - آخرها در احمدنگر پانصدي دو صد سوار اضافه یافت - در همان ایام واقعهٔ ناگزیر خلد مکان اتفاق افتاد - از اخلاف خلافت محمد اعظم شاه (که بصوبهدارئ مالوه رخصت یافته بیست کروهي لشکر رفته بود) فورا از سنوح این

(۲) نسخهٔ [ب] بهروئچه (۳) نسخهٔ [ج] در سال نهم ٭

سانحه باردوی معلای برگشته سریر آرای سلطنت گردید - اعیان
و ارکان عالمگیری کام و ناکام بل از طوع و رغبت (که بظاهر طرف
غالب مي‌نمود) موافقت او برگزیدند - و خان مذکور نیز همراهي
نمود - در جنگ بهادر شاه (که بعد از سه ماه و بیست روز از واقعهٔ
خلد مکان رو داد - و دران معرکهٔ مرد آزما محمد اعظم شاه با دو
پسر و بسیارے از امرای پادشاهي و مردم شاهي دلیرانه شربت
واپسین نوشیدند) مشارالیه نیز زخمهای کاري برداشت - و باکبرآباد
رسیده با آنکه زخم رو ببهي آورده بود و ملازمت خلدمنزل هم نمود (۲)
اما بد پرهیزیها بکار برده زخمها عود نموده درگذشت *

گویند از میدان جنگ اورا با مطلب خان چون برداشته بردند
علي مردان خان کوکلتاش بسر وقت آنها حاضر شده سرزنشے (که
لازمهٔ چنین اوقات است - و مردم طرف غالب بمصیبت زدهای
طرف ثاني میکنند - و نمکے بر جراحتها مي‌پاشند) میکرد - مطلب
خان از ضعیف نالیها میگفت که ما مجبور بودیم - و باکراه آمدیم
خدا بنده خان (که بسبب زخمها پارهٔ غشي داشت) مي‌شنید
یکدفعه دران حالت تند شد - وگفت خیر ما بشوق تمام آمده بودیم
که زن و بچهٔ شما را اسیر کنیم - و شما را تذلیل نمائیم - خدا نخواست
این سر حاضر است - بهرکیدے که خواسته باشد ببدترین جای
خود باندازد - پسران داشت - اما از بطن صبیهٔ اسد خان نبودند

(۲) نسخهٔ [ج] مي‌نمود *

يکي ازانها خطاب پدر يافته بخلاف امير زادها (که بلهو و لعب مشغول مي باشند) در کمال صلاح و تقوی ست - و بوظائف و اوراد اشتغال دارد - در حالت تحرير بديواني سرکار آصف جاه اختصاص يافت - و جوهر ديانت خود را (که هميشه در عالم کمياب بوده است) بر همگنان ظاهر ساخت - از نا قدردانيها بنارسائي منصوب شده معزول گرديد *

* خانعالم اخلاص خان *

پسر ارشد خانزمان شيخ نظام است - سال بيست و نهم جلوس خلد مکان همراه پدر بدولت ملازمت پيوسته بمنصب شايسته قامت لياقت آراست - و سال سي و دوم چون پدرش در گرفتار ساختن سنبها جهد بليغ نموده خدمت نمايان بظهور آورد او نيز درين ترده با پدر شريک بود - از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب خانعالم سرماية ناموري اندوخت - و سال سي و نهم باضافهٔ هزاري هزار سوار بلند رتبگي يافت - سال چهل و سيوم در جنگي (که محمد بيدار بخت را با رانا بهونسله رو داد) مصدر کشش و کوشش بسيار گرديد - سال پنجاهم بحراست صوبهٔ مالوه نامزد شده با محمد اعظم شاه (که چند روز پيش از ارتحال پادشاه رخصت مالوه يافت) تعين گرديد - پس از وقوع آن قضيهٔ ناگزير برفاقت محمد اعظم شاه تن در داده روز جنگ با بهادر شاه بمقابلهٔ سلطان عظيم الشان

شتافته دلیرانه حمله آورد - و جرأتهای سترگ نمود - بزخم تیر از پا در افتاد - پسرانش یکی خانعالم ثاني - که بعد از پدر بسرداري رسید - پرگنهٔ بسمت صوبهٔ بیدر ارثاً در جاگیر داشت - و بطور وطن قرار داده بود - با منکوحهٔ خود محبت بسیار داشت - کار وبار جاگیر باو گذاشته بود - از نیرنگی تقدیر مهمات مذکوره فوت کرده الم بسیار برو طاري گردیده بفاصلهٔ چهار ماه خود هم منتقل گشت (۲) بجمع جواهر و سلاح حریص بود - با آنکه استعمال نمیکرد - نقده هم معتدبه فراهم آورده بود - پس ازو زیاده بر نصف بضبط سرکار در آمد - پسر نداشت - دومین احتشام خان - که در اوائل حال بعالم بقا خرامید - پسرش احتشام خان ثاني با عم خود خانعالم میگذرانید - و صبیهٔ او در خانه داشت - ازو یک پسر ماند - که بعد سعي بسیار بخطاب خانعالم و تیولداری محال (۳) ارثی مذکور کامیاب شد - اما به نیرنگ سازی فلک کج رفتار در اوائل ایام شباب کوس سفر بمالک آخرت نواخت *

* خانجهان بهادر کوکلتاش خان ظفر جنگ *

علي مراد نام کوکهٔ سلطان جهاندار شاه است - و بنجابت خاندان موصوف - در اوان شاهزادگي بمزاج آقا جا کرده در صوبه داری ملتان واثق و فائق مهمات سرکار او گشت - و در عهد بهادر شاهي بخطاب کوکلتاش خان مخاطب گردید - پس از ارتحال خلد منزل

(۲) نسخهٔ [ا ب] بجمیع جواهر (۳) نسخهٔ [ب] از محاله

و بقتل رسیدن هر سه پادشاهزاده (که شاهد سلطنت هندوستان در آغوش جهاندار شاه در آمد) او از اصل و اضافه بمنصب نه هزاري نه هزار سوار و خطاب خانجهان بهادر ظفر جنگ و خدمت میربخشیگري پایهٔ عزت برافراخت - و محمد ماه برادر کوچک او (که بظفر خاني مخاطب بود) و خواجه حسین خان یزنهٔ او هریک بمنصب هشت هزاري و اولین باعظم خاني و نظامت اکبرآباد و دومین بخاندوراني و بخشیگري دوم لواي اعتبار بر افراختند و این همان خاندوران است که اتالیق محمد اعزالدین پسر جهاندار شاه مقرر شده بمقابلهٔ محمد فرخ سیر شتافته - و از غردلي (۲) و بیجگري بدون آنکه شمشیر از نیام بر آید و خونے از بیني احدے بریزد باتفاق شاهزادهٔ مذکور وقت شب از لشکر بر آمده راه اکبرآباد گرفت *

بالجمله کوکلتاش خان در مساعي فدویت کوتاهي نمي ورزید اما چون فیمابین او و ذوالفقار خان هم چشمي واقع شده مواد حسد در جوش بود و در مشورت خلاف یکدیگر گفتن و باندیشهٔ مآل‌کار نپرداختن شیوهٔ لازم و طریقهٔ واجب گردیده علاوه پادشاه وقت (که بعشق لعل کنور مبتلا بود) رسوم خبرداري و هوشیاري را خیرباد گفته بلوازم سلطنت و مراسم جهانداري نمي‌پرداخت گل مواد نشگفت - و چمن آرزو رنگ خزان گرفت - در جنگے (که

(۲) نسخهٔ [ب] غرة دلي *

با محمد فرخ سیر در سنه (۱۱۲۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجري متصل اکبر آباد رو داد) او ثبات قدم ورزیده بکار ولي نعمت در آمد *

* خاندوران امیر الامرا *

خواجه عاصم نام - از خاندان نجابت بود - نیاکانش از روستاق بدخشان بهندوستان وارد شده در اکبرآباد سکونت گزیدند - بعضے ازانها بزيّ سپاهگري و برخے بلباس درویشي میگذرانیدند - برادر کلانش خواجه محمد جعفر از مخزویان با اعتبار بود - قضیهٔ شیخ عبدالله واعظ ملتاني با او بتقریب مناقب‌خواني ایمهٔ دین (که سال سیوم سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه رو داده) بر زبانها ست - خواجه محمد باسط پسر خواجه محمد جعفر است - نام‌برده ابتدا بمنصب قابل در والا شاهیان سلطان عظیم الشان انسلاک یافته - در وقتے (که بعد فوت خلد مکان حسب الطلب پدر خود از بنگاله عزیمت اکبر آباد نمود - و پسر خود محمد فرخ سیر را در صوبهٔ مذکور گذاشت) او را نیز تعینات پسر ساخت - ازانجا (که سلیقهٔ درست داشت - و بارقهٔ لیاقت از ناصیهٔ حالش مي‌تافت) در چند روز ساز موافقت با مزاج محمد فرخ سیر کوک کرده دخیل مهمات جزوي و کلي گردید - تعلقه داران دیگر شکایت او آنقدر نوشتند که سلطان عظیم الشان اورا بحضور خود طلبداشت درین ضمن (که خلد منزل طبل رحل بعالم بقا کوفت - و سلطان

عظیم الشان با برادران جنگ نموده کشته شد - و محمد فرخ سیر بر تخت جهانداري پا گذاشته باتفاق سادات بارهه کمر عزیمت بجنگ عم خود جهاندار شاه بربست) مشار الیه خود را نزد محمد فرخ سیر رسانیده نظر بر قدم ارتباط و افزونی اعتماد بداروغگی دیوان خاص و اضافهٔ شایسته وخطاب اشرف خان اختصاص گرفت و چندے میر آتشي هم ضمیمهٔ داروغگي دیوان خاص سر براه میکرد و پس ازانکه محمد فرخ سیر برعم خود ظفر یاب گشت بعد رسیدن شاهجهان آباد سال اول جلوس نامبرده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و علم و نقاره و خطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر منصور جنگ لوای ترفع بر افراشت - پستر (که مابین پادشاه و سادات بارهه بنابر در اندازی مردم سبک مزاج و ناتجربگی والي وقت و خود رائی سادات بارهه صحبت یکرنگی مبدل بدو روئي شد) مشار الیه (که سیر فکري ضمیمهٔ سنجیدگي داشت) هرچند با پادشاه شریک مصلحت بود اما با سادات نشکست[(۲)] - سال دوم (که امیر الامرا حسین علي خان بنظم صوبهٔ دکن از تغیر نظام الملک فتح جنگ بهادر دستوري پذیرفت) او به نیابت میربخشیگري چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در همان ایام ببخشیگری دوم از تغیر محمد امین خان بهادر سر افرازي یافت : پستر بصوبه‌داری گجرات سربلند گشته حیدر قلي خان (که بمتصدیگری

(۲) نسخهٔ [ب] بشکست *

بقدر سورت از حضور مقرر بود) به نیابت او تعلقهٔ مذکور را سرانجام میداد *

چون سلطنت بفردوس آرامگاه رسید و سال اول جلوس حسین علي خان کشته گردید . و فوج همراهی او جوق جوق و سید غیرت خان همشیره زادهٔ او با فوج خود رو بسرا پردهٔ پادشاهي آوردند پادشاه بتجویز دولت خواهان بر فیل سوار شده پیش دولتخانه ایستاد - نامبرده در عین گرمی هنگامه با جمعیت خود رسیده بمثل هراولي تعین یافت (۲) - و پس از کشته شدن غیرت خان و فرونشستن هنگامه بخطاب امیرالامرا و تفویض میر بخشیگري درجهٔ اعتلا پیمود - مدتها باستقلال بتعلقهٔ مذکور پرداخت - (خوش وضع و خوش محاوره بود - بصحبت علما و فضلا رغبت بسیار داشت و همواره در مجلس او فصوص الحکم مذکور میشد - با غربا بخلق پیش مي آمد - و با همچشمان بر خود مي پیچید - هرچه از جاگیرش مي آمد صرف سپاه (که همه بیش قرار بودند) مي نمود و در معاملات پادشاهي رسم کارسازي مطلق نداشت *)

گویند چون جعفر خان صوبه دار بنگاله فوت کرد و شجاع الدوله خویش خان مذکور بجای او مقرر گردید مبلغی (که تعبیر بلکوک توان کرد) برای او سوای پیشکش پادشاهي فرستاد - او مبلغ مذکور را همراه پیشکش مزبور داخل خزانهٔ پادشاهي ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] مثل هراولي *

راجها اکثر با او توسل داشتند - چون شورش مرهتهای دکن
در صوبهٔ مالوه رو داد سال (۱۱۴۷) هزار و یک صد و چهل و هفت
هجری باتفاق راجها جهت گوشمال آن فرقهٔ ضاله حسب‌الحکم
روانه شد - و فوجے دیگر بسرداری اعتماد الدوله قمرالدین خان بود
و مقابل خاندوران ملهار راو هولکر - اما کارے که باید صورت نبست
صلح گونه نموده بحضور برگشت - سال (۱۱۴۹) هزار و یک صد
و چهل و نه هجری (که باجی راو بدور دار الخلافه هنگامه آراست)
او از بلده برآمد - باجی راو عطف عنان نمود - و سال (۱۱۵۱)
هزار و یک صد و پنجاه و یک هجری (که نادر شاه بهندوستان رسید
و پادشاه وقت بعزیمت مقابله تا کرنال (۲) نهضت فرمود) برهان‌الملک
سعادت خان صوبه دار اوده (که عقب مانده بود) منزل طولانی
کرده بملازمت پیوست - و باستماع خبر تاراجی بهیر خود بمقابلهٔ
فوج ایران شتافت - خاندوران نیز با جمعیت خود بنابر کومک
از عقب رسید - فوج مقابل بطریق قزاقی بمیدان کشیدند - نامبرده
پا قایم داشته تا مقدور در زد و خورد کوشید - همراهانش اکثرے
بکار آمدند - خود هم بزخم تفنگ مجروح گشته بخیمه آوردند
روز فردای آن بدیار باقی خرامید - سه پسر او (که همراه بودند)
و مظفر خان برادر او (که بعمدگی نام برآورده بود - و چندے
صوبه‌داری اجمیر داشت) درین جنگ ره سپر وادی عدم گردیدند...

---

(۲) در [بعضے نسخه] کرمال *

خواجه عاشوري نام پسر او (که اسیر مخالف گردیده بود) (۲) در عهد محمد شاه پادشاه بخطاب پدر امتیاز اندوخته سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري بمیر آتشي و در عصر عالمگیر ثاني بامیرالامرائي علم بلند رتبگي افراخته پس از چندے در گذشت *

چون مذکور نادرشاه بزبان‌قلم گذشته تحریر پارهٔ احوال او نیز ناگزیر خامهٔ اخبار طراز است - او از ایل قرقلو (که صنفی از افشار ترکمان است) بود - در قدیم الایام مسکن این قوم ترکستان - و در ایام استیلای مغولیهٔ توران ازانجا برآمده در آذربایجان توطن گزید در عهد شاه اسمعیل صفوي بتقاریب کوچ کرده در سرچشمهٔ مغان کونکان (۳) محال ابیورد (۴) متعلقهٔ خراسان (که در سمت شمالی مشهد مقدس بفاصلهٔ بیست فرسخي قرب جوار مرو واقع شده) اختیار سکونت نمود - تولد او در سال (۱۱۰۰) هزار و صد هجري بوقوع آمده بنام جد خود نذر قلي موسوم گردید - ازانجا [که اواخر سلطنت سلطان حسین صفوي بنابر وفور حلم و عدم سیاست (که لازمهٔ ریاست است) نسق عملداري برهم خورده در هر سرے سودای حکمراني و در هر خاطرے تمنای فرمانروائي جا کرد - چنانچه در خراسان و قندهار افاغنهٔ ابدالي و غلزه

(۲) نسخهٔ [ب] عاشور نام (۳) نسخهٔ [ب] کولبکان - یا کولکان باشد
(۴) در [بعضی نسخه] ابیورد *

دست تصرف یافتند - و اهل روم بر اماکن سرحد مستولي شدند] او در وطن خود سکهٔ خروج زده اول با هم‌قومان خود (که با او طریق معاندت مي‌پیمودند) جنگ‌کرده غالب شد - پستر بصف‌آرائیهای متواتره افاغنه را بقتل رسانیده دست تصرف آنها را کوتاه ساخت و پس ازان بتسخیر مشهد مقدس پرداخته در سال (۱۱۴۱) هزار و یکصد و چهل و یک هجري اصفهان را گرفت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یک صد و چهل و پنج هجري افواج روم را شکست داده مصالحت را بقبول پنج شرط مقرر نمود - اول اینکه علماء روم طریقهٔ امامیه را مذهب‌خامس شمارند - دوم اینکه ارکان اربعهٔ مسجدالحرام (که بایمهٔ اربعه متعلق است) مردم این مذهب هم در یک رکن با ایشان شریک بوده بآئین جعفري نماز گذارند - سیوم هر سال از جانب ایران میر حاج تعین شود - و باعزاز و احترام او پردازند چهارم اینکه اساراى مملکت ایران و روم نزد هرکس که باشد مطلق‌العنان شود - و بیع و شراى آنها روا نباشد - پنجم اینکه وکیل همدیگر در پای تخت هر یک حاضر باشد - که امور هر مملکت بآئین بهین فیصل میداده باشد - و سال (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجري بر تخت سلطنت نشست - و سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري بهندوستان آمد - و فردوس‌آرامگاه آخر بدر صلح زده مبلغ خطیر و جنس بیکران و تخت طاؤسي (که ساختهٔ اعلی‌حضرت بود) سپرد - و سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد

و پنجاه و دو هجري معاودت نمود - و تمام ممالک ایران و بلخ و خوارزم بتصرف درآورد - و سال (۱۱۶۰) هزار و یکصد و شصت هجري مردمے کشک باش وقت شب در سراپرده در آمده کار او را باتمام رسانیدند - پس ازو چندے پسرانش بسري برخاستند آخر ازانها هم جز نامے باقي نماند *

* خدا یار خان *

مرزبان سنده مشهور بایتي در نسب عباسي ست - و لقب عشیرهٔ او بزبان سنده کلهوره است - و اتباع او را سرائیان گویند زیراکه اکثر این قوم از سرا اند - که ضاعهٔ مابین بهکر و ملتان را سرا گویند - اجدادش درلباس درویشي بسر میبردند - و سلسلهٔ طریقت از سید محمد جونپوري مهدوي نیز داشته اند - یکے از اسلاف او ~~برئیس~~ قوم ابره (که از قدیم الایام مرزبانان ولایت سنده بودند) پیوست - و پارهٔ اراضي بطریق مددمعاش حاصل کرد - اولادش بدان مستظهر شده قوتے گرفتند - ~~بدان~~ خدمه و معتقدان بسیار بهم رسانیدند - و آخر بصیغهٔ زمـ (؟) بر آمده محصول بحکام ادا میکردند - و رفته رفته برقوم ابره غالب آمده اکثر مواضع ایشان را درتحت تصرف آوردند - تا آنکه نوبت بشیخ نصیر رسید - و او استقلالے کلي در امر زمینداري بهم رسانید - و بعد فوت او پسر کلانش شیخ دین‌محمد بریاست نشست - و در عهد خلد مکان چون شاهزاده معزالدین بحکومت

صوبهٔ ملتان قامت مباهات برافراخت و رایات شاهزاده بسیوستان
رسید دین محمد سر از اطاعت پیچیده بملازمت نیامد - و آخر
قرآن درمیان داده دین محمد را با دو کس دیگر از اقربای او
طلبداشتند - و بعد ازانکه هرسه تن بدرگاه رسیدند شاهزاده فوج را
تعین کرد - تا باقي ماندگان را با عیال و اطفال بسته بیارند
یار محمد برادر خرد دین محمد بسرعت تمام قبائل را در شعاب
جبال گذاشته مستعد بجنگ شد - و بعد از محاربه فوج شاهزاده
شکست یافت - و یار محمد قوي‌دل شده بدرهای کوه مترصد
جنگ نشست - و شاهزاده بقید آن سه تن اکتفا کرده رایت معاودت
بصوب ملتان برافراخت - و در ملتان حکم فرمود تا آن هر سه (۲)
کس را بقتل رسانیدند - و پس ازین یار محمد بتدریج استقلال تمام
گرفت - و سیوستان را بقبض آورد - و سیوی (۳) (که مملکتی
وسیع از سندهه و بقندهار است) و دیگر محالات را
از تصرف زمینداران قدیم برآورده بتصرف خود در آورد
و روز بروز (۱۱۱۰ هش) عروج داشت - و ظاهرا از جانب محمد
فرخ سیر بخطاب خدا یار خان و منصب پنجهزاری و یکصد
را فرازي
و در اواخر عهد فرخ سیر رخت سفر بآن‌عالم کشید (۴) - از جملهٔ (۱۱۵۱)
دو فرزند رشید بودند - شیخ نور محمد و شیخ داود - روز بآرامگاه

(۲) نسخهٔ [ب] هر سه تن را (۳) در [بعضی نسخه] سیوو دهاهر - و در [بعضی] سیوي و کدها (۴) نسخهٔ [ب] رخت سفر عالم بقا کشید ٭

درمیان هر دو برادر غبار محاربه مرتفع بود - آخر شیخ نور محمد غالب آمده بجای پدر نشست - و برادر را بصلح طلبیده پارهٔ اقطاعے مقرر کرد - شیخ نور محمد از پیش‌گاه خلافت بخطاب پدر یعني خدا یار خان و منصبے سر باوج عزت برافراخت - و قوت و شوکتش از جمیع اسلافش درگذشت - و دبدبهٔ امارت و کوکبهٔ ایالت باقصی الغایة مهیا شد - اکثر زمینداران اطراف را مطیع خود ساخت - و در اوائل حکومت خود با جماعهٔ داؤد پوتره زمینداران شکار پور وغیره جنگهای صعب نموده غالب آمد - و آن جماعه را از مواطن اصلی خودها با عیال و اطفال قریب شش هفت هزار مرد و زن را اخراج نمود - جماعهٔ داؤد پوتره در عهد شاهزاده معزالدین بزمینداری شکار پور قایم شده بودند - سببش آنکه چون شاهزاده بر بختیار خان زمیندار شکار پور فوج فرستاد جماعهٔ [illegible] پوتره در رکاب فوج والا [illegible] ترددات نمایان بظهور رسانیدند - و سر بختیار خان را بریده [illegible] آوردند - شاهزاده بسرش (که نسبت [illegible]) خدمت [illegible] (۲) [illegible] آن جماعه مرحمت فرمود - و عبدالله خان بروهي مرزبان کلات (که حصن حصین است مابین سنده و قندهار) همیشه در ملک خدا یار خان تاخت مي‌آورد - و هر سال پیشکشے میگرفت خدا یار خان در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه هجري قصد عبد الله خان نمود - و از نشیمن خود (که خدا آباد است)

(۲) یا بروهي باشد ٭

حرکت نموده بلادکانه[۲] آمده نشست - و فوج جرار پیش فرستاد عبد الله خان (که در شجاعت و مردانگي یگانه بود) با فوجے قلیل از کلات بر آمده و سرحد ملک خود گذاشته استقبال این فوج نمود و جنگے صعب انداخته بقضای آلهي در معرکه کشته‌گردید - و خدایار خان هرچند بعضے مضافات کلات را متصرف شد اما بسبب صعوبت شعاب جبال کلات را نتوانست بدست آورد - و بعد ازین فتح از پیش‌گاه خلافت بخطاب خدا یار خان بهادر ثابت جنگ و منصب پنجهزاري با اصل و اضافه و عطیهٔ نوبت و خلعت فاخره پیرایهٔ امتیاز پوشید - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یک صد و چهل و نه هجري حکومت صوبهٔ تتهه و سرکار بهکر نیز بوی مقرر شد - و جمیع مملکت ترخانیان مع شيء زاید در قبضهٔ اقتدار او در آمد #

و چون نادر شاه قصد هندوستان کرد بخدا یار خان نوشت - که از جانب ملک خود راه دهد - خدا یا[illegible] کوه را مسخر داشت [illegible] نادر شاه از راه کابل [illegible] و بعد معاودت کابل چون غبار خاطرے از خدا یار خان [illegible] توسن عزیمت را جانب سندهه معطوف العنان ساخت - و هرگاه خبر وصول نادر شاه بدایرهٔ غازي خان (که از ملتان سي کروه مفاصله دارد) بخدا یار خان رسید خواست که از ممالک خود کناره کند - و بطرف دشت و ریگستان (که عبور لشکر جرار درانجا

---

(۲) نسخهٔ [ب] بلاوکانه *

صحال باشد) انتقال نماید - باراده آنکه هرگاه نادر شاه از ملک سنده بگذرد باز بر ملک خود قایم شود - باین کنکاش با جمیع اهل و عیال و قبائل کلهوره و سرداران معتبر خود از خدا آباد و سیوستان کوچ کرده بامرکوت (که قلعهٔ مستحکم است) رسید - و نادر شاه از استماع این خبر ایلغار کرده خود را بامرکوت رسانید - خدا یار خان جز اطاعت چاره ندیده آمده ملازمت نمود - نادر شاه بعد از عتاب و خطاب گفت - چرا از ما گریختي - خدا یار خان جواب داد - که ما از آبا و اجداد نوکر پادشاه هندوستان بودیم اگر با شما موافقت میکردیم شما را هم بر ما اعتماد نمي‌ماند این حرف معقول و مقبول افتاد - و در همان مجلس مژدهٔ بشارت تفویض ملک بدستور سابق داد - و بعد از اخذ اموال و امتعه نادر شاه سیوم حصهٔ آن ملک باو باز گذاشت - و یک حصه بقوم داؤد پوتره و یک حصه بزمیندارن بهکر سپرد - و قبیل از حالت غلام شاه ... و سرافراز خان پسرش (که نسبت قرابت با خدا یار خان داشتند) بحکومت این صوبه مي‌پرداختند درین اوان هم بهمان مردم متعلق است *

* خانزمان میواتي *

پدرش شیخ غلام مصطفی کار طلب خان والا شاهی بهادر شاهي که از قاضي‌زاده‌های فیروز پور میوات است - بقدرے طالب علمي داشت - برخے نسخهٔ متداوله گذرانیده بود - آغاز کار در سرکار

عاقل خان خوافي ناظم شاهجهان آباد ملازم شده بتعليم پسران خان مزبور مامور گرديد - پس ازان با منعم خان (كه ديوان پادشاهزاده محمد معظم بود) مربوط گشته بوسيلهٔ آن خان فيض رسان بمنصب شاهي امتياز يافت - دران هنگام (كه منعم خان از جانب شاهزاده بصوبهداري لاهور قيام داشت) كارگذاري و تمشيت اكثر مهام خان مذكور بمشار اليه مفوض بود - چون پادشاهزاده بعد واقعهٔ والد بزرگوار از پشاور بسواد دار السلطنت لاهور رسيد و بر تخت سلطنت متمكن گشته بضرب سكه و خواندن خطبه بساط خرمي چيد ملازمان قديم و جديد را باضافه و افزوني مناصب و عطاى خطابهاى مناسب بر نواخت - مشار اليه از فرط كار طلبي و كارپژوهي بافزايش منصب و خطاب كار طلب خاني فرق اعتبار برافراخت و بعد از جلوه گري شاهد ظفر در آغاز فرمانروائي از پيشگاه سلطنت بخدمت كرور گري گنج اردوى معلى درجهٔ اعزاز پيمود - چون منعم خان بخطاب خانخاناني بالذناميات[illegible] مسند نشين چار بالش وزارت گرديد او بقدم مصاحبت و ديرين ربط در ساير شيون ملكي و مالي دخل تمام نموده بمنصب عمده فايز گشت و دران هنگام [كه شاه دهورا (2) (كه پرگنه ايست مضاف سرهند و بميامن نسبت مزار شاه فيض قادري (3) مشهور) معسكر بهادر شاهي بود] پيش از فوت خانخانان بساط هستي برچيد - خانزمان (كه درانوقت

---

(۲) يا دهورا باشد (۳) در [اكثر نسخه] شاه قيص •

مخاطب بعلي عسکر خان بود) بفوجداري چکلهٔ اتاوه (که از محالات خالصهٔ شريفهٔ اکبرآباد است - برسي کروهي کنار آب جون) فرق اعتبار بمهري و سرداري مي‌افراشت - پس ازانکه نوبت فرمان فرمائي (۲) بجهاندار شاه رسيد شاهزاده اعزالدين نخستين خلف او باتاليقي خواجه حسن خاندوران در مقابل محمد فرخ سير (که از پتنه راهي شده بود) تعين‌گرديد - اکثر فوجداران سر راه و اطراف آنجا بکومک مامور شدند - خان مزبور (که فوج خوب با خود داشت) رفته ملحق گشت - و روزے چند هم گزيده بر رويهٔ سردار و اسلوب دربار آگهي يافت - شاهزاده (جز نامے بيش نيست) محکوم خاندوران است - و مدار کار آن سردار نا تجربه‌کار بر حيله و غدر است - و از غردلي و نامردي دلے که نداشت باي داده هوش و عقل باخته نقوش تباهي و ادبار از سيماي احوال فوج نکبت‌موج پيدا و هويدا ست - در اثناهاے قابو و کمين شده چون آمد آمد فرخ سير قريب گرديد با فوج و خزانهٔ تعلقهٔ خويش (که همراه داشت) بر خاسته بايوار و شبگير بار پيوست - و مورد هزاران آفرين و تحسين شد - در جنگ جهاندار شاه باتفاق جهيله (۳) رام ناگر بجانب کوکلتاش خان خانجهان عنان‌ريز گشته بآويز و ستيز در آمد - و مکرر دليرانه تاخته معرکهٔ سرتابي و سرفشاني گرم نمود - بعد فتح چون چهرهٔ عقيدت او بگلگونهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] فرمان روائي (۳) نسخهٔ [ب] چهيله رام *

تلاشهای نمایان آراستگي یافته بود بخطاب خانزمان بهادر و منصب
عالي مشمول نوازش پادشاهي گردید - و پستر بصوبه‌داري ملتان
رخصت یافته رایت بلند نامي برافراخت - در عهد خاقان زمان
چندان عزت و اعتبارش نماند - چنانچه بعد از سانحهٔ نادر شاهي
(که نواب آصف جاه عزیمت دکن فرمود) محالات تیول خویش
(که در هندوستان تن شده بود) سپرد او نمود - آخر سائیسي
کاه فروشي سمت - در همین‌کار پیمانهٔ حیاتش لبریز گردید *

* خواجه عبدالله خان *

اصلش از مملکت توران است - ابتدا نام برده باتفاق برادر
خود خواجه رحمت‌الله خان در رفاقت عمادالملک مبارز خان بود
هردو عاملی سیکاکول و راجبندري (۲) داشتند - چون پس از کشته شدن
مبارز خان نظام الملک آصف جاه بحیدرآباد آمد هردو پیش
نوئین مذکور رسیده او بخدمت خانساماني بانضمام تعلقهٔ محال
راجبندري و برادرش بخدمت دیوانی سرکارش امتیاز یافتند
خواجه رحمت الله خان زود در گذشت - و پس از فوتش او
بدیوانی سرکار آن امیر چهرهٔ بخت افروخته در ایامی (که نوبت
دوم آصف‌جاه عزیمت دار الخلافه نمود) او را اتالیق ناصر جنگ
شهید نموده در دکن گذاشت - و پس ازانکه آصف جاه مراجعت
بدکن نمود او همیشه جلیس راز دار بود - چون سعادت الله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] راجبندي - یا راجبندري باشد *

تعلق دار کرناتک حیدرآباد فوت نمود و دوست علي خان برادر زاده اش با صفدر علي خان بتفصیلے (که در احوال سعادت الله خان مرقوم شده) بکار آمدند و قلعهٔ ترچناپلي (که از مشاهیر قلاع آن الکا ست) بتصرف مرار راو کهورپره رفت آصف جاه تعلقداري کرناتک مذکور بنام برده مقرر نموده خود بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور همت گماشت - و پس از تسخیر هنگام مراجعت جانب دکن بنیاد او بعطاي نقاره بلند آوازه گشته دستوري تعلقه یافت - و همان شب سنه (۱۱۵۷) هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجري بمرگ مفاجات از مکاره دنیا باز رست نقارهٔ آخر تاریخ است - مرد ولایت زاي آرمیده مزاج بود - بجود و تان دهي متصف - اما مغلوب الغضب - هرگاه بر یکے غصه میشد و دیگرے حسب الاتفاق وارد میگردید با او هم بعنف و درشتي پیش مي آمد - ارشد اولادش خواجه نعمت الله خان - بعد فوت پدر چندے بعاملی راجبندري (۲) مامور شد - و در عمل صلابت جنگ به نیابت صوبه داري بیجاپور و خطاب تهور جنگ بهادر افتخار اندوخت - و بعد چندے مادهٔ سودا بر دماغش ریخته بساط زندگي را در پیچید - دیگر اخلافش خواجه عباد الله خان و خواجه سعد الله خان بنوکري شجاع الملک امیر الامرا بسر مي برند دومي با علم مناسبتے دارد *

---

(۲) ن [بعضي جا] راجندري آمده *

* خواجم قلي خان بهادر *

پسر نذر بے سمت - که از عمدهای توران دیار بود - و بسفارت
(٢)
ازانجا پیش عالمگیر پادشاه آمد - و بعد معاودت یولبارس خان
پسر کلان خود را برای نوکري بهندوستان فرستاد - بعد فوتش
پسر دوم او بیگلر بیگي خان با توابع و لواحق پیش برادر کلان
خود آمد - خان مذکور درانوقت سن رضاعت داشت - بیگلر بیگي
خان در ایام استقلال سادات بارهه بفوجداري و قلعه داري ماندو
از تغیر مرحمت خان سر بر افراخته بود - او نیز با برادر
همراهي داشت - سنه (١١٣٦) هزار و یکصد و سي و شش هجري
(که نظام‌الملک آصف جاه پس از تقرر وزارت از فردوس آرامگاه
درخواست رخصت نموده بدکن روانه گردید) او را از اثنای راه
[illegible] همراه گرفت - و پس از جنگ مبارز خان تیول از صوبهٔ برهانپور
یافته بفوجداري سرکار کهرکون توابع خاندیس [illegible] می‌برد
در عمل اول ناصر جنگ شهید نیابت نظامت برار بنام او تقرر
پذیرفت - و بعد چند ماه معزول گردید - و پس ازان گاهے
بفوجداري بگلانه و کرةً بعد اولی به نیابت صوبه‌داري برهانپور
مامور گشت - و در عمل صلابت جنگ بخطاب ذو الفقار الدوله
قایم جنگ سرمایهٔ ناموري اندوخت - چون اُلکای خاندیس بتصرف
مرهته رفت او بحسرت و پریشاني پیش صلابت جنگ بحیدرآباد

(٢) نسخهٔ [ب] یولبارش خان ٭

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در اولین جلد مآثر الامرا اندراج یافته‌اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره *

* شعر *

حسبي الله العالمین فانه * مولی حبیب قادر و نصیر

---

* منظر اول در اسامیٔ مردمان و قبائل و اقوام وغیره *

* حرف الف *

* حرف باء *

* حرف تا *

* حرف ثاء *

* حرف جیم *

* حرف دال *

۱۲۰ ۱۵ مخاطب

* حرف ذال *

* حرف را *

* حرف زا *

* حرف سین *

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف ضاد *

* حرف طا *

* حرف ضاد *

* حرف غین *

* حرف فا *

* حرف قاف *

* حرف کاف تازی *

* حرف کاف فارسي *

* حرف لام *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف ها *

* حرف یا *

تمام شد اسمای مردمان و قبائل و اقوام

و یتلوه اسماء المواضع

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات
و آبها و کوهها وغیره

* حرف با *

* حرف چے *

* حرف حا *

* حرف خا *

* حرف دال *

* حرف را *

* حرف زا *

* حرف سین *

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف قاف *

* حرف کاف تازی *

* حرف کاف فارسی *

* حرف لام *

* حرف ميم *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف ها *

* حرف یا *

تمام شد

فهرست اغلاطے چند که درحین انطباع شده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۱۷	هشاد	هشتاد
۹۷	۱۹	دیرباز	دیرباز
۱۰۰	۵	پنن	پٹن
۱۰۱	۸	زمانے	زمانے
۱۰۵	۱۱	سال سیم	سال سي ام
۱۰۶	۱	لابه گذاری	لابه گزاری
ایضا	۴	بهور	بهو
ایضا	۶	تنک	تنگ
۱۰۹	۱	ارذپور	اردپور
۱۱۱	۳	بالاگهات	بالاگهات
۱۱۴	۱۱	یسیار	بسیار
ایضا	۱۷	رنته	رفته
۱۱۵	۴	ببالاي	ببالاي
۱۱۷	۱۰	وخیم العاقبت	وخیم العاقبة
۱۲۱	۱۶	انفاق	اتفاق
۱۲۶	۵	گذارانیده	گذرانیده
۱۲۹	۱۲	مزار	هزار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۳۵	۱۳	صوبه دار	صوبه دار
۱۳۷	۸	جولانگاه نگاهی	جولانگاهی
۱۴۱	۱۴	بحفاظت	بحفاظت
ایضا	۱۹	خوشدز	خوشدل
۱۴۲	۱۲	براي	به راي
۱۴۳	۳	ملا محمد لا ري	ملا محمد لاري
۱۵۲	۴	آیام	ایام
۱۶۲	۶	سال نهموزم	سال نوزدهم
۱۷۱	۱۱	الملدان	المانان
۱۸۸	۲۰	دور	و در
۳۲۴	۱	دوسر دار	دو سردار
۳۳۱	۱۰	بمقلابل	بمقابل
۳۹۱	۱۴	سایر	سایر
۴۳۲	۹	جاني خان	جاني خان
۴۱۲	۱	قاچار	قاچار
۴۴	۱۳	راجپوتیهٔ	راجپوتیهٔ
۴۸	۱۰	م سر افرستان	بعدم سرافرستان
۵۱۱	۱۸	زاترهٔ	متواترهٔ
۵۸	۹	دو	نگوهر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۶۶	۱	شرف ملات	شرف ملازمت
ایضا	۱۴	دی الحجه	ذی الحجه
۵۷۶	۹	معتقدانه ورخوردي	معتقدانه درخوردي
۶۸۱	۱۷	حاجیپو	حاجیپور
۶۹۰	۴	ادگاشم	انگاشتم
۷۱۸	۱۳	ور خورد	در خورد
ایضا	۱۹	حزیمت	هزیمت
۷۱۹	۴	وا باید گذاشت	وا باید گذاشت
۷۳۵	۲۳	یران	ایران
۶۱۲	نمبر صفحه	۱۱۲	۶۱۲
۶۱	ایضا	۱۱۳	۶۱۳
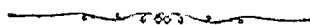
فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و
آبها (که در اولین جلد - مآثر الامرا اندراج یافته اند)
بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاتک سوسائیتی بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

مولوي مرزا اشرف علی صاحب

پروفیسر عربي و فارسيّ

پریسیڈنسي کالج

در مطبع آردوگائیڈ پریس

واقع نمبر ۱۴ غلام سبحان لین

زیور طبع پوشید

کلکته

سنه ۱۸۹۴ ع

فهرست مضامین کتاب مآثر الامرا جلد اول

اذکار | صفحات

اذکار　　صفحات

اذکار	صفحات

* باب الباء *

اذکار				صفحات
باقي خان حيات بيگ	...	..	..	۴۵۸
بسالت خان ميرزا سلطان نظر		..	..	۴۶۱
بيان خان	..	..	..	۴۶۲
برهان الملک سعادت خان		..	..	۴۶۳

صفحات